بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلم علی محمد وآله اجمعین وبعد چون امر
نواب همیون اشرف اقدس اعلی صادر شد باینکه داعی دوام دولت قاهره
خلیل بن الغازی القزوینی عفی عنهما شرح کند کتاب کافی ابی جعفر محمد بن یعقوب
بن اسحق رازی کلینی را بزبان فارسی شروع در صافی شرح کافی نموده بانجام
رسید شرح کتاب العقل وکتاب التوحید وکتاب الحجة وکتاب الایمان والکفر
وکتاب الدعاء وکتاب فضل القرآن وکتاب العشرة وکتاب الطهارة
وکتاب الحیض وکتاب الجنائز وکتاب الصلوة وکتاب الزکوة وکتاب الصیام
وکتاب الحج وکتاب الجهاد وکتاب المعیشة وکتاب النکاح آغاز نمود بشرح
کتاب العقیقة را که کتاب بیست وهفتم است از جمله سی وپنج کتاب که کافی
مشتمل بر آنهاست بتاریخ چهارشنبه یازدهم محرم سال هزار وهشتاد وهفت هجری والله
المستعان اصل کتاب العقیقة شرح عقیقه بفتح عین بی نقطه وکسر قاف
وسکون یاء دو نقطه در پائین وقاف دوم در اصل بمعنی موی آدمیست که
با او است در وقت زاده شدن او وخواه در سر باشد خواه در شکم ومستعمل

میشود در گوسفندی که ذبح کرده میشود نزد تراشیدن موی او ومراد اینجا مولود
از جملهٔ آدمیست ومراد بآن در باب چهاردهم که باب العقیقة ووجوبها است
معنی دوم است ومراد بآن در باحدیث دوم باب بیست وپنجم که باب انه اذا
مضی السابع فلیس علیه الحلق است معنی اول است یعنی این کتاب احادیث
متعلقه بمولود از جملهٔ آدمیست ۲ ص اخبرنا ابو عبد الله محمد بن ابراهیم
النعمانی رضی الله عنه بهذا الکتاب فی جملة الکتاب
الکافی عن ابی جعفر محمد بن یعقوب الکلینی رضی الله عنه
شرح این کلام مصنف نیست بلکه کلام بعض فلان کافی از مصنف است که ملحق شده
بکافی ودر بعض نسخ نیست ومقصود آنست که لفظ کتاب العقیقه را بعض راویان
کتاب کافی از مصنف نقل نکرده اند اینجا وبنا بر آن ابواب آینده جزء کتاب
النکاح است وبیان شد در شرح عنوان کتاب العقل که شیخ طوسی در فهرست
کتاب العقیقه را جزء کافی نشمرده ومیتواند بود که مراد این باشد که مجموع ابواب
واحادیث کتاب العقیقه را بعض راویان نقل نکرده اند والله اعلم میرزا محمد در
کتاب رجال وسیط گفته محمد بن ابراهیم بن جعفر ابو عبد الله الکاتب النعمانی ال
المعروف بابن زینب شیخ من اصحابنا عظیم القدر شریف المنزلة صحیح العقیدة
کثیر الحدیث قدم بغداد وخرج الی الشام ومات بها صه جش له کتب منها
کتاب الغیبة رایت ابا الحسین محمد بن علی الشجاعی الکاتب یقرا علیه لانه کان
قراه علیه جش یعنی خبر داد ما را ابو عبد الله محمد بن ابراهیم نعمانی بضم نون
وسکون عین بی نقطه رضی الله عنه بلفظ این کتاب که لفظ کتاب العقیقه است

در جمله کتاب کافی از ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی رضی الله عنه در این کتاب
سی و هشت بابست اول باب فضل الولد دوم باب شبه الولد سیوم
باب فضل البنات چهارم باب الدعا فی طلب الولد پنجم باب من کان له
حمل فنوی ان یسمیه محمدا او علیا ولد له ذکر والدعا لذلک ششم باب بدو الخلق الا
خلق الانسان وتقلبه فی بطن امه هفتم باب اکثر ما تلد المراة هشتم باب ادب الولا
ده نهم باب التهنیة بالولد دهم باب الاسماء والکنی یازدهم باب تسویه الخلقه دوا
دهم باب استحباب ان تطعم الحبلی والنفساء سیزدهم باب الغسل بالمولود و اذا
ولد من التحنیک وغیره چهاردهم باب العقیقة و وجوبها پانزدهم باب ان عقیقة
الذکر والانثی سواء شانزدهم باب ان العقیقة لا تجب علی من لا یجد هفدهم
باب انه یعق یوم السابع عن المولود ویحلق راسه ویسمی هجدهم باب ان العقیقة
لیست بمنزلة الاضحیه وانها تجزی ما کانت نوزدهم باب القول علی العقیقة بیستم
باب ان الام لا تاکل من العقیقة بت و یکم باب ان رسول الله صلی الله علیه وآله
و فاطمه علیها السلم عقا عن الحسن والحسین علیهما السلم بت و دوم باب ان ابا طالب
عق عن رسول الله صلی الله علیه وآله بت و سیوم باب التطهیر بت و چهارم
باب خفض الجواری بت و پنجم باب انه اذا مضی السابع فلیس علیه الحلق
بت و ششم باب نادر بت و هفتم باب کراهیة القنازع بت و هشتم باب
الرضاع بت و نهم باب ضمان الظئر سی ام باب من یکره لبنه ومن لا یکره سی و
یکم باب من احق بالولد اذا کان صغیرا سی و دوم باب النشوز سی و سیوم باب
تادیب الولد سی و چهارم باب حق الاولاد سی و پنجم باب بر الاولاد

فصل

سی و ششم باب تفضیل بعضهم علی بعض سی و هفتم باب التفرس بالغلام و ما یستدل
به علی نجابته سی و هشتم باب النوادر باب اول فصل باب ولد شرح این باب
بیان فضیلت فرزند است در این باب دوازده حدیث است اول حدیث
عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله الولد الصالح
ریحانة من الله قسمها بین عباده وان ریحانتی من الدنیا الحسن والحسین
علیهما السلام سمیتهما باسم سبطین من بنی اسرائیل شبر وشبیر
شرح الریحانة بفتح را بی نقطه و سکون یا دو نقطه در پائین و حا بی نقطه و الف
و نون و تا وحدت یکطاق از گیاهی که معروفست و خوشبو است و یکدسته از
ازان انجاست استعاره شد برای روح افزای مبارک قسمها از باب ضرب و
باب تفعل میتواند بود ان بکسر همزه و تشدید نونست ریحانتی بادغام یا تثنیه در یا
ضمیر متکلم مفتوح است السبط بکسر سین بی نقطه و سکون با یکنقطه و طا بی نقطه
فرزند زاده و فرزند و قبیله و سبطین من بنی اسرائیل عبارتست از دو
پسر هرون که فرزند زاده ابراهیم و اسحق و یعقوب بند و برای موسی و مانند فرزند
زاده اند چون هرون خلیفه موسی در قومش و مانند فرزند او بوده اگرچه پیش از
موسی وفات یافته جوهری گفته السبط واحد الاسباط و هم ولد الولد و
والاسباط من بنی اسرائیل کالقبائل من العرب و صاحب قاموس گفته
وبالکسر ولد الولد والقبیلة من الیهود و ابن اثیر در نهایه گفته وفیه الحسین سبط
من الاسباط ای امة من الامم فی الخیر والاسباط ولد اسحق بن ابراهیم الخلیل
بمنزلة القبائل فی اولاد اسمعیل واحدهم سبط فهو واقع علی الامة والامه

واقعه علیه ومنه الحدیث آن حضرت الحسن والحسین سبطا رسول الله صلی الله علیه و
سلم ای طائفتان وقطعتان منه وقیل الاسباط خاصة بالاولاد وقیل اولاد
الاولاد وقیل الاولاد البنات شَبَّر بفتح شین بانقطه وفتح باء یکنقطه مخففه وراء بینقطه
غیر منصرف است پس مجرور است بفتحه و در لغت سریانیه در اصل بمعنی و
حسن است شُبَیْر بضم شین بانقطه وفتح باء یکنقطه مخففه وسکون یاء دونقطه
در پایین و راء بینقطه نیز غیر منصرف است و در لغت سریانیه در اصل بمعنی حسین است
وگذشت در کتاب الحج در حدیث ششم باب حج الانبیاء علیهم السلام که باب
ششم است که بدو اصلی شبر و شبیر ابنی هرون وصاحب قاموس گفته شبر
کبقم و شبیر کقمیر و مشبر کمحدث ابنا هرون علیه السلم قیل و باسمائهم سمی النبی
صلی الله علیه وسلم الحسن والحسین والمحسن و درهم و زن قمیر غیر زبیر وامیر خیری
حیری بکنیة والله اعلم یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم
گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که فرزند صالح روح افزاییست از
جانب الله تعالی که قسمت کرده از میان بندگانش و بدرستی که دو
روح افزای من از دنیا حسن و حسین علیهما السلم است موافق این گذشت
در کتاب النکاح در حدیث هشتم باب اول نام نهادن آن دو را بنام فرزند
زاده ابراهیم از جمله اولاد یعقوب که شبر و شبیر است دوم اصل قال
عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ عَلَیْهِ السَّلَامُ مِنْ سَعَادَةِ الرَّجُلِ اَنْ
یَکُونَ لَهُ وُلْدٌ یَسْتَعِینُ بِهِمْ شرح مثل این گذشته
در کتاب المعیشه در حدیث اول و سیوم باب من السعادة ان یکون معیشته

الرجل فی بلده که باب صد و بیست و دوم است یعنی گفت امام زین العابدین علی
بن الحسین علیهما السلم که از جمله فیروزی مرد است اینکه باشند او را فرزندانی
که مدد جوید باایشان بر دنیای خود و آخرت خود سیوم اصل عَنْ اَبِی
عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ
اَکْثِرُوا الْوَلَدَ اُکَاثِرْ بِکُمُ الْاُمَمَ غَدًا شرح اکثروا بالثاء المثلثه
بصیغه امر باب افعال است اکاثر بصیغه مضارع متکلم معلوم باب مفاعله
مجزوم است و برای مغالبه در کثرات است یعنی روایتست از امام
جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که بسیار کنید
فرزند از آنها فخر بکثرت کنم بوسیله شما بر امتان سابقه در فردای قیامت این
گذشت در کتاب النکاح در بعض احادیث باب کراهیة تزویج العاقر که باب
چهاردهم است و در باب بعد از آن چهاردهم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ
عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ لَمَّا لَقِیَ یُوسُفُ اَخَاهُ قَالَ لَهُ یَا اَخِی کَیْفَ
اسْتَطَعْتَ اَنْ تَتَزَوَّجَ النِّسَاءَ بَعْدِی قَالَ اِنَّ اَبِی
صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ فَقَالَ اِنِ اسْتَطَعْتَ اَنْ یَکُونَ لَکَ
ذُرِّیَّةٌ تُثْقِلُ الْاَرْضَ بِالتَّسْبِیحِ فَافْعَلْ شرح مضمون این گذشت در کتاب النکاح در باب
الکراهیة العزبه که باب نهم است در حدیث اول باب کراهیة تزویج العاقر که
باب چهاردهم است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت
که در وقتی که برخورد یوسف برادر پدر مادری خود را گفت او را که ای برادر
چگونه توانستی که جفت خود کنی زنان را بعد از گم شدن من گفت که بدرستی که پدرم

صلی الله علیه وآله امر کرد بانیروش که گفت که اگر توانی که باشد ترا فرزندانی که تسکین کنند زمین را بتسبیح پس بکن حدیث چهارم عن اسحق بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان فلانا عن رجل سماه قال انی کنت زاهدا فی الولد حتی وقفت بعرفة فاذا الی جنبی شاب غلام یدعوا ویبکی ویقول یا رب والدی والدی فرغبنی فی الولد حین سمعت ذلک شرح عن رجل سماه کلام راوی است ومراد آنست که امام حکایت میکرد از مردی که نام او را برد ومن فراموش کردم وبجای آن فلانا گفتم ودر بعض نسخ بجای عن رجل رجلا است یعنی روایت است از اسحق بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام امام گفت که بدرستی که فلان حکایت میکرد امام از مردی که نام برد او را گفت که بدرستی که من بودم بی رغبت در فرزندان تا آنکه ایستادم در عرفه پس ناگاه بسوی پهلوی من بود جوانی بسوی رو دعا میکرد و گریه میکرد ومیگفت که ای صاحب کل اختیار من دریاب برحمت خود مادر وپدر مرا پس آن جوان باعث رغبت من شد در فرزند در وقتی که شنیدم آن دعا را حدیث ششم عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله من سعادة الرجل الولد الصالح شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که از جمله فیروزی مرد است فرزند صالح حدیث هفتم عن ابی بکر بن صالح قال کتبت الی ابی الحسن علیه السلام انی اجتنبت طلب الولد منه خمس سنین وذلک ان اهلی کرهت

ذلک وقالت انه یشتد علی تربیتهم لقلة الشیء فما تری فکتب علیه السلام الی اطلب الولد فان الله عز وجل یرزقهم شرح اجتنبت بجیم ونون وبا بخط بصیغه متکلم مجهول باب افتعال است وضمیر متصل نایب فاعل ومفعول اول است طلب منصوب ومفعول دوم است وفاعل محذوف اجتناب رنت یا الله تعالی است باعتبار قضا وقدر وش للاجتناب دور کردن کسی را از چیزی ولد بفتح واو وجا بضم واو وسکون لام است یعنی روایت است از بکر بفتح با بخط وسکون کاف بن صالح گفت که نوشتم سوی امام موسی کاظم علیه السلام که بدرستی که من دور کرده شدم از طلب فرزندان از ابتدای پنج سال که صاحب زن شده ام وآن برای آنست که زن من کراهت کرد از آن وگفت که بدرستی که شان آنست که مشکل میشود بر من تربیت فرزندان بسبب کمی مال پس چه می بینی پس نوشت امام علیه السلام سوی من که طلب کن فرزند از آنچه بدرستی که الله عز وجل روزی میدهد ایشان را حدیث هشتم عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان اولاد المسلمین موسومون عند الله تعالی شافع ومشفع فاذا بلغوا اثنتی عشرة سنة کانت لهم الحسنات فاذا بلغوا الحلم کتبت علیهم السیئات شرح المشفع بشین با نقطه وفا وعین منقوطه بصیغه اسم مفعول باب تفعیل مقبول الشفاعه الحلم بضم حا بی نقطه وضم لام سن احتلام وبیان میشود در کتاب الوصایا در حدیث ششم وهفتم از باب اینکه سن احتلام پسر سیزده سال تمام است خواه محتلم شود وخواه نشود یعنی

روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که در بهشتی که اطفال
مسلمانان نام نهاده شد کانند نزد الله تعالی هر کدام شفاعت کننده است
برای مادر و پدر و مقبول الشفاعه است پس چون رسیده ند بدوازده سال
تمام میباشد برای ایشان ثواب اعمال صالحه پس چون رسیده ند بحد احتلام
نوشته میشود بر ایشان گناه عملهای بد نهم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ
عَلَیْهِ السَّلَامُ اِنَّ اَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِ
کَانَ یَقْرَأُ وَاِنِّی خِفْتُ الْمَوَالِیَ مِنْ وَرَآئِی یَعْنِی اَنَّهُ لَمْ
یَکُنْ لَهُ وَارِثٌ حَتّٰی وَهَبَ اللهُ لَهُ بَعْدَ الْکِبَرِ
شرح در سوره مریم چنین است ذکر رحمة ربک عبده زکریا اذ نادی ربه نداء
خفیا قال رب انی وهن العظم منی واشتعل الرأس شیبا ولم اکن بدعائک رب
شقیا وانی خفت الموالی من ورائی وکانت امرأتی عاقرا فهب لی من لدنک
ولیا یرثنی ویرث من آل یعقوب واجعله رب رضیا یا زکریا انا نبشرک بغلام
اسمه یحیی لم نجعل له من قبل سمیا قال رب انی یکون لی غلام وکانت امرأتی عاقرا
وقد بلغت من الکبر عتیا کان تقرا افاده تکرار میکند و این اشارت است بانکه
این آیت را مکرر میخواندند برای انطباق آن بر حال رسول الله صلی الله علیه وآله
وظلم و وارثه او فاطمه علیها السلم وظلم موالی او که قریش اند زیرا که ابوبکر و
وعمر و عثمان و سائر قریش منتهی میشود بیکی از اجداد رسول الله صلی الله علیه
وآله وظلم کردند بر فاطمه علیها السلم در میراث او از رسول الله و در این آیت چند
احتمال است از انجمله آنکه موالی عبارت است از طبقه عمو و اولاد عمو خواه عمو

بیواسطه مثل عباس برای رسول الله صلی الله علیه وآله و خواه با واسطه مثل امیه
که برادر هاشم است من برای سببیت است و ورائی عبارت است از بازماندن
از زکریا و آن مال و وارثه مال است یعنی کلام امام جعفر صادق علیه السلم آنست
و ضمیر مستتر راجع بامیر المومنین علیه السلم است ضمیر انه ضمیر شانست یا راجع بزکریاست
ضمیر له راجع بزکریا است و وارث عبارت است از مردی که میراث برد و این
اشارت است بانکه اگر زکریا وارثه داشته که مقدم بر موالیست مثل دختر یا دختر
برادرش یا مثل دختر خودش از زنی دیگر که وفات یافته و این مبنی بر آنست که
اگر کسی را دختری باشد یا دختر برادری باشد عمو و پسران عمو وارث او نمیباشند
پس اگر طلب میراث کنند ظالم خواهند بود یعنی روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلم آنکه امیر المومنین صلوات الله علیه مکرر میخواندند از سوره مریم که و بدرستی
که من ترسیدم از پسران عمو بسبب مال و وارثه مال که بعد از من میمانند امیر المومنین
علیه السلم میخواست این را که شان آنست که نبود زکریا را مردی که وارث مال او
باشد تا آنکه بخشید الله تعالی برای او وارث نرینه بعد از پیری دهم اصل
عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ
وَآلِهِ اِنَّ الْوَلَدَ الصَّالِحَ رَیْحَانَةٌ مِنْ رَیَاحِینِ الْجَنَّةِ شرح روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که بدرستی
که فرزند صالح روح افزا های بهشت است یازدهم اصل وَبِهٰذَا الْاِسْنَادِ قَالَ
قَالَ النَّبِیُّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ مِنْ سَعَادَةِ الرَّجُلِ الْوَلَدُ الصَّالِحُ
شرح این ظاهر است از شرح حدیث ششم این باب دوازدهم اصل عَنْ اَبِی

عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله
وسلم مرّ عیسی بن مریم علیه السلام بقبر یعذب صاحبه ثم مرّ به
من قابل فاذا هو لا یعذب فقال یا رب مررت بهذا القبر
عام اول وكان یعذب ومررت به العام فاذا هو لیس یعذب
فاوحی الله عز وجل الیه انه ادرك له ولد صالح فاصلح طریقا
واوی یتیما فلهذا غفرت له بما فعل ابنه ثم قال
رسول الله صلی الله علیه وآله میراث الله عز
وجل من عبده المؤمن ولد یعبده من بعده
ثم تلا ابو عبد الله علیه السلام آیة زكریا
علیه السلام هب لی من لدنك ولیا یرثنی
ویرث من آل یعقوب واجعله رب رضیا

شرح عام منصوب ومضاف است اول مجرور ومنون است ومراد زمان و
ساتی است که شامل یکسال وبیشتر از آن نیز هست واگر صفت عام میبود عاما
منصوب منون میبود واول غیر منصرف میبود وصاحب قاموس گفته که اداء خصلت
او لاضده منعه والاصرفته لقیته عاما اول عاما اولا وعام الاول وقیل العام منصوب
وظرف است انه بکسر وفتح همزه میتواند بود وبا فعل انه بجار حرف جر بدل الله اا
ودر این آیت چند احتمال است از انجمله اینکه ولیا عبارت است از اولی بتصرف
در مال کسی بعد از انکس که زنده باشد خواه شریکی در میراث از او داشته
باشد وخواه نداشته باشد یرثنی عبارت است از انکه وارث مال من شود

ویرث عطف است بر یرثنی وبتقدیر ویرثنی است ومراد اینست که وارث غیر
مال من نیز شود وآن میراث علم ونبوت است نظر اینکه در مقام افاده اعطا
باقسام میگویند که زید نصر نبی ونصر ب ظرف ومن آل یعقوب صفت و
لیا است ومراد یعقوب اینجا برادر زکریا یا پدر زکریا است رضیا بمعنی مرضی است که امام
حق باشد باعتبار اینکه امام حق مرضی جمیع مؤمنان است وامامت فوق نبوت است
چنانچه گذشت در کتاب الحجة در بعض احادیث باب طبقات الانبیاء والائمة
که باب دوم است وزکریا از اوصیای موسی بوده وبعد از او یحیی آخر او
صیای موسی بوده چنانچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث اول باب حالات
الائمة علیهم السلام فی السن که باب نودم است یعنی روایتیست از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم که گذشت
عیسی بن مریم علیه السلام بقبری که عذاب کرده میشد صاحبش بعد از آن گذشت
بآن در سال آینده پس ناگاه او عذاب کرده نمیشد پس گفت که ای صاحب کل
اختیار من گذشتم بآن قبر در سال زمان سابق وبود صاحبش که عذاب کرده
میشد وگذشتم بآن امسال پس ناگاه او عذاب کرده نمیشود پس وحی کرد الله
عز وجل سوی عیسی که بدرستی که رسید برای او پسری صالح پس اصلاح کرد
راهی را برای مسلمانان وپناه داد یتیمی را پس برای این آمرزیدم برای او بسبب
آنچه کرد پسرش بعد از آن گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که میراث
الله عز وجل از بنده که مؤمنست فرزندیست که عبادت کند الله تعالی را
بعد از آن خواند امام جعفر صادق علیه السلم آیه زکریا علیه السلم را از سوره مریم

زنجش برای من از جانب تو اولی تصرفی که وارث شود مرا باعتبار مال و وارث
شود نیز مرا باعتبار علم و نبوت آن اولی تصرف از آل یعقوب باشد و گردان
آن اولی تصرف را مرضی مؤمنان خواندن این آیت درین مقام اشارت
بانیکه برادرزاده که صالح باشد برای کسی کار فرزند صالح میکند برای آنکس باب
دوم اصل باب شبه الولد شرح اشبه بفتح شین با نقطه و فتح با بیک نقطه
و ها مانند او بودن یعنی این باب بیان مانند بودن فرزند بپدر است در این
باب سه حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله من نعمة الله علی الرجل
ان یشبهه ولده شرح یشبهه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است
یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله
صلی الله علیه و آله که از جمله نعمت الله تعالی است بر مرد آنکه مانند باشد
او را فرزندش در شکل و شمایل دوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام
قال من سعادة الرجل ان یکون له الولد
یعرف فیه شبهه و خلقه و شمائله شرح این مضمون گذشت در کتاب الحجة در
حدیث سیوم باب الاشارة والنص علی ابی عبد الله تا آخر که باب شصت و
نهم است شبه بفتح شین و فتح با راست خلقه بضم خا با نقطه و سکون
و ضم لام او قاف است الشمائل بفتح شین با نقطه و کسر همزه جمع شمال بکسر شین
عادتها در رفتار و گفتار و کردار یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام
گفت که از جمله فیروزی مرد است آنکه باشد او را فرزند بر حالی که شناخته

شود در آن فرزند مانند بودن پدر و خوی پدر و عادتهای پدر سیوم اصل
عن رجل عن ابی الحسن علیه السلام قال سمعته
یقول سعد امرؤ لم یمت حتی یری خلفا من نفسه شرح سعد بسین بی نقطه
و عین بی نقطه و دال بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم و مجهول باب علم میتواند بود
امرؤ بضم و فتح را بی نقطه میتواند بود و نجا را اول همزه بصورت واو نوشته شود
الخلف بفتح خا با نقطه و فتح لام و فا جانشین خوب من نفسه عبارت است
از آنکه مانند او باشد در شکل و شمایل یعنی روایت است از مردی از امام
موسی کاظم علیه السلام گفت که شنیدم از امام میگفت که فیروز شد مردی
که نمرد تا آنکه دید جانشینی را خوب از خودش باب سیوم اصل باب فضل البنات
شرح این باب بیان فضیلت دختران است درین باب دوازده حدیث است
اول اصل عن ابرهیم الکرخی عن ثقة حدثه من اصحابنا قال
تزوجت بالمدینة فقال لی ابو عبد الله علیه السلام کیف رأیت قلت
ما رأی رجل من خیر فی امرأة الا وقد رأیته فیها ولکن خانتنی
فقال ما هو قلت ولدت جاریة فقال
لعلک کرهتها ان الله عز و جل یقول آباؤکم و ابناؤکم
لا تدرون ایهم اقرب لکم نفعا شرح ما مافیه است خانتنی بخا با نقطه و الف
و نون بصیغه ماضی غایبه معلوم باب نصر است الخیانة کاری که خلاف متوقع
باشد خواه باختیار مثل خیانت در امانت و خواه بغیر اختیار مثل نزدن شمشیر
در سوره نسا چنین است یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین فلهن ثلثا ما

ما ترک وان کان بنتا واحدة فلها النصف ولابویه لکل واحد منهما السدس مما
ترک ان کان له ولد فان لم یکن له ولد وورثه ابواه فلامه الثلث فان کان
له اخوة فلامه السدس من بعد وصیة یوصی بها او دین آباؤکم وابناؤکم لا تدرون
ایهم اقرب لکم نفعا فریضة من الله ان الله کان علیما حکیما صدر این آیت مع آ
در کتاب المواریث در حدیث اول باب بیان الفرائض فی الکتاب که باب
دوم است ظاهر این حدیث آنست که جمله آباؤکم وابناؤکم لا تدرون ایهم اقرب
لکم نفعا برای منع از نفرتش جمعی باشد که دختر از اکثر از حصه ایشان میدهند در
املاک و مانند آنها برای رعایت جانب پسران و مادر از اکثر از نصیب ایشان
میدهند برای رعایت جانب پدران پس میگوییم که در این آیت چند احتمال است
از انجمله اینکه آباؤکم مبتدا است وابناؤکم عطف بر آنست وجمله لا تدرون
خبر مبتدا است بتقدیر لا تدرون و ایهم استفهام و در ایهم انکاریست مثل آیت سوره
توبه ایکم زادته هذه ایمانا و اقرب افعل التفضیل است و مفضل علیه آن محذوف است
بتقدیر من ابنائکم و ابائکم ظرف در لکم متعلق باقرب است یا متعلق بنفعا است و بنا
بر اول لام برای تعدیه است مثل او [?] و نفعا مفعول له است و بنا بر دوم
لام برای صلة است و نفعا تمییز است یعنی روایت است از ابراهیم کرخی بفتح
کاف و سکون را بی نقطه و خا با نقطه از متعمدی که خبر داد او را از جمله یاران
ما گفت که زن خواستم در مدینه پس امام جعفر صادق علیه السلام که چگونه دیدی
پس گفتم که ندید مردی هیچ نیکی را در زنی مگر آنکه بتحقیق دیدم آنرا در زن من و
لیکن خلاف متوقع کرد با من پس امام گفت که چیست آن گفتم که زایید دختر را

پس

پس امام گفت که شاید که تو کراهت کرده باشی دختر را بدرستی که الله عز وجل
میگوید در سوره نسا که پدران شما و پسران شما نمیدانید ایشان را کدام از ایشان
نزدیکتر کنند و ترند شما را بفایده آخرت از مادران و دختران دوم حل
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كَانَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
أَبَا بَنَاتٍ شرح گذشت در کلام مصنف رحمه الله تعالی در مولد النبی و
صلی الله علیه وآله و وفاته که تزوج خدیجة وهو ابن بضع وعشرین سنة
فولد له منها قبل مبعثه علیه السلم القاسم ورقیه وزینب وام کلثوم وولد له بعد
المبعث الطیب والطاهر وفاطمه علیها السلم وروی ایضا انه لم یولد له بعد المبعث
الا فاطمه علیها السلم وان الطیب والطاهر ولدا قبل مبعثه و ابن جوزی در تلقیح گفته
الاناث من اولاده فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم امها خدیجه ولدتها
وقریش تبنی البیت قبل النبوة بخمس سنین وهی اصغر بناته و ذکر زبیر بن بکار ان
اصغر البنات رقیه وگفته زینب ابنة رسول الله صلی الله علیه وسلم امها خدیجه
تزوجها ابن خالتها ابو العاص بن الربیع وکانت ام ابی العاص هاله بنت خویلد
اخت خدیجه فکانت زینب اکبر بنات رسول الله فولدت لابی العاص
علیا فتوفی وقد ناهز الحلم وکان ردیف رسول الله صلی الله علیه وسلم علی ناقته یوم
الفتح وولدت له امامة وهی التی کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یحملها فی
صلوة وگفته که رقیه بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم امها خدیجه تزوجها عتبة
ابی لهب قبل النبوة وگفته که ام کلثوم بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم امها خدیجه
تزوجها عتیبة بن ابی لهب قبل النبوة یعنی روایت است از امام جعفر صادق

علیه السلام گفت که بود رسول الله صلی الله علیه وآله پدر دختران مراد آنست که همین
بس است برای فضیلت دختر سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال
ان ابراهیم علیه السلام سأل ربه ان یرزقه ابنة تبکیه وتندبه
بعد موته شرح تبکیه بباء یک نقطه و یاء دو نقطه در پایین از باب ضرب است
تندبه بنون و دال بی نقطه و باء یک نقطه از باب نصر است یعنی روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستی که ابراهیم خلیل علیه السلام طلب کرد
از صاحب کل اختیار خود اینرا که روزی کند او را دختری که گریه کند برای او
نوحه کند برای او بعد از وفات او چهارم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام
ان لی بنات فقال لعلک تتمنی موتهن اما انک
ان تمنیت موتهن فمتن لم توجر لقیت الله عز وجل
یوم تلقاه وانت عاص شرح لم توجر بهمزه و
جیم و راء بی نقطه بصیغه مضارع مخاطب مجهول از باب نصر و ضرب و افعال است
ماخوذ است از اجر یعنی ثواب باعتبار نفقه دادن یا باعتبار صبر بر مصیبت یا
بمعنی عوض باعتبار اصل مصیبت بنوعی از مجاز نظیر آنچه گذشت در کتاب
الجنائز در حدیث سیوم باب المصیبة بالولد که باب هشتادم است یعنی گفتم
امام جعفر صادق علیه السلام را که بدرستی که مراست دخترانی پس امام گفت که
شاید که تو آرزو کنی مرگ ایشانرا آگاه باش بدرستی که تو اگر آرزو کنی مرگ
ایشانرا پس میرند ماجور نمیشوی بسبب نفقه دادن دختران و بر صبوری الله
عز وجل را در روزی که برسی او را در حالی که تو گناهکاری بسبب آرزوی

مرگ دختران پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال
رسول الله صلی الله علیه وآله نعم الولد البنات
ملطفات مجهزات مؤنسات مبارکات ملقیات
شرح ملطفات بضم میم و سکون لام و کسر طاء بی نقطه و فاء مرفوع و خبر مبتدای مح
محذوف است بتقدیر هن الالطاف لطیفه گفتن یعنی شیرین گفتار بودن مجهزات
بضم میم و فتح جیم و تشدید هاء مکسوره و زاء با نقطه است التجهیز یراق گیری و مراد
اینجا قیام بجد مهمات خانه و پدر و مادر است مونسات بضم میم و سکون همزه
و کسر نون و سین بی نقطه است الایناس مهربانی مبارکات بباء یک نقطه و
و فتح راء بی نقطه است ملقیات بضم میم و فتح لام و تشدید قاف مکسوره و
یاء دو نقطه در پایین است التلقیه برخورانیدن و مراد اینجا آشنا کردن بیگا
بیگانگان با یکدیگر است باعتبار اینکه چون دختران بشوهران داده شوند باعث
آشنائی بیگانگان با یکدیگر میشوند یعنی روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلام که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که خوب فرزنداند دختران
ایشان شیرین گفتارانند یراق گیرندگانند مهربانانند باعث خیر و برکت
اند آشنا کنندگان بیگانگانند ششم اصل اتی رجل وهو عند
النبی صلی الله علیه وآله فاخبر بمولود اصابه فتغیر وجه الرجل
فقال له النبی صلی الله علیه وآله ما لک فقال خیر
قال قل قال خرجت والمرأة تمخض فاخبرت
انها ولدت جاریة فقال
النبی

صلى الله عليه وآله الأرض تقلّها و
السماء تظلّها والله يرزقها وهي ريحانة
تشمّها ثم أقبل على أصحابه فقال من كانت له بنت
فهو مفروح ومن كانت له ابنتان فيا غوثاه بالله ومن كانت
له ثلث وضع عنه الجهاد وكل مكروه ومن كان له
أربع فيا عباد الله أعينوه يا عباد الله أقرضوه يا عباد الله ارحموه
شرح انی تضم همزه و کسر تا و نقطه در بالا و فتح یا است تشمها با نقطه و شین
با نقطه بضمه مضارع غایبه معلوم و مجهول باب منع و علم و معلوم باب تفعیل
میتواند بود تقلها بقاف و تشدید لام بضمه مضارع غایبه معلوم باب
افعال است تظلها بظاء با نقطه و تشدید لام بضمه مضارع غایبه معلوم باب افعال
تشمها بشین با نقطه و تشدید میم بضمه مضارع مخاطب معلوم باب نصر و علم
مفروح بقاف و را بی نقطه و حا بی نقطه است یا غوثاه بفتح غین با نقطه و سکون
واو و ثاء سه نقطه و الف و سکون ها است الغوث مدد کردن با نقطه متعلق
نغوث است و مراد طلب ذکر است برای رضای الله تعالی اقرضوه بضمه
امر باب افعال است یعنی آمده شد مردی برحالی که او نزد نبی صلی الله علیه و آله
بود پس خبر داده شد بفرزندی که برخورد او را پس متغیر شد روی او پس
گفت او را نبی صلی الله علیه و آله که چیست ترا پس گفت که خیر است پس گفت
او را بگو گفت که بیرون آمدم برحالی که زن در درد ولادت بود پس خبر داده
شدم که او زایید دختر را پس گفت نبی صلی الله علیه و آله که زمین برمیدارد او

را و سقف سایه میکند او را و الله تعالی روزی میدهد او را و او روح
افزایست که بو میکنی او را بعد از آن رو آورد بر یاران خود گفت که هر که باشد
او را دختری پس او مفروح است و هر که باشد او را دو دختر پس ای مدد خدا
هر که باشد او را سه دختر برداشته میشود از او جهاد و هر ناخوشی و هر که باشد او
را چهار دختر پس ای بندگان خدا مدد کنید او را ای بندگان خدا قرض دهید
او را ای بندگان خدا رحم کنید او را پنجم حسن عن ابی الحسن الرضا علیه السلام
قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله إن الله تبارك وتعالى
على الإناث أرقّ منه على الذكور وما من رجل
يدخل فرحة على امرأة بينه و
بينها حرمة إلا فرّحه الله يوم القيمة شرح روایت است از امام رضا
علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که بدرستی که الله تبارک و تعالی
بر زنان رحیمتر است از او بر مردان و نیست هیچ مردی که داخل کند شادی را
که میان او و میان آن زن موافقت در دین حق باشد مگر آنکه شاد میکند او
را الله تعالی در روز قیامت ششم مهمل عن ابی عبد الله علیه السلام
قال البنات حسنات والبنون نعمة وإنما يثاب على الحسنات
ويسئل عن النعمة شرح مراد بسؤال اینجا حساب است یعنی موازنه میان
اعمال صالحه مؤمن و میان نعمتهای الله تعالی بر او در دنیا برای آنکه معلوم
شود قدر تفضل الله تعالی بر او در ثواب عمل او و این سؤال غیر سؤال مذکور در
تکاثر است چنانچه بیان میشود در کتاب الاطعمه در شرح حدیث دوم

وسیوم باب آخر فی التقدیر وان الطعام للحساب به که باب سی وسیوم
یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که دختران مانند اعمال
صالحه اند و پسران نعمتند و جز این نیست که ثواب داده میشود در اعمال صالحه
و پرسیده میشود از نعمت نهم حدیث عَنِ الجارُودِ بنِ المُنذِرِ قالَ قالَ لی ابو
عَبدِ اللهِ علیهِ السّلم بَلَغَنی انّهُ وُلِدَ لَکَ ابنَةٌ فَتَسَخَّطُها وما علیکَ
رَیحانَةٌ تَشُمُّها وقد کُفیتَ رِزقَها وقد کانَ
رَسُولُ اللهِ صَلّی اللهُ علیهِ وآلِهِ ابا بَناتٍ
شرح روایت است از جارود بن منذر که گفت مرا امام جعفر صادق
علیه السلام که خبر رسید بمن که شان این است که زاده شد برای تو دختری پس
نمیخواهی او را و نیست بر تو باری بیان این آنکه او گلی است که بو میکنی
از او وبتحقیق کفایت کرده شدی روزی او وبتحقیق بود رسول الله صلی الله علیه
وآله پدر دخترانی دهم حدیث عَن ابی عَبدِ اللهِ علیهِ السّلم قالَ قالَ رَسولُ
اللهِ صَلّی اللهُ علیهِ وآلِهِ مَن عالَ ثَلثَ بَناتٍ او ثَلثَ اخَواتٍ وَجَبَت
لَهُ الجَنّةُ فقیلَ یا رَسُولَ اللهِ واثنَتَینِ
فَقالَ واثنَتَینِ فقیلَ یا رَسُولَ اللهِ وواحِدَةً
فَقالَ وواحِدَةً شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه
السلام که گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که هر که نفقه داد سه دختر را
یا سه خواهر را واجب شد برای او بهشت پس گفته شد که ای رسول الله آیا دو دختر
یا دو خواهر را پس گفت که دو دختر را یا دو خواهر را پس گفته شد که ای رسول الله

آیا و یک دختر را و یک خواهر را پس گفت که و یک دختر را یا یک خواهر را و مراد
و مراد آن نیست که مراتب وجوب جنت مختلف است در قوت و ضعف آنچه از
کلیم از قبیل گفتها قوی بود یازدهم حدیث عَنِ الحُسَینِ بنِ سَعیدٍ اللَّخمیِّ قالَ وُلِدَ لِرَجُلٍ
مِن اصحابِنا جارِیَةٌ فَدَخَلَ عَلی ابی عَبدِ اللهِ علیهِ السّلم فَرَآهُ مُتَسَخِّطاً لَها فقالَ
لَهُ ابو عَبدِ اللهِ علیهِ السّلم ارَأیتَ لَو انَّ اللهَ تَبارَکَ وتَعالی اوحی
الَیکَ ان اختارَ لَکَ او تَختارَ لِنَفسِکَ ما کُنتَ تَقُولُ قالَ کُنتُ اقُولُ
یا رَبِّ تَختارُ لی قالَ فَانَّ اللهَ عَزَّ وجَلَّ قَدِ اختارَ لَکَ قالَ ثُمَّ
قالَ انَّ الغُلامَ الَّذی قَتَلَهُ العالِمُ الَّذی کانَ مَعَ موسی
عَلَیهِ السَّلامُ وهُوَ قَولُ اللهِ عَزَّ وجَلَّ فَارَدنا
ان یُبدِلَهُما رَبُّهُما خَیراً مِنهُ زَکوةً واَقرَبَ
رُحماً ابدَلَهُما اللهُ عَزَّ وجَلَّ بِهِ جارِیَةً
وَلَدَت سَبعینَ نَبِیّاً شرح لخم بفتح لام و سکون خاء با نقطه قبیله است
از اهل یمن و متسخط بسین بی نقطه و خاء با نقطه و طاء بی نقطه بصیغه اسم فاعل از باب تفعل
غایت دیگر ارأیت بهمزه استفهام و صیغه مخاطب بمعنی اخبرنی است ان
در دوم بفتح همزه و سکون نون مفسره است اختار بصیغه مضارع متکلم معلوم از
افتعال بتقدیر استفهام است الغلام اسم ان است جمله ابدلهما تا آخر
خبر ان است و میان اسم و خبر جمله معترضه است رحم بضم راء و سکون
حاء مهمله یعنی روایت است از حسین بن سعید لخمی گفت که زاده شد برای مردی
از یاران ما دختری پس داخل شد بر امام جعفر صادق علیه السلم پس امام دید او را

نعایت دیگر پس گفت او را امام جعفر صادق علیه السلام که خبر ده مرا اگر اینکه الله
تبارک وتعالی وحی میکرد بسوی تو که اما گزین کنم برای تو یا گزین میکنی برای نفس
خود تو چه میگفتی گفت که میگفتم که ای صاحب کل اختیار من گزین میکنی برای من امام
گفت پس بدرستی که الله عز وجل تحقیق گزین کرد برای تو راوی گفت که بعد از
آن امام گفت که بدرستی که پسری که کشت او را و مادری که بود با موسی علیه السلام
و آن قول الله عز وجل است در سورهٔ کهف که پس اراده کردیم که عوض دهد پدر
و مادر او را صاحب کل اختیار ایشان بهتر از آن پسر باعتبار نشو و نما و نزدیکتر
باعتبار مهربانی با پدر و مادر عوض داد پدر و مادر او را الله عز وجل بعوض او
دختری که زایید هفتاد پیغمبر را دوازدهم اهل عن ابی عبد الله علیه السلام
قال البنون نعیم والبنات حسنات والله یسأل عن النعیم ویثیب
علی الحسنات شرح مضمون بن موافق حدیث ششم این باب است باب
چهارم اهل باب الدعاء فی طلب الولد شرح این باب بیان دعا برای طلب
فرزند است در این باب دو حدیث است اول اهل قال ابو عبد الله
علیه السلام اذا ابطأ علی احدکم الولد فلیقل اللهم لا تذرنی
فردا وانت خیر الوارثین وحیدا وحشا فیقصر شکری عن تفکری
بل هب لی عاقبة صدق ذکورا واناثا آنس بهم من الوحشة واسکن
الیهم من الوحدة واشکرک عند تمام النعمة یا وهاب یا عظیم یا
معظم ثم اعطنی فی کل عافیة شکرا
حتی یبلغنی منها رضوانک فی صدق

الحدیث

الحدیث واداء الامانة ووفاء العهد
شرح ابطا ببا بتخفیف و طا منقطه و همزه بصیغهٔ ماضی غایب معلوم باب افعال است
لا تذرنی فردا وانت خیر الوارثین مذکور است در سورهٔ انبیا در حکایت کلام
زکریا علیه السلام فردا عبارت است از اینکه هیچ وارثی موافق او در ذکوریت
و در دین نداشته باشد باعتبار اینکه اناث همراه ذکور نمیتوانند بود در
مجالس و مانند آنها پس منافات ندارد با اینکه زکریا وارثه داشته باشد
و با اینکه زکریا اموالی داشته باشد که وارث نباشند و موافق او در [illegible]
چنانچه بیان شد در شرح حدیث نهم باب اول وانت خیر الوارثین
اشارت است بآنچه گذشت در حدیث آخر باب اول که میراث الله عز
و جل من عبده المؤمن ولد یعبده من بعده تا آخر وحیدا بفتح واو و کسر حاء
بی‌نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و دال بی‌نقطه عطف بیان فردا است
وحشا بفتح واو و سکون و کسر حاء بی‌نقطه و شین با نقطه بصیغهٔ صفت مشبهه
ماخوذ است از وحشة بفتح واو و سکون حاء بمعنی غمناک و ترسناک بودن
و در خلوت بودن و مراد اینجا مناسب است فیقصر بقاف و صاد بی‌نقطه و را
بی‌نقطه بصیغهٔ مضارع غایب معلوم باب حسن منصوب است عن تفکری بمعنی بر آنست
که غمناک طول تفکر و وسواس میدارد عاقبه بعین بی‌نقطه و الف و کسر قاف
و با تخفیف است بمعنی فرزند باعتبار اینکه امید آن هست که بعد از پدر باقی ماند
صدق بکسر صاد و سکون دال مضاف الیه است و مراد بعاقبه صدق فرزندیست
که باطنش موافق پدر باشد و محض ظاهر نباشد زیرا که فرزند محض ظاهر و مانند دود [illegible]

ذکور اعطف بیان حاقر است امّا انا بکسر همزه و الف منقلب از همزه و فتح نون
بصیغهٔ مضارع متکلم معلوم باب علم مرفوعست و جمله صفت ذکورا و امّا ابشت
تعدیه بمن و جامنی بتضمین معنی بعد است الف لام النعم برای عهد خارجیست
و عبارت است از ذکور و امّا شایس بجای عامه موصوفست نظیر الحاقه
ما الحاقه منظم بصیغهٔ اسم فاعل باب تفعیل است از قبیل توتی الملک من تشاء
و بصیغهٔ اسم مفعول میتواند بود بمعنی بزرگ شمرده شده تبلغنی بصیغهٔ مضارع مخاطب
معلوم باب تفعیل و باب افعال میتواند بود من در منها برای سببیت است و ضمیرها
راجع بعاقبه است فی بمعنی مع است مثل فخرج علی قومه فی زینته یعنی گفت امام
جعفر صادق علیه السلام که چون دیر شود بر یکی از شما فرزند پس باید که گوید که خدایا وتنها
مگذار مرا ایستاده بر حالی که تو بهترین میراث برندگانی تنهای غمناک پس گو بانی تنهای
شکر من از فکر و سواس پس من ببخش برای من فرزند راستی از نیکانی و ما
دیگانی را که انس گیرم باشیان از غم و آرام گیرم سوی ایشان از تنهائی
و شکر کنم ترا از وقت تمام آن نعمت ای بخشنده ای بزرگ و ای بزرگ
کننده بعد از آن بده مرا در سر فرزندی شکری تا آنکه رسانی مرا بسبب آن
فرزند برضای تو براستی سخن و بجا آوردن امانت و مقید بودن بپیمان
دوم حدیث عن الحارث النصری قال قلت لابی عبد الله علیه السلام انّا من
اهل بیت قد انقرضوا و لیس لی ولد فقال ادع و انت ساجد ربّ هب لی
من لدنک ذرّیة طیّبة انّک سمیع الدعاء ربّ لا تذرنی
فردا و انت خیر الوارثین قال ففعلت فولد لی علی و الحسین

شرح ربّ هب لی مذکور است در سورهٔ آل عمران در حکایت کلام زکریا و ربّ
لا تذرنی بیان شد در شرح حدیث سابق یعنی روایتست از حارث
نصری بفتح نون و سکون صاد و نقطه گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام
را که بدرستی که من از خانواده ام که منقرض شدند و نیست مرا فرزندی پس
امام گفت که دعا کن بر حالی که تو در سجده باشی که ای صاحب کل اختیار ببخش برای
من از جانب تو اولادی که پاکیزگان بدرستی که تو شنوائی دعائی ای صاحب
کل اختیار من مگذار مرا ایستاده بر حالی که تو بهترین وارثانی راوی گفت که پس کردم
پس زاده شد برای من علی و حسین سیوم حدیث عن ابی عبد الله علیه السلام
قال من اراد ان یحبل له فلیصلّ رکعتین بعد الجمعة یطیل فیهما
الرکوع و السجود ثمّ یقول اللّهمّ انّی اسألک بما سألک به زکریا
ربّ لا تذرنی فردا و انت خیر الوارثین ربّ هب لی من لدنک
ذرّیة طیّبة انّک سمیع الدعاء اللّهمّ باسمک
استحللتها و فی امانتک اخذتها فان قضیت فی
رحمها ولدا فاجعله غلاما مبارکا زکیّا
و لا تجعل للشیطان فیه شرکا و لا نصیبا شرح یحبل بحاء بی نقطه و با یکنقطه
بصیغهٔ مضارع غایب معلوم باب علم است یطیل مرفوعست و خبر بمعنی امرست
یا بجمله حالیه است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر که
خواهد که آبستن شود برای او پس باید که گذارد دو رکعت را بعد از ظهر جمعه بر حالی
که دراز میکند در آنها رکوع و سجود را بعد از آن میگوید که خداوندا بدرستی که

من طلب میکنم از تو بآنچه طلب کرد از تو بآن زکریا که ای صاحب کل اشیا
من مگذار مرا یکتا بر حالی که تو بهترین میراث برنده کانی خداوندا ببخش برای
من از جانب تو اولادی پاکیزه کان مر شی که تو شنوای دعائی خداوندا
بنام تو حلال شمردم بر خود زن را و در امانت تو گرفتم زن را پس اگر قرار دهی در رحم این
او فرزند را پس بگردان او را پسری مبارک پاکیزه و مگردان برای شیطان
در و شرکتی و نه نصیبی چهارم حدیث شکا الابرش الکلبی الی ابی جعفر علیه السلام
انه لا یولد له وقال علمنی شیئا قال له
استغفر الله فی کل یوم او فی کل لیلة مائة مرة فان الله عز وجل
یقول استغفروا ربکم انه کان غفارا الی قوله ویمددکم باموال وبنین
شرح شکایت کرد ابرش بفتح همزه و سکون با بی نقطه و فتح را و شین
با نقطه کلبی بفتح کاف و سکون لام و با بی نقطه سوی امام محمد باقر علیه السلام که
شان این است که فرزند نمیشود برای او و گفت که تعلیم کن مرا چیزی امام گفت
او را که استغفر الله بگو در هر روزی یا در هر شبی صد بار چه بدرستی که الله
عز وجل میگوید در سوره نوح که استغفار کنید صاحب کل اختیار شما را بدرستی
که او بود نهایت آمرزگار تا قول او که وا کند شما را بمالها و پسران و اسطی
آمد در حدیث آینده پنجم حدیث عن سلیمان بن جعفر عن شیخ مدینی عن
زرارة عن ابی جعفر علیه السلم انه وفد الی هشام بن عبد الملک
فابطا علیه الاذن حتی اغتم وکان له حاجب کثیر
لا یولد له فدنا منه ابو جعفر علیه السلم فقال له هل لک ان توصلنی

الی هشام واعلمک دعاء یولد لک قال نعم فاوصله الی هشام
وقضی له جمیع حوائجه شرح روایت است از سلیمان بن جعفر از پیری از
اهل مدینه از کسی که روایت کرد از زراره از امام محمد باقر علیه السلام که
امام وارد شد سوی هشام بن عبد الملک که از خلفای بنی امیه است پس دیر
شد بر امام رخصت دخول تا آنکه امام غمناک شد و بود هشام را دربانی بزرگ که فر
زند نمیشد برای او پس نزدیک شد بنسبت بآن دربان امام محمد باقر
علیه السلام پس گفت دربان را که آیا نفع است برای تو اینکه رسانی مرا سوی هشام
و تعلیم کنم ترا دعائی که زایانه برای تو دربان گفت که آری پس رسانید امام
را سوی هشام و هشام بر آورد برای امام جمیع حاجتهائی او را ششم حدیث قال فلما
فرغ قال الحاجب جعلت فداک الدعاء الذی قلت لی قال نعم
قل فی کل یوم اذا اصبحت وامسیت سبحان الله سبعین مرة و تستغفر
عشر مرات وتسبح تسع مرات وتختم العاشرة بالاستغفار یقول الله
عز وجل استغفروا ربکم انه کان غفارا یرسل السماء علیکم مدرارا
ویمددکم باموال وبنین ویجعل لکم جنات ویجعل لکم انهارا فقالها الحاجب
فرزق ذریة کثیرة وکان بعد ذلک یصل ابا جعفر وابا عبد الله علیهما السلم
شرح راوی گفت که پس وقتی که امام فارغ شد گفت دربان که قربانت شوم
میخواهم دعائی را که گفتی مرا امام گفت که آری بگو در هر روزی چون صبح کنی
و چون باخر روز رسیدی سبحان الله هفتاد بار و استغفار میکنی ده بار
و تسبیح میکنی نه بار و ختم میکنی دهم را باستغفار میگوید الله عز وجل در سوره

نوح که استغفار کنید صاحب کل اختیار شمارا چه بدرستی که او بود نجات آمرز
کار تا فرستد ابر را بر حالی که بر شما بارانند باشد و امداد کننده شمارا بمالها و
پسران و کرداند برای شما باغها و کرداند برای شما نهرها پس گفت آن کلمات را
دربان پس روزی کرده شد اولادی بسیار و آن دربان بود بعد از آن
که بدیه میداد امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلم را اصل قال سليمان
وقد تزوجت ابنة عم لي فابطأ علي الولد منها وعلّمتها اهلي فرزقت
وزعمت المرأة انها متى تشاء ان تحمل حملت اذا
قالتها وعلّمتها غير واحد من الهاشميين ممن لم يكن يولد
لهم فولد لهم ولد كثير والحمد لله شرح گفت سلیمان
که پس گفتم آن کلمات را بر حالی که بتحقیق گرفته بودم دختر عموی از خود را
پس دیر شده بود بر من فرزند از او و تعلیم کردم آن کلمات را بزوجه خود پس
روزی کرده شدم فرزندانی و دعوی کرد آن زن اینکه او هر وقت که میخواهد
که آبستن شود آبستن میشود چون گوید آن کلمات را و تعلیم کردم آن کلمات را
بچندکس از آل هاشم از جمعی که نبود که فرزند زاده شود برای ایشان پس زاده
شد برای ایشان فرزندانی بسیار و سپاس خدا راست ششم اصل
قال رجل لابي عبد الله عليه السلم لا يولد لي فقال استغفر
ربك في السحر مائة مرة فان نسيته فاقضه شرح گفت مردی امام
جعفر صادق علیه السلم را که زاده نمیشود برای من پس امام گفت که استغفار
کن صاحب کل اختیار خود را در آخر شب صد بار پس اگر فراموش کنی از آن پس

قضا کن آن را در روز هفتم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام انه
شكا اليه رجل انه لا يولد له فقال
له ابو عبد الله عليه السلم اذا جامعت فقل اللهم انك ان رزقتني
ذكرا سميته محمدا ففعل ذلك فرزق شرح روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلم اینکه شان اینست که شکایت کرد بسوی او مردی اینکه شان اینست
که زاده نمیشود برای او پس گفت او را امام جعفر صادق علیه السلم که چون اراده
جماع کنی پس بگو که خداوندا بدرستی که تو اگر روزی کنی مرا پسری نام میکنم او
را محمد پس آن مرد کرد آن را پس روزی کرده شد پسری هشتم اصل عن ابي عبيدة
قال اتت علي ستون سنة لا يولد لي فحججت فدخلت على ابي عبد الله
عليه السلام فشكوت ذلك اليه فقال لي
اولم يولد لك قلت لا فقال اذا قدمت العراق فتزوج
امرأة ولا عليك ان تكون سوآء قال قلت وما السوآء
قال امرأة فيها قبح فانهن اكثر اولادا فادع بهذا الدعاء فاني
ارجو ان يرزقك الله ذكورا واناثا شرح مضمون صدر این
حدیث گذشت در کتاب النکاح در حدیث سیوم باب کراهة تزویج العاقر که
باب چهاردهم است یعنی روایت است از ابو عبیده که گفت که آمد بر من شصت
سال بر حالی که زاده نمیشد برای من پس حج گزاردم پس داخل شدم بر امام
جعفر صادق علیه السلم پس شکایت کردم بی فرزندی را بسوی او پس گفت مرا
که آیا زاده نشد برای تو گفتم که نه گفت که چون رسیدی بعراق پس خو

کن نیز او ضرر بر تو نیست اینکه باشد زن بد راوی گفت که پس گفتم که وجه
مغنی زن بد گفت زنی که در او بدشکلی باشد چه بدرستی که زنان بدشکل منتشر شدند
باعتبار فرزندان از زنان خوش شکل پس دعا کن باین دعا چه بدرستی که من
امیدوارم که روزی کند ترا الله تعالی پسران و دختران اصل والدعا
اللهم لا تذرني فردا وحيدا وحشا فيقصر شكري
عن تفكري بل هب لي انسا وعاقبة صدق
ذكورا واناثا اسكن اليهم من الوحشة وآنس
بهم من الوحدة واشكرك على تمام النعمة يا وهاب يا عظيم يا معطي
اعطني في كل عاقبة خيرا حتى تبلغني منتهى رضاك عني في صدق الحديث
واداء الامانة ووفاء بالعهد شرح و آن دعا اینست که خداوندا
مگذار مرا یکتای تنهای غمناک پس کوتاهی کند شکر من از فکر من بلکه ببخش برای من
آرام ورا و فرزند راستی ایشان پسران و دختران را که ساکن شوم بسوی ایشان
از وحشت و انس گیرم با ایشان از تنهایی و شکر کنم ترا بر تمامی آن نعمت ای
بخشنده ای بزرگ و دهنده بده مرا در هر فرزندی نیکو تا آنکه رسانی مرا بآخر
خوشنودی تو از من براستی سخن و بجا آوردن امانت و مقید بودن
بپیمان سوم اصل عن محمد بن راشد قال حدثني هشام بن ابراهيم
انه شكا الى ابي الحسن عليه السلام سقمه وانه لا يولد له
فامره ان يرفع صوته بالاذان في منزله قال ففعلت
فاذهب الله سقمي وكثر ولدي قال محمد بن راشد وكنت

دائم العلة ما انفك منها في نفسي وجماعة خدمي
وعيالي حتى اني كنت ابقى وحدي وما لي احد يخدمني فلما سمعت
ذلك من هشام عملت به فاذهب الله عني وعن عيالي العلل والحمد لله
شرح مضمون این حدیث گذشت در کتاب الصلوة در حدیث سی و سوم باب
بدء الاذان تا آخر که باب بحکم است السقم بضم سین و سکون قاف
مصدر باب حسن و بفتح سین و بفتح قاف مصدر باب علم بیماری انفک
بفا و تشدید کاف بصیغه مضارع متکلم معلوم باب انفعال است الخدم بفتح خاء
با نقطه و فتح دال بی نقطه جمع خادم خدمتکاران یعنی روایت است از محمد بن راشد
گفت که خبر داد مرا هشام بن ابراهیم اینکه او شکایت کرد بسوی امام رضا علیه
السلام بیماری خود را و اینکه شان این نیست که زاده نمیشود برای او پس امر کرد او را
باینکه بلند کند آواز خود را باذان در خانه خود هشام گفت که پس کردم پس برطرف
کرد الله تعالی از من بیماری مرا و بسیار شدند فرزندان من گفت محمد بن
راشد که بودم پیوسته کوفت جدا نمیشدم از کوفت در خودم و جماعت خا
دمانم و عیالم تا آنکه من بودم که میماندم تنهایی خود و نبود مرا کسی که خدمت کند مرا
پس وقتی که شنیدم آنرا از هشام عمل کردم بآن پس برطرف کرد الله تعالی
از من و از عیال من کوفتها را و سپاس خدا راست دوم اصل عن ابي جميلة
عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال لي رجل من اهل خراسان
بالربذة جعلت فداك لم ارزق ولدا فقال له
اذا رجعت الى بلادك واردت ان تاتي اهلك فاقرا اذا

اردت ذلك وذا النون اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر
عليه فنادى في الظلمات ان لا اله الا انت سبحانك اني كنت
من الظالمين الى ثلث آيات فانك سترزق ولدا ان شاء الله
شرح ربذه بفتح را و فتح با بنقطه و ذال بانقطه دهیست میان مکه و مدینه
که مدفن ابو ذر غفاری رحمه الله تعالی است در این آیت چند احتمال است از
آنجمله اینکه ذا النون یونس علیه السلام است و ذهاب او از میان قوم خود بسبب
عدم ایشان ایمان ایشان و وقوع مقدمات عذاب ایشان بوده و مصاحب
او عبارتست از غمهای بر روی هم بسبب اینکه قوم و قبیله او که با ایشان
شرکت در نسب مشرف شدند بر عذاب الهی و ظن بمعنی امیدوارست مثل
آیت سوره بقره الذین یظنون انهم ملاقوا ربهم و قدر بمعنی تضییق است و آن
عبارتست از اهلاک قوم و قبیله او و واگذاشتن او در آن غمها بسبب
ترک توفیق قوم و قبیله او برای ایمان و ظلمات عبارتست از سدس
اول نصف دوم شب که در کمال تاریکیست و وقت استجابت دعاست
چنانچه گذشت در کتاب الصلوة در حدیث بیست و نهم باب صلوة النوافل که
باب هشتاد و چهارم است یا عبارتست از ساعات شب یا عبارتست
از آن غمها که باعث اینست که جهان روشن نزد صاحب غمها تاریک
شود نظیر ضاقت علیهم الارض بما رحبت کنت من الظالمین بمعنی اینست که من از
قبیله آن ظالمان بودم و این دعا و طلب توفیق ایمان و کشف عذاب برای
آن ظالمانست بسبب اینکه اهلاک ایشان باعث تنها ماندن یونس علیه السلم

بوده اول ثلث آیات آنست که مذکور شد دوم فاستجبنا له ونجیناه من الغم وکذلک
ننجی المؤمنین سیوم وزکریا اذ نادی ربه رب لا تذرنی فردا وانت خیر الوارثین
الغم عبارتست از اندوه و تنها ماندن از قوم و قبیله **بدانکه** از این تقریر ظاهر
میشود مناسبت آیت اول و دوم بمقام طلب فرزند و بیان آیت زکریا گذشت
در شرح حدیث اول این باب **یعنی** روایتست از ابو جمیله از امام
جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت امام را مردی از اهل خراسان در ربذه
که قربانت شوم روزی کرده نشدم فرزندی پس امام گفت او را که چون
که برگردی سوی بلاد تو و اراده کنی که جماع کنی زن ترا پس بخوان چون اراده
کنی آنرا از سوره انبیا که و یاد کن صاحب ماهی را وقتی را که بیرون رفت غضبان
اندوهناک پس امیدوار شد که تنگ نخواهیم گرفت بر او پس ندا کرد در تاریکیها
که نیست مستحق عبادتی مگر تو ای منزه تو از نقص و قبح بدرستی که بودم از قبیله آن
ظالمان که مشرف بر عذاب و هلاک شدند پس قبول کردیم دعا و ندای او را و
نجات دادیم او را از آن غم تنها ماندن بکشف عذاب از قوم او بسبب
توفیق ایشان برای ایمان و چنان نجات میدهیم مؤمنان را از غم تنها ماندن
چون مثل آن دعا کنند و یاد کن زکریا را وقتی را که ندا کرد صاحب کل اختیار
خود را که ای صاحب کل اختیار من مگذار مرا تنها بر حالی که تو بهترین وارثانی
بدرستی که تو زود روزی کرده میشوی فرزندی اگر خواهد الله تعالی **یاز**
دهم اصل عن محمد بن عمرو قال لم یولد لی شیء قط وخرجت الی
مكة وما لی ولد فلقینی انسان فبشرنی بغلام فمضیت

وَدَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْمَدِينَةِ فَلَمَّا صِرْتُ إِلَى
بَيْنَ يَدَيْهِ قَالَ لِي كَيْفَ أَنْتَ وَكَيْفَ وَلَدُكَ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ
خَرَجْتُ وَمَا لِي وَلَدٌ فَلَقِيَنِي جَارٌ لِي فَقَالَ لِي قَدْ وُلِدَ لَكَ غُلَامٌ فَتَبَسَّمَ
وَقَالَ سَمَّيْتَهُ قُلْتُ لَا قَالَ سَمِّهِ عَلِيًّا فَإِنَّ أَبِي كَانَ إِذَا أَبْطَأَتْ عَلَيْهِ
جَارِيَةٌ مِنْ جَوَارِيهِ قَالَ لَهَا يَا فُلَانَةُ انْوِي عَلِيًّا فَلَا تَلْبَثُ أَنْ تَحْبَلَ فَتَلِدَ غُلَامًا
شرح روایت است از محمد بن عمر وگفت که زاده نشده برای من پسری هرگز
وبیرون رفتم سوی مکه ونبود مرا فرزندی پس برخوردم با کسی نوید داد مرا
پسری پس روانه شدم وداخل شدم بر امام رضا علیه السلم در مدینه پس
که گردیدم در برابر او گفت مرا که چگونه و چگونه است فرزند تو پس گفتم که وقت
شوم بیرون آمدم ونبود مرا فرزندی پس برخوردم همسایه که مرا گفت پس
تحقیق زاده شد پسر برای تو پسری پس امام لب خنده کرد برای اشارت بانکه
اگر تو ندانی من میدانم وگفت که آیا نام کردی او را گفتم که نه گفت که نام کن او را
علی چه بدرستی که پدرم بود که چون دیر میکرد بر او کنیزی از کنیزان او در آبستن
شدن میگفت آن کنیز را که ای فلانه نیت کن علی را پس آن کنیز درنگ نمیکرد
در اینکه آبستن شود پس زاید پسر را اشارت است بانکه برکت نام علی در عدم
آن پسری افزاید دوازدهم اصل عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ
إِذَا أَرَدْتَ الْوَلَدَ فَقُلْ عِنْدَ الْجِمَاعِ اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي
وَلَدًا وَاجْعَلْهُ تَقِيًّا لَيْسَ فِي خَلْقِهِ
زِيَادَةٌ وَلَا نُقْصَانٌ وَاجْعَلْ عَاقِبَتَهُ إِلَى خَيْرٍ شرح روایت است از

از امام محمد باقر علیه السلم گفت که چون اراده کنی فرزند را پس بگو نزد جماع که خداوندا
روزی کن مرا فرزندی وبگردان او را پرهیزکار نباشد در آفرینش او زیادتی
ونه کمی وبگردان عاقبت او را سوی بهتر باب پنجم اصل باب من كان له حمل فنوى
ان يسميه محمدا او عليا ولد له ذكر والدعاء لذلك شرح این باب بیان نیت که
هر که باشد او را حملی پس نیت کند که نام کند او را محمد یا علی زاده میشود برای او
پسری وبیان دعا برای آنست درین باب چهار حدیث است اول اصل عَنْ
أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا كَانَ بِامْرَأَةِ أَحَدِكُمْ
حَبَلٌ فَأَتَى لَهَا أَرْبَعَةُ أَشْهُرٍ فَلْيَسْتَقْبِلْ بِهَا
الْقِبْلَةَ وَلْيَقْرَأْ آيَةَ الْكُرْسِيِّ وَلْيَضْرِبْ عَلَى جَنْبِهَا
وَلْيَقُلِ اللَّهُمَّ إِنِّي قَدْ سَمَّيْتُهُ مُحَمَّدًا فَإِنَّهُ يَجْعَلُهُ غُلَامًا
فَإِنْ وَفَى بِالِاسْمِ بَارَكَ اللَّهُ لَهُ فِيهِ وَإِنْ رَجَعَ عَنِ الِاسْمِ
كَانَ فِيهِ الْخِيَارُ إِنْ شَاءَ أَخَذَ وَإِنْ شَاءَ تَرَكَهُ
شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که چون باشد با زن یکی از
شما آبستنی پس آید آن زن را چهار ماه پس باید که رو بقبله کند آن زن را و باید که بخواند
آیة الکرسی را و باید که دست زند بر دو پهلوی زن و باید که گوید که خداوندا بدرستی
که من نام کردم او را محمد چه بدرستی که الله تعالی میگرداند او را پسری پس اگر
پدر وفا کرد بآن نام برکت میدهد الله تعالی برای پدر در آن پسر باعتبار عمر و اگر
پدر بر گردد از آن نام میباشد الله تعالی را در آن پسر اختیار اگر خواهد میگیرد
پسر را و اگر خواهد میگذارد پسر را دوم اصل عَنِ الْحَسَنِ بْنِ سَعِيدٍ

قال کنت انا وابن غیلان المدائنی ودخلنا علی ابی الحسن
الرضا علیه السلم فقال له ابن غیلان اصلحک الله
بلغنی انه من کان له حمل فنوی ان یسمیه محمدا
ولد له غلام فقال من کان له حمل فنوی ان یسمیه
علیا ولد له غلام ثم قال علی محمد
ومحمد علی شیئا واحدا قال اصلحک الله انی خلفت امرأتی وبها
حبل فادعوا الله ان یجعله غلاما فاطرق الی
الارض طویلا ثم رفع راسه فقال له سمه علیا
فانه اطول لعمره ودخلنا مکة فوافانا کتاب من المدائن انه قد ولد له غلام
شرح شیئا بفتح شین با نقطه وسکون یاء دو نقطه در پایین وهمزه مصدر باب
علم است بمعنی خواهش ومفعول له است ومراد این نیست که اتحاد محمد وعلی باعتبار
اتحاد شخص ایشان نیست بلکه باعتبار اتحاد خواهش ایشانست باین معنی که هرچه محمد
خواسته علی تمام آن را خواسته وهرچه علی خواسته محمد تمام آن را خواسته وخواسته
هر دو تمام آنست که الله تعالی خواسته اطول افعل التفضیل است لام در لعمره برای
تعدیه است یعنی روایت است از حسن بن سعید گفت که بودم من وپسر غیلان
فتح غین با نقطه وسکون یاء دو نقطه در پایین مداینی وداخل شدیم بر امام
رضا علیه السلم پس گفت او را پسر غیلان که نگاهدارد ترا الله تعالی رسیده
بمن اینکه شان این نیست که هرکه باشد برای او آبستنی پس نیت کند که نام کند
او را محمد زاده میشود برای او پسری پس امام گفت هرکه باشد برای او آبستنی

نیت

پس نیت کند که نام کند او را علی زاده میشود برای او پسری بعد از آن امام گفت
که علی محمد است ومحمد علی است بسبب اراده که یکیست پسر غیلان گفت که نگاهدارد ترا
الله تعالی بدرستی که من واپس گذاشتم زن خود را برحالی که با او بود آبستنی
پس دعا میکنم الله تعالی را که گرداند آن را پسری پس امام سر افکند سوی زمین در
زمانی دراز برای استنباط حال فرزند او از قرآن بعد از آن برداشت سر
خود را پس گفت پسر غیلان را که نام کن او را علی چه بدرستی که آن درازکننده است
عمر او را وداخل شدیم مکه را پس آمد ما را مکتوبی از مداین که شان این است که زاده
شد برای پسر غیلان پسری سیوم ۳۲ عن اسحق بن عمار عن ابی عبد الله
علیه السلام انه قال ما من رجل یحمل له حمل فینوی ان
یسمیه محمدا الا کان ذکرا ان شاء الله وقال ههنا
ثلثة کلهم محمد محمد محمد وقال قال
ابو عبد الله علیه السلم فی حدیث آخر یأخذ بیدها
ویستقبل بها القبلة عند الاربعة الاشهر ویقول اللهم انی اسمیه محمدا
ولد له غلام فان حول اسمه اخذ منه شرح مقصود اسحق بن عمار از نقل حدیث
دیگر بیان سه تفاوت است میان حدیث سابق وحدیث دیگر اول اینکه در حدیث
دیگر مذکور شده زیادتی است که یاخذ بیدها ویستقبل بها القبلة عند الاربعة الاشهر و
یقول اللهم انی اسمیه محمدا ودر حدیث سابق نیست دوم اینکه بعد از آن در حدیث دیگر
ولد له غلام است بجای کان ذکرا که در حدیث سابق است سیوم اینکه در حدیث
دیگر وفان حول اسمه تا آخر هست ودر حدیث سابق نیست پس اگر در لفظ [illegible]

باشد از جانب اسحق است مراد بمجهول الاسم انست که پیش از نعت رو زباشد بقرینه
آنچه می آید در حدیث چهارم باب نهم یعنی روایت است از اسحق بن عمار از
امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او گفت که نیست هیچ مردی که بر دو اشته شود
برای او آبستنی پس نیت نکند که نام کند او را محمد اگر اینکه میشود دپسری الا ...
و امام گفت که در این خانه سه پسر است که جمیع ایشان محمد و محمد و محمد است و اسحق
گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلم در حدیث دیگر که میکرد دست زن را
و رو بقبله میکند زن را از ورای آن چهار ماه و میگوید که خداوندا بدرستی که من نام
میکنم او را محمد زاده میشود برای او پسری پس اگر گردانند نام آن پسر را اگرفته
میشود از او چهارم اصل قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ كَانَ
لَهُ حَمْلٌ فَنَوَى اَنْ يُسَمِّيَهُ مُحَمَّدًا اَوْ عَلِيًّا وُلِدَ لَهُ غُلَامٌ
شرح این ظاهر است از شرح سابق باب ششم اصل باب بدو خلق الانسان
وتقلبه فی بطن امه شرح البدو بفتح با بکحفظه و سکون دال منقطه و واو و بضم
با و ضم دال و تشدید واو و بضم با و ضم دال و تخفیف واو و همزه ابتدا ظهور چیزی
التقلب تفاف و با بکحفظه مصدر باب تفعل انتقال از حالی بحالی یا از جائی بجائی
یعنی این باب ابتدا آفرینش آدمی و انتقال او از حالی بحالی در شکم مادر او
در این باب شش حدیث است اول اصل سَاَلْتُ اَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ
قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ مُخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ فَقَالَ الْمُخَلَّقَةُ هُمُ الذَّرُّ الَّذِيْنَ
خَلَقَهُمُ اللهُ فِيْ صُلْبِ اٰدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَخَذَ عَلَيْهِمُ الْمِيْثَاقَ
ثُمَّ اَجْرَاهُمْ فِيْ اَصْلَابِ الرِّجَالِ وَاَرْحَامِ النِّسَاءِ

وَهُمُ الَّذِيْنَ يَخْرُجُوْنَ اِلَى الدُّنْيَا حَتّٰى يُسْاَلُوْا عَنِ الْمِيْثَاقِ شرح در سوره
حج چنین است که یا ایها الناس ان کنتم فی ریب من البعث فانا خلقناکم من تراب
ثم من نطفة ثم من علقة ثم من مضغة مخلقة وغیر مخلقة لنبین لکم و نقر فی الارحام ما نشاء
الی اجل مسمی مخلقه صفت مجموع تراب و نطفه و علقه و مضغه است یا صفت مضغه
و حاصل هر دو یکی است فرق اینست که بنا بر دوم اشعار باینست که در مضغه
ایشان علامتی برای تخلیق میگذارد که در تراب و نطفه و علقه نبوده و خلقتهم مضغه
غایت معلوم باب تفعیل است و ظاهر این حدیث اینست که مراد بتخلیق در این آیت
مشرف وار کردن باشد برای اقرار بربوبیت الله تعالی که صحیح امر و نهی و آداب
و تعلیم است و حاصل اینست که الله تعالی میداند که بعض ماده ادمیان مشرف وار
امر و نهی هست و بعضی دیگر مشرف وار نیست و ارواح قسم اول همان گرفته در وقتی
که در صلب آدم بوده اند و بعضی ایشان را عمر میدهد تا پس بلوغ و تکلیف میکند
ایشان را در دنیا موافق آنچه گذشت در خطبه کافی که و لعلم جل ذکره بضعفین ضعفاء منهم
اهل الصحة والسلامة و ضعفا منهم اهل الضرر والزمانة فخص اهل الصحة والسلامة
بالامر والنهی بعد ما اکمل لهم آلة التکلیف و وضع التکلیف عن اهل الزمانة والضرر
تا آخر و بعضی دیگر را پیش از بلوغ میمیرند یا مانعی و مکر از تکلیف در دنیا در ایشان
میکند و تکلیف ایشان را باخرت می اندازد چنانچه گذشت در کتاب الحجة نزد
ذر احادیث باب الاطفال که باب نود و چهارم است بخلاف قسم دوم الذر
بفتح ذال با نقطه و تشدید را از منقطه جمع ذره مورچهای نعایت کوچک که بعد
انتها بوزن یکدانه جو است و بیان اخذ میثاق شد در کتاب الایمان والکفر در

در شرح حدیث چهارم باب فطرة الخلق علی التوحید که باب ششم است و در
کتاب النکاح در شرح حدیث چهارم باب العزل که باب صد و چهل و نهم است
یعنی پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از قول الله عز و جل در سوره حج
که تمام کرده شده و غیر تمام کرده شده پس امام گفت که آدمیانی که تمام
کرده شده اند ایشان مورچهائی اند که تمام کرد ایشان را الله تعالی
در پشت آدم علیه السلم گرفت بر ایشان پیمان ربوبیت خود را بعد از آن و
روان ساخت ایشان را در پشتهای مردان و زهدانهای زنان و ایشان
که بیرون می آیند سوی دنیا تا آنکه پرسیده شوند در دنیا یا در آخرت از
آن پیمان یا بمعنی که مکلف شوند بتصدیق ربوبیت که معلوم هر عاقل است
چنانچه گذشت در کتاب التوحید در احادیث باب نه تعالی لا یعرف الا به که
باب سیوم است اصل وَاَمّا قَوْلُهُ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ فَهُمْ كُلُّ
نَسَمَةٍ لَمْ يَخْلُقْهُمُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي صُلْبِ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
حِينَ خَلَقَ الذَّرَّ وَاَخَذَ عَلَيْهِمُ الْمِيثَاقَ وَهُمُ النُّطَفُ مِنَ الْعَزْلِ وَالسِّقْطُ
قَبْلَ اَنْ يُنْفَخَ فِيهِ الرُّوحُ وَالْحَيٰوةُ وَالْبَقَاءُ شرح النسمه بفتح نون و
سین مفتوحه و بتخفیف میم مردم و مراد اینجا ماده مردم است بنوعی از مجاز و
اشارت باینکه از عامل غیر مخلقه در ماده الانس که مخاطبند در آیت سوره
حج مبنی بر نوعی از مجاز است پس ارجاع ضمیر هم بغیر مخلقه نیز مبنی بر نوعی از مجاز است
لم یخلقهم از باب تفعیل است خلق بضم خا و ضمی خا یا سکون لام مجهول باب
و باب تفعیل میتواند بود و النطف بضم نون و فتح طاء مهمله و فا جمع نطفه آبهای

منی که بیرون فرج زن و السقط بکسر و فتح و ضم سین مهمله و سکون قاف و مرتبة او
مرفوعست بعطف بر النطف و الحیوة مجرورست بعطف بر ان ینفخ و همچنین است البقاء
یعنی و اما قول او که و غیر تمام کرده شده پس ایشان هر مردمی اند که تمام
کرده ایشان را الله عز و جل در پشت آدم علیه السلم در وقتی که آفرید مورچهارا و گرفت
بر ایشان پیمان را و ایشان نطفهها اند که علقه نشد بسبب عزل و افتاده از شکم مادر
پیش از آنکه دمیده شود در آن روح و زندگی و ماندن ظاهر آنست که کسی که از شکم مادر جدا
باشد بعد از نفخ روح در او و پیش از حیوة و بقا تا اجل مسمی که مذکور شد در آیت سوره
حج که و نقر فی الارحام ما نشاء الی اجل مسمی و آن نه ماه و نه روزست غالبا مانند منی
از عزل و سقط پیش از حلول روح است در اینکه پیمان بر او گرفته نشده در صلب آدم
پس کلمه متعلق باو نخواهد شد در آن حضرت و الله اعلم دوم اصل عَنْ اَحَدِهِمَا
عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ اُنْثٰى وَمَا
تَغِيضُ الْاَرْحَامُ وَمَا تَزْدَادُ قَالَ الْغَيْضُ كُلُّ
حَمْلٍ دُونَ تِسْعَةِ اَشْهُرٍ وَمَا تَزْدَادُ كُلُّ شَيْءٍ يَزْدَادُ
عَلٰى تِسْعَةِ اَشْهُرٍ وَكُلَّمَا رَاَتِ الْمَرْاَةُ الدَّمَ الْخَالِصَ
فِي حَمْلِهَا فَاِنَّهَا تَزْدَادُ بِعَدَدِ الْاَيَّامِ الَّتِي رَاَتْ فِي حَمْلِهَا مِنَ الدَّمِ
شرح مراد بتسعة اشهر نه ماهست که بعد از نه روز زرد و منی در رحم است موافق احادیثی
آید در حدیث پنجم این باب یعنی روایتست از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق
علیهما السلم در قول الله عز و جل در سوره رعد که میداند آنچه که بر میدارد هر ماده
را و آنچه زیاد میکند رحمها نما و آنچه را که زیاد میکند امام گفت که کم کردن رحمها

بر داشتنی است که کمتر از نه ماه است و آنچه زیاد میکند مرخیری است که زیاد میکند
نه ماه پس هر وقت که دید زن خون خالص در آبستنی خود پس بدرستی که آن زن
زیاد میکند بعدد روزهائی که دید در آبستنی خود از خون خالص سیوم حسن عن
الحسن بن الجهم قال سمعت الرضا علیه السلام یقول قال ابو
جعفر علیه السلام ان النطفة تکون فی الرحم اربعین
یوما ثم تصیر علقة اربعین یوما ثم تصیر مضغة اربعین
یوما فاذا کمل اربعة اشهر بعث الله عز و جل ملکین
خلاقین فیقولان یا رب ما تخلق ذکرا او انثی فیؤمران
فیقولان یا رب شقیا او سعیدا فیؤمران فیقولان یا رب
ما اجله و ما رزقه و ما کل شیء من حاله
و عدد من ذلک اشیاء و یکتبان المیثاق
بین عینیه فاذا اکمل الله الاجل بعث الله ملکا فزجره زجرة
فیخرج و قد نسی المیثاق شرح مضمون بعض این گذشت در کتاب
الجنائز در حدیث اول از باب العلة فی غسل المیت غسل الجنابة که باب سی و دوم است
و بیان شد و بعضی می آید در کتاب الدیات در بعض احادیث باب دیة الجنین که
باب سی و نهم است و نه ماه در مدت درنگ هر مرتبه از مراتب جنین مختلف است
و مع هذا جمیع آنها مخالف مضمون مثال این حدیث است و محتمل است جمیع باختلاف
مدت درنگ باعتبار اختلاف اعصار و امصار بدانکه چهل روز تعالی مقرر است
از جانب الله تعالی برای انتقال احوال موافق آیت سوره اعراف و واعدنا م

ثلثین لیلة و اتممناها بعشر فتم میقات ربه اربعین لیلة و اشارت باین میشود در کتاب الطهرة
در حدیث دوم باب ان من لم یاکل اللحم اربعین یوما تغیر خلقه که باب پنجاه و ششم است
یعنی روایت است از حسن بن جهم گفت که شنیدم از امام رضا علیه السلام میگفت
که امام محمد باقر علیه السلام که بدرستی که نطفه میباشد در زهدان چهل روز بعد از آن
میگردد خون بسته چهل روز بعد از آن میشود مانند گوشت جاویده چهل روز
روز پس چون بکمال رسید چهار ماه میفرستد الله عز و جل دو فرشته را
که بغایت تدبیر کننده کامل اند پس میگویند که ای صاحب کل اختیار چه چیز را
تدبیر کنیم یا سعادتمند را پس مامور میشوند بانچه نسبت او است پس میگویند که ای
صاحب کل اختیار چیست مدت ماندن او در زهدان یا در دنیا و چیست روزی
او و چیست هر حاضری از حال او و امام شمرد از جمله آن چیزها را مثل درازی و
کوتاهی و سفیدی و سیاهی و خوش شکلی و بدشکلی و مینویسند پیمان ربوبیت
را در میان دو چشم او پس چون کامل کند الله تعالی مدت ماندن در زهدان را
میفرستد الله تعالی فرشته را پس نهیب میدهد او را نهیبی پس بیرون می
آید بر حالی که بتحقیق فراموش کرده پیمان ربوبیت را ح وقال
الحسن بن الجهم فقلت له افیجوز ان ندعو الله فیحول الانثی ذکرا
و الذکر انثی فقال ان الله یفعل ما یشاء شرح و گفت حسن بن جهم که پس گفتم امام را
که آیا پس ممکن است که دعا کنیم الله تعالی را پس تحویل کند ماده را نر و نر را ماده
پس امام گفت که بدرستی که الله تعالی میکند آنچه را که میخواهد مراد این است که و
ممکنست نیز بر طرف شدن آن عذاب قوم یونس که بیان شد در کتاب الدعا

در شرح عنوان باب ان الدعاء يرد البلاء والقضاء که باب سیوم است یا
مراد اینست که الله تعالی میداند که بنده او دعا خواهد کرد به دعای مستجاب
و پیش از آن دعا موافق مدعای او تدبیر میکند و میداند که اگر دعا نمیکرد تدبیر
چیزی دیگر میشد چنانچه تحقیق شد در کتاب الدعا در شرح حدیث دویم
ویکم باب القول عند الاصباح والامساء که باب چهل و هشتم است والله اعلم

چهارم اصل عَنْ اَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ اِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ اِذَا اَرَادَ
اَنْ يَخْلُقَ النُّطْفَةَ الَّتِي مِمَّا اَخَذَ عَلَيْهَا الْمِيثَاقَ فِي صُلْبِ آدَمَ
اَوْ مَا يَبْدُو لَهُ فِيهِ وَيَجْعَلَهَا فِي الرَّحِمِ حَرَّكَ الرَّجُلَ لِلْجِمَاعِ
وَاَوْحَى اِلَى الرَّحِمِ اَنِ افْتَحِي بَابَكِ حَتَّى يَلِجَ فِيكِ خَلْقِي وَقَضَائِي النَّافِذُ
وَقَدَرِي فَتَفْتَحُ الرَّحِمُ بَابَهَا فَتَصِلُ النُّطْفَةُ اِلَى الرَّحِمِ

شرح مما خبر مبتدای محذوف است تقدیری ضمیر علیها راجع بما است و تانیث
باعتبار نطفه است یا یبدو معطوف است بر ما موصوله اول و ضمیر مستتر راجع بمضمون
یبدو و ستاتی نظیره فی حدیث من الحیرة التزوان بنابر آنکه حذف فاعل یا نایب فاعل جایز
نیست و معنی بدا گذشت در کتاب التوحید در شرح عنوان باب البداء که
باب بیست و چهارم است و مراد به بدا اینجا استعداد پیش از حیوة و تجارت است
که مذکور شد در شرح حدیث اول این باب زیرا که اختلاف متوقع باد در و پدر است
و بیان شد در حدیث اول این باب نیکه بیان ربوبیت گرفته نشده در صلب
آدم علیه السلام بر کسی که پیش از نفخ روح و حیوة تعالی ساقط شده باشد ضمیر له راجع
بالله تعالی است و ضمیر فیه راجع بما است و تذکیر باعتبار لفظ است و وحی الی

الرحم نوعی از مجاز است مثل واوحی ربک الی النحل ان افتحی بفتح همزه و سکون نون و کسر تاء
بالتقاء ساکنین است همزه است خلق و قضاء و قدر اینجا بمعنی مخلوق و مقضی و مقدر است
یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت که بدرستی که الله عز و جل چون خواهد
که آفریند نطفه را که آن از جمله آنست که گرفت بر او پیمان را در پشت آدم یا از جمله آنست
که بدا میشود برای الله تعالی در آن و کرده اند آن نطفه را در زهدان بحرکت می آورد
مرد را برای جماع و وحی میکند سوی زهدان که بگشا درت را تا داخل شود در تو مخلوق
من و مقضی من و تقدیر من که نافذ است و مقدر من پس میگشاید زهدان در خود را پس میرسد نطفه
سوی زهدان

۵ اصل فَتَرَدَّدُ فِيهِ اَرْبَعِينَ صَبَاحاً ثُمَّ تَصِيرُ عَلَقَةً اَرْبَعِينَ
يَوْماً ثُمَّ تَصِيرُ مُضْغَةً اَرْبَعِينَ يَوْماً ثُمَّ تَصِيرُ لَحْماً تَجْرِي فِيهِ عُرُوقٌ
مُشْتَبِكَةٌ ثُمَّ يَبْعَثُ اللّٰهُ مَلَكَيْنِ خَلَّاقَيْنِ يَخْلُقَانِ
فِي الْاَرْحَامِ مَا يَشَاءُ اللّٰهُ فَيَقْتَحِمَانِ فِي بَطْنِ الْمَرْاَةِ
مِنْ فَمِ الْمَرْاَةِ فَيَصِلَانِ اِلَى الرَّحِمِ وَفِيهَا الرُّوحُ الْقَدِيمَةُ
الْمَنْقُولَةُ فِي اَصْلَابِ الرِّجَالِ وَاَرْحَامِ النِّسَاءِ فَيَنْفُخَانِ
فِيهَا رُوحَ الْحَيَاةِ وَالْبَقَاءِ وَيَشُقَّانِ لَهُ السَّمْعَ وَ
الْبَصَرَ وَجَمِيعَ الْجَوَارِحِ وَجَمِيعَ مَا فِي الْبَطْنِ بِاِذْنِ اللّٰهِ

شرح تردد بصیغه مضارع غایبه معلوم باب تفعل بحذف یکی از دو تاء یا مجهول باب
تفعیل است ضمیر فیه راجع برحم است و این اشارت است بانکه چون زهدان نفخ
تام هنوز نکرده در آن بحرکت اندک صعب از در زهدان بیرون می آید مشتبکه و
شین با نقطه و با یک نقطه بصیغه اسم فاعل باب افتعال خبرهای از یکدیگر گذشته اند

نحو وقیسمان تعاف و جا فتبقط بصیغه مضارع تثنیه غایب معلوم باب افعال عطف
بر یبعث الاقتحام دخل چیزی شدن باشد ث الروح القدیمه عبارت است از آنچه
در صورت مورچه کوچک بوده در صلب آدم علیه السلم و در آن وقت شعور داشته
و بعد از آن بی شعور شده فی در فیها برای سببیت است و ضمیر راجع بالروح القدیمه
روح الحیوة و البقا عبارت است از الروح القدیمه و این اشارت است بانکه
آن روح در وقتی که در صلب آدم بود باعث زندگی بدنی نبود و باعث تعاون
بی تمیز نبود و در زهدان آن دو ملک آن روح قدیمه را روح الحیوة و البقا میکنند
و میدمند بر آن گوشت که باعث وقت تمیز نماند که اگر مراد بحیوة و بقا انچه آنجا مست
که بیان شد در شرح حدیث اول این باب پس این شامل باید و لفیه بیت پس
بعنوان شامل است و اگر مراد اعم از انست پس شامل باید و لفیه نرحت والعلم
یعنی پس آمد و رفت میکند در باب زهدان چهل روز بعد از آن میشود خون
بسته چهل روز بعد از آن میشود مانند گوشت چهل روز بعد از آن میشود گوشتی
که جاری میشود در ان رگهائی از هم گذشته بعد از آن میفرستد دو فرشته
تعالی تدبیر کنند در اکه تدبیر میکنند در زهدانها انچه را که میخواهد الله تعالی
پس داخل میشوند بزور در شکم زن از راه دهن زن پس میرسند سوی زهدان
زن برحالی که در زهدانست روحی که در پشت آدم بوده نقل کرده شده است
در پشتهای مردان و زهدانهای زنان پس میدمند بسبب از روح در بدن
فقل روح زندگی و ماندن را و میشکافند برای او گوش و چشم را و جمیع مفاصل ها
و تمیز میکنند جمیع آنچه را که در شکم است برخصت الله تعالی ثم یوحی الله

إِلَى المَلَكَيْنِ اكْتُبَا عَلَيْهِ قَضَائِي وَقَدَرِي وَنَافِذَ أَمْرِي وَاشْتَرِطَا
لِيَ البَدَاءَ فِيمَا تَكْتُبَانِ فَيَقُولَانِ يَا رَبِّ مَا نَكْتُبُ قَالَ
فَيُوحِي اللهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِمَا أَنِ ارْفَعَا رُؤُوسَكُمَا إِلَى رَأْسِ أُمِّهِ فَيَرْفَعَانِ رُؤُوسَهُمَا
فَإِذَا اللَّوْحُ يَقْرَعُ جَبْهَةَ أُمِّهِ فَيَنْظُرَانِ فِيهِ فَيَجِدَانِ فِي اللَّوْحِ صُورَتَهُ
وَزِينَتَهُ وَأَجَلَهُ وَمِيثَاقَهُ سَعِيداً أَوْ شَقِيّاً وَجَمِيعَ شَأْنِهِ
شرح واشترطا بصیغه امر باب افتعال است و اشتراط بدا برای الله تعالی
بیان حکمت که سرنوشت کسی باعث وجوب سابق احوال و نمیشود با آنچه
با وجود آن تغیر در اراده الله تعالی است تغیر آنها موافق انچه گذشت در کتاب
التوحید در حدیث اول باب الجبر و القدر و الامر بین الامرین که باب سی ام است
که لفظ انه کان قضاء حتما و قدرا لازما تا آخر ان بفتح همزه و سکون نون مخففه
رؤوسهما از قبیل استعمال جمع در تثنیه است مثل فقد صغت قلوبکما اذا برای مفاجاة است
اللوح مرفوع و مبتدا است یقرع بقاف و را بی نقطه و عین بی نقطه بصیغه مضارع غایب
معلوم باب منع است القرع کوفتن و مراد آنست که لوح آویخته شده از جانب
سر مادر و ملاصق پیشانی مادر است پس باد در سر او حرکت دهد لوح میکوبد پیشانی او را
جبهه بفتح جیم و سکون با بی نقطه منصوب مفعول یقرع است و انچه ضم سبب است
زینة بکسر زای با نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و نون بمعنی حلیه است و
عبارتست از نشانهای کسی که در قبالجات نوشته میشود و میثاقه بمعنی ملائم
با پیمان ربوبیت است شقیا بتقدیر سوا کان شقیا سعدا است یعنی بعد از آن که

میکند الله تعالی سوی آن دو فرشته که بنویسید بر او حکم مرا و تقدیر مرا و
مرا و گذاری فرمان مرا و شرط کنید برای من اختیار را در امضا و در عدم امضا
آنچه مینویسید پس میگویند که ای صاحب کل اختیار چه چیز بنویسیم امام گفت
که پس وحی میکند الله عز و جل سوی ایشان که بردارید سرهای شما را سوی
مادرش پس بر میدارند هر دو سرهای خود را پس ناگاه لوح میکوبد بر پیشانی
مادرش را پس نظر میکنند در آن لوح پس می‌یابند در آن لوح شکل او را و حلیه
و عمر او را و معامله تمام او را و خوشبختی یا سعید و جمیع حال او را متن قال
فيملي أحدهما على صاحبه فيكتبان جميع ما في اللوح ويشترطان
البداء فيما يكتبان ثم يختمان الكتاب ويجعلانه
بين عينيه ثم يقيمانه قائماً في بطن أمه قال فربما عتا فانقلب
ولا يكون ذلك إلا في كل عاتٍ أو ماردٍ فإذا
بلغ أوان خروج الولد تاماً أو غير تام أوحى الله
إلى الرحم أن افتحي بابك حتى يخرج خلقي إلى أرضي وينفذ
فيه أمري فقد بلغ أوان خروجه شرح على بصیغه مضارع غایب معلوم
باب افعال است الاملا خواندن کسی بر دیگری تا بنویسد یختمان از باب ضرب است
ختم العین منقطعه و تا دو نقطه در بالا و الف منقلب از واو بصیغه ماضی غایب
معلوم باب نصر است العتو بضم عین و ضم تا و تشدید واو تجاوز از حد
در کبر و استعمال ماضی باعتبار تحقق کتابت ممکن عتو او است و اشاره الیه ذلک

مصدر انقلاب است المارد براء بی نقطه و دال بی نقطه بصیغه اسم فاعل باب نصر و کرم سرکش را
وان مرفوع و فاعل تام عبارتست از نه ماه و نه روز و زیاده بر آن و غیر
تام عبارتست از کم از آن موافق آنچه گذشت در حدیث دوم این باب
ینفذ بنون و فا و ذال با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر منصوب است
یعنی امام گفت که پس میخواند یکی از آن دو فرشته بر یار خود پس مینویسند
جمیع آنچه را که در آن لوح است و شرط میکنند بدا را برای الله تعالی در آنچه
مینویسند بعد از آن مهر میکنند آن مکتوب را و میگردانند آن را در میان دو چشمش
بعد از آن وا میدارند او را ایستاده در شکم مادرش امام گفت که پس بسا
که عتو کرده شده باشد پس سرنگون شود و نمی‌باشد آن سرنگون شدن
مگر در هر عتو کننده و یا متکبری پس چون رسد وقت بیرون آمدن فرزند
برحالی که تام یا غیر تام باشد وحی میکند الله تعالی سوی زهدان که بکشا در را
تا بیرون آید مخلوق من سوی زمین من و گذرا شود در او فرمان من چه بتحقیق رسید
وقت بیرون آمدن او متن قال فتفتح الرحم باب الولد فيبعث
الله إليه ملكاً يقال له زاجر فيزجره زجرة فيفزع
منها الولد فينقلب فيصير رجلاه فوق رأسه ورأسه
في أسفل البطن ليسهل على المرأة وعلى الولد الخروج
قال فإذا احتبس زجره الملك زجرة أخرى فيفزع منها فيسقط الولد إلى
الأرض باكياً فزعاً من الزجرة شرح امام گفت که پس میکشاید زهدان در فرزند را

پس میفرستد الله تعالی سوی او فرشته را که گفته میشود او را نهیب د
پس نهیب میدهد او را یک نهیب پس مضطرب میشود بسبب آن نهیب آن
فرزند پس سرنگون میشود پس میگردد دو پای او بالای سرش و سر او در پایین
شکم تا آسان شود بر زن و فرزند بیرون آمدن امام گفت که پس چون فرزند
شود نهیب میدهد او را آن فرشته نهیبی دیگر پس مضطرب میشود و از آن
پس می افتد فرزند سوی زمین گریه کنان مضطرب از آن نهیب حدیث اول

سألت أبا جعفر عليه السلام عن الخلق قال إن الله تعالى لما خلق الخلق
من طين أفاض بها كإفاضة القداح فأخرج المسلم فجعله سعيدا و
جعل الكافر شقيا فإذا وقعت النطفة تلقتها الملائكة
فصوروها ثم قالوا يا رب أذكر أو أنثى فيقول
الرب جل جلاله أي ذلك شاء فيقولان تبارك الله أحسن الخالقين

شرح الخلق بفتح خاء با نقطه و سکون لام مخلوقان و افراد برای جنس که در
اصل مصدر است الف لام برای عهد خارجیست و مراد مردمانند تنوین
من طین برای تنکیر است و مراد اینست که هر قسمی از مردمان را از طینتی آفرید که
که غیر طین دیگرانست و بعد از آن آن طینها را مخلوط بیکدیگر کرد موافق آنچه
گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث پنجم و ششم باب اول لا افاضه
برهم زدن اجزای چیزی و آن متعدی بنفس میباشد و متعدی بحرف جر
میباشد صاحب قاموس گفته و افاض القداح و بها ضرب بها ضمیر بها راجع
بالخلق است و تانیث باعتبار معنی جمعیت است القداح بکسر قاف و دال بی نقطه

و الف و حاء بی نقطه جمع قدح بکسر قاف و سکون دال تیرهای بی پر و پیکان که برای
قمار بازی است ابن اثیر در نهایه گفته که و فی حدیث ابن عباس اخرج
الله ذریة آدم من ظهره فافاضهم افاضة القداح هی الضرب بها و اجالتها عند
القمار و القدح السهم واحد القداح التی کانوا یقامرون بها وقعت بواو و قاف و
بی نقطه معلوم است و مراد بوقوع فرود آمدن از پشت پدرش از قرار
گرفتن در رحم مادر است تلقتها بتا و قاف بی نقطه ماضی غایبه معلوم متصل اللام
باب تفعل است التلقی استقبال چیزی برای زود رسیدن بآن صوروها
بی نقطه و راء بی نقطه ماضی معلوم باب تفعیل است التصویر انداختن
چیزی کابنابین و مطاوع آن تصور است صاحب قاموس گفته که و صوره
فتصور ای شد ضمیر تثنیه در فیقولان مبنی بر آنست که مراد بملائکه جنس ملائکه
و فعل منسوب بایشان صادر از دو ملک میباشد چنانچه صادر از یک ملک نیز
میباشد مثل فنادته الملائکه بنابر آنکه منادی جبرئیل بوده یعنی پرسیدم امام محمد
باقر علیه السلام را از مردمان که چون آفریده میشوند امام گفت که بدرستی که الله
تعالی وقتی که آفرید مردمان را از گل برهم زد ایشان را مانند برهم زدن تیرهای
بی پر و پیکان پس از آن بیرون آورد مسلمان را پس گردانید او را بانشان
سعادتمندی و گردانید کافر را بانشان شقاوت پس چون فرود آید نطفه
از پشت پدر استقبال میکنند آن را فرشتگان پس می اندازند آن را بکتابت
بعد از آن میگویند که ای صاحب کل اختیار آیا نر است یا ماده پس میگوید
صاحب کل اختیار جل جلاله کدام آن را که خواسته باشد پس میگویند که تبارک

صاحب خیر و برکت است تبرن آورنده کان اصل ثم توضع فی
بطنها فتردد تسعة ایام فی کل عرق ومفصل منها وللرحم
ثلثة اقفال قفل فی اعلاها ومما یلی اعلا السرة من الجانب الایمن
والقفل الاخر اسفل من الرحم فتوضع بعد
تسعة ایام فی القفل الاعلی فیمکث فیه ثلثة اشهر فعند
ذلک یصیب المرأة خبث النفس والتهوع شرح توضع بصیغه مجهول غایبه باب فتح
تردد بصیغه مجهول غایبه باب تفعیل است یا بصیغه معلوم باب تفعل بحذف
یکی از تائین تسعة منصوبست مراد بعرق ومفصل زن رگها و بندهای زهدانست
که در شکم زن است و هر کدام مناسب رگی و بندی از جمله سایر بدن آن
زن است الاقفال بفتح همزه و سکون قاف و فا جمع قفل بضم قاف
و سکون فا که مشهور است و مراد اینجا خزانه است باعتبار اینکه قفل را جای
خزینه میباشد وسطها منصوب و مرفوع میتواند بود خبث بضم خا بانقطه و
سکون با بی نقطه و ثا سه نقطه است نفس بفتح نون و سکون فا است
التهوع بعین بی نقطه مصدر باب تفعل اراده قی کردن یعنی بعد از آن نطفه
گذاشته میشود در شکم زن پس گردانیده میشود در نه روز در هر رگی و بندی
از زن و برای زهدان سه خزانه است خزانه در بالای زهدانست و در آنست
که متصل است به بالای ناف از جانب راست زن و خزانه دیگر در
میان زهدانست و خزانه دیگر در پایین تر از جمله زهدانست پس نطفه گذاشته
میشود و بعد از نه روز در خزانه بالاتر پس درنگ میکند در آن سه ماه پس

پس ز دان بر نمیخورد و زن را شورش طبیعت و اراده قی اصل ثم تنزل الی القفل
الاوسط فتمکث فیه ثلثة اشهر وسرة الصبی فیها مجمع العروق
وعروق المرأة کلها منها یدخل طعامه وشرابه من تلک
العروق ثم تنزل الی القفل الاسفل فتمکث فیه ثلثة
اشهر وذلک تسعة اشهر ثم تطلق المرأة فکلما
طلقت انقطع عرق من سرة الصبی فاصابها
ذلک الوجع ویده علی سرته حتی یقع الی الارض ویده مبسوطة
فیکون رزقه حینئذ من فیه شرح تنزل دو جا بصیغه مضارع غایبه مجهول
باب افعال یا باب تفعل است سره بضم سین بی نقطه و با تشدید را بی نقطه مرفوع
و مبتدا است الصبی مجرور و مضاف الیه است و جمله فیها مجمع العروق و عروق
المرأة کلها خبر مبتدا است ضمیر فیها راجع بسرة الصبی است و ظرف خبر مبتدا است
که مقدم شده بر مبتدا مجمع بفتح میم و سکون جیم و فتح میم دوم مرفوع و مبتدا
العروق مجرور و مضاف الیه است و عبارت است از عروق صبی و عروق
مجرور بعطف بر العروق است المرأة مجرور و مضاف الیه است کلها مجرور
و تاکید عروق المرأة است جمله منها یدخل طعامه وشرابه من تلک العروق
استیناف بیانی سابق است ضمیر منها راجع بسرة الصبی است و ظرف متعلق
بیدخل است طعامه مرفوع و فاعل است و ضمیر راجع بصبی است من تلک متعلق
بیدخل است و تلک العروق عبارت است از رگهای آن تطلق بصیغه مضارع
غایبه مجهول باب نصر است طلقت بصیغه ماضی مجهول باب نصر است یعنی بعد از

نطفه فرو دآورده میشود بسوی خزانه میانه پس درنگ میکند در آن سه ماه و کودک در آنست محل جمع رگهای کودک در رگهای زن بهمگی انها از ان ناف داخل میشود طعام کودک و آشامیدنی کودک از آن رگهای زن بعد از ان فرود آورده میشود بخزانه پائین تر پس درنگ میکند در آن سه ماه پس آن نه ماه است بعد از آن بر میخورد زن زا درد زادن پس هر بار دردی میکشید میشود رگی از رگهای زن از ناف کودک پس بر میخورد زن زا آن درد دست کودک بر ناف اوست تا اکه فرو د آید بسوی زمین بر حالی که دست او گشاده پس میباشد روزی او در انوقت از دهنش **ششم اصل** قُلْتُ لِاَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ جُعِلْتُ فِدَاكَ الرَّجُلُ يَدْعُو لِلْحُبْلَى اَنْ يَجْعَلَ اللّٰهُ مَا فِي بَطْنِهَا ذَكَرًا سَوِيًّا فَقَالَ يَدْعُو مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ اَرْبَعَةِ اَشْهُرٍ فَاِنَّهُ اَرْبَعِينَ لَيْلَةً نُطْفَةٌ وَاَرْبَعِينَ لَيْلَةً عَلَقَةٌ وَاَرْبَعِينَ لَيْلَةً مُضْغَةٌ فَذٰلِكَ تَمَامُ اَرْبَعَةِ اَشْهُرٍ **شرح** گفتم امام محمد تقی علیه السلم را که در بسا شوهر مرد دعا میکند برای زن آبستن اینکه گرداند الله تعالی بچه را که در شکم او است نر درست اعضا چگونه میکند پس امام گفت که دعا میکند در میان اول آبستنی و میان چهار ماه چه بدرستی که انچه در شکم است در چهل شب نطفه است و در چهل شب خون بسته است و در چهل شب مانند گوشت جاویده است پس آن کمال چهار ماه است **اصل** ثُمَّ يَبْعَثُ اللّٰهُ مَلَكَيْنِ خَلَّاقَيْنِ فَيَقُولَانِ يَا رَبِّ مَا تَخْلُقُ ذَكَرًا اَوْ اُنْثٰى شَقِيًّا اَوْ سَعِيدًا فَيُقَالُ ذٰلِكَ فَيَقُولَانِ يَا رَبِّ مَا رِزْقُهُ وَمَا اَجَلُهُ وَمَا مُدَّتُهُ فَيُقَالُ

ذٰلِكَ وَمِيثَاقُهُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ يَنْظُرُ اِلَيْهِ فَلَا يَزَالُ مُنْتَصِبًا فِي بَطْنِ اُمِّهِ حَتّٰى اِذَا دَنَا خُرُوجُهُ بَعَثَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ اِلَيْهِ مَلَكًا فَزَجَرَهُ زَجْرَةً فَيَخْرُجُ وَيَنْسَى الْمِيثَاقَ **شرح** بعد از آن میفرستد الله تعالی دو فرشته را که بعبارت تدبیر کننده کاملند پس میگویند که ای صاحب کل اختیار چه چیز را بدر میکنیم نر را یا ماده را شقی را یا سعید را پس گفته میشود آن پس میگویند که ای صاحب کل اختیار چیست روزی او و چیست سبب برسیدن عمر او و چیست مدت زندگانی او پس گفته میشود آن و پیمان ربوبیت که از و گرفته شده در میان دو چشم او است نظر میکند سوی آن پس همیشه استاده است در شکم مادرش تا اکه چون نزدیک شود بیرون آمدن او میفرستد الله عز و جل سوی او فرشته را پس نهیب میدهد او را نهیبی پس بیرون می آید پس فراموش میکند پیمان ربوبیت را **هفتم اصل** سَمِعْتُ اَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ اِذَا وَقَعَتِ النُّطْفَةُ فِي الرَّحِمِ اسْتَقَرَّتْ فِيهَا اَرْبَعِينَ يَوْمًا وَتَكُونُ عَلَقَةً اَرْبَعِينَ يَوْمًا وَتَكُونُ مُضْغَةً اَرْبَعِينَ يَوْمًا ثُمَّ يَبْعَثُ اللّٰهُ مَلَكَيْنِ خَلَّاقَيْنِ فَيُقَالُ لَهُمَا اخْلُقَا كَمَا يُرِيدُ اللّٰهُ ذَكَرًا اَوْ اُنْثٰى صَوِّرَاهُ وَاكْتُبَا اَجَلَهُ وَرِزْقَهُ وَمَنِيَّتَهُ وَشَقِيًّا اَوْ سَعِيدًا وَاكْتُبَا لِلّٰهِ الْمِيثَاقَ الَّذِي اَخَذَ عَلَيْهِ فِي الذَّرِّ بَيْنَ عَيْنَيْهِ فَاِذَا دَنَا خُرُوجُهُ مِنْ اُمِّهِ بَعَثَ اللّٰهُ اِلَيْهِ مَلَكًا يُقَالُ لَهُ زَاجِرٌ فَيَزْجُرُهُ فَيَفْزَعُ فَزَعًا فَيَنْسَى الْمِيثَاقَ وَيَقَعُ اِلَى الْاَرْضِ يَبْكِي مِنْ زَجْرَةِ الْمَلَكِ **شرح** ذکرا مفعول دوم صوراه است که مقدم شده و اوانثی عطف بر ذکرا است جمله و اکتبا اجله و رزقه و منیته معترضه است و شقیا عطف بر ذکرا است اخذ بضبعه

معلوم و مجهول میتواند بود یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیه السلم میگفت که چون آید
نطفه در زهدان قرار میگیرد و در آن چهل روز یعنی که منقلب نگردد و دیگر میشود
و میباشد خون بسته در چهل روز و میباشد مانند گوشت جاویده در چهل روز
بعد از آن میفرستد الله تعالی دو فرشته را که بغایت تدبیر کنندگانند
پس گفته میشود ایشان را که تدبیر کنید چنانچه که میخواهد الله تعالی از ماده صورت
دمیده آنرا و نویسند اجلش را و روزیش را و مرگش را و صورت دمیده او را
شقی یا سعید و نویسد برای الله تعالی تمیزی که گرفت بر او در میان مو
مورچگان در زمان آدم میان دو چشم او پس چون نزدیک شود بیرون
آمدن او از شکم مادرش میفرستد الله تعالی سوی او فرشته را که گفته میشود
او را هیبت دهنده پس نهیب میدهد او را پس مضطرب میشود و اضطرابی پس فرا
موش میکند تمیزی را و می افتد سوی زمین گریه میکند از نهیب آن فرشته
باب هفتم اکثر ما تلد المراة شرح ما موصوله است و عبارت است از عدد اولادی
که در یک شکم توام میشوند تلد بتقدیر تلده است یعنی این باب بیان بیشتر عددیست
که میزاید از زن در یک شکم در این باب دو حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله
علیه السلم قال ان للرحم اربع سبل فی ای سبیل
سلک فیه الماء کان منه الولد واحد و اثنان و ثلثة و
اربعة و لا یکون الی سبیل اکثر من واحد شرح تانیث و
تذکیر در سبیل جایز است و اربع مبنی بر اول است و ضمیر فیه و ضمیر منه مبنی بر دوم
است فی در فی ای از زیادتی کاتبان نماید واحد مرفوع و فاعل فعل محذوف است

بتقدیر متولد و جمله استیناف بیانی است سابق است الی سبیل خبر یکون است اکثر مرفوع
اسم یکون است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بدرستی
که زهدان را است چهار راه برای دخول منی هر کدام راه که رفت در آن آب منی
میباشد از آن راه فرزند بیان این آنکه متولد میشود در یک شکم یک فرزند و دو فرزند
و سه فرزند و چهار فرزند و نمیباشد متوجه سوی یک راه بیشتر از یک فرزند دوم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله
عز و جل خلق للرحم اربعة اوعیة فما کان
فی الاول فللاب وما کان فی الثانی فللام وما کان فی الثالث فللعمومة
وما کان فی الرابع فللخؤولة شرح عمومة بضم عین منقطه و تخفیف میم اول و سکون
واو جمع عم است خؤوله بضم خاء بانقطه و ضم همزه منقلبه از واو و سکون واو جمع
خال است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بدرستی
که الله عز و جل آفرید برای زهدان چهار خزانه پس هر فرزندی که در خزانه اول است
پس برای پدر است بمعنی که در شکل و شمایل مانند پدر میشود غالبا و هر فرزندی
که در خزانه دوم است پس برای مادر است و هر فرزندی که در خزانه سیوم است
پس برای عمویانست و هر فرزندی که در خزانه چهارم پس برای خالویانست
باب هشتم اصل باب ادب الولادة شرح این باب بیان ادب زاییدنست
و در این باب یک حدیث است اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال کان علی بن
الحسین علیهما السلم اذا حضرت ولادة المراة قال
اخرجوا من فی البیت من النساء و لا تکون اول ناظرة الی عورة

شرح اخرجوا بصیغه امر باب افعال است لا تکون بصیغه نفی مضارع غایبه معلوم
باب نصر مرفوعست وضمیر مستتر راجع بالمرأة است وجمله حالیه است اول منصوب
وخبر یکون است ناظرة بصیغه مؤنث اسم فاعل باب نصر مجرور ومضاف الیه
عورة عبارتست از عورت مولود واین مبنی بر متعارفست که چون مولودی
فرود آید هر که حاضر است نظر در عورت او میکند تا داند که پسر است یا دختر است
ومقصود نیست که در خانه از زن را تنها کذارید بلکه قابله با او کذارید تا اول نظره
سوی عورت قابله باشد **یعنی** روایتست از امام محمد باقر علیه السلام کفت که
بود امام زین العابدین علی بن الحسین علیهما السلم با نیروش که چون حاضر شد زا
زاییدن زن میکفت که بیرون کنید هر کرا که در خانه است از زنان بر جایی که
نباشد از زن اول نظر کند سوی عورت مولود **باب نهم اصل باب التهنیة بالولد**
شرح التهنیة بفتح تاء دو نقطه در بالا و سکون ها و کسر نون و همزه مصدر باب
تفعیل است مبارکباد کفتن ماخوذ است از هنی بفتح ها و کسر نون و سکون
یاء و همزه بمعنی آنچه در آن مشقتی نباشد **یعنی** این باب بیان مبارکباد کفتن بسبب
مولود است دراین باب سه حدیث است **اول اصل** قال رجل لابی عبد الله
علیه السلم وُلِدَ لی غلامٌ فقال رزقک الله شکر
الواهب وبارک لک فی الموهوب وبلغ اشدّه ورزقک الله برّه
شرح بلغ بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصرست وضمیر مستتر راجع بغلامست
الاشد بفتح همزه وضم شین با نقطه وتشدید دال بی نقطه کمال آدمی از کبر با خطه و
تشدید را بی نقطه فرمان برداری برای پدر و مادر **یعنی** کفت مردی امام جعفر

صادق علیه السلم را که زاده شد برای من پسری پس امام کفت که روزی کناد ترا
الله تعالی شکر بخشنده و برکت کناد برای تو در بخشیده شده و رساد آن پسر
بکمال خود و روزی کناد ترا الله تعالی فرمان برداری آن پسر **دوم اصل**
وُلِدَ للحسن بن علی علیهما السلم مولودٌ فاتته قریشٌ فقالوا
یهنئک الفارس فقال وما هذا من الکلام قولوا
شکرت الواهب وبورک لک فی الموهوب وبلّغ الله به
اشدّه ورزقک برّه **شرح** یهنیک بنون وهمزه بصیغه مضارع غایب معلوم
باب ضربست الفارس مرفوع فاعل است ما استفهامیه است یا نافیه است و
حاصل هر دو یکیست شکرت بصیغه مخاطب وجمله دعائیه است با در به برای التعدیه
یعنی زاده شد برای امام حسن بن علی علیهما السلم پسری پس آمدند نزد او قریش
پس کفتند که مبارکباد ترا سوار پس امام کفت که چیست این از جمله سخن بکویید
که شکر کنی بخشنده را و برکت کرده شود برای تو در بخشیده شده و رساناد
الله تعالی او را بکمال او و روزی کناد ترا فرمان برداری او **سیوم اصل** عن
ابی عبد الله علیه السلم قال هنّا رجلٌ رجلاً اصاب ابناً فقال له
یهنئک الفارس فقال له الحسن علیه السلم ما علمک
ویکون فارساً او راجلاً قال جعلت فداک فما اقول
قال تقول شکرت الواهب وبورک لک فی الموهوب وبلغ
اشدّه ورزقت برّه **شرح** ما استفهامیه است علمک بفتح عین بی نقطه وتشدید لام

مفتوحه و فتح میم است یا بکسر عین و سکون لام و ضم میم است یکون بصیغهٔ
مضارع غایب معلوم باب نصر است ضمیر مستتر در زکت راجع باللّٰه
تعالی است و در بعض نسخ بجای آن یلغ است و بنابران ضمیر مستتر راجع
بابن است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم که مبارکباد
گفت مردی مردی را که دریافته بود پسری را بانیر وش که گفت او را که
مبارکباد ترا سوار اسب پس گفت آنمرد را امام حسن علیه السلم که چه خبر دانا
کرد ترا که میباشد سوار اسب یا پیاده آنمرد گفت که قربانت شوم پس چگونم
امام گفت که میگوی که شکر کنی بخشنده را و برکت کرده شود برای تو
در بخشیده شده و برسانه بکمال خود روزی کناد اللّٰه تعالی ترا فرمان
برداری او باب دهم حدیث باب الاسماء و الکنی شرح الکنی بضم کاف
و تخفیف نون و الف جمع کنیه بضم کاف و سکون نون و یاء و دو نقطه
در پایین انچه در اولش آب باشد مثل ابو القاسم یا ابن باشد مثل ابن سیرین
یا در اولش ام باشد مثل ام سلمه یا بنت باشد مثل بنت شعیب یعنی این باب
بیان نامها و کنیتهاست درین باب هفده حدیث است اول حدیث عَنْ
أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَمُ قَالَ أَصْدَقُ الْأَسْمَاءِ مَا سُمِّيَ بِالْعُبُودِيَّةِ وَ
أَفْضَلُهَا أَسْمَاءُ الْأَنْبِيَاءِ شرح روایتست از امام محمد باقر
علیه السلم گفت که راست ترین نامها نامیست که نام کرده شده به بندگی مثل عبد
الرحمن و فاضلترین نامها نامهای پیغمبرانست مثل محمد ابراهیم دوم حدیث قَالَ أَمِيرُ
الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ سَمُّوا أَوْلَادَكُمْ قَبْلَ أَنْ يُولَدُوا

فَإِنْ لَمْ تَدْرُوا أَذَكَرٌ أَمْ أُنْثَى فَسَمُّوهُمْ بِالْأَسْمَاءِ الَّتِي تَكُونُ لِلذَّكَرِ
وَالْأُنْثَى فَإِنَّ أَسْقَاطَكُمْ إِذَا لَقُوكُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَلَمْ تُسَمُّوهُمْ يَقُولُ
السِّقْطُ لِأَبِيهِ أَلَا سَمَّيْتَنِي وَقَدْ سَمَّى رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
مُحْسِنًا قَبْلَ أَنْ يُولَدَ شرح الاسقاط بفتح همزه و سکون سین بنقطه و قاف
و الف و طاء بنقطه جمع سقط بکسر و فتح و ضم سین و سکون قاف فرزندانی
که از شکم برود در اقدم پیش از رسیدن وقت مقرر برای ولادت و زیرکان
مولود لقوکم بفتح لام و ضم قاف است یقول السقط لابیه مثل است بر عاید اسم آن
نظیر الحاقه ما الحاقه الا بفتح همزه و تشدید لام حرف تحضیض و تندیم است و
سمی کلام امام است یا تتمه کلام سقط است محسن اسم پسریست که از فاطمه علیها السلم
افتاد بسبب زدن لشکر خطاب و در اثر کشش یعنی گفت امیر المومنین صلوات اللّٰه
علیه که نام کنید فرزندان خود را پیش از انکه زاده شوند پس اگر ندانید بخبر امی
صاحب استنباط از قرآن که آیا نر است یا ماده پس نام کنید ایشان را که نامها
که میباشد برای نر و ماده مثل عطیه چه بدرستی که سقطهای شما چون برخورند شما را
در روز قیامت و نام نکرده باشید ایشان را میگوید سقط از جمله ایشان پدر
را که چرا نام نکردی مرا و بتحقیق نام کرد رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله محسن را پیش از
انکه زاده شود سیوم حدیث عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَمُ قَالَ أَوَّلُ مَا يَبَرُّ
الرَّجُلُ وَلَدَهُ أَنْ يُسَمِّيَهُ بِاسْمٍ حَسَنٍ فَلْيُحْسِنْ أَحَدُكُمُ اسْمَ وَلَدِهِ
شرح ما مصدریه است یبر بکسر بنقطه و تشدید را بنقطه بصیغهٔ مضارع غایب معلوم
باب علم و ضرب است الرجل مرفوع و فاعل است ولده منصوب و مفعول است اسم

باتنوین است فلیحسن از باب افعال است یعنی روایت است از امام موسی کاظم
علیه السلم گفت که اول نیکی مرد با فرزندش آنست که نام کند او را بنام نیکو پس
باید که نیکو کند یکی از شما نام فرزندش را چهارم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَمُ
قَالَ لَا يُولَدُ لَنَا وَلَدٌ إِلَّا سَمَّيْنَاهُ مُحَمَّدًا فَإِذَا مَضَى
لَنَا سَبْعَةُ أَيَّامٍ فَإِنْ شِئْنَا غَيَّرْنَا وَإِنْ شِئْنَا تَرَكْنَا شرح روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که زاده نمیشود برای ما پسری مگر اینکه نام
کردیم او را محمد پس چون گذشت برای ما هفت روز پس اگر خواهیم تغیر میدهیم
و اگر خواهیم میگذاریم پنجم اصل عَنِ ابْنِ مَيَّاحٍ عَنْ فُلَانِ بْنِ حُمَيْدٍ
أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَمُ وَشَاوَرَهُ فِي اسْمِ وَلَدِهِ
فَقَالَ سَمِّهِ بِأَسْمَاءِ الْعُبُودِيَّةِ قَالَ أَيُّ الْأَسْمَاءِ هُوَ قَالَ عَبْدُ الرَّحْمٰنِ
شرح میاح بفتح میم و تشدید یاء دو نقطه در پایین و حاء غیر منقوطه است فلان
عبارت است از عاصم و ابن میاح نام او را در وقت روایت فراموش
کرده بوده حمید بضم حا و کسر میم یا بضم ها و فتح میم است الف لام الاسما برای
عهد خارجیست و مراد اسماء عبودیت است و مقصود سائل آنست که از جمله آن
اسما کدام را من نام کنم یعنی روایت است از ابن میاح از فلان بن حمید اینکه
او پرسید امام جعفر صادق علیه السلم را و مشاورت کرد امام را در نام پسر خود
پس امام گفت که نام کن او را بنامهای بندگی گفت که کدام آن نامهاست آن
امام گفت که عبد الرحمن ششم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَمُ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى
اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ مَنْ لَهُ أَرْبَعَةُ أَوْلَادٍ لَمْ يُسَمِّ أَحَدَهُمْ بِاسْمِي فَقَدْ خَطَانِي

شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم اینکه نبی صلی الله علیه و آله گفت که
هر که زاده شد برای او چهار پسر که نام نکرد یکی از ایشان را بنام من پس تحقیق جفا کرد مرا
هفتم اصل عَنْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْعَرْزَمِيِّ قَالَ اسْتَعْمَلَ مُعَاوِيَةُ
مَرْوَانَ بْنَ الْحَكَمِ عَلَى الْمَدِينَةِ وَأَمَرَهُ أَنْ يَفْرِضَ لِشَبَابِ قُرَيْشٍ
فَفَرَضَ لَهُمْ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَمُ فَأَتَيْتُهُ فَقَالَ
مَا اسْمُكَ قُلْتُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ فَقَالَ مَا اسْمُ أَخِيكَ قُلْتُ
عَلِيٌّ قَالَ عَلِيٌّ وَعَلِيٌّ مَا يُرِيدُ أَبُوكَ أَنْ يَدَعَ أَحَدًا مِنْ
وُلْدِهِ إِلَّا سَمَّاهُ عَلِيًّا ثُمَّ فَرَضَ لِي فَرَجَعْتُ إِلَى أَبِي
فَأَخْبَرْتُهُ فَقَالَ وَيْلِي عَلَى ابْنِ
الزَّرْقَاءِ دَبَّاغَةِ الْأُدُمِ لَوْ وُلِدَ لِي مِائَةٌ لَأَحْبَبْتُ أَنْ لَا أُسَمِّيَ
أَحَدًا مِنْهُمْ إِلَّا عَلِيًّا شرح عرزمی بفتح عین غیر منقوطه و سکون را
غیر منقوطه و فتح زاء با نقطه و تخفیف میم منسوبست بشخصی فرض بفاء و راء غیر منقوطه و
ضاد با نقطه بفتحه مضارع غایب معلوم باب ضرب است الفرض قرار دادن
سالیانه برای کسی که شباب بفتح شین با نقطه و تخفیف بای یک نقطه و الف
بای یک نقطه جمع شاب بتشدید باء است ویلی بفتح واو و سکون یاء دو نقطه
در پایین و ضمیر متکلم مبتدا است یعنی درد و بلای من جوهری گفته که ویل کلمه مثل
ویح الا اینکه کلمه عذاب است گفته میشود ویله و ویلک و ویلی و فی الندبة ویلاه قال الاعشی
ویلی علیک و ویلی منک یا رجل الزرقاء بفتح زای با نقطه و سکون راء غیر منقوطه
و قاف و الف ممدوده زن کبود چشم و کبودی چشم نشان لئیم بودنست و

اینجا عبارتست از جده مروان که زنان فاحشه در خانه او فرود می آمده اند
یا علم وزناکاران بانجا آمد و رفت میکرده اند در زمان جاهلیت و باء مفتوح و دال نقطه
وتشدید با بی نقطه و غین با نقطه مجرور وصفت الزرقاست الادم بضم همزه وضم
دال بی نقطه وتخفیف میم جمع ادیم بفتح همزه وکسر دال پوستها و بفتح همزه وفتح دال
اسم جمع است و دباغت پوستها نشان پستی مرتبه است یعنی روایتست از
عبد الرحمن بن محمد عزرمی گفت که عامل کرد معاویه مروان بن حکم را بر مدینه
و امر کرد او را که سالیانه قرار دهد برای جوانان قریش پس قرار داد برای ایشان
پس گفت امام زین العابدین علی بن الحسین علیهما السلم که پس آمدم نزد مروان پس گفت
که چیست نام تو گفتم که علی ابن الحسین پس گفت که چیست نام برادرت گفتم که علی
یکی علی است و دیگری علی است میخواهد پدر تو که واگذارد یکی از پسرانش مگر آنکه نام
کرده باشد او را علی بعد از آن قرار داد برای من پس برگشتم سوی پدرم پس خبر دادم
او را پس گفت که بلای من بر پسر زرقا و ناغه پوستها باد اگر زاده میشد برای من
صد پسر هر آینه دوست میداشتم که نام نکنم یکی را از ایشان مگر علی هشتم اصل سمعت
أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ لَا يَدْخُلُ الْفَقْرُ بَيْتاً فِيهِ اسْمُ مُحَمَّدٍ
أَوْ أَحْمَدَ أَوْ عَلِيٍّ أَوِ الْحَسَنِ أَوِ الْحُسَيْنِ أَوْ جَعْفَرٍ أَوْ طَالِبٍ
أَوْ عَبْدِ اللّٰهِ وَ فَاطِمَةَ مِنَ النِّسَاءِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ
شرح شنیدم از امام رضا یا امام موسی کاظم علیه السلم میگفت که داخل نمیشود
نیازمندی خانه را که در آنست نام محمد یا احمد یا علی یا حسن یا حسین یا جعفر که نام
برادر امیر المؤمنین است یا طالب که نام برادر دیگر امیر المؤمنین است یا عبد الله

که نام پدر رسول الله است و فاطمه از جمله زنان صلی الله علیهم اجمعین نهم اصل
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ
وَ آلِهِ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللّٰهِ وُلِدَ لِي غُلَامٌ فَمَاذَا أُسَمِّيهِ قَالَ سَمِّهِ
بِأَحَبِّ الْأَسْمَاءِ إِلَيَّ حَمْزَةَ شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم
گفت که آمد مردی سوی نبی صلی الله علیه و آله پس گفت که ای رسول الله زاده
شد برای من پسری پس چه نام کنم او را گفت نام کن او را بمحبوبترین نامها سوی من
که حمزه است دهم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ
رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ اسْتَحْسِنُوا أَسْمَاءَكُمْ فَإِنَّكُمْ
تُدْعَوْنَ بِهَا يَوْمَ الْقِيٰمَةِ قُمْ يَا فُلَانَ بْنَ فُلَانٍ إِلَى نُورِكَ
قُمْ يَا فُلَانَ بْنَ فُلَانٍ لَا نُورَ لَكَ شرح روایتست از امام جعفر
صادق علیه السلم گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که نیکو کنید نامهای
شما را چه در رستی که شما خوانده میشوید بآنها در روز قیامت که برخیز ای فلان
بن فلان سوی نور تو برخیز ای فلان بن فلان نیست نوری ترا یازدهم اصل
عَنْ مَعْمَرِ بْنِ خَيْثَمٍ قَالَ قَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا تُكْنَى قُلْتُ مَا
اكْتَنَيْتُ بَعْدُ وَ مَا لِي مِنْ وَلَدٍ وَ لَا امْرَأَةٍ وَ لَا جَارِيَةٍ قَالَ فَمَا يَمْنَعُكَ
مِنْ ذٰلِكَ قَالَ قُلْتُ حَدِيثٌ بَلَغَنَا عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ وَ مَا هُوَ قُلْتُ
بَلَغَنَا عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ مَنِ اكْتَنَى وَ لَيْسَ لَهُ أَهْلٌ فَهُوَ أَبُو
جَعْرٍ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ شَوْهٌ لَيْسَ هٰذَا مِنْ حَدِيثِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
إِنَّا لَنُكَنِّي أَوْلَادَنَا فِي صِغَرِهِمْ مَخَافَةَ النَّبَزِ أَنْ يَلْحَقَ بِهِمْ

شرح معمر بضم میم و فتح عین غیر منقوط و تشدید میم مفتوحه است یا بفتح میم و سکون عین
و تخفیف میم مفتوحه است خثیم بفتح خاء با نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و فتح
ثاء سه نقطه است تکنی بنون و الف منقلب از یاء بصیغه مضارع مخاطب مجهول
باب تفعیل است کنیت بصیغه ماضی متکلم معلوم باب افتعال است بعد
بفتح باء و سکون عین مبنی بر ضم است ما در فما استفهامیه است من برای
سببیت است مشار الیه ذلک نبودن فرزند و زن و کنیز است اکتنی بصیغه
ماضی غایب معلوم باب افتعال است الجعر بفتح جیم و سکون عین غیر منقوطه و
راء غیر منقوطه سرگین خشک شده در دبر ستور و بفتح سین غیر منقوطه و سکون واو
و همزه و تاء تانیث منصوب و با تنوین است بتقدیر یا سوء لهذا الحدیث و این
در مقام نفرین متعارف است نظیر فسحقا لاصحاب السعیر نکنی بصیغه متکلم مع الغیر
معلوم باب تفعیل است مخافة مفعول له است و مضاف است النبز بفتح نون و
فتح باء یک نقطه و زای با نقطه لقب بد و بسکون باء مصدر باب ضرب لقب
بد نهادن ان ملحق بفتح همزه و سکون نون و صیغه مضارع غایب معلوم
باب علم بدل اشتمال النبز است یعنی روایت است از معمر بن خثیم گفت
که گفت مرا امام محمد باقر علیه السلم که چه کنیت کرده میشوی گفتم که کنیت برای
خود قرار نداده‌ام هنوز و نیست مرا هیچ فرزندی و نه زنی و نه کنیزی امام گفت
که پس چه چیز منع میکند ترا از کنیت بسبب نبودن آنها راوی گفت که گفتم
که مانع حدیثی است که رسیده بما از علی علیه السلم امام گفت که و چیست آن
گفتم که رسیده بما از علی علیه السلم اینکه او گفت که هر که کنیت برای خود قرار داد

بر حالی که نیست او را اهلی پس او پدر سرگین است پس گفت امام محمد باقر علیه السلم که
ای بدی برای این حدیث نیست این از جمله حدیث علی علیه السلم بدرستی که ما
هر آینه کنیت میکنیم فرزندان خود را در کوچکی ایشان از ترس لقب بد که لاحق
شود با ایشان دوازدهم حدیث عَنْ جَابِرٍ اَرَادَ اَبُو جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ الرُّکُوبَ
اِلَی بَعْضِ شِیعَتِهِ لِیَعُودَهُ فَقَالَ یَا جَابِرُ الْحَقْنِی فَتَبِعْتُهُ فَلَمَّا انْتَهَی
اِلَی بَابِ الدَّارِ خَرَجَ عَلَیْنَا ابْنٌ لَهُ صَغِیرٌ فَقَالَ لَهُ اَبُو جَعْفَرٍ مَا
اسْمُکَ فَقَالَ مُحَمَّدٌ قَالَ فَبِمَا تُکْنَی قَالَ بِعَلِیٍّ فَقَالَ
لَهُ اَبُو جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ لَقَدِ احْتَظَرْتَ
مِنَ الشَّیْطَانِ احْتِظَارًا شَدِیدًا اِنَّ الشَّیْطَانَ
اِذَا سَمِعَ مُنَادِیًا یُنَادِی یَا مُحَمَّدُ یَا عَلِیُّ ذَابَ
کَمَا یَذُوبُ الرَّصَاصُ حَتَّی اِذَا سَمِعَ مُنَادِیًا یُنَادِی بِاسْمِ
عَدُوٍّ مِنْ اَعْدَائِنَا اهْتَزَّ وَاخْتَالَ شرح احتظرت بحاء غیر منقوطه و ظاء با نقطه بصیغه
ماضی مخاطب معلوم باب افتعال است اهتز بتشدید زای با نقطه بصیغه ماضی غایب
معلوم باب افتعال است اختال بخاء با نقطه و الف بصیغه ماضی غایب معلوم
باب افتعال است یعنی روایت است از جابر گفت که اراده کرد امام محمد باقر
علیه السلم سوار شدن را بسوی بعض شیعه خود تا پرسش بیماری کند او را پس گفت
که ای جابر از پی من بیا پس از پی او رفتم پس وقتی که رسید بسوی در سرای
بیرون آمد بر ما پسری از او که کوچک بود پس گفت او را امام محمد باقر
علیه السلم که چیست نام تو پس گفت که محمد امام گفت که پس بچه نام کنیت کرده میشوی

گفت که بعلی مراد آنست که کنیت من ابو علی است پس گفت او را امام محمد باقر
علیه السلام که هر آینه بتحقیق در حصار شدی از شر شیطان در حصار شدنی سخت
بدرستی که شیطان چون بشنود ندا کننده را که ندا میکند که ای محمد ای علی
گداخته میشود چنانچه گداخته میشود قلعی بآتش تا آنکه چون بشنود ندا کننده را
که ندا میکند بنام دشمنی از دشمنان ما حرکت میکند و میخرامد سیزدهم اصل
عَنْ صَفْوَانَ رَفَعَهُ اِلَى اَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَوْ اَبِي عَبْدِ
اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ هٰذَا مُحَمَّدٌ اُذِنَ لَهُمْ فِي التَّسْمِيَةِ بِهِ فَمَنْ اَذِنَ
لَهُمْ فِي يٰسٓ التَّسْمِيَةِ وَهُوَ اسْمُ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
شرح روایت است از صفوان بالا برد حدیث را بسوی امام محمد باقر علیه السلام
یا امام جعفر صادق علیه السلام گفت که این محمد است رخصت داده شد برای مرد
مردمان در نام نهادن بآن پس که رخصت داد برای مردمان در یس که در
اول سوره از سوره قرآن است امام میخواهد نام نهادن بآن نام را و حال
آنکه آن اسم نبی است صلی الله علیه و آله مراد آنست که محمد و یس هر دو اسم آنحضرت
رسول الله است و در اول رخصت شده که مردمان نام کنند و در دوم نشده
پس نام نهادن بآن خلاف ادب است چهاردهم اصل عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ
اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ اِنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دَعَا
بِصَحِيفَةٍ حِينَ حَضَرَهُ الْمَوْتُ يُرِيدُ اَنْ يَنْهَى عَنْ اَسْمَاءٍ يُتَسَمَّى بِهَا
فَقُبِضَ وَلَمْ يُسَمِّهَا مِنْهَا الْحَكَمُ وَحَكِيمٌ وَخَالِدٌ
وَمَالِكٌ وَذَكَرَ اَنَّهَا سِتَّةٌ اَوْ سَبْعَةٌ مِمَّا لَا يَجُوزُ اَنْ يُتَسَمَّى بِهَا

شرح یتسمی در دو جا بصیغه مضارع غایب مجهول باب تفعل است و در ذکر تا آخر
کلام حماد است او را شک راوی یافت یعنی روایت است از حماد بن عثمان
از امام محمد باقر یا جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستی که رسول الله صلی الله علیه
و آله طلب کرد صحیفه را در وقتی که حاضر شد او را مرگ میخواست که تاکید نهی
کند از نامی چند که نام نهاده میشود بآنها پس گرفته شد از دنیا و نام نبرد آنها را
از جمله آنهاست حکم بفتح حا و فتح کاف و حکیم بفتح حا و کسر کاف و خالد و مالک
و امام ذکر کرد که آن نامها شش است یا هفت است از جمله آنچه جایز نیست که
نام کرده شود بآنها پانزدهم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
اَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَهَى عَنْ اَرْبَعِ كُنًى عَنْ اَبِي عِيسَى
وَعَنْ اَبِي الْحَكَمِ وَعَنْ اَبِي مَالِكٍ وَعَنْ اَبِي الْقَاسِمِ اِذَا كَانَ اسْمُهُ مُحَمَّدًا
شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام آنکه نبی صلی الله علیه و آله نهی کرد
از چهار کنیت نهی کرد از ابی عیسی چون عیسی پدر نداشته و نهی کرد از ابی الحکم
بفتح حا و فتح کاف و نهی کرد از مالک و نهی کرد از ابی القاسم چون باشد نام
محمد مراد آنست که جمع میان اسم محمد و کنیت ابو القاسم جایز نیست شانزدهم
اصل عَنْ اَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ اِنَّ اَبْغَضَ الْاَسْمَاءِ اِلَى اللهِ
عَزَّ وَجَلَّ حَارِثٌ وَمَالِكٌ وَخَالِدٌ شرح در تفسیر علی بن ابراهیم در آخر سوره اعراف
مذکور است که حارث اسم ابلیس است یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام
گفت که بدرستی که مبغوض‌ترین و ناخوش‌ترین نامها بسوی الله عز و جل حارث و مالک
و خالد است هفدهم اصل سَمِعْتُ اَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ اِنَّ رَجُلًا

كان يغشي علي بن الحسين عليهما السلم وكان يكنى ابا مرة فكان
اذا استاذن عليه يقول ابو مرة بالباب فقال له علي بن الحسين بالله
اذا جئت الي ثانيا فلا تقولن ابا مرة شرح يغشي بغين با نقطه وشين
با نقطه والف منقلب از يا بصيغه مضارع غايب معلوم باب علم است و
بضم ميم وتشديد را مضبوط است ودر اصل بمعني يكبار تلخ است وبان اقتبا
ابو مره كنيت ابليس است يعني شنيدم از امام محمد باقر عليه السلم ميگفت كه
بدرستي كه مردي بود كه مي آمد نزد علي بن الحسين عليهما السلم وبود كنيت كرده
شده ابا مره پس بود كه طلب رخصت دخول ميكرد در را و ميگفت كه ابو مره در در
خانه است پس گفت او را علي بن الحسين كه بخدا كه چون آئي سوي من باري ديگر پس
مگو البته ابا مره را باب يازدهم حديث باب تسويه الخلقه شرح التسويه بسين منقوطه
وكسر واو ويا دو نقطه در پايين مصدر باب تفعيل برابر كردن مصدر و اينجا
مضاف بمفعول است الخلقه بكسر خا با نقطه وسكون لام وقاف نوعي از
آفرينش يعني اين باب بيان برابر كردن الله تعالي است آفرينش فرزند را
با آفرينش اكثر مردمان ودر اين باب يك حديث است حديث كان علي بن الحسين عليهما
السلم اذا بشر بالولد لم يسأل اذكر هو ام انثى حتى يقول اسوي فان
كان سويا قال الحمد لله الذي لم يخلق مني شيئا مشوها
شرح بشر با بي نقطه وشين با نقطه ورا مضبوط بصيغه ماضي غايب مجهول باب
تفعيل است اسوي بفتح سين منقوطه وكسر واو وتشديد يا برابر المشوه بشين
با نقطه بصيغه اسم مفعول باب تفعيل زشت كرده شده يعني بود علي بن الحسين

عليهما السلم كه چون نويد داده ميشد بفرزندي نميپرسيد كه آيا نر است او يا ماده
تا آنكه گويد كه آيا برابر است با اكثر مردمان پس اگر ميبود برابر ميگفت كه سپاس الله
راست آنكه نيافريد از من چيزي زشت كرده شده را باب دوازدهم حديث باب
المستحب من طعم الحبلى والنفساء شرح تطعم بصيغه مضارع غايب معلوم باب
علم يا مجهول باب افعال است وبر هر تقدير الحبلى والنفساء مرفوعست يعني اين
باب بيان چيزيست كه مستحب است كه خورد آن را زن آبستن وزن نو
زائيده ودر اين باب هفت حديث است اول حديث عن شرحبيل بن مسلم قال في المرأة
الحامل تاكل السفرجل فان الولد يكون اطيب ريحا واصفى لونا
شرح شرحبيل بضم شين با نقطه وفتح را مضبوط وسكون حا مضبوطه وكسر با نقطه
وسكون يا دو نقطه در پايين غير منصرفست وشايد كه از راويان امام
زين العابدين يا امام محمد باقر يا امام جعفر صادق عليهم السلم باشد يعني روايت
از شرحبيل بن مسلم گفت در زن آبستن كه ميخورد به را چه بدرستي كه فرزند ميباشد
خوشتر باعتبار بو و صافيتر باعتبار رنگ دوم حديث قال ابو عبد
الله عليه السلم ونظر الى غلام جميل ينبغي ان يكون ابو هذا الغلام
اكل السفرجل شرح ونظر جمله حاليه است بتقدير وقد نظر اكل بهمزه والف وكسر
كاف است ومراد صاحب عادت بخوردن به است يعني گفت امام جعفر صادق
عليه السلم بر حالي كه نظر كرده بود بسوي پسري زيبا شايد آنكه باشد پدر اين پسر خورنده
به سيوم حديث عن ابي جعفر عليه السلم قال قال امير المؤمنين صلوات
الله عليه خير تموركم البرني فاطعموه نساءكم في نفاسهن يخرج الولد

زَكِيًّا حَلِيمًا شرح برنی بفتح بای موحده و سکون رای مهمله و کسر نون و تشدید
یا است صاحب قاموس گفته البرنی تمر معروف معرب اصله برنیک ای الحمل
الجید یخرج بخار با نقطه و رای مهمله و جیم ساکنه که مکسوره بالتقاء ساکنین شده
ابنیه مضارع غایب معلوم باب تفعیل یا باب افعال است و ضمیر مستتر راجع
بالبرنی است و الولد منصوب است یا از باب نصر است و الولد مرفوع است و
مراد بخروج برآمدنست زکیا بفتح ذال با نقطه است یعنی روایتست از
امام جعفر صادق علیه السلام که گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که بهتر
خرماهای شما برنی است پس بخورانید انرا بزنان شما در نو زاییدن ایشان تا
براورد فرزندرا خوش هم خردمند چهارم اصل قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ لِيَكُنْ أَوَّلُ مَا تَأْكُلُ النُّفَسَاءُ الرُّطَبَ فَإِنَّ اللهَ
قَالَ لِمَرْيَمَ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَهُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطْ
عَلَيْكِ رُطَبًا جَنِيًّا شرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که باید که باشد
اول چیزی که میخورد زن نو زاییده رطب چه بدرستی که الله تعالی گفت مریم علیها السلام
را در سوره طه که و بجنبان سوی تو تنه درخت خرما را تا ریزد سوی تو رطبی چیده
اصل قِيلَ يَا رَسُولَ اللهِ إِنْ لَمْ يَكُنْ أَيَّامَ الرُّطَبِ قَالَ سَبْعُ تَمَرَاتٍ مِنْ
تَمَرَاتِ الْمَدِينَةِ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ فَسَبْعُ تَمَرَاتٍ مِنْ تَمْرِ أَمْصَارِكُمْ
فَإِنَّ اللهَ قَالَ وَعِزَّتِي وَجَلَالِي وَعَظَمَتِي وَارْتِفَاعِ مَكَانِي
لَا تَأْكُلُ نُفَسَاءُ يَوْمَ تَلِدُ الرُّطَبَ فَيَكُونُ غُلَامًا إِلَّا
كَانَ حَلِيمًا وَإِنْ كَانَتْ جَارِيَةً كَانَتْ حَلِيمَةً شرح گفته شد ای رسول خدا اگر

نباشد در وقت رطب چگونه کند گفت که خورد هفت خرما را از خرماهای مدینه
پس اگر نباشد آنها پس خورد هفت خرما از خرماهای شهرهای شما مثل مکه و طائف
و این چه بدرستی که الله تعالی گفت در حدیث قدسی که قسم بعزت من و بزرگی
من و بزرگی من و بلندی مرتبه من که نیست اینکه خورد زن نو زاییده در روزی
که میزاید رطب را پس شود پسری مگر اینکه میشود مرد خردمند و اگر باشد دختری شود
زن خردمند پنجم اصل سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ أَطْعِمُوا الْبَرْنِيَّ
نِسَاءَكُمْ فِي نِفَاسِهِنَّ تَحْلُمْ أَوْلَادُكُمْ شرح تحلم بحای
مهمله بصیغه مضارع غایبه معلوم باب حسن مجزوم است یعنی شنیدم از امام
جعفر صادق علیه السلام میگفت که بخورانید خرمای برنی را بزنان شما در نو زا
زاییدن ایشان تا خردمند شوند فرزندان شما ششم اصل عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ
عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَطْعِمُوا
حَبَالَاكُمُ اللُّبَانَ فَإِنَّ الصَّبِيَّ إِذَا غُذِّيَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ بِاللُّبَانِ
اشْتَدَّ قَلْبُهُ وَزِيدَ فِي عَقْلِهِ وَإِنْ يَكُنْ ذَكَرًا كَانَ
شُجَاعًا وَإِنْ وَلَدَتْ أُنْثَى عَظُمَتْ عَجِيزَتُهَا فَتَحْظَى بِذَلِكَ عِنْدَ زَوْجِهَا
شرح حبالی بفتح حای مهمله و بای موحده و الف و لام جمع حبلی بضم حای و سکون با
و لام و الف است اللبان بضم لام و تخفیف بای موحده و الف و نون کندر و آن
صمغ درختیست و خاییده میشود غذی بغین با نقطه و ذال با نقطه و یا بصیغه ماضی
مجهول باب تفعیل است زید بزای با نقطه و یای دو نقطه در پایین و دال مهمله بصیغه
ماضی غایب مجهول باب ضرب است و ظرف نایب فاعل است العجیزة بفتح عین مهمله

و کسر جیم و سکون یا و دو نقطه در پایین و زای با نقطه سیرین تحظی بکار مضبطه
وظا با نقطه و الف منقلب از واو بضیغه مضارع غایبه معلوم باب علم است
الحظوه بضم و کسر حا و سکون ظا صاحب مرتبه شدن یعنی روایت است از
از امام حسن بن علی امیر المؤمنین علیهما السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و
و آله که بخورانید زنان آبستن شما را کندر چه بدرستی که کودک چون غذا داده
شود در شکم مادرش بکندر قوی میشود دل او و فریادکرده میشود در خرد او و اگر
نر میشود شجاع و اگر ماده باشد بزرگ میشود سرین او پس صاحب غرت میشود
نزد آن زن شوهرش نهم اصل عَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ أَطْعِمُوا
حَبَالَاكُمْ ذَكَرَ اللُّبَانِ فَإِنْ يَكُنْ فِي بَطْنِهَا غُلَامٌ خَرَجَ ذَكِيَّ الْقَلْبِ
عَالِمًا شُجَاعًا وَإِنْ يَكُنْ جَارِيَةً حَسُنَ خُلُقُهَا وَخَلْقُهَا وَعَظُمَتْ
عَجِيزَتُهَا وَحَظِيَتْ عِنْدَ زَوْجِهَا شرح ذکر بفتح ذال با نقطه و فتح کاف
و را بی نقطه بمعنی نر است و اینجا عبارتست از خالص کندر پس اگر باشد در شکم آن
پسری بیرون می آید زیرک دل دانا شجاع و اگر باشد دختری نیکو میشود خوی او
و شکل او و بزرگ میشود سرین او و صاحب غرت میشود نزد شوهرش باب
سیزدهم اصل باب ما یفعل بالمولود اذا ولد من التحنیک وغیره شرح نیفعل بضیغه مضارع
غایب مجهول باب منع است التحنیک بحا بی نقطه و نون مصدر باب تفعیل بمعنی ما
مالیدن بکام بالای کودک و مطرزی در مغرب گفته که تحنیک مالیدن است او را الخرقه
تحت الحنک و هو ما تحت الذقن عن الجوهری و عن ثعلب الاعرابی الحنک الاسفل و
و الفقم الاعلی الفم و منه تحنیک الصبی و هو ان تمضغ تمرا او نحو غیره ثم تدلکه بحنکه داخل فمه

یعنی این باب بیان چیزیست که کرده میشود با فرزند چون زاده شود که تحنیک و غیر
آنست و درین باب شش حدیث است اول اصل عَنْ أَبِي يَحْيَى الرَّازِيِّ عَنْ أَبِي
عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا وُلِدَ لَكُمُ الْمَوْلُودُ أَيَّ شَيْءٍ تَصْنَعُونَ بِهِ
قُلْتُ لَا أَدْرِي مَا أَصْنَعُ بِهِ قَالَ خُذْ عَدَسَةَ جَاوَشِيرَ فَدِفْهُ بِمَاءٍ ثُمَّ
قَطِّرْ فِي أَنْفِهِ فِي الْمَنْخِرِ الْأَيْمَنِ قَطْرَتَيْنِ وَفِي الْأَيْسَرِ قَطْرَةً
وَاحِدَةً وَأَذِّنْ فِي أُذُنِهِ الْيُمْنَى وَأَقِمْ فِي الْيُسْرَى تَفْعَلُ بِهِ ذَلِكَ قَبْلَ
أَنْ تُقْطَعَ سُرَّتُهُ فَإِنَّهُ لَا يَفْزَعُ أَبَدًا وَلَا تُصِيبُهُ أُمُّ الصِّبْيَانِ شرح ای بفتح
همزه و تشدید یا منصوب و مضاف است یا است نهاما یه است و موصوفه میتواند
بود عدسه بفتح عین بی نقطه و فتح دال بی نقطه و سین بی نقطه منصوب و منون است
و تقدیر قدر عدسه است جاوشیر بجیم و الف و فتح واو و کسر شین با نقطه و
سکون یا دو نقطه در پایین و را بی نقطه منقوص فی تنوین است و آن نوعی از صمغ
درختست که خاییده میشود و زین عطار در کتاب اختیارات گفته جاوشیر
بپارسی گوشیر خوانند و گاوشیر نیز گویند بشیرازی جاخوشی گویند و آن صمغ
درختیست که ساق کوتاه دارد و برگ آن ببرگ انجیر ماند که و تر و گوچکتر و
گویند ورق وی بورق زیتون ماند و قول اول اصح است که برگ آن گرد
و برگ زیتون دراز و ساق وی مانند خیار زه کشیده بود و گل وی خوشبوی
و تیز و زرد رنگ بود و صمغ ها وی آنچنان گیرند که ساق وی شق کنند تا صمغ
بیرون آید و بهترین آن بود که بلون زعفران بود و تازه و تیز بوی و زود در آب
حل شود و اول که از ساق بیرون آید سفید بود و چون خشک شود زرد گردد

و چون باب بگذارند برنگ شیر بود و اگر سیاه رنگ بود مغشوش بود
وغش آن باشق و موم کنند و گفته که جهت صرع و ام الصبیان نافع بود و دیه
بدال غیر منقوطه ویا دو نقطه در پایین و فا ضبعیه امر باب تفعل است قطر تعاف
وطا غیر منقوطه و را غیر منقوطه ضبعیه امر باب تفعیل است المنخر بفتح میم و سکون نون و فتح خا
با نقطه و را غیر منقوطه ضبعیه اسم مکان باب نصر و بکسر خا الضبعیه اسم مکان باب
ضرب و بنابر دوم گاهی میم نیز مکسور میباشد سوراخ بینی یعنی روایت از
ابو یحیی رازی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که چون زاده شود برای شما
فرزند کدام چیز را میکنید با او گفتم که نمیدانم که چه کنم با او امام گفت که بگیر قدر
یکم نمک جاوشیر را پس حل کن آنرا با آب بعد از آن بچکان در بینی او در سوراخ
راست دو قطره و در سوراخ چپ یکقطره و اذان بگو در گوش راست او
و اقامت بگو در گوش چپ یکی با او از آن پیش از آنکه بریده شود ناف او چه
بدرستی که مضطرب نمیشود هرگز و بر نمیخورد او را ام الصبیان که قسمی از صرع است

اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال مُرُوا القابلة او بعض من یليه
ان تقیم الصلوة فی اذنه الیمنی فلا یصیبه لمم ولا تابعة ابدا

شرح منافات نیست میان امر باقامت در یمنی که اینجاست و میان استحباب
اذان در یمنی و اقامت در یسری که گذشت در حدیث سابق و می آید در حدیث
ششم این باب زیرا که زنان را بصیرتی با اذان و اقامت نمیباشد موافق آنچه
گذشت در کتاب الصلوة در حدیث سیصد و نود دوم باب بدء الاذان تا آنجا
که باب سیصدم است پس در صورتی که خودش را میسر نباشد و محتاج شود با

زنی نحیف بهتر است و اقامت اسم از اذان است و مبنی است شرف اربیت
فلا یصیبه منصوب است اللمم بفتح لام و فتح میم اول دیوانگی و مانند آن تابعه بتا
دو نقطه در بالا و الف و کسر با یکنقطه و عین غیر منقوطه است و مراد زنیست که گمراه
کند و صاحب قاموس گفته که التابع و التابعة الجنی والجنیة یکونان مع الانسان
یتبعانه حیث ذهب یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت
که امر کنید ماما چه را یا بعض از آنکه کارسازی کودک میکند باینکه اقامت نماز گوید در
گوش است او تا ابدا نخورد او را شوری و نه زنی گمراه کننده هرگز سیوم

اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال یحنک المولود بماء الفرات ویقام فی اذنه

شرح الفرات بضم فا و تخفیف را غیر منقوطه و تا دو نقطه در بالا نهری که نزدیک کوفه است
و آب خوش فزه و موید اول است اضافه در ماء الفرات و آنچه می آید در کتاب
الاشربه در حدیث اول باب فضل ماء الفرات که باب پنجم است و فضیلت نهر
فرات که ظهر کوفه است گذشت در کتاب الحج در حدیث چهارم مولد ابی
الحسن موسی علیه السلم و در کتاب الجنائز در حدیث اول باب نود و سیم که باب
بی عنوان و بعد از باب فی ارواح الکفار است و فضیلت ظهر کوفه گذشت و
در کتاب الجنائز در احادیث باب نود دوم که باب فی ارواح المومنین است
یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلم گفت که تحنیک کرده میشود
زاده شده باب فرات و اقامت نماز گفته میشود در گوش او تفصیلی که بیان
شد در شرح حدیث سابق چهارم اصل وفی روایة اخری حنکوا
اولادکم بماء الفرات وبتربة قبر الحسین علیه السلام فان لم

یکن فیما السماء شرح و در روایتی دیکر هست که تحنیک کنید فرزندان شما را در
وقت ولادت باب فرات وخاک قبر امام حسین علیه السلام پس اکر نباشد آب
فرات پس آب ارکه باران است پنجم حدیث عن ابی عبد الله علیه السلام
قال امیر المؤمنین صلوات الله وسلامه علیه حنکوا اولادکم
بالتمر فکذا فعل النبی صلی الله علیه وآله بالحسن والحسین
شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام کفت که کفت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه که تحنیک کنید فرزندان شما را بخرما چه چنین کرد نبی صلی الله علیه وآله
با حسن وحسین علیهما السلام ششم حدیث عن ابی عبد الله علیه السلام قال
قال رسول الله صلی الله علیه وآله من ولد له مولود فلیؤذن
فی اذنه الیمنی باذان الصلوة ولیقم فی اذنه الیسری
فانها عصمة من الشیطان الرجیم شرح روایت
از امام جعفر صادق علیه السلام کفت که کفت رسول صلی الله علیه وآله هر که
زاده شد برای او فرزندی پس باید که اذان کند در کوش است او باذان
نماز وباید که اقامت نماز کوید در کوش چپ او چه بدرستی که آن کلمات باعث
نکاه داشتن است از شیطان لعین باب چهارم حدیث باب العقیقه وو
جوبها شرح الوجوب ثبوت ولزوم ومراد اینجا مستحب مؤکد بودنست یعنی
این باب بیان عقیقه ووجوب آنست ودرین باب نه حدیث است اول
حدیث عن العبد الصالح علیه السلام قال العقیقة واجبة اذا ولد
للرجل ولد فان احب ان یسمیه من یومه فعل شرح روایت

از امام موسی کاظم علیه السلام کفت که عقیقه واجبست چون زاده شود برای مرد
فرزندی پس اکر خواهد که نام نهد او را در روز زادن او میکند از خواه در
روز هفتم تغییر آن دهد چنانچه مفهوم شد از حدیث چهارم باب الاسماء والکنی که
باب دهم است وخواه تغییر ندهد دوم حدیث عن ابی عبد الله علیه السلام
قال کل مولود مرتهن بالعقیقة شرح مرتهن بصیغه
اسم مفعول باب افتعال است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام
کفت که هر زاده شده در کروست بعقیقه او ومراد اینست که عقیقه باعث
دفع بلا از فرزند است غالبا سیوم حدیث عن عمر بن یزید قال
قلت لابی عبد الله علیه السلام انی والله ما ادری کان
ابی عق عنی ام لا قال فامرنی ابو عبد الله علیه السلام
فعققت عن نفسی وانا شیخ وقال عمر سمعت ابا عبد الله علیه
السلام یقول کل امرئ مرتهن بعقیقته والعقیقة اوجب من
الضحیة شرح الضحیه بفتح ضاد بانقطه وکسر حاء بی‌نقطه وتشدید یاء دو نقطه
پایین قربانی مستحب در عید قربان یعنی روایتست از عمر بن یزید کفت
که کفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که بدرستی که من بخدا قسم که نمیدانم که بود
پدرم که عقیقه کرده از جانب من یا نکرده عمر کفت که پس امر کرد مرا امام جعفر صادق
علیه السلام پس عقیقه کردم از جانب خود ومن پیر بودم وکفت عمر که
شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میکفت که هر مردی در کروست بعقیقه
او وعقیقه واجب تر است از قربانی مستحب مراد اینست که تاکید استحباب

در عقیقه بهتر است چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال
کل مولود مرتهن بعقیقته شرح این ظاهرست از شرح
سابق پنجم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال
سألته عن العقیقة اواجبة هی قال نعم واجبة شرح روایتست
از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که پرسیدم امام را از عقیقه که
که آیا سنت موکد است آن امام گفت که آری سنت موکد است ششم اصل
عن عبد الله بن بکیر قال کنت عند ابی عبد الله علیه فجاءه رسول
عمه عبد الله بن علی فقال له یقول لک عمک انا طلبنا
العقیقة فلم نجدها فما تری نتصدق بثمنها فقال لا ان الله
یحب اطعام الطعام واراقة الدماء شرح روایتست از عبد الله بن بکیر و
گفت که بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلم پس آمد نزد او فرستاده عموی
او عبد الله بن علی بن الحسین پس گفت امام را که میگوید ترا عموی تو که بدرستی
که ما جست و جو کردیم عقیقه را پس نیافتیم او را پس چه می بینی آیا تصدق کنیم بهای
آن پس امام گفت که نه بدرستی که الله تعالی دوست میدارد خورانیدن
خوراک را و ریختن خونها را در عقیقه و قربانی و مانند آنها مراد اینست که قضای
عقیقه بهترست هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال العقیقة واجبة
شرح این ظاهرست هشتم اصل عن محمد بن مسلم قال ولد لابی جعفر
علیه السلم غلامان جمیعا فامر زید بن علی ان یشتری له جزورین
للعقیقة وکان زمن غلاء فاشتری له واحدة وعسرت علیه

الاخرى فقال لابی جعفر علیه السلم قد عسرت علی الاخرى
فتصدق بثمنها فقال لا اطلبها حتی تقدر علیها فان الله
یحب اهراق الدماء واطعام الطعام شرح الجزور بفتح جیم
وضم زای با نقطه و سکون واو و را بی نقطه شتری که برای کشتن باشد و آن
فربه میباشد غالبا غلا بفتح غین با نقطه و الف ممدوده مصدر باب افعال است یا خبث
واحده و نظایرش باعتبار عقیقه است عسرت بصیغه ماضی غایبه معلوم با علم
وحسن است فتصدق بفتح نون و فتح تا و دو نقطه در بالا و تخفیف صاد بی نقطه بصیغه
مضارع متکلم مع الغیر معلوم باب تفعل بتقدیر استفهام است و در بعض
نسخ تطلبها ببا و واو ادغام است اطلبها بصیغه امر باب افعال است یعنی روایت
از محمد بن مسلم گفت که زاده شد برای امام محمد باقر علیه السلم دو پسر در یک روز
پس امر کرد زید بن علی را با اینکه خرد برای او دو شتر را برای عقیقه و بود زمان
گرانی پس خرید برای او یکی را و مشکل شد بر او دیگری پس گفت امام محمد باقر علیه السلم
که مشکل شد بر من دیگری آیا پس تصدق کنیم بهایش پس امام گفت که نه طلب کن
او را تا آنکه قادر شوی بر آن چه بدرستی که الله تعالی دوست میدارد ریختن
خونها را و خورانیدن خوراک را نهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم
قال الغلام رهن بسابعه بکبش یسمی فیه ویعق عنه قال ان فاطمة
علیها السلام حلقت ابنیها وتصدقت بوزن
شعرهما فضة شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که
کودک گرو است بروز هفتمش بقوچی نام نهاده میشود در هفتم و عقیقه کرده میشود از جانب

او امام گفت که بدرستی که فاطمه علیها السلام سر تراشید دو پسر خود را و تصدق
کرد بوزن موی ایشان نقره باب پانزدهم حدیث باب ان عقیقة الذکر و الانثی
سواء شرح این باب بیان امریست که عقیقه پسر و دختر برابر است و درین
باب چهار حدیث است اول حدیث عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْعَقِيقَةِ فَقَالَ
فِي الذَّكَرِ وَ الْأُنْثَى شرح روایت است از سماعه که راوی امام جعفر صادق و امام
موسی کاظم علیهما السلم است گفت که پرسیدم امام را از عقیقه پس گفت که در
پسر و دختر برابر است دوم حدیث عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الْعَقِيقَةُ
فِي الْغُلَامِ وَ الْجَارِيَةِ سَوَاءٌ شرح این ظاهر است از شرح سابق
سیوم حدیث عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ
عَنِ الْعَقِيقَةِ فَقَالَ عَقِيقَةُ الْجَارِيَةِ وَ الْغُلَامِ كَبْشٌ كَبْشٌ
شرح روایت است از عبد الله بن مسکان بضم میم و سکون سین مهمله
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از عقیقه پس گفت
که عقیقه دختر و پسر یکقوچ یکقوچ است چهارم حدیث عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
عَقِيقَةُ الْغُلَامِ وَ الْجَارِيَةِ كَبْشٌ شرح مضمون این موافق سابق
باب شانزدهم حدیث باب ان العقیقة لا تجب علی من لا یجد شرح این باب بیان
امریست که عقیقه واجب نمیشود بر کسی که تنگدست است درین باب دو حدیث
اول حدیث سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْعَقِيقَةِ عَلَى الْمُوسِرِ
وَ الْمُعْسِرِ قَالَ لَيْسَ عَلَى مَنْ لَا يَجِدُ شَيْءٌ شرح پرسیدم
امام موسی کاظم علیه السلام را از عقیقه که آیا بر صاحب فراخدستی و صاحب

تنگدستی امام گفت که نیست بر کسی که تنگدست است چیزی از جمله عقیقه دوم حدیث
عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْعَقِيقَةِ
عَلَى الْمُعْسِرِ وَ الْمُوسِرِ فَقَالَ لَيْسَ عَلَى مَنْ لَمْ يَجِدْ شَيْءٌ شرح این ظاهر است
از شرح سابق باب هفدهم حدیث باب یعق یوم السابع عن المولود و یحلق رأسه
و یسمی شرح یوم السابع از قبیل اضافه موصوف بصفت است یعنی این باب
بیان امریست که شان این است که عقیقه کرده میشود در روز هفتم از جانب زاده
شده و تراشیده میشود سر او و نام نهاده میشود درین باب دوازده حدیث
اول حدیث عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ عُقَّ عَنْهُ وَ احْلِقْ رَأْسَهُ
يَوْمَ السَّابِعِ وَ تَصَدَّقْ بِوَزْنِ شَعْرِهِ فِضَّةً وَ اقْطَعِ الْعَقِيقَةَ
جُدُولًا وَ اطْبُخْهَا وَ ادْعُ عَلَيْهَا رَهْطاً مِنَ الْمُسْلِمِينَ
شرح عق بضم عین مهمله و تشدید قاف مفتوحه و مکسوره و مضمومه صیغه امر باب
نصر است احلق صیغه امر باب ضرب است فضة منصوب و تمیز وزن است الجدول
بضم جیم و ضم دال مهمله جمع جدل بفتح جیم و سکون دال اعضای جدا از یکدیگر
و استخوانهای جدا از یکدیگر و سر و اینجا مناسب است و اطبخها بطای مهمله و با
یکنقطه و با خای با نقطه صیغه امر باب نصر و منع است یعنی روایت از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت که عقیقه کن از جانب مولود و تراش سرش در روز
هفتم و تصدق کن بوزن موی او نقره و پاره کن عقیقه را اعضای جدا
گانه و بپز آنرا و دعوت کن بر سر آن جمعی از مسلمانان را دوم حدیث عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ
عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ
قُلْتُ

لَهُ بِأَيِّ ذٰلِكَ تَبْدَءُ قَالَ تَحْلِقُ رَأْسَهُ
وَتَعُقُّ عَنْهُ وَتَصَدَّقُ بِوَزْنِ شَعْرِهِ فِضَّةً يَكُونُ ذٰلِكَ فِي مَكَانٍ وَاحِدٍ
شرح مثل این سؤال می آید در حدیث چهارم باب بیست ودوم وگذشت در کتاب
الحج در حدیث هفتم باب الحج که باب صد وهشتاد وپنجم است که عن ابی عبد الله
علیه السلم قال تبدا یعنی بالذبح قبل الحلق وفی العقیقة بالحلق قبل الذبح وحاصل آن
انست که این ترتیب مستحب است واتصال بیکدیگر مستحب است پس اینکه
که مشتمل باشد بر غیر این ترتیب واو در آنجا برای ترتیب نیست موافق ظاهر
یعنی روایتست از اسحق بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که
گفتم امام را که بکدام ابتدا کنم در روز هفتم ابتدا کنیم امام گفت که میتراشی سرش
را وعقیقه میکنی از جانب او وتصدق میکنی بهم وزن موی او نقره میباشد آنچه
مذکور شد در یکجا دوم اصل عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْعَقِيقَةِ أَوَاجِبَةٌ هِيَ قَالَ نَعَمْ يُعَقُّ عَنْهُ وَ
يُحْلَقُ رَأْسُهُ وَهُوَ ابْنُ سَبْعَةٍ وَيُوزَنُ شَعْرُهُ فِضَّةً أَوْ ذَهَبًا يُتَصَدَّقُ
بِهِ وَيُطْعَمُ الْقَابِلَةُ الثَّاةَ وَالْعَقِيقَةُ شَاةٌ أَوْ بَدَنَةٌ شرح تعق بصیغه
مضارع غایب مجهول باب نصر است تحلق بصیغه مجهول باب ضرب است یوزن
بصیغه مضارع غایب مجهول باب نصر است فضة منصوب بنزع خافض است
تقدیر بفضة یتصدق بصیغه مضارع غایب مجهول باب تفعل ومعنی مسافات
میان ربع ومیان الرجل مع الورک که در بعض احادیث این باب مذکور شود
ومیان ثلث می آید در شرح حدیث دوم باب سیم یعنی روایتست از ابی

بصیر از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که پرسیدم امام را از عقیقه که آیا واجب
آن گفت که آری عقیقه کرده میشود از جانب مولود وتراشیده میشود سر او
حالی که او هفت روزه است وکشته میشود وموی او به نقره یا طلا که تصدق کرده
شود بآن وخورانیده میشود ماما چهار ربع گوسفند وعقیقه گوسفندیست یا شتریست
چهارم اصل عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ إِذَا كَانَ يَوْمُ السَّابِعِ
وَقَدْ وُلِدَ لِأَحَدِكُمْ غُلَامٌ أَوْ جَارِيَةٌ فَلْيَعُقَّ عَنْهُ كَبْشًا عَنِ الذَّكَرِ
ذَكَرًا وَعَنِ الْأُنْثَى مِثْلَ ذٰلِكَ عُقُّوا عَنْهُ وَأَطْعِمُوا الْقَابِلَةَ مِنَ الْعَقِيقَةِ وَسَمُّوهُ
يَوْمَ السَّابِعِ شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلم انکه او گفت که چون
زاده شود در روز هفتم بحالی که بتحقیق زاده شده باشد برای یکی از شما پسری یا دختری
پس باید که عقیقه کند از جانب او قوچی را از جانب نر نر را واز جانب
ماده مثل آنرا که از جانب نر است مراد اینست که از جانب دختر نیز قوچ میباید
کرد موافق احادیث باب پانزدهم وابن بابویه در فقیه در باب العقیقه والتحنیک
تا آخر گفته که فان کان ذکرا عق عنه ذکرا وان کان انثی عق عنها انثی وگفته که
یجوز ان یعق من الذکر بانثی وعن الانثی بذکر عقیقه کنید از جانب مولود ودختر
ماما چه را از عقیقه ونام نهید مولود را در روز هفتم پنجم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ
السَّلَامُ قَالَ الْمَوْلُودُ إِذَا وُلِدَ عُقَّ عَنْهُ وَحُلِقَ رَأْسُهُ وَتُصُدِّقَ
بِوَزْنِ شَعْرِهِ وَرِقًا وَأُهْدِيَ إِلَى الْقَابِلَةِ الرِّجْلُ مَعَ الْوَرِكِ وَ
يُدْعَى نَفَرٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَيَأْكُلُونَ وَيَدْعُونَ لِلْغُلَامِ وَ
يُسَمَّى يَوْمَ السَّابِعِ شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت

که فرزند چون زاده شود عقیقه کرده میشود از جانب او و تراشیده میشود سر او
و تصدق کرده میشود بهموزن موی او نقره و هدیه کرده میشود بسوی ماما چهار یکی عقیقه
یا گوشت ران و خوانده میشوند جمعی از مسلمانان پس میخورند و دعا میکنند برای
پسر شلا و نام نهاده میشود و انبها مکی در روز هفتم است ششم اصل قال ابو
عبد الله علیه السلام الصبی یعق عنه ویحلق رأسه وهو
ابن سبعة ایام ویؤذن شعره ویتصدق بوزن
شعره ذهبا او فضة ویطعم القابلة الرجل والورک و
قال العقیقة بدنة او شاة شرح مضمون این کلمات
از شرح حدیث سوم این باب نهم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله
قال اذا ولد لک غلام او جاریة فعق عنه یوم السابع
شاة او جزورا وکل منها واطعم واحلق رأسه یوم
السابع وتصدق بوزن شعره ذهبا
او فضة واعط القابلة طائفا من ذلک فأی ذلک فعلت
فقد اجزأک شرح الطائف بطاء بینقطه و الف و کسر همزه و فا اسم عین طائفه
بعض شار الیه ذلک دو جا قدر مشترک میان ذهب و فضه است فا در فأی
برای تفریع است یعنی روایت است از ابو بصیر از امام جعفر صادق
علیه السلام امام گفت که چون زاده شود برای تو پسری یا دختری پس عقیقه کن از
جانب او در روز هفتم گوسفندی را یا شتر بزرگ را و بخور از آن عقیقه و بخوران و هم
کن و تراش سرش را در روز هفتم و تصدق کن هم وزن موی او طلا یا نقره و بده به هم

را یعنی از ان پس هر کدام از اگر کردی پس تحقیق کافی شد ترا هشتم اصل سألت
ابا عبد الله علیه السلم عن الصبی المولود متی یذبح عنه
ویحلق رأسه ویتصدق بوزن شعره ویسمی فقال کل
ذلک فی یوم السابع شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از کودک
زاده شده که کی ذبح کرده میشود از جانب او و تراشیده میشود سر او و تصدق
کرده میشود بهموزن موی او و نام نهاده میشود پس امام گفت که همه آن در روز هفتم است
نهم اصل عن عمار بن موسی عن ابی عبد الله علیه السلم قال
سألته عن العقیقة عن المولود کیف هی قال اذا اتی
للمولود سبعة ایام یسمی بالاسم الذی سماه الله به ثم یحلق
رأسه ویتصدق بوزن شعره ذهبا او فضة ویذبح عنه
کبش وان لم یوجد کبش اجزأه ما یجزئ فی
الاضحیة والا فحمل اعظم ما یکون من حملان السنة
شرح بالاسم الذی سماه الله اشارتست بآنکه الله تعالی دانسته که هر مولودی
چه نام خواهد شد یا اشارتست بآنچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث پانزدهم
و شانزدهم مولد النبی صلی الله علیه و آله که اسما مؤمنان و کافران تا روز قیامت
همه نوشته شده الاضحیة بضم همزه و سکون ضاد بانقطه و کسر حای بینقطه و تشدید
یاء دونقطه در پایین قربانی در عید قربان و شروط ان گذشت در کتاب
الحج در احادیث باب ما یستحب من الهدی و ما یجوز منه و ما لا یجوز که باب صد و هشتم
و دوم است الحملان بضم حاء و سکون میم جمع حمل بفتح حاء و فتح میم بره کان یعنی

روایت است از عمار بن موسی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که پرسیدم
امام را از عقیقه از جانب مولود که چگونه است آن امام گفت که چون آمد مولود را
هفت روز نام کرده میشود بنامی که نام کرد او را الله تعالی بآن بعد از آن
تراشیده میشود سر او و تصدق کرده میشود بهموزن موی او طلا یا نقره و
ذبح کرده میشود از جانب او قوچی و اگر یافته نشود قوچی کافیست او را آنچه کافیست
در قربانی شتر بز و اگر آن نیز نباشد پس کافیست بره که بزرگتر بکلان آن
سال باشد ۹ صل وَتُعْطَى الْقَابِلَةُ رُبْعَهَا وَإِنْ لَمْ تَكُنْ قَابِلَةٌ فَلِأُمِّهِ
تُعْطِي مَنْ شَاءَتْ وَتُطْعِمُ مِنْهُ عَشَرَةً مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَإِنْ زَادُوا فَهُوَ
فَضْلٌ وَتَأْكُلُ مِنْهُ وَالْعَقِيقَةُ لَازِمَةٌ إِنْ كَانَ غَنِيًّا
أَوْ فَقِيرًا إِذَا أَيْسَرَ وَإِنْ لَمْ يُعَقَّ عَنْهُ حَتَّى ضُحِّيَ عَنْهُ فَقَدْ
أَجْزَأَتْهُ الْأُضْحِيَةُ وَقَالَ
إِنْ كَانَتِ الْقَابِلَةُ يَهُودِيَّةً لَا تَأْكُلُ مِنْ ذَبِيحَةِ
الْمُسْلِمِينَ أُعْطِيَتْ قِيمَةَ رُبْعِ الْكَبْشِ شرح ضمیر مستتر در تعطی و تطعم و
تأکل راجع بامام است و ضمیر منه دو جا راجع ربع است و این تخصیص میکند آیاد
منع خوردن مادر را که مذکور میشود در باب سیم بصورتی که قابله باشد یعنی داده
میشود ماماچه ربع عقیقه و اگر نباشد ماماچه پس از مادر مولود است میدهد از آن
ربع را هر کرا که خواسته باشد بخشد و مادر میخوراند از آن ربع ده کس از مسلمانان را
پس اگر زیاده باشند پس آن فاضلتر است و مادر میخورد از آن ربع و عقیقه لازمست
اگر پدر باشد بی نیاز یا نیازمند چون فراخدست شود و اگر عقیقه کرده نشود

از جانب مولود تا آنکه قربان کرده شود از جانب او پس کافیست او را از
قربانی و امام گفت که اگر باشد ماماچه یهودیه که نمیخورد از ذبیحه مسلمانان داده شود
بهای ربع آن قوچ دهم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي
الْمَوْلُودِ قَالَ يُسَمَّى فِي الْيَوْمِ السَّابِعِ وَيُعَقُّ عَنْهُ وَيُحْلَقُ
رَأْسُهُ وَيُتَصَدَّقُ بِوَزْنِ شَعْرِهِ فِضَّةً وَيُبْعَثُ إِلَى الْقَابِلَةِ بِالرِّجْلِ
مَعَ الْوَرِكِ وَيُطْعَمُ مِنْهُ وَيُتَصَدَّقُ شرح تطعم بصیغه مضارع
غایب معلوم باب علم است و ضمیر مستتر راجع بقابلت و براین قیاس است
تصدق یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم در مولود گفت که نام
کرده میشود در روز هفتم و عقیقه کرده میشود از جانب مولود و تراشیده میشود
سر او و تصدق کرده میشود بهموزن موی او نقره و فرستاده میشود سوی ماماچه
پای عقیقه با گوشت ران و ماماچه میخورد از آن و تصدق میکند یازدهم اصل
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الْعَقِيقَةُ يَوْمَ السَّابِعِ وَيُعْطَى
الْقَابِلَةُ الرِّجْلَ مَعَ الْوَرِكِ وَلَا يُكْسَرُ الْعَظْمُ
شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که عقیقه در روز هفتم است
و داده میشود ماماچه پای عقیقه با گوشت ران و شکسته نمیشود استخوان
عقیقه دوازدهم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الصَّبِيُّ
إِذَا وُلِدَ عُقَّ عَنْهُ وَحُلِقَ رَأْسُهُ وَتُصُدِّقَ بِوَزْنِ الشَّعْرِ وَأُهْدِيَ
إِلَى الْقَابِلَةِ الرِّجْلُ مَعَ الْوَرِكِ وَيُدْعَى نَفَرٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ
فَيَأْكُلُونَ وَيَدْعُونَ لِلْغُلَامِ وَيُسَمَّى يَوْمَ السَّابِعِ

شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که کودک چون زاده
عقیقه کرده میشود از جانب او و تراشیده میشود سر او و تصدق کرده میشود
هموزن آن مو و دیه کرده میشود سوی ماما چه پای عقیقه با گوشت ان و دعوت
کرده میشوند جمعی از مسلمانان پس میخورند و دعا میکنند برای پسر شلاوغلام
کرده میشود همگی آنها در روز هفتم است باب بیجدهم اصل باب ان العقیقة
بمنزلة الاضحیة و انها تجزی ما کانت شرح ما استفهامیه است و منصوب است
محلا و خبر کانست که مقدم شده یعنی این باب بیان انست که عقیقه نیست
مانند قربانی و اینکه عقیقه کافیست هرچه باشد مراد انست که شاخ شکسته
و خایه کشیده و گوش بریده در عقیقه کافیست بخلاف اضحیه و در این باب
دو حدیث اول اصل قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِنَّ اَصْحَابَنَا
يَطْلُبُونَ الْعَقِيقَةَ اِذَا كَانَ اِبَّانَ تَقَدُّمِ الْاَعْرَابِ فَيَجِدُونَ الْفُحُولَةَ
وَاِنْ كَانَ غَيْرَ ذٰلِكَ الْاِبَّانِ لَمْ تُوجَدْ فَتَعِزُّ عَلَيْهِمْ
فَقَالَ اِنَّمَا هِيَ شَاةُ لَحْمٍ لَيْسَتْ بِمَنْزِلَةِ الْاُضْحِيَةِ يُجْزِي مِنْهَا كُلُّ شَيْءٍ
شرح الابان بکسر همزه و تشدید با بخط موسم و آن مرفوع و مضاف بکلمات
تقدم بصیغه مضارع غایبه معلوم باب علم است الاعراب مرفوع و فاعل است
الفحولة بضم فا و ضم حا بفتیله جمع فحل بفتح فا و سکون حا و جوان بمعنی گو
گوسفندان خایه کشیده تعز بعین بی نقطه و تشدید زای با نقطه بصیغه مضارع
غایبه معلوم باب علم است و ضمیر مستتر راجع بفحوله است یعنی گفتم امام جعفر
صادق علیه السلم را که بدرستی که یاران ما طلب میکنند عقیقه را چون باشد

موسم آمدن صحرانشینان عرب که گوسفند برای فروختن می آورند پس می یابند
گوسفندان خایه ناکشیده را و اگر باشد غیر آن موسم یافت نمیشود پس نایاب
میشود بر ایشان چگونه کنند پس امام گفت که جز این نیست که عقیقه گوسفند گو
گوشت است نیست مانند قربانی کافیست از جمله عقیقه هرچه باشد مراد انست که
منظور در گوسفند عقیقه بسیاری گوشت گوسفند است خواه باقی شروط اضحیه
داشته باشد و خواه نداشته باشد دوم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ الْعَقِيقَةُ لَيْسَتْ بِمَنْزِلَةِ الْهَدْيِ خَيْرُهَا اَسْمَنُهَا شرح روایت است از
امام جعفر صادق علیه السلم گفت که عقیقه نیست مانند هدی که مذکور است در آیت
سوره بقره فما استیسر من الهدی بیان این آنکه بهتر عقیقه فربه تر آنست باب
نوزدهم اصل باب القول علی العقیقة شرح بیان این باب بیان کلامیست که گفته
میشود بر عقیقه در وقت ذبح آن در این باب شش حدیث اول اصل عَنْ اَبِي
عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ تَقُولُ عَلَى الْعَقِيقَةِ اِذَا عَقَقْتَ بِسْمِ اللهِ
اَللّٰهُمَّ عَقِيقَةٌ عَنْ فُلَانٍ لَحْمُهَا بِلَحْمِهِ وَدَمُهَا بِدَمِهِ وَ
عَظْمُهَا بِعَظْمِهِ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ وِقَاءً لِآلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ وَآلِهِ السَّلَامُ
شرح عققت بصیغه ماضی مخاطب معلوم باب نصر است بسم الله متعلق بفعل
نحو فعلت بتقدیر اتبرک یا مانند آن و تقدیم تبرک باسم الله بر تبرک بنفس با
برای اشارت است باینکه اسماء الله تعالی غیر مسمی است باینمعنی که هیچکدام
انها علم نیست بلکه جمیع آنها از قبیل مشتقات است چنانچه گذشت در کتاب التوحید
در احادیث باب معانی الاسماء و اشتقاقها که باب شانزدهم است لحمها بلحمه

تا آخر اشارت است باینکه مولود در کرو عقیقه است چنانچه گذشت در حدیث
دوم باب العقیقه و وجه آنکه باب چهاردهم است یا در تعجبه و نظایرش برای
دلیت است مثل آنچه در نهج البلاغه است در خطبه که اوّلش اینست که اما
الا الکوفه که اما و الله لو ددت ان لی بکم الف فارس من بنی فراس بن غنم ضمیر
غایب در اجعله راجع بمولود است الوفار بفتح واو و تخفیف فا و الف ممد
ممدوده مصدر باب ضرب درست داشتن تمام و تشدید فا نجات درست
دارنده تمام وصل هر دو گمیت زیراکه حمل مصدر برای مبالغه است یعنی روایتست
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که میگویی بر عقیقه چون عقیقه کنی که برکت
میجویم بنام خدا و بخدا خداوندا این عقیقه است از جانب فلان شلاً گوشت
آن عوض گوشت اوست و خون او عوض خون اوست و استخوان آن
عوض استخوان اوست خداوندا بگردان فلان را نجات دهنده تمام
برای آل محمد علیه و آله السلم دوم حسن عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ اِذَا
ذَبَحْتَ فَقُلْ بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَاللهُ اَکْبَرُ اِیْمَانًا بِاللهِ
وَثَنَاءً عَلٰی رَسُوْلِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَالْعِصْمَةَ لِاَمْرِهٖ
وَالتَّسْلِیْمَ وَالشُّکْرَ لِرِزْقِهٖ وَالْمَعْرِفَةَ لِفَضْلِهٖ عَلَیْنَا اَهْلَ
الْبَیْتِ فَاِنْ کَانَ ذَکَرًا اَللّٰهُمَّ اِنَّکَ وَهَبْتَ لَنَا ذَکَرًا
وَاَنْتَ اَعْلَمُ بِمَا وَهَبْتَ وَمِنْکَ مَا اَعْطَیْتَ وَکُلُّ مَا صَنَعْنَا فَتَقَبَّلْهُ مِنَّا
عَلٰی سُنَّتِکَ وَسُنَّةِ نَبِیِّکَ وَرَسُوْلِکَ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَاخْسَأْ عَنَّا الشَّیْطَانَ
الرَّجِیْمَ لَکَ سُفِکَتِ الدِّمَاءُ لَا شَرِیْکَ لَکَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ

شرح ایماناً مفعول مطلق برای تاکید است مثل لَهُ عَلَیَّ اَلْفُ دِرْهَمٍ اعترافاً یا مفعول له است
و بر هر تقدیر عاملش فعل مقدر در بسم الله است و جمله و الحمد لله و الله اکبر معترضه است
ثنا منصوب است الثنا بفتح ثا و سه نقطه و نون و الف ممدوده اسم مصدر
باب فعال بکسر اول وایں اشارتست باینکه تبرک باسم الله تعالی و نظایرش
مشتمل است بر تعظیم الله تعالی اولا و مشتمل است بر تعظیم رسول الله ثانیا چون
اول بدون ثانی مقبول درگاه الهی نیست و محض صورتست و العصمه منصوب بعطف
بر ایمانا است ضمیر لامره و نظایرش راجع بالله تعالی است و التسلیم منصوب است
بعطف بر العصمه بتقدیر و التسلیم لامره هر یک از الشکر و المعرفه نیز منصوب است
اهل مجرور و منصوب میتواند بود و بنابر اول بدل ضمیر علینا است و بنابر دوم منصوب
باختصاص است مثل نحن العرب اقری الضیف خسا بخا و نقطه و سین بی نقطه و همزه
بصیغه امر باب منع است ننگ بکسر سین بی نقطه و فا بصیغه ماضی غایبه مجهول باب
ضربست الف لام الدما برای عهد خارجیت و اشارتست بخون عقیقه و
امثال آن یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلم گفت که چون ذبح کنی عقیقه
را پس بگو که برکت میجویم بنام الله و بالله و سپاس الله راست و الله بزرگتر است
از آنکه قدر عظمت او معلوم ما شود ایمانی بالله و تکرار مدحی بر رسول الله صلی الله
علیه و آله و نگاهداشتن برای امر الله تعالی و گردن نهادن برای امر او
و شکر برای روزی الله تعالی و اعتراف برای تفضل الله تعالی بر ما خاندان
وا و شیعه امامیه پس اگر مولود باشد پسر پس بگو که خداوندا بدرستی که تو بخشیدی
و از تست آنچه دادی پس هر چه کردیم پس قبول کن آنرا از ما بر طریقت تو و طریقت

شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون اراده کنی که ذبح کنی
عقیقه را میگوئی موافق کلام ابراهیم علیه السلم در سورهٔ انعام که ای قوم بدرستی
که من جداگانه ام از آنچه شریک الله تعالی میکنید بدرستی که من راست کردم
روی خود را برای آنکه اختراع کرد آسمانها و زمین بر حالی که مخلص و موحدم و نیستم
من از مشرکان بدرستی که نماز من و عبادت من و آنچه بر آن زندگی کنم و آنچه
بر آن میرم برای الله است که صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز است نیست شریکی
او را و بآن مامور شدم و من از اهل توحیدم خداوندا این عقیقه از تست و برای
رضای تست برکت میجویم بنام الله و الله بزرگتر است خداوندا درود کن بر محمد و
وال محمد و قبول کن عقیقه را از فلان بن فلان و نام پسری مولود را نامی که مقرر کنی
برای او بعد از آن ذبح میکنی حدیث پنجم عن ابی عبد الله علیه السلام
قال یقال عند العقیقة اللهم منک و لک ما وهبت و انت
اعطیت اللهم فتقبل منا علی سنة نبیک صلی الله علیه
و آله و نستعیذ بالله من الشیطان الرجیم و یسمی
و یذبح و یقول لک سفکت الدماء لا شریک لک و الحمد لله رب
العالمین اللهم اخسأ الشیطان الرجیم شرح روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت که گفته میشود نزد ذبح عقیقه که خداوندا از تست و برای رضای تست
آنچه بخشیدی و دادی خداوندا پس قبول کن از ما بر طریقه پیغمبر تو صلی الله علیه و
آله و طلب پناه میکنی بالله از شیطان لعین و نام پسری مولود را و ذبح میکنی
و میگوئی که برای رضای تو ریخته شد این خونها نیست شریکی ترا و سپاس

پیغمبر تو و فرستاده تو صلی الله علیه و آله و دفع کن از ما شیطان لعین را برای
رضای تو ریخته شد این خونها نیست شریکی ترا و سپاس الله راست که
صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز است حدیث سیوم عن ابی عبد الله علیه
السلام قال تقول علی العقیقة و ذکر مثله و زاد فیه اللهم
لحمها بلحمه و دمها بدمه و عظمها بعظمه و شعرها
بشعره و جلدها بجلده اللهم اجعلها وقاء لفلان بن فلان
شرح الوقا بفتح و کسر واو و قاف و الف ممدوده باعث نگاهداری یعنی روایت
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که میگوئی بر عقیقه و ذکر کرد مثل سابق
را و زیاد کرد در آن نیز اکه خداوندا گوشت عقیقه عوض گوشت مولود است
و خون آن عوض خون اوست و استخوان آن عوض استخوان اوست
و موی آن عوض موی اوست و پوست آن عوض پوست اوست خداوندا
بگردان عقیقه را باعث نگاهداری برای فلان بن فلان حدیث چهارم عن
ابی عبد الله علیه السلام قال اذا اردت ان تذبح العقیقة
قلت یا قوم انی بریء مما تشرکون انی وجهت وجهی للذی
فطر السموات و الارض حنیفا مسلما و ما انا من المشرکین ان
صلاتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین لا شریک
له و بذلک امرت و انا من المسلمین اللهم منک
و لک بسم الله و الله اکبر اللهم
صل علی محمد و آل محمد و تقبل من فلان بن فلان و تسمی المولود باسمه ثم تذبح

الله راست که صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز است خداوندا ذبح کن شاة
یعنی ششم حدیث عن ابی عبد الله علیه السلام قال فی العقیقة
اذا ذبحت تقول وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض
حنیفا مسلما وما انا من المشرکین ان صلوتی ونسکی
ومحیای ومماتی لله رب العالمین لا شریک له
اللهم منک ولک اللهم هذا عن فلان
بن فلان شرح این ظاهر است از شرح حدیث چهارم این باب
باب بیست و پنجم حدیث ان الاب لا یاکل من العقیقة شرح این باب بیان
حدیث است که پدر نمیخورد از عقیقه در این باب سه حدیث است اول حدیث
عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا تاکل
المرأة من عقیقة ولدها ولا بأس بان تعطیها الجار المحتاج من اللحم
شرح تعطیها بصیغه مضارع غایب است و ضمیر بارز راجع بالمرأة است و مفعول
اول است بکار منصوب و مفعول دوم است و عبارت است از لحم یا گوشت
عقیقه جوشیده و مزه از گوشت گرفته مثل برنج و نخود و المحتاج بکسر منقطه و منصوب
نعت الجار است و تعدیه آن بمن بتضمین معنی اخذ است پس مراد خیریت که
در خوشمزه شدن محتاج است سوی گوشت و فرا گرفته خوشمزگی را از گوشت
بجوشیدن با گوشت یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که نمیخورد زن از عقیقه فرزندش و نیست پروائی با آنکه دهی مادر را
همسایه گوشت که محتاج باشد سوی گوشت برحالی که فرا گرفته باشد مزه را

از گوشت دوم حدیث عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا یاکل هو
ولا احد من عیاله من العقیقة قال وللقابلة الثلث
من العقیقة فان کانت القابلة ام الرجل او فی عیاله
فلیس لها منها شیء ویجعل اعضاء ثم یطبخها ویقسمها ولا
یعطیها الا اهل الولایة وقال یاکل من العقیقة کل
احد الا الام شرح ضمیر هو راجع بپدر مولود است منافات نیست میان ثلث
که اینجا مذکور است ومیان ربع که مذکور شد در حدیث سیوم ونهم باب
هفدهم ومیان الرجل مع الورک که مذکور شد در حدیث پنجم و دوم و یاز
دهم و دوازدهم و باب هفدهم زیرا که مصلحت مختلف میشود باختلاف احوال فقرا در
در کثرت وقلت واحوال ماما در کثرت وقلت عیال ومانند اینها یجعل بصیغه مضارع
غایب معلوم باب منع است و ضمیر مستتر راجع بپدر مولود است ومفعول اول محذوف
تقدیر یجعل العقیقة اعضاء منصوب است ومفعول دوم است یطبخها بصیغه مضارع غایب
معلوم باب نصر و منع است یقسمها از باب ضرب است الولایة بکسر و فتح واو بمعنی
امام عالم بجمیع احکام و امامت عالم بجمیع احکام ومراد اینجا مناسبت است یعنی
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نمیخورد پدر مولود و نه یکی از عیال
او از عقیقه امام گفت که از برای ماما ثلث عقیقه پس اگر باشد ماما
مادر آن مرد یا در جمله عیال آن مرد پس نیست برای آن ماما چیزی از عقیقه و میگرداند
آن مرد عقیقه را اعضای جدا گانه بعد از آن میپزد آنرا و حصه میکند آنرا و نمیدهد آنرا
مگر بشیعه امامیه و امام گفت که میخورد از عقیقه هر کسی مگر مادر مولود و مراد نیست که

کراهت خوردن از عقیقه برای مادر بیشتر است از پدر و سایر عیال و مخفی نماند که
کراهت برای مادر در صورتیست که مادر چیزی داشته باشد بقرینه آنچه گذشت
از حدیث ششم باب ششم سیوم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
فِي الْعَقِيقَةِ قَالَ لَا تُطْعَمُ الْأُمُّ مِنْهَا شَيْئاً شرح تطعم بصیغه مضارع غایبه معلوم
باب علم یا مجهول باب افعال است یعنی روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلم در عقیقه گفت که نخورد مادر از آن چیزی بیان تفصیل این شد در شرح ا
حدیث سابق باب بیست و یکم اصل باب آن رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
و فاطمه علیها السلم عقا عن الحسن والحسین علیهما السلم شرح عقا بعین مفتوحه و تشدید
قاف بصیغه معلوم باب نصر است از العق بفتح عین ذبح گوسفند از جانب
فرزند یعنی این باب بیان آنست که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و فاطمه
علیها السلم عقیقه کردند از حسن و حسین علیهما السلم و درین باب شش حدیث است
اول اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ عَقَّ رَسُولُ اللهِ
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِيَدِهِ وَقَالَ
بِسْمِ اللهِ عَقِيقَةٌ عَنِ الْحَسَنِ وَقَالَ اللَّهُمَّ عَظْمُهَا بِعَظْمِهِ وَلَحْمُهَا
بِلَحْمِهِ وَدَمُهَا بِدَمِهِ وَشَعْرُهَا بِشَعْرِهِ اللَّهُمَّ اجْعَلْهَا وِقَاءً لِمُحَمَّدٍ وَآلِهِ
شرح وقا بکسر واو و قاف والف ممدوده است بمعنی باعث نگاهداری و در
و در بعض نسخ بفتح واو و فا است و آن در اصل بمعنی درست داشتن پیمان است
و مراد اینجا باعث درست داشتن پیمان است یعنی روایتست از امام جعفر
صادق علیه السلم گفت که عقیقه کرد رسول الله صلی الله علیه و آله از حسن علیه السلم

بدست خود و گفت که برکت میجویم بنام خدا این عقیقه است از حسن و گفت که خدایا
استخوان آن عوض استخوان اوست و گوشت آن عوض گوشت اوست
و خون آن عوض خون اوست و موی آن عوض موی اوست خداوندا بگردان
از ابرای باعث نگاهداری برای محمد و آل محمد دوم اصل قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ عَقَّتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ عَنِ ابْنَيْهَا صَلَوَاتُ اللهِ
عَلَيْهِمَا وَحَلَقَتْ رُؤُوسَهُمَا فِي الْيَوْمِ السَّابِعِ وَتَصَدَّقَتْ
بِوَزْنِ الشَّعْرِ وَرِقاً وَقَالَ كَانَ نَاسٌ يُلَطِّخُونَ رَأْسَ الصَّبِيِّ
بِدَمِ الْعَقِيقَةِ وَكَانَ أَبِي يَقُولُ ذَلِكَ شِرْكٌ شرح رؤوسهما از قبیل
استعمال جمع در تثنیه است مثل قلوبکما یلطخون لطا بی نقطه و خا با نقطه بصیغه و
مضارع معلوم باب منع است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلم که
عقیقه کرد فاطمه علیها السلم از دو پسر خود صلوات الله علیهما و تراشید سرهای
ایشانرا در روز هفتم و تصدق کرد بهموزن مو نقره و امام گفت که بودند مردمانی
که آلوده میکردند سر کودک را بخون عقیقه و بود پدرم که میگفت که آن شرکت یعنی
آن میشود در حدیث آینده سیوم اصل عَنْ عَاصِمٍ الْكُوزِيِّ قَالَ سَمِعْتُ
أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَذْكُرُ عَنْ أَبِيهِ أَنَّ رَسُولَ اللهِ
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَقَّ عَنِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِكَبْشٍ وَعَنِ
الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِكَبْشٍ وَأَعْطَى الْقَابِلَةَ شَيْئاً وَحَلَقَ
رُؤُوسَهُمَا يَوْمَ سَابِعِهِمَا وَوَزَنَ شَعْرَهُمَا وَتَصَدَّقَ بِوَزْنِهِ فِضَّةً
قَالَ فَقُلْتُ لَهُ أَيُؤْخَذُ الدَّمُ فَيُلَطَّخُ بِهِ رَأْسُ الصَّبِيِّ

فقال ذاك شرك فقلت سبحان الله شرك فقال لو لم يكن
ذاك فانه كان يعمل في الجاهلية ونهي عنه في الاسلام

شرح کوز بضم کاف و سکون واو و زاء با نقطه قبیله ایست لو برای تمنی است
لم یکن بضم کاف و سکون نون است مشار الیه ذلک لطخ بدم است مراد
بالجاهلیة زمان فترة است که میان عیسی و بعثت رسول الله صلی الله علیه و آله
بوده چنانچه بیان شد در کتاب العقل در شرح حدیث هفتم باب الرد
الی الکتاب دانسته تا آخر که باب بیست و یکم است و در کتاب النکاح در
شرح حدیث ششم باب خطب النکاح که باب چهل و چهارم است یعنی
روایت است از عاصم کوزی گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام
نقل میکرد از پدرش که رسول الله صلی الله علیه و آله عقیقه کرد از حسن علیه السلام
بقوچی و از حسین علیه السلام بقوچی و داد ماماچه را چیزی از عقیقه و تراشید
سرهای ایشان را در روز هفتم ایشان و کشید موی ایشان را پس تصدق
بهموزن آن نقره راوی گفت که پس گفتم امام را که آیا گرفته مو و خون عقیقه
پس آلوده کرده میشود بآن سر کودک پس امام گفت که آن عمل شرک است
پس گفتم از روی تعجب که سبحان الله آیا شرک است پس امام گفت که کاش
هرگز نبود این عمل چه بد رسمی که آن بود که کرده میشد در زمان جاهلیت و نهی کرده
شد از آن در اسلام مقصود آنست که مراد من از شرک عمل اهل بدعت است در این
زیرا که آن قسمی از شرک است چنانچه مفهوم میشود از آیت سوره توبه که
اتخذوا احبارهم ورهبانهم اربابا من دون الله و بیان شد در کتاب العقل در حدیث

اول و سوم باب التعلید که باب نوزدهم است چهارم اصل سألت ابا عبد
الله عليه السلام عن العقيقة والحلق والتسمية بايها يبدأ
قال يصنع ذلك كله في ساعة واحدة
يحلق ويذبح ويسمى ثم ذكر ما صنعت
فاطمة عليها السلام بولديها ثم قال
يوزن الشعر ويتصدق بوزنه فضة

شرح مثل این سوال گذشت در حدیث دوم باب انه یعق یوم السابع که تا آخر
که باب شانزدهم است و بیان شد و اینجا میگوییم که مراد بتسمیه اینجا نام نهادن
بنام دوست در صورتی که پیش از ذبح نامی نهاده باشد او را و خواهد که تغییر
موافق آنچه گذشت در حدیث چهارم باب الاسماء والکنی که باب دهم است
پس منافات ندارد با احادیثی که مشتمل است بر اینکه تسمیه پیش از ذبح است
زیرا که مراد در آنها تسمیه بنام اول است مثل آنچه گذشت در حدیث هفتم باب
شانزدهم و مثل احادیث باب القول علی العقیقة که باب نوزدهم است یعنی پرسیدم
از امام جعفر صادق علیه السلام را از عقیقه و سر تراشیدن و نام نهادن
که بکدام اینها ابتدا کرده میشود امام گفت که بعمل آورده میشود این همگی
آن در یک ساعت سر تراشیده میشود و ذبح کرده میشود و نام نهاده میشود
بعد از آن امام برای بیان اینکه ترتیب منظور نیست ذکر کرد آنچه را که بعمل
آورد فاطمه علیها السلام با دو پسرش مذکور شد در حدیث دوم این باب
بعد از آن امام گفت که کشیده میشود مو و تصدق کرده میشود بهموزن آن

نوزدهم حديث پنجم اصل عن ابي عبد الله عليه السلم قال سمى رسول
الله صلى الله عليه واله حسنا وحسينا عليهما السلم
يوم سابعهما وعق عنهما شاة شاة وبعثوا برجل شاة
الى القابلة ونظروا ما غيره فاكلوا منه واهدوا الى الجيران
وحلقت فاطمة عليها السلم رؤسهما وتصدقت بوزن شعرهما فضة
شرح نظر و نظار بانقطه و تخفيف را بضم ها مضى جمع نظر غايب معلوم باب
نصر است النظر فكري خبري كردن و اينجا عبارت است از ختن و ساختن ما
ما موصولات و غيره خبر مبتداي محذوف است تقدير هو غيره مثل ما هو
و ضمير راجع برجل است باعتبار اينكه معهود شات اهدوا بفتح دال منقوطه است
يعني روايت است از امام جعفر صادق عليه السلم گفت كه نام نهاد رسول الله
صلى الله عليه و آله حسن و حسين عليهما السلم را در روز هفتم ايشان و عقيقه كرد از
ايشان گوسفندي گوسفندي را و فرستادن آن گوسفند را سوی ماما
و پختند و ساختند آنچه را كه غير آن بود پس خوردند و هديه كردند سوی همسايگان
و تراشيد فاطمه عليها السلم سرهای ايشان را و تصدق كرد بهموزن موی ايشان
نوزدهم ششم اصل عن الحسين بن خالد قال سألت عن الحسن الرضا
عليه السلم عن التهنئة بالولد متى فقال انه لما ولد الحسن بن علي
صلوات الله عليهما هبط جبرئيل عليه السلم عن النبي
صلى الله عليه واله بالتهنئة في اليوم
السابع وامره ان يسميه ويكنيه ويحلق

رأسه ويعق عنه ويثقب اذنه وكذلك كان حين ولد الحسين اتاه في
اليوم السابع فامره بمثل ذلك شرح روايت از حسين بن خالد گفت كه پرسيدم
امام رضا عليه السلم را از مبارکباد گفتن فرزند كه كی است پس امام گفت كه در سرگذشتی
گرشان امنيت كه وقتی كه زاده شد حسن بن علی صلوات الله عليهما فرود آمد
جبرئيل عليه السلم بر نبی صلی الله عليه و آله مبارکباد گفتن را در روز هفتم و امر
كرد نبی را كه نام نهد او را حسن و كنيت نهد او را ابو محمد و تراشد سر او را
و عقيقه كند از و و سوراخ كند گوش او را و چنان بود در وقتی كه زاده شد حسين
عليه السلم بيان اينكه آمد نزد او در روز هفتم پس امر كرد او را بمثل آن اصل قال
وكان لهما ذؤابتان في القرن الايسر وكان الثقب في الاذن
اليمنى في شحمة الاذن وفي اليسرى في اعلى الاذن فالقرط
في اليمنى والشنف في اليسرى وقد روي ان النبي صلى الله عليه واله ترك لهما
ذؤابتين في وسط الرأس وهو اصح من القرن شرح ضمير مستتر در قال راجع با
امام است عليه السلم است يا راجع بحسين بن خالد است و بنا بر دوم و قد روي
تا آخر كلام راوی از حسين بن خالد است و بنا بر اول و كان لهما تا آخر نقل
مخالفان است نظير آنچه گذشت در كتاب النكاح در حديث پنجاه و هشتم باب
نود و دو كه باب صد و نود و دوم است و قد روي تا آخر كلام امام است و راوی
پدر اوست الذؤابة بضم ذال با نقطه و همزه و الف و با تخفيف گيسو و آن قدری است
معتد به از موی سر كه جدا جدا كانه بافته ميشود و بان ممتاز ميشود از فرقه كه گرد است
چنان چه بيان ميشود در احاديث باب كراهة القنازع كه باب بيست و هفتم است

القرن بفتح قاف وسکون را بی‌نقطه موضعی از پیش سر آدمی که شاخ است در حیوان
شاخه را القرط بضم قاف وسکون را بی‌نقطه وطا بی‌نقطه گوشوار پایین است
بفتح شین با نقطه وسکون نون وفا گوشوار بالا ذوابتین فی وسط الرأس یعنی
برا نیست که کسی که موی سر گذارد واجب است بر او فرق یعنی جدا کردن نصف
جانب راست از نصف جانب چپ یعنی امام گفت در حکایت نقل از زنان
که بود داشتیا از دو گیسو در جای شاخ چپ و بود سوراخ در گوش راست
در نرمه گوش و در گوش چپ در بالای گوش پس گوشواره پایین در گوش راست
بود و گوشواره بالا در گوش چپ بود و بتحقیق روایت کرده شد که نبی صلی الله
علیه وآله واگذاشت برای ایشان دو گیسو را در میان سر و آن صحیح‌تر است
از جای شاخ باب بیست و دوم اصل باب آن با طالب عق عن رسول الله صلی الله
علیه وآله شرح این باب بیان آنست که ابوطالب عقیقه کرد از رسول الله
صلی الله علیه وآله و در این باب یک حدیث است اصل عَن ابی عَبدِ الله عَن
اَبیهِ علیهِما السَّلامُ قالَ عَقَّ اَبو طالِبٍ عَن رَسولِ اللهِ صَلَّی اللهُ
عَلَیهِ وَآلِهِ یَومَ السّابِعِ وَدَعا آلَ اَبی طالِبٍ فَقالوا ما هذه
فَقالَ هذِهِ عَقیقَةُ اَحمَدَ قالوا لِاَیِّ شَیءٍ سَمَّیتَهُ اَحمَدَ قالَ لِحَمدِهِ
اَهلِ السَّماءِ وَاَهلِ الاَرضِ شرح احمد افعل التفضیل است برای مفعول یعنی محمودتر
محمد بفتح میم اول وفتح و کسر میم دوم است یعنی روایت از امام جعفر صادق
علیه السلام از پدرش علیهما السلام گفت که عقیقه کرد ابوطالب از رسول الله صلی الله
علیه وآله در روز هفتم و دعوت کرد خویشاوندان واهل بیت خود را پس گفتند

که چیست این ماند پس ابوطالب گفت که این عقیقه احمد است گفتند که برای کدام چیز
نام نهادی او را احمد ابوطالب گفت که برای حمد اهل آسمان واهل زمین او را
باب بیست و سوم اصل باب التطهیر شرح این باب بیان پاکیزه کردن
مولود است بختنه کردن و در این باب یازده حدیث است اول اصل عن ابی
عَبدِ اللهِ عَلَیهِ السَّلامُ قالَ اِختِنوا اَولادَکُم لِسَبعَةِ اَیّامٍ فَاِنَّهُ اَطهَرُ
وَاَسرَعُ لِنَباتِ اللَّحمِ وَاِنَّ الاَرضَ لَتَکرَهُ بَولَ الاَغلَفِ شرح اختنوا بخا با نقطه و
تا دو نقطه در بالا و نون بصیغه امر باب نصر و ضرب است لام در لنبات برای
تعدیه است ظرف متعلق بهر یک از اطهر واسرع است الاغلف بفتح همزه و
سکون غین با نقطه و فتح لام و فا پسری که ناختنه یعنی روایت از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت که ختنه کنید پسران خود را برای هفت روز چه بدرستی
که آن پاکیزه کننده تر است و بشتابان کننده تر است روییدن گوشت را
و بدرستی که زمین هرآینه کراهت میکند بول پسر ناختنه را دوم اصل
قالَ اَبو عَبدِ اللهِ عَلَیهِ السَّلامُ اِنَّ ثَقبَ اُذُنِ الغُلامِ مِنَ السُّنَّةِ وَخِتانَهُ
لِسَبعَةِ اَیّامٍ مِنَ السُّنَّةِ شرح ختان بکسر خا با نقطه اسم مصدر باب
نصر و ضرب است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام که بدرستی که سوراخ
کردن گوش پسر از جمله طریقت رسول الله صلی الله علیه وآله است وختنه کردن
او برای هفت روز از جمله طریقت اوست سیوم اصل قالَ
رَسولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ طَهِّروا اَولادَکُم یَومَ السّابِعِ فَاِنَّهُ
اَطیَبُ وَاَطهَرُ وَاَسرَعُ لِنَباتِ اللَّحمِ وَاِنَّ الاَرضَ تَنجَسُ مِن بَولِ الاَغلَفِ

أربعين صباحاً شرح تنجس بتا بنقطه و غا بی نقطه
و سین بنقطه بصیغه مضارع غایبه مجهول باب منع است النجس بفتح بار و سکون
ناله کردن و ستم کردن در بعض نسخ بنون و جیم بصیغه مجهول باب
تفعیل است برای مبالغه یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که پاکیزه کنید
ختنه پسران شما را در روز هفتم چه بدرستی که آن خوشبو کننده تر است
و پاکیزه کننده تر است و شتابان کننده تر است روییدن گوشت را چه
بدرستی که زمین ناله کرده میشود از بول پسر ناختنه چهل روز حدیث چهارم
متن عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ جَعْفَرٍ أَنَّهُ كَتَبَ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ
رُوِيَ عَنِ الصَّادِقِينَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَنِ اخْتِنُوا أَوْلَادَكُمْ يَوْمَ
السَّابِعِ يَطْهُرُوا وَإِنَّ الْأَرْضَ تَضِجُّ إِلَى اللهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ بَوْلِ الْأَغْلَفِ
وَلَيْسَ جَعَلَنِيَ اللهُ فِدَاكَ لِحَجَّامِي بَلَدِنَا حِذْقٌ بِذَلِكَ وَلَا يَخْتِنُونَهُ
يَوْمَ السَّابِعِ وَعِنْدَنَا حَجَّامُو الْيَهُودِ فَهَلْ يَجُوزُ لِلْيَهُودِ
أَنْ يَخْتِنُوا أَوْلَادَ الْمُسْلِمِينَ أَمْ لَا إِنْ شَاءَ اللهُ فَوَقَّعَ
عَلَيْهِ السَّلَامُ السُّنَّةُ يَوْمَ السَّابِعِ فَلَا تُخَالِفُوا السُّنَنَ إِنْ شَاءَ اللهُ
شرح ان بفتح همزه و سکون نون مفسره است و کسره نون ای التقا ساکنین است
اختنوا بصیغه امر باب نصر و ضرب است یطهروا بصیغه مضارع جمع مذکر غایب معلوم
باب نصر و حسن یا مجهول باب تفعیل مجزوم است و ان بکسر همزه و تشدید نون
مفتوحه است یا بفتح همزه و سکون نون است و بنابر اول الارض منصوب است
و بنابر دوم مرفوع است تضج بفتح تا و ضاد با نقطه و تشدید جیم بصیغه مضارع غایب

معلوم باب ضرب است الضجیج بفتح ضاد و کسر جیم ناله الحذق بفتح و کسر حاء بی نقطه
و سکون ذال با نقطه و قاف مصدر باب ضرب و علم مهارت در کاری لا یختنونه
از باب افتعال است و ضمیر منصوب راجع بختان است برای یهود و عبارت است
از جواز المسلمین یعنی در اختتان اولاد المسلمین حاصل جواب امام حیث که آن جایز
و لازم است یعنی روایت است از امام عبد الله بن جعفر قمی اینکه او نوشت
سوی امام حسن عسکری علیه السلام اینکه شان حیث که روایت کرده شده از امامان
راستگو علیهم السلام که ختنه کنید پسران شما را در روز هفتم تا پاکیزه شوند و بدرستی
که زمین ناله میکند سوی الله عز و جل از بول پسر ناختنه و نیست گردانا مرا الله فدای تو
سرهای توحجامان شهر ما را مهارتی بان عمل و ختنه نمیکنند او را در روز هفتم و نزد ما
هستند حجامان یهود پس آیا جایز است یهود را اینکه ختنه کنند پسران مسلمانان را
یا نه ان شاء الله پس نوشت امام علیه السلام که سنت در روز هفتم است پس مخالفت
مکنید سنتها را ان شاء الله متن عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَزَعَةَ قَالَ قُلْتُ
لِأَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ مَنْ قِبَلَنَا يَقُولُونَ إِنَّ إِبْرٰهِيمَ عَلَيْهِ
السَّلَامُ خَتَنَ نَفْسَهُ بِقَدُومٍ عَلَى دَنٍّ فَقَالَ سُبْحَانَ اللهِ لَيْسَ
كَمَا يَقُولُونَ كَذَبُوا عَلَى إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ كَيْفَ ذَلِكَ
فَقَالَ إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ كَانَتْ تَسْقُطُ عَنْهُمْ
غُلْفَتُهُمْ مَعَ سُرَرِهِمُ الْيَوْمَ السَّابِعَ فَلَمَّا
وُلِدَ لِإِبْرٰهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ هَاجَرَ عَيَّرَتْ سَارَةُ هَاجَرَ
بِمَا تُعَيَّرُ بِهِ الْإِمَاءُ شرح قزعه بضم قاف و تشدید زای با نقطه مفتوحه و عین بی نقطه

بافتح قاف وتخفیف زای است بمعنی بفتح میم وسکون عین موصولاً قطب با
بکسر کاف وبفتح با بنقطه وبفتح لام است شده وبفتح قاف وضم دال بنقطه
مخففه ومشدده اسم دو ده است ابن اثیر در نهایه گفته که القدوم هو بالتخفیف
والتشدید موضع علی ستة امیال من المدینة ومنه الحدیث ان ابراهیم علیه السلام
اختتن بالقدوم وقیل هی قریة بالشام ویروی بغیر الف ولام دان بفتح
دال بنقطه وتشدید نون اسم دو کوه است وبر بالای یکی از آنها قدوم
واقع است صاحب قاموس گفته که والدانان جبلان معروفان الغلف بضم
غین بانقطه وبفتح لام وفا جمع غلفه بضم غین وسکون لام پوستهای که غلاف
سر ذکر است السرر بضم سین بی نقطه وبفتح را بی نقطه اول جمع سره بضم سین و
تشدید را نافها ومراد اینجا زیادتیهاست که بعد از بریدن ناف باقی میماند و بسته
میشود بریسمان تا خود بخود افتد مخفی نماند که منافات نیست میان این حدیث وانچه
گذشت در کتاب الحجة در حدیث پنجم وششم باب موالید الائمة علیهم السلام
که باب نود ودوم است که انبیا واوصیا مسرور ومختون متولد میشوند زیرا که
بریده شدن ناف مدار افتادن تتمه را وبریده شدن غلاف سر ذکر در رحم
مادر لازم ندارد افتادن آن غلاف را عیرت بعین بی نقطه ویا دو نقطه در پایین
ورا بی نقطه بصیغه ماضی غایبه معلوم باب تفعیلست امر بصیغه مجهول است سرزنش
خاتونان کنیزان را یعنی که از بسکه مشتاقند بجماع زود آبستن میشوند یعنی
از محمد بن قزعه کوفی گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که بدرستی که
جمعی که نزد ما اند از فقهای مخالفان میگویند که بدرستی که ابراهیم علیه السلام ختنه

کرد خودش را در قدوم بر بالای کوه دان پس امام گفت از روی تعجب که سبحان الله
نیست چنانچه میگویند دروغ بستند بر ابراهیم علیه السلام پس گفتم که چگونه است
این پس امام گفت که بدرستی که پیغمبران علیهم السلام بود که می افتاد از ایشان غلاف
بادی ایشان با نافهای ایشان در روز هفتم پس وقتی که زاده شد برای ابراهیم
علیه السلام از هاجر که مادر اسمعیل است سرزنش کرد ساره هاجر را بانچه سرزنش
میشوند بآن کنیزان اصل فبکت هاجر واشتد ذلک علیها
فلما رآها اسمعیل تبکی بکی لبکائها فدخل ابرهیم
علیه السلام فقال ما یبکیک یا اسمعیل فقال له ان سارة
عیرت امی بکذا وکذا فبکت فبکیت لبکائها فقام ابرهیم
علیه السلام الی مصلاه فناجی فیه ربه وسأله ان یلقی ذلک عن
هاجر فالقاه الله عنها شرح ظاهر نیست که گریه اسمعیل وگفتگوی او در اوایل
ولادت او بوده از قبیل خرق عادت بوده زیرا که لما در فلما ولد تقاضای
اتصال جزا بشرط میکند وفا در فبکت ودر فلما رآها ودر فقال له نیز تقاضای
اتصال ما قبل بما بعد میکند وایضا اسمعیل در شیرخوارگی با مادرش منتقل بسوی مکه
شد وساره در شام میبود چنانچه بیان شد در کتاب الحج در شرح حدیث
اول باب حج ابراهیم تا آخر که باب هفتم است یعنی پس گریه کرد هاجر وسخت آمد
آن اندوه بر هاجر پس وقتی که دید او را اسمعیل که گریه میکند گریه کرد بسبب
گریه او پس داخل شد ابراهیم علیه السلام پس گفت که چه چیز میگریاند ترا ای
اسمعیل پس گفت او را که بدرستی که ساره سرزنش کرد مادرم را چنین وچنین

پس گریه کرد پس گریه کردم سبب گریه او پس برخاست ابراهیم علیه السلام
سوی جای نماز خود پس مناجات کرد در آنجا صاحب کل اختیار خود را که طلب
کرد از او که اندازد آن اندوه را از ما جز پس نداخت آن را الله تعالی از ما
اصل فلما ولدت سارة اسحق وكان يوم السابع سقطت
عن اسحق سرته ولم تسقط عنه غلفته فجزعت من ذلك سارة
فلما دخل ابرهيم عليه السلام عليها قالت له يا ابرهيم ما هذا الحادث
الذي حدث في آل ابرهيم واولاد الانبياء هذا ابنك
اسحق قد سقطت عنه سرته ولم تسقط عنه غلفته فقام
ابرهيم الى مصلاه فناجى ربه وقال يا رب
ما هذا الحادث الذي قد حدث في آل ابرهيم واولاد الانبياء
هذا ابني اسحق قد سقطت عنه سرته ولم تسقط عنه غلفته
شرح جزعت بجنبه ماضی غایب معلوم باب علمت یعنی پس وقتی که زایید
ساره اسحق را و شد روز هفتم افتاد از اسحق ناف او و نیفتاد از او غلاف او
پس اضطراب کرد از آن ساره پس وقتی که داخل شد ابراهیم علیه السلام بر ساره
گفت او را که ای ابراهیم چیست این حادثی که بهم رسید در آل ابراهیم و
فرزندان پیغمبران این پسر تو اسحق بتحقیق افتاد از او ناف او و نیفتاد از او غلاف
او پس برخاست ابراهیم سوی جای نماز خود پس مناجات کرد صاحب
کل اختیار خود را و گفت که ای صاحب کل اختیار من چیست این حادثی که بتحقیق
بهم رسید در آل ابراهیم و فرزندان پیغمبران این پسر من اسحق بتحقیق افتاد

از او ناف او و نیفتاد از او غلاف او اصل فاوحى الله اليه ان يا ابرهيم هذا
لما عيرت سارة هاجر فآليت الا اسقط ذلك عن احد من اولاد الانبياء
لتعيير سارة هاجر فاختن اسحق بالحديد واذقه حر الحديد قال
فختنه ابرهيم عليه السلام بالحديد وجرت السنة بالختان
في اولاد اسحق عليه السلام بعد ذلك
شرح ان بفتح همزه و سکون نون مفسره است یا مصدریه آلیت
بهمزه و الف و فتح لام و سکون یاء دو نقطه در پایین و ضم تا است جرت السنة
بالختان في اولاد اسحق اشارت است بآنکه انبیا و اوصیا که از اولاد اسمعیل
باشند بخلاف اینند چنانچه بیان شد در کتاب الحجة در شرح حدیث
پنجم باب مواليد الائمة عليهم السلام یعنی پس وحی کرد الله تعالی سوی ابرهیم
که ای ابراهیم این برای آنست که سرزنش کرد ساره هاجر را پس قسم خوردم که
نیندازم آن غلاف را از هیچ یک از پسران پیغمبران برای سرزنش ساره
هاجر را پس ختنه کن اسحق را به تیغ و بچشان او را گرمی تیغ امام گفت که ختنه
کرد ابراهیم علیه السلام به تیغ و جاری شد سنت بختان در پسران اسحق علیه السلام
بعد از آن مراد آنست که در شریعت موسی و شریعت عیسی سنت شد
ششم اصل عن ابي عبد الله عليه السلم ثقب اذن الغلام من السنة
وختان الغلام من السنة شرح این ظاهر است از شرح حدیث دوم
این باب هفتم اصل عن ابي عبد الله عليه السلم قال من سنن المرسلين
الاستنجاء والختان شرح الاستنجا بنون و جیم و همزه منقلب از واو

مصدر باب استفعال پاکیزه کردن خود از لایق و از انجاوات شستن موضع
غائط باب ... یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که از جمله
طریقهای رسولان است پاکیزه کردن خود و ختنه کردن ششم حدیث سألت
أبا الحسن علیه السلام عن ختان الصبی لسبعة أیام من السنة
هو أو یؤخر فأیهما أفضل قال لسبعة أیام من السنة
وإن أخر فلا بأس شرح پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از ختنه
کردن کودک در روز هفتم که آیا از جمله سنتهاست آن یا تأخیر کرده میشود و پس کدام
آن دو فاضلتر است امام گفت که در روز هفتم از جمله سنتهاست و اگر تأخیر کرده
شود پس نیست پروایی مراد اینست که پیغمبر صلی الله علیه و آله تأخیر نکرده اگرچه
تجویز تأخیر کرده و پس افضل عدم تأخیر است هفتم حدیث عن أبی عبد الله علیه
السلام من الحنیفیة الختان شرح الحنیفة بفتح حا و کسر نون و سکون
یا و فتح فا دین و ملتهایی که از حنیف مانده و او ابراهیم علیه السلام
یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که از جمله سنتهای حضرت ابراهیم
ختنه کردن هشتم حدیث عن أبی عبد الله علیه السلام قال المولود یعق عنه و
یختن لسبعة أیام شرح یعق بضم یا و فتح عین و تشدید قاف بصیغه مضارع غایب مجهول
باب نصر است عنه نایب فاعل است یختن بصیغه مجهول باب نصر و ضرب است و نایب
فاعل ضمیر مستتر راجع بمولود است یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که فرزند زاده شده ذبح گوسفند میشود از جانب او و ختنه کرده میشود
در روز هفتم نهم حدیث عن أبی عبد الله علیه السلام قال قال

أمیر المؤمنین علیه السلام إذا أسلم الرجل اختتن ولو بلغ ثمانین سنة شرح اختتن بصیغه ماضی
غایب معلوم باب افتعال است یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که گفت امیر المؤمنین علیه السلام که چون مسلمان شود مرد ختنه میکند خود را
هرچند که رسیده باشد بهشتاد سال مثلا باب بیست و چهارم حدیث اول خفض
الجواری شرح الخفض بفتح خا با نقطه و سکون فا و ضاد با نقطه مصدر باب
ضرب ختنه کردن دختر یعنی پست کردن زیادی که در بالای فرج است یعنی این
بیان ختنه کردن دختران است در این باب شش حدیث اول حدیث سألت أبا
جعفر علیه السلام عن الجاریة تسبی من أرض الشرک فتسلم فیطلب
لها من یخفضها فلا یقدر علی امرأة فقال أما السنة فی الختان
علی الرجال ولیس علی النساء شرح تسبی بسین بی نقطه
و با یک نقطه بصیغه مضارع غایبه معلوم باب ضرب است تسلم بصیغه مضارع غایبه
معلوم باب افعال است یطلب یقدر بصیغه مجهول است یخفض بفتح یا و کسر
میم است یعنی پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از دختری که گرفته میشود از زمین شرک
پس مسلمان میشود پس طلب کرده میشود برای او کسی که ختنه کند او را پس قدرت
بهم نمیرسد بر زنی که ختنه کند پس امام گفت که اما پس سنت مقرره در ختنه
کردن بر مردانست و نیست بر زنان دوم حدیث عن أبی عبد الله علیه السلام
قال ختان الغلام من السنة وخفض الجاریة لیس من السنة
شرح این ظاهر است از شرح سابق سیوم حدیث عن أبی عبد الله علیه السلام
قال الجاریة مکرمة ولیس من السنة ولا شیئا واجبا وأی شیء

افضل من المكرمة شرح المكرمة بفتح میم وسکون کاف وضم را
بمعنی شرف یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که ختنه کردن
دختر شرفیت ونیست از جمله سنت مستمره ونه چیزی که واجب باشد وکدام چیز
فاضلتر است از شرف مراد اینست که شرف فضیلتی است که بعد از ادای فرا
فرائض است پس متضمن فرائض وما فوق آنست چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه
السلام قال الختان في الرجال سنة ومكرمة في النساء
شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که ختنه کردن در
مردان سنت مستمره است وشرفیت برای زنان در بعضی مست و در بعضی
پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال كانت امرأة يقال لها
ام طيبة تخفض الجواري فدعاها رسول الله صلى الله عليه
وآله فقال لها يا ام طيبة اذا انت خفضت المرأة فاشمي ولا
تجحفي فانه اصفى للون واحظى عند البعل
شرح این حدیث با اندک تغییری گذشت در کتاب المعیشه در حدیث چهارم
باب سی وششم که باب کسب الماشطة والخافضة است یعنی روایت است از
امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بود زنی که گفته میشد او را ام طیبه ختنه میکرد
دختران را پس خواند او را رسول الله صلی الله علیه وآله پس گفت او را که ای
ام طیبه چون تو ختنه کنی زنان را پس بویان ومبالغه مکن چه بدرستی که آن بویانیدن
صاف کننده تر است رنگ رو را وبهره مند کننده تر است زنان را نزد شوهر
ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لما هاجرت النساء الى

رسول الله صلى الله عليه وآله هاجرت فيهن امرأة يقال لها ام حبيب
وكانت خافضة تخفض الجواري فلما رآها رسول الله صلى الله
عليه وآله قال لها يا ام حبيب العمل الذي كان في يدك
هو في يدك اليوم قالت نعم يا رسول الله الا ان يكون
حراما فتنهاني عنه قال لا بل حلال فادني
مني حتى اعلمك قالت فدنوت منه فقال يا ام حبيب اذا انت
فعلت فلا تنهكي اي لا تستأصلي واشمي فانه اشرق للوجه واحظى عند الزوج
شرح این گذشت با اندک تغییری در کتاب المعیشه در حدیث اول باب کسب الماشطة
والخافضة یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که وقتی که
که آمدند زنان مسلمات سوی رسول الله صلی الله علیه وآله در مدینه آمد در میان
ایشان زنی که گفته میشد او را ام حبیب وختنه کننده بود وختنه میکرد دختران را پس وقتی
که دید او را رسول الله صلی الله علیه وآله گفت او را که ای ام حبیب آن کاری
که بود در دست تو آن در دست تست امروز گفت که آری ای رسول الله مگر آنکه
باشد حرام پس نهی کنی مرا از آن گفت که نه بلکه حلال است پس نزدیک شو
بمن تا تعلیم کنم ترا از آن گفت که پس نزدیک شدم باو پس گفت که ای ام حبیب
چون تو کنی پس مبالغه مکن یعنی که بیخ بر مکن وبویان چه بدرستی که آن صاف
کننده تر است رو را وبهره مند کننده تر است نزد شوهر باب بیست وپنجم
اصل باب انه اذا مضى السابع فليس عليه الحلق شرح این باب بیان آنست
که چون گذشت روز هفتم پس نیست بر او سر تراشیدن ودر این باب دو حدیث است

اول اصل عن علي بن جعفر عن اخيه ابي الحسن عليه السلام
قال سألته عن مولود يحلق رأسه بعد يوم السابع فقال اذا
مضى سبعة ايام فليس عليه حلق شرح روايتست از علي
بن جعفر از برادرش امام موسى کاظم عليه السلام گفت که پرسيدم امام را از زاده
شده که تراشيده ميشود سر او بعد از روز هفتم پس گذشت گفت که چون گذشت
هفت روز پس نيست بر او سر تراشيدنی دوم اصل عن ابي عبد الله عليه
السلم في العقيقة قال اذا جاوز سبعة ايام فلا عقيقة له
شرح في العقيقة بتقدير في حلق العقيقة است مراد بعقيقه اينجا موی اصلی آنست و آن موی
مولود است که با آن زاده شده خواه در سر باشد و خواه در شکم بقرينه آنچه می آيد
در حديث سوم باب بيست هفتم که امر رسول الله صلى الله عليه و آله بحلق شعر البطن
و بيان اين شد در شرح عنوان کتاب العقيقة و عقيقه بمعنى گوسفندی که ذبح کرده
ميشود نزد تراشيدن موی مولود بعد از هفتم نيز مستحب است بقرينه حديث ششم
باب العقيقة و وجوبها که باب چهاردهم است يعنی روايتست از امام جعفر
صادق عليه السلم در تراشيدن موی سر مولود گفت که چون گذشت هفت روز
پس نيست تراشيدن مو برای مولود باب بيست و ششم اصل باب في ... شرح اين
حديثهای غريبست و اين باب سه حديث است اول اصل سألت ابا عبد الله
عليه السلم عن مولود يولد فيموت يوم السابع هل يعق عنه فقال
ان كان مات قبل الظهر لم يعق عنه و ان مات بعد الظهر عق عنه
شرح پرسيدم امام جعفر صادق عليه السلام را از زاده شده که زاده ميشود

پس ميميرد در روز هفتم آيا ذبح عقيقه ميشود از او پس امام گفت که اگر باشد که مرده باشد
پيش از ظهر ذبح عقيقه نميشود از او و اگر باشد مرده باشد بعد از ظهر ذبح عقيقه ميشود از او
دوم اصل عن ابي هرون مولى آل جعدة قال كنت جليسا لابي
عبد الله عليه السلام بالمدينة ففقدني اياما ثم اني جئت اليه
فقال لي لم ارك منذ ايام يا ابا هرون فقلت ولد لي غلام قال بارك
الله لك فيه فما سميته قلت سميته محمدا قال فاقبل بخده نحو الارض و هو
يقول محمد محمد محمد حتى كاد يلصق خده بالارض شرح تکرار اصل برای بيان آنست
يلصق بصاد بی نقطه و قاف بصيغه مضارع غايب معلوم باب علم يا باب افعال
مرفوعست و بنابر اول خده مرفوعست و بنابر دوم منصوبست يعنی روايتست
از ابو هرون مولى آل جعده بفتح جيم و سکون عين بی نقطه و دال بی نقطه گفت که
بودم همنشين برای امام جعفر صادق عليه السلم در مدينه پس نديد مرا چند روز
بعد از آن بدرستی که آمدم من سوی او پس گفت مرا که نديدم ترا از چند روز
ای ابا هرون پس گفتم که زاده شد برای من پسری پس گفت که برکت کناد الله
تعالى برای تو در او پس چه نام کردی او را گفتم که نام کردم او را محمد را وی گفت
که پس متوجه کرد گونه خود را بجانب زمين و متوجه کرد در حالی که او ميگفت که محمد محمد
محمد تا آنکه نزديک بود که بچسبد گونه او بزمين اصل ثم قال بنفسي و بولدي و
باهلي و بابوي و باهل الارض كلهم جميعا الفداء لرسول الله صلى الله
عليه و آله لا تسبه و لا تضربه و لا تسئ اليه و اعلم انه ليس في الارض
دار فيها اسم محمد الا و هي تقدس كل يوم ثم قال لي عققت عنه قال

فأمسكت قال وقدرت انه حيث امسكت ظن اني لم افعل
شرح نفسی خبر مبتداست که مقدم شده الفدا مرفوعست و مبتداست لا تسبّنی بسین
منقوطه و تشدید باء یکنقطه بصیغه نهی باب افعال است وضمیر منصوب راجع بغلام است
لا تسیّنی بسین منقوطه و همزه بصیغه نهی معتل العین باب افعال است تقدس بصیغه
مضارع غایبه مجهول یا معلوم باب تفعل است التقدیس پاک کردن از عیب
و پاک شمردن از عیب قدرت بصیغه ماضی متکلم معلوم باب التفعل است التقدیر
قرار دادن چیزی در دل خود یعنی بعد از آن امام گفت که بخود دم است و
بفرزندان من و باهل من و به پدر و مادر من و باهل من همگی ایشان چهار بها
برای رسول الله صلی الله علیه و آله دشنام دهد آن پسر او فرزند او را و بدی
مکن بسوی او و بدانکه شأن اینست که نیست در زمین پسری که در آن باشد نام
محمد مگر بر حالی که آن پاک کرده شود از عیب سرور و بعد از آن گفت مرا که
آیا عقیقه کردی از او راوی گفت که پس جواب ندادم راوی گفت که با خود قرار
دادم که او چون جواب ندادم گمان کرد اینرا که من عقیقه نکردم اصل فقال یا
مصادف ادن منی فوالله ما علمت ما قال له الا انی ظننت انه قد
امرنی بشیء فذهبت لاقوم فقال لی کما انت یا باهرون فجاءنی
مصادف بثلثة دنانیر فوضعها بین یدی وقال یا باهرون اذهب
اذهب فاشتر کبشین واستسمنهما واذبحهما وکل واطعم
شرح مصادف بکسر دال اسم خادم امام جعفر صادق علیه السلام است و دال اول
نافیه است و در دوم استفهامیه است کما انت تقدیر کلام انت علیه است و بیان

اختلاف در این ترکیب شده در کتاب النکاح در شرح حدیث ششم باب خفیه لیمن الحکم
باب هشتاد و نهم است کل اشارتست بانکه میدانم که عقیقه کردی پس این تمنیت
برای تعظیم اسم رسول الله صلی الله علیه و آله یعنی پس امام گفت که ای مصادف
نزدیک شو نسبت بمن پس نجنبیدم که ندانستم که چه گفت مصادف اگر امکن
گمان کردم اینرا که او بتحقیق امر کرد برای من بچیزی پس رفتم که برخیزم پس امام
گفت مرا که باش چنانچه تو برانی ای باهرون پس آمد نزد من مصادف با سه دینار
طلا پس گذاشت آنها را در پیش من و امام گفت که ای باهرون برو پس بخر دو
قوچ را و فربه بخر آن دو را و ذبح کن آن دو را و بخور و بخوران سیوم اصل عن
سماعة قال سألته عن رجل لم يعق عن ولده حتى كبر فكان غلاما
شابا او رجلا قد بلغ قال اذا ضحّى عنه او ضحّى الولد عن نفسه
فقد اجزأ عنه عقيقته وقال قال رسول الله صلى الله عليه وآله
الولد مرتهن بعقيقته فكّه ابواه او تركاه
شرح روایتست از سماعه که راوی امام جعفر صادق و امام موسی کاظم
علیهما السلام است گفت که پرسیدم امام را از مردی که عقیقه نکرد از پسرش
تا آنکه پسر بزرگ شد پس شد پسری جوان یا مردی که بتحقیق رسید بحد کمال مردان
امام گفت که چون پدر قربان کند از جانب پسر یا قربان کند پسر از جانب
خودش پس بتحقیق مجزی شد از او عقیقه او باین معنی که آن بجای عقیقه اوست
و امام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که فرزند در گرو است بعقیقه
او خواه بیرون آورند از گرو او را پدر و مادرش یا او گذارند او را با

بیست و نهم اصل باب کراهة القنازع شرح کراهة بفتح کاف است القنازع بفتح
قاف و تشدید بخفیف نون و کسر زای با نقطه و عین بی نقطه جمع قنزع بضم قاف
و سکون نون و ضم زای با نقطه و سکون نون و ضم زای با نقطه و بفتح قاف
و فتح زای با کاکلها و الف لام برای عهد خارجیست و مراد کاکلهاییست که موی
آنها اندکست چنانچه متعارفست میان اجلاف یعنی این باب بیان
ناخوش بودن این کاکلهاست در این باب حدیثیست اول اصل عن
ابی عبد الله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه
لا تحلقوا الصبیان القزع والقزع ان تحلق موضعا وتدع موضعا
شرح القزع بفتح قاف و سکون زای با نقطه و عین بی نقطه مصدر باب منع است
کردن [illegible] در رفتار و مراد اینجا طره کردن در سر تراشیدنست و آن منصوب
و مفعول مطلقست و الف لام آن برای عهد خارجیست و مراد طرهاییست
که اجلاف میکنند چون اندک موی میگذارند پس قول امام که والقزع ان تحلق
تا آخر برای تفسیر مطلق قزع است بی ملاحظه الف لام عهد خارجی و صاحب
قاموس گفته که قزع الظبی قزوعا کمنع اسرع و خف والبطان ضد والقزع محرکة قطع
من السحاب الواحدة بهاء و گفته که ان یحلق راس الصبی و یترک فی مواضع
منه متفرقة غیر محلوق تشبیها بقزع السحاب و گفته که و کثیرة و قنزعة الخصلة من الشعر تترک
علی راس الصبی وهی کالذوائب فی نواحی الراس [illegible] من الشعر فی وسط
الراس خاصة کالقنزعة یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
که گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که متراشید سر کودکان را [illegible] ان طره

و طره اینست که تراشی جایی را و گذاری جایی را دوم اصل عن ابی عبد الله علیه
السلم انه کان یکره القزع فی رؤوس الصبیان و ذکر ان القزع ان یحلق
الراس الا قلیلا وسط الراس یسمی القزعة شرح قزع بفتح قاف
و سکون زای با نقطه است و الف لام برای عهد خارجیست بقرینه القزع اینجا
ملاحظه الف لام عهد خارجیست بخلاف حدیث سابق پس منافاتی نیست میان این دو
حدیث قزعه بفتح قاف و فتح زای با نقطه است یعنی روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلام اینکه او ناخوش میشمرد این طره را در سرهای کودکان و امام ذکر کرد که
مراد باین طره اینست که تراشی سر را مگر اندکی را در میان سر که نامیده میشود
قزعه مراد کاکلیست که عادت اجلاف است و آن اندک موییست در میان سر
و این منافات ندارد با آنچه گذشت در حدیث ششم باب بیست و یکم که باب
ان رسول الله صلی الله علیه و آله و فاطمة علیها السلام عقا عن الحسن و الحسین علیهما السلام
که برای امام حسن و امام حسین علیهما السلام دو ذوابه بوده در میان سر سوم
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اتی النبی صلی الله علیه و آله بصبی
یدعو له وله قنازع فابی ان یدعو له وامر ان یحلق راسه
وامر رسول الله صلی الله علیه و آله بحلق شعر البطن
شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که آورده شد نزد نبی
صلی الله علیه و آله کودکی که دعا کند برای او و آن کودک را بود کاکلهای کوچک
پس اباکرد از اینکه دعا کند برای او و امر کرد باینکه تراشیده شود سر او تا بعد از
آن دعا کند و امر کرد رسول الله صلی الله علیه و آله بتراشیدن شکم مولود اگر

موده داشته باشد باب بیست و هشتم در باب ارضاع شرح رضاع بفتح راء و
باب علم و ضرب است یعنی این باب بیان شیر خوردن است و در این باب
نه حدیث است اول حدیث عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال امیر المؤمنین
صلوات الله علیه واله ما من لبن یرضع به الصبی اعظم
برکة علیه من لبن امه شرح یرضع بصیغه مضارع غایب مجهول باب
افعال است یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت امیر
المؤمنین صلوات الله علیه که نیست هیچ شیری که شیر داده میشود بآن کودک
کودک بزرگتر باعتبار مبارک بودن بر آن کودک از شیر مادرش دوم حدیث عن
محمد بن العباس بن الولید عن ابیه عن امه ام اسحق بنت سلیمان قالت
نظر الی ابو عبد الله علیه السلم و انا ارضع احد ابنی محمد او اسحق
فقال یا ام اسحق لا ترضعیه من ثدی واحد و ارضعیه من کلیهما
یکون احدهما طعاما و الاخر شرابا
شرح روایت از محمد بن عباس بن ولید از پدر محمد از مادر محمد که ام اسحق بنت
سلیمان است گفت که نگاه کرد بسوی من امام جعفر صادق علیه السلم و من شیر
میدادم یکی از دو پسر را محمد را یا اسحق را پس گفت که ای ام اسحق شیر مده
او را از یک پستان شیر ده او را از هر دو تا باشد یکی خوراکی و دیگری آ
آشامیدنی سیوم حدیث عن ابی عبد الله علیه السلم قال الرضاع واحد و
عشرون شهرا فما نقص فهو جور علی الصبی شرح روایت از امام جعفر صادق
علیه السلم گفت که شیر خوردن بیست و یک ماه بالایست پس آنچه کم شود پس

آن ستم است بر کودک چهارم حدیث سئل ابو عبد الله علیه السلم عن الرضاع
قال لا تجبر الحرة علی رضاع الولد و تجبر ام الولد شرح پرسیده
شد از امام جعفر صادق علیه السلام از شیر خوردن که جبر کرده نمیشود زن
آزاد بر شیر خوردن فرزند و جبر کرده میشود کنیز خاصه پنجم حدیث عن ابی
عبد الله علیه السلم قال قضی امیر المؤمنین صلوات الله علیه فی
رجل توفی و ترک صبیا فاسترضع له قال اجر رضاع الصبی مما
یرث من ابیه و امه شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلم
که حکم کرد امیر المؤمنین صلوات الله علیه در مردی که وفات یافت و گذاشت
کودکی را پس طلب شیر دهنده شد برای او گفت که مزد شیر خوردن آن
کودک از حصه است که میراث میبرد از پدرش و مادرش ششم حدیث عن ابی
الصباح الکنانی عن ابی عبد الله علیه السلم قال سألته عن قول الله
عز و جل لا تضار والدة بولدها و لا مولود له بولده فقال کانت
المراضع مما تدفع احداهن الرجل اذا اراد الجماع تقول لا ادعک انی
اخاف ان احبل فاقتل ولدی هذا الذی ارضعه و کان الرجل تدعوه
المراة فیقول انی اخاف ان اجامعک فاقتل ولدی فیدعها و لم
یجامعها فنهی الله عز و جل عن ذلک ان یضار الرجل
المراة و المراة الرجل شرح لا تضار بتشدید راء مفتوحه
بصیغه نهی معلوم یا مجهول باب مفاعلة است برای مبالغه در قرائت ابن کثیر
و ابو عمرو و یعقوب بضم راء است و آن نفی بمعنی نهی است کانت تا آخر قبل

بیان احتمال است تقرینه آنچه می آید در حدیث دوم باب سی و یکم که باب من
احق بالولد اذا کان صغیرا است المرضع بفتح میم جمع مرضعه بصیغه اسم فاعل
باب افعال زنان شیر دهنده ما در مقام مصدریه است و مراد مبالغه است
در دفع ضیاع بچه گویا که مخلوق شده اند از دفع مثل اینکه میگویند زید عدل یعنی
که احسان بسیار میکند ان یضار بفتح همزه و سکون نون ان لا است
یعنی روایت است از ابی الصباح بفتح صاد و ضبط و تشدید با و بخفیفه کنانی بکسر کاف
و نون و الف و نون از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام
را از قول الله عز و جل در سوره بقره که باید که بسیار ضرر نرسانند مادری بسبب
فرزندش و نه پدری بسبب فرزندش پس امام گفت که بودند زنان شیر دهنده
از اینکه دفع کنند یکی از ایشان مرد را چون اراده کند جماع را میگفت که نمیگذارم
ترا بدرستی که من میترسم که آبستن شوم پس بکشتم این فرزند را که شیر میدهم
او را و بود مرد که میخواند او را زن پس میگفت که میترسم که جماع کنم ترا پس بکشم
فرزندم را پس میگذاشت او را و جماع نمیکرد او را پس نهی کرد الله عز و جل از
اینکه ضرر رساند مرد زن را و زن مرد را هشتم اصل عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ نَحْوَهُ وَأَمَّا قَوْلُهُ وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ فَإِنَّهُ نَهَى
أَنْ يُضَارَّ الصَّبِيُّ أَوْ يُضَارَّ أُمَّهُ فِي رَضَاعِهِ وَلَيْسَ لَهَا أَنْ تَأْخُذَ فِي رَضَاعِهِ
فَوْقَ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ قَبْلَ ذَلِكَ
كَانَ حَسَنًا وَالْفِصَالُ هُوَ الْفِطَامُ شرح نهی بصیغه مصدر و مرفوع است ان تقدیر عن است
ضمیر مستتر در یضار راجع بوارث است و مراد بوارث ولی پدر کودک است

بعد از وفات پدر کودک با در بعضی برای سببیت است و مقصود نهی وارث است
از مضاره مادر کودک بسبب کودک مثل اینکه مادر اراده شوهری دیگر کند بعد از
انقضای عده وفات شوهر اول و وارث مانع او شود بسبب خوف ضایع
شدن کودک را و مثل اینکه مادر باجرة المثل راضی شود و او نخواهد او ایضا
مراد از مشارکت روایت و امه منصوب است و فاعل مرد و ممکن نیز که در اول
امه مقدر است و در دوم بعضی مقدر است فی رضاعه داخل مشکوک فیه است
و مراد فی مدة رضاعه است و لیس لها ان تأخذ فی رضاعه فوق حولین
کاملین اشارت است بانکه از جمله مضاره ام بسبب کودک ندادن اجرة المثل
رضاع است در مدت حولین بخلاف بعد از حولین و تشاور اشارت است
بانکه تو تراضی پدر و مادر بر فطام پیش از حولین اگر باعث ضایع شدن کودک
شود مثلا جایز نیست یعنی روایت از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام مانند
حدیث سابق و این زیادتی که و اما قول الله عز و جل متصل بسابق در سوره
بقره که بر ولی پدر است مثل آنچه بر پدر بود پس بدرستی که آن نهی ولی
پدر کودک است از اینکه ضرر رساند بسبب کودک یا امام گفت که ضرر رساند
مادر کودک را در مدت شیر خوردن کودک و نیست مادر را اینکه بگیرد مزد
شیر دادن را در مدت شیر خوردن کودک در زیاده بر دو سال کامل پس اگر
پدر و مادر خواهند فصال را از روی خشنودی از هر دو جانب و صلاح دیدنی
پیش از دو سال کامل میباشد خوب مراد بفصال از شیر بریدن کودک است
نهم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي رَجُلٍ مَاتَ وَتَرَكَ امْرَأَتَهُ

وَمَعَهَا مِنْهُ وَلَدٌ فَأَلْقَتْهُ عَلَى خَادِمٍ لَهَا فَأَرْضَعَتْهُ ثُمَّ جَاءَتْ تَطْلُبُ
رَضَاعَ الْغُلَامِ مِنَ الْوَصِيِّ فَقَالَ لَهَا أَجْرُ مِثْلِهَا وَلَيْسَ لِلْوَصِيِّ أَنْ يُخْرِجَهُ
مِنْ حَجْرِهَا حَتَّى يُدْرِكَ وَيَدْفَعَ إِلَيْهِ مَالَهُ شرح اجر مثلها مشتمل است
بر دو اضافه اول اضافه اجر بمثل دوم اضافه مجموع مضاف و مضاف
الیه بضمیر ظئر حسب زنانکه در صورتی که مخاطب از مان نباشد و یک جب
زمان باشد یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلم در مردی که
وفات یافت و گذاشت زنش را و با آن زن از او پسریست پس انداخت
آن پسر را بکنیزی که آن زن را بود پس آن کنیز شیر داد پسر را بعد از ان
آن زن آمد طلب میکند اجرت شیر خوردن پسر را از وصی آن مرد پس امام
گفت که برای آن زنست اجرة المثل او و نیست وصی را اینکه بیرون کند
پسر را از کنار زن در شرع تا آنکه بالغ شود و داده سوی او مالش دهم اصل عن
سَعْدِ بْنِ سَعْدٍ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ
عَنِ الصَّبِيِّ هَلْ يُرْضَعُ أَكْثَرَ مِنْ سَنَتَيْنِ فَقَالَ عَامَيْنِ قُلْتُ فَإِنْ زَادَ عَلَى
سَنَتَيْنِ هَلْ عَلَى أَبَوَيْهِ مِنْ ذَلِكَ شَيْءٌ قَالَ لَا شرح یرضع بضم یا و فتح ضاد
غایب مجهول باب افعال است فرق میانه سنه و عام آنست که اکثر ا
ستعمال سنه در سال شمسی است و آن سیصد و شصت و پنج روز و کسری است
و اکثر استعمال عام در سال قمری است و آن کمتر است از سال شمسی بده
روز و کسری و این و اشارتست بتفسیر حولین کاملین که در سوره بقره است
باینکه حول در سال شمسی و قمری مستعمل میشود بلی بر حج و کاملین احتراز است از سال

شمسی باعتبار اینکه اکمال در سال قمری است زیرا که مناسک حج و عمره و روزه فرض و
امثال آنها است و ظاهر است نیز در عوام نیز بخلاف سال شمسی که اواخر
و اوساط از ایشان میدانند و پس یعنی روایت از سعد بن سعد اشعری از
امام رضا علیه السلم گفت که پرسیدم امام را از کودک که آیا شیر داده میشود در
غیر از دو سنه پس امام گفت که شیر داده میشود در دو عام گفتم که پس اگر کودک
زیاد کند شیر خوردن را بر دو سنه نیز یعنی که خرخشه بسیار کند اگر شیرش بدهند
بعد از دو سال آیا بر پدر و مادر او از آن چیزی از گناه هست امام گفت که نه
بدانکه در اکثر نسخ اینجا حدیثی دیگر هست موافق الحجری می آید در حدیث آخر باب
من احق بالولد اذا کان صغیرا و آن مناسب عنوان این باب نیست باب بیست
و نهم اصل باب ضمان الظئر شرح الظئر بکسر ظاء با نقطه و سکون همزه و را
نقطه دایه خواه شیر دهنده باشد و خواه نباشد یعنی این باب بیان ضامن
بودن دایه است کودک را و در این باب دو حدیث است اول اصل
سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ اسْتَأْجَرَ ظِئْرًا فَدَفَعَ إِلَيْهَا
وَلَدَهُ فَانْطَلَقَتِ الظِّئْرُ فَدَفَعَتْ وَلَدَهُ إِلَى ظِئْرٍ أُخْرَى فَغَابَتْ بِهِ حِيناً
ثُمَّ إِنَّ الرَّجُلَ طَلَبَ وَلَدَهُ مِنَ الظِّئْرِ الَّتِي كَانَ أَعْطَاهَا إِيَّاهُ فَأَقَرَّتْ أَنَّهَا
اسْتَأْجَرَتْ وَأَقَرَّتْ بِقَبْضِهَا وَلَدَهُ وَأَنَّهَا كَانَتْ دَفَعَتْهُ إِلَى ظِئْرٍ
أُخْرَى فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَيْهَا الدِّيَةُ أَوْ تَأْتِيَ بِهِ
شرح استوجرت بهمزه و جیم و را بی نقطه بصیغه ماضی غایبه معلوم
باب استفعال است و در نسخ همزه آن بصورت الف است و آن خلاف

رسم الخطاست او ثانی منصوب است و بمعنی الآن تا تی است یا بمعنی الی آن تا تی است
یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که بکرایه گرفت
دایه را پس داد سوی او فرزندش را پس روانه شده دایه پس داد فرزند
او را سوی دایه دیگر پس دایه دوم ناپیدا کرد فرزند را در زمانی بعد از آن
بدرستی که آمد و طلب کرد فرزند خود را از دایه که داده بود سوی او فرزند را
پس آن دایه اقرار کرد باینکه او بکرایه گرفته شده و اقرار کرد بگرفتن او فرزند
مرد را و باینکه او داده فرزند را سوی دایه دیگر پس گفت امام علیه السلم
که بر آن دایه است دیت آن فرزند مگر آنکه آورد آن فرزند را دوم
حسن عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَمُ فِي رَجُلٍ اسْتَأْجَرَ ظِئْراً فَغَابَتْ
بِوَلَدِهِ سِنِينَ ثُمَّ إِنَّهَا جَاءَتْ بِهِ فَأَنْكَرَتْهُ أُمُّهُ وَزَعَمَ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ لَا يَعْرِفُونَهُ
قَالَ لَيْسَ عَلَيْهَا شَيْءٌ الظِّئْرُ مَأْمُونَةٌ يَقْبَلُونَهُ شرح باب روایت
را از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که بکرایه گرفت دایه را پس
ناپیدا کرد فرزندش را چند سال بعد از آن بدرستی که آن دایه آورد
او را پس نشناخت او را مادرش و دعوی کردند خویشان مادر که او را
نمیشناسند او را امام گفت که نیست بر دایه چیزی از دیت دایه امینست
قبول میکنند آن فرزند را باب سی حسن باب من یکره لبنه ومن لا یکره
شرح این باب بیان کسی است که مکروهست شیر او برای کودک و کسی
که مکروه نیست شیر او و در این باب چهار ده حدیث است اول حسن
قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللهِ السَّلَامُ امْرَأَةٌ وَلَدَتْ مِنَ الزِّنَا أَتَّخِذُهَا ظِئْراً

فَقَالَ لَا تَسْتَرْضِعْهَا وَلَا ابْنَتَهَا شرح ولدت صیغه معلوم و مجهول
میتواند بود و مؤید اول است آنچه می آید در حدیث یازدهم این باب یعنی
گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که زنی زائیده از زنا آیا بگیرم او را دایه
برای کودک خود پس امام گفت که شیر دهنده کودک خود مکن او را و نه دختر او را
که از زنا حاصل شده دوم حسن عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ هِلَالٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ
اللهِ عَلَيْهِ السَّلَمُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ مُظَاهَرَةِ الْمَجُوسِيِّ فَقَالَ
لَا وَلَكِنْ أَهْلَ الْكِتَابِ شرح المظائرة نظار بالنقطه و ضمه و راء ضبط مصدر
باب مفاعله قرار دادن مزد دایگی با دیگری لا تبعید بر لا نظائر روایت
اهل منصوب است تقدیر نظائر اهل مراد باهل الکتاب اینجا جمعی است
که کتاب دارند پس شامل مجوس نیست و گاهی اهل الکتاب مستعمل میشود در
اعم از این معنی و آن شامل مجوس نیز هست باعتبار اینکه کتابی داشته
اند و برطرف کرده اند چنانچه گذشت در کتاب الزکوة در حدیث چهارم
باب صدقة اهل الجزیه که باب چهل و ششم است یعنی روایت از
عبد الله بن هلال از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که پرسیدم
امام را از قرار دادن مزد دایگی با مرد مجوسی که زنی شیر ده دارد پس امام
گفت که مظائره مکن او را ولیکن مظائره کن کسی را که کتاب دارد مثل
یهودی و نصرانی است سیوم حسن قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَمُ إِذَا
أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَامْنَعُوهُنَّ مِنْ شُرْبِ الْخَمْرِ شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلم
که چون زنان اهل کتاب شیر دهند برای شما پس منع کنید ایشان را از

از شرب خمر چهارم اصل سألت أبا عبد الله عليه السلام هل يصلح للرجل
أن ترضع له اليهودية والنصرانية والمشركة
قال لا بأس وقال امنعوهن من شرب الخمر
شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را که آیا خوب میشود برای مرد
اینکه شیر دهد برای او زن یهودیه و زن نصرانیه و زن بت پرست امام
گفت که نیست پروائی بحه و گفت که منع کنید آن زنها را از شرب خمر
پنجم اصل عن أبي جعفر عليه السلام قال لبن اليهودية والنصرانية
والمجوسية أحب إلي من لبن ولد الزنا وكان لا
يرى بأساً بولد الزنا إذا جعل مولى الجارية الذي فجر بالجارية في حل
شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت که شیر یهودیه و نصرانیه
و مجوسیه محبوب تر است سوی من از شیر ولد الزنا و امام بود که نمیدید بأسی
بشیر ولد الزنا چون گرداند صاحب کنیز کسی را که زنا کرد بکنیز در حلیت
موافق این گذشت در کتاب النکاح در حدیث دوازدهم و بیست دوم از باب
الرجل یحل جاریته لاخیه که تا آخر که باب صد و دوازدهم است ششم
اصل سألت أبا الحسن عليه السلام عن غلام لي وثب على جارية لي فأحبلها
فولدت واحتجنا إلى لبنها فإن أحللت لهما ما صنعا أيطيب لبنها قال نعم
شرح پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از غلامی از من که جست
بر کنیزی از من پس آبستن کرد او را پس زاید و محتاج شدیم بشیر او پس اگر
حلال کنم برای آن دو آنچه را که کردند آیا پاکیزه میشود شیر آن کنیز

امام گفت که آری هفتم اصل عن أبي عبد الله عليه السلام في المرأة يكون
لها الخادم قد فجرت تحتاج إلى لبنها قال مرها فلتحللها يطيب اللبن
شرح تحتاج بصیغه مضارع غایبه معلوم باب افتعال است و ضمیر مستتر راجع
بمرأة است فلتحللها منصوب است یطیب بصیغه مضارع غایب معلوم باب
ضرب مرفوع است و جمله استیناف بیانی سابق است یعنی روایت
از امام جعفر صادق علیه السلام در زن که میباشد او را کنیز در حالی که تحقیق
آن کنیز زنا کرد آن زن محتاج میشود سوی شیر کنیز امام گفت که امر کن
او را پس حلال کند آن کنیز را تا آنکه پاکیزه میشود شیر هشتم اصل
عن أبي جعفر عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه
وآله لا تسترضعوا الحمقاء فإن اللبن يعدي وإن الغلام
ينزع إلى اللبن يعني إلى الظئر في الرعونة والحمق شرح یعدی بعین مهمله
و دال مهمله بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل است ینزع بنون و زای
با نقطه و عین مهمله بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است النزوع
بضم نون مانند شدن یعنی الی الظئر کلام امام است فی الرعونة والحمق کلام
مرد و شتوانه بود الرعونة بضم رای منقوطه و عین مهمله و نون مصدر باب نصر
و علم و حسن سستی در کارها بسبب ناسزائی الحمق بضم حاء منقوطه و سکون
و ضم میم مصدر باب علم و حسن کودنی یعنی روایت از امام محمد باقر علیه السلام
گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که شیر دهنده کودک خود مسازید زن
کمینه زن کودن را چه بدرستی که شیر سرایت میفرماید اخلاق را و بدرستی که پسر

مانند میشود سوی شیر میخواهد سوی دایه را درستی و کودنی نهم اصل عن ابی
عبد الله علیه السلم قال کان امیر المؤمنین علیه السلم یقول لا
تسترضعوا الحمقاء فان اللبن یغلب الطباع و قال رسول الله
صلی الله علیه و اله لا تسترضعوا الحمقاء فان الولد یشب علیه
شرح یغلب بیا و با کسر لام بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب یا باب
تفعیل است و بعض نسخ بعین یعنی نقطات الطباع بکسر طا منقوطه و تخفیف با محققه و
یعنی خلیقه صفت لازمه مثل کودنی فهم یشب بشین با نقطه و تشدید با مخففه
بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است ضمیر علیه راجع برضاع است که
مفهوم میشود از لا تسترضعوا یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه
گفت که بود امیر المؤمنین علیه السلم که میگفت که شیر دهنده کودک خود مکنید زن
کودن را چه بدرستی که شیر میگرداند طبیعت را و گفت رسول الله صلی الله علیه و آله
که شیر دهنده کودک خود مکنید زن کودن را چه بدرستی که فرزند بر می آید بر شیر
خوردن مراد اینست که فرزند خصلت زن شیر دهنده هم میرساند دهم
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین صلوات
انظروا من یرضع اولادکم فان الولد یشب علیه شرح ضمیر علیه راجع بر
رضاع است که مفهوم است از یرضع یعنی روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلم گفت که گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که ببینید کسی را
که شیر میدهد فرزندان شما را چه بدرستی که فرزند بر می آید بر شیر خوردن
یازدهم اصل عن علی بن جعفر عن اخیه ابی الحسن علیه السلم قال

سألته عن امرأة ولدت من زنا هل یصلح ان
یسترضع بلبنها قال لا یصلح و لا لبن
ابنتها التی ولدت من الزنا شرح ولدت در
اول بصیغه معلوم و در دوم بصیغه مجهول است و این ظاهر است از شرح
حدیث اول این باب دوازدهم اصل عن محمد بن مروان قال قال لی
ابو جعفر علیه السلم استرضع لولدک بلبن الحسان و ایاک و القباح
فان اللبن قد یعدی شرح حسان بکسر حا منقوطه است قباح بکسر قاف است
یعنی روایت است از محمد بن مروان گفت که گفت امام محمد باقر علیه السلم که طلب شیر
دهنده کن برای فرزندان خود بشیر خوب رویان و خوب خویان و دور
دار از یکدیگر خود را او بد رویان و بدخویان از چه بدرستی که شیر گاهی سرایت میکند تا
شکل و شمایل را سیزدهم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال علیکم بالوضاء
من الظؤورة فان اللبن یعدی شرح علیکم اسم فعل است بمعنی الزموا بار ادم
برای تقویت الوضاء بکسر واو و ضاد با نقطه و الف و همزه جمع وضیئه بفتح واو و
کسر ضاد و سکون یا و همزه زنان خوب رو و الظؤورة بضم ظا با نقطه و همزه
و سکون واو و را منقوطه جمع ظئر بکسر ظا و سکون همزه دایگان یعنی
روایت است از امام محمد باقر علیه السلم گفت که لازم باشید خوشرویان را
از جمله دایگان چه بدرستی که شیر سرایت میکند چهاردهم اصل عن ابی
عبد الله علیه السلم قال لا تسترضع للصبی المجوسیة و تسترضع
له الیهودیة و النصرانیة و لا یشربن الخمر و یمنعن من ذلک

شرح لا تسترضع بصیغه نفی مضارع غایبه مجهول از باب استفعال مرفوعست
ونفی اینجا بمعنی نهی است تسترضع نیز بصیغه غایبه مجهول است لا تشربن بصیغه نفی و
مضارع جمع مونث غایبه معلوم از باب علم است ومیتواند بود که بصیغه مفرد
ونفر دو موکد ابنون باشد وبرین قیاس است تمکن بصیغه مجهول است وخبر بمعنی
امر است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که
شیر دهنده کرده نمیشود برای کودک زن گبر وشیر دهنده کرده میشود
برای کودک زن جهود وزن ترسا ونمی آشامند آن نان خمر را ومنع کرده میشوند
از شرب خمر باب بیست ویکم اصل باب من احق بالولد اذا كان شرح من بفتح میم
وسکون نون استفهامیه است یا موصوله است وبنا بر اول از قبیل وضع
استفهام ادر موضع اجواب استفهام است مثل علمت من الذی ضربک
وچون جمله اینجا در حکم مفرد است غیر ظرف مضاف الیه آن شده نظیر الجملة
الفعلیه مثل ضرب زید وبنا بر دوم احق بتقدیر هو احق است یعنی این باب
بیان اینست که سزاوارتر است بفرزند چون باشد کوچک ودراین باب
پنج حدیث است اول اصل قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الرَّجُلُ أَحَقُّ
بِوَلَدِهِ أَمِ الْمَرْأَةُ فَقَالَ لَا بَلِ الرَّجُلُ قَالَ فَإِنْ قَالَتِ الْمَرْأَةُ لِزَوْجِهَا
الَّذِي طَلَّقَهَا أَنَا أُرْضِعُ ابْنِي بِمِثْلِ مَا تَجِدُ مَنْ يُرْضِعُهُ فَهِيَ
أَحَقُّ بِهِ شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که آیا مرد سزاوارتر است
بفرزندش یا زن پس گفت که نه بلکه مرد سزاوارتر است امام گفت که پس اگر
گوید زن شوهرش را که طلاق او را که من شیر میدهم پسر خود را بمثل آنچه

می یابی کسی اگر شیر دهد او را بآن پس زن سزاوارتر است بآن پسر دوم اصل
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا طَلَّقَ الرَّجُلُ امْرَأَتَهُ وَهِيَ حُبْلَى
أَنْفَقَ عَلَيْهَا حَتَّى تَضَعَ حَمْلَهَا وَإِذَا أَرْضَعَتْهُ أَعْطَاهَا أَجْرَهَا
وَلَا يُضَارُّهَا إِلَّا أَنْ يَجِدَ مَنْ هُوَ أَرْخَصُ أَجْراً مِنْهَا فَإِنْ هِيَ رَضِيَتْ بِذَلِكَ
الْأَجْرِ فَهِيَ أَحَقُّ بِابْنِهَا حَتَّى تَفْطِمَهُ شرح لا یضارها بتشدید را
مضمومه ومفتوحه میتواند بود موافق اختلاف قرائت که در سوره بقره است ومطلب
این اینست که آنچه مذکور شد در تفسیر آیت در حدیث ششم باب بیست وهشتم
که باب ارضاع است بعنوان مثال است تفطمه از باب ضرب است یعنی
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که طلاق دهد مرد زن خود را
بر حالی که او آبستن باشد نفقه جاری میسازد براو تا آنکه گذارد بار خود را
وچون شیر دهد آن فرزند را میدهد او را مزدش وضرر نمیرساند آن
زن را مگر گرفتن فرزند از و مگر آنکه بیابد کسی را که او ارزانتر باشد باعتبار مزد از و
پس اگر او راضی شود بآن مزد ارزانتر پس او سزاوارتر است بپسر خود تا آنکه
از شیر باز گیرد او را سیوم اصل سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الرَّجُلِ
يُطَلِّقُ امْرَأَتَهُ وَبَيْنَهُمَا وَلَدٌ أَيُّهُمَا أَحَقُّ بِالْوَلَدِ قَالَ
الْمَرْأَةُ أَحَقُّ بِالْوَلَدِ مَا لَمْ تَتَزَوَّجْ شرح پرسیده شد امام جعفر
صادق علیه السلام از مردی که طلاق میدهد زنش را و در میان ایشان فرزندی
کدام آن دو سزاوارتر بان فرزند امام گفت که زن سزاوارتر است
بان فرزند چندانکه شوهری دیگر نکرده بدانکه منافات نیست میان این

حدیث و دو حدیث سابق زیرا که هرکدام مخصص دیگریست و حاصل هر دو آنست
که در مدت رضاع مادر سزاوارتر است بدو شرط اول آنکه مادر راضی شود با
باجرتی که دیگری بآن راضی میشود دوم آنکه مادر شوهر دیگر نکند زیرا که باعث
ضرر شیرخواره میشود بدو وجه یکی اهمال در پرستاری دیگری ضایع شدن
شیر بآبستنی و در وقتی که مدت رضاع نباشد یا یکی از این دو شرط متحقق نباشد
پدر سزاوارتر است و ممکن است جمع بحمل این حدیث بر دختر و حمل دو حدیث سابق
بر پسر والله اعلم چهارم صحیح عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْحُصَيْنِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ
السَّلَامُ قَالَ وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ قَالَ مَا دَامَ الْوَلَدُ
فِي الرَّضَاعِ فَهُوَ بَيْنَ الْأَبَوَيْنِ بِالسَّوِيَّةِ فَإِذَا فُطِمَ فَالْأَبُ أَحَقُّ
بِهِ مِنَ الْأُمِّ فَإِذَا مَاتَ الْأَبُ فَالْأُمُّ أَحَقُّ بِهِ مِنَ الْعَصَبَةِ فَإِنْ
وَجَدَ الْأَبُ مَنْ يُرْضِعُهُ بِأَرْبَعَةِ دَرَاهِمَ وَقَالَتِ
الْأُمُّ لَا أُرْضِعُهُ إِلَّا بِخَمْسَةِ دَرَاهِمَ فَإِنَّ لَهُ أَنْ يَنْزِعَهُ
مِنْهَا إِلَّا أَنَّ ذَلِكَ خَيْرٌ لَهُ وَأَرْفَقُ بِهِ أَنْ يَتْرُكَ مَعَ أُمِّهِ
شرح حصین بفتح حا بی نقطه و کسر صاد بی نقطه و بضم حا و فتح صاد و سکون یا
دو نقطه در پایین است ضمیر قال در اول راجع بداود است و در دوم راجع
بامام است بالسویه عبارت از آنست که پدر سزاوارتر است بوجهی و مادر
سزاوارتر است بوجهی دیگر در ایام رضاع که دو سال قمری است بیان این
آنکه اگر مادر راضی شود باجرتی که دیگری بآن راضی میشود مادر سزاوارتر است
و آنست مراد در آیت سوره بقره و الوالدات یرضعن اولادهن حولین کاملین

زیرا که آن خبر والدات است و راجع میشود بامر پدران بتمکین والدات و اگر
مادر راضی نمیشود بآن اجرت پس پدر سزاوارتر است چنانچه در سوره طلاق
که و ان تعاسرتم فسترضع له اخری فطم بصیغه ماضی غایب مجهول از باب ضرب است
العصبه بفتح عین بی نقطه و فتح صاد بی نقطه و فتح با تحتیه خویشان پدران ترک
بفتح همزه و سکون نون بصیغه مضارع غایب مجهول از باب ضرب است
یعنی روایت است از امام داود بن حصین از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
از سوره بقره که و مادران شیر میدهند فرزندانشان را امام گفت که
چندانکه فرزند در شیرخوردن است پس او میان پدر و مادر است برابر پس
چون از شیر بریده شود پس پدر سزاوارتر است باو از مادر پس چون میرد
پدر پس مادر سزاوارتر است بفرزند از خویشان پدر چه جای خویشان
مادر پس اگر یابد پدر کسی را که شیر دهد او را بچهار درهم مثلا و گوید مادر که
شیر نمیدهم او را مگر به پنج درهم مثلا پس بدرستی که جایز است پدر را
آنکه جدا کند او را از مادر و لیکن درست که آن بهتر است برای فرزند و ملایم
تر است بفرزند آنکه واگذاشته شود با مادرش بنابر آنچه گذشت از
حدیث اول از باب الرضاع که باب بیست و هشتم است پنجم صحیح سألت
أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ امْرَأَةٍ حُرَّةٍ نَكَحَتْ عَبْداً فَأَوْلَدَهَا
أَوْلَاداً ثُمَّ إِنَّهُ طَلَّقَهَا فَلَمْ تُقِمْ مَعَ وُلْدِهَا وَتَزَوَّجَتْ فَلَمَّا
بَلَغَ الْعَبْدَ أَنَّهَا تَزَوَّجَتْ أَرَادَ أَنْ يَأْخُذَ وُلْدَهُ مِنْهَا
وَقَالَ أَنَا أَحَقُّ بِهِمْ مِنْكِ

اِنْ تَزَوَّجَتْ فَقالَ لَيْسَ لِلْعَبْدِ اَنْ يَاْخُذَ مِنْها وَلَدَها وَاِنْ تَزَوَّجَتْ حَتّى يُعْتَقَ هِيَ اَحَقُّ
بِوَلَدِها مِنْهُ ما دامَ مَمْلُوكاً فَاِذا اُعْتِقَ فَهُوَ اَحَقُّ بِهِمْ مِنْها شرح لم تتزوج بضميمه
مضارع غايبه مجهول باب افعال است ان تزوجت بفتح همزه و سكون
نون و ضميمه مخاطبه بتقدير لان تزوجت است يعني پرسيدم امام جعفر
صادق عليه السلم را از زنى آزاد كه شوهر كرد غلامى را پس زايانيد آن زن از او
فرزندانى بعد از ان مدتى كه آن غلام طلاق داد آن زن را پس آن زن
صبر نكرد با فرزندانش و شوهر كرد پس وقتى كه خبر رسيد غلام
اينكه او شوهر كرد اراده كرد كه بگيرد فرزندان خود را از او وگفت كه من سزا
وارترم باينان از تو بسبب اينكه شوهر كردى پس امام گفت كه نيست
غلام را اينكه بگيرد از آن زن فرزندانش را هر چند كه شوهر كرده باشد
تا اينكه آزاد كرده شود چنانچه اينكه آن زن سزاوارتر است بفرزندان خود
از آن غلام چندانكه او مملوك است پس چون آزاد كرده شود پس او سزاوار
تر است بفرزندان از آن زن مناسب اين گذشت در كتاب النكاح
در حديث ششم باب الولد اذا كان احد ابويه مملوكا والآخر حرا كه باب صد
و سى و ششم است باب سى و دوم اصل باب النشو شرح النشو بضم نون
و ضم شين با نقطه و سكون واو و همزه مصدر باب منع و حسن برآمدن
يعني اين باب بيان برآمدن كودك است در عمرش در اين باب
حديث است اول اصل عَنْ عيسَى بْنِ زَيْدٍ رَفَعَهُ اِلى اَبي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ
السَّلامُ قالَ يُثْغِرُ الْغُلامُ لِسَبْعِ سِنينَ وَيُؤْمَرُ بِالصَّلوةِ لِتِسْعٍ وَيُفَرَّقُ بَيْنَهُمْ

فِي الْمَضاجِعِ لِعَشْرٍ وَيَحْتَلِمُ لِاَرْبَعَ عَشْرَةَ سَنَةً
وَمُنْتَهى طُولِهِ اِلَى اثْنَتَيْنِ وَعِشْرينَ سَنَةً وَمُنْتَهى عَقْلِهِ اِلى
ثَمانٍ وَعِشْرينَ سَنَةً اِلَّا التَّجارِبَ شرح اين حديث مى آيد در كتاب
الوصايا در حديث ششم باخر ابواب يثغر بسكون ثا ى سه نقطه و غين با نقطه و
را بى نقطه بضميمه مضارع غايب معلوم باب افعال است يا بتشديد ثا از باب
افتعال است ويؤمر بالصلوة لتسع منافات ندارد با آنچه گذشت در كتاب
الجنائز در حديث دوم باب غسل الاطفال والصبيان والصلوة عليهم كه باب نود و
سيوم است كه قلت متى تجب الصلوة عليه فقال اذا كان ابن ست سنين و
الصيام اذا اطاقه و آنچه گذشت در كتاب الصلوة در حديث اول باب صلوة
الصبيان متى يوخذون بها كه باب شصت و سيوم است كه انا نامر صبياننا
بالصلوة اذا كانوا ابني خمس سنين فمروا صبيانكم بالصلوة اذا كانوا ابني سبع
سنين زيرا كه طبقات صبيان مختلف ميباشد در زيركى و هر كدام در طبقه ايست
ويفرق بضميمه مضارع غايب مجهول باب تفعيل است التجارب بفتح تا و دو نقطه
در بالا و جيم والف و كسر را بى نقطه و با يك نقطه جمع تجربه بكسر را مصدر باب تفعيل كار
آزمودن است و جمع مصدر باعتبار تعدد انواع است و آن منصوب است باستثناء
متصل و مستثنى منه آن عقليات و اين اشارت است باينكه عقل بر دو قسم است
اول ذاتى دوم كسبى و بيست و هشت سال منتهاى قسم اول است بخلاف قسم
دوم يعني روايت است از عيسى بن زيد بالا برد حديث را سوى امام جعفر
صادق عليه السلام امام گفت كه دندان مى اندازد پسر براى هفت سال و ا

کرده میشود نماز برای نه سال و تفریق کرده میشود میان پسران در خوابگاهها
برای ده سال هر چند که یکی از ایشان ده ساله باشد و دیگری کمتر باشد و
محتلم میشود پسر برای چهارده سال و کمال درازی پسر تا بیست و دو سال
و کمال خرد او تا بیست و هشت سال است مگر کار آزموده‌ها دوم حدیث عَنْ اَبِی
عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَمْ قَالَ قَالَ اَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِ یَشِبُّ الصَّبِیُّ
کُلَّ سَنَةٍ اَرْبَعَ اَصَابِعَ بِاَصَابِعِ نَفْسِهِ شرح روایتست از
امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین صلوات علیه که بلند
میشود کودک هر سالی بقدر عرض چهار انگشت بانگشتان خودش مراد آنست
که هر گاه در وقتی قد او بقدر عددی از عرض انگشتان خودش باشد بعد از
آن وقت در سالی دیگر قدر چهار انگشت زیاده میشود باعتبار انگشتان
خودش در سال دیگر پس بقدر تفاوت عرض انگشتان نیز زیاد خواهد شد
و محض حد دمیت این تا بیست و دو سال است سیوم حدیث عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ
عَلَیْهِ السَّلَمْ قَالَ الْغُلَامُ لَا یُلْقِحُ حَتّٰی یَتَفَلَّکَ ثَدْیَاهُ وَیَسْطَعَ رِیحُ
اِبْطَیْهِ شرح تلقح بقاف و حا منقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال
یتفلک بفا بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعل است التفلک گرد
شدن الثدی بفتح ثا سه نقطه و سکون دال منقطه و یا دو نقطه در پستان
یسطع بسین منقطه و طا منقطه و عین منقطه بصیغه مضارع غایب معلوم
باب منع است السطوع بضم سین نمایان شدن الابط بکسر همزه و سکون
و کسر با یک نقطه و طا منقطه نبح بغل یعنی روایتست از امام جعفر صادق

از پدرش علیه السلام گفت که پسر آبستن نمیکند تا آنکه گرد شود دو پستان او
و نمایان شود و بوی بغل او باب سی و سیوم در باب تأدیب اولاد شرح این
باب بیان ادب آموختن فرزند است و در این باب هشت حدیث است
اول حدیث عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَمْ قَالَ دَعْ اِبْنَکَ یَلْعَبْ سَبْعَ سِنِینَ
وَاَلْزِمْهُ نَفْسَکَ سَبْعَ سِنِینَ فَاِنْ اَفْلَحَ وَاِلَّا فَاِنَّهُ مِمَّنْ لَا
خَیْرَ فِیهِ شرح یلعب از باب علم مجزوم است از مر بصیغه امر باب افعال
الا مرکب از حرف شرط و حرف نفی است یعنی روایت است از امام جعفر
صادق علیه السلم گفت که بگذار پسر را که بازی کند در هفت سال قمری و جدا
مکن او را از خود در هفت سال قمری برای دین و آداب آموختن پس اگر
سر براه شد خوب و اگر نشد پس بدرستی که او کسی است که نیست خوبی در او
غالبا مراد آنست که در زمان تقیه واگذاشتن این قسم بهتر است تا کسی بجا
رسوا کند دوم حدیث عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَمْ قَالَ اَمْهِلْ صَبِیَّکَ
حَتّٰی یَاْتِیَ لَهُ سِتُّ سِنِینَ ثُمَّ ضُمَّهُ اِلَیْکَ سَبْعَ سِنِینَ فَاَدِّبْهُ
بِاَدَبِکَ فَاِنْ قَبِلَ وَصَلَحَ وَاِلَّا فَخَلِّ عَنْهُ شرح روایتست از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت که مهلت ده کودک خود را تا آنکه آید برای او شش
سال قمری بعد از آن ضم کن او را بسوی خود در هفت سال قمری و تادیب
کن او را با دب تو در دین و مذهبی که داری پس اگر قبول کرد و خوب شد
خوب و اگر نشد پس واگذار او را چون زمان تقیه است منافاتی نیست
میان این دو حدیث سابق زیرا که کودکان مختلف میباشند در فهم

سیوم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلٰمُ قَالَ الْغُلَامُ یَلْعَبُ سَبْعَ
سِنِینَ وَیَتَعَلَّمُ الْکِتَابَ سَبْعَ سِنِینَ وَیَتَعَلَّمُ الْحَلَالَ وَالْحَرَامَ
سَبْعَ سِنِینَ شرح روایتیست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
که پسر بازی میکند در هفت سال قمری و یاد میگیرد قرآن را باعتبار محکمات
صریحه در نهی از پیروی ظن و حاجت بامام عالم بجمیع احکام در هفت زمان در
هفت سال قمری و یاد میگیرد حلال و حرام را در هفت سال قمری چهارم اصل
قَالَ اَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ عَلَیْهِ السَّلٰمُ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ
عَلِّمُوا اَوْلَادَکُمُ السِّبَاحَةَ وَالرِّمَایَةَ شرح السباحه بکسر سین
بی‌نقطه و با بیک نقطه و الف و حا بی‌نقطه مصدر باب منع شناوری الرمایه
بکسر را بی‌نقطه مصدر باب ضرب تیر اندازی یعنی گفت امیر المؤمنین
علیه السلام که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که تعلیم کنید پسران شما را
شناوری و تیر اندازی پنجم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلٰمُ
قَالَ بَادِرُوا اَوْلَادَکُمْ بِالْحَدِیثِ قَبْلَ اَنْ یَسْبِقَکُمْ اِلَیْهِمُ
الْمُرْجِئَةُ شرح المبادره ببا یک نقطه و دال بی‌نقطه و را بی‌نقطه مصدر باب
مفاعله زود دریافتن الف لام الحدیث برای عهد خارجیست و مراد احکام
دین شیعه امامیه است خواه از محکمات قرآن باشد و خواه اخبار متفق علیها
باشد یسبقکم از باب ضربست المرجئه برا بی‌نقطه و جیم و همزه بصیغه اسم
فاعل باب افعال تاخیر کنندگان و بیاره دو نقطه در پایین میدواد کنندگان
و نماز اول مراد فاسد کنندگانست یا مراد جمعیست که تاخیر کرده اند امامت

امیر المؤمنین علیه السلم را تا مرتبه چهارم و ایشان را حشویه نیز فیا منند بنابر آنکه
ترک محکمات قرآن کرده اند و تمسک بروایات موضوعه شده اند و بنابر
دوم مراد جمعیست که رخصت داده اند مردمان را در حکم از روی ظن پس شامل
زیدیه و امثال ایشان نیز هست یا مراد جمعیست که ایمان را محض علم با جا آمده
الرسول میشمرند پس ایمان افسق فساق را موافق ایمان جبرئیل میشمرند در توت
چنانچه گذشت در کتاب الحجه در حدیث دوم باب ما امر النبی صلی الله علیه
و آله بالنصیحه لائمه المسلمین تا آخر که باب صد و دوم است یعنی روایتست
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که زود دریابید فرزندان تو رسیدگان
شما را بحکایت دین حق پیش از آنکه پیشی گیرند شما را بسوی ایشان فاسد
کنندگان ششم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ یُفَرَّقُ بَیْنَ
الْغِلْمَانِ وَبَیْنَ النِّسَاءِ فِی الْمَضَاجِعِ اِذَا بَلَغُوا عَشْرَ سِنِینَ شرح روایتست
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که تفریق کرده شود میان پسران و میان
زنان در خوابگاهها چون پسران رسند بده سال هفتم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ
اللهِ عَلَیْهِ السَّلٰمُ قَالَ اِنَّا نَأْمُرُ الصِّبْیَانَ اَنْ یَجْمَعُوا بَیْنَ الصَّلٰوتَیْنِ
الْاُولٰی وَالْعَصْرِ وَبَیْنَ الْمَغْرِبِ وَالْعِشَاءِ الْآخِرَةِ مَا دَامُوا
عَلٰی وُضُوءٍ قَبْلَ اَنْ یَشْتَغِلُوا شرح یجمعوا از باب منع است الاولی
بضم همزه عبارتست از نماز ظهر زیرا که فرض این پیش از فرض باقی نمازها نازل شد
چنانچه گذشت در کتاب الصلوة در حدیث اول باب فرض الصلوة که باب
سیوم است امر صبیان بجمع میان نماز مغرب و عشا گذشت در کتاب

١٤٥

الصلوة در حديث دوم باب الصلوة الصبيان متى يؤخذون كه باب شصت و
سوم است آن شتغلوا الشين با نقطه وغين با نقطه بصيغه مضارع معلوم
باب افتعال است يعني روايت است از امام جعفر صادق عليه السلم
گفت كه بدرستی كه ما امر میكنيم كودكان را باينكه جمع كنند ميان دو نماز
ظهر ونماز عصر وميان نماز شام ونماز خفتن چندانكه بر وضو اند پيش از آنكه گرفتار
كار ديگر شوند ونماز دوم از ايشان فوت شود واين اشارتست بانكه
برای غير ايشان تفريق مستحب است موافق آنچه گذشت در كتاب الصلوة در حديث
اول باب وقت الظهر والعصر كه باب پنجم است هشتم اصل عن ابي عبد
الله عليه السلم قال قال امير المؤمنين عليه السلم أدِّب
اليتيم مما تؤدب منه ولدك واضربه مما تضرب منه ولدك
شرح ادب بصيغه امر باب تفعيل است من جاره برای سببيت يعني
روايت است از امام جعفر صادق عليه السلم كه گفت امير المؤمنين
عليه السلام كه اصلاح ونصيحت كن يتيم را بسبب آنچه اصلاح ونصيحت میكنی
بسبب آنچه آن پسر خود را وبزن يتيم را بسبب آنچه میزنی بسبب آن پسر خود را
باب سی وچهارم اصل باب حق الاولاد شرح اين باب بيان
حق فرزندانست بر پدران در اين باب شش حديث اول اصل عن
ابي الحسن موسى عليه السلام قال جاء رجل الى النبي صلى الله
عليه وآله فقال يا رسول الله ما حق ابني هذا قال تحسن اسمه وادبه
وضعه موضعا حسنا شرح تحسن بصيغه مضارع مخاطب معلوم باب

١٤٦

باب افعال يا باب تفعيل است وخبر بمعنى امر است ودر بعض نسخ حسن بصيغه امر
باب تفعيل است وادبه بصيغه امر باب تفعيل است يا بفتح همزه وتحتيه دال مفتوحه
وفتح با مركب از مضاف ومضاف اليه است يعني روايت است از امام
موسى كاظم عليه السلم گفت كه آمد مردی سوی نبی صلی الله عليه وآله پس گفت كه
ای رسول الله چيست حق اين پسر من بر من گفت كه نيكو میكنی نام او را وآداب
آموز او را وبگذار او را در جايی نيكو يعنی كه او را در صنعتی وراه معاش
نيكو دار دوم اصل كان داود بن زربي شكا ابنه الى ابي الحسن عليه
السلم فيما افسد له فقال له استصلحه فما مائة الف
فيما انعم الله به عليك شرح زربي بضم وكسر زای
با نقطه وسكون رای بی نقطه وبای بنقطه وتشديد يا است ما در اول موصوله است
وعبارتست از مال بسيار افسد بصيغه معلوم است وضمير مستتر راجع
بداود است وضمير له در اول راجع بابنه است يا برعكس است فا در فما برای تفريعست
ما در دوم برای استفهام انكاريست ما در سيوم موصوله است وعبارتست
از فرزند مؤمن يا عبارتست از مال بسيار زيرا كه داود فرزند دار بوده ودنيا دار
متقرب بوده نزد هرون الرشيد يعني بود داود بن زربي كه شكايت كرد
از پسرش سوی امام موسى كاظم عليه السلام در آنچه خرج كرد برای ريش
پس امام گفت او را كه طلب صلاح حال او كن چه چيست صد هزار درهم در آنچه
انعام كرده الله تعالی بآن بر تو مراد اينست كه آنچه خرج كردی برای صلاح
حال او سهل است ديگر خرج كن برای صلاح حال او سيوم اصل عن ابي

عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله رحم الله
والدین اعانا ولدهما علی برهما شرح برّ بکسر با بی نقطه وتشدید را
نیکی است و اضافه مصدر بمفعول است یعنی روایت است از امام جعفر
صادق علیه السلام کفت که کفت رسول الله صلی الله علیه وآله که رحمت کناد
الله تعالی مادر و پدری را که مدد کردند فرزند خود را بر فرمان برداری
ایشان بانیکی که ملامت کردند تا مبادا که فرزند عاق شود چهارم اصل عن
ابی عبد الله علیه السلام قال صلی رسول الله صلی الله علیه وآله
بالناس الظهر فخفف فی الرکعتین الاخیرتین فلما انصرف قال
له الناس هل حدث فی الصلوة قال وما ذاک
قالوا خففت فی الرکعتین الاخیرتین فقال لهم
اوما سمعتم صراخ الصبی شرح روایت است از امام جعفر
صادق علیه السلام کفت که نماز کزارد رسول الله صلی الله علیه وآله مردمان
ظهر را پس شتاب کرد در دو رکعت آخر پس وقتی که رو کردانید برای
برای سلام کفتند او را مردمان که آیا حکمی تازه فرود آمد در نماز کفت که
چیست این سوال کفتند که شتاب کردی در دو رکعت آخر پس کفت مر
ایشانرا که آیا نشنیدید فریاد کودکرا مراد آنست که کودکی از مومنان کریه
میکرد و این باعث تخفیف من شد تا او زود خود را بکودک خود رساند مناسب
این کذشت در کتاب الصلوة در حدیث چهارم باب بیستم که باب افتتاح الصلوة
تا آخر است پنجم اصل عن زید بن علی عن ابیه عن جده قال

قال رسول الله صلی الله علیه وآله یلزم الوالدین من العقوق لولدهما
ما یلزم الولد لهما من عقوقهما شرح یلزم دو جا بصیغه مضارع غایب معلوم
باب علم است من دو جا برای سببیت است العقوق بضم عین بی نقطه و دو قاف
مصدر باب نصر ترک رعایت حق کسی ما موصوله است و عبارت است از
کناه یعنی روایت است از زید بن علی بن الحسین از پدرش از جدش امام حسین علیه السلام
کفت که کفت رسول الله صلی الله علیه وآله که لازم میشود پدر و مادر را بسبب ترک
رعایت حق برای فرزند ایشان کناهی که لازم میشود فرزند را برای ایشان
بسبب ترک رعایت حق ایشان ششم اصل عن السکونی قال دخلت
علی ابی عبد الله علیه السلام وانا مغموم مکروب فقال لی یا سکونی
ما غمّک فقلت ولدت لی ابنة فقال لی یا سکونی علی الارض
ثقلها وعلی الله رزقها تعیش فی غیر اجلک وتاکل من غیر رزقک
فسرّی والله عنی فقال لی ما سمیتها قلت فاطمة
قال آه آه ثم وضع یده علی جبهته شرح سرّی بسین بی نقطه
و را بی نقطه و یا منقلب از واو بصیغه ماضی غایب مجهول باب نصر یا باب تفعیل
و ضمیر مستتر راجع بغم است یا بصیغه معلوم باب تفعیل و ضمیر مستتر راجع
بامام است السرو بفتح سین و سکون را و التسریه انداختن چیزی از کسی
یعنی روایت است از سکونی بفتح سین بی نقطه کفت که داخل شدم بر امام جعفر صادق
علیه السلام بر حالی که من غمناک و دلکیر بودم پس کفت مرا که ای سکونی چیست
غم تو پس کفتم که زاده شد برای من دختری پس کفت مرا که ای سکونی بر

بر زمین است نیکی او و بر الله تعالی است روزی او و زندگانی میکند لیکن آنگه
از عمر تو چیزی کم کند و نخوردی آنکه از روزی تو چیزی کم کند پس انداخته شد غم
بجد قسم از من پس امام گفت مرا که چه نام کردی او را گفتم که فاطمه امام گفت که
آه آه بعد از آن گذاشت دست خود را بر پیشانی خود برای تعجب از اینکه کسی نام
دختر خود را فاطمه کند و از و دلگیر باشد ۳ل فَقَالَ قَالَ رَسُولُ اللّهِ
صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَقُّ الْوَلَدِ عَلَى وَالِدِهِ إِذَا كَانَ ذَكَرًا أَنْ
يَسْتَفْرِهَ أُمَّهُ وَيَسْتَحْسِنَ اسْمَهُ وَيُعَلِّمَهُ كِتَابَ اللّهِ وَيُطَهِّرَهُ وَ
يُعَلِّمَهُ السِّبَاحَةَ وَإِنْ كَانَتْ أُنْثَى أَنْ يَسْتَفْرِهَ أُمَّهَا وَيَسْتَحْسِنَ اسْمَهَا
وَيُعَلِّمَهَا سُورَةَ النُّورِ وَلَا يُعَلِّمَهَا سُورَةَ يُوسُفَ وَلَا يُنْزِلَهَا
الْغُرَفَ وَيُعَجِّلَ سَرَاحَهَا إِلَى بَيْتِ زَوْجِهَا أَمَّا إِذَا سَمَّيْتَهَا
فَاطِمَةَ فَلَا تَسُبَّهَا وَلَا تَلْعَنْهَا وَلَا تَضْرِبْهَا شرح یستفره بفا و را بی‌نقطه و با ضمیمه مضارع غایب
معلوم باب استفعال است الاستفراه عزیز شمردن یطهره بضمیمه مضارع
غایب معلوم باب تفعیل است التطهیر ختنه کردن تاخیر تطهیر از تعلیم کتاب الله
اشارتست باینکه ختان در روز هفتم فرض نیست مضمون یعلمها سورة النور
تا و لا ینزلها الغرف گذشت در کتاب النکاح در حدیث اول و دوم باب
فی ما یهین که باب صد و پنجاه و ششم است ینزلها بضمیمه مضارع غایب
معلوم باب افعال است الغرف بضم غین با نقطه و فتح را بی‌نقطه و فا جمع غرفه
بضم غین و سکون را و بالاخانهای که مشرف است بر جاهای بیگانه السراح
بفتح سین بی‌نقطه و را بی‌نقطه و حا بی‌نقطه اسم مصدر باب تفعیل روانه کردن

یعنی پس امام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که حق فرزند بر پدرش
چون باشد نر آنست که عزیز شمرد مادرش را و نیکو کند نامش را و تعلیم کند او را
قرآن و ختنه کند او را و تعلیم کند او را شناوری و اگر باشد ماده آنست که
عزیز شمرد مادرش را و تعلیم کند او را سورهٔ نور که منع از زنا و بیحیائی میکند
و تعلیم نکند او را سورهٔ یوسف که حکایت زلیخا در آن مذکور است و جا ندهد
او را در بالاخانها و شتاب کند روانه کردن او را سوی خانهٔ شوهرش
آگاه باش چون نام کردی او را فاطمه پس دشنام مده او را و لعن مکن او را
و مزن او را باب سی و پنجم اصل باب بر اولاد شرح بر بکسر با یک نقطه و
تشدید را بی‌نقطه است یعنی این باب بیان نیکی پدر با فرزندانست
و در این باب نه حدیث است اول اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ
رَسُولُ اللّهِ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ قَبَّلَ وَلَدَهُ كَتَبَ اللّهُ لَهُ حَسَنَةً
وَمَنْ فَرَّحَهُ فَرَّحَهُ اللّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمَنْ عَلَّمَهُ الْقُرْآنَ دُعِيَ
بِالْأَبَوَيْنِ فَيُكْسَيَانِ حُلَّتَيْنِ يُضِيءُ مِنْ نُورِهِمَا وُجُوهُ أَهْلِ الْجَنَّةِ شرح دعی بضمیمه ماضی
غایب معلوم باب نصر است ضمیر مستتر راجع من است با در بالابوین بمعنی
مع است یکسیان بسین بی‌نقطه و یا دو نقطه در پایین بضمیمه مضارع تثنیه غایب مجهول
باب نصر است و ضمیر راجع بابوین است و ترک ذکر کسوه خودش باعتبار آنست که
آن بطریق اولی است حله بضم حا بی‌نقطه و تشدید لام لباس فاخر که آسته داره
یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام کرد که گفت رسول الله
صلی الله علیه و آله که هر که بوسه کند فرزندش را می‌نویسد الله تعالی

برای او جنت و هر که خوشحال کند فرزندش را خوشحال میکند او را الله تعالی
در روز قیامت و هر که تعلیم کند فرزندش را قرآن خوانده میشود با پدر و مادرش
در بهشت پس پوشیده میشوند دو لباس فاخر که تابان میشود از روشنی آنها
روهای اهل بهشت دوم حدیث عَنْ أَبِي طَالِبٍ رَفَعَهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ
السَّلَامُ قَالَ قَالَ لَهُ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ مَنْ أَبَرُّ قَالَ وَالِدَيْكَ قَالَ
قَدْ مَضَيَا قَالَ بَرَّ وَلَدَكَ شرح من استفهامیه است ابر با باء بحطیه و تشدید
راء بنقطه صیغه مضارع متکلم معلوم باب نصر و علم است بر بکسر و فتح با
و تشدید راء مفتوحه و مکسوره صیغه امر باب نصر و علم است یعنی روایت
از ابو طالب انباری بالا برد حدیث را بسوی امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که گفت امام را مردی از اهل مدینه که کرا نیکی کنم امام گفت که مادر و پدر ترا
گفت که تحقیق از دنیا رفتند امام گفت که نیکی کن فرزندانت را سوم حدیث
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
أَحِبُّوا الصِّبْيَانَ وَارْحَمُوهُمْ وَإِذَا وَعَدْتُمُوهُمْ شَيْئًا فَفُوا لَهُمْ
فَإِنَّهُمْ لَا يَرَوْنَ إِلَّا أَنَّكُمْ تَرْزُقُونَهُمْ
شرح احبوا بکسر حاء بنقطه و تشدید باء بحطیه صیغه امر باب افعال است ارحموهم
صیغه امر باب علم است فوا بضم فاء صیغه امر مثل الفاء و معتل اللام باب ضرب
فانهم تا آخر اشارت است باینکه ایشان از خلاف وعده بیشتر آزرده
میشوند از بزرگان زیرا که نمیدانند که روزی دهنده حقیقی دیگریست یعنی
روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله

صلی الله علیه و آله که دوست دارید کودکان خود را و رحم کنید ایشان را بکار رسانی
ایشان و چون وعده کنید ایشان را چیزی پس وفا بوعده کنید برای ایشان چه
بدرستی که ایشان نمی بینند مگر اینکه شما روزی میدهید ایشان را چهارم
حدیث قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ صَبَا شرح صبا بصاد بنقطه
و با بحطیه و الف منقلب از واو صیغه ماضی غایب معلوم باب نصر است
و خبر بمعنی امر است الصبو بفتح صاد و سکون باء و بضم صاد و ضم باء و تشدید
واو کودکانه سلوک کردن یعنی گفت امیر المؤمنین علیه السلام که هر که
باشد او را فرزندی کودکانه سلوک میکند با او پنجم حدیث عَنْ أَبِي
عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ اللهَ لَيَرْحَمُ الْعَبْدَ لِشِدَّةِ حُبِّهِ لِوَلَدِهِ
شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستی که الله
تعالی هر آینه رحمت میکند بنده را برای بسیاری دوستی او فرزندش را
ششم حدیث عَنْ يُونُسَ بْنِ رِبَاطٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ
رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَحِمَ اللهُ مَنْ أَعَانَ وَلَدَهُ عَلَى بِرِّهِ
قَالَ قُلْتُ كَيْفَ يُعِينُهُ عَلَى بِرِّهِ قَالَ يَقْبَلُ مَيْسُورَهُ وَيَتَجَاوَزُ
عَنْ مَعْسُورِهِ وَلَا يُرْهِقُهُ وَلَا يَخْرَقُ بِهِ فَلَيْسَ بَيْنَهُ
وَبَيْنَ أَنْ يَصِيرَ فِي حَدٍّ مِنْ حُدُودِ الْكُفْرِ إِلَّا أَنْ يَدْخُلَ
فِي عُقُوقٍ أَوْ قَطِيعَةِ رَحِمٍ شرح رباط بکسر راء بنقطه و تخفیف باء بحطیه
و طاء بنقطه است هر یک از میسور و معسور مانند محصول است در اینکه گاهی
معقول بمعنی فاعل است و مراد آسان و دشوار است و گاهی مصدر است

ومراد آسانی و دشواریست فرق اینست که اول از باب ضرب است و دوم
از باب علم و حسن است و سیوم از باب نصر است واین دو لفظ گذشت در
در کتاب الدعا در حدیث سی و سیوم آخر ابواب جوهری گفته که والمعسور
ضد المیسور و هما مصدران وقال سیبویه هما صفتان ولا یجیء عنده المصدر
علی وزن مفعول البته ویتاول قولهم دعه الی میسوره والی معسوره ویقول کانه
دعه الی امر یوسر فیه یرتهقه برا و قطعه و قاف بضیغه مضارع غایب معلوم باب
تفعیل یا باب افعال الترهق کسی را آلوده گناه کردن والارهاق کلیف کسی
بکار مشکل لایخرق بخا با نقطه و را بی نقطه و قاف بصیغه مضارع غایب
معلوم باب حسن است ضمیره راجع بولد است فافلیس ای بیانست
وتتمه کلام امام است ضمیر علیه راجع بولد است **یعنی** روایتست از یونس
بن رباط از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت رسول الله صلی الله
علیه وآله که رحمت کناد الله تعالی کسی را که مدد کند فرزندش را بر فرمان
برداری پدر راوی گفت که گفتم که چگونه مدد میکند او را بر فرمان برداری
پدر امام گفت که قبول میکند کار آسان فرزند را و در میگذرد از کار دشوار
فرزند و آلوده گناه نمیکند فرزند را و تند خوئی نمیکند با او و چه فرقست میان فرزند
و میان اینکه گردد در کناری از کنارهای کفر مگر اینکه داخل شود از فرزند
در مخالفتی با در پدر یا در بریدن خویشان و دی **۳ حل** قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی
اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْجَنَّةُ طَيِّبَةٌ طَيَّبَهَا اللهُ وَطَيَّبَ رِيحَهَا تُوجَدُ
رِيحُهَا مِنْ مَسِيرَةِ أَلْفَيْ عَامٍ وَلَا يَجِدُ رِيحَ الْجَنَّةِ عَاقٌّ وَلَا قَاطِعُ رَحِمٍ

وَلَا مُرْخِي الْإِزَارِ خُيَلَاءَ **شرح** اینمضمون گذشت در کتاب الایمان
والکفر در حدیث ششم باب العقوق که باب صد و چهل و سیوم والف الف
عام است بجای الفی عام که اینجاست و هر دو در مقام مبالغه متعارفست
و در اینجا دفع منافات بوجهی دیگر شد المرخی برا بی نقطه و خا با نقطه بصیغه اسم
فاعل باب افعال آویخته کننده الازار بکسر همزه و زای با نقطه و را بی نقطه کرته
و مانند آن خیلا بضم خا با نقطه و فتح یا بدو نقطه در پایین والف ممدوده مصدر
باب ضرب است بمعنی خود پسندی و آن منصوبست مفعول له است **یعنی** بعد از
آن گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که بهشت پاکیزه است پاکیزه کرده است آنرا
الله تعالی و پاکیزه کرده بوی آنرا در یافته میشود بوی آن از مسافت دو هزار
سال و در نمی یابد بوی بهشت را نافرمان بردار مادر یا پدر و نه برنده خویشان
و نه اندازنده کمر بند مثلا از روی خود پسندی **هشتم ۳ حل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ
مَا قَبَّلْتُ صَبِيًّا قَطُّ فَلَمَّا وَلَّى قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
هٰذَا رَجُلٌ عِنْدِي أَنَّهُ مِنْ أَهْلِ النَّارِ **شرح** ولی بصیغه ماضی غایب
معلوم باب تفعیل **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت
که آمد مردی سوی نبی صلی الله علیه وآله پس گفت که نبوسیدم کودکی را هرگز
پس وقتی که پشت گردانید گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که این مردیست
که نزد من اینست که او از اهل جهنم است **نهم ۳ حل** عَنْ كُلَيْبٍ الصَّيْدَاوِيِّ
قَالَ قَالَ لِي أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا وَعَدْتُمُ الصِّبْيَانَ فَفُوا لَهُمْ

فَاِنَّهُمْ یَرَوْنَ اَنَّکُمْ الَّذِینَ تَرْزُقُونَهُمْ اِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ لَیْسَ یَغْضَبُ
لِشَیْءٍ کَغَضَبِهِ لِلنِّسَاءِ وَالصِّبْیَانِ شرح کلیب بضم کاف و فتح لام است صیداوی بفتح
صاد غیر منقوطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و دال غیر منقوطه و الف و واو منقلب
از همزه است صاحب قاموس گفته که والصیداء الارض الغلیظة وبلد بساحل
الشام و آخر بحوران ولغة فی صیدا اراء اسم رکیة وامرأة شبب بها ذو الرمة
و مجاز تعجیل منها القدح و بنو الصیداء بطن من اسد و معنی اخیر اینجا موافق
کتاب رجال است کشی روایت است از کلیب صیداوی گفت که گفت
مرا امام موسی کاظم علیه السلم که چون وعده کنید کودکان را پس وعده برای
ایشان چه بدرستی که ایشان پندارند که شما آنانید که روزی میدهند ایشان را
بدرستی که الله عزّ وجلّ نیست که غضبناک شود برای چیزی از خلاف وعده
مانند غضب او برای خلاف وعده زنان و کودکان مراد بیان قبح
خلاف وعده با زنان است در صورتی که طلب زنان باشد بر وزن سلب منافات
ندارد با آنچه گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث سیم باب الکذب
که باب صد و سی و نهم است ششم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَمُ قَالَ
الْوَلَدُ فِتْنَةٌ شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که
فرزند امتحان است از جانب الله تعالی مراد اینست که رعایت حقوق
فرزند اشکالی دارد و غافل نمی باید شد باب سی و ششم اصل باب تفضیل
بعضهم علی بعض شرح این باب بیان ترجیح بعض فرزندان بر بعضی دیگر است
در این باب یک حدیث است اصل سَاَلْتُ اَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَیْهِ السَّلَمُ عَنِ

وفا کنید هر

الرجل

الرَّجُلِ یَکُونُ بَعْضُ وُلْدِهِ اَحَبَّ اِلَیْهِ مِنْ بَعْضٍ وَیُقَدِّمُ بَعْضَ وُلْدِهِ
عَلَی بَعْضٍ فَقَالَ نَعَمْ قَدْ فَعَلَ ذَلِکَ اَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَمُ
نَحَلَ مُحَمَّدًا وَفَعَلَ ذَلِکَ اَبُو الْحَسَنِ عَلَیْهِ السَّلَمُ نَحَلَ
اَحْمَدَ شَیْئًا فَقُمْتُ اَنَا بِهِ حَتَّی خِرْتُهُ لَهُ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاکَ الرَّجُلُ
تَکُونُ بَنَاتُهُ اَحَبَّ اِلَیْهِ مِنْ بَنِیهِ فَقَالَ
الْبَنَاتُ وَالْبَنُونَ فِی ذَلِکَ سَوَاءٌ اِنَّمَا هُوَ بِقَدْرِ مَا
یُنَزِّلُهُمُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْهُ شرح نعم بکسر نون و سکون عین
و فتح میم فعل مدح است یا بفتح نون و فتح عین و سکون میم حرف تصدیق است
و بنا بر اول یکون صفت الرجل است زیرا که الف لام آن برای عهد ذهنی است
پس در حکم نکره است و بنا بر دوم یکون بتقدیر استفهام است نحل بنون و
حاء غیر منقوطه بصیغه ماضی غائب معلوم باب نصر است شیخ مفید در ارشاد گفته که
و موسی و اسحق و محمد لام ولد و گفته که و کان محمد بن جعفر علیه السلام شیخا شجاعا
و کان یصوم یوما و یفطر یوما و یری رای الزیدیة فی الخروج بالسیف تا آخر
و گفته که و کان احمد بن موسی کریما جلیلا ورعا و کان ابو الحسن موسی علیه السلام
یحبه و یقدمه و وهب له ضیعته المعروفة بالیسیرة و یقال ان احمد بن موسی رضی الله
عنه اعتق الف مملوک تا آخر خرته بکسر خاء با نقطه و سکون راء بی نقطه
بصیغه ماضی متکلم معلوم معتل العین از باب ضرب است و ضمیر منصوب راجع است بشیئی
که عبارت از ضیعت است و مراد اینست که بهتر کردم آن باغ را از سایر باغها
ی پدرم صاحب قاموس گفته که خار یخیر صار ذا خیر والرجل علی غیره خیرة و خیرا

فضله علی غیره و کثیره والشیٔ اعطاه کثیره یا نخره بضم خاء منقوطه وسکون نون ای با بط
از باب نصر است یعنی جمعه و مراد اینست که ابا و کردم از آنها مصدریه است
نیز لهم بصیغه مضارع جماعت معلوم باب افتعال است یعنی پرسیدم
امام رضا علیه السلام را از مرد که میباشد بعض فرزندان او محبوبتر سوی او
از بعضی دیگر و ترجیح میدهد در بخشش و اکرام بعض فرزندان او بر بعضی دیگر
پس امام گفت که خوب است تحقیق کرد از امام جعفر صادق علیه السلام
بخشید محمد را آنچه خواست کرد آنرا امام موسی کاظم علیه السلام بخشید
احمد را خبری از باغهای خود است یادگی کردم من آن باغ تا آنکه تهیر کردم آن
باغ را برای احمد پس گفتم که قربانت شوم مرد میباشند دختران او محبوبتر
سوی او از پسرانش پس امام گفت که دختران و پسران در آن جواز هم
ترجیح برابرند خر این منت که آن ترجیح تقدر رفت که جامیه ایشان را
الله عز و جل از دل پدر خواه دختر و خواه پسر باب سی و هشتم اصل باب التربیه
بالغلام وما یستدل به علی نجابته شرح التدریس بفتح را و را منقوطه و سین منقوطه
مصدر باب تفعیل ای بردن بکمال کسی خواه نیک باشد و خواه بد النجابه
بفتح نون و جیم و با یخففه مصدر باب حسن گرامی بودن یعنی این باب بیان
پی بردن بکمال پسر است و بیان آنچه استدلال کرده میشود بدان بر
گرامی بودن پسر در این باب دو حدیث است اول اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ
عَلَیْهِ السَّلٰمُ قَالَ کَانَ اَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِ یَقُولُ
اِذَا کَانَ الْغُلَامُ مُلْتَاثَ الْاُزْرَةِ صَغِیرَ الذَّکَرِ سَاکِنَ النَّظَرِ فَهُوَ

مِمَّنْ یُرْجٰی خَیْرُهُ وَیُؤْمَنُ شَرُّهُ قَالَ
وَاِذَا کَانَ الْغُلَامُ شَدِیدَ الْاُزْرَةِ کَبِیرَ الذَّکَرِ حَادَّ النَّظَرِ فَهُوَ
مِمَّنْ لَا یُرْجٰی خَیْرُهُ وَلَا یُؤْمَنُ شَرُّهُ شرح الملثات
منقلب از واو و ثاء سه نقطه بضمیه اسم فاعل باب افتعال است الازره
بکسر همزه و سکون زای با نقطه و را منقوطه و تاء وحدت یک اصل بضعیه و
مصدر نوعی باب نصر نوعی از قوت و اینجا عبارت است از خصیه باعتبار آنکه
آن اصل عمده از اصول توالد و تناسل است یا باعتبار آنکه بی آن قوت
جماع نمیباشد یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت بود
امیر المؤمنین صلوات الله علیه که میگفت که چون باشد پسر سست خایه
کوچک آلت آهسته نگاه پس او از جمله آنست که امید داشته میشود نیکی او
و خاطر جمع کرده میشود از بدی او و گفت که و چون باشد پسر سخت خایه بزرگ
آلت شد نگاه پس او از جمله آنست که امید داشته نمیشود نیکی او و خاطر
جمع کرده نمیشود از بدی او دوم اصل عَنْ صَالِحِ بْنِ عُقْبَةَ قَالَ
سَمِعْتُ الْعَبْدَ الصَّالِحَ عَلَیْهِ السَّلٰمُ یَقُولُ تُسْتَحَبُّ عَرَامَةُ الصَّبِیِّ فِی
صِغَرِهِ لِیَکُونَ حَلِیماً فِی کِبَرِهِ ثُمَّ قَالَ مَا یَنْبَغِی اَنْ یَکُونَ اِلَّا هٰکَذَا
وَرُوِیَ اَنَّ اَکْیَسَ الصِّبْیَانِ اَشَدُّهُمْ بُغْضاً لِلْکُتَّابِ شرح عقبه بضم عین غیر منقوطه و
سکون قاف و با یخففه است العرامه بفتح عین غیر منقوطه و را منقوطه مصدر
باب نصر و ضرب و علم و حسن شوخی الکتاب بضم کاف و تشدید تاء دو نقطه در
بالا و الف و با یخففه مکتب و آن جای تعلیم خط باطفال است و بکسر کاف

وتخفیف ما آنچه نوشته وخوانده میشود یعنی روایتست از صالح بن عقبه
گفت که شنیدم از امام جعفر صادق یا امام موسی کاظم علیهما السلام میگفت که
محبوبست شوخی کودک در کوچکی او تا باشد هموار در بزرگی او و بعد از
آن امام گفت که نیست نزاوار اینکه کودک باشد مگر چنین و روایتست که
شده اینکه زیرکتر کودکان سخت تر ایشان باعتبار نظرات است کتب ا
باب سی و هشتم اصل باب النوادر شرح این باب احادیث متفرقه است
در این باب هشت حدیثست اول اصل قال امیر المؤمنین صلوات
الله علیه فی المرض یصیب الصبی فقال کفارة لوالدیه
شرح یعنی گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در بیماری که برسد کودک را
پس گفت که کفاره گناهانست برای پدر و مادر او دوم اصل عن ابی
عبد الله علیه السلم قال قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه یعیش الولد
لستة اشهر ولسبعة اشهر ولتسعة اشهر ولا یعیش لثمانیة اشهر
شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه که زندگانی میکند فرزند برای شش ماه که در شکم مادر مانده
باشد و برای هفت ماه که در شکم مادر مانده باشد و برای نه ماه که در شکم مادر
مانده باشد و زندگانی نمیکند برای هشت ماه که در شکم مادر مانده باشد گذشت
در کتاب الحجة در حدیث چهارم مولد الحسین بن علی علیهما السلم که ولم یولد
لستة اشهر الا عیسی بن مریم علیه السلام والحسین بن علی سیوم اصل عن
عبد الرحمن بن سیابة عمن حدثه عن ابی جعفر علیه السلم قال سألته

عن

عن غایة الحمل بالولد فی بطن امه کم هو فان الناس یقولون ربما
بقی فی بطنها سنین فقال کذبوا اقصی حد الحمل تسعة اشهر
لا یزید لحظة ولو زاد ساعة لقتل امه قبل ان یخرج
شرح سیابه بفتح سین مهمله وتخفیف یا دو نقطه و الف و با یک نقطه است
لحظة وساعة مرفوع و منصوب میتواند بود یعنی روایتست از عبد الرحمن
بن سیابه از کسی که خبر داد او را از امام محمد باقر علیه السلم گفت که پرسیدم
امام را از اکثر مدت آبستنی بفرزند در شکم مادرش که چند است آن
چه بدرستی که مردمان میگویند که بسا فرزند ماند در شکم مادرش چند سال
پس امام گفت که دروغ گفتند اکثر مرتبه آبستنی نه ماهست زیاد نمیشود یک چشم
زدن و اگر زیاد شود یکساعت هر آینه میکشد مادرش را پیش از آنکه بیرون
آید مراد سوای نه روز است که مذکور شد در حدیث پنجم باب بدو خلق الانسان
وتقلبه فی بطن امه که باب ششم است و ایضا سوای ایام زائده است که
بعد از ایام حیض در وقت حمل است و مذکور شد در حدیث دوم باب ششم
چهارم اصل عن احدهما علیهما السلم قال القابلة مأمونة شرح روایتست از امام
محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم گفت که ماما چه محل امانتست مراد
اینست که چون حاجت شود بنگاه او بعورت زن و دست سائیدن بان نیکی
میشود پنجم اصل کنت جالسا عند ابی عبد الله علیه السلم اذ دخل
یونس بن یعقوب فرأیته یأن فقال له ابو عبد الله
علیه السلم مالی اراك تأن قال طفل لی تأذیت به اللیل

اجمع فقال له ابو عبد الله علیه السّلم یا یونس حدّثنی ابی محمّد
بن علیّ عن آبائه عن جدّی رسول الله صلّی الله علیه وآله انّ جبرئیل
نزل علیه و رسول الله و علیّ علیهما السّلم یأنّان فقال جبرئیل هذین یا حبیب الله
ما لی اراک تأنّ فقال رسول الله صلّی الله علیه وآله من اجل طفلین لنا اذانا بکاؤهما

شرح یأنّان در اوّل همزه و تشدید نون بصیغه مضارع غایب معلوم باب
ضرب است تأذّی بهمزه و ذال با نقطه و یاء دو نقطه در پایین بصیغه ماضی متکلّم
معلوم باب تفعّل است یعنی بودم نشسته نزد امام جعفر صادق علیه السلام
وقتی که داخل شد یونس بن یعقوب پس دیدم یونس را که آه میکشید پس
گفت او را امام جعفر صادق علیه السلام که چیست مرا که می بینم ترا که آه
میکشی گفت که طفلی که مراست اندوهناک شدم بسبب گریه او و در این شب
همگی پس گفت او را امام جعفر صادق علیه السلام که ای یونس خبر داد مرا
پدرم محمّد بن علی از پدرانش از جدّم رسول الله صلی الله علیه و آله اینکه جبرئیل
نازل شد بر او در حالی که رسول الله و علی علیهما السلم آه میکشیدند پس گفت
جبرئیل علیه السلام که ای محبوب الله تعالی چیست مرا که می بینم ترا که آه میکشی
پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که از برای دو طفل که مراست اندوهناک
اندوهناک شدیم بسبب گریه ایشان متن فقال جبرئیل مه یا محمّد فانّه سیبعث
لهؤلاء القوم شیعة اذا بکی احدهم فبکاؤه لا اله الّا الله الی ان یأتی
علیه سبع سنین فاذا جاز السبع فبکاؤه استغفار لوالدیه الی ان یأتی
الحدّ فاذا جاز الحدّ فما اتی من حسنة فلوالدیه

وما اتی من سیّئة فلا علیهما شرح بفتح میم و سکون ها اسم فعل
بمعنی بگو و این نهی حقیقی نیست بلکه از برای تحصیل تسلی است سیبعث بیاء حطّی و
عین بی نقطه و ثاء سه نقطه بصیغه مضارع غایب مجهول باب منع است البعث
برانگیختن و مراد اینجا زنده کردن و بیرون آوردن است مثل من بعثنا
من مرقدنا هؤلاء القوم اشارتست بحسن و حسین و امثال ایشان از ائمّه اهل البیت
علیهم السلم زیرا که طفلین عبارتست از ایشان شیعه بکسر شین نقطه دار
و سکون یاء دو نقطه در پایین ست است مثل شیعه در کودکان شیعه
امامیه از قبیل مجاز مشارفه است یعنی پس گفت جبرئیل که بگو ای محمّد
بدرستی که شان این است که بعد از این موجود شوند برای این جماعت پیروانی
که چون گریه کنند در کودکی کی از ایشان پس گریه او ثواب لا اله الا الله دارد
برای پدر و مادر او تا آنکه آید بر و هفت سال قمری پس چون گذشت آن کودک
از هفت سال پس گریه او استغفار است برای پدرش و مادرش تا آنکه آید
بر حد بلوغ پس چون گذشت از آن حد پس آنچه کند از نیکی پس از مادر و پدر است
بامعنی که برای ایشان مثل ثواب اوست و آنچه کند از بدی پس نیست
بر ایشان گناهی ششم متن عن حمدان بن اسحق قال کان لی ابن وکان تصیبه
الحصاة فقیل لی لیس له علاج الّا ان تبطه فبطّته فمات فقالت الشیعة
شرکت فی دم ابنک قال فکتبت الی ابی الحسن صاحب العسکر
علیه السّلام فوقّع صلوات الله علیه یا احمد لیس علیک فیما فعلت
شیء انّما التمست الدواء وکان اجله فیما فعلت شرح الحصاة بفتح ما

بنقطه و تخفیف صاد بی‌نقطه و الف و تا و حدث سنگ مثانه که گاهی راه بو
بول را بگیرد تمط بتا بدو نقطه و طای بی‌نقطه مضموم مضارع مخاطب معلوم باب نصر
و ضمیر راجع بموضع حصاة است ابطیه از قبیل ابدال یکی از دو حرف تضعیف
بتا است و ذکر احمد بجای حمدان اشارت است باینکه این امام خود کنیه بهتر است موافق آنچه گذشت در حدیث ششم باب الاسماء و الکنی کتاب تمام ات
و نظیر این گذشت در کتاب الحجة در حدیث چهارم باب مولد ابی الحسن ع
علیه السلام یعنی روایت است از حمدان بن اسحق گفت که بود مرا پسری
و بود که بر نمیخورد او را درد سنگ مثانه پس گفته شد مرا که نیست او را علاجی
مگر اینکه بشکافی انجبار او و سنگ را بیرون آوری پس شکافتم او را پس
پسر مرد پس گفتند شیعه مرا که شریک شدی در خون پسرت راوی گفت
که پس نوشتم سوی امام علی نقی که ساکن عسکر است علیه السلام پس نوشت
او صلوات الله علیه که ای احمد نیست بر تو در آنچه کردی چیزی از خاک جز
این نیست که طلب کردی دوا او و بود اجل آن پسر در آنچه کردی متمم تسع
قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا بَلَغَ الصَّبِيُّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ فَاحْجِمْهُ فِي كُلِّ شَهْرٍ
فِي النُّقْرَةِ فَإِنَّهَا يُجَفِّفُ لُعَابَهُ وَ يُهْبِطُ الْحَرَارَةَ مِنْ رَأْسِهِ وَ جَسَدِهِ
شرح احجمه بحای بی‌نقطه و جیم مضمومه امر باب نصر او ضرب است النقره بضم نون
و سکون قاف و را بی‌نقطه گودی پس گردن و مراد اینجا میان دو شاخ است
که متصل است بآن گو تخفیف بجیم و دو فا یجفیه مضارع غایبه معلوم باب
تفعیلست و در بعض نسخ بجا یا نقطات تمط بتا بدو نقطه و طای بی‌نقطه مضمومه

مضارع غایبه معلوم باب افعال است یعنی گفت مرا امام جعفر صادق
علیه السلام که چون رسد کودک بچهار ماه پس حجامت کن او را در هر ماهی در گود
گود پس گردن زیرا که آن حجامت خشک میکند لعاب دهن او را اگر روان
شده باشد و فرو می نشاند گرمی را از سر او و بدن او متمم سهل اصاب رجل
غُلَامَيْنِ فِي بَطْنٍ فَهَنَّاهُ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ أَيُّهُمَا أَكْبَرُ
قَالَ الَّذِي خَرَجَ أَوَّلًا فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الَّذِي خَرَجَ آخِرًا
هُوَ أَكْبَرُ أَمَا تَعْلَمُ أَنَّهَا حَمَلَتْ بِذَاكَ أَوَّلًا وَ أَنَّ هٰذَا دَخَلَ عَلَى ذَاكَ فَلَمْ يُمْكِنْهُ أَنْ يَخْرُجَ
حَتَّى خَرَجَ هٰذَا فَالَّذِي يَخْرُجُ آخِرًا هُوَ أَكْبَرُهُمَا شرح دریافت مردی دو پسر را در یک شکم
پس مبارکباد گفت او را امام جعفر صادق علیه السلام بعد از آن امام گفت که
کدام آن دو بزرگتر است آن مرد گفت که آنکه بیرون آمد اول پس گفت امام
جعفر صادق علیه السلام که آنکه بیرون آمد آخر او بزرگتر است آیا نمیدانی
این را که آن زن آبستن شد باینکه آخر آمد اول و او نیز اینکه اول آمده داخل
شد بر اینکه آخر آمد پس ممکن نشد آنرا که آمد اینکه بیرون آمد تا آنکه بیرون
آمد اینکه اول آمد پس آنکه بیرون آمد آخر او بزرگتر آن دو است مراد اینست
که ولی پدر او است و نماز و روزه پدر اگر فوت شده باشد او بجا می آورد اگر
دیگری بزرگتر از او نباشد مخفی نماند که این منافات ندارد با آنچه گذشت در حدیث
اول باب اکثر ما تلد المرأة که باب ششم است که دو طفل در یک خزانه از جمله چهار
خزانه رحم نمیباشد زیرا که تعدد خزانه منافات ندارد با سر راه گرفتن
یکی دیگری را اصل ثم کتاب العقیقه و یتلوه کتاب الطلاق ان شاء الله تعالی من الکتاب

الکافی والحمد لله رب العالمین وصلی الله علی محمد وآله الطیبین الطاهرین وسلم تسلیماً کثیراً

شرح این از الحاقات کاتبان یا شاگردان است یعنی تمام شد کتاب عقیقه و ملحق

میشود از الکتاب طلاق انشاء الله تعالی از جمله کتاب کافی و سپاس الله راست

که صاحب کل اختیار هر کس و هر خیرات و درود کناد الله تعالی بر محمد وآل

او که پاکان و پاکیزگان اند و تسلیم کناد تسلیمی بسیار فرغ الشارح ابو المظفر خلیل بن الغازی

القزوینی من شرح کتاب العقیقة من جملة کتب الکافی لابی جعفر محمد بن

یعقوب بن اسحق الرازی عفا الله عنهم یوم السبت التاسع

عشر من شهر شعبان سبع و سبعین و الف هجریه

هزاران درود و هزاران سلام

ز ما بر محمد و آلش تمام

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

الحمد لله الذی يريد بعباده اليسر ولا يريد بهم العسر وصلی الله علی محمد وآله
الطاهرين وبعد چون حکم نواب همايون اقدس اعلی خلد الله تعالی ملکه و
سلطانه وافاض علی العالمين بره واحسانه صادر شد بآنکه داعی
دوام دولت قاهره خليل بن الغازی القزوينی شرح نمايد کتاب کافی
ابی جعفر محمد بن يعقوب بن اسحق الرازی الکلينی تغمده الله تعالی بغفرانه را بزبان
فارسی و باختتام رسيد شرح کتاب العقل وکتاب التوحيد وکتاب الحجة
وکتاب الايمان والکفر وکتاب الدعا وکتاب فضل القرآن وکتاب
العشرة وکتاب الطهاره وکتاب الحيض وکتاب الجنايز وکتاب الصلوة
وکتاب الزکوة وکتاب الصيام وکتاب الحج وکتاب الجهاد وکتاب المعيشة
وکتاب النکاح وکتاب العقيقة شروع شد در شرح کتاب الطلاق که کتاب
نوزدهم است از جمله سی و سه یا سی و چهار کتاب که جزو کافی است بتاريخ يکشنبه
هشتم صفر سال هزار و هفتاد و هفت هجری والله المستعان وعليه التکلان
اصل کتاب الطلاق شرح الطلاق بفتح طا مصدر باب نصر بمعنی رها
شدن زن از شوهر و بکسر طا اسم مصدر است يعنی رها شدن زن از شوهر و در اين کتاب هشتاد و دو باب است

اول باب کراهية طلاق الزوجة الموافقة دوم باب تطليق المرأة غير الموافقة سيوم
باب ان الناس لا يستقيمون علی الطلاق الا بالسيف چهارم باب من طلق لغير الکتاب
والسنة پنجم باب ان الطلاق لا يقع الا لمن اراد الطلاق ششم باب انه
لا طلاق قبل نکاح هفتم باب الرجل يکتب بطلاق امرأته هشتم باب تفسير
طلاق السنة والعدة وما يوجب الطلاق نهم باب ما يجب ان يقول من اراد
ان يطلق دهم باب من طلق ثلثا علی طهر بشهود فی مجلس او اکثر انها واحدة يازدهم
باب من طلق وفرق بين الشهود والمطلق بحضرة قوم ولم يقل لهم اشهدوا
دوازدهم باب من اشهد علی الطلاق امرأتين تطليقة واحدة سيزدهم باب لا شهادة
علی الرجعة چهاردهم باب ان المراجعة لا تکون الا بالمواقعة پانزدهم باب شانزدهم
باب هفدهم باب التی لا تحل له حتی تنکح زوجا غيره هجدهم باب ما يهدم الطلاق
وما لا يهدم نوزدهم باب الغائب يقدم من غيبته فيطلق عند ذلک انه لا يقع
الطلاق حتی تحيض وتطهر بيستم باب النساء اللاتی يطلقن علی کل حال بيست و يکم
باب طلاق الغائب بيست و دوم باب طلاق الحامل بيست و سيوم باب طلاق التی لم
يدخل بها بيست و چهارم باب طلاق التی لم تبلغ والتی قد يئست من المحيض بيست و پنجم
باب فی التی تخفی حيضها بيست و ششم باب الوقت الذی تبين منه المطلقة والذی تکون
فيه الرجعة ومتی يجوز لها ان تتزوج بيست و هفتم باب معنی الاقراء بيست و هشتم باب عدة
المطلقة واين تعتد بيست و نهم باب الفرق بين من طلق علی غير السنة وبين المطلقة
اذا خرجت وهی فی عدتها او اخرجها زوجها سی ام باب فی تأويل قوله تعالی
لا تخرجوهن من بيوتهن ولا يخرجن سی و يکم باب طلاق المسترابة سی و دوم

باب طلاق التي تكتم حيضها سی و سیم باب في التي تحيض في كل شهرين وثلاثة سی و
چهارم باب عدة المسترابة سی و پنجم باب ان النساء يصدقن في العدة والحيض
سی و ششم باب المسترابة بالحبل سی و هفتم باب نفقة الحبلى المطلقة سی و هشتم باب ان
المطلقة ثلثا لا سكنى لها ولا نفقة سی و نهم باب المطلقة چهلم باب المطلقة التي لم
يدخل بها من الصداق چهل و یکم باب ما يوجب المهر كملا چهل و دوم باب ان
المطلقة وهو عنها غائب تعتد من يوم طلقت چهل و سیم باب عدة المتوفى عنها
زوجها وهو غائب چهل و چهارم باب علة اختلاف عدة المطلقة وعدة المتوفى
عنها زوجها چهل و پنجم باب عدة الحبلى المتوفى عنها زوجها ونفقتها چهل و ششم
باب المتوفى عنها زوجها المدخول بها اين تعتد وما يجب عليها چهل و هفتم
باب المتوفى عنها زوجها ولم يدخل بها وما لها من الصداق والعدة چهل و
هشتم باب الرجل يطلق امرأته ثم يموت قبل ان تنقضي عدتها چهل و نهم
باب طلاق المريض ونكاحه پنجاهم باب في قول الله عز وجل ولا تضاروهن لتضيقوا
عليهن پنجاه و یکم باب طلاق الصبيان پنجاه و دوم باب طلاق المعتوه والمجنون وطلاق
وليه عنه پنجاه و سیم باب طلاق السكران پنجاه و چهارم باب طلاق المضطر والمكره
پنجاه و پنجم باب طلاق الاخرس پنجاه و ششم باب الوكالة في الطلاق پنجاه و هفتم
باب الايلاء پنجاه و هشتم باب انه لا تقع الايلاء الا بعد دخول الرجل باهله پنجاه و نهم
باب الرجل يقول لامرأته هي علي حرام شصتم باب الخلية والبرية والبتة شصت و یکم
باب الخيار شصت و دوم باب كيف كان اصل الخيار شصت و سیم باب الخلع شصت و چهارم باب
المباراة شصت و پنجم باب عدة المختلعة والمباراة ونفقتهما وسكناهما شصت و ششم

باب النشوز شصت و هفتم باب الحكمين والشقاق شصت و هشتم باب المفقود شصت و نهم
باب المرأة يبلغها موت زوجها او طلاقها فتعتد ثم تزوج فيجيء زوجها هفتادم باب
المرأة يبلغها نعي زوجها او طلاقها فتزوج فيجيء زوجها الاول فيفارقانها جميعا هفتاد و
یکم باب عدة المرأة من الخصي هفتاد و دوم باب في المصاب بعقله بعد التزويج هفتاد و
سیم باب الظهار هفتاد و چهارم باب اللعان هفتاد و پنجم باب طلاق الحرة تحت
المملوك والمملوكة تحت الحر هفتاد و ششم باب طلاق العبد اذا تزوج باذن مولاه
هفتاد و هفتم باب طلاق الامة وعدتها في الطلاق هفتاد و هشتم باب عدة الامة
المتوفى عنها زوجها هفتاد و نهم باب امهات الاولاد والرجل يعتق احداهن و
يموت عنها هشتادم باب الرجل يكون عنده الامة فيطلقها ثم يشتريها هشتاد و
یکم باب المرتد هشتاد و دوم باب طلاق اهل الذمة وعدتهم في الطلاق والموت
واذا اسلمت المرأة باب اول اصل باب كراهية طلاق الزوجة الموافقة شرح
اين باب بيان ناخوش بودن طلاق زنيست كه رنجشي از او نباشد و در اين
باب پنج حديث است اول اصل عَنْ سَعْدِ بْنِ طَرِيفٍ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ مَرَّ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِرَجُلٍ فَقَالَ مَا فَعَلَتِ امْرَأَتُكَ
فَقَالَ طَلَّقْتُهَا يَا رَسُولَ اللهِ قَالَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ ثُمَّ اِنَّ الرَّجُلَ
تَزَوَّجَ فَمَرَّ بِهِ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ
تَزَوَّجْتَ فَقَالَ نَعَمْ ثُمَّ مَرَّ بِهِ فَقَالَ مَا فَعَلَتِ امْرَأَتُكَ قَالَ
طَلَّقْتُهَا قَالَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ قَالَ ـــ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ شرح ما استفهاميه است
و منصوب است محلا و مفعول است فعلت بصيغه ماضي غائبه معلوم باب منعت

امر آنکه فاعل است سوء بضم سین بی‌نقطه و سکون واو و همزه است یعنی
روایت است از سعد بن طریف بفتح طاء بی‌نقطه و کسر راء بی‌نقطه از امام محمد باقر
علیه السلام گفت که گذشت رسول الله صلی الله علیه و آله بمردی پس گفت
که چه کرد زن تو یا معنی که چه شد حال او پس گفت که طلاق دادم او را ای
رسول الله گفت که آیا بی رنجشی گفت که بی رنجشی بعد از آن مدتی که آن مرد
زن گرفت پس گذشت با وی نبی صلی الله علیه و آله پس گفت که آیا زن گرفتی
پس گفت که آری بعد از آن گذشت با و پس گفت که چه کرد زن تو پس گفت
که طلاق دادم او را گفت که آیا بی رنجشی گفت که بی رنجشی حدیث ثم ان الرجل
تَزَوَّجَ فَمَرَّ بِهِ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ تَزَوَّجْتَ فَقَالَ
نَعَمْ ثُمَّ قَالَ لَهُ بَعْدَ ذَلِكَ مَا فَعَلَتْ امْرَأَتُكَ قَالَ طَلَّقْتُهَا قَالَ مِنْ
غَيْرِ سُوءٍ قَالَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ فَقَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
إِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ يُبْغِضُ أَوْ يَلْعَنُ كُلَّ ذَوَّاقٍ مِنَ الرِّجَالِ
وَكُلَّ ذَوَّاقَةٍ مِنَ النِّسَاءِ شرح یبغض بیاء بی‌نقطه و غین با نقطه بصیغه مضارع
غایب معلوم باب افعال است او از شک راوی است یلعن از باب منع
الذواق بفتح ذال با نقطه و تشدید واو بسیار چشنده و مراد کسی است
که در نکاح مانند کسی باشد که در خوردن طعامهای گوناگون اندکی چشیدن کند
یعنی بعد از آن مدتی که آن مرد زن گرفت پس گذشت با وی نبی صلی الله
علیه و آله پس گفت که آیا زن گرفتی پس گفت که آری بعد از آن گفت آن مرد را
بعد از آن که چه کرد زن تو گفت که طلاق دادم او را گفت که آیا بی رنجشی

گفت که بی رنجشی پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که بدرستی که الله عز
و جل دشمن میدارد یا لعنت میکند هر بسیار چشنده از مردان را و هر بسیار
چشنده از زنان را دوم حدیث عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَا مِنْ شَيْءٍ
مِمَّا أَحَلَّهُ اللهُ أَبْغَضَ إِلَيْهِ مِنَ الطَّلَاقِ وَإِنَّ اللهَ يُبْغِضُ الْمِطْلَاقَ الذَّوَّاقَ
شرح من در اول زائده است برای تاکید عموم و در دوم تبعیضیه است و
در سوم تفضیلیه است ابغض افعل التفضیل برای مفعول است و منصوب است
بعض آنچه حلال است عبارت است اگر است مطلاق آن المطلاق بکسر میم
و سکون طاء بی‌نقطه بسیار طلاق دهنده زنان یعنی روایت است از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت که نیست هیچ چیزی از جمله آنچه حلال کرد آن را الله
تعالی مبغوض‌تر بسوی او از طلاق بی‌ضرورت و بدرستی که الله تعالی
دشمن میدارد بسیار طلاق دهنده و بسیار چشنده را سوم حدیث
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ يُحِبُّ الْبَيْتَ
الَّذِي فِيهِ الْعُرْسُ وَيُبْغِضُ الْبَيْتَ الَّذِي فِيهِ الطَّلَاقُ
وَمَا مِنْ شَيْءٍ أَبْغَضَ إِلَى اللهِ مِنَ الطَّلَاقِ شرح العرس بضم
عین بی‌نقطه و سکون و ضم راء بی‌نقطه و سین بی‌نقطه تزویج و طعام تزویج و مراد
اینجا مناسب است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که بدرستی که الله عز و جل دوست میدارد خانه را که در آن است
تزویج و دشمن میدارد خانه را که در آن است طلاق و نیست از جمله هیچ چیزی
از جمله حلال مبغوض‌تر بسوی الله تعالی از طلاق بی ضرورت چهارم

حس عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلٰم قَالَ سَمِعْتُ اَبِی عَلَیْهِ السَّلٰم یَقُولُ اِنَّ اللّٰهَ
یُبْغِضُ کُلَّ مِطْلَاقٍ ذَوَّاقٍ شرح این ظاهر است از شرح حدیث دوم
این باب پنجم حس عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلٰم قَالَ بَلَغَ النَّبِیَّ صَلَّی
اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ اٰلِهِ اَنَّ اَبَا اَیُّوبَ یُرِیدُ اَنْ یُطَلِّقَ امْرَاَتَهُ فَقَالَ رَسُولُ
اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ اٰلِهِ اِنَّ طَلَاقَ اُمِّ اَیُّوبَ لَحُوبٌ اَیْ اِثْمٌ
شرح ابی منصوب است ام ایوب کنیت زن ابو ایوب است لحوب بفتح لام تاکید
حوب بفتح و ضم حا مهمله و سکون واو و با یکنقطه مصدر باب نصر گناه کار
کار شدن یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که
رسید بنبی صلی الله علیه و آله اینکه ابو ایوب انصاری میخواهد که طلاق دهد
زنش را پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که بدرستی که طلاق ام ایوب
هر آینه حوب است یعنی گناهست باب دوم حس باب تطلیق المرأة غیر الموافقة
شرح این باب بیان طلاق دادن زنیست که موافق خواهش نیست و این
باب شش حدیثست اول حس عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلٰم اَنَّهُ کَانَتْ
عِنْدَهُ امْرَاَةٌ تُعْجِبُهُ وَ کَانَ لَهَا مُحِبًّا فَاَصْبَحَ یَوْمًا وَ قَدْ طَلَّقَهَا فَاغْتَمَّ
لِذٰلِکَ فَقَالَ لَهُ بَعْضُ مَوَالِیهِ جُعِلْتُ فِدَاکَ لِمَ طَلَّقْتَهَا
فَقَالَ اِنِّی ذَکَرْتُ عَلِیًّا
صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَیْهِ فَتَنَقَّصَتْهُ فَکَرِهْتُ اَنْ اُلْصِقَ جَمْرَةً مِنْ جَمْرِ جَهَنَّمَ بِجِلْدِی
شرح تعجبه بضیغه مضارع غایبه معلوم باب افعال است تنقصته بنون و قاف
و صاد مهمله بصیغه ماضی غایبه معلوم باب تفعلت الجمر بفتح جیم و سکون میم

و را مهمله جمع جمره اخگرهای افروخته یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام
اینکه شان امیست که بود نزد او زنی که خوش می آمد او را و بود او نزد او دوستدار
پس صبح رسید روزی بر حالی که بتحقیق طلاق داده بود او را پس اندوه
ناک شد برای آن پس گفت امام را بعض مخلصانش و که قربانت شوم چرا طلاق
دادی او را پس امام گفت که بدرستی که من مذکور کردم علی صلوات الله علیه را
پس مذمت کرد او را پس ناخوش داشتم اینرا که متصل کنم اخگری از اخگرهای
جهنم را بپوست خود بضرورت دوم حس عَنْ خَطَّابِ بْنِ مَسْلَمَةَ قَالَ کَانَتْ
عِنْدِی امْرَاَةٌ تَصِفُ هٰذَا الْاَمْرَ وَ کَانَ اَبُوهَا کَذٰلِکَ وَ کَانَتْ سَیِّئَةَ الْخُلُقِ
فَکُنْتُ اَکْرَهُ طَلَاقَهَا لِمَعْرِفَتِی بِاِیمَانِهَا وَ اِیمَانِ اَبِیهَا فَلَقِیتُ اَبَا الْحَسَنِ مُوسٰی
عَلَیْهِ السَّلٰم وَ اَنَا اُرِیدُ اَنْ اَسْاَلَهُ عَنْ طَلَاقِهَا فَقُلْتُ
جُعِلْتُ فِدَاکَ اِنَّ لِی اِلَیْکَ حَاجَةً فَتَاْذَنُ
لِی اَنْ اَسْاَلَکَ عَنْهَا فَقَالَ ائْتِنِی غَدًا صَلٰوةَ
الظُّهْرِ شرح خطاب بفتح خا با نقطه و تشدید طا مهمله است مسلمه بفتح میم
و فتح لام یا بضم میم و کسر لام است مشار الیه هذا الامر دین شیعه امامیه است
فتاذن بتقدیر استفهام است ائتنی بکسر همزه و سکون یا دو نقطه در زیر
و کسر تا دو نقطه در بالا بصیغه امر مهموز الفا و معتل اللام باب ضرب است صلوة
منصوب بنا بر ظرف زمانست و بدل بعض غدا است یعنی روایتست
از خطاب بن مسلمه گفت که بود نزد من زنی که بیان تصدیق میکرد این کار را
و بود پدرش همچنان و آن زن بود بدخو و بود دم که ناخوش میشمردم طلاق

اورا برای شناخت من بایمان او وایمان پدرش پس برخوردم امام
موسی کاظم علیه السلام را بر حالی که من میخواستم که سوال کنم او را از طلاق
آن زن پس گفتم که قربانت شوم بدرستی که مراست سوی تو حاجتی آیا
آیا پس رخصت میدهی مرا که سوال کنم ترا از آن پس امام گفت که بیا نزد من
فردا وقت گزاردن نماز ظهر اصل قال فلما صلیت الظهر اتیته
فوجدته قد صلی وجلس فدخلت علیه وجلست بین یدیه
فابتدأنی فقال یا خطاب بن مسلمة کان ابی زوجنی ابنة
عم لی وکانت سیئة الخلق وکان ابی ربما اغلق علی وعلیها
الباب رجاء ان القاها فاتسلق الحائط واهرب منها فلما
مات ابی طلقتها فقلت الله اکبر اجابنی
والله عن حاجتی من غیر مسألة شرح رجا بفتح را منصوب و مفعول له است
اتسلق بسین و قاف بصیغه مضارع متکلم معلوم باب تفعل است از باب
تفعل است یعنی راوی گفت که پس وقتی که گزاردم نماز ظهر را آمدم نزد امام
پس یافتم او را که تحقیق گزارده بود نماز ظهر را ونشسته بود پس داخل
شدم براو ونشستم در برابر او پس امام پیشی گرفت مرا با بیرونش که گفت
که ای خطاب بن مسلمه بود پدرم که تزویج کرد بمن دختر عموی از مرا و بود
بدخو وبود پدرم که بسا که بست بر من وبر او در را بامید آنکه برخورم از آن
پس بالا میرفتم دیوار را ومیگریختم از آن زن پس وقتی که مرد پدرم طلاق
دادم او را پس با خود گفتم که الله اکبر جواب گفت بخدا قسم از حاجت من بی سوالی

سیوم اصل عن خطاب بن مسلمة قال دخلت علیه یعنی ابا الحسن علیه
السلام وانا ارید ان اشکو الیه ما القی من امرأتی من سوء
خلقها فابتدأنی فقال ان ابی کان زوجنی
مرة امرأة سیئة الخلق فشکوت ذلک الیه فقال
لی ما یمنعک من طلاقها قد جعل الله ذلک الیک فقلت فیما بینی وبین
نفسی قد فرجت عنی شرح روایت است از خطاب بن مسلمه گفت که داخل شدم
براو ومیخواستم امام موسی کاظم علیه السلام بر حالی که من میخواستم که شکایت کنم با
سوی او آنچه را که برمیخورم از زن من که بدخوی اوست پس امام پیشی گرفت
مرا با بیرونش که گفت که بدرستی که پدرم بود که تزویج کرد بمن یکباری زنی را
که بدخو بود پس شکایت کردم از او سوی پدرم پس پدرم گفت مرا که چه چیز منع
میکند ترا از طلاق او بتحقیق گردانید الله تعالی او را مفوض سوی تو
پس گفتم در میان من ومیان خودم که بتحقیق گشاده دادی از من اندوه را
چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان علیا صلوات الله
قال وهو علی المنبر لا تزوجوا الحسن فانه رجل مطلاق فقام
رجل من همدان فقال بلی والله لنزوجنه وهو ابن
رسول الله وابن امیر المؤمنین صلی الله علیهما فان شاء امسک
وان شاء طلق شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
که بدرستی که علی صلوات الله علیه گفت بر حالی که او بر منبر بود که تزویج مکنید
با امام حسن چه بدرستی که او مرد بسیار طلاق دهنده پس برخاست

مردی از قبیله همدان بسکون میم و دال ضبط پس گفت که بلی بخدا قسم که بر
آینه تزویج میکنم البته باو و او پسر رسول الله است و پسر امیر المؤمنین است
صلی الله علیهما پس اگر خواهد نگاه دارد و اگر خواهد طلاق دهد یعنی امثال این
از قبیل نهی حقیقی نیست بلکه نوعی از مهربانی و غدر خواهیست پس مخالف آن
میتواند بود که مستحب باشد زیرا که آن نوعی از مهربانی است و ایضا منافات
نیست میان کثرت طلاق و حدیث دوم و چهارم باب سابق زیرا
که طلاق بر دو قسم است اول آنکه ذواق است بی سببی طلاق میدهد و او
مبغوض است دوم آنکه رعایت مصلحتها میکند و او مبغوض نیست پنجم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلم قال ان الحسن بن علی علیه السلم طلق خمسین
امرأة فقام علی علیه السلم بالکوفة فقال یا معشر اهل الکوفة لا
تنکحوا الحسن فانه رجل مطلاق فقام الیه رجل
فقال بلی والله لننکحنه فانه ابن رسول الله صلی
الله علیه واله وابن فاطمة فان اعجبته امسک وان کره طلق
شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستی
که حسن بن علی علیه السلام طلاق داد پنجاه زن را پس برخواست علی علیه
در کوفه پس گفت که ای گروه اهل کوفه نکاح مکنید حسن را چه بدرستی که او
مرد بسیار طلاق دهنده است پس برخواست سوی او مردی پس گفت
بلی بخدا قسم که هر آینه نکاح میکنیم حسن را چه بدرستی که او پسر رسول الله صلی الله
علیه و آله است و پسر فاطمه است پس اگر خوش آید او را نگاه دارد و اگر

نخواهد طلاق دهد ششم اصل عن الولید بن صبیح عن ابی عبد الله علیه
السلم قال سمعته یقول ثلثة ترد علیهم دعوتهم احدهم
رجل یدعو علی امرأته وهو لها ظالم فیقال له الم نجعل امرها بیدک
شرح صبیح بفتح صاد بی نقطه و کسر بای یک نقطه یا بضم صاد و فتح با است و مضمون
این باتمه گذشت در کتاب الدعاء در حدیث سوم باب من لا تستجاب
دعوته که باب سی و دوم است یعنی روایت است از ولید بن صبیح از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت که شنیدم از امام میگفت که سه کس بر گردانیده
میشود بر ایشان دعای ایشان یکی از ایشان مردیست که نفرین
میکند بر زن خود و او آن زن را ستمکار است پس گفته میشود آن مرد را که
آیا نگردانیدم کار او را بدست تو باب سی و سوم اصل باب ان الناس لا
یستقیمون علی الطلاق الا بالسیف شرح این باب بیان اینست که اکثر
مردمان راست نمیشود بر طلاق صحیح مگر بشمشیر امام عدل و در این باب
پنج حدیث است اول اصل حمید بن زیاد عن الحسن بن محمد عن الحسن
بن حذیفة عن معمر بن وشیکة قال سمعت ابا جعفر علیه السلم
یقول لا یصلح الناس فی الطلاق الا بالسیف ولو ولیتهم
لرددتهم فیه الی کتاب الله قال وحدثنی بهذا الحدیث المیثمی
عن احمد بن ابی حمزة عن بعض رجاله او وهمه
المیثمی عن ابی عبد الله علیه السلام شرح یصلح بضم یا مضارع
معلوم باب منع و حسن است و ولیت بضم واو ماضی متکلم معلوم باب حسب است

کتاب الله اشارت است بآیاتی که دلالت میکند بر عدم صحت سه طلاق
در یک مجلس مثل آیت سوره طلاق فطلقوهن لعدتهن و گذشت در کتاب
الحجة در حدیث ششم باب هشتادم که باب الفصل بین دعوی المحق و
المبطل فی امر الامامة است و بیان میشود در حدیث دوم باب ششم که
باب تفسیر طلاق السنة والعدة تا آخر است و مثل آیت سوره بقره
الطلاق مرتان فامساک بمعروف او تسریح باحسان و بیان میشود
در حدیث اول باب ششم ضمیر قال در دوم راجع بحمید بن زیاد است
میثمی بکسر میم و سکون یا دو نقطه در پا من و فتح ثا سه نقطه و بحتیه میم
اینجا عبارت است از شخصی از اولاد میثم تمار و او غیر میثمی مشهور است که
که اسمش احمد بن الحسن بن اسمعیل بن شعیب بن میثم التمار است او همه بضیغه
ماضی غایب معلوم باب افعال است و ضمیر راجع بعض رجال است
و مراد اینست که اسم آن شخص را میثمی فراموش کرده یعنی روایت کرد
حمید بن زیاد از حسن بن محمد از حسن بن حذیفه بفتح حا بی نقطه و کسر ذال با نقطه
و قاف یا بضم حا و فتح ذال با نقطه و فا از معمر بن وشیکه بفتح واو و
کسر شین با نقطه گفت که شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت که درست
نمیشوند اکثر مردمان در طلاق مگر بشمشیر و اگر والی ایشان میشدم هر آینه
بر میگردانیدم ایشان را در طلاق سوی کتاب الله تعالی مراد آیات است
که حجت و برهان واضح است و ایشان دانسته مکابره میکنند و بغیر
شمشیر چیزی ایشان را بر نمیگرداند حمید گفت که خبر داد مرا این حدیث میثمی

از احمد بن ابی حمزه از بعض مشایخ احمد فراموش کرد نام او میثمی از امام جعفر صادق
علیه السلام دوم اصل عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَوْ وُلِّيتُ
النَّاسَ لَأَعْلَمْتُهُمْ كَيْفَ يَنْبَغِي لَهُمْ أَنْ يُطَلِّقُوا ثُمَّ لَمْ أُوتَ بِرَجُلٍ
قَدْ خَالَفَ إِلَّا أَوْجَعْتُ ظَهْرَهُ وَمَنْ طَلَّقَ عَلَى غَيْرِ السُّنَّةِ رُدَّ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ
عَزَّ وَجَلَّ وَإِنْ رَغِمَ أَنْفُهُ شرح رغم براء بی نقطه و غین با نقطه بضیغه ماضی غایب
معلوم باب نصر و علم و حسب است انفه مرفوع و فاعل است یعنی روایت
از امام محمد باقر علیه السلام گفت که اگر والی میشدم مردمان را هر آینه بتقریب شمشیر
اعلام میکردم ایشان را که چگونه سزاوار است برای ایشان اینکه طلاق
دهند بعد از آن آورده نمیشود نزد من مردی که بتحقیق مخالفت کرده
باشد مگر آنکه بدرد می آوردم پشت او را بتازیانه و هر که طلاق دهد
بر غیر طریقت رسول الله صلی الله علیه و آله برگردانیده میشود سوی کتاب
الله عز و جل هر چند که خاک آلود شود بینی او یعنی که خوار شود سیوم اصل عَنْ
أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ عُمَرَ بْنِ مَعْمَرِ بْنِ وَشِيكَةَ
قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ لَا يُصْلِحُ النَّاسَ فِي الطَّلَاقِ
إِلَّا بِالسَّيْفِ وَلَوْ وُلِّيتُهُمْ لَرَدَدْتُهُمْ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ
شرح این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب چهارم اصل قَالَ
أَحْمَدُ وَذَكَرَ بَعْضُ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمُحَمَّدُ بْنُ سَمَاعَةَ
عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنِ الْعَبْدِ الصَّالِحِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ لَوْ وُلِّيتُ أَمْرَ
النَّاسِ لَعَلَّمْتُهُمُ الطَّلَاقَ ثُمَّ لَمْ أُوتَ بِأَحَدٍ خَالَفَ إِلَّا

اوجعته ضربا شرح ومه عطف است بر بعض اصحابنا وضمیر انه قال راجع است به
هر یک از امام جعفر صادق علیه السلام و امام موسی کاظم علیه السلام
ضربا مفعول له است و مضمون باقی ظاهر است از شرح حدیث دوم از
باب چهارم اصل سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول والله لو ملکت من
امر الناس شیئا لاقمتهم بالسیف والسوط حتی یطلقوا للعدة
کما امر الله عز وجل شرح ملکت بصیغه ماضی متکلم معلوم است وعبارت
کما امر الله اشارت است بایت سوره طلاق یا ایها النبی اذا طلقتم النساء فطلقوهن
لعدتهن واحصوا العدة وبیان میشود در حدیث دوم باب ششم که باب
تفسیر طلاق السنة والعدة وما یوجب الطلاق است یعنی شنیدم
از امام محمد باقر علیه السلام میگفت که بخدا قسم که اگر مالک میشدم از جمله حکومت
ایشان دامان چیزی را هر آینه راست میداشتم ایشان را بشمشیر و تازیانه تا آنکه طلاق
دهند برای عده چنانچه امر کرد الله عز وجل در سوره طلاق باب چهارم
اصل باب من طلق لغیر الکتاب والسنة شرح این باب بیان کسی است
که طلاق داد برای غیر حکمی که موافق قرآن و طریقت رسول است مراد
مراد حکم ائمه ضلالت و جاهلیت است موافق آیت سوره مائده افحکم الجاهلیة
یبغون ومن احسن من الله حکما لقوم یوقنون و در این باب سیزده حدیث است
اول اصل عن عمر بن رباح عن ابی جعفر علیه السلام قال قلت له بلغنی
انک تقول من طلق لغیر السنة انک لا تری طلاقه شیئا فقال
ابو جعفر علیه السلام ما اقوله بل الله عز وجل یقوله

اما والله لو کنا نفتیکم بالجور لکنا شرا منکم
لان الله عز وجل یقول لولا ینهاهم الربانیون و
الاحبار عن قولهم الاثم الایة شرح عمر بفتح عین و سکون
میم است و بعض اهل کتب رجال میگویند بضم عین و فتح میم است رباح بفتح رای
منقوطه و تخفیف بای یکنقطه و حای منقوطه است اما در اول بفتح همزه است طلاق
برای غیر سنت عبارت است از طلاق بسبب پیروی حکم اهل ظن و ائمه اهل
ضلالت انک در دوم بکسر همزه است و وضع ضمیر مخاطب در موضع ضمیر متکلم
از قبیل تغلیب حال حکایت بر حال محکی است بل الله عز وجل یقوله تا آخر اشارت است
بآنکه این مسئله معلوم شده است باتی از متشابهات قرآن که علم به دلالات آنها نزد
نزد ائمه هدی است بدانکه از این ظاهر میشود جواب شافی از سؤال اول عمر بن رباح
عبدی که منقول میشود در باب بیست و نهم که باب الفرق بین من طلق علی غیر
السنة وبین المطلقة اذا خرجت وهی فی عدتها او اخرجها زوجها است و از این
ظاهر میشود معنی مخالفت کتاب سنت که مذکور میشود در حدیث آینده
و مانند آن لیک حمدان قلانسی المعنی را نفهمیده و در مانده چنانچه بیان
میشود در شرح باب بیست و نهم اما بفتح همزه و تخفیف میم است الجور بفتح
جیم و سکون واو و را منقوطه مصدر باب نصر عدول از راه راست
و اینجا عبارت است از حکم از روی ظن زیرا که آن عدول است از صراط مستقیم
که مقتضای آیات محکمات است که در آنها نهی از پیروی ظن و اختلاف از روی
ظن صریح شده در سوره مائده چنین است وتری کثیرا منهم یسارعون فی الاثم

والعدوان واكلهم السحت لبئس ما كانوا يعملون لولا ينهاهم الربانيون والاحبار
عن قولهم الاثم واكلهم السحت لبئس ما كانوا يصنعون دراين چند احتمال است از
انجمله اینکه اثم عبارت از فتوی از روی ظن است و مسارعت در اثم و
عبارت از رغبت دران فتوی و وصف و مدح است شاهد آیت سوره
نحل و لا تقولوا لما تصف السنتکم الکذب هذا حلال و هذا حرام و بیان
شد در کتاب الایمان والکفر در شرح حدیث دوازدهم باب صد و
شصت و سیوم که باب مجالسة اهل المعاصی است و عدوان عبارت است
از اختلاف از روی ظن چون باعث عداوت میباشد غالبا وان ام
عادی اثم است زیرا که دو خود را متفق نمیباشند در جمیع فتوی ها
ولهذا در آخر اکتفا کرده باثم و نکته که عن قولهم الاثم والعدوان ظاهرا
آنچه گذشت در کتاب الجهاد در حدیث ششم باب الامر بالمعروف والنهی
عن المنکر که باب بیست و هفتم است اینست که لولا تحریف و برای تخصیص
الربانی راغب در ثواب به زهد در دنیا و گذشت در کتاب العقل
در حدیث دوازدهم باب دلیل در بیان شام نصب الحق تا آخر که ولا
علم الا من عالم ربانی و بیان شد و ابن اثیر در نهایه گفته که و فی حدیث علی
علیه السلم الناس ثلثة عالم ربانی و هو منسوب الی الرب بزیادة
الالف والنون للمبالغة و قیل هو من الرب بمعنی التربیة کانوا یربون
المتعلمین بصغار العلوم قبل کبارها والربانی الراسخ فی العلم العالم المعلم
واو در والاحبار برای عطف النسخاب و برای عطف نمیتواند بود الاحبار

جمع حبر بکسر و فتح حاء و سکون باء عالمان تقدم متعدد به از جمله کتاب الحجة
عبارت است از رشوت در حکم چنانچه گذشت در کتاب المعیشة در
حدیث دوم و چهارم باب السحت که باب چهل و دوم است حاصل
استدلال امام اینست که ربانیون و احبار مامورند بنهی از این قول
و عمل اگر نهی نکنند شما بد عمل خواهید بود و ایشان بد صنع خواهند بود
و بد صنع بدتر است از بد عمل زیرا که صنع عملیست که مقارن علم صاحبش
باشد و قبح عالم بدتر است از قبح جاهل موافق آنچه گذشت در کتاب
العقل در احادیث باب شانزدهم که باب لزوم الحجة علی العالم و تشدید الامر
علیه است پس اگر نهی نکنند و موافقت شما نیز کنند بدتر از بدتر خواهند بود
و اهل کتب رجال نقل کرده اند که و عمر رباح مذهب زیدیه داشته که قائل
بجواز فتوی و اختلاف از روی ظن بعینی روایت است از عمر بن رباح از
امام محمد باقر علیه السلام گفت که گفتم امام را که رسیده بمن اینکه تو میگوئی
که هر که طلاق داد بسبب غیر حکمی که موافق طریق رسول الله است در
که تو مینی طلاق او را چه پس گفت امام محمد باقر علیه السلم که میگوئیم
از رای پیش خود بلکه الله عز و جل میگوید از آن آگاه باش بخدا قسم
که اگر میبودیم که فتوی دهیم شما را به پیروی ظن هر آینه میبودیم بدتر از شما زیرا
که الله عز و جل میگوید در سوره مائده که چرا نهی نمیکنند اهل ظن و اختلاف
را زاهدان و عالمان از گفتن ایشان فتوای ناحق را تا آخر جمیع آیت
دوم حس عن ابی جعفر علیه السلم قال کل شیء خالف کتاب الله عز و جل رد

الی کتاب الله والسنة شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت که
هر چه از طلاق و غیر آن که مخالف باشد قرآن را بر گردانیده میشود بسوی
قرآن و طریقت رسول موافق حصری که مفهوم است از آیت سورهٔ
رعد افمن یعلم انما انزل الیک من ربک الحق کمن هو اعمی باعتبار اینکه مقابل
حق باطل است سیوم حدیث قلت لابی عبد الله علیه السلام الرجل یطلق امرأته
وهی حائض قال الطلاق علی غیر السنة باطل قلت والرجل یطلق
ثلثا فی مقعد قال یرد الی السنة شرح گفتم امام جعفر صادق
علیه السلام را که مرد طلاق میدهد زنش را در حالی که آن حائض است
امام گفت که طلاق بر غیر طریقت رسول باطل است پس گفتم که مرد طلاق میدهد
سه طلاق در یک مجلس امام گفت که بر گردانیده میشود بسوی طریقت رسول
صلی الله علیه و آله چهارم حدیث عن ابی جعفر علیه السلام قال من طلق لغیر
السنة یرد الی کتاب الله وان رغم انفه شرح رغم انفه گذشت
در حدیث دوم باب سابق یعنی روایت از امام محمد باقر علیه السلام گفت
که هر که طلاق دهد بسبب غیر حکمی که موافق طریق رسول است بر گردانیده
میشود بسوی قرآن هر چند که خاک آلود شود بینی او پنجم حدیث عن عبد الله
بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن الطلاق
اذا لم یطلق للعدة قال یرد الی کتاب الله عز وجل
شرح عدم طلاق برای عده عبارت از اینست که قصد ابطال عده زن صاحب
عده کند بسبب سه طلاق در یک مجلس یعنی روایت از عبد الله بن سنان

بکسر سین از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از طلاق
چون طلاق داده نشود برای عدهٔ طلاق امام گفت که بر گردانیده میشود بسوی
قرآن مثل آیت سورهٔ طلاق که فطلقوهن لعدتهن ششم حدیث سألت ابا عبد
الله علیه السلام عن رجل طلق امرأته وهی حائض فقال الطلاق لغیر السنة باطل
شرح این ظاهر است از شرح حدیث سیوم این باب هفتم حدیث قال ابو جعفر
علیه السلام من طلق ثلثا فی مجلس علی غیر طهر لم یکن شیئا انما الطلاق
الذی امر الله عز وجل به فمن خالف لم یکن له طلاق و
ان ابن عمر طلق امرأته ثلثا فی مجلس وهی حائض فامره النبی صلی
الله علیه وآله ان ینکحها ولا یعتد بالطلاق قال وجاء
رجل الی امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه فقال یا امیر
المؤمنین انی طلقت امرأتی قال الک بینة قال لا فقال اغرب
شرح علی غیر طهر اشارت است باینکه اگر در طهر باشد میتواند بود که یکی از انها صحیح باشد
مثل اینکه در طهر غیر مجامعت باشد الذی خبر مبتدا است امر الله عز وجل اشارت
بآیت سورهٔ طلاق اذا طلقتم النساء فطلقوهن لعدتهن و بیان میشود در حدیث دوم
باب تفسیر طلاق السنة والعدة وما یوجب الطلاق که باب هشتم است بینه
عبارت است از دو گواه عادل و اغرب بغین با نقطه و رای بی نقطه و بای یک نقطه
بصیغهٔ امر باب نصر و ضرب است بمعنی دور شو از من و مراد اینست که طلاق
تو صحیح نیست موافق آیت سورهٔ طلاق واشهدوا ذوی عدل منکم یعنی گفت
امام محمد باقر علیه السلام که هر که طلاق داد سه طلاق در یک مجلس بی آنکه

زن باکی از حیض داشته باشد نمیباشد طلاق او چیزی جز این نیست که طلاق
صحیح آنست که امر کرده الله عز و جل بآن در سورهٔ طلاق پس هر که مخالفت
کند نمیباشد برای او طلاقی و بدرستی که عبد الله بن عمر طلاق داد زنش را
سه طلاق در یک مجلس برحالی که آن زن حایض بود پس امر کرد او را نبی صلی الله
علیه و آله اینکه جامع کند آن زن را و اعتبار نکند آن طلاق را امام گفت که و آمد
مردی سوی امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه پس گفت که ای امیر المؤمنین بدرستی
که من طلاق دادم زن خود را گفت که آیا بینه است دو شاهد گفت که نه
پس گفت که دور شو از من **هشتم حسن** سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ امْرَأَةٍ
طَلَّقَهَا زَوْجُهَا لِغَيْرِ السُّنَّةِ وَقُلْنَا إِنَّهُمْ أَهْلُ بَيْتٍ وَلَمْ يَعْلَمْ بِهِ
أَحَدٌ فَقَالَ لَيْسَ بِشَيْءٍ **شرح** طلاق برای غیر سنت بیان شد در شرح
حدیث اول این باب ضمیر انهم راجع بزوج و امراه و امثال ایشان است
ضمیر به راجع بطلاق است و در اکثر نسخ بجای آن بهم است و آن خوب نیست
یعنی پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از زنی که طلاق داد او را شوهر او
برای غیر طریقت رسول و گفتیم که ایشان خانواده اند و خبر دار نشد بآن
طلاق کسی یعنی که اشهاد دو عادل نکرد پس امام گفت که نیست طلاق آن
نهم حسن سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ طَلَّقَ ابْنُ عُمَرَ امْرَأَتَهُ
ثَلَاثاً وَهِيَ حَائِضٌ فَسَأَلَ عُمَرُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَأَمَرَهُ
أَنْ يُرَاجِعَهَا فَقُلْتُ إِنَّ النَّاسَ يَقُولُونَ إِنَّمَا طَلَّقَهَا وَاحِدَةً
وَهِيَ حَائِضٌ فَقَالَ فَلِأَيِّ شَيْءٍ سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ

عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذَا كَانَ هُوَ أَمْلَكَ بِرَجْعَتِهَا كَذَبُوا وَلَكِنَّهُ طَلَّقَهَا ثَلَاثاً
فَأَمَرَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنْ يُرَاجِعَهَا ثُمَّ قَالَ إِنْ شِئْتَ فَطَلِّقْ وَإِنْ شِئْتَ فَأَمْسِكْ
شرح ان الناس تا آخر اشارتست بروایت مخالفان مثل آنچه نقل
میشود در حدیث شانزدهم و هجدهم این باب موافق ظاهر آنچه در کتاب
بخاری و کتاب مسلم است که عن عبد الله بن عمر انه طلق امراة له و هی
حائض فذکر عمر لرسول الله صلی الله علیه و سلم فتغیظ فیه رسول الله صلی الله
علیه و سلم ثم قال لیراجعها ثم یمسکها حتی تطهر ثم تحیض فتطهر فان بدا له ان یطلقها و
فلیطلقها طاهرا قبل ان یمسها فتلک العدة التی امر الله ان تطلق لها النساء
و فی روایة مره فلیراجعها ثم لیطلقها طاهرا او حاملا فلای شی تا آخر مبنی بر
آنست که ابن عمر پشیمان شده بوده از طلاق و چاره میخواسته
برای برگردانیدن و آنچه در روایت مخالفانست که فتغیظ فیه رسول الله
صلی الله علیه و سلم قرینه ثلاث است زیرا که تغیظ یعنی کمال خشمناک گشتن
و ظاهر اینست که آن بسبب دو نامشروع باشد **یعنی** شنیدم از امام
جعفر صادق علیه السلام میگفت که طلاق داد پسر عمر زنش را سه طلاق
برحالی که زن حائض بود پس پرسید عمر رسول الله صلی الله علیه و آله
را پس امر کرد او را باینکه برگرداند او را پس گفتم که بدرستی که مردمان
میگویند که جز این نیست که پسر عمر طلاق داد آن زن را یک طلاق برحالی
که آن زن حائض بود پس امام گفت که پس برای چه چیز پرسید رسول
صلی الله علیه و آله را چون بود او مالکتر برگردانیدن آن زن دروغ گفتند

ولیکن او طلاق داد آن زن را سه طلاق پس امر کرد او را رسول الله صلی الله
علیه و آله بانکه برگرداند او را بعد از آن رسول گفت که اگر خواهی پس
طلاق ده و اگر خواهی پس نگاه دار دهم اصل عن ابی جعفر علیه السلم
انه سئل عن امرأة سمعت ان رجلا طلقها وجحد ذلك اتقيم
معه قال نعم فان طلاقه بغير شهود ليس بطلاق والطلاق
لغير العدة ليس بطلاق ولا يحل له ان يفعل فيطلقها
بغير شهود ولغير العدة التي امر الله عز وجل
لها شرح روایت است از امام جعفر محمد باقر علیه السلام انکه او
پرسیده شد از زنی که خود شنیده است که مردی که شوهر اوست طلاق
داد او را و آن مرد منکر شد آیا با وجود آنکه خود صیغه طلاق را شنید
و زندگی میکند با آن مرد امام گفت که آری چه بدرستی که طلاق او بی شاهدان
نیست طلاق صحیح و طلاق برای غیر عده نیز غیر صحیح است و حلال
نیست برای آن مرد که کند پس طلاق دهد او را بی شاهدان و برای غیر
عده که امر کرده الله عز و جل برای آن در سوره طلاق که و اذا طلقتم النساء
فطلقوهن لعدتهن و بیان میشود در حدیث دوم باب هشتم یازدهم اصل عن
ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلم انهما قالا اذا طلق
الرجل في دم النفاس او طلقها بعد ما تمسها فليس طلاقه
اياها بطلاق وان طلقها في استقبال
عدتها طاهرا من غير جماع ولم يشهد على ذلك رجلين

عدلین

عدلين فليس طلاقه اياها بطلاق شرح اکتفا بذکر نفاس باعتبار
آنست که حکم حیض معلوم میشود بطریق اولی و درین اشارتست بانکه
نفاس قسمی از حیض است یمسها بتشدید سین بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم
باب علم است الاستقبال رو آوردن و مصدر اینجا مضاف بفاعلست
ذکر استقبال پاکی از حیض برای مبالغه در نفی صحت طلاق بی اشهاد است
زیرا که زن در اول طهر دورتر است از حیض از وسط و آخرش و با وجود آن
طلاق او صحیح نیست بی اشهاد و طاهرا بطاء بی نقطه حال ضمیر عدتها است و حال
از مضاف الیه جائز است نزد جمعی از نحویان و اسقاط علامت تانیث باعتبار
آنست که مراد ضد حائض است و ذکر آن احتراز است از زمان آخر حیض
که اندکی پیش از طهر است زیرا که گاهی آنرا نیز زمان استقبال عده میشمارند
و نظیر این فقره می آید در حدیث دوم باب المفقود که باب شصت و هشتم است
و مناسب آنجا معنی دیگر است و بیان میشود یعنی و اینست از امام محمد
باقر و امام جعفر صادق علیهما السلم انکه ایشان گفتند که چون طلاق دهد
مرد در وقت خون زاییدن یا طلاق دهد زن را بعد از آنکه جماع کند آن
زن را پس نیست طلاق او آن زن را طلاق صحیح و اگر طلاق دهد زن را در وقت
رو آوردن پاکی او از حیض در حالی که آن زن داخل طهر شده باشد بی جماع
و گواه نکرد بر آن طلاق دو مرد عادل را پس نیست طلاق او آن زن را طلاق
صحیح دوازدهم اصل عن اسحق بن عمار عن ابی ابرهیم علیه السلم
قال سألته عن رجل يطلق امرأته في طهر من غير جماع

ثم يراجعها من يومه ثم يطلقها تبين منه بثلاث
تطليقات في طهر واحد فقال السنة قلت فليس ينبغي له
اذا هو راجعها ان يطلقها الا في طهر آخر قال نعم قلت حتى يجامع
قال نعم شرح تبين بتاي يكنقطه و ياي دو نقطه در پايين بضمه مضارع غايب
معلوم باب ضرب بتقدير استفهام است خلاف السنة اشارت است
بانكه طلاق دوم و طلاق سيوم او باطل است و بيان ميشود در
حديث چهارم باب ششم كه لا يطلقها التطليقة الثانية في طهر اولى و لا ينبغي
الطهر الا بمواقعه بعد الرجعه و مي آيد در احاديث باب چهاردهم كه
باب ان المراجعه لا يكون الا بالمواقعه است يعني روايتست از ا
سحق بن عمار از امام موسى كاظم عليه السلام گفت كه پرسيدم امام
را از مردي كه طلاق ميدهد زنش را در پاكي بي جماع بعد از آن برميگرداند
آن زن را و جماع نميكند بعد از آن طلاق ميدهد آن زن را آيا جدا ميشود
آن زن از آن مرد بسبب طلاق كه در ميان آنها دو برگردانيدن واقع
شود در يكجا پاكي از حيض پس امام گفت كه مخالفت كرد طريق رسول الله
صلى الله عليه و آله در طلاق دوم و طلاق سيوم گفتم كه آيا
پس سزاوار نميشود براي او چون او برگرداند آن زن را اينكه طلاق
دهد آن زن را مگر در پاكي ديگر امام گفت كه آري گفتم كه آيا سزاوار نميشود
در پاكي ديگر تا آنكه جماع كند در پاكي سابق بر آن بعد از برگردانيدن امام
گفت كه آري سيزدهم اصل عن ابي عبد الله عليه السلم من طلق بغير شهود

فليس بشيء شرح روايتست از امام جعفر صادق عليه السلم گفت كه
هر كه طلاق دهد بي شاهدان پس طلاق او چيزي نيست چهاردهم اصل عن
محمد بن مسلم قال قدم رجل الى امير المؤمنين صلوات الله عليه
و آله بالكوفة فقال اني طلقت امرأتي بعد ما طهرت من محيضها
قبل ان اجامعها فقال ـــ امير المؤمنين صلوات الله
عليه اشهدت رجلين ذوي عدل كما امرك الله عز و جل
فقال لا فقال اذهب فان طلاقك ليس بشيء شرح روايتست
از محمد بن مسلم كه راوي امام محمد باقر و امام جعفر صادق عليهما السلم است
گفت كه آمد مردي سوي امير المؤمنين صلوات الله عليه و آله در كوفه پس گفت
كه بدرستي كه من طلاق دادم زن خود را بعد از آنكه پاك شده از حيض پيش از
آنكه جماع كنم او را پس گفت امير المؤمنين صلوات الله عليه كه آيا گواه كردي دو
مرد صاحبان عدالت را چنانچه امر كرد ترا الله عز و جل در سوره طلاق
كه اشهدوا ذوي عدل منكم پس گفت كه نه پس گفت كه برو چه بدرستي كه طلاق
تو چيزي نيست پانزدهم اصل عن ابي عبد الله عليه السلم من طلق
امرأته ثلثا في مجلس وهي حائض فليس بشيء وقد رد رسول الله صلى
الله عليه و آله طلاق عبد الله بن عمر اذ طلق امرأته ثلثا وهي حائض
فابطل رسول الله صلى الله عليه و آله ذلك الطلاق وقال كل شيء
خالف كتاب الله عز و جل فهو رد الى كتاب الله عز
و جل وقال ـــ لا طلاق الا في عدة

شرح ضمیر قال در دو جا راجع برسول الله و راجع بامام میتواند بود یعنی
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هرکه طلاق دهد
زنش را سه بار در یک مجلس برحالی که آن زن حائض باشد پس سنت طلاق
او چیزی نیست رد کرد رسول الله صلی الله علیه و آله طلاق عبدالله بن عمر را
وقتی که طلاق داد زنش را سه طلاق برحالی که او حائض بود پس باطل کرد
رسول الله صلی الله علیه و آله آن طلاق را و گفت که هر چیزی که مخالف شد
کتاب الله عز و جل را پس آن مردود است سوی کتاب الله عز و جل
و گفت که سنت طلاق مگر در طهر غیر مواقعه شانزدهم اصل عَنْ سَعِيدٍ
الْأَعْرَجِ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَأَلْتُ عَمْرَو بْنَ عُبَيْدٍ عَنْ
طَلَاقِ ابْنِ عُمَرَ فَقَالَ طَلَّقَهَا وَهِيَ طَامِثٌ وَاحِدَةً قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ
السَّلَامُ أَفَلَا قُلْتُمْ لَهُ إِذَا طَلَّقَهَا وَاحِدَةً وَهِيَ طَامِثٌ كَانَتْ أَوْ غَيْرَ طَامِثٍ
فَهُوَ أَمْلَكُ بِرَجْعَتِهَا فَقُلْتُ قَدْ قُلْتُ لَهُ ذَلِكَ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ كَذَبَ عَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ بَلْ طَلَّقَهَا ثَلَاثاً فَرَدَّهَا
النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ أَمْسِكْ أَوْ طَلِّقْ عَلَى السُّنَّةِ
إِنْ أَرَدْتَ أَنْ تُطَلِّقَ شرح عمرو بن عبید از رؤسای معتزله است و گذشت
در کتاب الجهاد در حدیث اول باب دخول عمرو بن عبید و المعتزله علی ابی
عبدالله علیه السلام که باب ششم است مضمون اذا طلقها واحدة تا آخر بیان شد
در شرح حدیث پنجم این باب ضمیر مستتر در کانت راجع بکل زن ابن عمر است
و اسم کانت است و خبرش جمله هی طامث است غیر منصوب و معطوف

هی طامث است یا مرفوع و عطف معطوف بر طامث است یا خبر مبتدای محذوف
بتقدیر هی طامث طاهر ان اردت ان تطلق نیست که ابن عمر پشیمان بود
از طلاق یعنی روایت است از سعید لنگ گفت که گفتم امام جعفر صادق
علیه السلام را که بدرستی که من پرسیدم عمرو بن عبید را از طلاق ابن عمر
که چگونه بود پس گفت که طلاق داد زنش را برحالی که آن زن حایض بود
یک طلاق گفت امام جعفر صادق علیه السلام که آیا پس نگفتید او را
که چون طلاق داد زنش را یک طلاق خواه برحالی که آن زن حائض است
و خواه برحالی که غیر حائض است پس او مالکتر است برگردانیدن آن زن پس
گفتم که تحقیق گفتم او را آن سخن پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام که عمرو
بن عبید دروغ گفت بر او و بر او باد لعنت الله تعالی بلکه طلاق داد زنش
را سه طلاق پس برگردانید زنش را نبی صلی الله علیه و آله پس گفت که نگاه
دار یا طلاق ده بنا بر طریقت مقرره اگر خواهی که طلاق دهی هفدهم اصل
عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كُلُّ طَلَاقٍ لِغَيْرِ السُّنَّةِ فَلَيْسَ بِطَلَاقٍ
أَنْ يُطَلِّقَهَا وَهِيَ حَائِضٌ أَوْ فِي دَمِ نِفَاسِهَا أَوْ بَعْدَ مَا يَغْشَاهَا قَبْلَ أَنْ
تَحِيضَ فَلَيْسَ طَلَاقُهَا بِطَلَاقٍ وَإِنْ طَلَّقَهَا لِلْعِدَّةِ أَكْثَرَ مِنْ وَاحِدَةٍ
فَلَيْسَ الْفَضْلُ عَلَى الْوَاحِدَةِ بِطَلَاقٍ وَإِنْ طَلَّقَهَا لِلْعِدَّةِ بِغَيْرِ
شَاهِدَيْ عَدْلٍ فَلَيْسَ طَلَاقُهُ بِطَلَاقٍ وَلَا
يَجُوزُ فِيهِ شَهَادَةُ النِّسَاءِ شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلام
گفت که هرگونه طلاقی که هست بغیر طریقت رسول الله صلی الله علیه و آله

است پس نیت طلاق صحیح بیان این گذشت اگر اگر طلاق دهد زن را برحالی
که آن زن حائض است یا در خون نفاس خود است یا بعد از آنست که جماع
کند این زن را پیش از آنکه حائض شود پس نیت طلاق آن زن صحیح و اگر طلاق
داد زن را در وقت طهری جماع بیشتر از یک طلاق پس نیت زیاده بر یک
طلاق طلاق صحیح اشارتست بآنکه یک طلاق صحیح است چنانچه
می آید در احادیث باب دهم که باب من طلق ثلاثا تا آخر است و اگر طلاق داد
زن را در وقت طهری جماع بی دو گواه عدل پس نیت طلاق طلاق صحیح و در نیت
در طلاق گواه شدن زنان هیجدهم اصل عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلم
قال کنت عنده اذ مر به نافع مولی ابن عمر فقال له ابو جعفر علیه
السلم انت الذی تزعم ان ابن عمر طلق امرأته واحدة وهی حائض
فامر رسول الله صلی الله علیه واله عمر ان یامره ان یراجعها
قال نعم فقال له کذبت والله الذی لا اله الا هو علی ابن عمر انا
سمعت ابن عمر یقول طلقتها علی عهد رسول الله صلی الله علیه وآله
ثلاثا فردها رسول الله صلی الله علیه وآله وامسکتها بعد
الطلاق فاتق الله یا نافع ولا ترو عن ابن عمر الباطل
شرح روایت از زراره از امام محمد باقر علیه السلم گفت که بودم نزد امام وقتی
که گذشت باو نافع ملازم پسر عمر پس گفت او را امام محمد باقر علیه السلام که آیا تو آنی
که دعوی میکنی که پسر عمر طلاق داد زنش را یک طلاق بر حالی که آن زن حائض
بود پس امر کرد رسول الله صلی الله علیه وآله عمر را بآنکه امر کند او را برگردانیدن

آن زن نافع گفت که آری پس امام گفت او را که دروغ گفتی قسم بخدائی که نیست مستحق
عبادتی مگر او بر پسر عمر من شنیدم از پسر عمر میگفت که طلاق دادم آن زن را
در زمان رسول الله صلی الله علیه وآله سه طلاق پس برگردانید او را
رسول الله صلی الله علیه وآله و نگاه داشتم او را بعد از طلاق چون پشیمان
شده بودم پس پرهیز کن از عذاب الله تعالی ای نافع و روایت مکن
از پسر عمر باطل را باب پنجم اصل باب ان الطلاق لا یقع الا لمن اراد الطلاق
شرح این باب بیان اینست که طلاق صحیح واقع نمیشود مگر برای کسی که قصد
کرده باشد طلاق را و در این باب سه حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله
علیه السلم انه قال لا طلاق الا ما ارید به الطلاق شرح روایت
از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او گفت که نیست طلاق صحیح مگر طلاقی
که قصد کرده باشد بآن طلاق یعنی که اگر هزل باشد باطل است دوم اصل
عن الیسع عن ابی عبد الله علیه السلم وعن عبد الواحد بن المختار
عن ابی جعفر علیه السلم انهما قالا لا طلاق الا لمن اراد
الطلاق شرح عن عبد الواحد معطوفست بر عن ابی عبد الله یا معطوف
بر عن الیسع یعنی روایت از یسع بفتح یا و دو نقطه در پایین و فتح سین بی نقطه
و عین بی نقطه از امام جعفر صادق علیه السلم و روایت از یسع از عبد الواحد
بن مختار از امام محمد باقر علیه السلم اینکه ایشان گفتند که نیست طلاق صحیح مگر
برای کسی که قصد کرده باشد طلاق را سوم اصل سمعت ابا جعفر علیه
السلام یقول لا طلاق الا علی سنة ولا طلاق علی سنة

إلا على طهر من غير جماع ولا طلاق على سنة وعلى طهر
من غير جماع الا ببينة ولو أن رجلا طلق على سنة و
على طهر من جماع ولم يشهد لم يكن طلاقه طلاقا وان رجلا طلق
على سنة وعلى طهر من غير جماع واشهد ولم ينو الطلاق لم يكن طلاقه طلاقا
شرح شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت که طلاق صحیح نیست مگر بر طریقت رسول
صلی الله علیه و آله یعنی که در طهر باشد و مشتمل بر تعدد نباشد و نیست طلاق صحیح
بر سنت مگر بر طهر بی جماع و نیست طلاق صحیح بر سنت و بر طهر بی جماع مگر
بدو گواه عادل اینکه مردی طلاق دهد بر سنت و طهر بی جماع و گواه نگیرد نمیشود
طلاق او طلاق صحیح و اگر اینکه مردی طلاق دهد بر سنت و بر طهر بی جماع و گواه
نگیرد و قصد نکند طلاق را نمیشود طلاق او طلاق صحیح باب ششم حدیث باب انه
لا طلاق قبل النکاح شرح این باب بیان آنست که نیست طلاق صحیح پیش از
نکاح و در این باب پنج حدیث است اول حدیث عن عبد الله بن سلیمان
قال كنت في المسجد فدخل علي بن الحسين عليهما السلام ولم اثبته
فسألت عنه فأخبرت باسمه فقمت إليه أنا وغيري فاكتنفناه
وسلمنا عليه فقال له رجل اصلحك الله ما ترى في رجل سمى امرأة
بعينها وقال يوم يتزوجها هي طالق ثلاثا ثم بدا له ان يتزوجها
ايصلح له ذلك فقال
إنما الطلاق بعد النكاح شرح لم اثبته بثاء سه نقطه و باء یک نقطه و تاء دو نقطه
در بالا بصیغه مضارع متکلم معلوم باب افعال است الاثبات شناختن

سی چنانچه باید یعنی روایت است از عبد الله بن سلیمان از پدرش سلیمان گفت
که بودم در مسجد مدینه یا مکه پس داخل شد علی بن الحسین علیهما السلام و خوب نشناختم
او را و پرسیدم مردمان از و پس خبر داده شدم بنام او پس برخاستم سوی
او من و غیر من پس دور او را گرفتیم و سلام کردیم برو پس گفت او را مردی
که نگاه دارد او ترا الله تعالی چه می‌بینی در مردی که نام برد زنی را بخصوصها و گفت
در روزی که جفت خود میکند او را که او طالق است سه بار بعد از آن بخاطرش
رسید او را در همان روز اینکه جفت خود کند او را آیا خوب میشود برای او
آن جفت کردن پس امام گفت که جز این نیست که طلاق صحیح بعد از نکاح است
دوم حدیث عن سماعة قال سألته عن رجل يقول يوم اتزوج
فلانة فهي طالق فقال ليس بشيء انه لا يكون طلاق حتى يملك عقدة النكاح
شرح یوم منصوب بظرفیت است و مضاف است و ما بعدش طالق است و این
جمله مقول قول است فا در فهی رابط جزاء شرط معنوی است زیرا که مراد آنست
که ان اتزوج فلانة فهی طالق فی یوم تزوجها یعنی روایت است از سماعه بفتح
سین که راوی امام جعفر صادق علیه السلام و امام موسی کاظم علیهما السلام
گفت که پرسیدم امام را از مردی که میگوید که در روزی که جفت خود میکنم
فلانه را پس او طالق است پس امام گفت که نیست چیزی بدرستی که شأن آنست
که نمیباشد طلاقی تا آنکه مالک شود صیغه نکاح را سیوم حدیث عن ابی عبد الله
عليه السلام قال كان الذين من قبلنا يقولون لا عتاق ولا طلاق الا بعد
ما يملك الرجل شرح عتاق بفتح عین مصدر از باب ضرب آزادی و مراد اینجا آن

آزاد کردنست یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که
بودند جمعی که پیش از ما بودند از ائمه طاهرین که میگفتند که نیست آزاد کردن و نه
طلاق مگر بعد از آنکه مالک شود مرد چهارم اصل عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ سُلَیْمَانَ
عَنْ اَبِیهِ قَالَ کُنْتُ فِی الْمَسْجِدِ فَدَخَلَ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ عَلَیْهِمَا السَّلَامُ وَلَمْ
اُثْبِتْهُ عِمَامَةٌ سَوْدَاءُ قَدْ اَرْسَلَ طَرَفَهَا بَیْنَ کَتِفَیْهِ فَقُلْتُ لِرَجُلٍ
قَرِیبِ الْمَجْلِسِ مِنِّی مَنْ هٰذَا الشَّیْخُ فَقَالَ مَا لَكَ لَمْ تَسْأَلْنِی عَنْ اَحَدٍ دَخَلَ
الْمَسْجِدَ غَیْرَ هٰذَا الشَّیْخِ قَالَ فَقُلْتُ لَمْ اَرَ اَحَدًا دَخَلَ الْمَسْجِدَ اَحْسَنَ
هَیْئَةً فِی عَیْنِی مِنْ هٰذَا الشَّیْخِ فَلِذٰلِكَ سَأَلْتُكَ
عَنْهُ قَالَ فَاِنَّهُ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ عَلَیْهِمَا السَّلَامُ
شرح روایتست از عبد الله بن سلیمان از پدرش گفت که بودم در مسجد
پس داخل شد علی بن الحسین علیهما السلم و نشناختم او را و بر او بود عمامه
سیاه بتحقیق آویخته بود طرف از آن میان دو شانه خود پس گفتم مردی را که نزدیک
نشسته بود بمن که کیست این بزرگ پس گفت که چیست ترا که سؤال
نکردی مرا از هیچیک که داخل مسجد شد غیر این بزرگ گفت که پس گفتم که ندیدم
هیچیک را که داخل مسجد شد بهتر باعتبار صورت در چشم من از این بزرگ
پس برای آن سؤال کردم ترا از آن گفت پس که بدرستی که او علی بن الحسین
علیهما السلم است اصل قَالَ فَهَمَمْتُ وَقَامَ الرَّجُلُ وَغَیْرُهُ فَاکْتَنَفْنَاهُ وَ
سَلَّمْنَا عَلَیْهِ فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ مَا تَرَی اَصْلَحَكَ اللّٰهُ فِی رَجُلٍ سَمَّی
اِمْرَأَةً بِعَیْنِهَا یَوْمَ یَتَزَوَّجُهَا فَهِیَ طَالِقٌ ثَلَاثًا ثُمَّ بَدَا لَهُ اَنْ یَتَزَوَّجَهَا اَیَصْلُحُ

لَهُ ذٰلِكَ قَالَ فَقَالَ لَهُ اِنَّمَا الطَّلَاقُ بَعْدَ النِّکَاحِ شرح این ظاهرست
از شرح اول این باب اصل قَالَ عَبْدُ اللّٰهِ فَدَخَلْتُ اَنَا وَاَبِی عَلَی اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ
فَحَدَّثَهُ اَبِی بِهٰذَا الْحَدِیثِ فَقَالَ لَهُ اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ اَنْتَ
تَشْهَدُ عَلَی عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ عَلَیْهِمَا السَّلَامُ بِهٰذَا الْحَدِیثِ قَالَ نَعَمْ
شرح گفت که عبد الله که پس داخل شدم من و پدرم بر امام جعفر صادق علیه
السلم خبر داد او را پدرم باین خبر پس گفت او را امام جعفر صادق علیه السلم که آیا
تو گواهی میدهی بر علی بن الحسین علیهما السلام باین خبر پدرم گفت که آری حدیث
اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَیْسٍ عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ
قَالَ اِنْ تَزَوَّجْتُ فُلَانَةَ فَهِیَ طَالِقٌ وَاِنِ اشْتَرَیْتُ فُلَانًا فَهُوَ حُرٌّ
وَاِنِ اشْتَرَیْتُ هٰذَا الثَّوْبَ فَهُوَ فِی الْمَسَاکِینِ فَقَالَ لَیْسَ بِشَیْءٍ لَا
یُطَلِّقُ اِلَّا مَا یَمْلِكُ وَلَا یُعْتِقُ اِلَّا مَا یَمْلِكُ وَلَا یُصَدِّقُ اِلَّا مَا یَمْلِكُ
شرح یصدق بتشدید صاد و نقطه که اول مثل مضطرب زمان است بصیغه مضارع
غایب مجهول باب تفعل است یعنی روایتست از محمد بن قیس از امام
جعفر صادق از امام محمد باقر علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی که
که گفت که اگر جفت خود کنم فلانه را پس او طالق است و اگر بخرم فلان را پس او
آزاد است و اگر بخرم این جامه را پس آن در مسکینانست پس امام گفت که آن
سخن نیست چیزی طلاق داده نمیشود مگر آنچه مملوک شده باشد بنکاح دائمی و
آزاد کرده نمیشود مگر آنچه مملوک شده باشد بخریدن مثلا و تصدق کرده نمیشود
مگر آنچه مملوک شده باشد باب نهم اصل باب الرجل یکتم طلاق امرأته شرح

باز آمده است برای تقویت تعدیه یعنی این باب بیان مردیست که می نویسد
طلاق زنش را در این باب دو حدیثست اول صحیح سألت ابا جعفر
علیه السلام عن رجل قال لرجل اکتب یا فلان الی امرأتی بطلاقها
او اکتب الی عبدی بعتقه یکون ذلک طلاقا او عتقا فقال لا یکون
طلاقا ولا عتقا حتی ینطق به لسانه او یخطه بیده وهو
یرید الطلاق والعتق ویکون ذلک منه بالاهلة
والشهود ویکون غائبا عن اهله شرح اینجا الشهود دال
بر ضبطاست وانچه می آید در حدیث اول باب طلاق الغائب که باب
بیست و یکم است وانچه می آید در باب فی التی تخفی حیضها که باب بیست و هفتم
بر انضباط است و بیان میشود و هر دو مناسبتست با انچه می آید در حدیث
یازدهم باب طلاق الحامل که باب بیست و دوم است والله اعلم یعنی پرسیدم
پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از مردی که گفته مردی را که بنویس ای فلان
سوی زن من طلاق او را یا گفت که بنویس سوی غلام من آزادی او را آیا
آن میباشد طلاق یا آزادی پس امام گفت که آن نمیباشد طلاق و نه آزادی
تا آنکه گویا شود بآن زبان او یا نویسد آنرا بدست خود در حالی که او اراده کند
انشاء طلاق او و انشای آزادی او را و باشد آن انشاء ملتزم بامورهای که مقرر است
و بیان میشود در حدیث دوم و سیوم و هشتم باب بیست و یکم و گواهانی
که مقرر است و باشد غایب از زنش غیبتی که معلوم نتواند کرد طهر و حیض او را
چنانچه ظاهر میشود از باب بیست و یکم دوم صحیح قلت لابی جعفر

علیه السلام رجل کتب بطلاق امرأته او بعتق غلامه ثم بدا له
فمحاه قال لیس ذلک بطلاق ولا عتاق حتی یتکلم به
شرح گفتم امام محمد باقر علیه السلام را که مردی نوشت طلاق زنش یا آزادی غلامش
یعنی آنکه مسافر باشد بعد از آن پشیمان شد پس محو کرد آنرا امام گفت که نیست آن
طلاق و نه آزادی تا آنکه متکلم کند بآن باب هشتم مجمل یا تفسیر طلاق السنة
والعدة و ما یوجب الطلاق شرح طلاق السنة مستعمل میشود در دو معنی اول
طلاقی که در طهر غیر مواقعه است و طلاق دهنده آن قصد رجوع در عده ندارد
خواه آن زن عده نداشته باشد اصلا مثل صغیره و یائسه و مثل غیر مدخول
بها و خواه عده داشته باشد بعده رجعیه یا غیر رجعیه و آنرا طلاق السنة
مینامند باعتبار اینکه اشتراط طهر غیر مواقعه مدلول ظاهر قرآن نیست و
ایضا در مشروع بودن آن در غیر طلاق سیوم مدلول صریح قرآن نیست
بلکه در اشارات قرآنست چنانچه می آید در شرح حدیث سیوم این باب
و بیان کرده آنرا رسول الله صلی الله علیه و آله دوم طلاقی که صحیح باشد
خواه مشروع بودن آن مدلول صریح قرآن باشد و خواه نباشد و آنرا طلاق
السنة مینامند باعتبار اینکه اشتراط وقوع آن در طهر غیر مواقعه مدلول
صریح قرآن نیست بلکه بیان رسول الله صلی الله علیه و آله است و معنی اول
اخص است از معنی دوم و مقصود در این باب تفسیر و بیان هر دو معنی است
و در حدیث اول و دوم و سیوم و چهارم و پنجم بیان معنی اول شده
و در حدیث ششم و هفتم و هشتم و نهم بیان معنی دوم شده و طلاق العده عبارت

از طلاقی که طلاق دهنده در آن قصد رجوع در عده داشته باشد و مقصودش
محض تادیب زن و اصلاح زن باشد طلاق العده مینامند باعتبار اینکه مبنی
بر اعتماد بعده است و اگر زن عده نگاه داشت مرد طلاق میداد و این
قسم طلاق است که مامور به است در آیت سورهٔ طلاق که فاذا طلقتم النساء
فطلقوهن لعدتهن واحصوا العده بنا بر اینکه امر برای استحباب و لام برای
تعلیل باشد و گاهی طلاق العده مستعمل میشود بمعنی طلاق رجعی مطلقا موافق
آنچه می آید در حدیث اول باب پانزدهم که باب بی‌عنوان است و گاهی مقصود
از طلاق العده ایقاع سه طلاق بشروط مقرره برای قطع امید زن میباشد
موافق آنچه می آید در حدیث اول باب التی لا تحل لزوجها حتی تنکح زوجا غیره
که باب سیزدهم است و ما یوجب الطلاق عبارت است از لوازم مشترکه
میان السنه و طلاق العده مثل اینکه در بار سوم حرام میکند نکاح را
مگر آنکه زن شوهر دیگر کند پس یوجب بتقدیر یوجبات و الطلاق مرفوع و
فاعل یوجبات است یعنی این باب بیان حقیقت طلاق السنه و طلاق
العده است و بیان آنچه لازم میکند آن را طلاق در این باب نه حدیث
اول صحیح عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ طَلَاقُ السُّنَّةِ يُطَلِّقُهَا تَطْلِيقَةً يَعْنِي عَلَى طُهْرٍ مِنْ غَيْرِ جِمَاعٍ بِشَهَادَةِ
شَاهِدَيْنِ ثُمَّ يَدَعُهَا حَتَّى تَمْضِيَ أَقْرَاؤُهَا فَإِذَا مَضَتْ أَقْرَاؤُهَا
فَقَدْ بَانَتْ مِنْهُ وَهُوَ خَاطِبٌ مِنَ الْخُطَّابِ
إِنْ شَاءَتْ نَكَحَتْهُ وَإِنْ شَاءَتْ فَلَا شرح مسکان بضم

میم و سکون سین غیر منصرف است طلقها بتقدیر ان طلقها است پس منصوب
و مرفوع میتواند بود یعنی تا شاهدین کلام راویست و اشارت است بحکمی که
مشترک است میان طلاق السنه و طلاق العده و امام علیه السلام از آن ساکت
شده ثم یدعها تا آخر عطف است بر طلقها و برای بیان قصد طلاق دهنده است
پس منافات ندارد با اینکه پشیمان شود از این قصد و رجوع کند و مع هذا
طلاق او طلاق السنه باشد چنانچه مذکور شد در شرح عنوان این باب
و ظاهر شد از فقرهٔ آینده و تفسیر اقراء که عده طلاق است بطهر می آید در
احادیث باب معنی الاقراء که باب بیست و نهم است و ذکر اقراء بعنوان
مثال است زیرا که شوهر برای مسترابه حکم اقراء نگه دارد چنانچه می آید در آخر
باب طلاق التی لم تبلغ والتی قد یئست من المحیض که باب بیست و چهارم است
و در باب طلاق المسترابه که باب سی و یکم است و گذشتن اقراء عبارت است
از انقضای عده یعنی روایت است از عبد الله بن مسکان از محمد بن مسلم از
امام محمد باقر علیه السلام گفت که طلاق السنه یعنی اخص آنست که مرد طلاق
دهد زن را یک طلاق امام میخواهد این را که بر طهر بی جماع بگواهی دو گواه باشد
بعد از آن واگذارد زن را تا آنکه منقضی شود عده او پس چون منقضی شود عده او
پس بتحقیق جدا شد از شوهر و آن شوهر خواستگاری است از جمله خواستگاران
اگر زن خواهد شوهر خود میکند او را و اگر خواهد پس نمیکند صحیح وَإِنْ أَرَادَ
أَنْ يُرَاجِعَهَا أَشْهَدَ عَلَى رَجْعَتِهَا قَبْلَ أَنْ تَمْضِيَ أَقْرَاؤُهَا فَيَكُونُ
عِنْدَهُ عَلَى التَّطْلِيقَةِ الْمَاضِيَةِ قَالَ وَقَالَ أَبُو بَصِيرٍ عَنْ

ابی عبد الله علیه السلم هو قول الله عز وجل الطلاق مرتان فامساک بمعروف
او تسریح باحسان التطلیقة الثالثة التسریح باحسان **شرح** وان اراد ما
الماضیه برای بیان لازم طلاق السنه است در داخل حقیقت آن نیست
چنانچه مذکور شد در شرح عنوان این باب ضمیر مستتر در قال در اول راجع
بابن مسکان است یا راجع بمحمد بن مسلم است ذکر قال ابو بصیر بجای روی
ابو بصیر اشارت است باینکه ابو بصیر این سخن را از پیش خود گفته و نسبت
بامام داده ولی آنکه تصریح بآن کرده باشد زیرا که منافات دارد باینکه آن
طلاق طلاق السنه است بمعنی اخص باشد وایضا ازین آیت ظاهر نمیشود
آنچه موافق قول ابو بصیر است بلکه ظاهر انیست که الف لام الطلاق مرتان
برای عهد خارجی باشد واشارت باشد بطلاقی که افضل اقسام طلاق است
موافق آیت سورهٔ طلاق فطلقوهن لعدتهن وان طلاق العده است **یعنی**
میگویند که نزول طلاق پیش از نزول سورهٔ بقره بوده در مکه بوده واثبات
باین خلاف شده در مجمع البیان **یعنی** واگر مرد خواهد که برگرداند زن را گو
میگرد در برگردانیدن آن زن پیش از آنکه منقضی شود عده آن زن پس
میباشد آن زن نزد آن مرد بر یک طلاق که گذشته است ابن مسکان گفت
که وگفت ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلم که آن مضمون قول الله
الله عز وجل است در سورهٔ بقره که طلاق دو بار است پس از آن نگاه
داشتن بوجه مستحسن است یا سر دادن وقطع طمع است بنیکویی کردن
طلاق دادن سیوم تسریح باحسان است که رجعت در آن جایز نیست

دوم اصل عن زراره عن ابی جعفر علیه السلم انه قال
کل طلاق لا یکون علی السنة او طلاق علی العدة فلیس بشیء
قال زرارة قلت لابی جعفر علیه السلم فسر لی طلاق السنة وطلاق العدة
شرح مناسب سوال زراره انیست که امام گفته باشد که کل طلاق لا یکون طلاق
السنه او طلاق العده فلیس بشیء پس تغییر از قلم کاتبان نماید وما موافق مناسب
شرح میکنیم ودر شرح شیخ زین الدین بر شرایع بجای او طلاق العده چنین است
که او علی طلاق العده **یعنی** روایت است از زراره از امام محمد باقر علیه السلام امام
گفت که هر طلاق ابتدائی که نباشد طلاق السنه یا طلاق العده پس نیست چیزی
گفت زراره که گفتم که بیان کن برای من طلاق السنه وطلاق العده را **اصل**
فقال اما طلاق السنة فاذا اراد الرجل ان یطلق امرأته فلینتظر بها
حتی تطمث وتطهر فاذا خرجت من طمثها طلقها تطلیقة من غیر
جماع ویشهد شاهدین علی ذلک ثم یدعها حتی تطمث طمثتین
فتنقضی عدتها بثلث حیض وقد بانت منه ویکون خاطبا
من الخطاب ان شاءت تزوجته وان شاءت لم تتزوجه
وعلیه نفقتها والسکنی ما دامت فی عدتها
وهما یتوارثان حتی تنقضی العدة **شرح** مقصود بیان مثالی
طلاق السنه است پس منافات ندارد باینکه بعض افراد طلاق السنه خارج
ازین صورت باشد چنانچه ظاهر میشود از قول امام در آخر این حدیث که گفت
لا تطلق طلاق السنه وبیان حقیقت السنه بمعنی اخص گذشت در شرح

حلیتها

خوان این باب طلق امراته تعدیر الطلق امراته طلاق السنة است شهید
مرفوعست و همچنین مدعیها یعنی پس امام گفت که اما طلاق سنت یعنی حیض
پس مثالش اینست که چون اراده کند مرد که طلاق تبدالی دهد زنش را که جماع
کرده او را پس باید که انتظار کشد با او تا آنکه حیض بیند و پاک شود پس چون بیرون
از حیضش طلاق دهد او را یک طلاق بجماع بی قصد اینکه برگرداند و گواه
میکیرد دو گواه را بران طلاق بعد ازان وا میگذارد آن زن را تا آنکه حیض
بیند بعد از طلاق دو حیض پس بسر آید عده او به حیض و تحقیق جدا شده باشد
ازان شوهر مراد اینست که قطره اول از حیض سیوم بعد از طلاق علامت
انقضای عده است موافق انچه می آید در احادیث باب الوقت الذی تبین
فیه المطلقة تا آخر که ان بیت و تشریف است و باشد آن شوهر خواستگاری
از جمله خواستگاران اگر زن خواهد خطبت خود کند او را و اگر خواهد خطبت خود نکند
او را و بر مرد است نفقه زن و جایگاه او چند آنکه در عده خود است و نشان
میراث از یکدیگر میبرند تا آنکه بسر آید عده زن اصل قال واما الطلاق العدة
التي قال الله تعالى فطلقوهن لعدتهن واحصوا العدة فاذا اراد
الرجل منكم ان يطلق امرأته طلاق العدة فلينتظر بها حتى تحيض
وتخرج من حيضها ثم يطلقها تطليقة من غير جماع بشهادة شاهدين
عدلين شرح امام گفت که واما طلاق العده که گفت الله تعالی در سوره
طلاق که پس طلاق دهید اشیا را برای عده و شمارید عده را تا مبادا
که غافل شوید و عده منقضی شود بی آنکه شما رجوع کرده باشید در حین ازا

کند مردی از جمله شما اینکه طلاق دهد زنش را طلاقی که برای عده و بقصد
رجوع در عده است پس باید که انتظار کشد با زنی که جماع کرده او را تا آنکه حیض
بیند و بیرون رود از حیضش بعد از آن طلاق دهد او را یک طلاق
بی جماع بگواهی دو گواه عادل اصل ويراجعها من يومه ذلك ان احب
او بعد ذلك بايام وقبل ان تحيض ويشهد على رجعتها ويواقعها
حتى تحيض فاذا حاضت وخرجت من حيضها طلقها تطليقة
اخرى من غير جماع ويشهد على ذلك ثم يراجعها ايضا متى
شاء قبل ان تحيض ويشهد على رجعتها ويواقعها
وتكون معه الى ان تحيض الحيضة الثالثة فاذا خرجت من
حيضتها الثالثة طلقها التطليقة الثالثة بغير جماع ويشهد على
ذلك فاذا فعل ذلك فقد بانت منه ولا تحل له حتى تنكح زوجا غيره
شرح و برمیگرداند آن زن را در همان روز اگر خواهد یا بعد ازان روز بچند روز
پیش از آنکه حیض بیند مراد اینست که لازم نیست که رجوع در اول آخر عده باشد
و مراد اینست و گواه میگیرد بر برگردانیدن آن زن و جماع میکند آن زن را تا آنکه
حیض بیند پس چون از حیض بیند و بیرون رود از حیضش طلاق میدهد او را
طلاقی دیگر بقصد رجوع در عده بی جماع گواه میگیرد بر آن طلاق نیز بعد ازان بر
میگرداند آن زن را نیز هرگاه خواهد پیش از آنکه حیض بیند و گواه میگیرد بر بر
گردانیدن آن زن و جماع میکند او را و میباشد آن زن تا آنکه حیض بیند و
حیض سیوم پس چون بیرون رود از حیض سیوم او طلاق میدهد او را

طلاق سیوم جماع و کواه میکیرد بر آن طلاق پس چون کند آنرا پس محقق
شد آن زن ازاو و مراد اینست که طلاق سیوم طلاق العده نیست و
بخلاف دو طلاق سابق و حلال نمیشود آن زن برای او تا آنکه زن نکاح
شوهری غیر او را بکند و این بیان مثالی برای طلاق العده است و حقیقت
طلاق العده بیان شد در شرح عنوان این باب و می آید در احادیث
باب الاشهاد علی الرجعة که باب بیست و دوم است اینکه اشهاد بر رجعت شرط
صحت رجعت نیست بلکه مستحب است بخلاف اشهاد بر طلاق **اصل** قیل
فَاِنْ كَانَتْ مِمَّنْ لَا تَحِيضُ فَقَالَ مِثْلُ هٰذِهِ تُطَلَّقُ طَلَاقَ السُّنَّةِ
شرح مثل هذه اشارتست باینکه طلاق السنه بمعنی اخص مخصوص نیست
در طلاق زنی که حیض می بیند زیرا که غیر مدخول بها هر چند که حیض می بیند همین حکم
دارد **یعنی** گفته شد امام را که پس اگر زن باشد از جمله آنکه حیض نمی بیند مثل
مثل صغیره و مثل یائسه که عده ندارد چگونه طلاق او پس امام گفت
که مثل این زن طلاق داده میشود طلاق السنه زیرا که طلاق بقصد
رجوع در عده در او ممکن نیست **سیوم اصل** عَنْ زُرَارَةَ قَالَ سَمِعْتُ اَبَا
جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ اُحِبُّ لِلرَّجُلِ الْفَقِيهِ اِذَا اَرَادَ اَنْ يُطَلِّقَ امْرَاَتَهُ
اَنْ يُطَلِّقَهَا طَلَاقَ السُّنَّةِ قَالَ ثُمَّ قَالَ وَهُوَ الَّذِي قَالَ اللّٰهُ تَعَالَى
لَعَلَّ اللّٰهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذٰلِكَ اَمْرًا يَعْنِي بَعْدَ الطَّلَاقِ وَانْقِضَاءِ الْعِدَّةِ
التَّزْوِيجَ بِهَا مِنْ قَبْلِ اَنْ تَتَزَوَّجَ زَوْجًا غَيْرَهُ قَالَ
وَمَا اَعْدَلَهُ وَاَوْسَعَهُ لَهُمَا جَمِيعًا اَنْ يُطَلِّقَهَا

عَلَى طُهْرٍ مِنْ غَيْرِ جِمَاعٍ تَطْلِيقَةً بِشُهُودٍ ثُمَّ يَدَعُهَا
حَتَّى يَخْلُوَ اَجَلُهَا ثَلٰثَةَ اَشْهُرٍ اَوْ ثَلٰثَةَ قُرُوءٍ ثُمَّ يَكُونُ خَاطِبًا
مِنَ الْخُطَّابِ **شرح** احب بجا ضبط و تشدید باء بخط افعل التفضیل برای مفعول است
و مجهول است اینجا بمعنی خیر است که کراهت آن کمتر باشد مثل آنچه گذشت در کتاب
العقیقة در حدیث پنجم باب سی ام که باب من یکره لبنه و من لا یکره است
که لبن الیهودیة و النصرانیة و المجوسیة احب الی من لبن ولد الزنا و مراد بفقیه کسی
که اشارات قرآن را داند مثل امام مفترض الطاعه یا کسی که امام تعلیم کرده باشد
او را و مقصود اینست که طلاق السنه بمعنی اخص برای کسی که داند که اشارت
لعل الله یحدث بعد ذلک امرا الله ابا تعبیر از اینکه از آن مفهوم میشود جواز عدم
رجعت در عده بهتر است از طلاق السنه از کسی که اشاره آن نداند و بمحض
بیان جواز آن از رسول الله صلی الله علیه و آله اکتفا کند ثم در ثم در قال برای
تعقیب است یا برای تراخی زمانی یعنی تا آخر کلام زراره است و بنا بر آنچه ما گفتیم
که بیان کردیم حاجت نیست بان تفسیر که محل تعقیبات و منافات دارد با آنچه
می آید در حدیث آخر باب عدة المطلقه و این تعقید که باب بیستم است
ما اعدله صیغه تعجب است و اوسعه عطف است بر اعدله پس تقدیر و ما اوسعه است
پس آن نیز صیغه تعجب است و ضمیر منصوب راجع بطلاق السنه است ان یطلقها
تا آخر بدل ضمیر منصوب است در سوره طلاق چنین است یا ایها النبی اذا طلقتم النساء
فطلقوهن لعدتهن و احصوا العدة و اتقوا الله ربکم لا تخرجوهن من بیوتهن و لا یخرجن
الا ان یاتین بفاحشة مبینة و تلک حدود الله و من یتعد حدود الله فقد ظلم نفسه لا

تدری لعل الله یحدث بعد ذلک امرا اذا تو معنی این حدیث برجح طلاق السنه
بر طلاق العده بهمینه موافق آنچه در مجمع البیان است در تفسیر سوره طلاق والله
اعلم یعنی روایت از زراره گفت که شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که گفت
که محبوبترست برای مرد فقیه چون اراده کند که طلاق دهد زنش را اینکه طلاق
دهد او را طلاق السنه از مرد غیر فقیه زراره گفت که عجب آمد امام گفت که
صحت طلاق السنه آنست که گفت الله تعالی در سوره شاید که الله احداث
کند بعد از آن کاری را میخواهد این را که احداث کند بعد از طلاق و آخر شدن
شدن عده و تزوج را با زن پیش از آنکه جفت خود کند شوهری جز غیر او را
امام گفت که وجه مستقیم است طلاق السنه وجه وسیع است آن برای زن
و شوهر هر دو لکن اینکه طلاق دهد زن را در پاکی از حیض بی جماع طلاقی بگواهان بعد از آن
واگذارد آن زن را تا آنکه بسر آید عده او که سه است یا سه قرء است بعد
از آن آنگه باشد خواستگاری از جمله خواستگاران چهارم اصل عن ابی
بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن طلاق السنة
قال طلاق السنة ان یطلق الرجل امرأته یدعها ان کان قد
دخل بها حتى تحیض ثم تطهر فاذا طهرت طلقها واحدة
بشهادة الشاهدین ثم یترکها حتى تعتد ثلثة قروء فاذا مضت
ثلثة قروء فقد بانت منه بواحدة وکان زوجها خاطبا من
الخطاب ان شاءت تزوجته وان شاءت لم تفعل
شرح روایت از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم

امام را از طلاق السنه یعنی احسن امام گفت که طلاق السنه آنست که طلاق
دهد مرد زن خود را در حالی که واگذارد آن زن را اگر باشد که دخول کرده باشد با او
تا آنکه حیض بیند بعد از آن پاک شود پس چون پاک شود طلاق دهد او را یک
طلاق بگواهی دو گواه بعد از آن واگذارد او را تا آنکه عده نگاه دارد سه طهر
پس چون گذشت سه طهر پس تحقیق جدا شد از آن شوهر بیک طلاق و شد
شوهرش خواستگاری از جمله خواستگاران اگر زن خواهد جفت خود
میکند او را و اگر خواهد جفت خود نمیکند او را اصل فان تزوجها بمهر جدید
کانت عنده على ثلثین باقیتین وقد مضت الواحدة فان هو
طلقها واحدة اخرى على طهر من غیر جماع بشهادة شاهدین
ثم ترکها حتى تمضی اقراؤها فاذا مضت اقراؤها من
قبل ان یراجعها فقد بانت منه باثنتین وملکت
امرها وحلت للازواج وکان زوجها خاطبا
من الخطاب ان شاءت تزوجته وان شاءت لم تفعل شرح جمله فان تزوجها
افزودها تا آخر جزای شرط سابق است یعنی پس اگر جفت خود کرد آن زن را بمهری تازه شد
نزد او نزد دو طلاق باقی مانده و تحقیق گذشت یک طلاق پس اگر او طلاق داد آن
زن را یک طلاق دیگر بر پاکی از حیض بی جماع بگواهی دو گواه بعد از آن واگذاشت
آن زن را تا آنکه گذرد سه طهر پس چون گذشت سه طهر او پیش از آنکه برگرداند او
او را پس تحقیق جدا شد از آن شوهر بدو طلاق و صاحب شد کار خود را و حلال
شد برای شوهران و شد شوهر او خواستگاری از جمله خواستگاران اگر زن خواهد

خواهد جفت خود میکند او را و اگر خواهد میکند اصل فان هو تزوجها
تزوجا جديدا بمهر جديد كانت معه بواحدة باقية و
قد مضت اثنتان فان اراد ان يطلقها طلاقا لا تحل
له حتى تنكح زوجا غيره تركها حتى اذا حاضت و
طهرت اشهد على طلاقها تطليقة واحدة ثم لا
تحل له حتى تنكح زوجا غيره شرح پس اگر او جفت خود کرد آن زن را جفت کر
دنی تازه بمهری تازه شد آن زن نزد او بیک طلاق باقیمانده و گذشته بود
دو طلاق پس اگر اراده کند اینرا که طلاق دهد آن زن را طلاقی که حلال نشود آن
زن برای او بسبب آن طلاق تا آنکه نکاح کند شوهری غیر او را وا میگذارد آن
زن را تا آنکه چون حیض بیند و پاک شود گواه میگیرد بر طلاق او بیک طلاق
بعد از آن از زن حلال نشود برای او تا آنکه نکاح کند شوهری غیر او را اصل
واما طلاق الرجعة فان يدعها حتى تحيض وتطهر ثم
يطلقها بشهادة شاهدين ثم يراجعها ويواقعها ثم ينتظر
بها الطهر فاذا حاضت وطهرت واشهد شاهدين على تطليقة اخرى
يراجعها ويواقعها ثم ينتظر بها الطهر فاذا حاضت وطهرت اشهد
شاهدين على التطليقة الثالثة ثم لا تحل له ابدا حتى تنكح زوجا
غيره وعليها ان تعتد ثلثة قروء من يوم طلقها التطليقة الثالثة
شرح طلاق الرجعه بکسر و بفتح را عبارتست از طلاق العده باعتبار آنکه
در آن قصد برگردانیدن در عده هست چنانچه بیان شد در شرح عنوان این

باب فان بفتح نمره است و مقصود بیان طلاق الرجعه ثم البته پس طلقها و ش
نظیرش منصوبست یوم تی تنوین و مضافست یعنی و اما طلاق بقصد برگر
برگردانیدن در عده پس شناسائی اینست که واگذارد زن را تا آنکه حیض بیند و پاک شود
بعد از آن طلاق دهد آن زن را بگواهی دو گواه بعد از آن برگرداند آن زن را و
جماع کند او را بعد از آن انتظار کشد با آن زن پاکی از حیض را پس چون حیض بیند
و پاک شود گواه گیرد دو گواه را بر طلاقی دیگر بعد از آن برگرداند آن زن را و
جماع کند او را بعد از آن انتظار کشد با آن زن پاکی از حیض را پس چون حیض بیند و پاک
شود گواه گیرد دو گواه را بر طلاق سیوم بعد از آن حلال نمیشود آن زن بر
برای او هرگز مگر آنکه نکاح کند شوهری غیر او را و بر آن زنست اینکه عده نگاهدارد
سه طهر از روزی که طلاق داده او را طلاق سیوم اصل فان طلقها واحدة
على طهر بشهود ثم انتظر بها حتى تحيض وتطهر ثم طلقها قبل
ان يراجعها لم يكن طلاقه الثانية طلاقا لانه طلق طالقا لانه
اذا كانت المراة مطلقة من زوجها كانت خارجة من ملكه
حتى يراجعها فاذا راجعها صارت في ملكه ما لم يطلق
التطليقة الثالثة فاذا طلقها التطليقة
الثالثة فقد خرج ملك الرجعة من يده
شرح الثانية منصوبست و صفت مفعول مطلق محذوفست بتقدیر التطلیقة الثانیه
یا ظرفست بتقدیر فی المراة الثانیه ملک بضم و بفتح و کسر میم و سکون لام
مستعمل میشود و در دو معنی اول منصوب مصدر باب ضرب بمعنی تصرف تام در چیزی

دوم مملوک یعنی آنچه تصرف تام متعلق بآن باشد و مرد و اینجا مناسب است فاذا
طلقها برای بیانست یعنی پس اگر طلاق دهد زن را یک طلاق بر پاکی از
از حیض بگواهانی بعد از آن انتظار کشد تا آن زن تا آنکه حیض بیند و پاک شود و بعد
آن طلاق دهد زن را پس از آنکه برگرداند آن زن را نمیباشد طلاق او تطلیقه دوم
طلاق صحیح زیرا که او طلاق داده طلاق یافته را زیرا که شان نیست که چون
باشد زن مطلقه از شوهرش میباشد بیرون از ملک او تا آنکه برگرداند آن
زن را پس چون برگرداند آن زن را میگردد آن زن در ملک او و چند آنکه طلاق
نداده باشد طلاق سیوم بیان این آنکه چون طلاق دهد او را طلاق سیوم
پس همچنین بیرون میرود ملک برگردانیدن از دست او و مراد اینست که بعد از
طلاق اول و بعد الطلاق دوم فی الجمله مالک هست زیرا که مالک برگردانیدن
هست بخلاف بعد از طلاق سیوم متن فَاِنْ طَلَّقَهَا عَلٰى طُهْرٍ بِشُهُوْدٍ
ثُمَّ رَاجَعَهَا وَانْتَظَرَ بِهَا الطُّهْرَ مِنْ غَيْرِ مُوَاقَعَةٍ فَحَاضَتْ
وَطَهُرَتْ ثُمَّ طَلَّقَهَا قَبْلَ اَنْ يُدَنِّسَهَا بِمُوَاقَعَةٍ بَعْدَ الرَّجْعَةِ
لَمْ يَكُنْ طَلَاقُهُ لَهَا طَلَاقًا لِاَنَّهُ طَلَّقَهَا التَّطْلِيقَةَ الثَّانِيَةَ
فِي طُهْرِ الْاُوْلٰى وَلَا يَنْقَضِي الطُّهْرُ اِلَّا بِمُوَاقَعَةٍ بَعْدَ الرَّجْعَةِ
شرح فا در فاذا برای تعقیب است و این شروع در بیان مسئله دیگر است یدنسها
بدال منقطه و نون و سین منقطه بضمه مضارع غایب معلوم باب تفعیل است و
قبل ان یدنسها بمواقعة بعد الرجعة تاکید و تمسیس میتواند بود و نیاید دوم مراد اینست
که بعد از حیض و طهر نیز جماع نکرده و اگر میکرد و انتظار حیض و طهری دیگر میکشید طلاق او

صحیح میبود یعنی پس اگر طلاق دهد زن را بر پاکی از حیض بگواهانی بعد از آن بر
گرداند آن زن را و انتظار کشد با و پاکی از حیض را بجماع پس حیض بیند و پاک شود
بعد از ان طلاق دهد او را پس از آنکه چرکین کند آن زن را بجماعی بعد از برگردانیدن
نمیشود طلاق او آن زن را طلاق صحیح زیرا که او طلاق داد آن زن را طلاق دوم
در طهر تطلیقه اولی و آخر نمیشود طهر مگر بجماعی بعد از برگردانیدن مراد اینست که با وجود
آنکه حیض درمیان این دو طهر واقع شده این دو طهر بیک طهر حساب میشود چه
جای اینکه حیض درمیان واقع نشده باشد موافق آنچه گذشت در حدیث
دوازدهم باب چهارم که باب من طلق لغیر الکتاب والسنة است و بیان
میشود در احادیث باب ان المراجعة لا تکون الا بالمواقعة که باب چهاردهم است
متن وَكَذٰلِكَ لَا تَكُوْنُ التَّطْلِيْقَةُ الثَّالِثَةُ اِلَّا بِمُرَاجَعَةٍ وَمُوَاقَعَةٍ
بَعْدَ الْمُرَاجَعَةِ ثُمَّ حَيْضٍ وَطُهْرٍ بَعْدَ الْحَيْضِ ثُمَّ طَلَاقٍ بِشُهُوْدٍ
حَتّٰى يَكُوْنَ لِكُلِّ تَطْلِيْقَةٍ طُهْرٌ مِنْ تَدْنِيْسِ الْمُوَاقَعَةِ بِشُهُوْدٍ
شرح حتی یکون تا آخر اشارتست بانکه فقره لکل تطلیقة تا آخر منقول و مشهور است
از رسول الله صلی الله علیه و آله من برای ابتدا است که مستعمل شد بمعنی
خلف مثل آیت سوره بقره واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی تدنیس تقدیر طهر
من دنس است با و بشهود برای ملابست است و الا بجای آن واو میباید یعنی
و همچنان نمیباشد طلاق سیوم مگر برگردانیدنی و جماعی بعد از برگردانیدن بعد
از ان حیضی و طهری بعد از حیض بعد از آن طلاقی با شاهدانی تا آنکه باشد
برای هر طلاقی طهری که پس از طهر جماعت با گواهانی حدیث عن الحسن بن

زياد عن ابي عبد الله عليه السلم قال سألته عن طلاق السنة
كيف يطلق الرجل امرأته فقال يطلقها في طهر قبل عدتها
من غير جماع بشهود فان طلقها واحدة ثم تركها حتى
يخلو اجلها فقد بانت منه وهو خاطب من الخطاب شرح قبل بكسر قاف وفتح با بمعنى
معنى عند است وبفتح قاف وسكون با بمعنى اول خير است سرد واينجا مناسب است
وبر هر تقدير منصوب است بظرفيت وظرف صفت طهرات واين اشارت است
بانكه عده آن سه طهرات كه طلاقش در طهر اول از جمله آنها است فان طلقها تا آخر
براى بيان ما به الامتياز ميان طلاق السنة وطلاق العده است بعد از بيان
ما به الاشتراك ميان آن دو مراد انست كه طلاق السنة طلاقيست كه بى قصد
بركردانيدن در عده باشد يعنى روايت است از حسن بن زياد از امام جعفر صادق
عليه السلم گفت كه پرسيدم امام را از طلاق السنة كه چگونه طلاق ميدهد مرد
زنش را پس امام گفت كه طلاق ميدهد زن را در طهرى كه نزد عده اوست يعنى
با شاهدان پس اگر طلاق دهد زن را يكطلاق تعبيه اينكه بعد از آن واگذارد آن
زن را تا انكه بسر آيد عده او پس تحقيق جدا شد آن زن از او بعد از عده او و
خواستگاريست از جمله خواستگاران متن وان راجعها في عدة كان
تطليقة ماضية وبقي تطليقتان وان طلقها الثانية ثم تركها
حتى يخلو اجلها فقد بانت منه وان هو اشهد على رجعتها قبل
ان يخلو اجلها فهي عنده على تطليقتين ماضيتين و
بقيت واحدة فان طلقها الثالثة فقد بانت منه

ولا

ولا تحل له حتى تنكح زوجا غيره وهي ترث وتورث ما كان له
عليها رجعة من التطليقتين الاولتين شرح ما مصدريه است ومصدر نايب
ظرف زمان است يعنى واگر با وجود عدم قصد بركردانيدن در وقت طلاق
برگرداند زن را در عده پس آن زن نزد اوست بيك طلاق كه گذشته است
و باقيمانده دو طلاق و اگر طلاق دهد آن زن را يكطلاق دوم بى قصد بركردانيدن
بعد از آن واگذارد او را تا انكه بسر آيد عده او پس تحقيق آن زن جدا شد از او
واگر او بعد از طلاق دوم گواه گرفت بر بركردانيدن آن زن پيش از انكه بسر آيد
عده او از طلاق دوم پس آن زن نزد او برد و طلاق گذشته است و باقى
مانده يكطلاق پس اگر طلاق داد آن زن را طلاق سيوم پس تحقيق آن زن جدا شد
از او وحلال نشود براى او تا انكه آن زن نكاح كند شوهرى غير او را و آن زن
ميراث ميبرد وميراث برده ميشود چند انكه او را باشد بر آن زن بركردانيدنى
از دو طلاق سابق ششم مجهول سألت ابا الحسن عليه السلم عن رجل طلق
امرأته بعد ما غشيها بشهادة عدلين فقال ليس هذا
بطلاق فقلت جعلت فداك كيف طلاق السنة فقال يطلقها
اذا طهرت من حيضها قبل ان يغشيها بشاهدين عدلين كما قال
الله عز وجل في كتابه فان خالف ذلك رد الى كتاب الله عز وجل
شرح ما مصدريه است غشيها بغين با نقطه وشين با نقطه ويا دو نقطه در پاين بصيغه
ماضى غايب معلوم باب علم است مراد بطلاق السنة اينجا معنى اعم است
چنانچه مذكور شد در شرح عنوان اين باب يطلقها بتقدير ان طلقها است پس

منصوب و مرفوع میتواند بود کما قال الله اشارت است بآیت سوره طلاق و
واشهدوا ذوی عدل منکم و ظرف متعلق بشاهدین عدلین است زیرا که اشتراط
وقوع طلاق در طهر غیر مواقعه مدلول صریح قرآن نیست چنانچه مذکور شد در
در شرح عنوان این باب رد الی کتاب الله بمعنی نیست که آن طلاق باطلست
چنانچه بیان میشود در باب فرق بین من طلق علی غیر السنة تا آخر که باب بیست
و نهم ست یعنی پرسیدم امام رضا علیه السلام را از مردی که طلاق داد زن خویش را
بعد از آنکه جماع کرد او را بگواهی دو عادل پس امام گفت که نیست این طلاق صحیح
پس گفتم که قربانت شوم چگونه است طلاق صحیح امام گفت که اینکه طلاق دهد زن را
چون پاک شود از حیض خویش پیش از آنکه جماع کند او را بدو گواه عادل چنانچه گفت الله
عز و جل در کتاب خود پس اگر مخالفت کند از آن برگردانیده میشود بسوی کتاب
الله عز و جل متن فَقُلْتُ لَهُ فَاِنْ طَلَّقَ عَلٰی طُهْرٍ مِنْ غَیْرِ جِمَاعٍ بِشَاهِدٍ
وَامْرَأَتَیْنِ فَقَالَ لَا تَجُوزُ شَهَادَةُ النِّسَاءِ فِی الطَّلَاقِ وَقَدْ تَجُوزُ
شَهَادَتُهُنَّ مَعَ غَیْرِهِنَّ فِی الدَّمِ اِذَا حَضَرْنَهُ فَقُلْتُ فَاِذَا اَشْهَدَ
رَجُلَیْنِ نَاصِبِیَّیْنِ عَلَی الطَّلَاقِ یَکُونُ طَلَاقًا فَقَالَ مَنْ وُلِدَ عَلَی الْفِطْرَةِ
اُجِیزَتْ شَهَادَتُهُ عَلَی الطَّلَاقِ بَعْدَ اَنْ یُعْرَفَ مِنْهُ خَیْرٌ شرح حضرن بحای
بی نقطه و ضاد با نقطه و را بی نقطه و نون بصیغه ماضی جمع مونث غایب معلوم
باب نصر است مراد بناصب دشمن اهل البیت معصومین علیهم السلام است که این
که بعد از اطلاع بر محکمات قرآن که در آنها نهی از اختلاف از روی ظن و پیروی
ظن صریح شده تجویز کند خالی بودن مایز از امام مفترض الطاعه که عالم بجمیع احکام باشد

فی شأنه طعن من ولد علی الفطرة عبارت است از هر مکلف و اشارت است باینکه
اصل در هر مکلف اینست که مذهب شیعه امامیه داشته باشد بنا بر آیت سوره
روم فطرة الله التی فطر الناس علیها و آیت سوره اعراف و اذ اخذ ربک
من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و اشهدهم علی انفسهم الست بربکم قالوا بلی و در بحث
تعارض اصل و ظاهر گاهی اصل معتبر است و گاهی ظاهر معتبر است و طلاق از قسم
اول است اجیزت بجیم و زای با نقطه بصیغه ماضی غایبه مجهول معتل العین و از
باب افعال است یعرف بصیغه مخاطب معلوم باب ضرب است خیر عبارت
از صلاح ظاهری و غیر عدل است در آیت و اشهدوا ذوی عدل منکم و در این
کلام دلالت است بر اینکه شهادت ناصب معلوم النصب و فاسق معلوم الفسق که صحیح
نیست یعنی پس گفتم امام را که پس اگر طلاق دهد بر طهری بی جماع بیک گواه
و دو زن چگونه است پس امام گفت که گذرانیده نمیشود گواهی زنان در طلاق
بنا بر آیت واشهدوا ذوی عدل منکم و گاهی گذرانیده میشود شهادت زنان با غیر
ایشان در کشتن چون مشاهده کرده باشند آنرا پس گفتم که چون گواه گیرد دو
مرد ناصب را بر طلاق آیا میباشد طلاق صحیح پس امام گفت که هر که زاده شد بر فطرت
توحید الله تعالی در ربوبیت گذرانیده میشود گواهی او بر طلاق بعد از آنکه
شناسی او را و صلاح ظاهر را متن عن ابی جعفر علیه السلام انه قال
اِنَّ الطَّلَاقَ الَّذِی اَمَرَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ فِی کِتَابِهِ وَالَّذِی سَنَّ رَسُولُ
اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ اَنْ یُخَلِّیَ الرَّجُلُ عَنِ الْمَرْأَةِ فَاِذَا حَاضَتْ
وَطَهُرَتْ مِنْ مَحِیضِهَا اَشْهَدَ رَجُلَیْنِ عَدْلَیْنِ عَلٰی تَطْلِیقَةٍ وَهِیَ

طاهر من غیر جماع وهو احق برجعتها ما لم تنقض ثلثة قروء وکل
طلاق ما خلا هذا فباطل لیس بطلاق شرح الذی امر الله عز وجل به فی کتابه عبارت است
از طلاق العده که بیان شد در شرح عنوان این باب و اشارت است
بآیت سوره طلاق اذا طلقتم النساء فطلقوهن لعدتهن والذی سن رسول الله صلی الله
علیه و آله عبارت است از طلاق العده باعتبار اشتمال آن بر شروطی که در
صریح قرآن نیست بلکه رسول الله صلی الله علیه و آله آنها را بیان کرده و این عطف
از قبیل عطف صفت کموصوف بر یکدیگر است نظیر آیت سوره مؤمنون الذین
هم فی صلوتهم خاشعون والذین هم عن اللغو معرضون پس مراد سنت در اینجا
سن بمعنی اعم است از دو معنی که مذکور شد در شرح عنوان این باب تحلی
بانقطه بضمیه مضارع غایب معلوم باب تفعیل است تطلیقه تاء وحدت است
یا ضمیر غایب است کل طلاق مخصوص است بطلاق العده برای زنی
که حیض میدیده ما مصدریه است و منصوب است محلا و بدانیز منصوب است محلا
نظیر قول لبید الا کل شیء ما خلا الله باطل ابن هشام در مغنی اللبیب گفته که ما خلا مصدریه
قد تولها ثم الفعلیه و موضع ما خلا نصب فقال السیرافی علی الحال کما تقع المصدر الصریح
فی نحو ارسلها العراک وقیل علی الظرف علی نیابتها و صلتها عن الوقت فمعنی قاموا
ما خلا زیدا علی الاول قاموا خالین عن زید وعلی الثانی قاموا وقت خلوهم عن
وقیل انه بود که ما برای ابهام باشد مثل رایت رجلا ما و خلا حرف جر باشد
و زیدا مجرور باشد محلا حسنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام انکه او
گفت که بدرستی که طلاقی که امر کرد الله عز وجل با آن در کتاب خود و در سنت

طلاق و آنچه قرار داد آنرا رسول الله صلی الله علیه و آله آنست که واگذارد مرد زنرا
اگر حیض میدیده باشد پس چون حیض ببیند و پاک شود از حیض خود گواه گیرد دو مرد عادل را
بر یک طلاق بر حالی که آن زن پاک است بی جماع و آن مرد زنرا واگذارد تا برگردد این
آن زن حیض اگر منقضی نشده باشد سه طهر و هر طلاق برای عده که غیر اینست مثل طلاق
در حیض و مثل طلاق در طهر مواقعه پس باطل است نیست طلاق صحیح مشترک مجمل
عن ابی جعفر علیه السلم قال الطلاق فی السنة اذا طهرت المرأة
فلیطلقها واحدة مکانها من غیر جماع یشهد علی طلاقها فاذا
اراد ان یراجعها اشهد علی المراجعة شرح طلاق
السنة خبر مبتدای محذوف است بتقدیر هذا و مقصود بیان طلاق السنة
بمعنی اعم است که بیان شد در شرح عنوان این باب ضعیفی روایت است از
امام محمد باقر علیه السلام گفت که بیان طلاق السنه اینست که بالی چون پاک شود
زن پس باید که طلاق دهد او را یک طلاق همانجا بی جماع گواه میگیرد
بر طلاق آن زن پس چون اراده کند که برگرداند آن زنرا گواه میگیرد بر آن بر
گردانیدن مشترک مجمل عن ابی عبدالله علیه السلم قال قال امیر المؤمنین
علیه السلم اذا اراد الرجل الطلاق طلقها فی قبل عدتها بغیر
جماع فانه اذا طلقها واحدة ثم ترکها حتی یخلو
اجلها ان شاء ان یخطب مع الخطاب فعل فان راجعها
قبل ان یخلو اجلها او بعده کانت عنده علی تطلیقة
شرح قبل عدتها بیان شد در شرح حدیث پنجم این باب فا در فان برای تعقیب است

او بعد و مبنی بر عقد جدید مهر جدید است برضای طرفین متن روایت است از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین علیه السلام که چون اراده کند
مرد طلاق را یا طلاق میدهد زن را و زن در پاکی او بی جماع پس بدرستی که او چون
طلاق دهد زن را یک طلاق بعد از آن واگذارد آن زن را تا آنکه بگذرد عده زن اگر خواهد
که خواستگاری کند با خواستگاران میکند پس اگر برگرداند آن زن را پیش از آنکه
بگذرد عده زن یا بعد از آن میشود آن زن نزد او بیک طلاق متن فان
طَلَّقَهَا الثَّانِيَةَ اَيْضًا فَشَاءَ اَنْ يَخْطُبَهَا مَعَ الْخُطَّابِ اِنْ كَانَ
تَرَكَهَا حَتّٰى يَخْلُوَ اَجَلُهَا فَاِنْ شَاءَ رَاجَعَهَا قَبْلَ اَنْ
يَنْقَضِيَ اَجَلُهَا فَاِنْ فَعَلَ فَهِيَ عِنْدَهُ عَلٰى تَطْلِيقَتَيْنِ فَاِنْ
طَلَّقَهَا الثَّالِثَةَ فَلَا تَحِلُّ لَهُ حَتّٰى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ وَهِيَ
تَرِثُ وَتُوْرَثُ مَا كَانَتْ فِي الدَّمِ مِنَ التَّطْلِيقَتَيْنِ الْاَوَّلَتَيْنِ
شرح فا در فشاء جزائیست و شرط ان طلقها است شاء تا اجلها مرکب است از
جزا که مقدم بر شرط است و شرطی که مؤخر از جزا است و این جمله مقول
قال است و جزای ان طلقها است ما مصدریه است و مضاف بتقدیر ظرف زمان است
و مراد با کانت فی الدم آنست که بسن یأس نرسد و این اشارتست بآنکه اگر
مثلا زن بعد از طلاق اول در سن حیض باشد و بعد از طلاق دوم یائسه شود
میراث برطرف میشود میان ایشان بعد از طلاق دوم و بر آن قیاس است
صورتهای دیگر مثل آنکه بعد از طلاق دوم یک حیض یا دو حیض ببیند و یائسه شود و
ابتدا رشد مستعمل شده بمعنی خلف موافق آنچه گفته بیان شد در شرح حدیث چهارم

این باب متن مشتمل بر آنکه شبیه این باب می آید در کتاب المواریث و حدیث اول باب
سی و چهارم که باب میراث المطلقات فی المرض وغیر المرض است و اینجا چنین است
کذا نهاتره و هو یرثها ما دامت فی الدم من حیضتها الثانیة من التطلیقتین الاولین
و معنی آن بیان میشود متن پس اگر طلاق دهد زن را در بار دوم نیز پس خواست
که خواستگاری کند آن زن را با خواستگاران اگر باشد که واگذاشته باشد
آن زن را تا آنکه بگذرد عده زن پس اگر خواهد برمیگرداند آن زن را پیش از آنکه
باخر رسد عده زن پس اگر دو مرد کرد یکی از آن دو شق را پس آن زن نزد او بدو طلاق
پس اگر طلاق داد آن زن را در بار سیوم پس آن زن حلال نمیشود برای او تا آنکه
نکاح کند شوهری غیر او را و آن زن میراث میبرد و میراث برده میشود مادامی که
باشد در سن حیض بعد از طلاق سابق باب هشتم مشتمل بر باب یجب ان تقول ما یقع
ان الطلاق شرح این باب بیان چیزیست که واجبست که گوید آن را کسی که اراده
کرد که طلاق دهد و این باب شش حدیث و دو حکایت مشتمل است از این جمله است
اول متن عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ اَنَّهُ سَاَلَ اَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ
قَالَ لِامْرَاَتِهِ اَنْتِ عَلَيَّ حَرَامٌ اَوْ بَائِنَةٌ اَوْ بَتَّةٌ اَوْ بَرِيَّةٌ اَوْ خَلِيَّةٌ
قَالَ هٰذَا كُلُّهُ لَيْسَ بِشَيْءٍ اِنَّمَا الطَّلَاقُ اَنْ يَقُولَ لَهَا فِي
قُبُلِ الْعِدَّةِ بَعْدَ مَا تَطْهُرُ مِنْ مَحِيضِهَا قَبْلَ اَنْ يُجَامِعَهَا اَنْتِ طَالِقٌ
اَوِ اعْتَدِّي يُرِيدُ بِذٰلِكَ الطَّلَاقَ وَيُشْهِدُ عَلٰى ذٰلِكَ رَجُلَيْنِ عَدْلَيْنِ
شرح بتة بفتح باء یک نقطه و تشدید تاء دو نقطه در بالا بمعنی منقطعه است و در اصل
مصدر باب نصر است بمعنی انقطاع مستعمل شده بمعنی اسم فاعل ترتبه همزه او

یازده و نقطه در پایین است علیه بفتح خا با نقطه و کسر لام و تشدید یا و دو نقطه در پایین
قبل العده بیان شد در شرح حدیث پنجم باب سابق **یعنی** روایت است
از محمد بن مسلم اینکه او پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از مردی که گفت
زنش را که تو بر من حرامی یا جدائی یا بریده شده یا بریئی یا خالئی امام گفت که این
نکیمش نیست چیزی جز این نیست که طلاق صحیح نیست که گوید زن را در نزد طهر بعد
از آنکه پاک شده باشد از حیض خود پس از آنکه جماع کند او را که تو طالقی یا گوید
که عده نگاه دار در حالی که قصد کند با آن انشای طلاق را و گواه گیرد بر آن دو
مرد عادل را **دوم حسن** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الطَّلَاقُ أَنْ يَقُولَ لَهَا
اِعْتَدِّي أَوْ يَقُولَ لَهَا أَنْتِ طَالِقٌ **شرح** این ظاهر است از شرح سابق **سیوم حسن** عَنْ أَبِي
جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الطَّلَاقُ لِلْعِدَّةِ أَنْ يُطَلِّقَ الرَّجُلُ امْرَأَتَهُ عِنْدَ كُلِّ
طُهْرٍ وَيُرْسِلَ إِلَيْهَا أَنِ اعْتَدِّي فَإِنَّ فُلَانًا قَدْ طَلَّقَكِ قَالَ وَهُوَ
أَمْلَكُ بِرَجْعَتِهَا مَا لَمْ تَنْقَضِ عِدَّتُهَا **شرح** الطلاق للعده عبارت است
از طلاقی که مذکور است در آیت سوره طلاق که فطلقوهن لعدتهن چنان چه بیان شد
در شرح عنوان باب سابق عند طرف یرسل است و متقدم شده و این جمله حال
مقدره است از فاعل یطلق و دو جوب این ارسال شاید که مستنبط باشد از تتمه
آیت که و احصوا العده کل طهر عبارت است از طهر دوم و طهر سیوم ان بفتح
همزه و سکون نون مفسره است چون ارسال متضمن معنی قول است مخفی نماند
که چون طلاق العده بقصد تادیب میباشد غالبا بخلاف طلاق السنه پس این
ارسال واجب است برای زیادتی تادیب در صورتی که رجوع زود نشود و برای

حاجت بزیادتی تادیب **یعنی** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت که
طلاقی که برای عده است این نیست که طلاق دهد مرد زنش را بر حالی که مقدر باشد
اینکه نزد هر طهری فرستد سوی آن زن شخصی را که گوید که عده نگاه دار چه بدرستی
که فلان کس طلاق داد ترا امام گفت که و او مالکتر است به برگردانیدن آن
زن چند انکه منقضی نشده عده آن زن **چهارم حسن** حُمَيْدُ بْنُ زِيَادٍ عَنِ ابْنِ
سَمَاعَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ
السَّلَامُ قَالَ ـــــــــ يُرْسِلُ إِلَيْهَا فَيَقُولُ الرَّسُولُ
اِعْتَدِّي فَإِنَّ فُلَانًا قَدْ فَارَقَكِ **شرح** روایت کرد حمید بن زیاد از حسن بن سماعه از محمد بن
زیاد از عبد الله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که طلاق دهنده
بطلاق عده میفرستد شخصی را سوی آن زن میگوید آن شخص که عده نگاه دار چه بدرستی
که فلان کس تحقیق جدائی کرد از تو **حکایت حسن** قَالَ ابْنُ سَمَاعَةَ وَإِنَّمَا مَعْنَى قَوْلِ
الرَّسُولِ اِعْتَدِّي فَإِنَّ فُلَانًا قَدْ فَارَقَكِ يَعْنِي الطَّلَاقَ أَنَّهُ
لَا تَكُونُ فُرْقَةٌ إِلَّا بِطَلَاقٍ **شرح** یعنی تکرار معنی است انه بفتح همزه بتقدیر لا
نه است یا بکسر همزه استیناف بیانی سابق است و حاصل هر دو یکیست **یعنی**
گفت حسن بن سماعه که و جز این نیست که معنی گفتن آن شخص که عده نگاه دار چه بدرستی
که فلان کس تحقیق جدائی کرد از تو میخواهد طلاق را از برای که شان این نیست که میباشد
جدائی مگر بلفظ طلاق موافق آن می آید در این باب **پنجم حسن** حُمَيْدُ بْنُ زِيَادٍ عَنِ
ابْنِ سَمَاعَةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ الطَّاطَرِيِّ قَالَ الَّذِي
أُجْمِعَ عَلَيْهِ فِي الطَّلَاقِ أَنْ يَقُولَ أَنْتِ طَالِقٌ أَوِ اعْتَدِّي وَذَكَرَ أَنَّهُ

قال محمد بن ابی حمزة کیف یشهد علی قولها اعتدّی قال یقول اشهدوا
اعتدّی شرح طاطری بفتح طای بی‌نقطه و الف منقلب از رای بی‌نقطه و فتح طای بی‌نقطه
و تخفیف رای بی‌نقطه و یای نسبت است صاحب قاموس گفته و طاطر موضع بالشام و صاحب
ایضاح گفته که الطاطری بفتح الطائین المهملتین سمی بذلک لبیعه ثیابا یقال لها الطاطریة
اجمع بصیغه ماضی غایب مجهول از باب افعال است و مراد بمجمع علیه آنست که مشهور در
روایت موافق آنچه گذشت در کتاب الفضل در حدیث دوازدهم باب اختلاف
الحدیث که باب بیست و دوم است یعنی روایت کرد حمید بن زیاد از حسن بن
سماعه از علی بن حسن طاطری گفت که آنچه مجمع علیه است در صیغه طلاق آنست که
مرد گوید که تو طالقی یا گوید که عده نگاه‌دار علی بن حسن مذکور گردانید که او گفت
محمد بن ابی حمزه را که چگونه گواه میگیرد بر قول خود که عده نگاه‌دار گفت که میگوید
گواهان را که گواه باشید و میگوید زن را که عده نگاه‌دار بکلمه عربی قال ابن سماعة
غلط محمد بن ابی حمزة ان یقول اشهدوا اعتدّی قال الحسن بن
سماعة ینبغی ان یجیء بالشهود الی حجلتها او یذهب بها الی
الشهود الی منازلهم وهذا المحال الذی لا یکون ولم یوجب الله
عزّ وجلّ هذا علی العباد قال الحسن لیس الطلاق الّا کما روی بکیر بن
اعین ان یقول لها وهی طاهر من غیر جماع انت طالق
ویشهد شاهدین عدلین وکلّما سوی ذلک فهو ملغی
شرح غلط بغین بانقطه و طای بی‌نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم از باب علم است ان بفتح
همزه و سکون نون بتقدیر فی ان ینبغی بتقدیر معنی علی بداءت الحجلة بفتح

شاهدین عدلین

حای بی‌نقطه و فتح جیم خانه آراسته برای عروس هذا مبتدا است المحال بضم میم مبتدا
الملغی بغین بانقطه و الف منقلب از واو بصیغه اسم مفعول از باب افعال باطل کرده شده
یعنی گفت حسن بن سماعه که خطا کرد محمد بن ابی حمزه در اینکه مرد گوید که اشهدوا اعتدّی
گفت حسن بن سماعه که سزاوار شود بنابر این اینکه مرد آورد گواهان را سوی خانه
آراسته زن یا برد زن را سوی گواهان سوی منزلهای ایشان و این محالست
که نمیباشد و واجب نکرده الله عزّ و جلّ این را بر بندگان گفت حسن بن سماعه که نیست
طلاق مگر چنانچه روایت کرد بکیر بن اعین اینکه مرد گوید زن را بر حالی که زن پاک
باشد بی جماع که تو طالقی و گواه گیرد دو گواه عادل را و هرچه غیر آنست پس آن باطل
کرده شده است بدانکه این سخن ابن سماعه چون بغایت ظاهر البطلان و منافی
احادیثی است که مصنف رحمه الله تعالی درین باب اعتماد بر آنها کرده ابطال آنرا
بظهور واگذاشته باب دهم فصل باب ان المطلقة ثلثا علی طهر بشهود فی مجلس او اکثر
انّها واحدة شرح انّها بفتح همزه بدل اشتمال من المطلقة است یعنی این باب بیان آنست
که هر که طلاق داد سه طلاق بر یک طهر بگواهانی در یک مجلس یا در چند مجلس اینکه
آن طلاقهای او یک طلاق است درین باب چهار حدیث است اول فصل عن زرارة
عن احدهما علیهما السلام قال سألته عن رجل طلّق امرأته ثلثا فی مجلس
واحد وهی طاهر قال هی واحدة شرح مراد اینجا بطاهر اینجا پاک از حیض و از
جماع است که بیان شد در حدیث چهارم باب هشتم که باب تفسیر طلاق است
تا آخر است یعنی روایت است از زراره از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق
علیهما السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی که طلاق داد زنش را سه طلاق یک

مجلس بر حالی که آن زن پاک است امام گفت که آنها یک طلاق است دوم حدیث
عن زرارة عن احدهما علیهما السلام قال سألته عن الذی یطلق فی حال
طهر فی مجلس ثلثا قال هی واحدة شرح از ظاهر است از شرح بی نیاز
سیوم حدیث عن ابی عبد الله علیه السلام قال الطلاق ثلثا فی غیر عدة
ان کانت علی طهر فواحدة وان لم تکن علی طهر فلیس بشیء
شرح مراد بعده اینجا عده طلاق است پس فی غیر عده بآن معنی است که بیک دفعه
قصد سه طلاق کند مراد بطهر پاکی از حیض و از مس جماع است یعنی روایت
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که سه طلاق که در غیر عده باشد و اگر در
پاکی پس یک طلاق است و اگر نباشد در پاکی پس نیست چیزی چهارم حدیث قلت
لابی عبد الله علیه السلام ان اصحابنا یقولون ان الرجل اذا طلق امرأة
مرة او مائة مرة فانما هی واحدة وقد کان یبلغنا عنک وعن
آبائک انهم کانوا یقولون اذا طلق او مائة مرة فانما هی واحدة فقال
هو کما بلغکم شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که بدرستی
که یاران ما میگویند که بدرستی که مرد چون طلاق دهد زنی را یکبار یا صد بار
پس جز این نیست که آن یکیست و بتحقیق بود که میرسید بما از تو و از پدران تو اینکه
ایشان می گفتند که چون طلاق دهد یکبار یا صد بار پس جز این نیست که آن یکیست
پس امام گفت که آن سخن چنانست که رسید بشما باب یازدهم حدیث با تنها
طلق و فرق بین الشهود والمطلق بحضرة قوم و علم قبل ان یشهدوا شرح این باب
کسی است که طلاق داد و تفریق کرد میان گواهان یا طلاق داد در حضور

جمعی و نگفت ایشان را که گواه باشید در این باب چهار حدیث است اول حدیث
سألت ابا الحسن علیه السلام عن رجل طلق امرأته علی طهر من غیر جماع
واشهد الیوم رجلا ثم مکث خمسة ایام ثم اشهد آخر
فقال انما امر ان یشهدا جمیعا شرح پرسیدم امام رضا
علیه السلام را از مردی که طلاق داد زنش را در پاکی بی جماع و گواه گرفت امروز
مردی را بعد از آن ساکت شد پنج روز بعد از آن گواه گرفت دیگری را پس امام
گفت که جز این نیست که مامور شده باینکه گواه گرفته شوند آن گواهان بر
حالی که با یکدیگر باشند دوم حدیث عن علی بن احمد بن اشیم قال سألته
عن رجل طهرت امرأته من حیضها فقال فلانة طالق وقوم یسمعون
کلامه ولم یقل لهم اشهدوا ایقع الطلاق علیها قال
نعم هی شهادة فتترک معلقة شرح روایت است از علی بن احمد بن
اشیم بفتح همزه و سکون شین با نقطه و فتح یا دو نقطه در پایین یا بضم همزه و فتح شین
و سکون یا که از راویان امام رضا علیه السلام است گفت که پرسیدم امام را
از مردی که پاک شد زنش از حیض پس گفت که فلانه طالق است و جمعی میشنوند
سخن او را و نگفت ایشان را که گواه باشید آیا واقع میشود طلاق بر آن
بر آن زن امام گفت که آری از حال قوم گواه شدند مراد این است که چون آن
شهادت است و سبب کلام او مفرد است پس و اشهاد کرده ایشان را آیا پس آن
زن واگذاشته میشود مانند آویخته در دیوار یعنی معطل که بعد از عده شوهر نتواند
کرد سیوم حدیث سألت ابا الحسن علیه السلام عن رجل کانت له امرأة طهرت

من حيضها فجاء الى الجماعة فقال فلانة طالق يقع عليها الطلاق
ولم يقل اشهدوا قال نعم شرح اين ظاهر است از شرح سابق چهارم حديث عن
صفوان بن يحيى عن ابي الحسن الرضا عليه السلم قال سئل عن رجل
طهرت امرأته من حيضها فقال ــــ فلانة
طالق وقوم يسمعون كلامه ولم يقل لهم اشهدوا ايقع الطلاق عليها قال
نعم هذه شهادة شرح اين نيز ظاهر است باب دوازدهم حديث باب من شهد على
طلاق امرأتين بطليقة واحدة شرح اين باب بيان كسى است كه گواه گرفت
بر طلاق دو زن بيك طلاق در اين باب يك حديث است حديث قلت لابي
جعفر عليه السلم ما تقول في رجل احضر شاهدين عدلين واحضر
امرأتين له وهما طاهرتان من غير جماع ثم قال اشهدا ان امرأتي
هاتين طالق وهما طاهرتان ايقع الطلاق قال ــــ نعم
شرح گفتم امام محمد باقر عليه السلام را كه چه ميگوئى در مردى كه حاضر كرد دو گواه
عادل را و حاضر كرد دو زن را از خود و آن دو زن پاك كنند از حيض جماع بعد
آن گفت كه گواه باشيد بدرستى كه اين دو زن من طالقند و ايشان پاكند
آيا واقع ميشود طلاق امام گفت كه آرى باب سيزدهم حديث باب الاشهاد
على الرجعة شرح رجعه بكسر و فتح را اسم مصدر باب ظاهر است يعنى اين باب
بيان گواه گرفتن بر بر گردانيدن زن از طلاق است در اين باب پنج
حديث است اول حديث عن ابي عبد الله عليه السلم في الذي يراجع ولم يشهد
قال يشهد احب الي ولا ارى بالذي صنع باسا

شرح روايت است از امام جعفر صادق عليه السلام در كسى كه بر ميگرداند زن را از
طلاق و گواه نگرفته امام گفت كه اينكه گواه گيرد محبوب تر است سوى من و نمى بينم بخ
كرد او پروائى را دوم حديث عن ابي جعفر عليه السلم قال يشهد رجلين
اذا طلق واذا راجع فغشيها فليشهد الان على ما صنع
وهي امرأته فان كان لم يشهد حين طلق
فليس طلاقه بشيء شرح روايت است از امام محمد باقر عليه السلام گفت كه
مرد گواه ميگيرد دو مرد را چون طلاق ميدهد و چون بر ميگرداند پس اگر جماع كند يعنى
كه در وقت مراجعت گواه نگيرد پس جماع كند پس بايد كه گواه گيرد در اينوقت بر آنچه
كرد و او زن او است پس اگر باشد كه گواه نگرفته باشد در وقتى كه طلاق داد
پس نيست طلاق سيوم حديث عن ابي جعفر عليه السلم قال ان الطلاق
لا يكون بغير شهود وان الرجعة بغير شهود رجعة ولكن ليشهد بعد فهو افضل
شرح روايت است از امام محمد باقر عليه السلام گفت كه بدرستى كه طلاق نمى باشد
بى گواهانى و بدرستى كه بر گردانيدن بى گواهانى بر گردانيدنست وليكن بايد كه
گواه گيرد بعد از آن پس آن گواه گرفتن فاضلتر است چهارم حديث سئل ابو جعفر
عليه السلم عن رجل طلق امرأته واحدة ثم راجعها قبل ان تنقضي
عدتها ولم يشهد على رجعتها قال هي امرأته ما لم تنقض عدتها وقد
كان ينبغي له ان يشهد على رجعتها فان جهل ذلك فليشهد حين علم
ولا ارى بالذي صنع باسا وان كثيرا من الناس لو ارادوا
البينة على نكاحهم اليوم لم يجدوا احدا يثبت الشهادة على ما

فان جهل به

كان من امرهما ولا ارى بالذي صنع باسا وان يشهد فهو احسن
شرح ثبت بثا سه نقطه و با بخطه و تا دو نقطه در بالا بضمه مضارع غايب معلوم
باب افعال منت الهداست الاثبات شناختن چيزى چنانچه بايد و مقصود
فرق است ميان شهادت در نكاح و شهادت در طلاق باينكه اثبات اول
بغايت مشكل است زيرا كه مركب است از دو شهادت يكى از جانب زوج و ديگرى
از جانب زوجه و ايشان در وقت نكاح مشتركين ميباشند بخلاف اثبات
شهادت در طلاق زيرا كه آن بسيط و از جانب زوج شهادت و زوج در
در وقت طلاق مشتركين نميباشند يعنى پرسيده شد امام محمد باقر عليه السلم
از مردى كه طلاق داد زنش را يك طلاق بعد از آن بر گردانيد او را پيش از
آنكه منقضى شود عده او و گواه نگرفت بر بر گردانيدن زن امام گفت كه او زن
اوست چند آنكه منقضى نشده باشد در وقت بر گردانيدن او عده او و تحقيق
بود كه نشر او را بود براى او اينكه گواه گيرد بر بر گردانيدن زن پس اگر نه اند آن نشر
و او را پس بايد كه گواه گيرد در وقتى كه دانست و منع نميكنم بانچه كرد در بر گردانيدن او
بدرستيكه بسيارى از مردمان اگر ميخواستند بينه را بر نكاح ايشان در اين
روزگار نمى يافتند كسى را كه شناسد چنانچه بايد آن شهادت را بر وجهى كه
واقع شد از جمله كار زوج و زوجه و منع نميكنم بانچه زوج كرد در وقت بر گردانيدن
پروانى را و اگر گواه گيرد پس آن بهتر است پنجم اصل عن محمد بن مسلم عن احدهما
عليهما السلم قال سألته عن رجل طلق امرأته واحدة قال هو
املك برجعتها ما لم تنقض العدة قلت فان لم يشهد على رجعتها

قال فليشهد قلت فان اغفل عن ذلك قال فليشهد حين يذكر وانما جعل
الشهود لمكان الميراث شرح روايتست از محمد بن مسلم
از امام محمد باقر يا امام جعفر صادق عليهما السلم گفت كه پرسيدم امام را از
مردى كه طلاق داد زنش را يك طلاق امام گفت كه او مالك است به بر گردانيدن
زن چند آنكه منقضى نشده عده گفتم كه پس اگر گواه نگرفت بر بر گردانيدن زن چگونه
ميشود امام گفت كه پس بايد كه گواه گيرد گفتم كه پس اگر غافل شود از آن چگونه
ميشود امام گفت كه پس بايد كه گواه گيرد در وقتى كه بياد مى آورد جز اين نيست كه
گردانيده شده گواهان براى بودن ميراث باب چهاردهم اصل باب
ان المراجعة لا تكون الا بالمواقعة شرح اين باب بيان آنست كه بر گردانيدن
زن كه صحيح طلاقى ديگر شود نميباشد مگر بجماع و در اين باب پنج حديث است اول
اصل عن ابى عبد الله عليه السلم قال المراجعة في الجماع والا فانما
هى واحدة شرح روايت است از امام جعفر صادق عليه السلام گفت كه بر گردانيدن
زن در جماع است و اگر جماع نباشد پس طلاق يكيست مراد آنست كه طلاق بعد از
مراجعت بى جماع صحيح نيست اگر چه مراجعت صحيح است و باعث ميراث بعد از
انقضاى عده نيز ميشود دوم اصل قال ابو عبد الله عليه السلم في رجل يطلق
امرأته له ان يراجع وقال لا يطلق التطليقة الاخرى
حتى يمسها شرح گفت امام جعفر صادق عليه السلام در مردى كه طلاق ميدهد
زنش را كه جائز است او را اينكه بر گرداند او را در عده رجعيه و امام گفت كه آن
طلاق نميدهد طلاقى ديگر مگر آنكه جماع كند آن زن را بعد از مراجعت سوم اصل

سمعت أبا جعفر عليه السلم يقول إذا طلق الرجل امرأته وأشهد
شاهدين عدلين في قبل عدتها فليس له أن يطلقها حتى
تنقضي عدتها إلا أن يراجعها شرح قبل عدتها بیان شد در شرح حدیث
پنجم باب ششم که باب تفسیر طلاق السنة تا آخر است ذکر این حدیث در تحت
عنوان این باب اشارتست بآنکه مراد بمراجعت مجموع برگردانیدن و
جماعت موافق آنچه می آید در حدیث اول باب ما یهدم الطلاق وما لا یهدم
که باب بیستم است و قرینه اینجا حیثیت که اگر مراد محض برگردانیدن میبود
حتی تنقضی عدتها خوب نمیبود زیرا که برگردانیدن شرط است در طلاق
دیگر خواه پیش از انقضای عده باشد و خواه بعد از آن متعدی و مجرد
یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت که چون طلاق دهد مرد زن را
و گواه گیرد دو گواه عادل را در زمان رو آوردن عده زن پس جایز نیست او
را اینکه طلاق دهد آن زن را طلاق دیگر تا آنکه منقضی شود عده زن مگر آنکه برگرداند
آن زن را و جماع کند حدیث چهارم عن إسحق بن عمار عن أبي إبرهيم
عليه السلام قال سألته عن الرجل يطلق امرأته في طهر من
غير جماع ثم يراجعها في يومه ذلك ثم يطلقها أتبين منه
بثلث تطليقات في طهر واحد فقال خالف السنة قلت فليس
ينبغي له إذا هو راجعها أن يطلقها إلا في طهر قال نعم
قلت حتى يجامع قال نعم شرح مضمون این گذشت در حدیث دوازدهم
باب من طلق لغير الكتاب والسنة که باب چهارم است حدیث پنجم عن

ابی

أبي الحسن عليه السلم قال الرجعة الجماع
وإلا فإنما هي واحدة شرح مضمون این موافق حدیث اول این باب
باب یازدهم حدیث با شرح این بابست بعنوان و در این باب سه حدیث
اول حدیث عن أبي ولاد الحناط عن أبي عبد الله عليه السلم
قال سألته عن امرأة ادعت على زوجها أنه طلقها تطليقة
طلاق العدة طلاقا صحيحا يعني على طهر من غير جماع وأشهد
لها شهودا على ذلك ثم أنكر الزوج بعد ذلك فقال إن كان إنكار
الطلاق قبل انقضاء العدة فإن إنكاره الطلاق رجعة لها وإن كان أنكر الطلاق
بعد انقضاء العدة فإن على الإمام أن يفرق بينهما بعد شهادة الشهود
بعد ما تستحلف أن إنكاره للطلاق بعد انقضاء العدة وهو خاطب
من الخطاب شرح ولاد بفتح واو و تشدید لام و دال مهمله است حناط بفتح حاء
مهمله و تشدید نون و طاء مهمله است مراد بطلاق العده اینجا طلاق رجعی است
یعنی برای تعریض صحیح است ما مصدریه است تستحلف بحاء مهمله بصیغه مضارع
مجهول باب استفعال است ضمیر مستتر راجع بامرأة است استحلاف بمعنی آنست
که قول قول زنست در انقضای سه طهر بایمین اگر مرد منکر باشد یا جاهل باشد یعنی
روایتست از ابو ولاد گندم فروش از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
که پرسیدم از امام را از زنی که دعوی کرد بر شوهرش اینرا که طلاق داد
او را آنکه طلاق طلاق رجعی طلاق صحیح نمود اینرا که برپاکی از حیض بی جماع
و گواه گرفت برای آن زن گواهان بر این طلاق بعد از آن انکار طلاق کرد

آن شوهر بعد از آن اشهاد پس امام گفت که اگر باشد انکار او آن طلاق را پیش
از انقضای عده پس بدرستی که انکار او طلاق را برگردانیدنست آن زن را زن او
و اگر باشد که انکار کرده باشد آن طلاق را بعد از انقضای عده پس بدرستی
که بر امام است اینکه تفریق کند میان آن دو بعد از گواهی دادن آن گواهان
بعد از آنکه زن قسم داده شود بر اینکه انکار مرد طلاق را بعد از انقضای عده است
و امر او خواستکاریست از جمله خواستکاران دوم حسن سألت ابا
الحسن الرضا عليه السلم عن رجل قال لامرأته اعتدّي فقد خلّيت سبيلك
ثم اشهد على رجعتها بعد ذلك بايام ثم غاب عنها قبل
ان يجامعها حتى مضت لذلك شهر بعد العدّة او اكثر
فكيف تأمره قال اذا اشهد
على رجعته فهي زوجته شرح پرسیدم امام رضا علیه السلام را
از مردی که گفت زنش را که عده نگاه دار به تحقیق رها کردم ترا بعد از آن
گواه گرفت بر برگردانیدن آن زن بعد از آن بچند روز بعد از آن غایب
شد از آن زنش پیش از آنکه جماع کند آن زن را تا آنکه گذشت برای آن یکماه بعد از
انقضای عده یا بیشتر از یکماه پس چگونه امر میکنی او را امام گفت که چون
گواه گرفت بر برگردانیدن او پس آن زن زوجه آن مرد است اگرچه زن انکار
کند سیوم حسن عن ابي جعفر عليه السلم انه قال في رجل طلّق امرأته
واشهد شاهدين ثم اشهد على رجعتها سرًّا منها واستكتم ذلك
الشهود فلم تعلم المرأة بالرجعة حتى انقضت عدتها قال تخيّر

المرأة فان شاءت زوجها وان شاءت غير ذلك وان تزوجت
قبل ان تعلم بالرجعة التي اشهد عليها زوجها فليس
للذي طلقها عليها سبيل وزوجها الاخير احق بها
شرح الشهود منصوب است تخیّر بخای با نقطه و یای دو نقطه در پایین و رای بی نقطه صیغه مضارع
غایبه مجهول باب تفعیل است فا در فان بیانیه است زوجها در اول بفتح زای با نقطه
و سکون واو منصوب است غیر نیز منصوب است مشار الیه ذلک زوجها
و جزای مرد و شرط محذوف است تقدیر کان جایز اجمع میان این و آنچه گذشت
در حدیث سابق که اذا اشهد على رجعته حمل بر صورتی که زوج قصد
پنهان داشتن رجعت از زوجه نداشته باشد خواه زوجه رجعت را دانسته
و خواه ندانسته باشد یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام که
گفت در مردی که طلاق داد زنش را و گواه گرفت دو گواه را بعد از آن گواه
گرفت بر برگردانیدن آن زن بر حالی که پنهان بود از آن زن و طلب پوشانیدن
آن کرد از گواهان پس آگاه نشد زن بر برگردانیدن تا آنکه منقضی شد عده آن زن
امام گفت که مخیر کرده میشود زن میان این که اگر خواهد شوهرش را میشود
و اگر شوهری دیگری نکرده باشد بعد از انقضای عده پیش از آنکه آگاه شود بر برگردانیدن
که گواه گرفت بر آن شوهرش پس نیست برای آنکه طلاق داد او را بر او راهی
تصرفی و شوهر دوم او سزاوارتر است باو باب شانزدهم حسن باشرح
این نیز بهست عنوان در این باب یک حدیث است حسن عن زرارة عن
احدهما عليهما السلم في الرجل يطلّق امرأته تطليقة ثم يدعها

حَتّیٰ یَمْضِیَ ثَلٰثَةُ اَشْهُرٍ اِلّا یَوْمًا ثُمَّ یُراجِعُها فی مَجْلِسٍ ثُمَّ یُطَلِّقُها ثُمَّ فَعَلَ ذٰلِكَ فی اٰخِرِ الثَّلٰثَةِ الْاَشْهُرِ اَیْضًا قٰالَ فَقٰالَ اِذٰا دَخَلَ الرَّجْعَةُ اِعْتَدَّتْ بِالتَّطْلیقَةِ الْاَخیرَةِ وَاِذٰا طَلَّقَ بِغَیْرِ رَجْعَةٍ لَمْ یَكُنْ لَهُ طَلاقٌ

شرح الرجعه مرفوع و فاعل دخل است و اگر منصوب باشد مصدر نایب مناب ظرف زمان خواهد بود و مراد این خواهد بود که چون جماع کند اگر در زمان رجعت و این مناسب این سیاق نمی‌نماید یعنی روایت است از زراره از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام در مردی که طلاق میدهد زنش را یک طلاق و بعد از آن میگذارد زن را تا آنکه گذرد سه ماه حیض یا سه ماه عده‌ی دیگر مگر روزی بعد از آن بر میگرداند آن زن را در مجلسی که شهود حاضر بعد از آن چون انقضای عده شده باشد طلاق میدهد او را بعد از آن کرد آن رجعت را در آخر آن سه ماه نیز راوی گفت که پس امام گفت که چون داخل ایام عده شود رجعت آن عده نگاه میدارد طلاق لاحق نیز و چون طلاق دهد بی رجعت در ایام عده نمی‌باشد برای آن مرد طلاقی

باب عدد نسوم [?] ... التی لا تحل له حتی تنکح زوجا غیره شرح این باب بیان زنی طلاق داده شده است که حلال نمیشود برای شوهرش تا آنکه شوهر کند شوهری غیر او را و در این باب شش حدیث است اول

سَأَلْتُ اَبٰا جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلٰامُ عَنِ الطَّلاقِ الَّتی لا تَحِلُّ لَهُ حَتّیٰ تَنْكِحَ زَوْجًا غَیْرَهُ فَقٰالَ اُخْبِرُكَ بِمٰا صَنَعْتُ اَنٰا بِامْرَأَةٍ كٰانَتْ

عِنْدی وَاَرَدْتُ اَنْ اُطَلِّقَها فَتَرَكْتُها حَتّیٰ اِذا طَمِثَتْ وَطَهُرَتْ طَلَّقْتُها مِنْ غَیْرِ جِمٰاعٍ وَاَشْهَدْتُ عَلیٰ ذٰلِكَ شٰاهِدَیْنِ شرح طمثت بمعنی حاضت و ... [illegible] و تا آنکه ... معلوم باب نصر و علمت یعنی پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از طلاق برای زنی که حلال نمیشود بسبب آن طلاق برای شوهرش مگر آنکه نکاح کند شوهری غیر او را پس امام گفت که خبر دهم ترا بآنچه کردم من با زنی که بود نزد من و اراده کردم که طلاق دهم او را پس گذاشتم او را تا آنکه چون حائض شد و پاک شد طلاق دادم او را بی جماع و گواه گرفتم بر آن دو گواه ثم مسل ثُمَّ تَرَكْتُها حَتّیٰ اِذا كٰادَتْ اَنْ تَقْضِیَ عِدَّتَها رٰاجَعْتُها وَدَخَلْتُ بِها وَتَرَكْتُها حَتّیٰ طَمِثَتْ وَطَهُرَتْ ثُمَّ طَلَّقْتُها عَلیٰ طُهْرٍ مِنْ غَیْرِ جِمٰاعٍ بِشٰاهِدَیْنِ ثُمَّ تَرَكْتُها حَتّیٰ اِذا كٰانَ قَبْلَ اَنْ تَنْقَضِیَ عِدَّتُها رٰاجَعْتُها وَدَخَلْتُ بِها حَتّیٰ اِذا طَمِثَتْ وَطَهُرَتْ طَلَّقْتُها عَلیٰ طُهْرٍ بِغَیْرِ جِمٰاعٍ بِشُهُودٍ وَاِنَّما فَعَلْتُ ذٰلِكَ بِها اَنَّهُ لَمْ یَكُنْ لی بِها حٰاجَةٌ

شرح انه بفتح همزه و بتقدیر لانه است و ضمیر برای شان است یعنی بعد از آن گذاشتم او را تا آنکه چون نزدیک شد اینکه منقضی شود عده برگردانیدم او را و دخول کردم و گذاشتم او را تا آنکه چون حائض شد و پاک شد بعد از آن طلاق دادم او را و گذا بر طهری بی جماع بدو گواه بعد از آن گذاشتم او را تا آنکه چون پیش از آنکه منقضی شود عده او برگردانیدم او را و دخول کردم با و تا آنکه چون حائض شد و پاک شد طلاق دادم او را بر طهری بی جماع

بگواهانی مراد اینست که طلاق سیوم یا مجموع سه طلاق شایست برای آنچه
پرسیدی و خوان نیست که گروهی از ابا او برای آنکه شان اینست که بجو
مراجعت نمایند بمعنی که چون مکرر و بجمع من بود خواستم که قطع طمع کنند از من
دوم موثق عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلم قال قلت له المراة
التی لا تحل لزوجها حتی تنکح زوجا غیره قال هی التی تطلق ثم
تراجع ثم تطلق ثم تراجع ثم تطلق وهی التی لا تحل له
حتی تنکح زوجا غیره وقال الرجعة بالجماع والا فانما
واحدة شرح روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلم
گفت که گفتم امام را که زنی حلال نمیشود برای شوهرش مگر آنکه نکاح کند شوهری
غیر او را کدام است گفت که او آنست که طلاق داده میشود و بعد از آن بر
گردانیده میشود و بعد از آن طلاق داده میشود و او است زنی که حلال نمیشود
برای شوهرش تا آنکه نکاح کند شوهری غیر او و امام گفت که برگردانیدن بجماع است
و اگر جماع نباشد پس طلاق یکیست موافق آنچه گذشت در احادیث باب
چهاردهم که باب ان المراجعة لا تکون الا بالمواقعة است سیوم حسن قلت
لابی عبد الله علیه السلم المراة لا تحل لزوجها حتی تنکح زوجا غیره
قال هی التی تطلق ثم تراجع ثم تطلق ثم تراجع ثم تطلق
الثالثة فهی التی لا تحل لزوجها حتی تنکح زوجا غیره و
یذوق عسیلتها شرح گفتم امام جعفر الثالثة منصوب و قائم مقام مفعول
مطلق است یذوق منصوب است العسیلة بضم عین بی نقطه و فتح سین بی نقطه لذت

جماع یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که زنی که حلال نمیشود برای شو
شوهرش مگر آنکه نکاح کند شوهری غیر او را کدام است امام گفت که او زنیست
که طلاق داده میشود و بعد از آن برگردانیده میشود و بعد از آن طلاق داده
میشود و بعد از آن برگردانیده میشود و بعد از آن طلاق داده میشود و طلقه سیوم
پس آنست زنی که حلال نمیشود برای شوهرش مگر آنکه نکاح کند شوهری غیر او
و شوهر دوم چشیده لذت جماع آن زن را چهارم موثق عن ابی جعفر علیه السلم
فی الرجل یطلق امراته تطلیقة ثم یراجعها بعد انقضاء
عدتها فاذا طلقها الثالثة لم تحل له حتی تنکح زوجا
غیره فاذا تزوجها غیره ولم یدخل بها وطلقها او مات
عنها لم تحل لزوجها الاول
حتی یذوق الاخر عسیلتها شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلم
در مردی که طلاق داد زنش را یک طلاق بعد از آن برگردانید او را بعد از
آخر شدن عده او بعقدی و مهری تازه که پس هرگاه طلاق دهد آن زن را
تطلیقه سیوم حلال نمیشود برای او مگر آنکه نکاح کند شوهری غیر او و اگر جفت
خود کند آن زن را شوهری غیر او و دخول نکند با او و طلاق دهد او را یا میرد از
او حلال نمیشود برای شوهر اول تا آنکه چشد شوهر دیگر لذت جماع او را پنجم
[illegible] عن ابی عبد الله علیه السلام فی المطلقة التطلیقة الثالثة لا تحل
له حتی تنکح زوجا غیره یذوق عسیلتها شرح روایتست
از امام جعفر صادق علیه السلام در زنی که طلاق داده شده و تطلیقه سیوم

که حلال نمی‌شود برای شوهرش مگر آنکه نکاح کند شوهری غیر او را و آن شوهر دوم
چشید لذت جماع او را ششم حدیث کَتَبْتُ اِلَی الرِّضَا عَلَیْهِ السَّلَامُ رَجُلٌ طَلَّقَ
امْرَأَتَهُ الطَّلَاقَ الَّذِی لَا تَحِلُّ لَهُ حَتّٰی تَنْکِحَ زَوْجاً غَیْرَهُ فَتَزَوَّجَهَا
غُلَامٌ فَلَمْ یَحْتَلِمْ قَالَ لَا حَتّٰی یَبْلُغَ فَکَتَبْتُ اِلَیْهِ مَا حَدُّ الْبُلُوغِ فَقَالَ
مَا اَوْجَبَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ الْحُدُودَ شرح لا تحل صیغه
مضارع غایب معلوم باب ضرب است و ضمیر مستتر راجع بامرأته است
و عائد الذی محذوف است تقدیر لا تحل به مراد ببلوغ رسیدن بحد
عقل است و آن در رعیت گاهی در سیزده سال تمام و گاهی در چهارده
سال تمام و گاهی در پانزده سال تمام می‌باشد می‌آید در کتاب الوصایا
در حدیث ششم آخر ابواب که عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا بلغ الغلام ثلث
عشر سنة کتبت له الحسنة و کتبت علیه السیئة و عوقب و در حدیث ششم
که عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا بلغ اشده ثلث عشر سنة و دخل فی
الاربع عشرة وجب علیه ما وجب علی المحتلمین احتلم ام لم یحتلم کتبت علیه السیئات
و کتبت له الحسنات و جاز له کل شیء الا ان یکون ضعیفا او سفیها و اثبات
بچهارده سال و پانزده سال گذشت در کتاب الصیام در حدیث دوم
باب صوم الصبیان تا آخر که باب چهل و پنجم است یعنی نوشتم سوی امام
رضا علیه السلام که مردی طلاق داد زنش را طلاقی که زن حلال نمی‌شود به سبب
آن طلاق برای شوهرش مگر آنکه نکاح کند شوهری او را پس جفت خود کرد
آن زن را پسری که محتلم نشده و جماع کرد او را امام گفت که کافی نیست تا آنکه بالغ

شود خواه باحتلام و خواه بغیر آن پس نوشتم سوی امام که چیست حد بلوغ پس گفت
که آنچه واجب ساخت بر مؤمنان حدود را مثل حد زنا و حد سرقه باب
چهل و پنجم باب ما یهدم الطلاق ما لا یهدمه شرح ما دو جا موصوله و عبارت
از طلاق است یهدم بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است الطلاق
منصوب و مفعول به است و مراد بیهدم طلاق طلاق سابق را اینست که باعث
این شود که طلاق سابق معدود نشود از جمله سه طلاقی که سبب حرام
شدن بی نکاح زوجی دیگر می‌شود یعنی این باب بیان طلاقی است که می‌شکند
طلاق سابق را و طلاقی که نمی‌شکند آنرا و در این باب چهار حدیث است
اول حدیث عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ فِی رَجُلٍ طَلَّقَ امْرَأَتَهُ ثُمَّ لَمْ
یُرَاجِعْهَا حَتّٰی حَاضَتْ ثَلٰثَ حِیَضٍ ثُمَّ تَزَوَّجَهَا ثُمَّ طَلَّقَهَا فَتَرَکَهَا
حَتّٰی حَاضَتْ ثَلٰثَ حِیَضٍ مِنْ غَیْرِ اَنْ یُرَاجِعَهَا یَعْنِی یَمَسَّهَا قَالَ لَهُ اَنْ
یَتَزَوَّجَهَا اَبَداً مَا لَمْ یُرَاجِعْ وَ یَمَسَّ شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
در مردی که طلاق داد زنش را بعد از آن برنگردانید او را تا آنکه حایض
شد سه حیض بنحوی که طهر سیوم منقضی شد بعد از آن جفت خود کرد او را بعقدی
و مهری تازه بعد از آن طلاق داد او را پس گذاشت او را تا آنکه حیض
دید سه حیض بی آنکه برگرداند او را میخواهد اینرا که جماع کند او را امام گفت
که جایز است او را اینکه جفت خود کند او را همیشه چند آنکه نشده اینکه برگرداند
او را و جماع کند مراد اینست که هر طلاقی که بعد از برگردانیدن و پیش از جماع
باشد طلاق سابق را می‌شکند پس آن سابق یکی از جمله سه طلاق معتبر شمرده

نمیشود ۰ دوم حسن عن ابن ابی عمیر عن عبد الله بن المغیرة عن شعیب الحداد
عن المعلی بن خنیس عن ابی عبد الله علیه السلم فی رجل طلق امرأته ثم لم
یراجعها حتی حاضت ثلث حیض ثم تزوجها ثم طلقها فترکها
حتی حاضت ثلث حیض ثم تزوجها ثم طلقها من غیر
ان یراجع ثم ترکها حتی حاضت ثلث حیض
قال له ان یتزوجها
ابدا ما لم یراجع و یمس شرح روایتست از محمد بن ابی عمیر از عبد الله بن مغیره از
شعیب از معلی بن خنیس بضم خاء با نقطه و فتح نون از امام جعفر صادق
علیه السلام در مردی که طلاق داد زنش را بعد از آن رجوع بآن زن نکرد تا آنکه
حیض دید سه حیض بعد از آن جفت خود کرد او را بعد از آن طلاق داد او را پس
گذاشت او را تا آنکه حیض دید سه حیض بعد از آن جفت خود کرد او را بعد
آن طلاق داد او را بی آنکه جماع کند بعد از آن گذاشت او را تا آنکه حیض
دید سه حیض امام گفت که جایز است او را اینکه جفت خود کند آن زن را همیشه
چند آنکه نباشد اینکه برگرداند و جماع کند ۳ حسن فکان ابن بکیر و اصحابه یقولون
هذا فاخبرنی عبد الله بن المغیرة قال قلت له من این قلت هذا
فقال قلته من قبل روایة رفاعة روی عن ابی عبد الله علیه السلم
انه یهدم ما مضی قلت له فان له رفاعة انما قال
طلقها ثم تزوجها رجل ثم طلقها ثم تزوجها
الاول ان ذلک یهدم الطلاق الاول شرح این کلام ابن ابی عمیرست

قبل بکسر قاف و فتح با است رفاعه بکسر را بی نقطه و فا و عین بی نقطه است
و در روایت رفاعه می آید در حدیث آینده و روی بضمه معلوم است و ضمیر
راجع برفاعه است ان بکسر همزه و تشدید نون مفتوحه ابتدای کلام عبد الله بن
مغیره است و استیناف بیانی سابق است و مقصود کشف اینست که سخن هم
درین صورت نیست یعنی پس بود عبد الله بن بکیر و یاران او که می گفتند این
مضمون روایت معلی بن خنیس را پس خبر داد مرا عبد الله بن مغیره گفت که گفتم
ابن بکیر را که از کجا میگوئی اینرا پس ابن بکیر گفت که گفتم آنرا از جانب روایت
رفاعه بیان این آنکه روایت کرد رفاعه از امام جعفر صادق علیه السلام
اینرا که طلاق لاحق که بی جماع باشد می شکند طلاق سابق را گفتم او را که
پس بدرستی که رفاعه گفت در روایت خود که طلاق داد زن را بعد از آن
جفت خود کرد آن زن را مرد اول بیان این آنکه بدرستی که آن می شکند
طلاق اول را مراد اینست که استشهاد تو بروایت رفاعه باطل است زیرا
که مبنی بر قیاس است و آن جایز نیست و آنچه صحیح است در قول تو روایت معلی
بن خنیس است سیوم موثق حمید بن زیاد عن ابن سماعة عن محمد بن زیاد
و صفوان عن رفاعة عن ابی عبد الله علیه السلم قال سألته عن
رجل طلق امرأته حتی بانت منه و انقضت عدتها ثم تزوجت
زوجا آخر فطلقها ایضا ثم تزوجت زوجها
الاول ایهدم ذلک الطلاق الاول
قال نعم شرح روایت کرد حمید بن زیاد از ابن سماعه از محمد بن زیاد

وصفوان از رفاعه از امام جعفر صادق علیه السلام رفاعه گفت که پرسیدم
امام را از مردی که طلاق داد زنش را تا آنکه آن زن جدا شد از و و منقضی شد عده
آن زن بعد از آن جفت خود کرد شوهری دیگر را پس طلاق داد آن زن را نیز
بعد از آن جفت خود کرد شوهر اول خود را آیا شکند آن را توسط مردی
دیگر و طلاقش طلاق اول را امام گفت که آری حسن قال ابن سماعة وكان
ابن بكير يقول المطلقة اذا طلقها زوجها ثم تركها حتى تبين
ثم تزوجها فانما هي عنده على طلاق مستانف قال وذكر
الحسين بن هاشم انه سال ابن بكير عنها فاجابه بهذا الجواب
فقال له سمعت في هذا شيئا فقال رواية رفاعة فقال ان رفاعة
روى اذا دخل بينهما زوج وغير زوج عندي سواء فقلت
سمعت في هذا شيئا فقال لا هذا مما رزق الله من
الرأي قال ابن سماعة وليس تاخذ بقول ابن بكير فان الرواية اذا
كان بينهما زوج شرح گفت ابن سماعه که و بود ابن بکیر که میگفت زن طلاق
داده شده و چون طلاق داد او را شوهرش بعد از آن گذاشت او را تا آنکه
جدا شود با نقضای عده بعد از آن جفت خود کرد او را پس خبر این است
که آن زن نزد او بر طلاق ابتدائی است یعنی که طلاق سابق شکسته شده
و سه طلاق از سر گیرد ابن سماعه گفت که و مذکور کرد حسین بن هاشم
انرا که او پرسید ابن بکیر را از آن مسئله پس جواب داد او را باین جواب
که طلاق اول شکسته شده پس حسین گفت او را که آیا شنیدی در این خبر را

که منقول از امام باشد پس ابن بکیر گفت که شنیدم روایت رفاعه را پس حسین گفت
که بدرستی که رفاعه در روایت خود گفت که چون داخل شود میان زن
و شوهر یا میان تزوج اول و تزوج دوم شوهری دیگر پس ابن بکیر گفت که
داخل شدن زوجی دیگر و غیر آن نزد من برابر است پس گفتم که آیا شنیدی
در این برابر بودن چیزی را پس ابن بکیر گفت که نه این از جمله چیزیست که روزی
کرده الله تعالی از جمله رای گفت ابن سماعه که و نیست اینکه عمل کنیم بقول ابن
بکیر به بدرستی که روایت رفاعه این است که چون باشد میان آن دو شوهری
دیگر بیان این شد در شرح ذیل حدیث سابق [illegible] محمد بن
ابي عبد الله عن معوية بن حكيم عن عبد الله بن المغيرة قال سالت
عبد الله ابن بكير عن رجل طلق امرأته واحدة ثم تركها
حتى بانت منه ثم تزوجها قال هي معه كما كانت في
التزويج قال قلت فان رفاعة اذا كان بينهما زوج
فقال لي عبد الله هذا زوج وهذا مما رزق الله من الرأي
ومتى ما طلقها واحدة فبانت ثم تزوجها زوج
آخر ثم طلقها زوجها فتزوجها الاول
فهي عنده مستقبلة كما كانت شرح مستقبله بفتح با بخط مستغنی ابتدا
کرده شده مطرزی در مغرب گفته که قبل الامر واستقبله اذا استانفه
وابتدا او [illegible] روایت کرد محمد بن ابی عبد الله از معویه بن حکیم از عبد الله
بن مغیره گفت که پرسیدم عبد الله ابن بکیر را از مردی که طلاق داد زنش را

یکطلاق بعد از آن گذاشت زن را اما اگر جدا شد از و بانقضای عده بعد از آن
جفت خود کرد او را گفت که آن زن حلال است چنانچه بود در آن زوج سابق
با همینی که آن طلاق شکسته شد گفت که گفتم که پس چیست که روایت کرد
رفاعه است که چون باشد میان آن زن و شوهری دیگر پس گفت مرا عبدالله
که اینکه در روایت شوهری دیگر است و اینکه من گفتم از جمله خیرات که روزی
کرد الله تعالی از جمله رای در هرگاه که طلاق دهد زن را یکطلاق پس جدا شود
بانقضای عده بعد از آن جفت خود کند آن زن را شوهری دیگری بعد از آن
طلاق دهد او را شوهرش پس جفت خود کند از نو آن زن نزد شوهر اول ابتدا
کرده شده است چنانچه بود ح قال فقلت لعبد الله هذا برواية من
فقال هذا مما رزق الله قال معوية بن حكيم روى اصحابنا
عن رفاعة بن موسى ان الزوج يهدم الطلاق الاول فان
تزوجها فهي عنده مستقبلة قال ابو عبد الله عليه السلم
يهدم الثلث ولا يهدم الواحدة والثنتين ورواية
رفاعة عن ابي عبد الله عليه السلم هو الذي احتج به ابن بكير
شرح هذا برواية بتقدير استفهام است و در بعض نسخ بهذا روايته من است قال
ابو عبد الله كلام معوية بن حكيم است براى تقويت قول اصحاب يا يهدم بتقدير
استفهام انكاريست واو در ولا يهدم براى عطف بر يهدم است و روايت
رفاعه تا آخر تتمه كلام معوية بن حكيم است و اشارت است بانكه خلاف عبد الله
بن بكير با جعفر استشهاد او است نه در اصل قول او زيرا كه آن موافق روايت است

معلی بن خنیس است که در حدیث اول و دوم این باب مذکور شد و آن موافق
ظاهر آیت سوره بقره است که الطلاق مرتان فامساک بمعروف او تسریح
باحسان تا آخر بنابر آنکه الف لام الطلاق برای عهد خارجی باشد و اشارت
باشد بطلاقی که مذکور است در آیت سوره طلاق که فطلقوهن لعدتهن پس اگر دو
طلاق اول طلاق العده نباشد که بیان شد در باب تفسیر طلاق السنة والعدة
تا آخر که باب هشتم است طلاق سیوم باعث حلال نبودن نشود الا ما اخرجه
الدلیل والله اعلم یعنی عبد الله بن مغیره گفت که پس گفتم عبد الله بن بکیر را
که آیا این سبب روایتی است از امام پس گفت که این از جمله خیرات است که روزی
کرد الله تعالی گفت معویه بن حکیم که روایت کردند از یاران ما
از رفاعه بن موسی اینرا که شوهر دوم می شکند طلاق اول را پس اگر شوهر اول
جفت خود کند رفاعه آن زن را پس آن زن نزد او ابتدا کرده شده است بیان
این که گفت امام جعفر صادق علیه السلم که آیا شوهر دوم می شکند سه تطلیقه را و
نمی شکند یک تطلیقه را و دو تطلیقه را و روایت رفاعه از امام جعفر صادق علیه السلم
آنست که احتجاج و استدلال کرد بآن عبد الله بن بکیر باب نوزدهم
الغائب يقدم من غيبته فيطلق عند قدومه انه لا يقع الطلاق حتى تحيض وتطهر شرح
يقدم بقاف و دال منقطه بفتحه مضارع غايب معلوم باب علم است از تقديم
و بدل اشتمال الغايب است و ضمير براى شانست يعنى اين باب براى بيان
مسافر است كه مى آيد از سفر خود پس طلاق ميدهد نزد آن آمدن اينكه بيان
نيست كه واقع نميشود آن طلاق تا آنكه زن حيض ببيند و پاك شود در اين باب

دو حدیث اول حدیث سَأَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَام عَنْ رَجُلٍ کَانَ فِی سَفَرٍ
فَلَمَّا دَخَلَ الْمِصْرَ جَاءَ مَعَهُ بِشَاهِدَیْنِ فَلَمَّا اسْتَقْبَلَتْهُ امْرَأَتُهُ
عَلَی الْبَابِ اَشْهَدَهُمَا عَلٰی طَلَاقِهَا قَالَ لَا یَقَعُ لَهَا طَلَاقٌ
شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که بود در سفری پس
وقتی که داخل شد شهر را آورد با خود دو گواه را پس وقتی که برابر شد او را زنش
بر در خانه گواه گرفت آن دو گواه بر طلاق آن زن یعنی که انشاء طلاق
کرد پس اگر دانند که زن او حائض است یا پاک است چنانچه در سفر جایز بود امام
گفت که واقع نمیشود بان زن طلاقی در آن وقت دوم حدیث عَنْ اَبِی عَبْدِ
اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَام قَالَ اِذَا غَابَ الرَّجُلُ عَنِ امْرَأَتِهِ سَنَةً اَوْ سَنَتَیْنِ
اَوْ اَکْثَرَ ثُمَّ قَدِمَ وَاَرَادَ طَلَاقَهَا وَکَانَتْ حَائِضًا تَرَکَهَا
حَتّٰی تَطْهُرَ ثُمَّ یُطَلِّقُهَا شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که چون غایب شود مرد از زنش یکسال یا دو سال یا بیشتر بعد از آن آمد
و اراده کند طلاق آن زن را و باشد آن زن حائض میگذارد آن زن را تا آنکه
پاک شود بعد از آن طلاق میدهد او را مراد اینست که حکم سفر دور و دراز که
در آن صحیح است طلاق زن هر چند که موافق حیض افتد درین وقت برطرف
میشود باب سیم حدیث باب النساء اللاتی یطلقن علی کل حال شرح این باب بیان
زنانیست که طلاق داده میشوند بر حالی که دارند درین باب سه حدیث است
اول حدیث عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَام قَالَ خَمْسٌ یُطَلِّقُهُنَّ الرَّجُلُ عَلٰی
کُلِّ حَالٍ الْحَامِلُ وَالَّتِی لَمْ یَدْخُلْ بِهَا زَوْجُهَا وَالْغَائِبُ عَنْهَا زَوْجُهَا وَالَّتِی

لَمْ تَحِضْ وَالَّتِی قَدْ یَئِسَتْ مِنَ الْمَحِیضِ شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلام
گفت که پنج زن طلاق میدهد ایشان را مرد بر حالی که دارند اول زن آبستن
دوم زنی که دخول نکرده باشد با او شوهرش سیوم زنی که غایب است از او
شوهرش و چهارم زنی که حیض ندیده هرگز و پنجم زنی که نا امید شده از حیض دوم
حدیث عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَام قَالَ لَا بَأْسَ بِطَلَاقِ خَمْسٍ عَلٰی کُلِّ حَالٍ
الْغَائِبِ عَنْهَا زَوْجُهَا وَالَّتِی لَمْ تَحِضْ وَالَّتِی لَمْ یَدْخُلْ بِهَا وَالْحُبْلٰی وَالَّتِی قَدْ
یَئِسَتْ مِنَ الْمَحِیضِ شرح این ظاهر است از شرح سابق سیوم حدیث عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَام
قَالَ خَمْسٌ یُطَلَّقْنَ عَلٰی کُلِّ حَالٍ الْحَامِلُ وَالْغَائِبُ عَنْهَا زَوْجُهَا وَالَّتِی لَمْ
تَحِضْ وَالَّتِی قَدْ یَئِسَتْ مِنَ الْمَحِیضِ وَالَّتِی لَمْ یَدْخُلْ بِهَا
شرح این نیز ظاهر است باب بیست و یکم حدیث باب طلاق الغائب شرح
این باب بیان طلاق مرد غایب است درین باب نه حدیث است
اول حدیث عَنْ بُکَیْرٍ قَالَ اَشْهَدُ عَلٰی اَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَام اَنِّی سَمِعْتُهُ یَقُولُ
الْغَائِبُ یُطَلِّقُ بِالْاَهِلَّةِ وَالشُّهُورِ شرح روایت از بکیر گفت که گواهی
میدهم بر امام محمد باقر علیه السلام اینرا که من شنیدم از او میگفت که غایب طلاق
میدهد بهلالها و ماهها مراد اینست که اگر ابتدای سفر او در اول ماه هلالی
باشد بعد از یک ماه هلالی طلاق میدهد و سه ماه هلالی را زمان عده آن
زن میشمرد و اگر آبستن نباشد پس بعد از آن سه ماه رجوع نمی تواند کرد و اگر
در اثنای ماه هلالی باشد بعد از یک ماه عددی که سی شبانه روز است
طلاق میدهد و سه ماه عددی را زمان عده آن زن میشمرد دوم حدیث

عن ابی عبد الله علیه السلم قال الغایب اذا اراد ان یطلقها ترکها
شهرا شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که غایب
چون اراده کند اینکه طلاق دهد زنرا میگذارد اورا یک ماه بلالی با
عددی بیان شد در شرح سابق سیوم متن عن ابی عبد الله علیه السلم
قال الغایب اذا اراد ان یطلقها ترکها شهرا شرح این
موافق سابق است چهارم متن سألت جعفر بن محمد علیهما السلم عن رجل
طلق امرأته وهو غائب فی بلدة اخری واشهد علی طلاقها رجلین
ثم انه راجعها قبل انقضاء العدة ولم یشهد علی الرجعة
ثم انه قدم علیها بعد انقضاء العدة وقد تزوجت رجلا
فارسل الیها انی قد کنت راجعتک قبل
انقضاء العدة ولم اشهد شرح پرسیدم امام جعفر
بن محمد علیهما السلم را از مردی که طلاق داد زنش را بر حالی که او غایبست
در شهری دیگر است و گواه گرفت بر طلاق او دو مرد را بعد از ان بدرستی
که او برگردانید آن زن را پیش از انقضای عده و گواه نگرفت بران برگردانیدن
بعد از ان بدرستی که آن مرد آمد بر سر آن زن بعد از انقضاء عده بر حالتی
که تحقیق جفت خود کرده آن زن مردی را پس پیغام فرستاد بسوی آن زن
که من بودم که برگردانیدم ترا پیش از انقضای عده و گواه نگرفتم متن گفت
لا سبیل له علیها لانه قد اقر بالطلاق وادعی الرجعة بغیر بینة
فلا سبیل له علیها ولذلک ینبغی لمن طلق ان یشهد ولمن راجع ان

یشهد علی الرجعة کما اشهد علی الطلاق
وان کان ادرکها قبل ان تزوج کان خاطبا ۱
من الخطاب شرح پس امام گفت که نیست راه تصرفی او را بر آن زن
زیرا که او بتحقیق اقرار کرد بطلاق و دعوی کرد برگردانید نرا بی بینه پس نیست
رای او را بر آن زن و برای آنست که نزاوارست برای کسی که طلاق داد
اینکه گواه گیرد و برای کسی که برگردانید اینکه گواه گیرد بر برگردانیدن چنانچه
گواه گرفت بر طلاق و اگر آمد و باشد که دریافته باشد آن زن را پیش از انکه
جفت خود کرده باشد دیگری را میشود آمده خواستگاری از جمله خواستگاران
مراد اینست که در آن صورت نیز دعوی مرد مقبول نیست پنجم متن سألت ابا
عبد الله علیه السلم عن رجل طلق امرأته وهو غائب واشهد
علی طلاقها ثم قدم فاقام مع المرأة اشهرا لم یعلمها بطلاقها
ثم ان المرأة ادعت الحبل فقال الرجل قد طلقتک واشهدت علی طلاقک قال
یلزم الولد ولا یقبل قوله شرح حبل بفتح حا و فتح با بمعنی آبستنی مصدر باب علم است
یلزم بضیغه مضارع غایب مجهول باب افعال است وضمیر مستتر نایب
فاعل است و راجع برجل است الولد منصوب و مفعول دوم است و مراد
اینست که فرزند در فراش او متولد شد و پس فرزند اوست ششم پرسیدم
امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که طلاق داد زنش را بر حالی که او
غایبست و گواه گرفت بطلاق آن زن بعد از ان آمد پس نزدیک کرد آن
زن بعد از ان آمد پس نزدیک کرد آن زن در چند ماه اعلام نکرد آن زن را بطلاق

بعد از آن بدرستی که آن زن دعوی کرد آبستنی را پس گفت آنمرد که تحقیق طلاق
دادم ترا و گواه کرفتم بر طلاق تو امام گفت که الزام کرده میشود آنمرد بنفقه
و مقبول نمیشود سخن او ششم مجهول قلت لابی عبد الله علیه السلم ما تقول
فی رجل له اربع نسوة طلق واحدة منهن وهو غائب عنهن
متی یجوز له ان یتزوج قال بعد تسعة اشهر وفیه اجلان فساد الحیض
وفساد الحمل شرح مراد بتسعة اشهر نه ماه است که ابتدای آنها وقت جماع او
با آن زنست و شاید که عدم ذکر نه روز از قبیل اسقاط کسر باشد نظیر آنچه کذشت
در کتاب العقیقه در حدیث دوم باب بدو خلق الانسان تا آخر که باب سیم است
بقرینه آنچه کذشت در حدیث پنجم باب مذکور و فی در فیه برای سببیت است
فساد مرفوع و بدل تفصیل اجلان است و مراد و مصدر نائب ظرف زمانست
و مضاف است بسبب زیرا که هر یک از حیض و حمل سبب فساد تزوج آنمرد است
هرکدام در اجلی و این اشارتست باینکه چون انقضای نه ماه و کسری بعد از
جماع کاهی اکثر از انقضای سه ماه بعد از طلاق میباشد فساد تزوج آنمرد
بسبب آن زن در ابعد اجلین است یعنی کفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که
چه میکوئی در مردی که او راست چهار زن طلاق داد یکی از ایشانرا که در او
احتمال آبستنی هست بر حالی که آنمرد غایبست از ایشان چه وقت جایز
میشود برای آنمرد اینکه خطبه خود کند زنی دیگر را امام گفت که بعد از نه ماه و کسری
از ابتدای وقت جماع او با آن زن و بسبب آن زن دو مدت فساد تزوج
آنمرد است یکی مدت فساد تزوج بسبب احتمال حیض که سه ماه بعد از طلاق است

و دیگری مدت فساد تزوج بسبب احتمال آبستنی آن زن که نه ماه و کسری بعد از
جماعست هفتم مجهول عن محمد بن مسلم عن احدهما علیهما السلم قال سألته عن
الرجل یطلق امرأته وهو غائب قال یجوز طلاقه علی کل حال وتعتد
امرأته من یوم طلقها شرح مراد بغایب آنست که یک ماه از غیبت او کذشته
باشد بقرینه حدیث دوم و سیوم و ششم این باب یوم مضاف بجمله است و مراد
که ابتدای عده آن زن از وقت رسیدن خبر طلاق نیست یعنی روایتست
از محمد بن مسلم از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم گفت که پرسیدم
امام را از مردی که طلاق میدهد زنش را در حالی که او غایبست امام گفت که جایزست
طلاق او بر هر حالی خواه موافق طهر افتد و خواه موافق حیض افتد و عده نگاه میدارد
زن او از روزی که طلاق داد او را هشتم مجهول عن ابن سماعة قال سألت
محمد بن ابی حمزة متی یطلق الغائب فقال حدثنی اسحق بن عمار عن
ابی عبد الله علیه السلم او ابی الحسن علیه السلم قال اذا مضی له شهر
شرح روایتست از ابن سماعه گفت که پرسیدم محمد بن ابی حمزه را که چه وقت
طلاق میدهد غایب پس گفت که خبر داد مرا اسحق بن عمار از امام جعفر صادق
علیه السلام یا امام موسی کاظم علیه السلام گفت که چون کذشت برای او ماه
نهم مجهول عن محمد بن الحسن الاشعری قال کتب بعض موالینا الی ابی جعفر علیه السلم
معی ان امرأة عارفة احدث زوجها فهرب عن البلاد فتبع الزوج
بعض اهل المرأة فقال اما طلقت واما رددتک فطلقها ومضی الرجل
علی وجهه فما تری للمرأة فکتب بخطه تزوجی یرحمک الله شرح

روایت از احمد بن اشعری گفت که نوشت بعض دوستان ما بسوی امام محمد
تقی علیه السلام با من بودم که زنی شناسای دین حق کار بدی کرد شوهرش
پس گریخت از شهرها پس از پی رفت آن شوهر را بعض خویشان آن زن گفت
که یا طلاق میدهی یا بر میگردانم ترا پس طلاق داد او را و زن را شوهر و طلاق مقرره
و رفت آن مرد در راه خود پس چه می بینی برای آن زن پس امام نوشت بخط خود در جواب
بان زن که جفت خود کن دیگری را رحمت کند ترا الله تعالی باب طلاق الحبلی
دوم مهمل باب طلاق الحامل شرح این باب بیان طلاق زن آبستن است
در این باب یازده حدیث است اول مهمل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ
الْحُبْلَى تُطَلَّقُ تَطْلِيقَةً وَاحِدَةً شرح روایت از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت که زن آبستن طلاق داده میشود یک تطلیقه مراد آنست
که اگر رجوع کند و طلاق دیگر دهد پیش از جماع طلاق دوم بهدم طلاق اول میکند موافق
احادیث باب بهدم الطلاق و ما لا یهدم که باب پنجم هست و اگر طلاق دوم
بعد از جماع باشد طلاق دوم صحیح نیست مگر آنکه بعد از جماع یکماه گذشته باشد
چنانچه می آید در حدیث آخر این باب دوم مهمل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ طَلَاقُ الْحَامِلِ وَاحِدَةٌ وَعِدَّتُهَا أَقْرَبُ الْأَجَلَيْنِ شرح روایت از
امام جعفر صادق علیه السلام گفت که طلاق زن آبستن یک طلیقه است و عده
او نزدیکتر دو مدت است یکی مدت حمل و دیگری مدت سه طهر مراد نزدیکتر دو عدت
مدت حمل است چنانچه می آید در حدیث هفتم این باب که زن آبستن حیض نمی بیند
غالبا و اگر ببیند تا حدی اعتبار ندارد در انقضای عده زیرا که قرینه برائت رحم میشود

سوم مهمل عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ طَلَاقُ الْحُبْلَى وَاحِدَةٌ فَإِذَا وَضَعَتْ
مَا فِي بَطْنِهَا فَقَدْ بَانَتْ شرح روایت از امام محمد باقر علیه السلام گفت که طلاق زن
آبستن یک طلیقه است پس چون گذاشت آنچه را که در شکم اوست پس متحقق بودن
شد بانقضای عده چهارم مهمل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الْحُبْلَى
تُطَلَّقُ تَطْلِيقَةً وَاحِدَةً شرح این موافق اول این باب است پنجم مهمل
عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ طَلَاقُ الْحَامِلِ وَاحِدَةٌ فَإِذَا وَضَعَتْ مَا فِي
بَطْنِهَا فَقَدْ بَانَتْ مِنْهُ شرح این موافق سوم این باب است
ششم مهمل قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ طَلَاقُ الْحُبْلَى وَاحِدَةٌ وَأَجَلُهَا
أَنْ تَضَعَ حَمْلَهَا شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام که طلاق
زن آبستن یک طلیقه است و آخر عده او آنست که گذارد بار خود را هفتم مهمل
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ طَلَاقُ الْحُبْلَى وَاحِدَةٌ وَأَجَلُهَا أَنْ تَضَعَ
حَمْلَهَا وَهُوَ أَقْرَبُ الْأَجَلَيْنِ شرح این ظاهر است از شرح حدیث دوم
این باب هشتم مهمل عَنْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ الْحَجَّاجِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْحُبْلَى إِذَا طَلَّقَهَا زَوْجُهَا فَوَضَعَتْ سِقْطًا تَمَّ أَوْ لَمْ
يَتِمَّ أَوْ وَضَعَتْهُ مُضْغَةً قَالَ كُلُّ شَيْءٍ وَضَعَتْهُ يَسْتَبِينُ أَنَّهُ
حَمْلٌ تَمَّ أَوْ لَمْ يَتِمَّ فَقَدِ انْقَضَتْ عِدَّتُهَا وَإِنْ كَانَتْ
مُضْغَةً شرح روایت از عبد الرحمن بن حجاج بفتح حاء مهمله و
تشدید جیم اول از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که پرسیدم امام را
از زن آبستن چون طلاق داد او را شوهرش پس از شکم انداخت بچه را

که تمام اعضا شده بود یا نشده بود یا گذاشت بازنو در ابر حالی که مانند گوشت پاره
بود امام گفت که هر چیزی که از شکم گذاشت آن زن در حالی که ظاهر شود اینکه آن بچه
است بلی است خواه تمام شده باشد و خواه نشده باشد پس تحقیق آخر شد عده
او هرچند که مضغه باشد مثلا صحیح عَنْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ الْبَصْرِيِّ عَنْ أَبِي
عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ طَلَّقَ امْرَأَتَهُ وَهِيَ حُبْلَى
وَكَانَ فِي بَطْنِهَا اثْنَانِ فَوَضَعَتْ وَاحِدًا وَبَقِيَ وَاحِدٌ قَالَ
قَالَ تَبِينُ بِالْأَوَّلِ وَلَا تَحِلُّ لِلْأَزْوَاجِ حَتَّى تَضَعَ مَا فِي بَطْنِهَا
شرح روایتست از عبد الرحمن بصری که مرد با حفظ از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که پرسیدم امام را از مردی که طلاق داد زن را در حالی که زن آبستن
بود و در شکم او دو طفل پس زایید یکی را و ماند یکی راوی گفت که امام گفت که آن
زن از عده بیرون می آید با اول یعنی که شوهرش رجوع نمی تواند کرد و
حلال نمی شود برای شوهران دیگر تا اینکه زاید آنچه که در شکم اوست حسن عَنْ أَبِي
جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا طُلِّقَتِ الْمَرْأَةُ وَهِيَ حَامِلٌ فَأَجَلُهَا أَنْ تَضَعَ حَمْلَهَا
وَإِنْ وَضَعَتْ مِنْ سَاعَتِهَا شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت که
طلاق داده شود زن در حالی که او آبستن است پس آخر عده او وضع حمل
اوست هرچند که وضع حمل کند در آن ساعت یا دو صحیح سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ
عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ طَلَاقِ الْحُبْلَى فَقَالَ يُطَلِّقُهَا وَاحِدَةً لِلْعِدَّةِ بِالشُّهُورِ
وَالشُّهُودِ قُلْتُ لَهُ فَلَهُ أَنْ يُرَاجِعَهَا قَالَ نَعَمْ وَهِيَ امْرَأَتُهُ قُلْتُ فَإِنْ
رَاجَعَهَا وَمَسَّهَا وَأَرَادَ أَنْ يُطَلِّقَهَا تَطْلِيقَةً أُخْرَى قَالَ لَا يُطَلِّقُهَا حَتَّى يَمْضِيَ

لَهَا بَعْدَ مَا مَسَّهَا شَهْرٌ شرح یطلقها ابتدیه مضارع غایب معلوم با تقبیل خبر بمعنی
امر است موافق آیه سوره طلاق که فطلقوهن لعدتهن و تقیید به عده طلیقات و ضمیر
مستتر راجع به زوج است که مفهوم است از سابق و واحده احتراز است از طلاق
یا دو طلاق در یک مجلس لام در للعده برای تعلیل است چنانچه بیان شد در شرح
حدیث دوم باب ششم که باب تفسیر طلاق السنه والعده و یا بوجب الطلاق آت
بالشهود بر او ضبط اشارتست بآنچه مذکور است در این حدیث که لا یطلقها حتی
یمضی لها بعد ما مسها شهر یعنی پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از طلاق زن
آبستن پس گفت که طلاق میدهد آن زن را یک طلقه برای عده بماهها و گواهان
گفتم امام را که آیا آبستن جایز است او را اینکه برگرداند زن را در عده گفت که آری
او زن اوست بعد از برگردانیدن گفتم که پس اگر برگرداند زن را و جماع کند او را
و اراده کند که طلاق دهد او را طلقه دیگر چگونه میشود امام گفت که طلاق دهم
نمیدهد او را تا آنکه گذرد برای زن بعد از آنکه جماع کرده او را یکماه حسن قُلْتُ فَإِنْ
طَلَّقَهَا ثَانِيَةً وَأَشْهَدَ ثُمَّ رَاجَعَهَا وَمَسَّهَا ثُمَّ طَلَّقَهَا التَّطْلِيقَةَ
الثَّالِثَةَ وَأَشْهَدَ عَلَى طَلَاقِهَا لِكُلِّ عِدَّةٍ شَهْرٌ هَلْ تَبِينُ مِنْهُ
كَمَا تَبِينُ الْمُطَلَّقَةُ عَلَى الْعِدَّةِ الَّتِي لَا
تَحِلُّ لِزَوْجِهَا حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ قَالَ نَعَمْ
قُلْتُ فَمَا عِدَّتُهَا قَالَ عِدَّتُهَا أَنْ تَضَعَ مَا فِي
بَطْنِهَا ثُمَّ قَدْ حَلَّتْ لِلْأَزْوَاجِ شرح کل با تنوین است و مرفوع خبر
مبتدا است عده مرفوع و مبتدا است و مضاف است و این جمله حالیه است و مراد

آنست که هر یک از طلاق دوم و سیوم بعد از گذاشتن نگاه از وقت تمام
و آن نگاه عده مرد است برای جواز طلاق دیگر العینی گفتم که پس اگر طلاق داد زن را
بطلیقه دوم و گواه گرفت بر طلاق بعد از آن برگردانیدن زن را و گواه گرفت
بر برگردانیدن زن و جماع کرد زن را بعد از آن طلاق داد زن را بطلیقه سیوم
و گواه گرفت بر طلاق زن حالی که برای هر طلاقی عده نگاه داشته باشد بعد از جماع آیا
جدا میشود از آن شوهر چنانچه جدا میشود زن طلاق داده شده بنابر عده که حلال
نمیشود برای شوهرش تا آنکه نکاح کند شوهری غیر او را امام گفت که آری گفتم که
چیست عده آن زن بعد از طلاق سیوم امام گفت که عده او وضع حمل او است
بعد از آن بتحقیق حلال شد برای شوهران دیگر باب بیست و سیوم متن باب طلاق
التی لم یدخل بها شرح این باب بیان طلاق زنیست که دخول بها نیست در این
باب هشت حدیث است اول متن عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام
قال سألته عن الرجل اذا طلق امرأته و لم یدخل بها
فقال قد بانت منه و تزوج ان شاءت من ساعتها
شرح روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم
از امام را از مرد که چون طلاق داد زنش را و دخول نکرده بود با وی پس امام گفت که
بتحقیق جدا شد زن از او و زن جفت خود میکند دیگری را اگر خواهد در آن ساعت
دوم متن عن احدهما علیهما السلام قال اذا طلقت المرأة التی لم یدخل بها بانت بتطلیقة واحدة
شرح روایتست از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام گفت که چون
طلاق داده شد زنی که دخول نشده با او جدا شد بیک تطلیقه یعنی که

رجوع نمیتواند کرد تا ممکن شود که دو طلاق بر یک نکاح وارد شود چنانچه در طلاق رجعی
میباشد سیوم متن عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا طلق الرجل
امرأته قبل ان یدخل بها فلیس علیها عدة تزوج من ساعتها
ان شاءت و تبینها تطلیقة واحدة و ان کان فرض لها مهرا
فلها نصف ما فرض شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
که چون طلاق داد مرد زنش را پیش از آنکه دخول کند بزن پس نیست بر آن زن
عده و بیان این آنکه شوهری دیگر میکند در آن ساعت اگر خواهد و جدا میکند آن زن را
یک تطلیقه و اگر تعیین کرده شده باشد برای او مهری پس برای او است نصف
آنچه تعیین کرده شده موافق آیت سوره بقره و ان طلقتموهن من قبل ان تمسوهن
و قد فرضتم لهن فریضة فنصف ما فرضتم چهارم متن عن زرارة عن احدهما علیهما السلام
فی رجل تزوج امرأة بکرا ثم طلقها قبل ان یدخل بها ثلث تطلیقات
کل شهر تطلیقة قال بانت منه فی التطلیقة الاولی و اثنتان فضل
و هو خاطب یتزوجها متی شاءت و شاء بمهر جدید قیل له
فله ان یراجعها اذا طلقها تطلیقة قبل ان تمضی ثلثة اشهر
قال لا انما کان یکون له ان یراجعها لو کان دخل بها اولا
فاما قبل ان یدخل بها فلا رجعة له علیها قد بانت
منه ساعة طلقها شرح ثلث منصوب و قائم مقام مفعول مطلق
کل منصوب بر ظرفیت و ظرف خبر مبتدای ست تطلیقه مرفوع و مبتدا است
و تقدیر تطلیقة منها لت و این جمله صفت ثلثة تطلیقات است فضل بفتح فاء و

و سکون ضاد با نقطه است فلعه تقدیر است منها لم تستأنفه منصوب بفوت
بکلمه یعنی روایت است از زراره از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق
علیهما السلم در مردی که جفت خود کرد زنی باکره را بعد از آن طلاق داد او را
پیش از آنکه دخول کند با او یک تطلیقه که در مرهای یک تطلیقه از آنهاست امام گفت که
آن زن جدا شد از او بتطلیقه اولی و دو تطلیقه لغو است و آنمرد خواستگار است
بیان این آنکه جفت خود میکند آن زن را هرگاه زن خواهد و مرد خواهد بمهری تازه گفته
شد امام را که آیا پس از آن بی مرد است آنکه برگرداند آن زن را چون طلاق داد او را
یک تطلیقه پیش از آنکه بگذرد سه ماه امام گفت که نه بدرستی که میبود که جایز میبود
مرد را آنکه برگرداند زن را اگر میبود که دخول کرده میبود با آن زن پیش از طلاق
پس اما پیش از آنکه دخول کند با او پس نیست برگردانیدنی برای مرد بر آن زن
بتحقیق آن زن جدا شد از او در ساعتی که طلاق داد او را پنجم موثق عن ابی
عَبدِ اللهِ عَلَیهِ السَّلمُ قَالَ اِذَا تَزَوَّجَ الرَّجُلُ المَرأَةَ فَطَلَّقَهَا قَبلَ
اَن یَدخُلَ بِهَا فَلَیسَ عَلَیهَا عِدَّةٌ وَ تَزَوَّجُ مَن شَاءَت مِن سَاعَتِهَا وَ تبینها
تَطلِیقَةٌ وَاحِدَةٌ شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که
چون جفت خود کرد مرد زنی را پس طلاق داد او را پیش از آنکه دخول کند با او
پس نیست بر آن زن عده و جفت خود میکند هر کرا که خواست در آن ساعت و
جدا میکند او را یک تطلیقه بخلاف مدخول بها که جدا میکند او را تطلیقه سوم
بشروط مقرر ششم مجهول عَن اَبِی عَبدِ اللهِ عَلَیهِ السَّلمُ قَالَ اِذَا طَلَّقَ الرَّجُلُ
امرَأَتَهُ قَبلَ اَن یَدخُلَ بِهَا تَطلِیقَةً وَاحِدَةً فَقَد بَانَت مِنهُ وَ تَزَوَّجُ مِن

سَاعَتِهَا اِن شَاءَت شرح این ظاهر است از شرح سابق هفتم مجهول عَن
مُحَمَّدِ بنِ مُسلِمٍ عَن اَحَدِهِمَا عَلَیهِمَا السَّلَامُ قَالَ العِدَّةُ مِنَ المَاءِ شرح روایت از
محمد بن مسلم از امام باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم گفت که عده طلاق بسبب آب
منی است یعنی آنکه ما اینجا کنایت از جماعت خواه انزال آب منی با آن باشد خواه
نباشد چنانچه بیان میشود در شرح حدیث ششم باب ما یوجب المهر کملا که باب
چهل و دوم است پس منافات ندارد با بعض احادیث باب مذکور فصل در بعض نسخ
کافی بعد از حدیث هفتم این باب ده حدیث دیگر هست و بنا بر آن در این باب هفده
حدیث است و نه حدیث آخر آنها می آید با اندک اختلافی در لفظ در باب التی تطلق
لم یدخل بها من الصداق که باب چهلم است و در بعض نسخ کافی حدیث اول آنها نیز
می آید در باب مذکور و آنها اینست اول محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن ابن محبوب عن ابن
بکیر و علی بن رئاب عن زراره عن ابی جعفر علیه السلام فی الرجل تزوج المرأة البکر او
الجاریة البکر فطلقها ساعة یدخل بها علیه فقال هاتان ینظر الیهما من یوثق به من النساء
فان کانتا علی حالتهما کما دخلتا علیه فان لها نصف الصداق التی فرض لها و لا عدة
علیهما منه دوم محمد بن علی احمد عن ابن محبوب عن جمیل بن دراج عن فضیل بن یسار قال
قال سألت اباعبد الله علیه السلام عن رجل تزوج امرأة بالف درهم فاعطاها عبدا
آبقا و ثوب حبرة بالف التی اصدقها فقال اذا رضیت بالعبد و کانت قد عرفته
فلا بأس اذا هی قبضت الثوب و رضیت بالعبد قلت فان طلقها قبل ان یدخل بها
قال لا مهر لها و ترد علیه خمسمائة درهم و یکون العبد لها سوم حمید بن زیاد عن
ابن سماعه عن غیر واحد عن ابان بن عثمان عن ابن ابی یعفور قال سألت اباعبد الله علیه السلم

عن رجل تزوج امرأة وجعل صداقها اباها على ان ترد عليه الف درهم ثم طلقها قبل ان
يدخل بها فما تقول لها ان ترد عليه وانما لها نصف المهر وابوها شيخ قيمته خمسمائة درهم وهو
يقول لولا انتم لم ارجعه بثلاثة الاف فلا ينظر في قوله ولا يرد عليها شيئ چهارم محمد بن
احمد عن ابن محبوب عن صالح بن رزين عن ابن اشيم قال سألت ابا عبد الله عليه السلام عن رجل تزوج
امرأة بالف درهم واداها اليها فوهبتها له فقالت انا فيك ارغب فطلقها قبل ان
يدخل بها فقال يرجع عليها بخمسمائة درهم پنجم محمد بن علي بن احمد بن محمد بن اسمعيل عن
منصور بن يونس عن ابن اذينة عن محمد بن مسلم قال سألت ابا عبد الله عليه السلام
عن رجل تزوج امرأة فامهرها الف درهم ودفعها اليها فوهبت له خمسمائة درهم
وردتها عليه ثم طلقها قبل ان يدخل بها قال ترد عليه الخمسمائة الدرهم الباقية لانها
انما كانت لها خمسمائة درهم فوهبتها له اياها ولغيره سواء ششم محمد عن احمد عن
الحسين بن سعيد عن النضر بن سويد عن القسم بن سليمان عن عبيد بن زرارة عن ابي
عبد الله عليه السلام في رجل تزوج امرأة وامهرها اباها وقيمة ابيها خمسمائة درهم على
ان تعطيه الف درهم ثم طلقها قبل ان يدخل بها قال ليس عليها شيئ هفتم
محمد بن يحيى عن احمد بن محمد عن علي بن الحكم عن علي بن ابي حمزة عن ابي بصير قال سألت
ابا عبد الله عليه السلم عن رجل طلق امرأة قبل ان يدخل بها قال عليه نصف المهر ان
كان فرض لها شيئا وان لم يكن فرض لها شيئا فليمتعها على نحو ما يمتع مثلها من النساء
هشتم محمد بن يحيى رفعه عن اسحق بن عمار عن ابي الحسن الاول عليه السلم في رجل تزوج
امرأة على عبد وامرأة فساقها اليها فماتت امرأة العبد عند المرأة ثم طلقها قبل ان
يدخل بها قال لها ان تقومها عليه يوم تزوجها فانه يقوم العبد الباقي بقيمته ثم ينظر ما بقي

من القيمة التي تزوجها عليها فترد المرأة على الزوج ثم يعطيها الزوج النصف مما صار اليه
نهم علي بن ابراهيم عن ابيه عن النوفلي عن السكوني عن ابي عبد الله عليه السلام ان
امير المؤمنين صلوات الله عليه قال في المرأة تزوج على الوصيف فيكبر عندها ويزيد
او ينقص ثم طلقها قبل ان يدخل بها قال عليها نصف قيمته يوم دفع اليها لا ينظر
في زيادة ولا نقصان دهم وبهذا الاسناد في الرجل يعتق امته ويجعل عتقها مهرها ثم
طلقها قبل ان يدخل بها قال يرد عليه النصف قيمتها تستسعى فيها شرح متن حديث
اول الرتقاء بفتح را و سكون تا دو نقطه در بالا و قاف و الف ممدوده
زنی که فرجش بسته است بمعنی که فرجش راهی غیر راه بول ندارد پس جماع
ممکن نیست و او در روایت الجاریة معنی اوست ویجعل بضم یا و ضم عین مضارع غایب مجهول
باب مفاعلت باء در مهرها برای تعدیه است یعنی روایت از امام محمد باقر علیه السلم
در مردی که جفت خود کرد زنی است فرج را یا دختر بکر را پس طلاق میدهد او را
در ساعتی که داخل کرده میشود بر او پس امام گفت که این دو زن نظر سوی فرج
ایشان میکنند کسی که خاطر جمع کرده میشود با او از جمله زنان پس اگر باشند
بر حال ایشان چنانچه داخل شدند بر شوهر پس بدرستی که برای ایشانست نصف مهری
که تعیین کرده شد برای ایشان و نیست عده بر ایشان از آن سوم شرح متن
حدیث دوم الحبرة بکسر و فتح حا و فتح با یکنقطه و را ... فتحتی از جامهای
یمن ثوب حبرة ... اضافه عام بخاص است یعنی پرسیدم امام جعفر صادق
علیه السلام را از مردی که جفت خود کرد زنی را بهزار درهم پس داد آن زن او را
غلامی از خود که گریخته بود و جامه حبره بهزار درهمی که مهر کرده او را پس امام گفت

که چون زن راضی شود بآن غلام و باشد که تحقیق شناخته باشد که چنین آن غلام را
پس نیست پروائی چون آن زن قبض کند جامه را یا چیزی که با نه نیم کم شده نباشد و
و راضی شود با آن غلام که تجربه کنم که پس اگر طلاق دهد آن زن را پیش از آنکه جماع کند
با او چگونه میشود امام گفت که نیست مهری برای آن زن و آن زن برمیگرداند بر شوهر
پانصد درهم را و میباشد غلام از آن زن شرح متن حدیث سیوم ظاهر است
که قال لا ینظر باشد بجای فلا ینظر موافق آنچه می آید در حدیث هفتم باب چهلم یعنی
پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که خطبت خود کرد زنی را و کرد
مهر او را پدرش نبار بشرط آنکه زن برگرداند بر شوهر هزار درهم را بعد از آن
که پدرش آزاد شد و او هزار درهم را برگرداند مرد طلاق داد زن را پیش
از آنکه دخول کند با او چه چیز هست او را میشود برای زن که برگرداند بر مرد و چیزی
نیست که برای زن نصف مهر است و پدرش برده است که بهای او پانصد درهم است
و مرد میگوید که اگر رعایت جانب شمائی بود دو هزار درهم او را به هزار درهم
مقصود که مثل نیست که به هزار درهم می ارزد پس هزار درهم دیگر برگرداند
امام گفت که التفات کرده نمیشود سخن مرد و برگردانیده نمیشود بر او چیزی بنا
بر آنکه بهای پدر زیاد بر هزار درهم چیزی نیست تا نصف داشته باشد و
شرح متن حدیث چهارم ارغب بصیغه مضارع متکلم معلوم باب علم است
و تقدیم ظرف برای افاده حصر اضافت و مراد اینست که من ترا به بسیار دوست
ترا از هزار درهم میدارم یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از
مردی که خطبت خود کرد زنی را مهر هزار درهم بود و داد آنها را سوی آن زن

پس

پس بخشید آنها را با او پس زن گفت که من در تو رغبت میکنم پس طلاق داد او را پیش از
آنکه جماع کند پس امام گفت که زوج برمیگردد بر زن بپانصد درهم یعنی که پانصد
درهم از زن میگیرد شرح متن حدیث پنجم ظاهر است که قتبها باید که بجای فوتبها
موافق آنچه می آید و بیان میشود در شرح حدیث هفتم باب چهلم یا با کسر همزه و تشدید
یاء دو نقطه در پایین راجع بخمسمائه درهم است و لغیره عطف بر لها است یعنی
پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که خطبت خود کرد زنی را با نیزو و کرد
مهر کرد او را هزار درهم و داد آنها را سوی آن زن بخشید برای او پانصد درهم را
و برگردانید آن پانصد درهم را بر آن مرد بعد از آن طلاق داد آن زن را پیش از
آنکه جماع کند با او امام گفت که زن برمیگرداند بر مرد آن پانصد درهم باقیمانده را
زیرا که حال واقعه اینست که نیز این نیست که بود برای زن آن زن پانصد درهم بیان این
آنکه بخشیده آن زن برای آن مرد آن پانصد درهم را و برای غیر آن مرد برابر است
شرح متن حدیث ششم ظاهر است از شرح متن حدیث سیوم شرح متن حدیث هفتم
پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که طلاق داد زن را پیش از
جماع کند با او امام گفت که برای اوست نصف مهر اگر باشد که تعیین کرده باشد برای
زن چیزی از مهر را و اگر نباشد که تعیین کرده باشد برای آن زن چیزی را پس باید که بهره
مند کند آن زن را بر مانند آنچه بهره مند کرده میشود بآن مثل آن زن از جمله زنان
شرح متن حدیث هشتم تقوم بصیغه مضارع غایب مجهول از باب تفعیل است نظیر بصیغه
مضارع غایب مجهول از باب انفعال است ما موصوله و استفهامیه میتواند بود فقره المرأة
تا آخر بعنوان تقدیر است و مقصود اینست که مردی کنیزی را که نیز زوجه است و در

و در صورت کم شدن قیمت غلام نقصان آن از کیسهٔ زوجه است پس اگر در وقت نکاح
قیمت کنیز پانصد درهم باشد و قیمت غلام نیز پانصد درهم باشد و در وقت طلاق
قیمت غلام ششصد درهم شده باشد زوج و زوجه شریک با منافع میشوند
و در غلام و زوجه دویست درهم بزوج میدهد و برین قیاس است باقی صور یعنی
روایتست از امام موسی کاظم علیه السلام در مردی که جفت خود کرد زن را بر مهر غلامی
و زن او کنیز است پس فرستاد آن غلام و کنیز را سوی زوجه پس مرد کنیزی که
زن غلام است نزد زوجه بعد از آن زوج طلاق داد زوجه را پیش از آنکه جماع
کند با او امام گفت که اگر زوج باشد که تعیین کرده باشد قیمت غلام و کنیز را بر زوجه
در روزی که جفت خود کرد او را پس بدرستی که شان اینست که قیمت کرده میشود آن
آن غلام باقیمانده و قیمت وقت آن بعد از آن نظر کرده میشود آنچه باقیمانده از قیمت
مجموع غلام و کنیز که جفت خود کرد آن زوجه را بر آن قیمت پس بر میگرداند زوجه
زوج آن باقیمانده را و غلام را بعد از آن میدهد زوجه را زوج نصف از جملهٔ
آنچه گردید سوی او و مراد نصف باقیمانده و نصف غلام است بدانکه ترک ذکر شق
عدم تقویم غلام و کنیز در روز نکاح مبنی بر آنست که در آن شق رجوع باهل خبرت میشود
در تقویم غلام و کنیز باعتبار روز نکاح شرح متن حدیث ششم تزوج بصیغهٔ مضارع
غایبه مجهول باب تفعل یا معلوم باب تفعل بحذف یکی از دو تا است اوصیف بفتح واو و کسر
صاد منقوطه بنده خواه غلام و خواه کنیز بکسر جار نحیط و راء منقوطه صیغهٔ مضارع و
غایب معلوم باب علم یا باب حسن است در نسخ علیه بضمیر مذکر است و ظاهر علیها بضمیر
مؤنث است موافق آنچه می آید در حدیث بیست و دوم باب چهلم و بر هر تقدیر این جمله

مفعول

مفعول قال است لا تنظر بصیغهٔ مضارع غایب مجهول یا معلوم باب نصر است و بنا
بر اول ظرف نایب فاعل است و بنابر دوم ضمیر مستتر راجع بزوج فاعل است
یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه امیر المؤمنین صلوات الله علیه
گفت در زن که جفت کرده میشود بر مهر بنده پس بزرگ سال میشود نزد آن زن پس
زیاد میشود باعتبار قیمت یا کم میشود بعد از آن زوج طلاق میدهد آن زن را پیش از
آنکه جماع کند با او که لازم است بر زوجه نصف قیمت آن بنده باعتبار روزی که
داده شد سوی زوجه نظر کرده نمیشود در زیاد شدن یا کم شدنی باعتبار قیمت و نه در کم شدنی
باعتبار قیمت مراد اینست که اگر قیمت بنده در روز نکاح دویست درهم باشد و
در روز طلاق سیصد درهم شده باشد یک ثلث آن خیر از زوج و دو ثلث از زوجه
میشود و برین قیاس است باقی صور شرح متن حدیث هفتم روایتست این حدیث
سابق از امام جعفر صادق علیه السلام که آزاد میکند کنیز خود را بنابر روش که میگرداند
آزادی او را مهر او بعد از آن طلاق میدهد او را پیش از آنکه جماع کند با او
امام گفت که برگردانیده میشود بر زوج نصف قیمت آن کنیز بیان اینکه آن کنیز
بسی فرموده میشود در قیمت نصف خودش مراد اینست که زوج شریک در نصف عین
او نمیشود باب بیست و چهارم در اصل باب الطلاق التی لم یبلغ والتی قد یئست من المحیض
شرح محیض بفتح میم و کسر حاء مصدر باب ضرب است بمعنی روان شدن خون حیض و مستعمل
میشود بمعنی خون حیض و مراد اینجا مناسبت یعنی این باب بیان طلاق دختر
که نرسیده بسن حیض و زنی که بتحقیق ناامید شد از حیض بسبب سالداری در این باب
پنج حدیث و کلام مصنف است که مشتمل است بر حدیثی دیگر که حدیث ششم این باب است

شد اول متن عن أحدهما عليهما السلام في الرجل يطلق الصبية التي لم
تبلغ ولا تحمل مثلها وقد كان دخل بها والمرأة التي قد
يئست من المحيض وارتفع حيضها فلا تلد مثلها قال ليس عليهما
عدة وإن دخل بهما شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم از مرد
که طلاق میدهد دختری را که نرسیده بحیض و آبستن نمیشود همسال او و تحقیق بود
که دخول کرده بآن دختر و زنی را که بتحقیق ناامید شده از حیض و برطرف شده حیض او و نمی
زاید همسال او و امام گفت که نیست بر آن دو زن عده هرچند که مرد دخول کرده باشد
بایشان دوم متن عن أبي عبد الله عليه السلم في الصبية التي لا تحيض مثلها
والتي قد يئست من المحيض قال ليس عليهما عدة وإن دخل بهما شرح از ظاهر است
از شرح سابق سوم متن عن أبي جعفر عليه السلم قال التي لا تحبل مثلها
لا عدة عليها شرح تحبل بحا بفتح و با بکسر بضبط مضارع حامله معلوم
است یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت که زنی که آبستن نمیشود
همسال او نیست عده طلاق بر او چهارم متن عن عبد الرحمن بن الحجاج قال قال
أبو عبد الله عليه السلم ثلث يتزوجن على كل حال التي لم تحض ومثلها
لا تحيض قال قلت وما حدها قال إذا أتى لها أقل من
تسع سنين والتي لم يدخل بها والتي قد يئست من المحيض و
مثلها لا تحيض قلت وما حدها قال إذا كان لها
خمسون سنة شرح روایتست از عبد الرحمن بن حجاج که گفت که گفت امام جعفر
صادق علیه السلام که سه زن خصت خود میکنند بعد از طلاق دیگری را بر حالی اول زنی

در حیض ندیده و همسال او حیض نمی بیند راوی گفت که گفتم که وصیت عده آن زن امام گفت
که چون آمده باشد برای او کمتر از نه سال و دوم زنی که دخول نشده باشد باو و سیوم
زنی که بتحقیق ناامید شده از حیض و همسال او حیض نمی بیند گفتم که وصیت عده آن زن امام
گفت که چون باشد او را پنجاه سال تفصیلی که گذشت در کتاب الحیض در حدیث دوم
و سیوم و چهارم باب بلدا و برتمتع حملها تا آخر که باب ثبت ونکم است ششم متن عن
محمد بن مسلم قال سمعت أبا جعفر عليه السلم يقول في التي قد يئست من المحيض قد بانت
منه ولا عدة عليها شرح روایتست از محمد بن مسلم گفت که شنیدم از
امام محمد باقر علیه السلام سخن میگفت در زنی که ناامید شده از حیض که بتحقیق جدا شده
از شوهر بسبب طلاق و نیست عده بر آن زن کلام مصنف متن وقد روي أيضا
أن عليهن العدة إذا دخل بهن حميد بن زياد عن ابن سماعة عن عبد الله
بن جبلة عن علي بن أبي حمزة عن أبي بصير قال عدة
التي لم تبلغ المحيض ثلثة أشهر والتي قد قعدت
من المحيض ثلثة أشهر شرح و بتحقیق روایت کرده
شده نیز اگر بر آن زمان که ناامید از حیض باشند یا حیض ندیده باشند عده است
چون شوهر دخول کرده باشد بایشان بیان این آنکه روایت کرد حمید بن زیاد از
از ابن سماعه از عبد الله بن جبله از علی بن ابی حمزه از ابی بصیر که راوی امام محمد باقر و
و امام جعفر صادق علیهما السلام است گفت که عده زنی که نرسیده بحیض سه ماهست
و عده زنی که بتحقیق فرو نشسته از حیض سه ماه است متن وكان ابن سماعة
يأخذ بها ويقول إن ذلك في الإماء لا يستبرين إذا لم يكن

بلغن المحيض فاما الحرائر فحكمهن في القرآن يقول الله واللائي يئسن
من المحيض من نسائكم ان ارتبتم فعدتهن ثلثة اشهر واللائي لم
يحضن وكان معوية بن حكيم يقول ليس عليهن عدة وما احتج به ابن
سماعة وانما قال الله عز وجل ان ارتبتم فانما ذلك اذا وقعت الريبة
بان قد يئسن او لم يئسن فاما اذا جازت الحد وارتفع الريبة بانها
قد يئست او لم تكن الجارية بلغت الحد فليس عليهن عدة

شرح ضمير بهن راجع است و بروايتي كه مفهوم است از و قد روي و عبارت آن
از حديثي كه در فقره سابقه مذكور شد مشار اليه ذلك سائر احاديث است كه م
مذكور شد در اين باب يئسن بياء بخطيط و راء مخفف و يا دو نقطه در پاين و فتح ب
ارتبتم و بصيغه مضارع جمع مؤنث غايبه مجهول باب استفعال است يكن تشديد نون
مفتوحه بصيغه مضارع جمع مؤنث غايبه معلوم متصل العين باب افعال است الريبة
بكسر راء بنقطه و سكون يا دو نقطه در پاين و با بخطيط تهمت كردن كسي را بدروغ
گفتن مراد اينجا شك است بان بيا حرف جر و فتح همزه و سكون نون است
يعني و بود ابن سماعه كه گفته شد بروايت ابو الفضل ميگفت كه سائر روايات در
ذكر اين است بيان آن است كه در وقتي كه خريده شود مثلا استبرا كرده ميشوند
چون نباشند كه رسيده باشند بحيض پس اما زنان آزاد پس حكم ايشان در
قران است ميگويد الله تعالي در سوره طلاق كه و زناني كه نا اميد شده اند از حيض
از جمله زنان شما اگر شك كنيد پس عده ايشان سه ماه است و زناني كه حيض نديده
و بود معوية بن حكيم كه ميگفت كه نيست بر آن كه آزاد عده طلاق و آنچه استدلال

بان كرد ابن سماعه دلالت بر عده هاي او ميكند چه خدا نيست كه گفت الله عز و جل كه اگر
شك كرديد پس حيضا اين نيست كه آن عده سه ماه در وقتي كه واقع شود شك بآنكه
نا اميد شده اند يا نا اميد نشده اند پس اما چون آن گذشت از حد يائسه كه پنجاه سالست
و برطرف شد شك بآنكه بتحقيق نا اميد شده يا نبوده باشد دختر كه رسيده باشد
بحد حيض كه نه سال است چنانچه مي آيد در كتاب الوصايا در حديث ششم آخر ابواب
پس نيست بر ايشان عده طلاق بدانكه ظاهر كلام مصنف تصديق كلام معوية بن حكيم است
و كلام ابن سماعه مبني بر آنست كه واللائي لم يحضن عطف بر اللائي يئسن است و كلام معوية
بن حكيم مبني بر آنست كه معني واللائي لم يحضن ليائس است نظير آيت سوره ممتحنه اذا
جاءكم المؤمنات مهاجرات فامتحنوهن الله اعلم بايمانهن فان علمتموهن مؤمنات و مؤيد
اين مي آيد در حديث پنجم باب عدة المراة المسترابه كه باب سي و چهارم است كه
والتي قد ارتفع حيضها و زعمت انها لم تياس تا آخر باب بيست و پنجم اصل باب
في التي تخفي حيضها شرح تخفي بصيغه مضارع غايبه معلوم باب علم است حيضها
مرفوع و فاعل است يعني اين بابيست در بيان طلاق زني كه پنهان است از
شوهرش وقت حيض او و در اين باب يك حديث است اصل عن عبد الرحمن بن الحجاج
قال سألت ابا الحسن عليه السلام عن رجل تزوج امرأة سرا من اهلها وهي
في منزل اهلها وقد اراد ان يطلقها وليس يصل اليها فيعلم طمثها
اذا طمثت ولا يعلم طهرها اذا طهرت قال
فقال هذا
مثل الغائب عنه اهله يطلقها بالاهلة والشهور

شرح سراً بکسر سین مهمله و تشدید را از مهمله منصوب صفت مفعول مطلق است محذوف است
بتقدیر تزوجاً سراً فیعلم منصوب است بفتح بصیغه ماضی غایب معلوم از باب نصر
و علم است بتعلیم بصیغه مرفوع و منصوب میتواند بود و بیان ما لا بد والشهود رشد در
شرح حدیث اول باب طلاق الغایب که باب بیست و یکم است یعنی روایت
از عبد الرحمن بن حجاج گفت که پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از مردی
که غیبت نمود که ذرنی را پنهان از خویشان زن و آن زن در منزل خویشان خود است
و بتحقیق اراده کرد که طلاق دهد او را و غیبت آنکه رسد سوی آن زن پس داند
حیض او را چون حیض میدید و نمیداند پاکی او را چون پاک شود راوی گفت پس
امام گفت که این مرد مثل کسی است که غایب است از زن او و نمیرسد طلاق میدهد
آن زن را ابتلا لها و ما بها اصل قال ارأیت ان کان یصل الیها الاحیان
لا یصل الیها فیعلم حالها کیف یطلقها قال اذا مضى
له شهر لا یصل الیها فیه یطلقها و یشهد علی طلاقها رجلین
فاذا مضى ثلثة اشهر فقد بانت منه و هو خاطب
من الخطاب و علیه نفقتها فی تلک الثلثة الاشهر
التی تعتد منها شرح الاحیان دو جا منصوب و ظرف زمانست
فیعلم منصوب است یعنی گفتم که خبر ده مرا که اگر باشد که رسد سوی آن زن در وقتی
و در وقتهائی نرسد سوی او پس داند حال او را چگونه طلاق میدهد او را امام گفت
که چون گذرد برای او یکماه که نرسد سوی او در آن ماه طلاق میدهد او را چون نظر
کند سوی اول ماهی دیگر بگواهانی و میتواند امیر که طلاق میدهد او را در آن ماه

نشود

نشود و گواه میگیرد بر طلاق او دو مرد را یعنی گواه میگیرد زن زمان کافیست
چنانچه گذشت در حدیث دهم باب من طلق لغیر الکتاب والسنه که باب چهارم
و در حدیث ششم باب تفسیر طلاق السنه تا آخر که باب ششم است پس چون گذرد
سه ماه پس بتحقیق آن زن جدا شد از او و او خواستگاریست از جمله خواستگاران و بر آن
مرد است نفقه زن در آن سه ماهی که زن عده نگاه میدارد در آنها باب بیست
و ششم اصل باب الوقت الذی تبین فیه المطلقه والذی یکون فیه الرجعه و متی یکون
لها ان تتزوج شرح این باب بیان وقتیست که جدا میشود در آن زن طلاق داده
شده و بیان وقتی که میباشد در آن برگردانیدن زن از طلاق و بیان آنکه
کی جایز میشود برای آن زن آنکه شوهر کند در این باب یازده حدیثست و کلام
مصنف در ذیل حدیث نهم اول اصل عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلام قال قلت
له اصلحک الله رجل طلق امرأته علی طهر من غیر جماع بشهادة
عدلین فقال اذا دخلت فی الحیضة الثالثة فقد انقضت
عدتها و حلت للازواج قلت له اصلحک الله ان اهل
العراق یروون عن علی صلوات الله علیه
انه قال هو احق برجعتها ما لم
تغتسل من الحیضة الثالثة فقال لقد کذبوا شرح روایتست از
زراره از امام محمد باقر علیه السلام گفت که گفتم امام را که نگاه دارد ترا الله تعالی مردی
طلاق داد زنش را بر پاکی بی جماع بگواهی دو عادل پس امام گفت که چون آن زن
داخل شد در حیض سوم پس بتحقیق بسر رسید عده او و حلال شد برای شوهران

کتم او را که نگاه دارد تر الله تعالی بر کسی که اهل عراق از جمله مخالفان روایت
میکنند از علی صلوات الله علیه آنکه او گفته که آن قروء سه اند و او سزاوار تر است ببرگردانیدن
آن زن جنبه اگر غسل نکرده از حیض سیوم اول امام گفت که بتحقیق دروغ گفته
و آنکه این اشارت است با آنکه سخن ایشان مبنی بر آنست که ثلثة قروء در آیت سوره
بقره والمطلقات یتربصن بانفسهن ثلثة قروء بمعنی سه حیض باشد و این مخالف ظاهر آن آیت است
زیرا که تربص بمعنی کمال انتظار است و آن در وقت طهر میباشد زیرا که در وقت
حیض مطلقات و غیر مطلقات یکسان اند با آنکه جماع در آن وقت حرام است
و ایضا قرء حقیقت است در طهر نه در حیض چنانچه بیان میشود در حدیث اول آ
آینده و ایضا سخن ایشان مبنی بر آنست که زن بعد از پاکی از حیض سوم پیش از غسل حا
حائض باشد حقیقة و این باطل است دوم حسن عن زرارة عن ابی جعفر
علیه السلم قال المطلقة اذا رأت الدم من الحیضة الثالثة فقد
بانت منه شرح این ظاهر است از شرح سابق سیوم حسن عن زرارة
عن ابی عبد الله علیه السلم قال المطلقة تبین عند اول قطرة من الحیضة
الثالثة قال قلت بلغنی ان ربیعة الرأی قال
من رأیی انها تبین عند اول قطرة فقال
کذب ما هو من رأیه انما
هو شیء بلغه عن علی علیه السلام
شرح ربیعة الرای بفتح را بی نقطه و کسر با یک نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین
و عین بی نقطه و فتح را بی نقطه دوم و سکون همزه و یا دو نقطه در پایین از علمای

مخالفانست و استاد ابو حنیفه است و اسمش ربیعة بن عثمان التیمی القرشی المدنی است
و نسبت او برای باعتبار آنست که اجتهاد و پیروی ظن خود میکرده و ابن اثیر
در جامع الاصول گفته که ربیعة بن عبد الله هو ابو عبد الله ربیعة بن عبد الله بن هدیر
بن عمرو بن عامر من بنی سعد بن تیم بن مرة و قیل الهدیر بن عبد العزی بن عامر التیمی
المدنی عم محمد المنکدر تابعی جلیل یعنی روایتست از زراره از امام جعفر صادق علیه السلم
که مطلقه جدا میشود نزد اول قطره از حیض سیوم راوی گفت که گفتم که رسیده بمن اینکه
ربیعة الرای گفت که از جمله رای من اینست که مطلقه جدا میشود نزد اول قطره پس امام گفت
که دروغ گفت نیست این از جمله رای او بجز این نیست که آن خبریست که رسیده باو
از علی علیه السلم چهارم مجهول عن اسمعیل الجعفی عن ابی جعفر علیه السلام
قال قلت له رجل طلق امرأته قال هو احق برجعتها ما لم
تقع فی الدم من الحیضة الثالثة شرح روایتست از اسمعیل
جعفی بضم جیم و سکون عین بی نقطه و فا از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفتم امام را
که مردی طلاق داد زنش را امام گفت که او سزاوار تر است ببرگردانیدن آن زن
مادام که آن زن نیفتاده باشد در خون حیض سیوم پنجم حسن عن زرارة عن احدهما
علیهما السلم قال المطلقة ترث حتی ترى الدم الثالث فاذا رأته
فقد انقطع شرح روایتست از زراره از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق
علیهما السلم گفت که مطلقه رجعی میراث میبرد و میراث برده میشود تا اینکه ببیند خون حیض
سیوم را پس چون دید آنرا پس بریده شد میراث میان ایشان ششم حسن عن ابی جعفر
علیه السلم قال اقل الدم رأته من الحیضة الثالثة فقد

بالحقّ منه شرح اول مرفوع وخبر مبتدای محذوفست بتقدیر الحیض اول ما
اینکه این حدیث برای تمیز مفعول به در آیت سوره بقره است که والمطلقات یتربصن
بانفسهن ثلثة قروء یا بر روش کثلثة قروء مفعول به یتربصن نیست بلکه ظرف زمانست
ومفعول به آن محذوفست و آن اول حیض سیوم است فاء در فقد برای تفریع
من ای بینیست و ضمیر راجع باول است یعنی روایت است از امام
محمد باقر علیه السلم گفت که انتظار کشیده شده در آیت سوره بقره اول نوبت
که زن دید از آن حیض سیوم پس تحقیق زن جدا شد بسبب آن اول خون متن
حدیث عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلم قال سمعته یقول المطلّقة تبین عند
اوّل قطرة من الدم فی القرء الاخیر شرح روایت است از
زراره از امام محمد باقر علیه السلم گفت که شنیدم از امام میگفت که مطلقه جدا میشود
نزد اول قطره از خون در طهر سیوم مراد متصل با آخر طهر سیوم است متن حدیث
عن ابی جعفر علیه السلم فی الرجل یطلّق امرأته قال هو احقّ برجعتها
ما لم تقع فی الدم الثالث شرح این ظاهر است از شرح حدیث
چهارم این باب متن حدیث عن زرارة قال قلت لابی جعفر علیه السلم انّی
سمعت ربیعة الرّأی یقول اذا رأیت الدم من الحیضة الثالثة بانت
منه وانّما القرء ما بین الحیضتین وزعم انّه انّما احدث ذلک برأیه
فقال ——— ابو جعفر علیه السلم کذب
لعمری ما قال ذلک برأیه ولکنّه اخذه عن علیّ علیه
السلم شرح لعمری قسم لام وفتح عین منقطاست یعنی روایت است از زراره

گفت

گفت که گفتم امام محمد باقر علیه السلم را که بدرستی که من شنیدم از ربیعة الرأی میگفت که چون مطلقه
دید خون را از حیض سیوم جدا شد از شوهر و جز این نیست که قرء میان دو حیض است
و دعوی کرد این را که او جز این نیست که ذکر کرد آن را باجتهاد خود پس گفت امام محمد باقر
علیه السلم که دروغ گفت قسم بزندگانی من نگفت آن را باجتهاد خود و لیکن او از آن گرفت
از علی علیه السلم متن حدیث قال قلت له وما قال فیها علیّ علیه السلم قال کان یقول
اذا رأت الدم من الحیضة الثالثة فقد انقضت عدّتها ولا
سبیل له علیها وانّما القرء ما بین الحیضتین ولیس
لها ان تتزوّج حتّی تغتسل من الحیضة الثالثة شرح راوی گفت
که گفتم امام را که وی چه گفت در مطلقه علی علیه السلم امام گفت که وی میگفت که چون مطلقه دید
خون را از حیض سیوم پس تحقیق بسر آمد عده او و نیست راه برگردانیدن شوهر را
بر او و جز این نیست که قرء میان دو حیض است و نیست آن زن را اینکه شوهری کند
تا اینکه غسل کند از حیض سیوم کلام مصنف متن حدیث الحسن بن محمد بن سماعة قال
قال کان جعفر بن سماعة یقول تبین عند اوّل قطرة من الدم ولا
تحلّ للازواج حتّی تغتسل من الحیضة الثالثة وقال الحسن بن محمد
بن سماعة تبین عند اوّل قطرة من الحیض الثالث ثمّ ان شاءت
تزوّجت وان شاءت لا وقال ———
علیّ بن ابرهیم ان شاءت تزوّجت وان شاءت لا فان
تزوّجت لم یدخل بها حتّی تغتسل شرح حسن بن محمد بن
سماعه گفت که بود جعفر بن سماعه که میگفت که زن مطلقه جدا میشود نزد اول قطره از حیض

وحلال نمیشود برای شوهران اختیار دخول با او تا آنکه غسل کند از حیض سیوم و گفت
حسن بن محمد بن سماعه که جدا میشود زن و اول قطره از حیض سیوم بعد از آن اگر خواهد
خطبت خود میکند دیگری را و اگر خواهد میکند و گفت علی بن ابراهیم که اگر خواهد خطبت خود
میکند دیگری را و اگر خواهد میکند پس اگر خطبت خود کرد دیگری را دخول میکند با آن زن تا که
غسل کند از حیض سیوم مقصود از نقل این قول بیان آنست که این کس حمل کرده است
آنچه را که گذشت در حدیث سابق که لیس لها ان تتزوج حتی تغتسل من الحیضة الثالثة
بر کراهت تزوج پیش از غسل پس منافات ندارد با آنچه می آید در حدیث آخر
این باب دهم حسن سألت اباعبدالله علیه السلام عن المرأة اذا طلقها
زوجها متی تکون هی املک بنفسها قال اذا رأت الدم من
الحیضة الثالثة فهی املک بنفسها قلت فان عجل الدم علیها
قبل ایام قروئها فقال اذا کان الدم قبل عشرة ایام
فهو املک بها وهو من الحیضة التی طهرت
منها وان کان الدم بعد العشرة ایام فهو الحیضة
الثالثة وهی املک بنفسها ترجمه پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از
زنی چون طلاق دهد او را شوهرش کی میباشد او مالکتر بخودش امام گفت که
چون دید خون حیض را از حیض سیوم پس آن زن مالکتر است بخودش گفتم که پس
اگر تعجیل کند خون بر آن زن پیش از انقضای ایام طهر او که عادت داشت چگونه
میشود پس امام گفت که چون باشد آن خون پیش از ده روز از ابتدای طهر سیوم
پس شوهر مالکتر است با آن زن و آن خون از جمله حیضی است که پاک شد از آن مرا

که حیض علیحده نیست خواه استحاضه باشد و در آن در صورتیست که از ابتدای حیض دوم
ده روز گذشته باشد و خواه حیض باشد و آن در صورتیست که از ابتدای حیض دوم
ده روز نگذشته باشد و اگر باشد آن خون بعد از ده روز از ابتدای طهر سیوم
پس آن از حیض سیوم است و آن زن مالکتر است بخودش یازدهم حسن عن محمد
بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام قال سألته عن الرجل یطلق امرأته متی
تبین منه قال حین یطلع الدم من الحیضة الثالثة تملک
نفسها قلت فلها ان تتزوج فی تلک الحال قال نعم ولکن لا
تمکّن من نفسها حتی تطهر من الدم شرح یطلع بفتحه مضارع
غایبه معلوم باب نصر و منع است لکن بضمه مضارع غایبه معلوم باب تفعّلت
تطهر بضمه مضارع غایبه معلوم باب نصر و حسن یا باب تفعّل است بحذف یکی تاءات
یعنی روایتیست از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام گفت که پرسیدم امام را
از مردی که طلاق میدهد زنش را چه وقت جدا میشود از او امام گفت که وقتی
که ظاهر میشود خون از حیض سیوم مالک میشود زن خودش را گفتم که آیا جایز است
برای زن آنکه خطبت خود کند دیگری را در آن حال حیض امام گفت که آری لیکن
تمکین نمیکند شوهرش را از خودش تا آنکه پاک شود از حیض باب بیست و هشتم
فصل باب معنی الاقراء شرح الاقراء بفتح همزه و سکون قاف و راء مهمله و الف
ممدوده جمع قرء بفتح و ضم قاف و سکون راء و همزه قرء و که مذکور است در آیه
سوره بقره که والمطلقات یتربصن بانفسهن ثلثة قروء و این تعبیر اشارتست با بطال
قول جمعی که میگویند که اقراء جمع قرء بمعنی حیض است و قرء بمعنی جمع قرء بمعنی طهر است

یعنی این باب بیان معنی اقراء است که عدهٔ مطلقات است و در این باب چهار حدیث است

اول حدیث عَنْ زُرَارَةَ سَمِعْتُ رَبِيعَةَ الرَّأْيِ يَقُولُ إِنَّ مِنْ رَأْيِي أَنَّ الْأَقْرَاءَ الَّتِي سَمَّى اللَّهُ
عَزَّ وَجَلَّ فِي الْقُرْآنِ إِنَّمَا هُوَ الطُّهْرُ فِيمَا بَيْنَ الْحَيْضَتَيْنِ فَقَالَ كَذَبَ لَمْ يَقُلْهُ
بِرَأْيِهِ وَلَكِنَّهُ إِنَّمَا بَلَغَهُ عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ
أَصْلَحَكَ اللَّهُ أَكَانَ عَلِيٌّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ
يَقُولُ ذَلِكَ فَقَالَ نَعَمْ إِنَّمَا الْقُرْءُ
الطُّهْرُ يَقْرِي فِيهِ الدَّمَ فَيَجْمَعُهُ فَإِذَا جَاءَ الْحَيْضُ دَفَقَهُ

شرح یقری بقاف و راء غیر منقوطه و یاء بصیغهٔ مضارع غایب معلوم باب ضرب یا از باب
بیانی باقی است و ضمیر مستتر راجع بطهر است که مکان جمع خون حیض است الاقراء
ساکن کردن و از آن ماخوذ است قریه چون مسکن و مکان توطن جمعی است و جوهری
گفته که و انت الحبل علی ظهر الفرس ای ازمته و ابن اثیر در نهایه گفته که و قد ابن منها
من الانبیاء امر تبریة النمل فاحرقت هی مسکنها و بیتها و الجمع قری و القریة من المساکن
و الابنیة و الضیاع و قد تطلق علی المدن ضمیر فیه راجع بالطهر است فا برای تفریع است
یجمعه بجیم و عین منقوطه بصیغهٔ مضارع غایب معلوم باب منع است و ضمیر مستتر راجع
بطهر است و ضمیر بارز راجع بالدم است حیض اسم زمانست یا مصدر است و بنا بر
زمانست دفقه بدال بی نقطه و فاء و قاف بصیغهٔ ماضی غایب معلوم باب نصر و ضرب است
الدفق الصب و در بعض نسخ بعین بی نقطه بجای قاف است و از باب منع است
و بر هر تقدیر ضمیر مستتر راجع بطهر است و ضمیر بارز راجع بالدم است حاصل آنست
که چنانچه حیض در اصل لغت بمعنی سیلان است قرء در اصل لغت بمعنی جمع است

و چون خون در ایام طهر سیلان ندارد و بلکه ساکن است و جمع خون میکند رحم زن در آن
ایام و چون زمان حیض شود بیرون میریزد آنرا پس اینکه قرء مشترک لفظی باشد میان طهر
و حیض باطل است اگرچه مشهور است و بنا بر این استعمال قرء در حیض مثل آنچه
گذشت در کتاب الحیض در حدیث سیوم باب ان اول ما تری الصفرة تا آخر که باب
چهارم است مجاز است یعنی روایت است از زراره گفت که شنیدم از ربیعة الرای
میگفت که بدرستی که از جمله رای من است که اقرائی که نام برده الله عز و جل در قرآن
در سورة بقره که و المطلقات یتربصن بانفسهن ثلثة قروء و جز این نیست که آن در طهر میان
دو حیض است پس امام گفت که دروغ گفت بیان این که گفت از رای خود و لیک
آن جز این نیست که رسیده باو از علی علیه السلام پس گفتم که نگاهدارد ترا الله تعالی
آیا بود علی صلوات الله علیه که میگفت آنرا پس امام گفت که آری جز این نیست که قرء
بمعنی طهر است بیان این آنکه رحم زنان ساکن میکند در زمان طهر خون را پس جمع میکند
آنرا پس چون آید زمان حیض بیرون میریزد آنرا دوم حدیث عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ الْقُرْءُ مَا بَيْنَ الْحَيْضَتَيْنِ شرح این ظاهر است از شرح حدیث سابق
سیوم حدیث عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الْقُرْءُ مَا بَيْنَ الْحَيْضَتَيْنِ شرح این
موافق سابق است چهارم حدیث عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الْأَقْرَاءُ هِيَ الْأَطْهَارُ
شرح این نیز ظاهر است باب بیست و هشتم از ابواب باب عدة المطلقة و این تعتد
این باب بیان عدهٔ زن طلاق داده شده است و بیان اینکه در کجا عده نگاه میدارد
و در این باب چهارده حدیث است اول حدیث عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَا يَنْبَغِي
لِلْمُطَلَّقَةِ أَنْ تَخْرُجَ إِلَّا بِإِذْنِ زَوْجِهَا حَتَّى تَنْقَضِيَ عِدَّتُهَا ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ

أَوْ ثَلٰثَةُ أَشْهُرٍ إِنْ لَمْ تَحِضْ شرح ظاهر انسب استحباب تحصیل رخصت
در ضروریات مثل حج و نفیه موافق انچه می آید در باب آینده و در کلام فضل بن
شاذان ان لم تحض اشارتست بانکه او در او ثلثه اشهر برای تخییر نیست بلکه برای
تقسیم است و مراد اینست که اگر حیض بیند عده او البته سه ماهست به تفصیلی که ظاهر می شود
از انچه گذشت در احادیث باب طلاق التی لم تبلغ والتی قد یئست من المحیض که
باب بیست و چهارم است و انچه می آید در باب فی التی تحیض فی کل شهرین و ثلثه
که باب سی و سیوم است و اگر حیض بیند عده او البته سه طهر است یعنی روایتست
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نیست او را رخصتی برای مطلقه رجعیه که
بیرون رود مگر برخصت شوهرش تا انکه بسر آید عده او که سه طهر است یا سه ماهست
اگر حیض نبیند دوم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ عِدَّةُ الْمُطَلَّقَةِ
ثَلٰثَةُ قُرُوءٍ أَوْ ثَلٰثَةُ أَشْهُرٍ إِنْ لَمْ تَكُنْ تَحِيضُ شرح این ظاهر است از سابق سیوم اصل عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ
سَأَلْتُهُ عَنِ الْمُطَلَّقَةِ أَيْنَ تَعْتَدُّ قَالَ فِي بَيْتِهَا لَا تَخْرُجُ وَإِنْ
أَرَادَتْ زِيَارَةً خَرَجَتْ بَعْدَ نِصْفِ اللَّيْلِ وَلَا تَخْرُجُ نَهَارًا وَ
لَيْسَ لَهَا أَنْ تَحُجَّ حَتّٰى تَنْقَضِيَ عِدَّتُهَا وَسَأَلْتُهُ عَنِ الْمُتَوَفّٰى
عَنْهَا زَوْجُهَا كَذٰلِكَ هِيَ قَالَ
نَعَمْ وَتَحُجُّ إِنْ شَاءَتْ شرح لا تخرج دو جا مرفوع و مجزوم میتواند بود
و این محمول بر استحباب ترک خروجست با وجود اذن زوج در غیر ضروریات
مثل حج و نفیه موافق انچه می آید در باب آینده و در کلام فضل بن شاذان لیس و

ولیس لها نیز محمول بر استحباب است که مذکور شد و لا تخرج نهارا برای نفی مرخصت
بعد نصف اللیل است و مقصود اینست که بعد از طلوع فجر و پیش از طلوع آفتاب
بیرون رود و نظیر این بیان میشود در شرح حدیث ششم و سیزدهم باب المتوفی
عنها زوجها المدخول بها تا آخر که باب چهل و ششم است المتوفی عنها زوجها عبارتست
از مطلقه رجعیه که در اثنای عده شوهرش میرد یا مراد اعم است موافق انچه می
آید در حدیث سیزدهم باب المتوفی عنها زوجها المدخول بها تا آخر یعنی روایتست
از سماعه بن مهران بکسر میم که راوی امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است
گفت که پرسیدم امام را از مطلقه رجعیه که کجا عده نگاه میدارد گفت که در خانه
که در انجا میبود بیرون نمیرود و اگر خواهد کسی را باذن شوهرش بیرون میرود بعد از نصف
شب و بیرون نمیرود در روز بنابر اینکه مظنه اطلاع مردمان و خیالهای فاسد ایشان
در روز بیشترست و نیست او را انکه حج گذارد تا انکه بسر آید عده او و پرسیدم امام را
از متوفی عنها زوجها که آیا چنانست او امام گفت که آری و حج میگزارد اگر خواهد چهارم
اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الْمُطَلَّقَةُ تَعْتَدُّ
فِي بَيْتِهَا وَلَا يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تَخْرُجَ حَتّٰى تَنْقَضِيَ عِدَّتُهَا وَعِدَّتُهَا
ثَلٰثَةُ قُرُوءٍ أَوْ ثَلٰثَةُ أَشْهُرٍ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تَحِيضُ
شرح او از کلام امام است یا از شک راویست و بنابر اول الا ان تکون تحیض یعنی
ان لم تحض است که بیان شد در شرح حدیث اول این باب و بنابر دوم حاصل هر دو
عبارت یکیست و بر تقدیر تحیض مرفوعست یعنی روایتست از محمد بن قیس از امام
محمد باقر علیه السلام گفت که مطلقه رجعیه عده نگاه میدارد در خانه که انجا میبود و نسزد او را

نیست او را اینکه بیرون رود تا انکه بسر آید عده او و عده او سه طهر است و اگر حیض نمیبیند
یائسه است اگر حیض نمیبیند حدیث پنجم اصل عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي خَلَفٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا
الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ شَيْءٍ مِنَ الطَّلَاقِ فَقَالَ إِذَا طَلَّقَ
الرَّجُلُ امْرَأَتَهُ طَلَاقاً لَا يَمْلِكُ فِيهِ الرَّجْعَةَ فَقَدْ بَانَتْ مِنْهُ
سَاعَةَ طَلَّقَهَا وَمَلَكَتْ نَفْسَهَا وَلَا سَبِيلَ لَهُ عَلَيْهَا وَتَعْتَدُّ
حَيْثُ شَاءَتْ وَلَا نَفَقَةَ لَهَا شرح روایتست از سعد بن خلف گفت که
پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از چیزی از احکام طلاق پس گفت که چون طلاق
دهد مرد زنش را طلاقی که مالک نمیشود در آن برگردانیدن را پس تحقیق زن جدا میشود از او
در ساعتی که طلاق داد زنش را و مالک میشود زن صاحبی میکند خودش را و نیست راه تصرفی
او را بر آن زن و عده نگاه میدارد هر جا که خواهد و نیست نفقه برای آن زن اصل
قَالَ قُلْتُ أَلَيْسَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا
يَخْرُجْنَ قَالَ فَقَالَ إِنَّمَا عَنَى بِذَلِكَ الَّتِي تُطَلَّقُ تَطْلِيقَةً بَعْدَ تَطْلِيقَةٍ
فَتِلْكَ الَّتِي لَا تَخْرُجُ وَلَا تُخْرَجُ حَتَّى تُطَلَّقَ الثَّالِثَةَ فَإِذَا طُلِّقَتِ
الثَّالِثَةَ فَقَدْ بَانَتْ مِنْهُ وَلَا نَفَقَةَ لَهَا وَالْمَرْأَةُ الَّتِي يُطَلِّقُهَا
الرَّجُلُ تَطْلِيقَةً ثُمَّ يَدَعُهَا حَتَّى يَخْلُوَ أَجَلُهَا فَهَذِهِ أَيْضاً تَقْعُدُ فِي مَنْزِلِ
زَوْجِهَا وَلَهَا النَّفَقَةُ وَالسُّكْنَى حَتَّى تَنْقَضِيَ عِدَّتُهَا
شرح در سوره طلاق چنین است یا ایها النبی اذا طلقتم النساء فطلقوهن لعدتهن و احصوا
العده و اتقوا الله ربکم و لا تخرجوهن من بیوتهن و لا یخرجن الا ان یاتین بفاحشه مبینه و
تطلق تطلیقه بعد تطلیقه عبارت از اینست که دو طلاق بر یک نکاح واقع تواند شد

بانمیکه حاجت بعقد جدید و مهر جدید نباشد پس طلاق اول رجعی خواهد بود و در این صورت
طلاق دوم نیز رجعی میباشد غالبا آن در صورتیست که زن بحد یاس در وقت طلاق دوم
رسیده باشد و خلع و مانند آن نشده باشد الثالثه منصوب بمفعول مطلق و
بحذف مضاف است عیسی راوی گفت که گفتم که آیا نیست اینکه الله عز و جل میگوید در
سوره طلاق که بیرون مکنید آن زنان مطلقه را از خانهای ایشان و باید که ایشان
بیرون نروند درامی گفت که پس امام گفت که بجز آن نیست که خواسته بآن زنی که
طلاق داده شود تطلیقه بعد از تطلیقه پس اوست آنکه بیرون کرده نمیشود و بیرون نمیرود
در ایام عده تا آنکه طلاق داده شود تطلیقه سیوم پس چون طلاق داده شد و
تطلیقه سیوم پس تحقیق جدا شد از آن شوهر و نیست نفقه برای او و زنی که طلاق میدهد
او را مرد یک تطلیقه ابتدای بعد از آن وا میگذارد او را تا آنکه بگذرد عده او پس این
زن نیز نمی نشیند در منزل شوهرش و برای اوست نفقه و منزل تا آنکه بسر آید عده
او حاصل آنست که لا تخرجوهن من بیوتهن و لا یخرجن در طلاق رجعی است و در طلاق
غیر رجعی جاری نیست حدیث ششم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ
تَعْتَدُّ الْمُطَلَّقَةُ فِي بَيْتِهَا وَلَا يَنْبَغِي لِزَوْجِهَا إِخْرَاجُهَا وَلَا
تَخْرُجُ هِيَ شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که عده نگاه
میدارد مطلقه رجعیه در خانه که آنجا میبود و نیست روا از برای شوهرش بیرون
کردن او و بیرون نیز رود او حدیث هفتم اصل عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الْمُطَلَّقَةُ
تَشَوَّفُ لِزَوْجِهَا مَا كَانَ لَهُ عَلَيْهَا رَجْعَةٌ وَلَا يَسْتَأْذِنُ عَلَيْهَا
شرح تشوف بسین نقطه دار و فا بصیغه مضارع غایبه معلوم باب تفعلست الشوق

بفتح سین براه بردن آنچه در پس باشد و مراد اینجا که بانوکری و براه بردن نظام خانه است
و برای بیان این مراد ذکر این حدیث در تحت عنوان این باب شد و مصدریه است
و مصدر نایب ظرف زمانست یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت که
مطلقه رجعیه که بانوکری میکند برای شوهرش چند اگر برای شوهر است برای مسلط
برگردانیدن و شوهر رخصت نمیطلبد در داخل شدن برای آن شارتست تکیه
دیدن شوهر آن زن را بقصد اینکه اگر مقبول طبع افتد برگرداند ظاهر است هشتم اصل
عن اسحق بن عمار عن ابي الحسن عليه السلم قال سألته عن المطلقة اين تعتد
فقال في بيت زوجها شرح این ظاهر است از شرح سابق نهم اصل
عن احدهما عليهما السلم في المطلقة اين تعتد فقال في بيتها اذا كان
طلاقا له عليها رجعة ليس له ان يخرجها ولا لها
ان تخرج حتى تنقضي عدتها شرح این نیز ظاهر است
دهم اصل عن احدهما عليهما السلام في المطلقة تعتد في بيتها وتظهر
له زينتها لعل الله يحدث بعد ذلك امرا شرح روایتست از امام محمد باقر یا امام
جعفر صادق علیهما السلم در مطلقه رجعیه که نگاه میدارد در خانه که در آنجا بوده و ظاهر میکند
برای شوهر آرایش خود را شاید که الله تعالی احداث کند بعد از آن کاری که
باعث برگردانیدن شود یازدهم اصل عن ابي العباس قال لا ينبغي للمطلقة
ان تخرج الا باذن زوجها حتى تنقضي
عدتها ثلثة قروء او ثلثة اشهر ان لم تحض
شرح ابو العباس فضل بن عبد الملک راوی امام جعفر صادق علیه السلام و باقی

ظاهر است از شرح حدیث اول این باب دوازدهم اصل عن معوية بن عمار
عن ابي عبد الله عليه السلم قال سمعته يقول المطلقة تحج في عدتها
ان طابت نفس زوجها شرح روایتست از معویة بن عمار
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که شنیدم از امام میگفت که مطلقه رجعیه حج میکند
در عده خود اگر راضی شود دل شوهرش سیزدهم اصل عن محمد بن مسلم
قال المطلقة تحج وتشهد الحقوق شرح روایتست از محمد بن مسلم
که راوی امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلم است گفت که مطلقه رجعیه
اگر شوهرش راضی شود حج میگزارد و حاضر میشود حقهارا از قبیل عیادت بیمار و تعزیت
مصیبت زده و مانند آنها که معروفست چنانچه می آید در باب آینده چهاردهم
اصل عن ابي عبد الله عليه السلم قال المطلقة تكتحل وتختضب
وتطيب وتلبس ما شاءت من الثياب لان الله عز وجل
يقول لعل الله يحدث بعد ذلك امرا لعلها ان تقع في نفسه
فيراجعها شرح ان بفتح همزه و سکون نون آمده است یعنی
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که مطلقه رجعیه سرمه میکشد
و خضاب میکند و خوشبوئی بکار می برد و میپوشد آنچه را که خواست از جامهها زیرا که
الله عز و جل میگوید در سوره طلاق که شاید که الله تعالی احداث کند بعد از آن
کاری را مراد اینست که شاید که آن زن جا گیرد در دل او پس برگرداند آن زن را باب
بیست و هشتم اصل باب الفرق بين من طلق على غير السنة وبين المطلقة اذا خرجت
وهي في عدتها او اخرجها زوجها شرح من طلق یعنی عمل من طلق و طلق

بغیه ناسخی خاص معلوم با تفصیل است مراد بطلاق برغیر سنت قدر مشترک
میان طلاق در وقت حیض وطلاق در طهر مواقعه و زیاده بر یک طلاق و طلاق
متعدد در یک مجلس مثل سه طلاق و دو طلاق پس مراد بسنة معنی دوم است نه
جمله دو معنی که مذکور شد در شرح عنوان باب ششم که باب طلاق السنة والعدة
وما یوجب الطلاق است المطلقه معنی علی المطلقات و مقصود بیان این است که چرا طلاق
برغیر سنت باطل است و عده برغیر سنت باطل نیست یعنی این باب بیان
فرق است میان عمل کسی که طلاق داد برغیر طریقه رسول الله و میان عمل مطلقه
چون بیرون رود در حالی که او در عده خود است یا بیرون کند او را شوهرش در
اینکه آن طلاق باطل است و این عده باطل نیست و این باب نقل مباحثه علمااست
از جانب مخالف و موافق اصل الحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنِی حَمْدَانُ
الْقَلَانِسِیُّ قَالَ قَالَ لِی عُمَرُ بْنُ شِهَابٍ الْعَبْدِیُّ مِنْ أَیْنَ زَعَمَ أَصْحَابُکَ
أَنَّ مَنْ طَلَّقَ ثَلَاثاً لَمْ یَقَعِ الطَّلَاقُ فَقُلْتُ لَهُ زَعَمُوا أَنَّ الطَّلَاقَ لِلْکِتَابِ
وَالسُّنَّةِ فَمَنْ خَالَفَهُمَا رُدَّ إِلَیْهِمَا قَالَ فَمَا تَقُولُ فِیمَنْ طَلَّقَ عَلَی الْکِتَابِ
وَالسُّنَّةِ فَخَرَجَتِ امْرَأَتُهُ أَوْ أَخْرَجَهَا فَاعْتَدَّتْ فِی غَیْرِ بَیْتِهَا تَجُوزُ
عَلَیْهَا الْعِدَّةُ أَوْ یَرُدُّهَا إِلَی بَیْتِهِ حَتَّی تَعْتَدَّ عِدَّةً أُخْرَی فَإِنَّ
اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُیُوتِهِنَّ وَلَا
یَخْرُجْنَ فَأَجَبْتُهُ بِجَوَابٍ لَمْ یَکُنْ عِنْدِی
جَوَاباً شرح جواب ثانی از سوال اول عمر بن شهاب عبدی ظاهر شد در شرح
حدیث اول باب چهارم که باب من طلق لغیر الکتاب والسنه است و بنابر اول

سوال دوم عمر بن شهاب بصورت ثالث است و بیان شد که حمدان قلانسی این معنی را قائل شده
یعنی روایت کرد حسین بن محمد گفت که خبر داد مرا حمدان قلانسی که از علمای شیعه امامیه است
گفت که گفت مرا عمر بن شهاب عبدی که از علمای مخالفان است که از کجا دعوی کرده
یاران تو که هر که طلاق داد سه تطلیقه در یک مجلس باطل شد آن طلاق بمعنی که طلاق
دوم و سوم صحیح نشد پس گفتم او را که دعوی کردند که صحیح بودن طلاق برای
کتاب و سنت است پس هر که مخالفت کند کتاب و سنت را در طلاق برگردانیده میشود
سوی کتاب و سنت گفته گفت که پس چه میگویی در کسی که طلاق داد بر کتاب
و سنت پس بیرون رفت زن او یا بیرون کرد آن زن را پس آن زن عده نگاه داشت
در غیر خانه که در آنجا میبود آیا میگذرد بر آن زن عده یا شوهر برمیگرداند او را سوی
خانه خود تا آنکه عده نگاه دارد عده دیگر چون عده اول مخالف کتاب و سنت بود
چه بدرستی که الله عز وجل گفت در سوره طلاق که بیرون مکنید مطلقات برای عده را
از خانهای ایشان و ایشان بیرون نروند پس جواب دادم او را بجوابی که نبود
من جواب شافی یعنی بنا آنکه شاید که جواب این باشد که عدم رد بر تقدیر خروج زن
برای ضرورت است زیرا که این قسم زنی باز بیرون میرود غالبا و این باعث ضرر
عظیم بر شوهر میشود باعتبار استیناف جا دادن و نفقه دادن نظیر آنچه گذشت در حدیث
چهارم باب الاشهاد علی الرجعه که باب سیزدهم است که و ان کثیرا من الناس لو
اراد البینة علی نکاحه الیوم لم یجد و ان اقیمت الشهادة علی ما کان من امرهما و عدم
رد در صورت اخراج برای این است که آن زن مخالفت کتاب و سنت نکرده در
عده نگاه داشتن بلکه گناه از دیگری است و انضمام در این صورت باعث ضرر عظیم

دفعه یه ناصی عاید معلوم باب تفصیل است مراد بطلاق بر غیر سنت قدر مشترک
میان طلاق در وقت حیض و طلاق در طهر مواقعه و زیاد بر یک طلاق در طلاق
متعدد و در یک مجلس مثل سه طلاق و دو طلاق پس مراد باشد معنی دوم است تا
جمله دو معنی که مذکور شد در شرح عنوان باب ششم که باب طلاق السنة و العدة
و ما یوجب الطلاق است المطلقة یعنی محل الطلقات است و مقصود بیان منست که چه طلاق
بر غیر سنت باطل است و عده بر غیر سنت باطل منیست یعنی این باب بیان
فرق است میان عمل کسی که طلاق داد بر غیر طریقه رسول الله و میان محل مطلقه
چون بیرون رود بر حالی که او در عده خود است یا بیرون کند او را شوهرش و
اینکه آن طلاق باطل است و این عده باطل منیست و در این باب نقل مباحثه علمای است
از جانب مخالف و موافق اصل الحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنِی حَمْدَانُ
الْقَلَانِسِیُّ قَالَ قَالَ لِی عُمَرُ بْنُ شِهَابٍ الْعَبْدِیُّ مِنْ أَیْنَ زَعَمَ أَصْحَابُکَ
أَنَّ مَنْ طَلَّقَ ثَلَاثاً لَمْ یَقَعِ الطَّلَاقُ فَقُلْتُ لَهُ زَعَمُوا أَنَّ الطَّلَاقَ لِلْکِتَابِ
وَ السُّنَّةِ فَمَنْ خَالَفَهُمَا رُدَّ إِلَیْهِمَا قَالَ فَمَا تَقُولُ فِیمَنْ طَلَّقَ عَلَى الْکِتَابِ
وَ السُّنَّةِ فَخَرَجَتِ امْرَأَتُهُ أَوْ أَخْرَجَهَا فَاعْتَدَّتْ فِی غَیْرِ بَیْتِهَا تَجُوزُ
عَلَیْهَا الْعِدَّةُ أَوْ یَرُدُّهَا إِلَى بَیْتِهِ حَتَّى تَعْتَدَّ عِدَّةً أُخْرَى فَإِنَّ
اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ لا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُیُوتِهِنَّ وَ لا
یَخْرُجْنَ فَأَجَبْتُهُ بِجَوَابٍ لَمْ یَکُنْ عِنْدِی
جواب شرح جواب ثانی از سوال اول عمر بن شهاب عبدی ظاهر شد در شرح
حدیث اول باب چهارم که باب من طلق لغیر الکتاب والسنة است و نیز اول

سوال دوم عمر بن شهاب صورتست و بیان شد که حمدان قلانسی این معنی غافل شده
یعنی روایت کرد حسین بن محمد گفت که خبر داد مرا حمدان قلانسی که از علمای شیعه امامیه است
گفت که گفت مرا عمر بن شهاب عبدی که از علمای مخالفان است که از کجا دعوی کردند
یاران تو که هر که طلاق داد سه تطلیقه در یک مجلس باطل شد آن طلاق یعنی که طلاق
دوم و سوم صحیح نشد پس گفتم او را که دعوی کردند که صحیح بودن طلاق برای
کتاب و سنت است پس هر که مخالفت کند کتاب و سنت را در طلاق بر گردانیده میشود
سوی کتاب و سنت کرده گفت که پس چه میگوئی در کسی که طلاق داد بر کتاب
و سنت پس بیرون رفت زن او یا بیرون کرد آن زن را پس آن زن عده نگاه داشت
در غیر خانه که در آنجا میبود آیا میگذرد بر آن زن عده یا شوهر بر میگرداند او را سوی
خانه خود تا اینکه عده نگاه دارد عده دیگر چون عده اول مخالف کتاب و سنت بود
چه بدرستی که الله عز و جل گفت در سوره طلاق که بیرون مکنید مطلقات برای عده
از خانهای ایشان و ایشان بیرون نروند پس جواب دادم او را بجوابی که نبود نزد
من جواب شافی یعنی بدانکه شاید که جواب این باشد که عدم رد بر تقدیر خروج زن
برای ضرورتست زیرا که این قسم زنی باز بیرون میرود غالبا و این باعث ضرر
عظیم بر شوهر میشود باعتبار استیناف جا دادن و نفقه دادن نظیر آنچه گذشت در حدیث
چهارم باب الاشهاد علی الرجعة که باب سیزدهم است که و ان کثیرا من الناس لو
ارادوا البینة علی نکاحهم الیوم لم یجدوا احدا یثبت الشهادة علی ما کان من امرهما و عدم
رد در صورت اخراج برای آنست که آن زن مخالفت کتاب و سنت نکرده در
عده نگاه داشتن بلکه گناه از دیگریست و انضمار در این صورت باعث ضرر عظیم است

برزن زیرا که این قسم شوهری بازاخراج میکند غالبا واینها در طلاق بر غیر سنت کار
نیست متن وَمَضَيْتُ فَلَقِيتُ اَيُّوبَ بْنَ نُوحٍ فَسَاَلْتُهُ عَنْ ذٰلِكَ
فَاَخْبَرْتُهُ بِقَوْلِ عُمَرَ فَقَالَ لَيْسَ نَحْنُ اَصْحَابَ قِيَاسٍ اِنَّمَا نَقُولُ بِالْآثَارِ
شرح اسم لیس ضمیر شان مستتر در آن است نحن مبتدا است اصحاب خبر مبتدا است و جمله
خبر لیس است آثار جمع اثر است و معنی آن می آمد در این باب در شرح قبل ازین
ان فیما مضینا تا آخر یعنی و روانه شدم پس برخوردم ایوب بن نوح را که از علمای شیعه
امامیه است پس پرسیدم او را از آن فرق و خبر دادم او را بکلام عمر بن شهاب
پس گفت که نیست اینکه ما اصحاب قیاس باشیم خبر این نیست که میگوییم که ان فرق را بسبب
اخبار از رسول الله و اوصیای او علیهم السلام متن فَلَقِيتُ عَلِيَّ بْنَ رَاشِدٍ فَسَاَلْتُهُ
وَاَخْبَرْتُهُ بِقَوْلِ عُمَرَ فَقَالَ قَدْ قَاسَ عَلَيْكَ وَهُوَ يَلْزِمُكَ اَنْ لَمْ
يَجُزِ الطَّلَاقُ اِلَّا لِلْكِتَابِ فَلَا يَجُوزُ الْعِدَّةُ اِلَّا
لِلْكِتَابِ شرح تعدیه قاس بعلی بتضمن معنی ایراد است ضمیر مو راجع بعمر است
یلزمک از باب افعال است ان بفتح همزه و سکون نون مخففه است زیرا که الزام
متضمن معنی قول است و مضمون این جواب موافق مضمون جواب ایوب بن نوح است
یعنی پس برخوردم علی بن راشد را که از علمای شیعه امامیه است پس پرسیدم
او را و خبر دادم او را بکلام عمر بن شهاب پس گفت که بتحقیق عمر قیاس ایراد کرد بر تو
و او الزام میکند ترا که روان شد طلاق مگر برای کتاب پس روا نمیشود عده مگر
برای کتاب متن فَسَاَلْتُ مُعٰوِيَةَ بْنَ حَكِيمٍ عَنْ ذٰلِكَ وَاَخْبَرْتُهُ
بِقَوْلِ عُمَرَ فَقَالَ مُعٰوِيَةُ لَيْسَ الْعِدَّةُ مِثْلَ الطَّلَاقِ وَبَيْنَهُمَا فَرْقٌ

ذٰلِكَ اَنَّ الطَّلَاقَ فِعْلُ الْمُطَلِّقِ فَاِذَا فَعَلَ خِلَافَ الْكِتَابِ وَمَا
اُمِرَ بِهِ قُلْنَا لَهُ ارْجِعْ اِلَى الْكِتَابِ وَاِلَّا فَلَا يَقَعُ الطَّلَاقُ وَالْعِدَّةُ
لَيْسَتْ فِعْلَ الرَّجُلِ وَلَا فِعْلَ الْمَرْاَةِ اِنَّمَا هِيَ اَيَّامٌ تَمْضِي وَحَيْضٌ
يَحْدُثُ لَيْسَ مِنْ فِعْلِهِ وَلَا مِنْ فِعْلِهَا اِنَّمَا هُوَ فِعْلُ اللّٰهِ
تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَلَيْسَ يُقَاسُ فِعْلُ اللّٰهِ بِفِعْلِهِ وَفِعْلِهَا
فَاِذَا عَصَتْ وَخَالَفَتْ فَقَدْ مَضَتِ الْعِدَّةُ
وَبَاءَتْ بِاِثْمِ الْخِلَافِ وَلَوْ كَانَتِ الْعِدَّةُ
فِعْلَهُمَا لَمَا اَوْقَعْنَا عَلَيْهَا الْعِدَّةَ كَمَا لَمْ نُوقِعِ الطَّلَاقَ اِذَا طَلَّقَ
شرح پس پرسیدم معویة بن حکیم را که از علمای شیعه امامیه است از آن و خبر
دادم او را بقول عمر بن شهاب پس گفت معویه در جواب اعتراض عمر که نیست عده
مانند طلاق و میان آن دو فرقست و آن اینست که طلاق کار طلاق دهنده
است پس چون کرد مخالف کتاب را و مخالف آنچه مامور شد بآن در آیت سوره طلاق که فطلقوهن
لعدتهن گفتیم او را که برگرد بسوی کتاب و اگر برنگردی پس واقع نمیشود
طلاق و عده زن نیست کار مرد و نه کار زن خبر این نیست که عده زن روزی چ
چند است که میگذرد و حیضی است که حادث میشود نیست از جمله کار مرد و نه از جمله کار
زن خبر این نیست که آن کار الله تبارک و تعالی است پس نیست اینکه قیاس کرده
شود کار الله تعالی بکار مرد و کار زن پس چون آن زن عصیان کند و مخالفت
کند پس بتحقیق گذشت آن عده و آن زن برگشت بگناه مخالفت و اگر میبود عده
کار زن و مرد هر آینه واقع نمیکردیم براو عده را چنانچه واقع نمیشود طلاق چون مرد

مخالفت کند مهـ س وقال الفضل بن شاذان في جوابٍ اجابَ به ابا
عبيد في كتاب الطلاق وذكر ابو عبيد ان بعض اصحاب
الكلام قال ان الله عز وجل حين جعل الطلاق للعدة
لم يجز بان طلق لغير العدة كان طلاقه عنده ساقطا
ولكنه تعبد به الرجال كما تعبد به النساء بان لا يخرجن من بيوتهن
ما دمن يعتددن وانما اخبرنا في ذلك بالمعصية فقال
وتلك حدود الله ومن يتعد حدود الله فقد ظلم نفسه
فهل المعصية في الطلاق الا كالمعصية في خروج المعتدة من بيتها
الستم ترون ان الامة مجمعة على ان المرأة المطلقة اذا خرجت
من بيتها اياما ان تلك الايام محسوبة لها في عدتها وان كانت
لله فيه عاصية فكذلك الطلاق في الحيض محسوب على المطلق
وان كان لله عاصيا ع وقال آخر کلام حمدان قلانسی است یا کلام حسن بن
محمد است یا کلام ضعف است ابو عبید بضم عین مهمله و فتح با ء موحده و سکون یا ء
دو نقطه در پایین و دال مهمله قاسم بن سلام از علمای مخالفت و تصانیف
بسیار دارد و وفاتش در سال دویست و بیست و چهار هجری بوده کتاب
الطلاق تصنیف فضل بن شاذان است و ذکر ابو عبید تا آخر مقول قال است
اصحاب الکلام اینجا عبارت است از مخالفان با اعتقاد ابو عبید جعل الطلاق
للعده اشارت است بآیه سوره طلاق که فطلقوهن لعدتهن و خیال مخالفان
اینست که لام برای توقیت است و عده بمعنی طهر است بخلاف آنچه مذکور شده در

شرح حدیث دوم باب ششم که باب طلاق السنة تا آخر است تعبد دو جا بعین مهمله
و با ء بخط و دال مهمله بصیغه ماضی غایب مجهول باب تفعل است و ترک علامت تانیث
در دوم برای اینست که فاعل اسم جمع است و میتواند بود که هر دو جا بصیغه مضارع
مجهول غایب یا غایبه باب تفعل باشد التعبد والتعبید بندگی فرمودن فعل و تبدیل التعبد و
همزه در الستم برای استفهام انکاریست ترون بفتح تا و را بی نقطه و سکون واو و النون
مضارع جمع مذکر مخاطب مهموز العین و معتل اللام باب منع است مجمعة بصیغه اسم فاعل
باب افعال است یعنی و گفت فضل بن شاذان در جوابی که جواب داد با آن ابو عبید
را در کتاب الطلاق ذکر کرد ابو عبید اینرا که بعض مخالفان گفت که بدرستی
که الله عز و جل وقتی که گردانید طلاق را در وقت طهر خبر داده ما را باینکه هر که طلاق
داده در وقت حیض شد طلاق او از او باطل و لیکن آن طلاق در طهر خبریست که
مکلف شدند بآن مردان چنانچه مکلف شدند زنان باینکه بیرون نروند از
خانهائی که آنجا بودند چند انکه عده نگاه میدارند جز این نیست که خبر داده ما را از آن
طلاق در حیض بگناه چه گفت که آنها حدود الله است و هر که تجاوز کند از حدود الله
پس تحقیق ظلم کرده خود را بتعریض عذاب خشم پس آیا هست گناه در طلاق مگر مثل گناه
در بیرون رفتن زنی که عده نگاه میدارد از خانه که آنجا میبود آیا نیستید که میبینید
ببینید اینرا که امت اجماع دارند بر اینکه زن طلاق داده شده چون بیرون
رود از خانه شوهر چند روز اینکه آن روزها حساب کرده شده و هست برای
آن زن در عده او هر چند که باشد برای الله در آن بیرون رفتن معصیت کننده
پس همچنان طلاق در حیض حساب کرده شده است بر طلاق دهنده هر چند

که او برای اثبات مدعیات کنند است متن قال الفضل بن شاذان امّا قوله
إنّ الله عزّ وجلّ إنّما جعل الطلاق للعدّة لم يخبرنا أنّ من طلّق لغير
العدّة كان الطلاق عنه ساقطاً فليعلم أنّ مثل هذا إنّما هو
تعلّق بالسراب يقال لهم إنّ أمر الله جلّ ذكره بالشيء هو نهي
عن خلافه فمن ذلك أنّه جلّ وعزّ حيث أباح نكاح أربع نسوة لم
يخبرنا أنّ أكثر من ذلك لا يجوز وحيث جعل الكعبة قبلة
لم يخبرنا أنّ قبلة غير الكعبة لا تجوز وحيث جعل الحجّ في
ذي الحجّة لم يخبرنا أنّ الحجّ في غير ذي الحجّة لا يجوز وحيث جعل
الصلوة بركعة وسجدتين لم يخبرنا أنّ ركعتين وثلاث سجدات
لا تجوز ولو أنّ إنساناً تزوّج خمس نسوة لكان نكاحه الخامسة
باطلاً ولو اتّخذ قبلة غير الكعبة لكان ضالّاً مخطئاً غير جائز له
وكانت صلوته غير جائزة ولو حجّ في غير ذي الحجّة لم يكن حاجّاً
وكان فعله باطلاً ولو جعل صلوته بدل كلّ ركعة ركعتين
وثلث سجدات لكانت صلوته فاسدة وكان غير مصلّ لأنّ
كلّ من تعدّى ما أمر به ولم يطلق له ذلك كان
فعله باطلاً فاسداً غير جائز ولا مقبول فكذلك
الأمر والحكم في الطلاق كما قد بيّنا والحمد لله
شرح قال الفضل بن شاذان كلام فضل بن شاذان تو درست و در این اشارتست
بانکه بعض اصحاب کلام که ابوعبیده مذکور کرده عبارتست از خود ش است بس مختصر

قوله راجع با بوعبیده است ما در محل مصدر ریست و مصدر نایب ظرف زمانست
بمعنی حین جعل است و در اکثر نسخ بجای آن لاتستطیع الضّبعة مضارع مخاطب مجهول یا معلوم
مجرد است از باب فتح سین مفتوحه و را ضبط و با بخطه نمایش آب و مراد اینجا نمودن
بوده است و ذلک بمعنی و نظیر ذلک است ذکر راجع در اینجا اشارتست بانکه امر تخییری
میان جزء و کل که در آیت سورهٔ نساء است فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی وثلث وربع
بر اباحت کل و آن لزوم دارد اباحت هر جزء را او و در دلو آن حالیست که کان
نکاحه الخامسة باطلا معنی آنست که آن باطل است بدلالت همین آیت و بر این قیاست
سایر نظایر اگر گویی که این شمالها نظیر طلاق در حیض نیست زیرا که اینها از عبادات است
و طلاق از ایقاعاتست و نهی از عبادت مستلزم فساد است بخلاف نهی از غیر آن
گوییم که طلاق برای عدّه در وقت ارادهٔ طلاق مأمور به است در آیت سورهٔ طلاق
مانند اینکه نکاح مأمور به است در آیت سورهٔ نساء و هر مأمور به عبادتست اگر
قصد موافقت امر باشد والا فلا در این فرقی نیست میان طلاق و نکاح مخطیا بجا نقطه
طا ضبط و یاء و نقطه در پایین منقلب از واو بضمه اسم فاعل از باب افعال است
الاخطار قدر مساکردن جبر را یعنی پا نهادن در چیزی و مرتکب آن چیز شدن غیر
منصوب و مفعول مخطیا است لم یطلق بصیغهٔ مضارع غایب مجهول از باب افعال است
و ذلک نایب فاعل است و اشارتست بمصدر تعدّی یعنی گفت فضل بن شاذان
در جواب ابوعبیده که امّا قول ابوعبیده که بدرستی که الله عزّ و جلّ نهی کرد انید طلاق را
در وقت طهر غیر نداو مار امانیکه هرکه طلاق داد در وقت حیض شد طلاق از او ساقط
پس باید که دانسته شود که مثل این جز این نیست که آن تمسّکست بنمودی بود که تعیه شود

آن اهل تامسك را كه بدرستى كه امرانيه جل ذكره بجهرى آن ملت از ضدان
چيزى نظرآن امنيت كه الله جل وعز در جائى كه مباح كرد نكاح چهار زن اخبر بداده مارا بانكه
اكثر ازآن روا نيست و در جائى كه كردانيد كعبه را قبله خبرداده مارا بانكه استقبال
قبله كه غير كعبه باشد روا نيست در نماز و در جائى كه كردانيد حج را در ذى الحجه خبرداده مارا
بانكه حج در غير ذى الحجه روا نيست وكرداخير عمده نماز امركب از يك ركوع و دو سجده خبرداده
مارا بانكه دو ركوع مثلا و سه سجده مثلا روا نيست و حال آنكه اگر ميبود آنكه شخصى جفت
خود كند پنج زن را هر آينه ميبود نكاح او پنجم را باطل و اگر شخصى نماز كند قبله را
كه غير كعبه باشد هر آينه ميبود گمراه آن كار كننده چيزيرا كه غير روا نيست براى او و
ميبود نماز او غير صحيح و اگر شخصى حج ميكرد در غير ذى الحجه نميبود حج گزارده ميبود كار او
باطل موافق آيت سوره توبه انما النسئ زيادة فى الكفر و اگر شخصى ميكردانيد نماز خود را
عوض هر ركوعى دو ركوع و سه سجده هر آينه ميبود نماز او تباه و او ميبود غير نماز گزار
زيرا كه هر كه بجا آورد چيزيرا كه مامور شده باشد بان و رخصت داده نشده باشد
براى او آن عمل شد آن عمل آن مرد تباه نا روا و نه قبول كرده شده و پس حاصل
فرمان حكم در طلاق مانند ساير چيزهاست كه بيان كرديم و پس پس العدد است

متن وَأَمَّا قَوْلُهُمْ إِنَّ ذَٰلِكَ شَيْءٌ تُعُبِّدَ بِهِ الرِّجَالُ كَمَا تُعُبِّدَ بِهِ
النِّسَاءُ أَنْ لَا يَخْرُجْنَ مَا دُمْنَ يَعْتَدِدْنَ مِنْ بُيُوتِهِنَّ فَأَخْبَرْنَا ذَٰلِكَ
لَهُنَّ بِالْمَعْصِيَةِ وَهَلِ الْمَعْصِيَةُ فِي الطَّلَاقِ إِلَّا كَالْمَعْصِيَةِ فِي
خُرُوجِ الْمُعْتَدَّةِ فِي عِدَّتِهَا فَلَوْ خَرَجَتْ مِنْ بَيْتِهَا أَيَّامًا لَكَانَ
ذَٰلِكَ مَحْسُوبًا لَهَا وَكَذَٰلِكَ الطَّلَاقُ فِي الْحَيْضِ مَحْسُوبٌ

وَإِنْ كَانَ لِلّٰهِ فِيهِ عَاصِيًا فَيُقَالُ لَهُمْ إِنَّ هٰذِهِ شُبْهَةٌ دَخَلَتْ
عَلَيْكُمْ مِنْ حَيْثُ لَا تَعْلَمُونَ وَذٰلِكَ أَنَّ الْخُرُوجَ وَالْإِخْرَاجَ
لَيْسَ مِنْ شَرَائِطِ الطَّلَاقِ كَالْعِدَّةِ لِأَنَّ الْعِدَّةَ مِنْ شَرَائِطِ الطَّلَاقِ
وَذٰلِكَ أَنَّهُ لَا يَحِلُّ لِلْمَرْأَةِ أَنْ تَخْرُجَ مِنْ بَيْتِهَا قَبْلَ الطَّلَاقِ وَلَا
يَحِلُّ لِلرَّجُلِ أَنْ يُخْرِجَهَا مِنْ بَيْتِهَا قَبْلَ الطَّلَاقِ وَلَا بَعْدَ الطَّلَاقِ
فَالطَّلَاقُ وَغَيْرُ الطَّلَاقِ فِي حَظْرِ ذٰلِكَ وَمَنْعِهِ وَاحِدٌ وَالْعِدَّةُ
لَا تَقَعُ إِلَّا مَعَ الطَّلَاقِ لَا تَجِبُ إِلَّا بِالطَّلَاقِ وَلَا يَكُونُ الطَّلَاقُ لِمَدْخُولٍ
بِهَا وَلَا عِدَّةَ كَمَا يَكُونُ خُرُوجًا وَإِخْرَاجًا بِلَا طَلَاقٍ
وَلَا عِدَّةَ فَلَيْسَ يُشْبِهُ الْخُرُوجُ وَالْإِخْرَاجُ
الْعِدَّةَ وَالطَّلَاقَ فِي هٰذَا
الْبَابِ شرح ضمير مرجع در قولهم و تغير بعض الفاظ اشارتست بانكه
مضمون اين قول را غير ابو حنيفه نيز از جمله مخالفان گفته بلفظ ديگر كه نزد گوينده ما در كلام مخالف
و مصدريه ميبوده بود و بنابر اول ظرف صفت دوم شئ است و ضمير به راجع بما است
و الا بفتح همزه و تشديد لام كه مركب است از آن ناصبه و لاى نافيه بدل يا عطف بيان
ما است و بنابر دوم كالظرف لغو و متعلق تعبد اول است و ضمير به راجع بالا
يخرجن است و احتمال اول ركيك است باعتبار معنى و احتمال دوم ركيك است
باعتبار لفظ اخبرنا بصيغه ماضى غايب معلوم باب افعال است و كلمه مرفوعت
محلا فاعل است و مشار اليه آن تكليف بعدم خروج و عدم اخراج است من در
من شرائط در اول ابتدائيه است و ظرف تام مقام خبر ليس است كه محذوف است

تقدیر لیس خروجها و اخراجها من شرائط الطلاق و در دوم تعضیه است پس کل العدة
برای بیان شمال الطلاق شرائط الطلاق است و مراد العده اینجا طهر است و
ذالک انه تا آخر است دلال است بر اینکه خروج و اخراج از خانه شوهر متضمن خروج
و اخراج از شرط طلاق نیست لا تقع بمعنی لا تشترط است و واو در و لا عدة
حالیه است و این اشارتست باینکه طلاق غیر مدخول بها در حیض صحیح است
موافق آنچه گذشت در حدیث و لها بالنساء اللاتی یطلقن علی کل حال که با یافته است
ضمیر مستتر در قد یکون راجع است بخروج و اخراج و مراد بخروجها و اخراجها
منهی عنه از جمله خروج و اخراج است یعنی و اما قول ابو عبیده و امثال او از مخالفان
مخالفان که بدرستی که آن طهر نیست که تکلیف کرده شده اند رعایت آن
مردان مانند آنچه تکلیف کرده شده اند با آن زنان که بیرون نروند چند اگر عده
نگاه میدارند از خانهائی که آنجا میبودند پس خبر داده مارا آن تکلیف برای آن زنان
بعصیان اگر بیرون روند و آیا هست عصیان در طلاق که مانند عصیان در
بیرون رفتن زن عده نگاه دارنده در وقت عده او پس اگر زن آن زن بیرون رفت
از خانه که آنجا میبود در چند روز هر آینه میبود آن حساب کرده شده برای آن
زن و همچنان طلاق در حیض حساب کرده شده است هر چند که طلاق دهنده
برای الله در آن عمل عاصی باشد پس گفته میشود مخالفان را که بدرستی که این است
که داخل شد بر شما از جائی که نمیدانید مراد نیست که طهر مقیس کرده بر شما دان برای
آنست که خروج زن و اخراج مرد زن را نیست خروج و اخراج از شرائط طلاق مثل
طهر زیرا که طهر از جمله شرائط طلاق است و آن برای آنست که شان آنست که

حلال نمیشود برای زن بیرون رود از خانه که آنجا میبود پیش از طلاق و بعد
از طلاق و حلال نمیشود برای مرد اینکه بیرون کند او را از خانه که آنجا میبود پیش از
طلاق و بعد از طلاق پس طلاق و غیر طلاق در حرام کردن آن و منع آن برابر
و طهر شرط نمیشود مگر با طلاق و واجب الرعایه نمیشود مگر بسبب طلاق و نمی باشد
طلاقی برای زن مدخول بها بر حالی که نباشد طهر چنانچه خروج و اخراج گاهی میباشد
خروج و اخراج منهی غیر طلاق و نمی طهر این نیست اینکه مانند شود خروج و اخراج طهر
و طلاق را و دین باب اصل وَاِنَّمَا قِيَاسُ الْخُرُوجِ وَالْاِخْرَاجِ كَرَجُلٍ دَخَلَ
دَارَ قَوْمٍ بِغَيْرِ اِذْنِهِمْ فَصَلّٰى فِيْهَا فَهُوَ عَاصٍ فِيْ دُخُوْلِهِ الدَّارَ
وَصَلٰوتُهٗ جَائِزَةٌ لِاَنَّ ذٰلِكَ لَيْسَ مِنْ شَرَائِطِ الصَّلٰوةِ لِاَنَّهٗ
مَنْهِيٌّ عَنْ ذٰلِكَ صَلّٰى اَوْ لَمْ يُصَلِّ وَكَذٰلِكَ لَوْ اَنَّ رَجُلًا غَصَبَ
رَجُلًا ثَوْبًا اَوْ اَخَذَهٗ فَلَبِسَهٗ بِغَيْرِ اِذْنِهٖ فَصَلّٰى فِيْهِ لَكَانَتْ
صَلٰوتُهٗ جَائِزَةً وَكَانَ عَاصِيًا فِيْ لُبْسِهٖ ذٰلِكَ الثَّوْبَ لِاَنَّ
ذٰلِكَ لَيْسَ مِنْ شَرَائِطِ الصَّلٰوةِ لِاَنَّهٗ مَنْهِيٌّ عَنْ ذٰلِكَ صَلّٰى اَوْ لَمْ
يُصَلِّ وَكَذٰلِكَ لَوْ اَنَّهٗ لَبِسَ ثَوْبًا غَيْرَ طَاهِرٍ اَوْ لَمْ يُطَهِّرْ نَفْسَهٗ
اَوْ لَمْ يَتَوَجَّهْ نَحْوَ الْقِبْلَةِ لَكَانَتْ صَلٰوتُهٗ فَاسِدَةً غَيْرَ جَائِزَةٍ لِاَنَّ
ذٰلِكَ مِنْ شَرَائِطِ الصَّلٰوةِ وَحُدُوْدِهَا لَا يَجِبُ اِلَّا لِلصَّلٰوةِ
شرح و انما قیاس الخروج و الاخراج تا آخر مبنی بر تصدیق جواز عمل بقیاس نیست
بلکه مقصود آنست که بر تقدیر تسلیم جواز عمل بقیاس این قیاس صحیح نیست
آنچه صحیح است نزد اهل قیاس قیاس خروج و اخراج بر دخول دار بی اذن و

وغصب ثوب و مانند آنهاست و صحیح بودن نماز در دار مغصوبه و در ثوب مغصوب
بنابر اعتقاد مخالفانست بنابر وجهی که مذکور میشود و این منافات ندارد با آنکه نزد
اهل حق باطل باشد بنابر آنکه استقرار در مکان و پوشانیدن عورت از شرائط
نماز باشد و هر یک از آنها بر تقدیر غصب منهی عنه شود پس باعث بطلان نماز شود و
والله اعلم که کلک در دو وقت تکرار اول است پس در معنی ساقطات یعنی و نظر این
نیست که قیاس خروج و اخراج نیست که اتفاق شد حال مردیست که داخل شد سرای
جمعی را بی رخصت ایشان پس نماز گزارد در آن پس او عاصی است در داخل شدن
آن سرا و نماز او رواست باعتقاد مخالفان زیرا که آن نیست از شرائط نماز
زیرا که او منهی است از آن دخول خواه نماز گذارد و خواه نگذارد و همچنان اگر آنکه مردی
غصب میکرد از مردی جامه را یا بر میداشت آن پس میپوشید آن را بی رخصت او
پس نماز میگزارد در آن هر آینه میبود نماز او روا باعتقاد مخالفان و او میبود عاصی
در پوشیدن او آن جامه را زیرا که نیست آن از جمله شرائط نماز زیرا که او منهی است
از آن خواه نماز گزارد و خواه نگذارد و اگر آنکه میپوشید جامه را که ناپاک است یا کج
میکرد بدن خود را یا متوجه نمیشد سوی قبله هر آینه میبود نماز او تباه و ناروا زیرا که
آن از شرائط نماز و حدود نماز است واجب نمیشود مگر برای نماز اصل
وَكَذَلِكَ لَوْ كَذَبَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ وَهُوَ صَائِمٌ بَعْدَ أَنْ لَا يُخْرِجَهُ
كِذْبُهُ مِنَ الْإِيمَانِ لَكَانَ عَاصِيًا فِي كِذْبِهِ ذَلِكَ وَكَانَ صَوْمُهُ
جَائِزًا لِأَنَّهُ مَنْهِيٌّ عَنِ الْكَذِبِ صَامَ أَوْ أَفْطَرَ وَلَوْ تَرَكَ الْعَزْمَ عَلَى
الصَّوْمِ أَوْ جَامَعَ لَكَانَ صَوْمُهُ فَاسِدًا بَاطِلًا لِأَنَّ ذَلِكَ مِنْ

شَرَائِطِ الصَّوْمِ وَحُدُودِهِ لَا يَجِبُ
إِلَّا مَعَ الصَّوْمِ شرح و همچنان اگر آنکه دروغ میگفت در ماه رمضان
در حالی که او روزه دار باشد بشرط آنکه بیرون نبرد او را آن دروغ او از
ایمان هر آینه میبود عاصی در آن دروغ او و میبود روزهٔ او روا زیرا که او منهی است
از دروغ خواه روزه دارد و یا افطار کند و اگر ترک میکرد قصد روزه را یا جماع
میکرد میبود هر آینه روزهٔ او تباه و ناچیز زیرا که آن از شرائط روزه و حدود
روزه است واجب نمیشود مگر با روزه اصل وَكَذَلِكَ لَوْ حَجَّ وَهُوَ عَاقٌّ
لِوَالِدَيْهِ أَوْ لَمْ يَخْرُجْ لِغُرَمَائِهِ مِنْ حُقُوقِهِمْ لَكَانَ عَاصِيًا فِي ذَلِكَ وَ
كَانَتْ حَجَّتُهُ جَائِزَةً لِأَنَّهُ مَنْهِيٌّ عَنْ ذَلِكَ حَجَّ أَوْ لَمْ يَحُجَّ وَلَوْ تَرَكَ
الْإِحْرَامَ أَوْ جَامَعَ فِي إِحْرَامِهِ قَبْلَ الْوُقُوفِ لَكَانَتْ حَجَّتُهُ
فَاسِدَةً غَيْرَ جَائِزَةٍ لِأَنَّ ذَلِكَ مِنْ شَرَائِطِ الْحَجِّ
وَحُدُودِهِ لَا يَجِبُ إِلَّا مَعَ الْحَجِّ وَمِنْ أَجْلِ الْحَجِّ شرح و همچنان
اگر حج میکرد در حالی که او نافرمان باشد پدر و مادر خود را یا بیرون نیامده باشد
برای قرض خواهان خود از حقهای ایشان بعد از مطالبه هر آینه میبود عاصی در آن
و میبود حج او روا زیرا که او منهی است از آن خواه حج گزارد و خواه حج نگزارد و اگر ترک
میکرد احرام را یا جماع میکرد در احرام خود پیش از وقوف بعرفات هر آینه میبود
حج او تباه و ناروا زیرا که آن از جمله شرائط حج و حدود حج است واجب نمیشود
مگر با حج و برای حج اصل وَكُلَّمَا كَانَ وَاجِبًا قَبْلَ الْفَرْضِ وَبَعْدَهُ
فَلَيْسَ ذَلِكَ مِنْ شَرَائِطِ الْفَرْضِ لِأَنَّ ذَلِكَ آتٍ عَلَى حِدَتِهِ وَالْفَرْضُ

جائز وكلما لا يجب الا مع الفرض ومن اجل الفرض فان ذلك
من شرائط الفرض لا يتم الفرض الا بذلك على ما بينا ولكن
القوم لا يعرفون ولا يميزون ويريدون ان تلبسوا
الحق بالباطل شرح اين باب بيان قاعده كلى است بعد از ذكر
چند مثال كل در كلا و با مرفوع و متبدا است الفرض بفتح فا و سكون را بنقطه
و ضاد با نقطه مصدر باب ضرب جدا كردن و اينجا عبارتست از جدا كرده شده از
غيرش در حكم الله تعالى مثل نكاح و طلاق و صلوة و زكوة و مانند انها الا يتم
و تا ره و نقطه در بالا و الف منقلب از يا بصيغه ماضى غايب مجهول باب ضرب است
حد و بكسر حا بنقطه و تا ره نقطه مثنيه مصدر منقلب از الفاره و اوى باب ضرب است الف لام القوم
براى عهد خارجيت و مراد علماى مخالفانت مثل ابو عبيده البس بصيغه مضارع جمع
معلوم باب ضرب است موافق ايت سوره بقره كه و لا تلبسوا الحق بالباطل و تكتموا الحق و
انتم تعلمون يعنى هرچه باشد واجب پس از فرض الله تعالى و بعد از آن فرض پس
آن از شرائط فرض زيرا كه آن واجب آمد بعد از فرض و فرض روا است بى آن
واجب و هرچه واجب نشد مگر با فرض و براى فرض پس بدرستى كه آن از جمله شرائط
فرض است روا نمى شود فرض مگر با آن واجب بر نحو آنچه بيان كرديم در مثالها و ليكن
ابو عبيده و امثال وى نمى شناسند اين دقيقه را و تميز نمى كنند ميان حق و باطل و ميخواهند
كه بپوشانند حق را بباطل اصل فاما ترك الخروج والاخراج فواجب
قبل العدة ومع العدة وقبل الطلاق وبعد الطلاق وليس هو
من شرائط الطلاق ولا من شرائط العدة والعدة جائزة معه

ولا يجب العدة الا مع الطلاق ومن اجل الطلاق
فهي من حدود الطلاق وشرائطه على ما مثلنا
وبينا وهو فرق واضح والحمد لله شرح ضمير هو راجع و
بخروج و اخراج است و اكتفا بر كر جواز عده با خروج و اخراج از قبيل اكتفا بذكر احد
كه متنازع فيهاست زيرا كه طلاق نيز جائز است با خروج و اخراج بآن معنى كه اگر زن ناشزه
باشد و از خانه شوهر بيرون رفته باشد بى اذن او يا مرد عاصى باشد در اخراج او
از خانه خود و طلاق در آنحالت صحيح است حاصل اينست كه ترك خروج و اخراج مانند
نفقه است در آنكه از لوازم نكاح است و طلاق رافع آن نيست تا انقضاى عده
اگرچه رافع آنست بعد از انقضاى عده يعنى پس اما ترك خروج و اخراج پس واجب است
مثل از طهرى كه طلاق در آن واقع ميشود و با آن طهر و پيش از طلاق و بعد از طلاق
تا انقضاى سه طهر و نيست ترك خروج و اخراج از جمله شرائط طلاق و نه از شرائط طهر
و طهر روا است با وجود خروج و اخراج و واجب نميشود طهر مگر با طلاق و براى طلاق
پس آن طهر از حدود طلاق و شرائط طلاق است بر نحو آنچه بعنوان مثال ذكر
كرديم و بيان كرديم و آنچه گفتيم فرقى ظاهر است ميان طلاق بى طهر و ميان طلاق
سه طهر با وجود خروج و اخراج و سپاس الله راست اصل و بعد فنعلم ان
معنى الخروج والاخراج ليس هو ان تخرج المرأة الى ابيها او تخرج
في حاجة لها او في حق باذن زوجها مثل مأتم او ما اشبه ذلك و
انما الخروج والاخراج ان تخرج مراغمة او يخرجها زوجها مراغمة
فهذا الذي نهى الله عز وجل عنه فلو ان امرأة

اِستَأذَنَت اَن تَخرُجَ اِلیٰ اَبَوَیهَا اَو تَخرُجَ اِلَی الحَجِّ لَم یُقَل اِنَّهَا
خَرَجَت مِن بَیتِهَا اِنَّمَا یُقَالُ ذٰلِکَ اِذَا کَانَ ذٰلِکَ عَلَی الرَّغمِ
وَالسَّخَطِ وَعَلٰی اَنَّهَا لَا تُرِیدُ العَودَ اِلیٰ بَیتِهَا وَاِمسَاکُهَا
عَلٰی ذٰلِکَ وَفِیمَا بَیَّنَّا کِفَایَةٌ شرح یقل مبنی بر ضم است فعل مجهول بصیغه مضارع
غایب مجهول مجرد است و قائل بر تقدیر اما تام بفتح میم و سکون همزه و
فتح ها و نقطه دربا بصیغه مصدر میمی یا اسم مکان باب افتعال اجتماع یا محل
اجتماع و ماندن زنان نزد زنی که صاحب مصیبت است الرغم براء مضمومه و غین با
نقطه مخالفت لم تقل تقال بصیغه مضارع غایب مجهول معتل العین باب افتعال است
انها بکسر همزه است السخط بضم سین منقوطه و سکون و ضم خاء با نقطه و فتح سین
و فتح خاء خشمناکی امساکها مرفوع و مبتدا است و مصدر مضاف است بمفعول ش
ذلک خبر مبتدا است و علی بمعنی با است و مشار الیه ذلک مضمون فلو ان تا آخر است
و مقصود آنست که چنانچه خروج زن سوی حج مثلا باذن شوهرش بغیر رخصت
در خانه شوهر و معصیت نیست همچنان اخراج شوهر زن را سوی حج مثلا امساک شو
شوهر است زن را و معصیت نیست با آنچه عبارت است از بیان خروج زن با
باذن شوهر و مراد آنست که قیاس کمال حال شوهر معلوم میشود و احتیاج بیان
علیحده نداد یعنی و بعد از آنچه گفتیم پس باید که دانسته شود که معنی خروج
زن از خانه شوهر معنی اخراج شوهر زن را از خانه خود نیست آن اینکه بیرون رود
زن سوی پدرش چنانچه پیش از طلاق میرفت یا اینکه بیرون رود برای حاجتی که او
راست مثل حیض مثل الطلاق میرفت یا برای ادای حج با رخصت شوهرش

مثل ماتی یا حج مانند آن باشد و خروج آنست که معنی الخروج و اخراج که زن
بیرون رود از خانه شوهر برای مخالفت یا بیرون کند او را شوهرش برای مخالفت
در آنست آنچه نهی کرده الله عز و جل از آن پس گویا اینکه زنی مطلقه طلب رخصت میکرد و اینکه
بیرون رود سوی مادرش یا بیرون رود سوی حج که گفته نمیشد که بدرستی که او
بیرون رفت از خانه که انجا میبود و خروج آنست که گفته شود آن چون باشد آن خروج
بقصد مخالفت و خشمناکی و بنا بر اینکه آن زن نخواهد برگشتن سوی خانه که انجا میبود
و نگاه داشتن شوهر او را بر آن حج است و در آنچه بیان کردیم در ضمن زن کفایت
از بیان امساک شوهر زن را ٦ س فَاِن قَالَ قَائِلٌ لَهَا اَن تَخرُجَ قَبلَ الطَّلَاقِ
بِاِذنِ زَوجِهَا وَلَیسَ لَهَا اَن تَخرُجَ بَعدَ الطَّلَاقِ وَاِن اَذِنَ لَهَا
زَوجُهَا فَحُکمُ هٰذَا الخُرُوجِ غَیرُ ذٰلِکَ الخُرُوجِ وَاِنَّمَا سَأَلنَاکَ عَنهُ
فِی ذٰلِکَ المَوضِعِ الَّذِی یَشتَبِهُ وَلَم نَسأَلکَ فِی هٰذَا المَوضِعِ الَّذِی
لَا یَشتَبِهُ اَلَیسَ قَد نُهِیَت عَنِ العِدَّةِ فِی غَیرِ بَیتِهَا فَاِن هِیَ
فَعَلَت کَانَت عَاصِیَةً وَکَانَتِ العِدَّةُ مَاضِیَةً فَکَذٰلِکَ
اَیضًا اِذَا طَلَّقَ لِغَیرِ العِدَّةِ کَانَ خَاطِئًا وَکَانَ الطَّلَاقُ وَاقِعًا
وَاِلَّا فَمَا الفَرقُ شرح فا در فان برای تفریع است یشتبه بشین با نقطه
و با بی نقطه و یا بصیغه مضارع غایب معلوم باب افتعال است الاشتباه پنهان
بودن ترک خروج و اخراج باطل است در اینکه از شرائط طلاق است الیس
استفهام انکاری است و اسم لیس ضمیر شان مستتر در آنست و جمله استینافیه خبر
سابق است یعنی پس اگر گوید گوینده که جایز است زن را اینکه بیرون رود پیش از طلاق

برخصت شوهرش وجایز نیست زن را اینکه بیرون رود و بعد از طلاق هرچند که
رخصت دهد او را شوهرش حکم این خروج که با رخصت است غیر حکم آن
خروج است که بی رخصت است و پیش از طلاق نیز حرام است و جز این نیست
که پرسیدم ترا از خروج در موضعی که یکسان است با طهر و پرسیدیم ترا از
در این موضعی که یکسان نیست بیان این انکه اینست اینکه تحقیق زن طلاق داده
کرده شده از عده و نگاه داشتن در غیر خانه که آنجا بود هرچند که شوهر رخصت
داده باشد پس اگر آن زن کند شود گناهکار و شود عده گذشته پس نجات
نیز چون مرد طلاق دهد بر غیر طهر شود گناهکار و شود طلاق صحیح و اگر صحیح نباشد
پس نیست فرق سؤال قِيلَ لَهُ اِنَّ فِيمَا بَيَّنَّا كِفَايَةً مِنْ مَعْنَى الْخُرُوجِ
وَالْاِخْرَاجِ مَا يُخْبَرُ عَنْ هٰذَا الْقَوْلِ لِاَنَّ اَصْحَابَ الْاَثَرِ وَاَصْحَابَ
الرَّاْيِ وَاَصْحَابَ التَّشَيُّعِ قَدْ رَخَّصُوا لَهَا فِي الْخُرُوجِ
الَّذِي لَيْسَ عَلَى السُّخْطِ وَالرَّغْمِ وَاَجْمَعُوا عَلٰى ذٰلِكَ فَمِنْهُ
مَا رَوَى ابْنُ جُرَيْجٍ عَنْ اَبِي الزُّبَيْرِ عَنْ جَابِرٍ اَنَّ خَالَتَهُ طُلِّقَتْ
فَاَرَادَتِ الْخُرُوجَ اِلَى نَخْلٍ لَهَا تَجُدُّهُ فَلَقِيَتْ رَجُلًا فَنَهَاهَا
فَجَاءَتْ اِلَى رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ فَقَالَ لَهَا اَخْرُجِي
فَجُذِّي نَخْلَكِ لَعَلَّكِ اَنْ تَصَدَّقِي اَوْ تَفْعَلِي مَعْرُوفًا
شرح ان بکسر همزه و تشدید نون منصوبات فی در فیما بمعنى مع است مثل فخرج علی
قومه فی زینته و ظرف خبر ان است و ما موصولات کفایه منصوب مفعول له مانند است
من برای بیان ما در فیما است ما در دوم موصول است و منصوب است محلا او اسم

ان است یخبر بجیم و زای با نقطه و همزه بصیغه مضارع غایب مجهول باب افتعال است
الاخبار اکتفاء و تقدیر ان یحن تضمین معنى انصراف است و مقصود اینست که با آنچه گفتیم
نیز نیست که باعث انصراف است مخالفان از این سخن شود لان است مر لا
بر تحقیق صیغه الاثر بفتح همزه و فتح ثاء سه نقطه و را بضبط منقول از رسول صلعم یا از کسی که قول
او مانند قول رسول الله باشد در آنکه محل اعتماد است مثل یکی از اوصیای او در دلیل
حق و مثل یکی از اصحاب او نزد مخالفان و مراد باصحاب الاثر جمعی است از مخالفان
که در صورت تعارض اثر و قیاس ترجیح اثر میکنند مثل شافعیه الرأی بفتح را و سقوط
و سکون همزه اجتهاد ظنی خواه بقیاس و خواه بغیر آن و مراد باصحاب الرأی
جمعیت از مخالفان که در صورت تعارض اثر و قیاس ترجیح قیاس میکنند مثل
حنفیه التشیع بشین با نقطه و یاء دو نقطه در پایین و عین بی نقطه مصدر باب تفعل کمال
پیروی و مراد باصحاب التشیع شیعه امامیه است که قائلند بمضمون آیت سوره
زخرف که و لا یملک الذین یدعون من دونه الشفاعة الا من شهد بالحق وهم
یعلمون چنانچه بیان شد در شرح خطبه مصنف پس پیروی فتوی ظنی نمیکنند اصلا
و تجویز خلو زمانی از امام مفترض الطاعه عالم بجمیع احکام واقعیه نمیکنند اصلا فا در فمنه
برای تفصیل است ضمیر منه راجع بالاثر است نخل اسم جنس نخله است و شامل
متعدد نیز هست تجد بجیم و دال بی نقطه بصیغه مضارع غایبه معلوم باب نصر است
اخرجی بصیغه امر مخاطبه باب نصر است ان بفتح همزه و سکون نون زائده است
تصدقی بصیغه مضارع مخاطبه معلوم باب تفعل بحذف یکی از تاءات معروف عبارت است
از احسان با شوهر بهدیه فرستادن برای میل او بجانب زن و مانند آن یعنی

گفته میشود آن قائل که بدرستی که با آنچه بیان کردیم برای کفایت که بیان معنی
خروج و اخراج است ضمیمه است که اکتفا کرده میشود بآن از این سخن مراد نیست
که اگر ذهن آن قائل قاصر باشد از ادراک دقیقه که در معنی خروج گفتیم میباید که
تغافل نکند از ضمیمه که اجماع طوائف بر خلاف قول اوست زیرا که اصحاب
آثار و اصحاب الرای و شیعه امامیه که روایت از ائمه معصومین میکنند تحقیق رخصت
داده اند برای زن مطلقه در بیرون رفتن که نیست بنابر خشمناکی و مخالفت و اتفاق
کرده اند بر آن رخصت تفصیل این آنکه از جمله آثار است آنچه روایت کرد ابن جریج
از ابی الزبیر از جابر آنکه خاله او را طلاق داده شد پس اراده کرد بیرون رفتن
سوی درختان خرمای که او را بود در حالی که بچیند حاصل آن درختان را پس زجر کرد
مردی او را پس آن مرد نهی کرد او را از خروج پس آمد آن زن سوی رسول الله صلی الله
علیه وآله پس گفت آن زن را که بیرون رو از نزد من پس بچین حاصل درختان خود را
شاید که تو تصدق کنی یا کنی احسانی را مسئلة وروی حسن عن حبیب بن
ابی ثابت عن طاوس ان رجلا من اصحاب النبی صلی الله علیه وآله
سئل عن المراة المطلقة هل تخرج فی عدتها فرخص فی ذلک
وابن بشیر عن المغیرة عن ابرهیم انه قال فی المطلقة ثلثا
انها لا تخرج من بیت زوجها الا فی حق فی عیادة مریض او قرابة
او امر لا بد منه مالک عن نافع عن ابن عمر انه کان یقول
لا تبیت المبتوتة والمتوفی عنها زوجها الا فی بیتها وهذا یدل علی انه رخص لها
فی الخروج بالنهار شرح در روایت کرد حسن از حبیب بن ابی ثابت از طاوس

میرود و

آنکه مردی از اصحاب نبی صلی الله علیه وآله پرسیده شد از زن مطلقه که آیا بیرون
رود در عده خود پس آنحضرت رخصت داد در آن بیرون رفتن و روایت کرد ابن بشیر از
مغیره از ابراهیم آنکه او گفت در زن مطلقه سه بار آنکه او بیرون نرود از خانه
شوهرش مگر برای حقی برای پرسش بیماری یا برای خویشاوندی یا برای کاری که
نباشد چاره از آن روایت کرد مالک از نافع از عبدالله بن عمر آنکه او بود
که میگفت که شب بیرون نمی آورد زن مطلقه و زن شوهر مرده مگر در خانه که آنجا
میبود و این دلالت میکند بر آنکه ابن عمر رخصت داده برای زن مطلقه در بیرون
رفتن در روز مسئلة وقال اصحاب الرای ولو ان مطلقة فی منزل لیس
معها فیه رجل تخاف علی نفسها او متاعها کانت فی سعة من
النقلة وقالوا لو کانت بالسواد فطلقها زوجها هناک فدخل علیها
خوف من سلطان او غیر ذلک کانت فی سعة من دخول المصر وقالوا
للامة المطلقة ان تخرج فی عدتها وتبیت عن بیت زوجها
وکذلک قالوا ایضا فی الصبیة المطلقة
شرح نقله بضم نون و سکون قاف اسم مصدر باب افتعال است یعنی بار
کندن و بیرون رفتن و نقل در باب من قتلت و نقله در باب الافتعال مضارع غایبه معلوم
از باب ضرب است و تعدیه آن بحرف من بتضمین معنی عدول است مراد بصبیه زن
نابالغ شیرخواره است که دخول با او شده یعنی وگفته اصحاب رای که اگر آنکه
زنی مطلقه در منزلی که نیست با او در آنجا مردی میترسید بر خود و بر مالش از آنکه
میبود دهد وسعت از انتقال و گفته که اگر زن میبود در روستا پس طلاق

میباید او را شوهرش در آن مجلس داخل شود بر او ترسی از جائی یا غیر آن میبود و در
از داخل شدن شوهر و گفته‌اند که جایز است برای کنیز مطلقه اینکه بیرون رود از خانه
در عدهٔ خود در شب بروز رود و در غیر خانهٔ شوهرش و همچنان گفته‌اند در مطلقهٔ
مراد این است که هریک از آن دو صیغه محتاج میشود به انتقال از خانه و در این صورت
انتقال جایز است اصل قال وهذا كله يدلّ على أنّ هذا الخروج غير
الخروج الذي نهى الله عزّ وجلّ عنه هو ما قلنا أن يكون خروجها
على السخط والمراغمة وهو الذي يجوز في اللغة أن يقال فلانة خرجت
من بيت زوجها وإنّ فلانا أخرج امرأته من بيته ولا يجوز
أن يقال لسائر الخروج الذي ذكرنا عن
أصحاب الرأي والأثر والتشيّع إنّ فلانة خرجت من
بيت زوجها وإنّ فلانا أخرج امرأته في بيته
لأنّ المستعمل في اللغة هذا الذي وصفنا وبالله التوفيق
شرح ظاهرست ظاهر قال مرجع فضل بن شاذان است و کرده این بر ...
آنست که فضل بن شاذان روایات اصحاب الشیع را نیز ذکر کرده و دیگران مشغول نشده
برای اینکه موافق است با آنچه گذشت در بعض احادیث و بعد ازین بیاید
و این تعمد که باب بیست و ششم است اشاره الیه بذا الخروج بیرون رفتن زن
برای حاجت یا رخصت است ان یکون بحل ما قلناه است و ان یکون محتاج
بر فلانه با تعبیر اینکه اخرج بنا بر سخط لازم دارد و خروج بنا بر سخط را اگرچه آن زوج
گناه نباشد یعنی فضل بن شاذان گفته که این کلیش دلالت میکند بر اینکه

۲۱۲

بیرون رفتن غیر بیرون رفتنی است که نهی کرده الله عز و جل از آن و غیر آن نیست
که بیرون رفتنی که نهی کرده الله عز و جل از آن آنست که گفتیم اینکه بیرون رفتن زن
به خشمناکی و مخالفت باشد و آنست آنچه جایز است در لغه اینکه گفته شود که فلانه بیرون
رفت از خانه شوهرش و بدرستی که فلان بیرون کرد زن خود را از خانه خود و جایز
نیست در لغت اینکه گفته شود برای سایر بیرون رفتنی که نقل کردیم از اصحاب رای
و اثر و تشیع که بدرستی که فلانه بیرون رفت از خانه شوهرش و بدرستی که فلان
بیرون کرد زن خود را از خانه خود زیرا که مستعمل در لغت آنست که بیان کر
دیم و بوسیله ایکبری الله تعالی است توفیق راه راست باب سی ام اصل
باب في تأويل قوله لا تخرجوهن من بيوتهن شرح این باب است در تاویل قول الله تعالی
در سورهٔ طلاق که بیرون مکنید مطلقات برای عده را از خانهای ایشان و بیان
اینکه این مستثنی است در الا ان یاتین نه ما بعد این در این باب دو حدیث است
اول اصل عن الرضا عليه السلام في قول الله عزّ وجلّ لا تخرجوهن من بيوتهن
ولا يخرجن إلّا أن يأتين بفاحشة مبيّنة قال أذاها لأهل الرجل وسوء خلقها
شرح روایتست از امام رضا علیه السلام در قول الله عز و جل در سورهٔ طلاق که بیرون
مکنید مطلقات برای عده را از خانهای ایشان و ایشان بیرون نروند مگر اینکه بیا
کنند بر سوائی که ظاهر کننده بدی ایشان باشد امام گفت که آن فاحشه آزار کردن
زنست برای اهل بیت مرد و بدخوئی زنست دوم اصل محمد بن علي بن جعفر قال سأل
المأمون الرضا عليه السلام عن قول الله عزّ وجلّ لا تخرجوهن من بيوتهن
ولا يخرجن إلّا أن يأتين بفاحشة مبيّنة قال

يعني بالفاحشة المبينة ان تؤذي اهل زوجها فاذا فعلت
فان شاء ان يخرجها من قبل ان تنقضي عدتها فعل
شرح روايتست از محمد بن علي بن جعفر گفت كه پرسيد مامون امام رضا عليه السلام را
از قول الله عز وجل در سوره طلاق كه بيرون مكنيد مطلقات براى عده را از خانها
خانهاى ايشان و ايشان بيرون نروند مگر آنكه اتيان كنند بفاحشه مبينه امام گفت
كه ميخواهد بفاحشه مبينه اينرا كه آزار كند اهل شوهرش را پس چون كند پس اگر شوهر خواهد
كه بيرون كند او را پيش از آنكه منقضي شود عده او ميكند باب سى و يكم ح مسل
طلاق المسترابة شرح المسترابة براء مهمله والف منقلب از ياء و باء موحده بصيغه اسم
مكان يا اسم مفعول باب استفعال زنى كه حيض نمى بيند و احتمال دارد كه
آبستن شود يعني اين باب بيان طلاق زنيست كه محل شك در آبستنى است
و دراين باب يك حديث است ح مسل عن بعض اصحابنا عن ابي عبد الله عليه
السلام قال سألته عن المرأة يستراب بها ومثلها تحمل ومثلها
لا تحمل ولا تحيض وقد واقعها زوجها كيف يطلقها اذا اراد طلاقها قال
ليمسك عنها ثلثة اشهر ثم يطلقها شرح روايتست از بعض ياران ما از
امام جعفر صادق عليه السلام گفت كه پرسيدم امام را كه از زنى كه شك كرده
ميشود با او و بعضى مثل او آبستن شود و بعضى مثل او آبستن نميشود و آن زن حيض نمى بيند
و بتحقيق كه جماع كرده او را شوهرش چگونه طلاق ميدهد آن زن را چون خواهد طلاق
او را امام گفت كه بايد كه خود را نگاهدارد از آن زن در سه ماه بعد از آن طلاق ميدهد
او را مراد اينست كه ماه چهارم بجاى زمان طهر غير مواقعه است باب سى و دوم

مسل باب طلاق التي تكتم حيضها شرح اين باب بيان طلاق زنيست كه پنهان ميكند حيض
خود را و دراين باب يك حديث است ح مسل عن الحسن بن علي بن كيسان قال
كتبت الى الرجل اسأله عن رجل له امرأة من نساء هؤلاء العامة
واراد ان يطلقها وقد كتمت حيضها وطهرها مخافة الطلاق فكتب
يعتزلها ثلثة اشهر ويطلقها شرح شايد كه الرجل عبارت از
امام علي نقي عليه السلام باشد يعني روايتست از حسن بن علي بن كيسان بفتح كاف و
سكون ياء دو نقطه در پائين و سين بى نقطه گفت كه نوشتم سوى امام پرسيدم
او را از مردي كه او راست زنى از زنان اين مخالفان و خواست كه او را طلاق دهد
و بتحقيق آن زن پوشانيده حيض خود را و طهر خود را از ترس طلاق پس امام نوشت كه
جدائى ميكند از او در سه ماه و طلاق ميدهد او را باب سى و سوم ح مسل باب التي
تحيض في كل شهرين او ثلثة شرح اين بابيست در بيان زنى كه حيض ميبيند در هر دو ماه و
سه ماه و دراين باب يك حديث است ح مسل عن عمار الساباطي عن ابي عبد الله عليه
السلام قال سئل عن رجل عنده امرأة شابة وهي تحيض كل شهرين
او ثلثة اشهر حيضة واحدة كيف يطلقها زوجها قال امرها شديد
تطلق طلاق السنة تطليقة واحدة على طهر من غير جماع
بشهود ثم تترك حتى تحيض ثلث حيض متى حاضت فاذا حاضت
ثلثا فقد انقضت عدتها شرح تطلق بصيغه مضارع
غائبه مجهول يا مخاطب معلوم باب تفعيل است و بر اين قياس است نظائرش طلاق
السنة منصوب و مفعول مطلق است و مراد معنى اعم است از جماع و معنى كه مذكور

شده در شرح عنوان که باب هشتم که باب تفسیر طلاق السنة والعدة وما یوجب الطلاق
تطلیقه منصوب و بدل طلاق السنة است و برای تفسیر السنة است یعنی روایت است
از عمار ساباطی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیده شد امام از مردی
که نزد اوست زنی جوان و آن زن حیض می بیند در هر دو ماه یا سه ماه یک حیض
چگونه طلاق میدهد او را شوهرش امام گفت که کار آن زن سخت است طلاق داده
میشود و طلاق موافق طریقه سنت رسول یعنی طلاق در طهر بی جماع بگواهی دو عادل بعد از آن و انتظار کشیده
میشود تا آنکه حیض بیند سه حیضه هر وقت که حیض بیند پس چون حیض بیند سه حیضه پس و
بتحقیق آخر شده عده او فصل چون قلم تحریر صافی شرح کافی باینجا رسید خبر آمد که شاه
دین پناه جنت آرامگاه شاه عباس رضوان الله علیه در خسرو آباد که قریب نیم
فرسخ است از دامغان از قضا بدار البقا انتقال نموده بتاریخ شب بیست
و پنجم ربیع الاول سال هزار و هفتاد و هفت هجری انا لله وانا الیه راجعون و بعد از
آن بچند روز خبر رسید که بعضی امرا باعوانش باقی امر تعجیل روانه دار السلطنه
اصفهان شد میرزای بزرگتر او شاه صفی انار الله برهانه بکوشش ارکان دولت بتاریخ
چهار ساعت شب پنجشنبه چهارم ربیع الآخر سال مذکور بر تخت پادشاهی تمکن
ساخته الحمد لله رب العالمین و بعد از اندک مدتی اسم شاه صفی باصلاح دیدها
شاه سلیمان شد خلد الله ملکه و سلطانه و بعد از آن راوی بی واسطه از امام
در حدیث مذکور میشود اصل قیل له وان مضت سنة ولم تحض فیها
ثلث حیض قال اذا مضت سنة ولم تحض ثلث حیض یتربص بها
بعد السنة ثلثة اشهر ثم قد انقضت عدتها قیل

وان

وان ماتا او ماتت فقال ایهما مات ورثه صاحبه ما
بینه وبین خمسة عشر شهرا شرح گفته شد امام را که و اگر گذشت
یکسال و حیض ندیده در آن سال سه حیضه چگونه میشود امام گفت که چون گذشت یکسال
و حیض ندیده سه حیضه انتظار کشیده میشود با آن زن بعد از یکسال در سه ماه بعد از
آن بتحقیق آخر شد عده او و گفته شد که اگر زوج مرد یا زوجه مرد چگونه میشود پس امام
گفت که هر کدام از آن دو که مرد وارث میشود او را یارش میان وقت طلاق
و طلاق میان آخر پانزده ماه بدانکه جمع میان این حدیث و امثال حدیث اول
باب آینده میتواند بود که حمل این حدیث بر استحباب باشد والله اعلم باب
سی و چهارم اصل باب عدة المسترابة شرح مسترابه براء بی نقطه والف و بای
تحتیه بعد یه اسم مفعول باب استفعال است یعنی زنی که شک در آبستنی او شده
بسبب تاخیر حیض او از وقتش و این بر دو قسم است اول آنکه آن زن شک
داشته باشد دوم آنکه آن زن دعوی آبستنی کند و دیگری شک داشته
باشد و این باب برای بیان قسم اول است و باب بعد از آینده برای بیان
قسم دوم است یعنی این باب بیان عده طلاق زنیست که خود نیز شک در آبستنی
خود دارد و در این باب یازده حدیث است اول اصل عن ابن ابی عمیر عن (جمیل بن) درّاج
عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلام قال امران ایهما سبق
بانت منه المطلقة المسترابة تستریب الحیض ان مرت بها
ثلثة اشهر بیض لیس فیها دم بانت به
وان مرت بها ثلث حیض لیس بین الحیضتین

ثلثة اشهر بانت بالحيض شرح پس بکسر با بحیطه و سکون یا
و نقطه در یا من و ضاد بانقطه جمع پس مرفوع و مجرور میتواند بود یعنی روایتست
از محمد بن ابی عمیر از جمیل بن دراج بضم دال بی‌نقطه و تشدید را بی‌نقطه و جیم از زراره از امام
محمد باقر علیه السلام گفت که دو کار هر کدام از آنها که سابق شد جدا شد بسبب آن مطلقه
شرابه که احتمال سید حیض را بیان آنکه اگر گذشت باو سه ماه سفید نیست در آنها
خونی جدا شد بسبب آن مرد را اگر گذشت باو سه حیضه که نیست میان دو حیضه از
آنها سه ماه جدا شد بسبب آن حیضها حدیث قال ابن ابي عمير قال جميل وتفسير
ذلك ان مرت بها ثلثة اشهر الا يوما فحاضت ثم مرت بها ثلثة
اشهر الا يوما فحاضت ثم مرت بها ثلثة اشهر الا يوما
فحاضت فهذه تعتد بالحيض على هذا الوجه ولا تعتد بالشهور وان مرت
ثلثة اشهر بيض لم تحض فيها فقد بانت شرح گفت ابن ابی عمیر که گفت جمیل که
تفسیر این حدیث آنست که اگر گذشت بآن زن سه ماه مگر یکروز پس حیض دید بعد از آن
گذشت باو سه ماه مگر یکروز پس حیض دید بعد از آن گذشت باو سه ماه دیگر مگر روز
پس حیض دید پس این زن عده نگاه میدارد بحیضها بر این وجه عده نگاه نمیدارد
بماهها و اگر گذشت سه ماه سفید حیض ندید در آنها پس تحقیق جدا شد حدیث دوم
عن محمد بن حكيم عن عبد صالح عليه السلام قال قلت له صلوات الله
عليه الجارية الشابة التي لا تحيض ومثلها تحمل طلقها زوجها قال
عدتها ثلثة اشهر شرح روایتست از محمد بن حکیم بضم حا و فتح کاف
از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که گفتم امام را صلوات الله علیه که دختر جوانی

که حیض نمی‌بیند و مثل او حامله میشود و طلاق داد او را شوهرش چگونه میشود امام
گفت که عده او سه ماه است حدیث سیوم عن ابي بصير عن ابي عبد الله
عليه السلام قال عدة التي لم تحض والمستحاضة التي لا تطهر
ثلثة اشهر وعدة التي تحيض ويستقيم حيضها ثلثة قروء
والقرء جمع الدم بين الحيضتين شرح ابو بصیر از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت که عده طلاق زنی که حیض ندیده و مستحاضه که پاکی
نمی‌بیند سه ماه است و عده طلاق زنی که حیض می‌بیند و راست میشود حیض
او و بآن معنی که حیض او ممتاز از طهر میشود و آنچه ضبط حیض است که کمتر از سه روز نیست
و زیاده بر ده روز نیست سه قرء است و قرء یعنی جمع خونست در میان دو حیضه
بیان این شد در احادیث باب معنی الاقراء که باب [illegible] و ختم است حدیث چهارم
عن ابي الصباح الكناني عن ابي عبد الله عليه السلام قال سألته عن
التي تحيض كل ثلثة اشهر مرة كيف تعتد قال تنتظر مثل
قروئها التي كانت تحيض فيه في الاستقامة فلتعتد ثلثة
قروء ثم تتزوج ان شاءت شرح ضمیر فیه راجع بمثل است و ظرفیت اینجا مجازیست
و عبارتست از اتصال حیض بطهر موافق آنچه گذشت در حدیث ختم باب الوقت
الذی تبین فیه المطلقة تا آخر که باب بیست و ششم است تتزوج مجزوم و مرفوع میتواند
بود یعنی روایتست از ابی الصباح بفتح صاد بی‌نقطه و تشدید با بی‌نقطه کنانی بکسر کاف
و دو نون از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از زنی که حیض می‌بیند
در هر سه ماه یکبار چگونه عده طلاق میدارد امام گفت که انتظار میکشد مثل طهر

بای او بود که حائض نشید در آن در وقت راست حیض او پس باید که عده دارد
در سه طهر بعد از آن شوهر کند اگر خواهد مراد اینست که عده این زن مثل عده زنیست
که هر ماه حیض ننبید در اینکه سه طهر است فرق اینست که زمان طهر این زن
پنجم موثق عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ فِي الَّتِي تَحِيضُ
فِي كُلِّ ثَلَاثَةِ أَشْهُرٍ مَرَّةً أَوْ فِي سِتَّةٍ أَوْ فِي سَبْعَةِ أَشْهُرٍ وَالْمُسْتَحَاضَةِ وَ
الَّتِي لَمْ تَبْلُغِ الْحَيْضَ وَالَّتِي تَحِيضُ مَرَّةً وَيَرْتَفِعُ مَرَّةً وَالَّتِي لَا تَطْمَعُ فِي الْوَلَدِ
وَالَّتِي قَدِ ارْتَفَعَ حَيْضُهَا وَزَعَمَتْ أَنَّهَا لَمْ تَيْأَسْ وَالَّتِي تَرَى الصُّفْرَةَ
مِنْ حَيْضٍ لَيْسَ بِمُسْتَقِيمٍ فَذَكَرَ أَنَّ عِدَّةَ هَؤُلَاءِ كُلِّهِنَّ
ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ شرح التی تحیض فی کل ثلثة اشهر مرة بآن معنیست که درمیان دو
حیض او سه ماه تمام واسطه میشود پس منافات ندارد با آنچه گذشت در حدیث
اول این باب زیرا که میان حیض اول بعد از طلاق و حیض دوم سه ماه تمام فاصله
نیست المستحاضه مجرور است لم تبلغ بصیغه مضارع غایبه معلوم باب نصر است
التی لم تبلغ الحیض عبارتست از زنی که بسن حیض که نه سالگیست رسیده و نه
حیض ندیده و ریب حیض در او هست چنانچه گذشت در کلام مصنف در ذیل حدیث
پنجم باب طلاق التی لم تبلغ تا آخر که باب بیست و چهارم است من در من حیض
برای بیان است غیر مستقیم و لیس راجع بحیض است و مراد اینست که مثل ایام حیض
میدید مثل مستحاضه و در این وقت بجای آن زردی می بیند و آن نیز استحاضه است
یعنی روایتست از محمد بن مسلم از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم اینکه
امام سخن گفت در هفت زن اول زنی که حیض می بیند بعد از هر سه ماه یکبار یا در شش ماه

یا در هفت ماه دوم زنی که استحاضه دارد و پیوسته مبتلی است سیوم زنی که نرسیده
باشد بحیض و چهارم زنی که حیض میبیند گاهی و برطرف میشود حیض او گاهی تا بعد سه ماه تمام
یا قبلتر و پنجم زنی که نا امید شده از فرزند و ششم زنی که تحقیق برطرف شده حیض او و دعوی
کرد که او نا امید نشده و هفتم زنی که می بیند زردی را عوض حیض که مستقیم نیست پس امام ذکر کرد
که عده طلاق آن زنان یعنی هر یکی ایشان سه ماه است که حیض در آنها نمی بینند ششم موثق عَنْ أَبِي
بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ فِي الْمَرْأَةِ يُطَلِّقُهَا زَوْجُهَا وَهِيَ
تَحِيضُ كُلَّ ثَلَاثَةِ أَشْهُرٍ حَيْضَةً فَقَالَ إِذَا انْقَضَتْ ثَلَاثَةُ
أَشْهُرٍ انْقَضَتْ عِدَّتُهَا يُحْسَبُ لَهَا لِكُلِّ شَهْرٍ حَيْضَةٌ
شرح مضمون تحیض کل ثلثة اشهر حیضة بیان شد در شرح حدیث سابق یعنی روایتست
از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلم اینکه او سخن گفت در زن مدخول بها که طلاق
میدهد او را شوهرش و او حیض می بیند در هر سه ماه یکحیض پس گفت که چون بسر آید سه
ماه یعنی چون بسر آید عده او بیان این که حساب کرده میشود برای او بسبب هر ماهی
حیضی هفتم موثق عَنْ أَبِي الْعَبَّاسِ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ طَلَّقَ
امْرَأَتَهُ بَعْدَ مَا وَلَدَتْ وَطَهُرَتْ وَهِيَ امْرَأَةٌ لَا تَرَى دَماً مَا
دَامَتْ تُرْضِعُ مَا عِدَّتُهَا قَالَ ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ شرح ترضع بصیغه
مضارع غایبه معلوم باب افعال است یعنی روایتست از ابو العباس فضل بن
عبد الملک گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم از مردی که طلاق داد زن خود را
بعد از آنکه زایید و پاک شد و او زنیست که نمی بیند خونی چند آنکه شیر میدهد چیست عده او
امام گفت که سه ماه است هشتم موثق عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

قال: عدة المرأة التي لا تحيض والمستحاضة التي لا تطهر ثلاثة أشهر، و
عدة التي تحيض ويستقيم حيضها ثلاثة قروء

شرح روایت است از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که عده طلاق زنی
که حیض نمی‌بیند و مستحاضه که طهر نمی‌بیند یعنی که تمیز نمیکند سه ماهست و عده زنی که حیض
می‌بیند و تمیز میشود حیض او انقضای سه طهر است اصل قال: وسألته عن قول
الله عز وجل إن ارتبتم ما الريبة؟ فقال: ما زاد على شهر فهو
ريبة فلتعتد ثلاثة أشهر ولتترك الحيض، وما كان في الشهر
لم تزد في الحيض عليه ثلاث حيض فعدتها ثلاث حيض

شرح در سوره طلاق چنین است واللائي يئسن من المحيض من نسائكم إن ارتبتم فعدتهن ثلاثة أشهر
واللائي لم يحضن ما در اول استفهامیه است الريبة بکسر راء بی نقطه و سکون یاء دو
نقطه در پایین شک در دوم موصوله است و عبارت است از طهر فهو ریبة یعنی فهو
باعث ریبة است الحیض در اول بکسر حاء و فتح یاء است یا بفتح حاء و سکون یاء است
و در دوم بفتح حاء و سکون یاء است ما در سوم موصوله است و عبارت است
از حائض مراد بالشهر یکماه است لم تزد بزای با نقطه و دال بی نقطه بصیغه مضارع
غایبه معلوم معتل العین باب ضرب است استیناف بیانی سابق است و
ضمیر مستتر راجع بکان الحائض است ضمیر علیه راجع بالشهر است ثلث در اول منصوب
و قائم مقام مفعول مطلق الحیض است و در دوم مرفوع و خبر مبتدا است حیض دو
جا بکسر حاء و فتح یاء جمع حیضه است و مراد این است که گاهی زن بعد از طلاق در
یکماه سه حیض می‌بیند زیرا که اقل دیدن سه حیض در یک ماه بیست و شش روز و یک

لحظه است میباشد و اقل انقضای سه طهر در بیست و شش روز و یک لحظه سابق میباشد پس
اقل زمان مجموع آنها بیست و شش روز و دو لحظه میباشد و این مبنی بر آنست
که اقل حیض سه روز باشد و اقل طهر ده روز باشد یعنی راوی گفت که پرسیدم
امام را از قول الله عز و جل در سوره طلاق که اگر شک کنید در آیسنی یا در یائسنی
جهت آن شک پس امام گفت که هر طهر که زیاد شد بر یکماه پس آن باعث شک است
پس باید که مطلقه عده نگاه دارد در سه ماه اگر در آیسنی ظاهر نشود و باید که واگذارد
حساب حیضها را و هر زن حائض که شد حائض در یک ماه بیان این که زیاد نکرد
در حیض بر یکماه سه حیض پس عده طلاق آن حائض سه حیض است ششم اصل عن زرارة
عن أحدهما عليهما السلام قال: أي الأمرين سبق إليها فقد انقضت
عدتها، إن مرت ثلاثة أشهر لا ترى فيها دما فقد انقضت
عدتها، وإن مرت ثلاثة أقراء فقد انقضت عدتها

شرح این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب هفتم اصل عن زرارة
قال: إذا نظرت لم تجد الأقراء إلا ثلاثة أشهر، فإذا كانت لا يستقيم
لها حيض تحيض في الشهر مرارا فإن عدتها عدة المستحاضة ثلاثة
أشهر، وإذا كانت تحيض حيضا مستقيما فهو
في كل شهر حيضة بين كل حيضتين شهر وذلك القرء

شرح نظرت بنون و ظاء با نقطه و راء بی نقطه بصیغه ماضی غایبه معلوم باب نصر است
انظر بفتح نون و فتح ظاء تامل و فکر در عاقبت خبری بعد از اطلاع بر صورت آن
لم تجد بجیم و دال بی نقطه بصیغه مضارع غایبه معلوم معتل الفاء واوی باب ضرب

خوای شرط است و در بعض نسخ فلم تجد نجا است و آن خوب نمی نماید زیرا که این محل
یکی از شش موضع است اول جمله اسمیه مثل و ان یمسسک بخیر فهو علی کل شیء قدیر
دوم آنکه فعل جامد باشد مثل ان ترن انا اقل منک مالا و ولدا فعسی ربی ان یؤتین خیرا
من جنتک سیوم آنکه فعل انشائی باشد مثل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی چهارم
آنکه فعل ماضی باشد لفظا و معنی مثل ان یسرق فقد سرق اخ له من قبل پنجم آنکه
مدخول حرف استقبال باشد مثل من یرتد منکم عن دینه فسوف یاتی الله بقوم ششم
آنکه تقاضای صدر کلام کند مثل ان تقتل زیدا فلن انت باق الا قوله منصوب و مفعول
اول لم تجد است الا برای استثنای مفرغ است ثلثه منصوب و مفعول دوم لم تجد
و مقصود آنست که سه طهر عده طلقه است سه ماه است ان اعم است از سه ماه
و آن اعم است از سه ماه عددی و هلالی و غیر آنها پس گاه باشد که زیاده بر سه ماه
عددی باشد و گاه باشد که کمتر از آنکه عددی باشد فا در فا برای بیان است مراد با
باستقامت حیض آنست که خونی که بصفت حیض است کمتر از سه شبانه روز نباشد
و فاصله میان دو خون کمتر از ده شبانه روز نباشد تحیض بصیغه مضارع غایبه معلوم
باب ضرب استیناف بیانی عدم استقامت است فا در فان ابطا جزا الشرط است
زیرا که مدخولش جمله اسمیه است ثلثه مرفوع و بدل عده است و مراد باشهر اینجا سه ماه
هلالی یا عددی است فا در فهو رابطه جزا بشرط است و ضمیر برای شانست فی برای
ظرفیت مجازی است و مراد اتصال حیضه باخر شهر است بین کل حیضتین شهر معطوف
بر سابق بتقدیر عاطف مشار الیه ذلک شهر است و مراد آنست که انقضای عده طلقه است
سه قرء است یعنی سه طهر پس سه شهر نیز عبارت است از سه طهر هرچند که هر کدام زیاده

بر گاه عددی یا هلالی باشد یا کمتر باشد یعنی روایت است از زراره که راوی امام محمد باقر
یا امام جعفر صادق علیهما السلام است گفت که چون تامل کنی یابی سه طهر را اگر سه ماه بیابان
این اگر چون طلقه باشد که استقامت نشود برای او حیض یا نیز روش که حیض ببیند یکبار
هلالی یا عددی چند بار باشی که فاصله میان دو خون او که بصفت حیض است کمتر از
ده شبانه روز باشد پس بدرستی که عده آن زن عده زنیست که استحاضه دیده
دارد سه ماه هلالی یا عددی است و چون باشد که حیض ببیند حیض مستقیم پس شان آنست
که در ماهی حیض است و میان هر دو حیضه ماهی است خواه موافق ماه هلالی و عددی
و چون باشد که حیض ببیند حیض مستقیم باشد خواه نباشد و آن فاصله است در …
آنچه بیان شد در احادیث باب معنی الاقراء که باب بیست و نهم است یازدهم
ح عَنْ هٰرُونَ بْنِ حَمْزَةَ عَنْ اَبِیْ عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ فِیْ امْرَاَةٍ طُلِّقَتْ وَقَدْ
طَمِثَتْ فِی السِّنِّ فَحَاضَتْ حَیْضَةً وَاحِدَةً ثُمَّ ارْتَفَعَ حَیْضُهَا فَقَالَ
تَعْتَدُّ بِالْحَیْضَةِ وَشَهْرَیْنِ مُسْتَقْبَلَیْنِ فَاِنَّهَا قَدْ یَئِسَتْ مِنَ الْمَحِیْضِ
شرح طمثت بطا مفتوح و میم مفتوحه و نون ضمیر صیغه ماضی غایبه معلوم باب نصر است
مستقبلین بکسر و فتح با و تحقیق … در اینجا برای تحقق دخول این زن در تحت آیه
سوره طلاق است که واللائی یئسن من المحیض من نسائکم ان ارتبتم فعدتهن ثلثة اشهر یعنی
روایت است از هرون بن حمزه از امام جعفر صادق علیه السلام در زنی که طلاق داده شد
در حالی که تحقق یافته بود در … پس حیض دید یکبار بعد از آن برطرف شد حیض او
پس امام گفت که عده نگاه میدارد بان یک حیض و دو ماه رو آورنده چه بدرستی
که او تحقق در تحت واللائی یئسن من المحیض من نسائکم ان ارتبتم داخل شده باب

سی و نهم باب ان النساء یصدقن فی العدة و الحیض شرح یصدقن صیغهٔ
مضارع جمع مونث غایبه مجهول باب تفعیل است یعنی این باب بیان آنست که
زنان تصدیق کرده میشوند در دعوی طهر و دعوی حیض در این باب یک حدیث
است اصل عَنْ زُرَارَةَ عَنْ اَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَمُ قَالَ الْعِدَّةُ وَ الْحَيْضُ لِلنِّسَاءِ فَاِذَا ادَّعَتْ
صُدِّقَتْ شرح روایتست از زراره از امام محمد باقر علیه السلم گفت که طهر
و حیض برای زنانست پس چون زن دعوی کند که حیض دیدم تصدیق کرده
میشود باب سی و ششم [illegible] باب المسترابة بالحبل شرح [illegible]
و فتح با بکنیه مصدر ریب علم آبستنی یعنی این باب بیان عده طلاق زنیست
که شک کرده شده است در آبستنی او بسبب دعوی او آبستنی را و در این باب
نه حدیث است اول اصل عَنْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ سَمِعْتُ اَبَا
اِبْرٰهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَمُ يَقُولُ اِذَا طَلَّقَ الرَّجُلُ امْرَاَتَهُ فَادَّعَتْ حَبَلًا انْتَظَرَ
تِسْعَةَ اَشْهُرٍ فَاِنْ وَلَدَتْ وَ اِلَّا اعْتَدَّتْ ثَلٰثَةَ اَشْهُرٍ ثُمَّ قَدْ بَانَتْ مِنْهُ
شرح انتظر صیغهٔ مجهول و معلوم میتواند بود و بنا بر اول تسعه مرفوع و نایب
فاعل است و بنا بر دوم منصوبست و فاعل ضمیر مستتر راجع برجل است یعنی
روایتست از عبد الرحمن بن حجاج گفت که شنیدم از امام موسی کاظم
علیه السلم میگفت که چون طلاق دهد مرد زنش را پس زن دعوی کند آبستنی
انتظار کشیده میشود انقضای نه ماه پس اگر زاید عده او بسر آمد و اگر نزاید
عده نگاه میدارد در سه ماه بعد از آن تحقیق جدا شد از شوهرش یعنی که شوهر
رجعت نمیتواند کرد دیدا که میتواند بود که مراد این باشد که کاشف بهم رسید که

سه ماه اول از جملهٔ نه ماه عده آن زن بوده پس اگر بعد از آن سه ماه شوهر رجعت کرده
باشد آن رجعت بی اعتبار میشود و این در صورتیست که زن در اثنای نه ماه خون
ندیده باشد موافق آنچه گذشت در کتاب العقیقه در حدیث دوم باب ششم که باب
بدو خلق الانسان و تقلبه فی بطن امه است و در تفسیر آیت سورهٔ رعد و ما تغیض الارحام
و ما تزداد و شیخ زین الدین در شرح شرایع این حدیث را حمل بر وجوب کرده
و آن ممکن است در صورتی که زن در اثنای نه ماه حیض دیده باشد موافق آنچه
می آید در حدیث آینده والله اعلم دوم اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَكِيمٍ عَنْ اَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ
السَّلَمُ قَالَ قُلْتُ لَهُ الْمَرْاَةُ الشَّابَّةُ الَّتِي تَحِيضُ مِثْلُهَا يُطَلِّقُهَا زَوْجُهَا
فَيَرْتَفِعُ طَمْثُهَا كَمْ عِدَّتُهَا قَالَ ثَلٰثَةُ اَشْهُرٍ قُلْتُ فَاِنَّهَا ادَّعَتِ الْحَبَلَ بَعْدَ
ثَلٰثَةِ اَشْهُرٍ قَالَ عِدَّتُهَا تِسْعَةُ اَشْهُرٍ قُلْتُ فَاِنَّهَا ادَّعَتِ الْحَبَلَ بَعْدَ تِسْعَةِ
اَشْهُرٍ قَالَ اِنَّمَا الْحَمْلُ تِسْعَةُ اَشْهُرٍ قُلْتُ تَزَوَّجُ قَالَ
تَحْتَاطُ بِثَلٰثَةِ اَشْهُرٍ قُلْتُ فَاِنَّهَا ادَّعَتْ بَعْدَ ثَلٰثَةِ اَشْهُرٍ قَالَ
لَا رِيبَةَ عَلَيْهَا تَزَوَّجَتْ اِنْ شَاءَتْ شرح روایتست از محمد بن حکیم بضم
حا و فتح کاف از امام موسی کاظم علیه السلم گفت که گفتم امام را که زن جوانی که حیض
می بیند امثال او طلاق میدهد او را شوهرش پس برطرف میشود حیض او چند است
عده او امام گفت که سه ماه است گفتم که پس بدرستی که آن زن دعوی کرد آبستنی
بعد از سه ماه امام گفت که بنابراین تقدیر عده او نه ماه است گفتم که پس بدرستی
که آن زن دعوی کرد آبستنی را بعد از نه ماه نیز امام گفت که جز این نیست
که آبستنی زنی که خون نبیند در اثنای نه ماه است مراد اینست که بعد از نه ماه نقضه

وسکنی بر شوهر نیست گفتم که آیا آن زن بعد از نه ماه شوهر میکند با وجود دعوی
آبستنی امام گفت که احتیاط میکند به سه ماه تا مبادا که در اثنای نه ماه خون دیده
باشد و فراموش کرده باشد بنابر دعوی او آبستنی را گفتم که پس بدرستی که آن
زن دعوی کرد آبستنی را بعد از سه ماه احتیاط نیز امام گفت که نیست حکمی بر آن
بر آن زن بعد از یکسال شوهر میکند اگر خواهد مراد او اینست که آبستنی زنی که خون
دیده باشد در اثنای نه ماه زیاد بر یکسال نمیباشد سیوم ح ل عن ابن حکیم
عَنْ اَبِی اِبْرٰهِیمَ اَوْ اَبِیهِ عَلَیْهِمَا السَّلٰمُ اَنَّهُ قَالَ فِی الْمُطَلَّقَةِ یُطَلِّقُهَا
زَوْجُهَا فَتَقُولُ اَنَا حُبْلٰی فَتَمْکُثُ سَنَةً قَالَ اِنْ جَاءَتْ
بِهِ لِاَکْثَرَ مِنْ سَنَةٍ لَمْ تُصَدَّقْ وَلَوْ سَاعَةً وَاحِدَةً فِی دَعْوٰاهَا
شرح در اکثر نسخ ابنه بنون است و در بعض نسخ بیاء دو نقطه در پایین است و آن
مناسب حدیث پنجم این باب است و ایضا محمد بن حکیم در کتب رجال مشهور از
راویان امام رضا علیه السلام شمرده نشده والله اعلم ولو وصلیه است ساقه تعمیم
شرح فاضل است بتقدیر ولو کان الاکثر بساعة یعنی روایتیست از محمد بن حکیم
از امام موسی کاظم یا پدرش علیهما السلم اینکه او سخن گفت در مطلقه که طلاق میدهد
او را شوهرش پس گوید که من آبستنم پس درنگ میکند یکسال گفت که اگر آورد فرزند
را در بیشتر از یکسال تصدیق کرده نمیشود هرچند که بیشتر بودن بیک ساعت باشد در
دعوی آن زن که این فرزند را شوهر نیست که او را طلاق داده چهارم ح ل عن
مُحَمَّدِ بْنِ حَکِیمٍ عَنِ الْعَبْدِ الصَّالِحِ عَلَیْهِ السَّلٰمُ قَالَ قُلْتُ لَهُ الْمَرْاَةُ الشَّابَّةُ
الَّتِی تَحِیضُ مِثْلُهَا یُطَلِّقُهَا زَوْجُهَا فَیَرْتَفِعُ طَمْثُهَا مَا عِدَّتُهَا قَالَ

ثَلٰثَةُ اَشْهُرٍ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاکَ فَاِنَّهَا تَزَوَّجَتْ بَعْدَ ثَلٰثَةِ اَشْهُرٍ فَتَبَیَّنَ
بِهَا بَعْدَ مَا دَخَلَتْ عَلٰی زَوْجِهَا اَنَّهَا حَامِلٌ قَالَ هَیْهَاتَ مِنْ ذٰلِکَ
شرح تبین ببا یک نقطه و یا دو نقطه در پایین صیغه ماضی غایب معلوم باب تفعل است
ما مصدریه است هیهات اسم فعل است بمعنی بعدت و ضمیر مستتر راجع بان زن است
مشار الیه ذلک ارتفاع ریبه حمل در وقت انقضای سه ماه و حدوث بعد از آن
است یعنی روایتیست از امام محمد بن حکیم از امام موسی کاظم علیه السلم گفت
که گفتم امام را که زن جوانی که حیض می بیند همسال او و طلاق میدهد او را شو
شوهرش پس بر طرف میشود حیض او چیست عده او امام گفت که سه ماه است
گفتم که قربانت شوم پس بدرستی که آن زن شوهر کرد و بعد از سه ماه و ظاهر
شد باو بعد از داخل شدن او بر خانه شوهرش اینکه او آبستن بوده از شوهر
اول امام گفت که دور است از آن زن آنچه گفتی مح ل یَا ابْنَ حَکِیمٍ رَفْعُ الطَّمْثِ
ضَرْبَانِ اِمَّا فَسَادٌ مِنْ حَیْضَةٍ فَقَدْ حَلَّ لَهَا الْاَزْوَاجُ وَلَیْسَ بِحَامِلٍ
وَاِمَّا حَامِلٌ فَهُوَ یَسْتَبِینُ فِی ثَلٰثَةِ اَشْهُرٍ لِاَنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ
قَدْ جَعَلَهُ وَقْتًا یَسْتَبِینُ فِیهِ الْحَمْلُ شرح رفع بفتح راء
و سکون فاء مرفوع و مبتدا است و مصدر بمعنی از برای مفعول است اما و جا
بکسر همزه و تشدید میم است حرف تفصیل است و مراد بفساد از حیضه خروج
آن از حالت طبیعی است مثل انقلاب آن بخون استحاضه یا انقلاب آن
بخونی که از زخمی آید و مانند آنها ضمیر مستتر در لیس راجع برفع است یا دیگر بر
ملابست است مثل زید دار حال در دو موضع مجرور است معطوف بر اول پس تقدیر

واما رفع بحالت است و معادله دو اما باعتبار زینت که لیس کان من طمث غیر قرشا
من حیضات میشمر حمله راجع بثلثة اشهر است و تذکیر باعتبار قرئات است و این
اشارت است بآیت سوره طلاق واللائی یئسن من المحیض من نسائکم ان ار
تبتم فعدتهن ثلثة اشهر واللائی لم یحضن یعنی ای پسر حکیم بر طرف شدن حیض و
قسم است یا تباه شدن ناشی از حیضات پس تحقیق حلال شده در این قسم را
آن زن شوهران دیگر وقت رفع طمث با جستن یا رفع طمث با جستن است
پس آن قسم ظاهر میشود در سه ماه زیرا که خدا الله عز و جل تحقیق کردانیده در سوره
طلاق سه ماه را عده که ظاهر میشود در آن آبستنی اگر باشد ٣ اصل قال قلت فانها
ارتابت قال عدتها تسعة اشهر قلت فانها ارتابت بعد تسعة اشهر
قال انما الحمل تسعة اشهر قلت فتزوج قال تحتاط بثلثة اشهر
قلت فانها ارتابت بعد ثلثة اشهر قال ليس عليها ريبة تزوج
شرح راوی گفت که گفتم که پس بدرستی که آن زن شک در آبستنی خود کرد
در سر سه ماه اول امام گفت که عده او نه ماه است گفتم که پس بدرستی که آن
زن شک در آبستنی خود کرد بعد از نه ماه نیز امام گفت که جز این نیست که آبستنی
زنی که در نه ماه خون ندیده باشد نه ماه است گفتم که آیا پس شوهر میکند امام گفت
که احتیاط میکند به سه ماه دیگر که مجموع یکسال شود گفتم که پس بدرستی که آن زن
شک در آبستنی خود کرد بعد از آن سه ماه نیز امام گفت که نیست بر آن زن
شکی در آبستنی در این صورت شوهر میکند بیان این شد در شرح حدیث
دوم این باب اصل ١٢ عن محمد بن حکیم عن ابی عبد الله علیه السلام

او ابی الحسن علیه السلام قال قلت له رجل طلق امرأته فلما مضت
ثلثة اشهر ادعت حبلا قال ینتظر بها تسعة اشهر قال قلت فانها
ادعت بعد ذلک حبلا فقال هیهات هیهات انما یرتفع الطمث من
ضربین اما حمل بین واما فساد من الطمث ولکنها تحتاط بثلثة اشهر بعد
شرح روایت است از محمد بن حکیم از امام جعفر صادق علیه السلام یا امام موسی
کاظم علیه السلام گفت که گفتم امام را که مردی طلاق داد زنش را پس وقتی
که گذشت سه ماه دعوی کرد آبستنی را امام گفت که انتظار کشیده میشود بآن
زن انقضای نه ماه راوی گفت که گفتم که پس بدرستی که آن زن دعوی کرد بعد
از آن نه ماه نیز آبستنی را پس امام گفت که دور است جز این نیست که بر
طرف میشود حیض بسبب دو قسم بر طرف کننده یا آبستنی ظاهر یا تباه شدنی از
خون حیض ولیکن آن زن احتیاط میکند بعد از نه ماه ٣ اصل وقال ایضا فی التی کانت
تطمث ثم یرتفع طمثها سنة کیف تطلق فقال تطلق بالشهور
شرح قال راجع بآدم علیه السلام است بتقدیر قال کلامات فی التی بتقدیر فی
جواب التی است زیرا که التی مبتدا است و کیف تطلق خبر مبتدا است و مضمون جمله جزء
از مبتدا و خبر مدخول حرف جر است نظیر امسکت بلا اله الا الله تطمث بفتح طا
و ضم را سه نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر و علم است شهور بر از منقطعات
یعنی و امام گفت نیز در جواب آنکه زنی که بود که حیض میدید بعد از آن بر طرف
میشود حیض او در یکسال چگونه طلاق داده میشود بعد از یکسال پس امام گفت
که طلاق داده میشود بماهها ٤ اصل فقال لی بعض من قال اذا اراد ان

يُطَلِّقَهَا وَهِيَ لَا تَحِيضُ وَقَدْ كَانَ يَطَأُهَا اسْتَبْرَأَهَا بِأَنْ يُمْسِكَ عَنْهَا
ثَلَاثَةَ أَشْهُرٍ مِنَ الْوَقْتِ الَّذِي تَبِينُ فِيهِ الْمُطَلَّقَةُ الْمُسْتَقِيمَةُ الطَّمْثِ
شرح این کلام درمیان اجزای کلام امام درآمده برای نقل تفسیر اهل مجلس کلام امام
را بعض من قال اشارت است بآنکه جمعی از اهل مجلس تفسیرهای مختلف کردند و
تفسیر بعض ایشان را امام پسندیده و آن اینست که مذکور میشود من بجانبه است
یعنی پس گفت مر بعض جمعی که سخن گفتند برای تفسیر کلام امام که چون مرد خواهد
که طلاق دهد آن زن را در حالی که او در یکسال حیض ندیده و تحقیق بود که جماع میکرد
او را او در آن یکسال استبرا میکند آن زن را بانیز و پیش که نگاه میدارد خود را
از آن زن در سه ماه که زمانیست که جدا میشود در آن زن مطلقه که حیض او مستقیم است
یعنی که در هر ماه یک حیض می بیند اصل فَإِنْ ظَهَرَ بِهَا حَبَلٌ وَإِلَّا طَلَّقَهَا تطلیقه
بِشَاهِدَيْنِ فَإِنْ تَرَكَهَا ثَلَاثَةَ أَشْهُرٍ فَقَدْ بَانَتْ بِوَاحِدَةٍ وَإِنْ أَرَادَ أَنْ
يُطَلِّقَهَا ثَلَاثَ تَطْلِيقَاتٍ تَرَكَهَا شَهْراً ثُمَّ رَاجَعَهَا ثُمَّ طَلَّقَهَا ثَانِيَةً
ثُمَّ أَمْسَكَ عَنْهَا ثَلَاثَةَ أَشْهُرٍ يَسْتَبْرِئُهَا فَإِنْ ظَهَرَ حَبَلٌ فَلَيْسَ
لَهُ أَنْ يُطَلِّقَهَا إِلَّا وَاحِدَةً شرح این تتمه کلام امام است
حبل بفتح حا و فتح با مصدر باب علم است جزای فان ظهر بها حبل در اول محذوف
تقدیرش فامرها واضح و مراد اینست که در هر وقت که آبستنی ظاهر شد طلاق میتوان
داد و احتیاج بانتظار سه ماه نیست چنانچه گذشت در باب سیم که باب نساء اللاتی
یطلقن علی کل حال است و عده او وضع حمل است و مراد از ثلاث تطلیقات سه طلاق
عددی است که باعث این شود که حلال نشود برای او مگر اینکه نکاح کند شوهری

دیگر را و معنی طلاق عدی بیان شد در شرح عنوان باب ششم که باب طلاق
السنة والعده و ما یوجب الطلاق است ترکها شهرا بعنوان مثال است زیرا
کمتر از یکماه نیز کافیست اکتفا بذکر تطلیقه ثانیه بنابر اینست که تطلیقه ثالثه نیز بر این قیاس
قیاس است فلیس له ان یطلقها الا واحدة عبارت از اینست که طلاق دوم
طلاق اول میکند نظیر انچه بیان شد در باب سی و هم که باب ما یهدم الطلاق و ما لا
یهدم است یا عبارت از اینست که طلاق دوم صحیح نیست والله اعلم یعنی
پس اگر ظاهر شود با آن زن آبستنی پس کار او واضح است و ظاهر نشد طلاق
میدهد او را یک طلاق بدو گواه پس اگر بعد از آن طلاق ترک کرد آن زن
غیر آبستن است را در سه ماه پس تحقیق جدا شد بیک تطلیقه از جمله سه تطلیقه و اگر
خواهد طلاق دهد سه تطلیقه عدیه ترک میکند او را بعد از طلاق یکماه مثلا بعد
بعد از آن بر میگرداند او را با جماع بعد از آن طلاق میدهد او را دوم بار
و بر این قیاس است سوم بار بعد از آن نگاه میدارد خود را از او در سه ماه برای
که استبرا میکند او را مراد اینست که رجعت میکند تا مبادا که آن زن آبستن
نباشد و آن طلاق سوم باشد پس حاجت بمحلل باشد پس اگر ظاهر شود با آن زن آبستنی
پس نیست امر در اینکه طلاق دهد آن زن را مگر یک تطلیقه باب سی و هفتم
اصل باب نفقة الحبلى المطلقة شرح این بیان نفقه زن آبستن طلاق داده شده است
و در این باب چهار حدیث است اول اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ الْحَامِلُ أَجَلُهَا أَنْ تَضَعَ حَمْلَهَا وَعَلَيْهِ نَفَقَتُهَا بِالْمَعْرُوفِ حَتَّى تَضَعَ حَمْلَهَا
شرح روایت است از محمد بن قیس از امام محمد باقر علیه السلم گفت که زن آبستن عده

طلاقش آنست که گذارد بار خود را و بر مرد است نفقه او با آنچه لایق است تا آنکه
گذارد بار خود را. دوم حسن عن ابی الصباح الکنانی عن ابی عبد الله علیه السلام
قال اذا طلق الرجل المرأة وهی حبلی انفق علیها حتی تضع حملها واذا
ارضعته اعطاها اجرها ولا یضارها الا ان یجد من هو
ارخص اجرا منها فان هی رضیت بذلک الاجر فهی احق بابنها
حتی تفطمه شرح این حدیث گذشت در کتاب العقیقه در حدیث دوم باب
من احق بالولد اذا کان صغیرا که باب سی و یکم است لا یضارها بضم یا نهی نفی
اشارتست بآیت سوره بقره لا تضار والدة بولدها ولا مولود له بولده تفطمه
بفا و طا و فتح یا بضم نقطه مضارع غایبه معلوم باب ضرب است یعنی روایتست
از ابی الصباح کنانی بکسر کاف و دو نون از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
که چون طلاق داد مرد زن را در حالی که او آبستن است نفقه جاری میسازد بر او
تا آنکه گذارد بار خود را و چون شیر دهد او را میدهد او را مزد او در شیر
دادن و ضرر نمیرساند زن را بگرفتن فرزند از او مگر آنکه یابد کسی را که او مزد ارزانتر است
باعتبار مزد از آن زن پس اگر آن زن راضی شود بآن مزد ارزانتر پس آن زن احق
و اولی است بپسر خود تا آنکه از شیر باز گیرد او را. سیوم حسن عن الحلبی عن ابی عبد
الله علیه السلام قال الحبلی المطلقة ینفق علیها حتی تضع حملها وهی
احق بولدها ان ترضعه بما تقبله امرأة اخری ان الله عز وجل یقول
لا تضار والدة بولدها ولا مولود له بولده وعلی الوارث مثل ذلک
شرح روایت است از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که زن آبستن

طلاق داده شده انفاق کرده میشود بر او تا آنکه گذارد بار خود را و او احق است
بفرزندش اگر ارضاع کند او را بمزدی که قبول میکند او را زنی دیگر بدرستی که الله
عز و جل میگوید در سوره بقره که باید که ضرر نرساند مادری بسبب فرزندش و نه
و نه پدری بسبب فرزندش بزن او و بر وارث پدر است مثل آن اگر پدر فوت
شود. چهارم حسن قال کانت المرأة منا ترفع یدها الی زوجها اذا اراد مجامعتها
فتقول لا ادعک انی اخاف ان احمل علی ولدی ویقول الرجل لا اجامعک
انی اخاف ان تعلقی فاقتل ولدی فنهی الله عز وجل ان تضار
المرأة الرجل ویضار الرجل المرأة واما قوله وعلی الوارث مثل
ذلک فانه نهی ان یضار بالصبی او تضار امه فی رضاعه و
لیس لها ان تاخذ فی رضاعه فوق حولین کاملین وان ارادا فصالا
عن تراض منهما قبل ذلک کان حسنا والفصال هو الفطام
شرح این مضمون گذشت در کتاب العقیقه در بعض احادیث باب الرضاع که
باب بیست و ششم است رفع ید سوی شوهر عبارتست از گذاشتن دست
بر فرج برای منع شوهر از ادخال و آن تعلقی بعین مهمله و قاف بضم یا
مضارع مخاطبه معلوم باب علم است فاقتل منصوبست بادر باصبی برای
تقویت است و مراد دادن زیاده بر قدر محتاج الیه است از مال صبی در سوره
بقره بعد از آن باینجا رسید همینست که فان ارادا فصالا عن تراض منهما وتشاور فلا
جناح علیهما رضاع بفتح را مصدر باب علم است فصال بکسر فا اسم مصدر باب مفاعلت است
فطام بکسر فا نیز اسم مصدر باب ضرب است یعنی امام گفت در تفسیر این آیت

گه بود زن از جمله عرب که بر میداشت دست خود را بسوی شوهرش چون اراده
میکرد جماع آن زن را پس زن میگفت که نمیگذارم ترا بدرستی که من میترسم که آبستن
شوم بر فرزند که خود که شیر میدهم و میگفت مرد که جماع نمیکنم ترا بدرستی که
من میترسم که آبستن شوی پس کشم فرزندم را پس نهی کرد الله عز و جل از
اینکه ضرر رساند زن مرد را یا ضرر رساند مرد زن را و اما قول او که و علی الوارث
مثل ذلک پس بدرستی که او نهی کرد ولی پدر کودک را از اینکه ضرر رساند بکودک
یا ضرر رساند مادر کودک را از شیر خوردن او و جایز نیست او را اینکه مزد گیرد
در شیر خوردن کودک بالای دو سال تمام و اگر پدر و مادر خواستند فصالا از
روی خوشنودی از جانب ایشان پس از دو سال تمام میشود خوب
و فصال یعنی باز گرفتن از شیر است چهارم حسن عن عبد الله بن سنان
عن ابی عبد الله علیه السلم فی الرجل یطلق امرأته و هی حبلی قال اجلها
ان تضع حملها و علیه نفقتها حتی تضع حملها شرح این ظاهر است از شرح سابق

باب سی و هشتم حسن باب ان المطلقة ثلثا لا سکنی لها و لا نفقة شرح السکنی
بضم سین و سکون کاف و نون و الف مقصوره اسم مصدر باب افعال جا دادن
یعنی این باب بیان آنست که زنی که طلاق داده شده سه تطلیقه بشروط معتبره نیست
جا دادن برای او و نفقه در این باب پنج حدیث است اول حسن عن زرارة
عن ابی جعفر علیه السلم قال ان المطلقة ثلثا لیس لها نفقة علی زوجها انما
هی للتی لزوجها علیها رجعة شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلم گفت
که بدرستی که مطلقه سه بار نیست او را نفقه بر شوهرش جز این نیست که نفقه برای

مطلقه ایست که برای شوهرش است بر او برگردانیدنی دوم حسن عن عبد الله
بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلم قال سألته عن المطلقة ثلثا علی السنة هل
لها سکنی او نفقة قال لا شرح مراد بالسنة اینجا معنی اعم است از جملهٔ دو
معنی که مذکور شد در شرح عنوان باب هشتم که باب تفسیر طلاق السنة و العدة
و ما یوجب الطلاق است سکنی بی تنوین است یعنی روایت است از عبد الله بن
سنان از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که پرسیدم او را از مطلقه سه بار
طلقیت رسول الله صلی الله علیه و آله آیا برای او است جا دادنی یا نفقه امام
گفت که نه سیوم حسن عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلم انه سئل
عن المطلقة ثلثا الها سکنی و نفقة قال حبلی هی قلت لا قال لا
شرح حبلی بتقدیر استفهام است و این اشارت است باینکه اگر آبستن باشد
نفقه دارد موافق آنچه گذشت در احادیث باب سابق و ذکر قلت بجای قیل فی
برائت که سائل ابوبصیر بوده یعنی روایت است از ابوبصیر از امام جعفر صادق
علیه السلم اینکه او پرسیده شد از مطلقه سه بار که آیا او راست سکنی و نفقه
امام گفت که آیا آبستن است او گفتم که نه امام گفت که نه چهارم حسن عن زرارة
عن ابی جعفر علیه السلم قال المطلقة ثلثا لیس لها نفقة علی زوجها انما
ذلک للتی لزوجها علیها رجعة شرح این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب
پنجم حسن عن سماعة قال قلت المطلقة ثلثا الها سکنی او نفقة فقال احبلی
هی قلت لا قال لیس لها سکنی و لا نفقة شرح سماعه راوی امام جعفر صادق و امام
موسی کاظم علیهما السلم است و باقی ظاهر است از شرح حدیث سیوم

این باب باب سی و هشتم اصل باب متعة المطلقة شرح المتعه بضم و کسر میم و سکون تا دو نقطه در بالا آنچه باآن بهره مند شوند و اسم مصدر باب تفعل بمعنی بهره مند شدن یعنی این باب بیان خبرست که بهره مند باآن میشود مطلقه در این باب شش حدیث است اول اصل عَنْ حَفْصِ بْنِ الْبَخْتَرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الرَّجُلِ يُطَلِّقُ امْرَأَتَهُ أَيُمَتِّعُهَا قَالَ نَعَمْ أَمَا يُحِبُّ أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ أَمَا يُحِبُّ أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُتَّقِينَ شرح روایت از حفص بفتح حا و سکون فا و صاد بی نقطه ابن بختری بفتح با و خای نقطه و سکون حای بی نقطه و فتح تا و دو نقطه در بالا و کسر را بی نقطه از امام جعفر صادق علیه السلم در مردی که طلاق میدهد زنش را آیا بهره مند میکند او را امام گفت که آری آیا دوست نمیدارد اینرا که باشد از جمله نیکوکاران آیا دوست نمیدارد اینرا که باشد از جمله پرهیزکاران این اشارتست بآیت سوره بقره که لا جناح علیکم ان طلقتم النساء ما لم تمسوهن او تفرضوا لهن فریضة و متعوهن علی الموسع قدره و علی المقتر قدره متاعا بالمعروف حقا علی المحسنین و بآیتی که می آید در حدیث سیوم اینباب دوم اصل عَنِ الْبَزَنْطِيِّ قَالَ ذَكَرَ بَعْضُ أَصْحَابِنَا أَنَّ مُتْعَةَ الْمُطَلَّقَةِ فَرِيضَةٌ شرح بزنطی بفتح بای یک نقطه و فتح زای با نقطه و سکون نون و طای بی نقطه و یا نسبت است و اسمش احمد بن محمد بن ابی نصر است و راوی امام رضا و امام محمد تقی علیهما السلم است و شاید که بزنط اسم موضعی در کوفه باشد یعنی روایت است از بزنطی گفت که مذکور کرد بعض شیعه امامیه اینرا که متعه مطلقه فریضه است بآن معنی که تکلیف آن در صحیح و اجبست چنانچه می آید حدیث

آینده سیوم اصل عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَلِلْمُطَلَّقَاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقّاً عَلَى الْمُتَّقِينَ قَالَ مَتَاعُهَا بَعْدَ مَا تَنْقَضِي عِدَّتُهَا عَلَى الْمُوسِعِ قَدَرُهُ وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ وَكَيْفَ يُمَتِّعُهَا وَهِيَ فِي عِدَّتِهَا تَرْجُوهُ وَيَرْجُوهَا وَيُحْدِثُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بَيْنَهُمَا مَا يَشَاءُ وَقَالَ إِذَا كَانَ الرَّجُلُ مُوَسَّعاً عَلَيْهِ مَتَّعَ امْرَأَتَهُ بِالْعَبْدِ وَالْأَمَةِ وَالْمُقْتِرُ يُمَتِّعُ بِالْحِنْطَةِ وَالزَّبِيبِ وَالثَّوْبِ وَالدَّرَاهِمِ وَإِنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ مَتَّعَ امْرَأَةً لَهُ بِأَمَةٍ وَلَمْ يُطَلِّقِ امْرَأَةً إِلَّا مَتَّعَهَا شرح المتاع بفتح میم آنچه بهره مند باآن شوند متاعها بعد ما تنقضی عدتها علی الموسع تا آخر اشارتست بتفسیر این آیت و آیت دیگر از سوره بقره که مذکور شد در شرح حدیث اول این باب باینروش که جناح عبارت باشد از قدر مشترک میان عذاب آخرت و میان دادن زیاد بر اندازه لایق حال زوج بسبب مطالبه مهر المثل و النساء عبارت باشد از زنانی که جماع با ایشان شده زیرا که غیر مدخول بها عده ندارد و نظیر آیت سوره طلاق اذا طلقتم النساء فطلقوهن لعدتهن یا عبارت باشد از اعم و ذکر بعد ما تنقضی عدتها برای بیان بعض افراد باشد و تمام بعضی دیگر می آید در حدیث اول باب آینده و ما مصدریه باشد و مصدر نایب ظرف زمان باشد و مراد این باشد که اگر طلاق در طهر مواقعه باشد باعث عذاب آخرت میشود او تفرضوا عطف باشد بر مدخول لم و مراد این باشد که اگر طلاق در طهر مواقعه باشد و تعیین مهر در نکاح شده باشد باعث دادن کل مهر میشود اگرچه زیاد بر اندازه لایق زوج باشد و الف لام المطلقات برای عهد خارجی باشد

و اشارت باشد بآنچه مذکور است در آیت سابقه پس عبارت باشد از زنانی
که جماع با ایشان شده و طلاق ایشان در طهر غیر مواقعه شده و تعیین مهر برای
ایشان نشده و الف لام برای جنس باشد و شامل باشد زنانی را که تعیین
مهر ایشان شده پس تکلیف تمتیع در این آیت بعنوان استحباب باشد
و در این دو آیت احتمالات دیگر هست و آنچه مذکور شد احتمالیست مناسب
این حدیث است والله اعلم موسع بضمه اسم مفعول باب تفعیل است یا اسم
فاعل است مقتر بضمه اسم فاعل باب افعال است یعنی روایتست حلبی از
امام جعفر صادق علیه السلم در قول الله عز و جل در سوره بقره که و برای
آن زنان مطلقه است چیزی که بآن بهره مند شوند بقدر لایق بر حالی که لازمست
بر پرهیزکاران از عذاب الهی امام گفت که دادن متاع آن زن که دخول واقع
شده و طلاق او در غیر طهر مواقعه شده و تعیین مهر او نشده بعد از انقضای
عده اوست بر فراخدست است مقدار لایق حال او و بر تنگدست است مقدار
لایق حال او و چگونه بهره مند میکند آن زن را بر حالی که آن زن در عده اوست
امیدوارست احسان شوهر را برجعت و مانند آن و شوهر امیدوارست
احسان زن را بترک بدسلوکی و مانند آن و احداث میکند الله عز و جل قضا
و قدر میان آن دو آنچه را که میخواهد از وصلت و فرقت و امام گفت که چون
باشد مرد وسعت داده شده بر او بهره مند میکند زن را به بنده و غلام مثلا و کنیز
مثلا و تنگدست بهره مند میکند بگندم مثلا و مویز مثلا و جامه مثلا و درهم مثلا
و بدرستی که حسن بن علی علیهما السلم بهره مند کرد زنی را از و بکنیزی و طلاق نداد

زنی را مگر آنکه بهره مند کرد او را چهارم اصل حمید بن زیاد عن ابن سماعة عن
محمد بن زیاد عن عبد الله بن سنان و علی بن ابرهیم عن ابیه عن عثمان
بن عیسی عن سماعة جمیعا عن ابی عبد الله علیه السلم انه قال فی
قول الله عز و جل و للمطلقات متاع بالمعروف حقا علی المتقین
قال متاعها بعد ما تنقضی عدتها علی الموسع قدره و علی المقتر قدره
و قال کیف یمتعها فی عدتها و هی ترجوه و یرجوها و یحدث الله
ما یشاء اما ان الرجل الموسر یمتع المرأة بالعبد و الامة و یمتع الفقیر
بالحنطة و الزبیب و الثوب و الدراهم و ان الحسن بن علی
علیهما السلم متع امرأة طلقها بامة و لم یکن یطلق امرأة
الا متعها شرح و علی بن ابراهیم عطف است بر حمید بن زیاد جمیعا عبارتست
از عبد الله بن سنان و سماعه و مضمون این حدیث موافق سابق است پنجم
اصل حمید بن زیاد عن ابن سماعة عن محمد بن زیاد عن معاویة بن عمار
عن ابی عبد الله علیه السلم مثله الا انه قال و کان الحسن بن
علی علیهما السلم یمتع نساءه بالامة شرح روایتست از حمید
بضم حاء بتصغیر و فتح میم یا بفتح حاء و کسر میم ابن زیاد از حسن بن سماعه از محمد بن زیاد
از معویه بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلم مثل سابق مگر آنکه معویه در روایت
خود گفت که و بود حسن بن علی علیهما السلم که بهره مند میکرد زنان خود را بکنیز ششم
اصل عن ابی بصیر قال قلت لابی جعفر علیه السلم اخبرنی عن قول الله
عز و جل و للمطلقات متاع

بِالْمَعْرُوفِ حَقّاً عَلَى الْمُتَّقِينَ مَا أَدْنَى ذَلِكَ الْمَتَاعِ
إِذَا كَانَ مُعْسِراً لَا يَجِدُ قَالَ خِمَارٌ أَوْ شِبْهُهُ
شرح روایتست از ابوبصیر گفت که گفتم امام محمد باقر علیه السلام را که خبر ده مرا از
قول الله عز وجل در سوره بقره که و برای آن مطلقات است چیزی که بان بهره
مند شوند بقدر لایق بر حالی که لازم است بر پرهیزکاران چیست کمتر آن متاع
چون باشد دست تنگی که نمی یابد بایستی که انتظار مالی که غایب باشد نیز ندارد
امام گفت که روپاکی یا مانند آن باب چهلم اول باب مطلقه التی لم یدخل بها
من الصداق شرح این باب بیان خبریست که برای مطلقه ایست که جماع نشده
با او از جمله مهر در این باب چهار ده حدیث است اول حسن عن صفوان
عن ابن مسکان عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلم قال اذا طلق
الرجل امرأته قبل ان یدخل بها فقد بانت منه و تتزوج ان شاءت
من ساعتها وان فرض لها مهرا فلها نصف المهر وان لم یکن فرض لها
مهرا فلیمتعها شرح روایتست از صفوان بن یحیی از عبد الله بن مسکان
بضم میم و سکون سین غیر منقوطه از ابوبصیر از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که
چون دهد مرد زن خود را پیش از آنکه جماع کند با او پس بتحقیق جدا شد از آن شوهر
و شوهری دیگر میکند اگر خواهد در همان ساعت و اگر تعیین کرده باشد
برای او مهر را پس برای اوست نصف مهر و اگر نباشد که تعیین کرده باشد برای
او مهر را پس باید که بهره مند کند آن زن را بقدر حال خود مراد اینست که در صورت
عدم دخول و عدم تعیین مهر نصف مهر المثل لازم نیست چنانچه در صورت عدم

تعیین مهر کل مهر المثل لازم نیست موافق آنچه گذشت در شرح حدیث سیوم سابق
دوم حسن صَفْوَانُ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ وَعَلِيٌّ عَنْ أَبِيهِ وَعِدَّةٌ
مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ سَمَاعَةَ جَمِيعاً
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَمُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ
مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ
أَوْ يَعْفُوَ الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ قَالَ هُوَ الْأَبُ أَوِ الْأَخُ أَوِ الرَّجُلُ
يُوصَى إِلَيْهِ وَالَّذِي يَجُوزُ أَمْرُهُ فِي مَالِ الْمَرْأَةِ فَيَبْتَاعُ لَهَا فَتُجِيزُ
فَإِذَا عَفَا فَقَدْ جَازَ شرح وعدة عطف است بر علی جمیعا عبارت است
از ابوبصیر و سماعه یعنی روایت کرد بسند سابق صفوان از ابن مسکان از
ابوبصیر و روایت کرد علی بن ابراهیم از پدرش و روایت کردند جمعی از یاران
ما از احمد بن محمد بن خالد از عثمان بن عیسی از سماعه بفتح سین غیر منقوطه و تخفیف میم که او
امام جعفر صادق علیه السلم در قول الله عز وجل در سوره بقره که و اگر طلاق
دادید زنان را پیش از آنکه جماع کنید ایشان را بر حالی که بتحقیق تعیین کرده باشید
برای ایشان مهر را پس برای ایشانست نصف آنچه تعیین کرده مگر آنکه ایشان زنان
بخشند یا بخشد کسی که بدست اوست عقده نکاح اگر خواهد ایشان را شوهر دهد و
و ایشان قبول میکنند امام گفت که آنکس پدرست یا برادر یا مردی که
سفارش کرده میشود بسوی او از جانب زن در ابراء ذمه و کسی که روا میشود کار
او در مال از زن این روش که میخرد برای آن زن پس زن روا میکند پس چون آنکس
بخشید پس بتحقیق روا شد سیوم حسن عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَمُ

فی رجل طلق امرأته قبل ان یدخل بها قال علیه نصف المهر ان کان فرض
لها شیئا وان لم یکن فرض لها فلیمتعها علی نحو ما یمتع مثلها من النساء قال
وقال فی قول الله عز وجل او یعفو الذی بیده عقدة النکاح قال
هو الاب والاخ والرجل یوصی الیه والرجل یجوز امره
فی مال المرأة فیبیع لها ویشتری فاذا عفی فقد جاز
شرح مثلها عبارتست از مطلقه غیر مفروضة المهر و غیر مدخول بها زیرا که نصیب او
نصف نصیب مطلقه غیر مدخول بها بهاست در سر باب پیشتر مذکور بود که مثلها عبارت
از مانند او در شرف و حسب باشد و باقی ظاهر است از شرح سابق چهارم
اصل عن ابن ابی عمیر عن ابن بکیر عن عبید بن زرارة قال قلت لابی
عبد الله علیه السلام رجل تزوج امرأة علی مائة شاة ثم ساق
الیها الغنم ثم طلقها قبل ان یدخل بها وقد ولدت الغنم قال
ان کانت الغنم حملت عنده رجع بنصفها ونصف اولادها
وان لم یکن الحمل عنده رجع بنصفها ولم یرجع من الاولاد بشیء
شرح یرجع از باب ضرب است وگاهی لازم وگاهی متعدی میباشد و بنابر اول
با در بنصفها برای تعدیه است و بنابر دوم برای تقویت است یعنی روایت
از ابن ابی عمیر از ابن بکیر از عبید بن زراره وگفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام
که مردی جفت خود کرد زنی را بر صد گوسفند بعد از آن راند سوی آن زن
آن گوسفندان را بعد از آن طلاق داد آن زن را پیش از آنکه جماع کند با او و تحقیق
زاییدند آن گوسفندان چگونه میشود امام گفت که اگر باشند آن گوسفندان

که آبستن شده باشند نزد آن مرد پس میگیرد نصف گوسفندان را و نصف اولاد آنها
را و اگر نشده باشد آبستنی نزد آن مرد پس میگیرد نصف گوسفندان را و نمیگیرد هیچ
از اولاد چیزی را پنجم اصل عن ابن فضال عن ابن بکیر عن عبید بن زرارة عن
ابی عبد الله علیه السلام مثله الا انه قال ما ساق الیها غنما و
رقیقا فولدت الغنم والرقیق شرح الرقیق بفتح را و تخفیف و کسر قاف
جمع رق بکسر را و تشدید قاف قدر مشترک میان غلامان و کنیزان یعنی
روایتیست از ابن فضال بفتح فا و تشدید ضاد با نقطه از ابن بکیر از عبید بن
زراره از امام جعفر صادق علیه السلام مثل سابق مگر آنکه ابن فضال در روایت
خود گفت که زوج راند سوی زوجه گوسفندانی و مملوکان مراد آنست
که مهر او مرکب از گوسفندان و مملوکان بود و پس تغییر باقی الفاظ بر این
قیاس است فصل در بعض نسخ کافی بعد از حدیث پنجم و پیش از حدیث ششم
این باب چنین است من هنا الی آخر هذا الباب قد تقدم محمد عن احمد بن محمد عن
ابن محبوب عن ابن بکیر و علی بن رئاب عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلام فی الرجل
یتزوج المرأة الرتقاء والجاریة البکر فیطلقها ساعة یدخل بها فقال ع ینظر
الیهن من یوثق به من النساء فان کن علی حالهن کما ادخل علیه فان لهن نصف الصداق
الذی فرض لهن ولا عدة علیهن منه و مضمون این موافق است حدیث اول نسخه که
منقول و بیان شد در ذیل باب طلاق التی لم یدخل بها که باب بیست و دوم
ششم اصل عن الفضیل بن یسار قال سألت ابا عبد الله علیه السلام
عن رجل تزوج امرأة بالف درهم فاعطاها عبدا له آبقا

وبرد حبرة بالالف التی اصدقها فقال اذا رضیت بالعبد و
کانت قد عرفته فلا بأس اذا هی قبضت الثوب ورضیت بالعبد
قلت فان طلقها قبل ان یدخل بها قال لا مهر لها وتردّ علیه خمسمائة
درهم ویکون العبد لها شرح این حدیث با اندک تغیری در لفظ گذشت
در کتاب النکاح در حدیث ششم باب نوادر فی المهر که باب چهل وششم است
البرد بضم بای بی‌نقطه وسکون رای بی‌نقطه ودال بی‌نقطه چادر یعنی جامه عریض
بافته که جمیع بدن بآن پوشیده میشود والحبرة بکسر وفتح حای بی‌نقطه وفتح بای
یک‌نقطه ورای بی‌نقطه قسمی از چادرهای یمن که الحال است اضافه در برد حبره از قبیل
اضافه مطلق بمقید است صحیح روایتست از فضیل بن یسار بفتح یای دو نقطه در
پایین وتخفیف سین بی‌نقطه گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را
از مردی که خطبت خود کرد زنی را بمهر هزار درهم پس داد آن زن را یعنی که چون
که فروخت بان زن غلامی از او را اگر گریخته بود و چادر حبره را بآن هزار درهم
که مهر کرده بود او را بآن پس امام گفت که چون زن راضی شد بآن غلام و بود
که تحقیق می‌شناخت غلام را یا بعینه یا بصفته و اینکه گریخته است پس نیست بیم
پروائی چون آن زن قبض کرده باشد جامه را و راضی شده باشد بغلام گفتم
که پس اگر طلاق دهد آن زن را پیش از آنکه جماع کند با و چگونه میشود امام گفت که
نیست مهری آن زن را و بر میگرداند بر زوج پانصد درهم را و میباشد غلام
برای زن با جامه که دارد هفتم مرسل عن ابن ابی یعفور قال سألت ابا عبد الله
علیه السلم عن رجل تزوج امرأة وجعل صداقها اباها علی ان تردّ

علیه الف درهم ثم طلقها قبل ان یدخل بها ما ینبغی لها ان تردّ علیه
وانما لها نصف المهر وابوها شیخ قیمته خمسمائة درهم وهو
یقول لولا انتم لم ابعه بثلثة الاف درهم قال لا ینظر
فی قوله ولا تردّ علیه شیئا شرح روایتست از عبد الله بن ابی یعفور
گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که خطبت خود کرد زنی را و
گردانید مهر او را پدر او بر شرط آنکه زن برگرداند بر مرد هزار درهم را و آن
زن برگرداند بعد از آن طلاق داد زن را پیش از آنکه جماع کند با و چه چیز لازم
میشود برای آن زن که برگرداند بر آن مرد زیاده بر آن هزار درهم و غیر آن چیز نیست
که برای آن زن نصف مهر است و پدر او نیز مردیست که بهای او پانصد درهم است
و زوج میگوید که اگر خاطر شما نمیبود نمیفروختم الغلام را بسه هزار درهم مراد پس آنست
که دو هزار درهم تفاوت قیمت غلام است و چون غلام آزاد شده نصف آزاد
نیز برگرداند امام گفت که التفات کرده نمیشود بسوی سخن زوج و زن برنمیگرداند
بر زوج چیزی را زیاده بر هزار درهمی که داده بنابر آنکه زیاده بر آن هزار درهم در قیمت غلام
چیزی نیست مخفی نماند که این منافات ندارد با آنکه اگر شناسد نصف غلام را مهر آن
زن کند و نصفی دیگر را باو فروشد بهزار درهم باید که صد و بیست و پنج درهم پس
بگیرد هشتم مجهول عن ابن شهاب قال سألت ابا عبد الله علیه السلم عن رجل
تزوج امرأة بالف درهم فاداها الیها فوهبتها له وقالت انا
فیک راغبة فطلقها قبل ان یدخل بها قال یرجع علیها
بخمسمائة درهم شرح روایتست از محمد بن شهاب بکسر شین بی‌نقطه گفت

که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که گفت جفت خود زنرا
بمهر هزار درهم پس داد آنها را سوی آن زن پس زن بخشید آنها را برای مرد و زن
گفت که من در تو رغبت میکنم پس مرد طلاق داد او را پیش از آنکه جماع کند با او
که چگونه میشود و امام گفت که مرد بر میگردد بر زن بمطالبه پانصد درهم نهم حسن عن
مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ تَزَوَّجَ امْرَأَةً فَأَمْهَرَهَا
أَلْفَ دِرْهَمٍ وَدَفَعَهَا إِلَيْهَا فَوَهَبَتْ لَهُ خَمْسَمِائَةِ دِرْهَمٍ وَرَدَّتْهَا عَلَيْهِ
ثُمَّ طَلَّقَهَا قَبْلَ أَنْ يَدْخُلَ بِهَا قَالَ ـــ تَرُدُّ عَلَيْهِ
الْخَمْسَمِائَةِ دِرْهَمٍ الْبَاقِيَةَ لِأَنَّهَا إِنَّمَا كَانَتْ
لَهَا خَمْسُمِائَةِ دِرْهَمٍ فَهِبَتُهَا إِيَّاهَا لَهُ وَلِغَيْرِهِ سَوَاءٌ
شرح فا در فهبتها برای بیان است یا برای تفرع علم است چنانچه در دلیل انّی ثابت
مثل وجد الدخان فتحقق النار یعنی روایتست از محمد بن مسلم گفت که پرسیدم
امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که گفت جفت خود کرد زنی را با نیروش
که مهر کرد او را هزار درهم و داد آنها را سوی آن زن پس زن بخشید برای او
پانصد درهم را و برگردانید آنها را بر مرد بعد از آن مرد طلاق داد او را پیش از آنکه
جماع کند با او امام گفت که زن بر میگرداند آن پانصد درهم باقیمانده را زیرا که کامل
و قصه اینست که جز این نیست که بود برای آن زن پانصد درهم بیان این آنکه بخشید زن
آن زن آن پانصد درهم را برای آن مرد و برای غیر او برابر است دهم حسن عن عبید بن
زُرَارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي رَجُلٍ تَزَوَّجَ امْرَأَةً وَأَمْهَرَهَا
أَبَاهَا وَقِيمَةُ أَبِيهَا خَمْسُمِائَةِ دِرْهَمٍ عَلَى أَنْ تُعْطِيَهُ أَلْفَ دِرْهَمٍ

ثُمَّ طَلَّقَهَا قَبْلَ أَنْ يَدْخُلَ بِهَا قَالَ ـــ لَيْسَ عَلَيْهَا شَيْءٌ
شرح این ظاهر است از شرح حدیث هفتم این باب یازدهم حسن عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ
سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ طَلَّقَ امْرَأَتَهُ قَبْلَ أَنْ يَدْخُلَ بِهَا قَالَ عَلَيْهِ نِصْفُ
الْمَهْرِ إِنْ كَانَ فَرَضَ لَهَا شَيْئاً وَإِنْ لَمْ يَكُنْ فَرَضَ لَهَا فَلْيُمَتِّعْهَا عَلَى نَحْوِ مَا يُمَتَّعُ بِهِ مِثْلُهَا مِنَ النِّسَاءِ شرح این نیز
ظاهر است از شرح حدیث سیوم این باب دوازدهم حسن عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ
عَمَّارٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي رَجُلٍ تَزَوَّجَ امْرَأَةً عَلَى عَبْدٍ وَامْرَأَتِهِ
فَسَاقَهُمَا إِلَيْهَا فَمَاتَتِ امْرَأَةُ الْعَبْدِ عِنْدَ الْمَرْأَةِ ثُمَّ طَلَّقَهَا قَبْلَ أَنْ
يَدْخُلَ بِهَا قَالَ إِنْ كَانَ قَوَّمَهَا عَلَيْهَا يَوْمَ تَزَوَّجَهَا فَإِنَّهُ يُقَوَّمُ الْعَبْدُ
الْبَاقِي بِقِيمَتِهِ ثُمَّ يُنْظَرُ مَا بَقِيَ مِنَ الْقِيمَةِ الَّتِي تَزَوَّجَهَا عَلَيْهَا فَتَرُدُّ
الْمَرْأَةُ عَلَى الزَّوْجِ ثُمَّ يُعْطِيهَا الزَّوْجُ النِّصْفَ مِمَّا صَارَ إِلَيْهِ
شرح در نسخ قومها بضمیر مفرد مؤنث است و ظاهر قومهما بضمیر تثنیه است موافق
حدیث ششم که منقول و بیان شد در ذیل باب طلاق التی لم یدخل بها که باب
بیست و سیوم است و مقصود اینست که آنچه منظور است از مهر قیمت غلام
و کنیز است در روز تزوج و آنچه منظور است در واپس دادن قیمت غلام است
در روز واپس دادن پس اگر قیمت غلام زیاده شده باشد فائده آن بمرد
میرسد و اگر کم شده باشد نقصان آن بزن میرسد موافق آنچه می آید در حدیث
آینده و امام علیه السلم بیان شق دیگر نکرده و میتواند بود که بنابر ظهور قاعده
کلیه باشد پس اگر تقویم نکرده باشد و نزاع واقع شود قول قول زن باشد در
قیمت کنیز تا آنکه مرد اثبات بکند زیادتی را و قول قول منکر تفاوت باشد در قیمت

قومهما

غلام مگر آنکه دیگری اثبات کند تفاوت را والله اعلم یعنی روایت است از اسحق
بن عمار از امام موسی کاظم علیه السلم در مردی که جهت خود کنیزی را بر مهر غلامی
و کنیزی که زن غلام است پس اذن داد و او را سوی زن پس وفات یافت
زن غلام نزد آن زن بعد از آن طلاق داد زن را پیش از آنکه جماع کند
با او امام گفت که اگر مرد باشد که قیمت کرده باشد آن غلام و کنیز را بر آن
زن در روزی که جهت خود کرد آن زن را پس بر کسی که شان است که قیمت
کرده میشود آن غلام باقیمانده قیمتش بعد از آن نظر کرده میشود که چه چیز مانده از قیمتی
که مرد جهت خود کرد آن زن را بر آن قیمت پس بر میگرداند آن زن بر شوهر آن
غلام را و آن باقیمانده را بعد از آن میدهد آن زن را آن شوهر نصف از جمله
آنچه رسیده سوی او و مخفی نماند که این در صورتیست که زن را مالی دیگر سوای غلام
نباشد و الا دادن غلام لازم نیست بلکه دادن قیمت غلام کافیست بتوسیه بیشتر
اینده و ایضا دادن و واپس گرفتن تعدیست و حساب کافیست سیزدهم
حسن علی بن ابرهیم عن ابیه عن النوفلی عن السکونی عن ابی عبد
الله علیه السلم ان امیر المؤمنین صلوات الله علیه قال فی المرأة تزوج
علی الوصیف فیکبر عندها فیزید او ینقص ثم یطلقها قبل ان یدخل
بها قال علیها نصف قیمته یوم دفع الیها لا ینظر فی زیادة ولا نقصان
شرح روایت کرده علی بن ابرهیم از پدرش از نوفلی بفتح نون و فتح فا از سکونی
بفتح سین از امام جعفر صادق علیه السلم آنکه امیر المؤمنین صلوات الله علیه گفت
در زنی که تزویج کرده میشود بر بنده پس بزرگ میشود نزد آن زن پس زیاد

میشود باعتبار قیمت یا کم میشود بعد از آن طلاق میدهد آن زن را پیش از آنکه جماع کند
با او گفت که بر آن زن است نصف قیمت آن بنده در روزی که داده شد سوی آن زن
نظر کرده نمیشود در زیادتی قیمت و نه در کمی چهاردهم حسن وبهذا الاسناد فی الرجل
یعتق امته فیجعل عتقها مهرها ثم یطلقها قبل ان یدخل بها قال
ترد علیه نصف قیمتها تستسعی فیها شرح و در روایت باین اسناد
از امام جعفر صادق علیه السلم در مردی که اعتاق میکند کنیز خود را پس میگرداند
آزادی او را مهرش بعد از آن طلاق میدهد او را پیش از آنکه دخول کند با او
امام گفت که بر میگرداند بر آن مرد نصف قیمتش را سعی فرموده میشود در آن حصه قیمت
که بهم رساند و تسلیم کند باب چهل و یکم حسن باب ما یوجب المهر کملا شرح کملا بفتح
و فتح میم است یعنی کاملا یعنی این باب بیان چیزیست که لازم میکند مهر را بکلی
در این باب نه حدیث است اول حسن عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلم
فی رجل دخل بامرأة فقال اذا التقی الختانان وجب المهر والعدة
شرح الختان بکسر خا با نقطه و تخفیف تا دو نقطه در بالا قدر مشترک میان ختنگاه
مرد و ختنگاه زن والتقاء ختانین کنایتست از غیبوبت حشفه در فرج زن یعنی روایت است
از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلم در مردی که جماع کرد با زنی پس گفت که چون بهم
رسیده دو ختنگاه واجب شد کل مهر و عده دوم حسن عن حفص بن البختری
عن ابی عبد الله علیه السلم قال اذا التقی الختانان وجب المهر و
العدة والغسل شرح این ظاهر است از شرح سابق سیوم حسن عن داود بن سرحان
عن ابی عبد الله علیه السلم قال اذا اولجه فقد وجب الغسل والجلد

وَالرَّجْمُ وَوَجَبَ الْمَهْرُ شرح اولج بجیم بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعال
وضمیر راجع براس ذکر است و ایلاج راس ذکر عبارتست از فرو بردن حشفه
جلد بفتح جیم وسکون لام مصدر باب ضرب است رجم بفتح را و سکون جیم
مصدر باب ضرب است یعنی روایتست از داود بن سرحان بکسر سین وسکون را و حا
وسکون را ونقطه وحا بی نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون فرو
برد آنرا پس بتحقیق واجب میشود غسل جنابت و تازیانه زدن اگر زنا باشد
وزانی غیر محصن باشد و سنگسار کردن اگر زنا باشد وزانی محصن باشد و واجب شد
کل مهر چهارم مهل عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ
مُلَامَسَةُ النِّسَاءِ هُوَ الْاِيقَاعُ بِهِنَّ شرح این حدیث برای تفسیر آیت سوره نساء و
سوره مائده است که او لامستم النساء و ذکر این حدیث در تحت عنوان این باب
باعتبار اینست که ملامسه پس یک معنی دارد و آن دست رسانیدنست پس
از این ظاهر میشود تفسیر آیت سوره بقره نیز که وان طلقتموهن من قبل ان تمسوهن
وقد فرضتم لهن فریضة فنصف ما فرضتم زیرا که مفهومش اینست که اگر بعد از مس باشد
کل فریضه واجب میشود یعنی روایتست از عبد الله بن سنان از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت که دست رسانیدن بزنان کنایتست از جماع ایشان
پنجم مهل عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ قَالَ سَاَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
عَنْ رَجُلٍ تَزَوَّجَ امْرَاَةً فَاَغْلَقَ بَابًا وَاَرْخَى سِتْرًا وَلَمَسَ وَقَبَّلَ ثُمَّ طَلَّقَهَا
اَيُوجِبُ عَلَيْهِ الصَّدَاقَ قَالَ لَا يُوجِبُ الصَّدَاقَ اِلَّا الْوِقَاعُ
شرح روایتست از یونس بن یعقوب گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام

از

از مردی که جفت خود کرد زنی را پس بست دری را و انداخت پرده را و دست مالید
فرج را و بوسید زن را بعد از آن طلاق داد او را آیا آن واجب میکند بر او
کل مهر را امام گفت که واجب نمیکند کل مهر را مگر جماع یعنی از این ظاهر میشود فرق
میان موجب کل مهر و موجب حرمت نکاح مادر زن و دختر زن که بیان شد
در کتاب النکاح در شرح حدیث چهارم باب الرجل یتزوج المرأة فیطلقها او
تموت قبل ان یدخل بها تا آخر که باب هفتاد و هشتم است در تفسیر آیت سوره نساء
اللاتی فی حجورکم من نسائکم اللاتی دخلتم بهن ششم مهل عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ
اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَاَلَهُ اَبِي وَاَنَا حَاضِرٌ عَنْ رَجُلٍ تَزَوَّجَ امْرَاَةً
فَاُدْخِلَتْ عَلَيْهِ فَلَمْ يَمَسَّهَا وَلَمْ يَصِلْ اِلَيْهَا حَتَّى طَلَّقَهَا هَلْ عَلَيْهَا عِدَّةٌ
مِنْهُ فَقَالَ اِنَّمَا الْعِدَّةُ مِنَ الْمَاءِ قِيلَ لَهُ
فَاِنْ كَانَ وَاقَعَهَا فِي الْفَرْجِ وَلَمْ يُنْزِلْ فَقَالَ اِذَا اَدْخَلَهُ وَجَبَ
الْغُسْلُ وَالْمَهْرُ وَالْعِدَّةُ شرح روایتست از عبد الله بن سنان
بکسر سین از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسید امام را پدرم بر حالی که من
حاضر بودم از مردی که جفت خود کرد زنی را پس آن زن داخل کرده شد بر آن مرد پس دست
نرسانید او را و نرسید سوی او تا آنکه طلاق داد او را آیا بر آن زنست عده
از آن مرد پس امام گفت که جز این نیست که عده بسبب آب منی است گفته شد امام را
که پس اگر باشد که جماع کرده باشد او را در فرج و از آن منی نکرده باشد چگونه میشود
پس امام گفت که چون داخل کرد در آن پس ذکر را واجب شد غسل جنابت و کل
و عده مقصود اینست که با جماعست بعنوان کنایت چنانچه گذشت در شرح حدیث

نهم باب الطلاق التی لم یدخل بها که باب بیست و سیوم است متن ۱ ح ل عن ابن
ابی عمیر عن حماد عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلم قال سالته
عن الرجل یطلق المراة وقد مس کل شیء منها الا انه لم یجامعها
الها عدة فقال ابتلی ابو جعفر علیه السلم بذلک فقال
له ابوه علی بن الحسین علیهما السلم اذا اغلق بابا وارخی
سترا وجب المهر والعدة شرح ابتلی بضم همزه و سکون با و کسر تا و
ضم تا رد و نقطه در بالا و کسر لام است لا ابتلاء مصدر باب افتعال گرفتار کردن
کسی را بمصیبتی یعنی روایتست از ابن ابی عمیر از حماد از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که پرسیدم امام را از مردی که طلاق میدهد زن را بر حالی که تحقیق دست
مالیده هر چیزی از زن را سوای اینکه او جماع نکرده او را آیا برای آن زن است عده
پس امام گفت که گرفتار شد امام محمد باقر علیه السلام بآن پس گفت او را پدرش
امام زین العابدین علی بن الحسین علیهما السلم که چون زوج ببندد در را و اندازد پرده
را ثابت شد کل مهر و عده ۲ ح س قال ابن ابی عمیر اختلف الحدیث فی ان
لها المهر کملا وبعضهم قال نصف المهر وانما معنی ذلک ان الوالی
انما یحکم بالحکم الظاهر اذا اغلق الباب وارخی الستر
وجب المهر وانما هذا علیها اذا علمت انه لم یمسها فلیس لها فیما
بینها وبین الله الا نصف المهر شرح مراد باختلاف ظواهر حدیث و منافی ظواهر آنها
است پس منافات ندارد با اینکه مراد از احادیث منافی نباشد چنانچه معلوم
میشود از بیانی که ابن ابی عمیر کرده ضمیر بعضهم راجع براویانست و این اشارت

بآنچه مذکور شد در شرح حدیث پنجم این باب مشار الیه ذلک حدیث نهم است
و این تاویل برای حدیث نهم بغایت نزدیک است زیرا که لفظ ابتلی دلالت میکند
بر آنکه زن دعوی جماع میکرده و امام محمد باقر علیه السلم منکر جماع بوده و چون زمان
خلافت بنی امیه بوده پدرش علیه السلام منع کرد او را از ترافع نزد قاضیان
و گفته که چون قاضیان اعتقاد عصمت تو ندارند حکم خواهند کرد بثبوت کل مهر پس
ترافع عبث است کل مهر را بده و یعنی گفت ابن ابی عمیر که مختلف شد ظاهر حدیث
در اینکه در اینصورت برای زنست مهر بهمگی و بعض راویان گفت که نصف مهر
واجبست و جمع میان این حدیث که وجوب کل مهر نیست که حاکم حکم میکند بحکم ظاهر چون
بسته شود در و انداخته شود پرده ثابت میشود مهر و جز این نیست که این زن اگر
نصف مهر واجب بر زن بیان آن اینکه چون زن داند که زوج جماع نکرده او را
پس نیست برای آن زن در باطن که میان او و میان الله تعالی است مگر
نصف مهر شتم ح ص عن ابی بصیر قال قلت لابی عبد الله علیه السلم الرجل
یتزوج المراة فیرخی علیها وعلیه الستر ویغلق الباب ثم یطلقها
فتسئل المراة هل اتاک فتقول ما اتانی ویسئل هو هل
اتیتها فیقول لم اتها فقال لا یصدقان وذلک انها ترید ان تدفع
العدة عن نفسها ویرید هو ان یدفع المهر یعنی اذا کانا
متهمین شرح یعنی تا آخر کلام ابو بصیر است یعنی روایتست از ابو
بصیر گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام که مرد خطبه میکند زن را پس
می اندازد بر زن و بر خود پرده را و می بندد در را بعد از آن طلاق میدهد او را

پس پرسیده میشود زن که آیا جماع کرد ترا پس میگوید که جماع نکرد مرا و پرسیده
میشود مرد که آیا جماع کردی او را پس میگوید که جماع نکردم او را پس امام گفت که
تصدیق کرده نمیشوند و آن برای آنست که زن میخواهد که دفع کند عده را
از خودش و میخواهد مرد که دفع کند کل مهر را امام میخواهد اینرا که چون باشند
تهمت زده بفسق مقصود آنست که درانصورت جایز نیست برای شوهران که
جفت کردن آن زن پیش از انقضای عده و حاکم جبر میکند آن زن را بر عده و این منافات
ندارد با اینکه حاکم جبر نتواند کرد مرد را بر کل مهر بنابر اقرار زن نهم حدیث عن اسحق بن
عمار عن ابی الحسن علیه السلام قال سألته عن الرجل یتزوج المرأة فیدخل بها
فیغلق بابا و یرخی سترا علیها و یزعم انه لم یمسها و تصدقه هی
بذلک علیها عدة قال لا قلت فانه
شیء دون شیء قال ان اخرج الماء اعتدت یعنی اذا کانا
مأمونین صدقا شرح فانه شیء دون شیء عبارت است از اینکه بعضی فرو
رفته و بعضی نرفته اخرج بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعال است ضمیر مستتر
راجع بمرد است یا راجع بشیء است دون شیء است الماء منصوب است و
اخرج ما کنایت است از غیبوبة حشفه چنانچه بیان شد در شرح حدیث ششم
ان باب و این تعبیر مبنی بر آنست که گاهی مرد اراده جماع میکند و بسبب حرمت
انزال است و عاجز میشود و خراب درانصورت آنست که غیبوبة حشفه شده
باشد یعنی تا آخر کلام اسحق است یعنی روایت از اسحق بن عمار از امام موسی کاظم
علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی که جفت خود میکند زنرا پس داخل

میشود با آن زن پس می بندد در را و می اندازد پرده را بر آن زن و مرد دعوی میکند
که او جماع نکرد آن زن را و تصدیق میکند او را زن با آن دعوی آیا بر آن زن است
عده امام گفت که نه گفتم که پس بدرستی که آن عمل ایشان چیزی از جماع بود و
چیزی نبود امام گفت که اگر بیرون کرد آب منی را آن زن عده نگاه میدارد یعنی میخواهد
امام اینرا که چون باشند بی تهمت فسق تصدیق کرده میشوند در دعوی عدم
جماع باب چهل و دوم اصل باب ان المطلقة و هو عنها غایب تعتد من یوم طلقت شرح
واو حالیه است زیرا که المطلقة یعنی التی طلقت است یوم مضاف است بجمله یعنی
این باب بیان آنست که زنی که طلاق داده شد در حالی که زوج از او غایب است
عده نگاه میدارد از روزی که طلاق داده شد در این باب هشت حدیث است
اول حدیث عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن الرجل یطلق امرأته
و هو غائب عنها من ای یوم تعتد فقال ان قامت لها بینة عدل انها
طلقت فی یوم معلوم و تیقنت فلتعتد من یوم طلقت و ان لم تحط
فی ای یوم و فی ای شهر فلتعتد من یوم یبلغها
شرح یوم در اول و دوم و چهارم با تنوین است و در سوم و پنجم بی تنوین است
بینة عبارت است از دو گواه عادل مجرور باضافه و مرفوع بتوصیف میتواند بود
انها بفتح همزه بتقدیر علی انها است تیقنت بیا دو نقطه در پایین و قاف و نون مشدد
ماضی غایبه معلوم باب تفعل است لم تحط بحا بی نقطه و طا بی نقطه بصیغه مضارع و
غایبه معلوم معتل العین باب افعال است لاحاطه علم بچیزی و در اکثر نسخ
لم تحفظ بحا بی نقطه و فا و ظا با نقطه بصیغه مضارع غایبه معلوم یا غایب مجهول است

علم است و بنا بر آخر ضمیر مستتر راجع بطلاق است و حاصل همه یکیست یعنی روایت
از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی
که طلاق میدهد زنش را در حالی که او غایب است از زن که از کدام روز عده
نگاه میدارد پس امام گفت که اگر راست شد برای آن زن بینه عدل بر آنکه او
مطلقه شد در روزی معین و آن زن خاطر جمع شد پس باید که عده نگاه دارد از
روزی که مطلقه شده و اگر خاطر جمع نشد که در کدام روز و در کدام ماه است پس
باید که عده نگاه دارد از روزی که خبر میرسد باو و شاید که مراد صورتی باشد که
تجویز این کند که در تمام روز طلاق واقع شده باشد والله اعلم دوم حدیث عن
زرارة ومحمد بن مسلم وبريد بن معوية عن ابي جعفر عليه السلم انه قال
في الغائب اذا طلق امرأته انها تعتد من اليوم الذي طلقها
شرح انها بکسر همزه است و باقی ظاهر است از شرح سابق سیوم حدیث عن
زرارة قال سألت ابا عبد الله عليه السلم عن رجل طلق امرأته و
هو غائب متى تعتد فقال اذا قامت لها بينة انها طلقت في يوم
معلوم وشهر معلوم [illegible] من يوم طلقت وان لم
تحفظ في اي يوم واي شهر فلتعتد من يوم يبلغها
شرح این نیز ظاهر است چهارم حدیث عن ابي بصير عن ابي عبد الله عليه
السلم انه سئل عن المطلقة يطلقها زوجها فلا تعلم الا بعد سنة
فقال ان جاء شاهدا عدل فلا تعتد والا فلتعتد من يوم يبلغها
شرح روایت از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام آنکه او پرسیده

از مطلقه که طلاق میدهد او را شوهرش پس آن زن میداند مگر بعد از یکسال پس امام
گفت که اگر آید دو گواه عدل پس عده نگاه نمیدارد و اگر نیاید پس باید که عده نگاه
دارد از روزی که خبر میرسد باو پنجم حدیث عن محمد بن مسلم قال قال ابو جعفر عليه
السلم اذا طلق الرجل وهو غائب فليشهد على ذلك فاذا
مضى ثلثة اقراء من ذلك اليوم فقد انقضت عدتها
شرح روایت از محمد بن مسلم گفت که گفت امام محمد باقر علیه السلام که چون
طلاق دهد مرد در حالی که او غایب است پس باید که گواه گیرد بر آن پس چون
گذرد سه طهر از آن روز پس بتحقیق آخر شد عده آن زن ششم حدیث عن ابن ابي
نصر عن ابي الحسن الرضا عليه السلم قال في المطلقة اذا قامت البينة
انه قد طلقها منذ كذا وكذا وكانت عدتها قد انقضت فقد بانت
شرح روایت از احمد بن محمد بن ابی از امام رضا علیه السلام گفت در مطلقه که
چون راست شد گواه معتبر بر آنکه زوج بتحقیق طلاق داد او را از وقت چنین و
چنین پس شد عده او که بتحقیق آخر شده باشد پس بتحقیق جدا شد از آن شوهر هفتم
حدیث عن زرارة عن ابي جعفر عليه السلم قال اذا طلق الرجل امرأته وهو
غائب فقامت البينة على ذلك فعدتها من يوم طلق
شرح این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب هشتم حدیث عن ابي الصباح
الكناني عن ابي عبد الله عليه السلم قال اذا طلق الرجل وهو غائب
فقامت لها البينة انه طلقها في شهر كذا وكذا اعتدت من اليوم الذي كان
من زوجها فيه الطلاق وان لم تحفظ ذلك اليوم اعتدت من يوم علمت

شرح این نیز ظاهر است باب چهل و سیوم باب عدة المتوفی عنها
زوجها و هو غایب شرح این باب بیان عده زنیست که وفات یافت از
سر او شوهرش بر حالی که شوهر غایب است و درین باب سه حدیث است
اول حدیث عن محمد بن مسلم عن احدهما علیهما السلم فی الرجل یموت و تحته امراة
و هو غائب قال تعتد من یوم یبلغها وفاته شرح روایتست از محمد بن مسلم از امام
محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم در مردی که بمیرد بر حالی که در نکاح اوست
و آن مرد غایب است گفت زن عده نگاه میدارد از روزی که میرسد باو خبر
وفات شوهر دوم حدیث عن ابی الصباح الکنانی عن ابی عبد الله علیه السلم قال
التی یموت عنها زوجها و هو غائب فعدتها من یوم یبلغها ان قامت البینة او لم تقم
شرح روایتست از ابو الصباح کنانی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که زنی
که بمیرد از سر او شوهرش بر حالی که شوهر غایب است پس عده آن زن از روز
که خبر میرسد باو اگر راست شود گواه معتبر بر تعیین وقت وفات و اگر نشود مراد
زنیست که عده وفات بخلاف عده طلاق است که بیان شد در احادیث باب
سابق سیوم حدیث عن زرارة و محمد بن مسلم و برید بن معویة عن جعفر علیه
السلم انه قال فی الغائب عنها زوجها اذا توفی قال
المتوفی عنها تعتد من یوم یاتیها الخبر لانها تحد علیه شرح توفی بصیغه
ماضی مجهول و معلوم باب تفعل میتواند بود و متوفی بصیغه اسم مفعول یا اسم
فاعل است تحد بکسر حا بضبط و تشدید دال بضبط بصیغه مضارع غایبه معلوم باب
نصر و ضرب است الحد بفتح حا و الحداد بکسر حا اظهار زن اندوه را در عده

وفات شوهر ترک آرایش نعی روایتست از زراره و محمد بن مسلم و برید بضم با بخط
ابن معویه از امام محمد باقر علیه السلم انکه او گفت در زنی که غایب است از او شوهرش
چون شوهر وفات یابد گفت زنی که وفات یابد شوهرش از سر او عده نگاه میدارد
از روزی که خبر می آید باو زیرا که آن زن در عده اظهار اندوه میکند بر شوهر
چهارم حدیث عن الحسن بن زیاد عن ابی عبد الله علیه السلم قال
فی المرأة اذا بلغها نعی زوجها قال تعتد من یوم یبلغها انها ترید ان تحد له
شرح النعی بفتح نون و سکون عین ضبطه مصدر باب منع خبر مرگ و النعی بفتح
نون و کسر عین و تشدید یا خبر دهنده بمرگ و گاهی بمعنی مصدر مستعمل میشود نعی روایتست
از حسن بن زیاد از امام جعفر صادق علیه السلم سخن گفت در زن چون رسد باو
خبر مرگ شوهرش گفت که عده نگاه میدارد از روزی که میرسد و بیان اینکه
بدرستی که آن زن میخواهد که اظهار اندوه کند برای شوهرش در عده پنجم حدیث عن
رفاعة قال سالت ابا عبد الله علیه السلم عن المتوفی عنها زوجها و هو
غائب متی تعتد فقال یوم یبلغها و ذکر ان رسول الله صلی الله
علیه و آله قال ان احدکن کانت تمکث الحول اذا توفی
زوجها ثم ترمی ببعرة و رآءها شرح ذکر کلام رسول الله در این مقام برای بیان اینست
شوهر مرده است در عده نگاه داشتن بعد از رسیدن خبر کانت تمکث اشارتست
از زمان شریعت عیسی علیه السلم موافق آنچه می آید در حدیث سیم و حدیث ششم
باب و چهل و ششم و بیان میشود و درین اشارتست باینکه در زمان شریعت عیسی علیه السلم
تکلیف بعده وفات شدیدتر بوده و درین شریعت سهولت و سماحت واقع شده

موافق آیت سورهٔ اعراف و یضع عنهم اصرهم و موافق آنچه گذشت در کتاب
الایمان والکفر در حدیث اول باب الشرایع که باب دوازدهم است و آنچه گذشت
در کتاب النکاح در حدیث اول باب کراهیة الرهبانیة وترک الباءة که باب
صد و سی و نهم است که لم یرسلنی الله بالرهبانیة ولکن بعثنی بالحنیفیة السهلة السمحة النفخ
بالخیط و سکون صین خیط و راء خیط یک ریسمان پشگل شتر رمی بعره بجانب وراء
عده کنایت از پایان ارکمال تنگی و سختی کشیدن از جانب شوهر از سابق تعبیر
بر تشبیه شوهر به بعره در بی اعتباری بخلاف رمی در اول عده که می آید در حدیث
سیزدهم باب چهل و ششم بدانکه علی بن ابراهیم در تفسیر خود و جمعی دیگر میگویند
که عده وفات در صدر این شریعت یکسال بوده بنا بر آیت سوره بقره والذین
یتوفون منکم ویذرون ازواجا وصیة لازواجهم متاعا الی الحول غیر اخراج فان
خرجن فلا جناح علیکم فیما فعلن فی انفسهن من معروف والله عزیز حکیم وان منسوخ
شده بآیت سابقه در تلاوت در سورهٔ بقره که والذین یتوفون منکم ویذرون
ازواجا یتربصن بانفسهن اربعة اشهر وعشرا صاحب مجمع البیان در تفسیر آیه اولی گفته
که اتفق العلماء ان هذه الآیة منسوخة وقال ابو عبد الله علیه السلام کان الرجل اذا مات
انفق علی امرأته من صلب المال حولا ثم اخرجت بلا میراث ثم نسختها آیة الربع والثمن
فالمرأة ینفق علیها من نصیبها وعنه علیه السلام قال نسختها یتربصن بانفسهن اربعة اشهر وعشرا
ونسختها آیة المواریث و بیضاوی موافق زمخشری گفته که وکان ذلک اول
الاسلام ثم نسخت المدة بقوله اربعة اشهر وعشرا وهو ان کان متقدما فی التلاوة
فهو متاخر فی النزول وانما محل اشکال است بنا بر احتمال آنکه والذین مبتدا باشد

و خبرش فان خرجن باشد زیرا که ضمیر راجع بازواج است و آن مشتمل است بر
عاید و یذرون بمعنی این باشد که در میان اهل خود وامیگذارند آن زنان را زیرا که یکی از دو
دو سبب اول نکاح آن زنان دائمی باشد پس باعث میراث بردن آن زنان
از خانه و غیر آن باشد چنانچه ظاهر است در آیت ثانیه دوم آنکه نکاح از زنان بعضی
متعه باشد و وصیت عدم اخراج آن زنان و دادن نفقه ایشان از مال ایشان
از مال شوهر شده باشد بسبب فرزندان ایشان و مانند آن چنانچه ظاهر است
در آیت اولی پس ازواجا شامل متعه و زن دائمه باشد و وصیت منصوب و مفعول
یذرون باشد و لازواجهم است صفت وصیة باشد و متاعا مفعول به وصیة
و حول مصدر یا بالضم باشد بمعنی انتقال از خانه شوهر بجای دیگر و غیر اخراج مفعول
و حول باشد مثل لا یجوز ضرب الیتیم غیر تادیب و مراد این باشد که اگر شوهر وصیت کند
که چند آنکه فلانه که متعه منست مثلا در خانه من نشسته باشد و بیرون نرود و بی
بیرون کردن شما او را نفقه دهید او را از مال من پس اگر بیرون رود برضای
خود گناهی برای وارثان نخواهد بود زیرا که آن بیرون رفتن معروف و جایز
او را و بنا بر این دعوی اتفاق علما غیر مقبول است و آن دو روایت نقل
بالمعنی است از این حدیث بخیال آنکه کانت تلک اخبار است از صدر این
شریعت بنظر سه روایت که مصنف رحمه الله تعالی نقل کرده در خطبه و بعد از آنها
گفت که ونحن لا نعرف من جمیع ذلک الا اقله تا آخر و بیان شد و آنچه می آید
در حدیث دهم و سیزدهم باب چهل و ششم ابطال خیال ایشان میکند زیرا
که ظاهر است در عدم نسخ آیت اولی چنانچه بیان میشود و ابو علی جبائی و

وزمخشری وبیضاوی وامثال ایشان از مخالفان در ترکیب آیت اولی تعدد آیت
رکیک که آنها در کلام اوساط الناس روایت کرده اند تا مبادا که آن آیت
دلالت بر جواز متعه کند ودیگران ازین معنی غافل شده اند والله اعلم یعنی روایت
از رفاعه بکسر را و فا و عین بی نقطه گفت که پرسیدم امام جعفر صادق
علیه السلام را از زنی که وفات یافت ازو شوهرش بر حالی که او غایب است
که چه وقت عده نگاه میدارد پس امام گفت که از روزی که خبر وفات میرسد
باو و امام مذکور کرد اینرا که رسول الله صلی الله علیه وآله گفت زنان شوهر مرده
که بدرستی که یکی از شما بود در زمان شریعت عیسی علیه السلم که زینت میکرد و هم
در یکسال چون وفات شوهر او بعد از آن می انداخت یک پشکل شتر را در عقب خود
ششم اصل عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنْ مَاتَ عَنْهَا يَعْنِي وَهُوَ
غَائِبٌ فَقَامَتِ الْبَيِّنَةُ عَلَى مَوْتِهِ فَعِدَّتُهَا مِنْ يَوْمِ يَأْتِيهَا الْخَبَرُ
أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْراً لِأَنَّ عَلَيْهَا أَنْ تُحِدَّ عَلَيْهِ فِي
الْمَوْتِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْراً فَتُمْسِكُ عَنِ الْكُحْلِ وَالطِّيبِ وَالْأَصْبَاغِ
شرح یعنی و هو غایب کلام زراره است اربعة اشهر و عشرا در دو جا منصوب است
بحکایت لفظ قرآن در سوره بقره و میتواند که در اول منصوب بظرفیت باشد
و میتواند بود که اربعه در اول مرفوع و در دوم مجرور باشد و عشرا در دو جا مفعول
معه باشد تمسک بصیغه مضارع غایبه معلوم باب افعال منصوب و مرفوع میتواند
بود و الاصباغ بفتح همزه جمع صبغ بکسر صاد و سکون و فتح با بخفیفه و غین نقطه دار
چیزهایی که بآنها رنگ مختلف میشود مثل وسمه برای ابرو و حنا برای دست و قدم

برای جامه و می آید در حدیث چهارم و ششم باب چهل و ششم که والاطیب ثوبا
مصبوغا و در حدیث سیزدهم باب مذکور و لا تختضب یعنی روایت از زراره
از امام محمد باقر علیه السلام گفت که اگر زوج بمیرد از سر زن امام میخواهد اینرا
که بر حالی که زوج غایب باشد پس راست شود گواه معتبر بر مردن زوج پس
عده زن از روزیست که میرسد باو آن خبر چهار ماه و ده شبانه روز است
زیرا که واجب است بر زن اینکه اظهار اندوه کند بر شوهر مردن در چهار ماه و
ده شبانه روز باین روش که نگاه دارد از سرمه کشیدن و از خوشبویی بکار
بردن و از جامه خوش رنگ پوشیدن هفتم اصل عَنِ ابْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ
الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الْمُتَوَفَّى عَنْهَا زَوْجُهَا تَعْتَدُّ حِينَ يَبْلُغُهَا لِأَنَّهَا تُرِيدُ أَنْ تُحِدَّ عَلَيْهِ
شرح این ظاهر است از شرح سابق باب چهل و چهارم اصل باب
اختلاف عدة المطلقة وعدة المتوفى عنها زوجها شرح این باب بیان
اختلاف عده مطلقه و عده زنیست که وفات یافته ازو شوهرش در این باب
یک حدیث است اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ كَيْفَ صَارَتْ عِدَّةُ الْمُطَلَّقَةِ ثَلَاثَ حِيَضٍ أَوْ
ثَلَاثَةَ أَشْهُرٍ وَصَارَتْ عِدَّةُ الْمُتَوَفَّى عَنْهَا زَوْجُهَا أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْراً
فَقَالَ أَمَّا عِدَّةُ الْمُطَلَّقَةِ ثَلَاثَةُ قُرُوءٍ فَلِاسْتِبْرَاءِ الرَّحِمِ مِنَ الْوَلَدِ
وَأَمَّا عِدَّةُ الْمُتَوَفَّى عَنْهَا زَوْجُهَا فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى
شَرَطَ لِلنِّسَاءِ شَرْطاً وَشَرَطَ عَلَيْهِنَّ شَرْطاً فَلَمْ يُحَابِهِنَّ فِيمَا شَرَطَ لَهُنَّ وَلَمْ
يَجُرْ فِيمَا اشْتَرَطَ عَلَيْهِنَّ شرح حیض بکسر حا و فتح یا است ثلث حیض مبنی بر آنست

کرحیضه ثالثه علامت انقضای عده است و داخل عده نیست پس منافات ندارد
باینکه ثلثة قروء بمعنی سه طهر باشد چنانچه گذشت در احادیث باب معنی الاقراء که آ
حیض و طهر است علامت استبراء الرحم مبنی بر غالب است پس منافات ندارد با
اشکال آنچه می آید در باب عدة المرأة من الخصی که باب شصت و دویم است شرط او جا
عبارتست از ده شبانه روز که بعد از چهار ماه است زیرا که آنست
الاختلاف که گاهی برای زنانست بمعنی که بر زنان لازم نیست صبر در آن
وگاهی بر زنانست بمعنی که بر زنان لازم است صبر در آن و چهار ماه مشترک است
لم یحابهن کان بضبط و بالحاء بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم معتل اللام واوی باب
مفاعلات المحاباة جانب گیری کردن کسی را لم یجرهم و را بی نقطه بصیغه
مضارع غایب معلوم معتل العین واوی باب نصر است الجور ستم کردن معنی
روایت از محمد بن سلیمان از امام محمد تقی علیه السلام گفت که گفتم امام را که تو
قربانت شوم چگونه گردید عده مطلقه سه حیضه اگر زن حیض ببیند و باشد یا سه ماه
اگر زن مسترابه باشد وگردید عده زنی که وفات یافت از سر او شوهرش
چهار ماه و ده شبانه روز پس امام گفت که اما عده مطلقه که سه طهر است مثلا
پس برای طلب برائت زهدان از فرزند است مراد اینست که بانقضای
طهر خاطر جمع میشود که زهدان بریست از فرزند چنانچه گذشت در حدیث چهارم
باب المسترابه بالحمل که باب سی و ششم است و اما عده زنی که وفات یافته
از سر او شوهرش پس بدرستی که الله تبارک و تعالی شرط کرد برزنان شرطی را و جانب
گیری نکرد زنان را در آنچه شرط کرد برای ایشان و ستم نکرد بر زنان در آنچه شرط کرد

متن اما ما شرط لهن فی الایلاء اربعة اشهر اذ یقول عز و جل
للذین یؤلون من نسائهم تربص اربعة اشهر فلم یجوز لاحد اکثر
من اربعة اشهر فی الایلاء لعلمه تبارک اسمه انه غایة
صبر المرأة من الرجل و اما ما شرط علیهن فانه امرها ان
تعتد اذا مات زوجها اربعة اشهر و عشرا فاخذ منها له عند موته
ما اخذ منه لها فی حیوته عند ایلائه قال الله عز و جل یتربصن
بانفسهن اربعة اشهر و عشرا و لم یذکر العشرة الایام فی
العدة الا مع الاربعة اشهر و علم ان غایة المرأة
الاربعة اشهر فی ترک الجماع فمن ثم اوجبه علیها و لها

شرح اما بفتح همزه و تشدید میم حرف تفصیل است و متضمن معنی شرط است و لهذا
ذکر فا بعد از آن لازم است ما موصوله و مرفوعة محلا و مبتدا است در نسخ و
فی الایلاء فی فا است پس ظاهر اینست که بتقدیر فانه فی الایلاء باشد و ظرف اما
اما الذین اسودت وجوههم اکفرتم که بتقدیر فیقال لهم اکفرتم است و خبر مبتدا باشد
و اربعه مرفوع و خبر دوم باشد زیرا که بعید است اینکه فا در فلم جواب اما باشد الا
الایلاء مصدر مهموز الفاء و معتل اللام باب افعال قسم خوردن مرد برای ترک جماع
زن در بیشتر از چهار ماه بقصد اضرار او برای تعلیل است فا در فلم برای تفریع است
لم یجوز بجیم و زای با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل است ضمیر انه
راجع بتربص اربعة اشهر است غایة صبر المرأة من الرجل بمعنی است که ذریعه
بر چهار ماه و آزار میکشد غالبا در صورتی که زن اندوه گین بنا شد مصیبت شوهر

مناسب انیست که تکلیف بصبر در زیاد از چهار ماه واقع نشود و اگر اند و کمتر باشد
مناسب انیست که ده شبانه روز که اکثر مدت حیض است برای رعایت حق شوهر
از او ارکشد او جب بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعال تقدیرا و جب الله
ایام است یعنی اما آنچه شرط کرد برای زنان پس بدرستی که آن در ایلاء آیت
چهار ماه است چه میگوید الله عز و جل در سوره بقره برای جمعی که قسم میخورند
که دوری کنند از زنان خود انیست که انتظار کشند زنان ایشان در چهار ماه
پس الله تعالی تجویز نکرد برای یکی از شوهران بیشتر از چهار ماه را در ایلاء برای
علم الله تعالی اسمه باینکه انتظار چهار ماه نهایت صبر زنست در دوری از مرد
انیست که تکلیف صبر در ده روز بر زنان نکرد و اما آنچه شرط کرد بر زنان پس
بدرستی که الله تعالی امر کرد زن را باینکه عده نگاه دارد چون مرد شوهر زن
در چهار ماه و ده شبانه روز پس پیمان گرفت از زن برای شوهر نزد مردن
شوهر آنچه که پیمان گرفت از شوهر برای زن در زندگی شوهر نزد ایلاء شوهر بیان
این گفته آنکه گفت الله عز و جل در سوره بقره که زنان شوهر مرده انتظار کشند
بخود شان انقضای چهار ماه و ده شبانه روز را و الله تعالی ذکر کرد آن
ده روز را در عده مگر با آن چهار ماه و دانست که نهایت صبر زنان آن چهار
ماه است در ترک جماع و از اینجاست که واجب ساخت ده شبانه روز را
بر زن در عده و برای زن در ایلاء یعنی انیست که چهار ماه مشترک است
میان ایلاء و عده وفات بنابر اینکه زن را در آن مدت آزاری نیست و اما
انتظار زیاده بر آن بقدر ده روز که گاهی موافق زمان حیض میباشد مخالفت شده

در عده و ایلاء سبب اندوه و عدم اندوه **باب چهل و پنجم** **الحامل باب عدة**
الحبلی المتوفی عنها زوجها و نفقتها شرح این باب بیان عده زن آبستنی است
که وفات یافته شوهرش از سر او و بیان نفقه آن زن در این باب ده حدیث است
اول **الحسن** عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ قَالَ الْمُتَوَفَّى عَنْهَا زَوْجُهَا الْحَامِلُ اَجَلُهَا
آخِرُ الْاَجَلَيْنِ اِنْ كَانَتْ حُبْلَى فَتَمَّتْ لَهَا اَرْبَعَةُ اَشْهُرٍ وَعَشْرًا وَلَمْ تَضَعْ فَاِنَّ
عِدَّتَهَا اِلَى اَنْ تَضَعَ وَاِنْ كَانَتْ تَضَعُ حَمْلَهَا قَبْلَ
اَنْ يَتِمَّ لَهَا اَرْبَعَةُ اَشْهُرٍ وَعَشْرًا تَعْتَدُّ
بَعْدَ مَا تَضَعُ تَمَامَ اَرْبَعَةِ اَشْهُرٍ وَعَشْرًا وَذَلِكَ اَبْعَدُ الْاَجَلَيْنِ
شرح اربعة اشهر و عشرا در اول و دوم فاعل است و در سیوم منصوب است
و نصب آنها بحکایت لفظ قرآنست و در سوره بقره و نظیر این بیان شد در شرح
حدیث ششم باب چهل و سیوم **یعنی** روایت است از سماعه تقریبا و تحقیق
میم که راوی امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است گفت
که امام گفت که اگر زن وفات یافته از سر او شوهرش که آبستن باشد انقضای
عده او آخر دو انقضای عده است بیان این آنکه اگر زن حامله شد آبستن پس منقضی
شد چهار ماه و ده شبانه روز و وضع حمل نکرد پس بدرستی که عده آن زن
تا وضع حمل اوست و اگر باشد که وضع حمل خود در پیش از آنکه منقضی شود برای
آن زن چهار ماه و ده شبانه روز عده نگاه میدارد بعد از وضع حمل او تمامی
چهار ماه و ده شبانه روز و آن دورتر و انقضای عده است **دوم** **الحسن**
عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَنَّهُ قَالَ فِي الْمُتَوَفَّى عَنْهَا زَوْجُهَا

عدتها آخر الاجلین شرح روایت است از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام
اینکه او گفت از زنی که وفات یافته از سر او شوهرش که منقضی میشود عده
او در آخر دو انقضای عده بیان این شد در حدیث سابق سیوم حدیث عن
الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال فی الحبلی المتوفی عنها
زوجها انه لا نفقة لها شرح روایت است از حلبی از امام جعفر صادق
علیه السلام اینکه او گفت در زن آبستن که وفات یافته از سر او شوهرش که
بدرستی که شان این است که نیست نفقه از برای او چهارم حدیث عن زرارة عن ابی
جعفر علیه السلام قال عدة المتوفی عنها زوجها آخر الاجلین
لان علیها ان تحد اربعة اشهر وعشرا ولیس علیها فی الطلاق ان تحد
شرح روایت است از زراره از امام محمد باقر علیه السلام گفت که عده زنی که وفات
یافته از سر او شوهرش آخر دو انقضای عده است زیرا که واجب است
بر آن زن اینکه اظهار اندوه کند بترک آرایش در چهار ماه و ده شبانه روز
و واجب نیست بر آن زن در طلاق اینکه اظهار اندوه کند پنجم حدیث عن محمد بن
قیس عن ابی جعفر علیه السلام قال قضی امیر المؤمنین علیه السلام فی امرأة
توفی عنها زوجها وهی حبلی فولدت قبل ان تنقضی اربعة
اشهر وعشر فتزوجت فقضی ان یخلی عنها ثم لا یخطبها حتی تنقضی آخر
الاجلین فان شاء اولیاء المرأة انکحوها وان
شاؤوا امسکوها فان امسکوها ردوا علیه ماله
شرح یخلی بخاء با نقطه بضمیه مضارع غایب معلوم باب تفعیل است و ضمیر مستتر

راجع بزوج است لا یخطبها بضمیه مضارع غایب معلوم باب نصر است و آنچه
باینچه گذشت در کتاب النکاح در احادیث باب فی قول الله عز و جل ولا کن لا تو
لا تواعدوهن سرا که باب شصت و پنجم است یعنی روایت است از محمد بن قیس از
امام محمد باقر علیه السلام گفت که حکم کرد امیر المؤمنین علیه السلام در زنی که وفات
یافت از سر او شوهرش در حالی که او آبستن بود پس زایید پیش از آنکه منقضی شود
چهار ماه و ده شبانه روز پس شوهر کرد با غیر وی حکم کرد آن شوهر را که جدا
از آن زن قید نکاح را بعد از آن خواستگاری نکند از زن تا آنکه منقضی شود
آخر دو انقضای عده پس اگر خواهند صاحبان اختیار آن زن تزویج میکنند
آن زن را با آن شوهر و اگر خواهند نگاه میدارند آن زن را پس اگر نگاه دارند آن
زن را بر میگردانند بر آن شوهر مال او را اگر گرفته باشد ششم حدیث عن عبد
الله بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلام قال الحبلی المتوفی عنها زوجها
عدتها آخر الاجلین شرح این ظاهر است از شرح حدیث اول
این باب هفتم حدیث عن محمد بن مسلم قال قلت لابی عبد الله علیه السلام
المرأة الحبلی المتوفی عنها زوجها تضع وتزوج قبل ان تخلو اربعة
اشهر وعشر قال ان کان زوجها الذی تزوجها دخل بها فرق بینهما
واعتدت ما بقی من عدتها الاولی وعدة اخری من الاخیر
وان لم یکن دخل بها فرق بینهما واعتدت ما بقی من
عدتها وهو خاطب من الخطاب شرح تخلو بخاء با نقطه بضمیه مضارع
غایبه معلوم باب نصر است خطاب بضم خاء با نقطه و تشدید طاء بی نقطه جمع

حاملیست یعنی روایتیست از محمد بن مسلم گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلم
که زن آبستن که وفات یافته از سر او شوهرش میزاید و شوهر میکنش از
آنکه که زد چهار ماه و ده شبانه روز چگونه میشود امام گفت که اگر باشد شوهر
او که خبث خود کرد او را با شوهرش که جماع کرده باشد با آن تفریق کرده میشود
میان آن دو عده نگاه میدارد و آنچه را که باقیمانده از عده او که شوهر است
عده دیگر را از شوهر دوم و اگر نباشد که جماع کرده باشد با او تفریق کرده میشود
میان آن دو و عده نگاه میدارد آنچه را که باقیمانده از عده او و آن شوهر دوم
خواستگاریست از جمله خواستگاران مراد اینست که در هیچ شق او مرحرام
موبد میشود و در شق دوم نکاح باطل میشود و استیناف نکاحی دیگر موقوف
بر رضای طرفین است و تصریح باین گذشت در کتاب النکاح در حدیث چهارم
و پنجم باب المرأة التی تحرم علی الرجل فلا تحل له ابدا که باب شصت و دوم است
ششم مجهول عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ الْكِنَانِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْمَرْأَةِ
الْحَامِلِ الْمُتَوَفَّى عَنْهَا زَوْجُهَا هَلْ لَهَا نَفَقَةٌ قَالَ لَا شرح این ظاهر است
از شرح حدیث سوم این باب هفتم مجهول عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْمَرْأَةِ الْحَامِلِ الْمُتَوَفَّى عَنْهَا زَوْجُهَا هَلْ لَهَا نَفَقَةٌ قَالَ لَا
شرح این نیز ظاهر است هشتم مجهول وَرُوِيَ أَيْضاً أَنَّ نَفَقَتَهَا مِنْ مَالِ
وَلَدِهَا الَّذِي فِي بَطْنِهَا رَوَاهُ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ
إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ الْكِنَانِيِّ
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ

شرح المراة

الْمَرْأَةُ الْحُبْلَى الْمُتَوَفَّى عَنْهَا زَوْجُهَا يُنْفَقُ عَلَيْهَا مِنْ مَالِ
وَلَدِهَا الَّذِي فِي بَطْنِهَا شرح و روایت کرده شده نیز اینکه نفقه آن زن از
میراث فرزند اوست که در شکم اوست روایت کرده از احمد بن یحیی از احمد بن محمد
از محمد بن اسمعیل بن بزیع بفتح بای یکنقطه و کسر زای با نقطه و سکون یای دو نقطه
در پائین و عین بینقطه از محمد بن فضیل بضم فا و فتح ضاد با نقطه از ابی الصباح بفتح صاد
بینقطه و تشدید بای یکنقطه کنانی بکسر کاف و دو نون از امام جعفر صادق علیه السلم
گفت که زن آبستن که وفات یافته از سر او شوهرش نفقه کرده میشود در او از
میراث فرزندش که در شکم اوست مراد مصنف اینست که این حدیث با حدیث
سابق منافات ندارد باب چهل و ششم مجهول باب المتوفی عنها زوجها المدخول
بها این تعتد و ما یجب علیها شرح این باب بیان اینست که زن وفات یافته
از سر او شوهرش که دخول بها باشد در کجا عده نگاه میدارد و چه چیز واجب میشود
بر آن زن و در این باب چهار حدیث است اول مجهول عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ
وَمُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْمَرْأَةِ
الْمُتَوَفَّى عَنْهَا زَوْجُهَا أَتَعْتَدُّ فِي بَيْتِهَا أَوْ حَيْثُ شَاءَتْ قَالَ بَلْ حَيْثُ
شَاءَتْ إِنَّ عَلِيّاً صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ لَمَّا تُوُفِّيَ عُمَرُ أَتَى أُمَّ كُلْثُومٍ فَانْطَلَقَ بِهَا إِلَى بَيْتِهِ
شرح در بعض نسخ عن معویه بجای و معویه است فی الجمله مخفی نماند که معلوم
باب ضرب است و ضمیر مستتر راجع بعلی علیه السلم است ام منصوبست ام کلثوم
بضم کاف و سکون لام و ضم ثای سه نقطه مجرور و با تنوین است و ام کلثوم
دختر علی صلوات الله علیه است و حکایت او گذشت در کتاب النکاح در باب

ام کلثوم که باب بیت و سیوم است ضمیر تمیه راجع بعلی علیه السلم است یعنی
روایتست از عبد الله بن سنان و معویة بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلم
هر یک گفت پرسیدم امام را از زنی که وفات یافته از سر او شوهرش که آیا
عده نگاه میدارد در خانه که آنجا بود یا هر جا که خواهد امام گفت که بلکه هر جا که خواهد
بدرستی که علی صلوات الله علیه در وقتی که سقط شد عمر آمد نزد ام کلثوم پس
برد او را سوی خانه خود دوم حدیث عن سليمان بن خالد قال سألت ابا
عبد الله عليه السلم عن امرأة توفي زوجها اين تعتد في بيتها
اوتعتد حيث شاءت قال حيث شاءت ثم قال ان عليا صلوات الله
عليه لما مات عمر اتى ام كلثوم فاخذ بيدها فانطلق بها الى بيته
شرح مضمون این موافق سابق است سیوم حدیث عن عبد الله بن سليمان قال
سألت ابا عبد الله عليه السلم عن المتوفى عنها زوجها اتخرج
الى بيت ابيها وامها من بيتها ان شاءت ان تعتد في بيتها
اعتدت وان شاءت اعتدت في اهلها ولا تكتحل ولا تلبس حليا
شرح حلی از باب علم است بکلی بفتح حا و سکون لام زیور و بضم حا و کسر لام
و تشدید یا جمع حلی زیورها یعنی روایتست از عبد الله بن سلیمان گفت که
پرسیدم امام را از جعفر صادق علیه السلم را از زنی که وفات یافته از
سر او شوهرش که آیا بیرون رود سوی خانه پدرش و مادرش از خانه که آنجا بود
اگر خواهد پس عده نگاه دارد پس امام گفت که اگر خواهد که عده نگاه دارد در خانه
شوهرش عده نگاه میدارد و اگر خواهد عده نگاه میدارد در میان قوم خود

نکشد و نپوشد زیور را چهارم حدیث عن ابن ابي يعفور عن ابي عبد الله عليه
السلم قال سألته عن المتوفى عنها زوجها فقال لا تكتحل للزينة
ولا تطيب ولا تلبس ثوبا مصبوغا ولا تبيت عن بيتها وتقضي الحقوق
وتمتشط بغسلة وتحج وان كانت في عدتها شرح للزينة اشارتست
باینکه اگر برای علاج چشم باشد جایز است تبیتها عبارتست از خانه که مسکن
اوست خواه خانه شوهرش و خواه غیر آن زیرا که ماندن در غیر مسکن خود منافات
دارد با اظهار اندوه و شوهر پس منافات نیست میان این حدیث و
حدیث سابق یعنی روایتست از عبد الله ابن ابی یعفور از امام جعفر صادق علیه السلم
گفت که پرسیدم امام را از زنی که وفات یافت از سر او شوهرش پس
امام گفت که سرمه نکشد برای آرایش و خوشبوی بکار نبرد و نپوشد جامه
رنگین او شب نماند بیرون از خانه خود و بجای آورد حقوق [illegible]
و شانه کند بشستن موی و حج میکند ار دو هر چند که در عده خود باشد پنجم حدیث عن
عبيد بن زرارة عن ابي عبد الله عليه السلم في المتوفى عنها زوجها اتحج وتشهد
الحقوق قال نعم شرح روایتست از عبید بن زراره از امام جعفر
صادق علیه السلم در اینکه زنی که وفات یافت از سر او شوهرش آیا حج میکزارد
و حاضر شود حقوق را مثل پرسش بیمار و گفت که آری ششم حدیث عن ابي العباس
قال قلت لابي عبد الله عليه السلم المتوفى عنها زوجها قال لا تكتحل
لزينة ولا تطيب ولا تلبس ثوبا مصبوغا ولا تخرج نهارا ولا تبيت عن
بيتها قلت ارأيت ان ارادت ان تخرج الى حق كيف تصنع قال تخرج بعد نصف

اللیل و یرجع عشاء شرح شاید که بعد نصف اللیل بیرون رود
باشد از زمانی که میان طلوع فجر و طلوع آفتاب است تعریبه مقابله آن عشا بکسر
عین بی نقطه و شین با نقطه و الف ممدوده که عبارتست از زمانی که میان غروب
آفتاب و غروب بیاض مغربست و نظیر این گذشت در حدیث سیوم از باب
عدة المطلقه و این حدیث که باب بیست و هشتم است و می آید در حدیث سیزدهم
این باب یعنی روایتست از ابو العباس فضل عبد الملک گفت که گفتم امام
جعفر صادق علیه السلم که زنی وفات کرد از سر او شوهرش چگونه میکند امام گفت که ترک
میکند برای آرایش و خوشبوئی بکار نمیبرد و نمی پوشد جامه رنگین و او بیرون نمیرود
از مسکن خود در روز و شب نمیماند بیرون از مسکن خود گفتم که خبر ده مرا که آیا خود
که بیرون رود سوی حقی مثل تعزیه و پرسش بیمار چگونه میشود میکند گفت که بیرون
میرود بعد از نصف شب و بر میگردد در میان شام و خفتن پنجم حسن عن عبید بن
زرارة عن ابی عبد الله علیه السلم قال سألته عن المتوفی عنها
زوجها تخرج من بیت زوجها قال تخرج من بیت زوجها و تحج
و تنتقل من منزل الی منزل شرح روایتست از عبید بن زراره از امام
جعفر صادق علیه السلم گفت که پرسیدم امام را از زنی که وفات یافت از سر او
شوهرش که آیا بیرون میرود از خانه شوهرش گفت که بیرون میرود از خانه شوهرش
و حج میگزارد و انتقال میکند از منزلی سوی منزلی ششم حسن عن محمد بن مسلم عن
احدهما علیهما السلم قال سألته عن المتوفی عنها زوجها این تعتد
قال حیث شاءت و لا تبیت عن بیتها شرح روایتست از محمد بن مسلم از امام محمد باقر

یا امام جعفر صادق علیهما السلم گفت که پرسیدم امام را از زنی که وفات یافت
از سر او شوهرش که کجا عده نگاه میدارد گفت هر جا که خواست و شب نمیماند بیرون
از مسکن خود هفتم مرسل عن رجل عن ابی عبد الله علیه السلم قال سألته عن
المتوفی عنها زوجها اتعتد فی بیت تمکث فیه شهرا او اقل من
شهر او اکثر ثم تتحول منه الی غیره فتمکث فی المنزل
الذی تحولت الیه مثل ما مکثت فی المنزل الذی تحولت منه
کذا صنیعها حتی تنقضی عدتها قال یجوز ذلک لها و لا بأس
شرح روایتست از مردی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم
امام را از زنی که وفات یافت از سر او شوهرش آیا عده نگاه میدارد در خانه
که درنگ کند در آن یک ماه یا کمتر از یکماه یا بیشتر بعد از آن انتقال کند
از آنخانه سوی غیر آن پس درنگ کند در منزلی که انتقال کرد سوی آن مثل آنچه
درنگ کرد در منزلی که انتقال کرد از آن چنین است کار او تا آنکه منقضی شود عده
او امام گفت که جایز است آن برای او و نیست پروائی هشتم حسن عن محمد
بن مسلم قال جاءت امرأة الی ابی عبد الله علیه السلم تستفتیه فی
المبیت فی غیر بیتها و قد مات زوجها فقال ان اهل الجاهلیة کان
اذا مات زوج المرأة احدت علیه امرأته اثنی عشر شهرا فلما
بعث الله محمدا صلی الله علیه و آله رحم ضعفهن
فجعل عدتهن اربعة اشهر و عشرا و انتن لا تصبرن علی هذا
شرح تنها عبارتست از مسکن زن خواه خانه شوهرش باشد و خواه غیر آن باشد

موافق آنچه گذشت در شرح حدیث چهارم این باب مراد باهل الجاهلیة اهل زمان
فترت رسل است و آن زمانی بوده که مردمان تکلیف وصیای عیسی علیه السلام
نمیکرده اند پس حکمی که مشترک بوده میان جمیع رسل و آن وجوب سؤال
اهل الذکر در مسائل غیر معلومه است معمول به نبوده نزد اکثر ایشان و پیروی
ظن میکرده اند و بسبب این رسل پست بوده اند چنانچه گذشت در کتاب العقل
در حدیث نهم باب الرد الی الکتاب والسنة تا آخر که باب بیست و کم است
و در کتاب النکاح در حدیث اول باب خطبة النکاح که باب چهل و چهارم است
و مقصود آنست که با وجود اینکه زمان جاهلیت بوده این حکم عده دوازده
ماه که موافق شریعت عیسی بوده و معمول به بوده احدت بجا ء مضبوطه و تشدید
دال مضبوطه مضبوطه ماضی معلوم باب افعال است لا احداد و حداد
ظلما بعث تا آخر ظاهر است در حد اینکه در صدر این شریعت عده
وفات چهار ماه و ده شبانه روز بوده چنانچه گذشت در شرح و
حدیث پنجم باب چهل و سوم زیرا که اهل عربیت گفته اند که لما دلالت
بر اتصال جزا بشرط میکند یعنی روایت است از محمد بن مسلم گفت که آمد زنی
سوی امام جعفر صادق علیه السلم فتوی میخواست از و در ماندن در شب
در غیر مسکن خود و تحقیق مرده بود شوهرش پس امام گفت که بدرستی که
اهل جاهلیت بودند بانیروش که چون میمرد شوهر زن انداختند و میکرد
بر وزن او ترک آرایش در دوازده ماه پس رحمتی که فرستاد الله
تعالی محمد را صلی الله علیه و آله رحم کرد بدرستی زنان را پس کردانید عده ایشان را

در وفات شوهران چهار ماه و ده شبانه روز و شما صبر نمیکنید بر این چه جای
دوازده ماه مراد آنست که شب ماندن در غیر مسکن خود منافات دارد با اظهار
اندوه بر شوهر یازدهم اصل عَنِ الحَلَبِیِّ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلامُ قالَ
سُئِلَ عَنِ المَرْأَةِ یَمُوتُ عَنْها زَوْجُها اَیَصْلُحُ لَها اَنْ تَحُجَّ اَوْ تَعُودَ
مَرِیضاً قالَ نَعَمْ تَخْرُجُ فِی سَبِیلِ اللهِ لا تَکْتَحِلُ وَلا تَطَّیَّبُ
شرح روایت است از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که امام
پرسیده شد از زنی که میمیرد از سر او شوهرش آیا خوب میشود برای او اینکه حج
گذارد یا پرسش کند بیماری را امام گفت که آری بیرون میرود در راه الله تعالی
بر حالی که سرمه نکشد و خوشبوی بکار نبرد دوازدهم اصل عَنْ زُرارَةَ عَنْ
اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلامُ قالَ المُتَوَفّی عَنْها زَوْجُها لَیْسَ لَها اَنْ تَطَّیَّبَ
وَلا تَزَیَّنَ حَتّی تَنْقَضِیَ عِدَّتُها اَرْبَعَةَ اَشْهُرٍ وَعَشَرَةَ اَیّامٍ
شرح روایت است از زراره از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که زنی که
وفات یافت از سر او شوهرش نیست او را اینکه خوشبوی بکار برد و نه اینکه
آرایش کند تا آنکه آخر شود عده او که چهار ماه و ده روز است سیزدهم
اصل عَنْ اَبِی بَصِیرٍ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلامُ قالَ سَأَلْتُهُ عَنِ المَرْأَةِ یُتَوَفّی
عَنْها زَوْجُها وَتَکُونُ فِی عِدَّتِها اَتَخْرُجُ فِی حَقٍّ فَقالَ اِنَّ بَعْضَ نِساءِ
النَّبِیِّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ سَأَلَتْهُ فَقالَتْ اِنَّ فُلانَةَ تُوُفِّیَ عَنْها زَوْجُها
فَتَخْرُجُ فِی حَقٍّ یَنُوبُها فَقالَ لَها رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ اُفٍّ لَکُنَّ
قَدْ کُنْتُنَّ مِنْ قَبْلِ اَنْ اُبْعَثَ فِیکُنَّ وَاِنَّ المَرْأَةَ مِنْکُنَّ اِذا تُوُفِّیَ عَنْها

زَوْجُهَا أَخَذَتْ بَعْرَةً فَرَمَتْ بِهَا خَلْفَ ظَهْرِهَا
ثُمَّ قَالَتْ لَا أَمْتَشِطُ وَلَا أَكْتَحِلُ وَلَا أَخْتَضِبُ
حَوْلًا كَامِلًا وَإِنَّمَا أَمَرْتُكُنَّ بِأَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ
وَعَشْرًا ثُمَّ لَا تَصْبِرْنَ شرح اف بضم همزه و تشدید فا کلمهٔ تضجر است
و مبنی بر کسر است و گاهی با تنوین میباشد و در آن لغات دیگر هست و
اینجا مرفوع است محلا و مبتدا است لکن بفتح لام و ضم کاف و تشدید
نون مفتوحه خبر مبتدا است و این جمله نفرین است من قبیل ان اب
فیکن ظاهر است در اینکه در صدر اسلام نیز عده وفات چهار ماه و
ده روز بوده چنانچه بیان شد در شرح حدیث پنجم باب چهل
و سیوم و مؤید هست اینست حصر در انّما امرتکن و آن بواو حالیه
و کسر همزه و تشدید نون مع مفتوحه است اخذ بعره و رمی آن در خلف
ظهر در اول عده کنایت است از بر طرف کردن راحت از خود بشبیه
بعره در بی اعتباری بسبب اندوه بخلاف آن در آخر عده چنانچه
گذشت در حدیث پنجم باب چهل و سیم لا امتشط بصیغهٔ نفی مضارع
متکلم معلوم باب افتعال است نصب اربعة اشهر و عشرا بحکایت
لفظ آیت سورهٔ بقره است ثمّ برای تعجب است لا تصبرن بصیغهٔ نفی
مضارع جمع مؤنث مخاطب معلوم باب ضرب است و این سرزنش
مبنی بر اینست که اکثر زنان بهانه جویی بیرون میروند از مسکن خود بی
حق واقعی و آن معلوم رسول الله صلی الله علیه و آله بوده یعنی روات

از ابی بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از زن
که وفات می یابد از سر او شوهرش و میباشد در عدهٔ خود آیا بیرون میرود
از مسکن خود برای حقی پس امام گفت که بعض زنان نبی صلی الله علیه و آله پرسید
او را یا غیر وش که گفت که بدرستی که فلانه وفات یافت از سر او شوهرش
پس بیرون میرود از مسکن خود برای حقی که بر میخورد او را پس گفت او را رسول الله
صلی الله علیه و آله که اف شما را باد بتحقیق بود دیشب پیش از آنکه مبعوث شوم در میان
شما بر حالی که بدرستی که زن از جملهٔ شما چون وفات می یافت از سر او شوهرش
میگرفت یک پشک شتر را پس می انداخت از او در پس پشت خود بعد از آن
میگفت که شانه نمیکنم و سرمه نمیکشم و خضاب نمیکنم در یک سال کامل و حالا ن
هست که امر کردم شما را بچهار ماه و ده شبانه روز با وجود آن صبر نمیکنید بهانه
جویی میکنید ۳ س لَا تَمْتَشِطُ وَلَا تَكْتَحِلُ وَلَا تَخْتَضِبُ وَلَا تَخْرُجُ
مِنْ بَيْتِهَا نَهَارًا وَلَا تَبِيتُ عَنْ بَيْتِهَا فَقَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَكَيْفَ
تَصْنَعُ إِذَا عَرَضَ لَهَا حَقٌّ فَقَالَ تَخْرُجُ بَعْدَ زَوَالِ اللَّيْلِ وَ
تَرْجِعُ عِنْدَ الْمَسَاءِ فَيَكُونُ لَمْ تَبِتْ عَنْ بَيْتِهَا قُلْتُ لَهُ فَتَحُجُّ قَالَ نَعَمْ
شرح لا تمتشط بصیغهٔ نفی مضارع غایبه معلوم باب افتعال مرفوع است و
ضمیر مستتر راجع بفلانه است و نفی بمعنی نهی است و بر این قیاس است باقی
زوال اللیل عبارتست از نصف شب و مراد اینجا خروج بعد از زوال
لیل بیرون رفتن است در زمانی که میان طلوع فجر و طلوع آفتاب است و آنرا
صبح مینامند و جزو شب است چنانچه گذشت در کتاب النکاح در شرح

پنجم است باب المواظه که باب صد و شصت و ششم است تقریبه اینکه مساء بفتح میم
وسین بی نقطه والف ممدوده ضد صبح است و آن زمانیست که میان غروب
آفتاب و غروب بیاض مغرب است و نظیر این بیان شد در شرح حدیث
سیوم باب عدة المطلقه و این تعدد که باب بیست و ششم است و در شرح حدیث
ششم این باب قلت کلام ابی بصیر است ضمیر له راجع بامام جعفر صادق
علیه السلام است یعنی فلانه شانه میکند و سرمه میکشد و خضاب میکند و بیرون
میرود از مسکن خود در روز و شب نمی ماند بیرون از مسکن خود پس آن بعض
نسا گفت که ای رسول الله پس چگونه میکند چون بر خود او واجب است پس رسول الله
گفت که بیرون میرود بعد از نصف شب و بر میگردد نزد اول شب پس تا
که شب نمانده باشد بیرون از مسکن خود گفتم امام را که آیا پس حج میکند
گفت که آری چهارم اصل عن ابن بکیر قال سألت ابا عبد الله علیه السلام
توفی عنها زوجها ا تحج قال نعم و تخرج و تنتقل من منزل الی منزل
شرح روایتیست از عبد الله بکیر گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام
را از زنی که وفات یافت از سر او شوهرش که آیا حج میگزارد امام گفت که
آری و بیرون میرود از خانه شوهرش و انتقال میکند از مسکنی بسوی مسکنی چون
حاجت افتد باب چهل و هفتم اصل باب المتوفی عنها زوجها و لم یدخل بها
ما لها من الصداق والعدة شرح این باب بیان زنیست که وفات یافت
از سر او شوهرش برحالی که جماع نکرده بود با او و بیان آنچه برای آن زنست
از مهر و عده و در این باب یازده حدیث است اول اصل عن محمد بن مسلم عن

احدهما علیهما السلام فی الرجل یموت و تحته امرأة لم یدخل بها
قال لها نصف المهر و لها المیراث کاملا و علیها العدة کاملة
شرح روایتیست از محمد بن مسلم از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق
علیهما السلام در مردی که میمیرد برحالی که در نکاح دائمی اوست زنی که جماع نکرده
با او گفت که برای آن زنست نصف مهر و برای آن زنست میراث زن
که ربع یا ثمن است همگی و بر آن زنست عده وفات که چهار ماه و ده شبانه
روز است همگی دوم اصل عن عبید بن زرارة قال سألت ابا عبد الله
علیه السلام عن رجل تزوج امرأة و لم یدخل بها قال ان
هلکت او هلک او طلقها فلها النصف و علیها العدة کملا و لها المیراث
شرح وعلیها عطف بر جزای شرط نیست بلکه عطف بر جمله مرکب از جمله شرط
و جزا است و مقصود آنست که نصف عده و نصف مهر میراث است برای
آن زن نیست در صورتی که مرد مرده باشد بلکه کل عده و کل میراث است
یعنی روایتیست از عبید بن زراره گفت که پرسیدم امام جعفر صادق
علیه السلام را از مردی که خطبت خود کرد زنی را و جماع نکرد با او امام گفت که
اگر زن میرد یا مرد میرد یا طلاق دهد او را پس برای زنست نصف مهر
و امام گفت که بر آن زنست عده وفات همگی و برای آن زنست میراث
در صورتی که مرد مرده باشد سیوم اصل عن رجل عن علی بن الحسین
علیهما السلام قال فی المتوفی عنها و لم یدخل بها ان لها نصف
الصداق و لها المیراث و علیها العدة شرح این ظاهر است از شرح

حدیث سابق چهارم متن عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان
لم یکن دخل بها وقد فرض لها مهرا فلها نصف
ما فرض لها ولها المیراث وعلیها العدة شرح ذکر این حدیث تحت
عنوان این باب مبنی بر آنست که ضمیر در لم یکن دخل راجع بشوهریست که و
فات یافت بقرینه ولها المیراث یعنی روایتست از حلبی از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت که اگر نباشد که دخول کرده باشد بزن و تحقیق
تعیین کرده باشد برای زن مهری پس برای زنست نصف مهری که تعیین کرده
اشارتست بآنکه اگر تعیین نکرده باشد تمتع است موافق آنچه گذشت
در حدیث اول باب المطلقة التی لم یدخل بها من الصداق که باب چهل و
چهارمست و برای آن زنست میراث و بر اوست عده پنجم متن عن زرارة
سألته عن المرأة تموت قبل ان یدخل بها او یموت الزوج قبل ان یدخل بها
قال ایهما مات فللمرأة نصف ما فرض لها وان لم یکن فرض لها فلا مهر لها
شرح روایتست از زراره که راوی امام محمد باقر یا امام جعفر صادق
علیهما السلام است گفت که پرسیدم امام را از زن که میمیرد پیش از آنکه جماع
کرده شود با او یا میمیرد شوهر پیش از آنکه جماع کند با او امام گفت که هرکدام
آن هر دو که مرد پس برای زنست نصف مهری که تعیین کرده برای او
واگر نباشد که تعیین کرده باشد برای او پس نیست مهری برای او و این منافات
ندارد بآنکه تمتع باشد موافق آنچه بیان شد در شرح حدیث سابق ششم
متن عن ابن ابی یعفور عن ابی عبد الله علیه السلام قال فی امرأة توفی

قبل ان یدخل بها ما لها من المهر وکیف میراثها فقال اذا کان قد
فرض لها صداقا فلها نصف المهر وهو یرثها وان لم یکن فرض لها
صداقا فلا صداق لها وفی رجل توفی قبل
ان یدخل بامرأته قال ان کان فرض لها مهرا فلها نصف
المهر وهی ترثه وان لم یکن فرض لها مهرا فلا مهر لها
شرح ما در ما لها استفهامیست و عبارتست از آنچه در جواب استفهام
واقع میشود و مثل علمت این زید پس مفعول قال است و بر این قیاس است
کیف میراثها پس فا در فقال برای بیان و تفصیل است یعنی روایتست از عبد الله
بن ابی یعفور از امام جعفر صادق علیه السلام آنکه او گفت در زنی که وفات
یافت پیش از آنکه جماع کرده شود با او که چیست برای او از جمله مهر و چگونه است
میراث او با شوهرش گفت که چون شوهر باشد که تحقیق تعیین کرده باشد برای
او مهری پس برای اوست نصف مهر و شوهر میراث میبرد از او و اگر نباشد
که تعیین کرده باشد برای او مهری پس نیست مهری برای او و در مردی که
وفات یافت پیش از آنکه جماع کند بزنش گفت که اگر باشد که تعیین کرده باشد
برای او مهری پس برای آن زنست نصف آن مهر و آن زن میراث میبرد از او
و اگر نه باشد که تعیین کرده باشد برای او مهری پس نیست مهری برای آن زن
هفتم متن عن عبید بن زرارة والفضل ابی العباس قال قلنا لابی عبد الله
علیه السلام ما تقول فی رجل تزوج امرأة ثم مات عنها وقد فرض الصداق
قال لها نصف الصداق وترثه من کل شیء وان ماتت فهو کذلک

شرح ظاهر من کل شیئ آنست که زن از خانه و زمین و مانند آنها میراث برد و این
منافات ندارد با اینکه واجب باشد بر زن فروختن آنها یا اگر باقی ورثه راضی
بخریدن آنها باشند و توضیح این می آید در کتاب المواریث در شرح
احادیث باب ان النساء لا یرثن من العقار شیئا که باب هفتم و نهم است
یعنی روایت از عبید بن زراره و فضیل که کنیت او ابو العباس است گفتند
که گفتیم امام جعفر صادق علیه السلام را که چه میگویی در مردی که خطبه نمود
کرد زنی را بعد از آن وفات یافت از سر او و تحقیق تعیین کرده بود مهر را
امام گفت که برای آن زن است نصف مهر و میراث میبرد از مرد و مرد از زن خود
و اگر زن میرد پس شوهر همچنانست هشتم اصل عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي
عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ فِي الْمُتَوَفَّى
عَنْهَا زَوْجُهَا وَلَمْ يَمَسَّهَا قَالَ لَا تَنْكِحُ حَتَّى تَعْتَدَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَ
عَشْرًا عِدَّةَ الْمُتَوَفَّى عَنْهَا زَوْجُهَا شرح روایت از عبد الله
بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که حکم کرد امیر المؤمنین
صلوات الله علیه در زنی که وفات یافت از سر او شوهرش بر حالی که جماع
نکرده بود او را گفت که آن شوهر نکند تا آنکه عده نگاه دارد چهار ماه و ده
شبانه روز که عده هر زنیست که وفات یافت از سر او شوهرش
نهم اصل عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْمُتَوَفَّى عَنْهَا زَوْجُهَا
وَلَمْ يَدْخُلْ بِهَا قَالَ هِيَ بِمَنْزِلَةِ الْمُطَلَّقَةِ الَّتِي لَمْ يَدْخُلْ بِهَا إِنْ كَانَ سَمَّى لَهَا مَهْرًا فَلَهَا نِصْفُهُ وَهِيَ
تَرِثُهُ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ سَمَّى لَهَا مَهْرًا فَلَا مَهْرَ لَهَا وَهِيَ تَرِثُهُ قُلْتُ وَالْعِدَّةُ قَالَ كُفَّ عَنْ هَذَا

شرح کف بضم کاف و تشدید فاء مفتوحه بصیغه امر باب نصر است یعنی روایت
از عبید بن زراره از امام جعفر صادق علیه السلام در زنی که وفات یافت از سر او
شوهرش بر حالی که جماع کرده نشده با او امام گفت که آن زن مانند مطلقه ایست
که جماع کرده نشده با او در مهر بیان این آنکه اگر باشد که تعیین کرده باشد برای او
مهر را پس برای اوست نصف آن مهر و او میراث میبرد از شوهر و اگر نباشد
که تعیین کرده باشد برای او مهر را پس نیست مهری برای او و او میراث میبرد از
شوهر گفتم که و آیا عده او مانند عده مطلقه است امام گفت که نگاه دار خود را
ازین مراد آنست که عده او مانند عده مطلقه نیست بلکه او عده نگاه میدارد
و مطلقه عده نگاه نمیدارد دهم اصل عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الصَّيْقَلِ وَأَبِي الْعَبَّاسِ عَنْ
أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْمَرْأَةِ يَمُوتُ عَنْهَا زَوْجُهَا قَبْلَ أَنْ يَدْخُلَ بِهَا
قَالَ لَهَا نِصْفُ الْمَهْرِ وَلَهَا الْمِيرَاثُ وَعَلَيْهَا الْعِدَّةُ شرح این هم
ظاهر است از شرح حدیث اول و دوم و سوم این باب یازدهم
اصل عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَارَةَ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ امْرَأَةٍ
هَلَكَ زَوْجُهَا وَلَمْ يَدْخُلْ بِهَا قَالَ لَهَا الْمِيرَاثُ وَعَلَيْهَا الْعِدَّةُ
كَامِلَةً وَإِنْ سَمَّى لَهَا مَهْرًا فَلَهَا نِصْفُهُ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ سَمَّى لَهَا مَهْرًا فَلَا شَيْءَ لَهَا
شرح این نیز ظاهر است باب چهل و ششم اصل باب الرجل يطلق امرأته ثم يموت قبل
أن تنقضي عدتها شرح این باب بیان مردیست که طلاق میدهد زن خود را بعد
آن میمیرد پیش از آنکه آخر شود عده زن و درین باب شش حدیث است
اول اصل عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ

فی رجل طلق امرأته طلاقاً یملک فیه الرجعة ثم مات عنها قال تعتد
بابعد الاجلین اربعة اشهر وعشراً شرح روایت از جمیل بن دراج بضم دال
بی‌نقطه وتشدید را بی‌نقطه والف وجیم از بعض یاران ما از امام جعفر صادق
یا امام محمد باقر علیهما السلم در مردی که طلاق داد زنش را طلاقی که مالک میشود
در آن برگردانیدن زن را بعد از آن وفات یافت از سر او امام گفت که آن
زن عده نگاه میدارد بدورتر دو مدت که چهار ماه و ده شبانه روز است
این مبنی بر غالب است زیرا که عده طلاق گاهی زیاده از چهار ماه و ده شبانه
روز میشود چنانچه گذشت در باب فی التی تحیض کل شهرین وثلثة که باب
سی و سیوم است و در احادیث باب المسترابة بالحمل که باب سی و ششم است
و بر این تقدیر گاهی ابعد الاجلین تتمه عده طلاق است دوم حسن وعنه عن
بعض اصحابنا فی المطلقة البائنة اذا توفی عنها وهی فی عدتها قال
تعتد بابعد الاجلین شرح البائنة بباء بانقطه والف وکسر همزه و نون
زنی که جداگانه باشد و مراد مطلقه بائنه زنیست که طلاق او متعارف بخشیدن
مهر او و مانند آن بوده باشد پس طلاق او رجعی است اگر مدخول بها باشد
و صغیره و یائسه نباشد موافق آنچه می‌آید در شرح حدیث پنجم باب الایلاء
که باب پنجاه و هشتم است و این منافات ندارد با اینکه بائن مستعمل شود در
اعم چنانچه می‌آید حدیث در حدیث دوم باب الخلع که باب شصت و دوم است
یعنی و روایت از جمیل بن دراج از بعض یاران ما که راوی امام محمد باقر
و امام جعفر صادق علیهما السلم است در زنی که مطلقه رجعیه باشد چون وفات

یابد از سر او شوهرش برحالی که او در عده خود است گفت که عده نگاه میدارد
بدورتر دو مدت که بیان شد در شرح سابق سیوم موثق حمید بن
زیاد عن ابن سماعة عن محمد بن زیاد عن عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله
علیه السلم قال قضی امیر المؤمنین صلوات الله علیه فی رجل
طلق امرأته ثم توفی وهی فی عدتها قال
ترثه وان توفیت وهی فی عدتها فانه یرثها وکل
واحد منهما یرث من دیة صاحبه ما لم یقتل احدهما الآخر
شرح ما مصدریه است و مصدر نایب ظرف زمانست مثل آیت سوره بقره
که ان طلقتم النساء ما لم تمسوهن و بیان شد در شرح حدیث سیوم باب متعة
المطلقة که باب سی و نهم است یعنی روایت کرد حمید بضم حاء و فتح میم یا تخفیف
و کسر میم ابن زیاد از حسن بن سماعه از محمد بن زیاد از عبد الله بن سنان بکسر
سین از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که حکم کرد امیر المؤمنین صلوات الله
علیه در زنی که در مردی که بطلاق رجعی داد زنش را بعد از آن وفات
یافت برحالی که آن زن در عده خود است گفت که زن میراث میبرد از او و
اگر زن وفات یابد برحالی که او در عده خود است پس بدرستی که زوج میراث
میبرد از زن و هر کدام از آن دو که باقی ماند میراث میبرد از دیت یار آن
در وقتی که نکشته باشد یکی از آن دو دیگری را حسن وزاد فیه محمد بن ابی
حمزة وتعتد عدة المتوفی عنها زوجها قال الحسن بن سماعة
وهذا الکلام سقط من کتاب ابن زیاد ولا اظنه الا وقد رواه

شرح این کلام حمید بن زیاد است محمد بن ابی حمزه راوی امام جعفر صادق علیه
السلام است این زیادتی در حدیث سیوم بعد از ترثه و پیش از و ان توفیت
بنابر روایت محمد بن ابی حمزه که کتاب او بنظر حمید بن زیاد رسیده و ظاهر
هو ده با آن کتاب انتخاب ذکر کرده هذا الکلام عبارت است از و تعتد عدة
المتوفی عنها زوجها ضمیر منصوب در لا اظنه راجع بعبد الصمد بن بشیر است
یعنی و زیاد کرده در آن حدیث محمد بن ابی حمزه که و عده نگاه میدارد عده
زنی که وفات یافت از سر او شوهرش گفت حسن بن سماعه که و این سخن اقتصار
در کتاب محمد بن زیاد و گمان ندارم عبد الصمد بن بشیر را مگر بر حالی که تحقیق روایت
کرده باشد آن سخن را نیز و محمد بن ابی حمزه سهو کرده باشد چهارم اصل عن محمد بن مسلم عن
احدهما علیهما السلم قال المتوفی عنها زوجها ینفق علیها من ماله
شرح ذکر این حدیث در تحت عنوان این باب برای اشارت بانست که مراد
بالمتوفی عنها زوجها رجعیت که مطلقه رجعیه باشد و شوهرش در اثنای عده
طلاق وفات یابد زیرا که اگر چنان نباشد نفقه آن زن از مال زنست هو
موافق آنچه گذشت در حدیث اول باب ان المطلقة ثلثا لا سکنی لها و لا
نفقه که باب سی و هشتم است یعنی روایتست از محمد بن مسلم از امام محمد باقر
یا امام جعفر صادق علیهما السلم گفت که مطلقه رجعیه که در اثنای عده طلاق
وفات یافت از سر او شوهرش نفقه جاری کرده میشود بر آن زن پنجم اصل
عن هشام بن سالم عن ابی عبد الله علیه السلم فی رجل کانت تحته
امرأة فطلقها ثم مات قبل ان تنقضی عدتها قال تعتد

بابعد الاجلین عدة المتوفی عنها زوجها شرح این ظاهر است از شرح
حدیث اول این باب ششم اصل عن محمد بن قیس عن ابی جعفر علیه السلم
قال سمعته یقول ایما امرأة طلقت ثم توفی عنها زوجها قبل ان تنقضی
عدتها و لم تحرم علیه فانها ترثه ثم تعتد عدة المتوفی
عنها زوجها و ان توفیت و هی فی عدتها و لم تحرم
علیه فانه یرثها شرح ما در ایما زائده است میان مضاف که مبتدا است
و مضاف الیه لم تحرم دو جا بضم حرف مضارع غائبه معلوم باب حسن آخر است
از عده رغیر رجعیه یعنی روایتست از محمد بن قیس بفتح قاف و سکون
یاء دو نقطه در پایین و سین بی نقطه از امام محمد باقر علیه السلام گفت که شنیدم
از امام میگفت که هر کدام زنی که طلاق داده شد بعد از آن وفات یافت از
سر او شوهرش پیش از آنکه آخر شود عده او و حرام نشده باشد بر آن مرد پس
بدرستی که آن زن میراث میبرد از او بعد از آن عده نگاه میدارد عده زنی
که وفات یافت از سر او شوهرش و اگر زن وفات یابد بر حالی که او در عده
خود باشد و حرام نشده باشد بر شوهرش پس بدرستی که شوهر میراث میبرد از او
باب چهل و نهم اصل باب طلاق المریض و نکاحه شرح این باب بیان
طلاق مرد بیمار و بیان نکاح اوست و در این باب دوازده حدیث است
اول اصل عن ابن محبوب عن ابن بکیر عن عبید بن زرارة قال
سألت ابا عبد الله علیه السلم عن المریض اله ان یطلق امرأته فی
تلک الحال قال لا و لکن له ان یتزوج ان شاء فان دخل ورثته و ان لم

يَدْخُلْ بِهَا فَنِكَاحُهُ بَاطِلٌ شرح لام در آن الطلق راجع بمريض
و مراد انيست كه آيا طلاق باختيار اوست و راضى شدن زن دخلى در آن ندارد
پس قال لا منافات ندارد با اشتمال حديث يازدهم اين باب يعنى روايت از
حسن بن محبوب از عبد الله بن بكير از عبيد بن زراره كفت كه پرسيدم امام
جعفر صادق عليه السلام را از مرد بيمار كه آيا روا است او را انيكه طلاق د
هد زنش را در آن حال مرض امام كفت كه نه وليك روا است او را انيكه
خفت خود كند زيرا اكر خواهد پس اكر جماع كند با آن زن ميراث ميبرد زن از و
و اكر جماع نكند با وى پس نكاح او باطل است دوم اصل وَبِاسْنَادِنَا عَنِ ابْنِ
مَحْبُوبٍ عَنْ رَبِيعِ الاصَمِّ عَنْ ابِى عُبَيْدَةَ الْحَذَّاءِ وَمَالِكِ بْنِ عَطِيَّةَ عَنْ ابِى
الْوَرْدِ كِلَيْهِمَا عَنْ ابِى جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَمُ قَالَ اِذَا طَلَّقَ الرَّجُلُ امْرَاَتَهُ
تَطْلِيقَةً فِى مَرَضِهِ ثُمَّ مَكَثَ فِى مَرَضِهِ حَتّى انْقَضَتْ عِدَّتُهَا مَا لَمْ
تَتَزَوَّجْ فَاِنْ كَانَتْ تَزَوَّجَتْ بَعْدَ انْقِضَاءِ الْعِدَّةِ فَاِنَّهَا لا تَرِثُهُ
شرح و مالك عطف است بر ربيع كلهما عبارتست از ابو عبيده و ابو الورد
يعنى و بسند حديث سابق روايت از ابن محبوب از ربيع كه از ابو عبيده
كفت شنيد و از مالك بن عطيه از ابو الورد هر دو و ايشان از امام محمد باقر عليه السلام
كفت كه چون طلاق داد مرد زنش را يك طلاق در بيمارى خود بعد از آن
درنك كرد در بيمارى خود تا انكه آخر شد عده زن پس بدرستى كه زن ميراث
ميبرد از و چند انكه شوهر نكرده باشد پس اكر باشد كه شوهر كرده باشد بعد از
آخر شدن عده پس بدرستى كه آن زن ميراث نميبرد از و سيوم اصل

عَنْ عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ الْحَجَّاجِ عَمَّنْ حَدَّثَهُ عَنْ ابِى عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَمُ فِى رَجُلٍ
طَلَّقَ امْرَاَتَهُ وَهُوَ مَرِيضٌ قَالَ اِنْ مَاتَ فِى مَرَضِهِ وَلَمْ تَتَزَوَّجْ وَ
رِثَتْهُ وَاِنْ كَانَتْ تَزَوَّجَتْ فَقَدْ رَضِيَتْ
بِالَّذِى صَنَعَ فَلا مِيرَاثَ لَهَا شرح روايت از عبد الرحمن بن حجاج از كسى
كه خبر داده مرا امام جعفر صادق عليه السلام در مردى كه طلاق داد زنش را
بر حالى كه او بيمار است كفت اكر ميرد در بيمارى خود بر حالى كه زن شوهر نكرده باشد
ميراث ميبرد از آن شوهر و اكر باشد كه شوهر كرده باشد پس تحقيق راضى شده
بآنچه شوهر اول كرده پس نيست ميراثى براى او چهارم اصل عَنْ عُبَيْدِ بْنِ
زُرَارَةَ عَنْ ابِى عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَمُ قَالَ لا يَجُوزُ طَلاقُ الْمَرِيضِ وَ
يَجُوزُ نِكَاحُهُ شرح لا يجوز منافات ندارد با حديث يازدهم اين باب
چنانچه ظاهر است از شرح حديث اول اين باب يعنى روايت از عبيد ابن
زراره از امام جعفر صادق عليه السلام كفت كه كنده بر زن نميشود طلاق
بيمار و كنده شود طلاق نكاح او و چون بعد از رضاى طرفين است پنجم اصل
عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَارَةَ عَنْ ابِى عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَمُ قَالَ سَاَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ
طَلَّقَ امْرَاَتَهُ وَهُوَ مَرِيضٌ حَتّى مَضى لِذلِكَ سَنَةٌ قَالَ
تَرِثُهُ اِذَا كَانَ فِى مَرَضِهِ الَّذِى طَلَّقَهَا لَمْ يَصِحَّ بَيْنَ ذلِكَ
شرح روايت از عبيد بن زراره از امام جعفر صادق عليه السلام كفت
كه پرسيدم امام را از مردى كه طلاق داد زنش را بر حالى كه او بيمار است
تا انكه كذشت براى آن بيمارى يك سال امام كفت كه آن زن ميراث ميبرد

ازو چون باشد موت او در مرض او که طلاق داد آن زن را در آن بر حالی
که صحیح نشده باشد در میان آن بیماری ششم حدیث عن ابی العباس عن ابی
عبد الله علیه السلم قال قلت له رجل طلق امرأته وهو مریض تطليقة
وقد كان طلقها قبل ذلك تطليقتين قال فانها ترثه اذا
كان مرضه قال وما حد المرض
قال لا يزال مريضا حتى يموت وان طال ذلك الى سنة
شرح روایتیست از ابی العباس از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
که گفتم امام را که مردی طلاق داد زنش را بر حالی که او بیمار است که طلاق
و تحقیق بود که طلاق داده بود او را پیش از آن دو طلاق امام گفت که پس حق
که آن زن میراث میبرد ازو چون باشد موت او در بیماری او راوی گفت
که گفتم که وحیست انتهای آن بیماری امام گفت که اینکه پیوسته باشد بیماری
تا آنکه میرد هر چند که دراز شود آن بیماری تا یکسال هفتم حدیث عن ابی العباس
عن ابی عبد الله علیه السلم قال اذا طلق الرجل المرأة في مرضه
ورثته ما دام في مرضه ذلك وان انقضت عدتها
الا ان يصح منه قال قلت
فان طال به المرض قال ما بينه
وبين سنة شرح روایتیست از ابی العباس از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که چون طلاق داد مرد زن را بر حالی در بیماری خود زن میراث میبرد ازو
چند آنکه در آن بیماری باشد هر چند که آخر شده باشد عده زن مگر آنکه صحیح

شود در آن بیماری راوی گفت که گفتم که پس اگر دراز شود باو آن بیماری [illegible]
میشود امام گفت که حد آن خبریست که میان آن طلاق و میان یکسال باشد
هشتم حدیث عن زرارة عن ابی عبد الله علیه السلم قال ليس للمريض ان يطلق
وله ان يتزوج شرح این ظاهر است از شرح حدیث اول و چهارم این باب
نهم حدیث عن سماعة قال سألته عليه السلم عن رجل طلق امرأته
وهو مريض قال ترثه ما دامت في عدتها وان طلقها في
حال الاضرار فهي ترثه الى سنة فان زاد على السنة يوما واحدا لم ترثه وتعتد منه
اربعة اشهر وعشرا عدة المتوفى عنها زوجها شرح روایتست از سماعه که راوی امام
جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است گفت که پرسیدم امام علیه السلام
را از مردی که طلاق داد زنش را بر حالی که او بیمار است امام گفت که زن آن
میبرد ازو چند آنکه در عده خود است و اگر طلاق داده باشد او را بقصد ضرر
رسانیدن و محروم کردن زن از میراث پس آن زن میراث میبرد ازو تا
یکسال پس اگر زیاده شود بر یکسال یکروز میراث نمیبرد ازو و عده نگاه میدارد
ازو وفات آن شوهر چهار ماه و ده شبانه روز عده زنی که وفات یافت
از سر او شوهرش مراد نیست که عده او نیز میکشد بلکه ظاهرا [illegible] تحقیق
بعض احادیث این باب را والله اعلم دهم حدیث عن رجل عن ابی عبد الله علیه
السلم انه قال في رجل طلق امرأته تطليقتين في صحة ثم
طلق التطليقة الثالثة وهو مريض انها ترثه
ما دام في مرضه وان كان الى سنة شرح روایت

از مردی از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او گفت در مردی که طلاق داد
زنش را دو طلاق در تندرستی که بعد از آن طلاق طلاق سیوم در بیماری
که او بیمار است که بدرستی که آن زن میراث میبرد از او هرچند آنکه در بیماری
خود است هرچند که باشد تا یک سال یازدهم حدیث عن الحلبی انه سئل
عن الرجل یحضره الموت فیطلق امرأته هل یجوز طلاقه قال
نعم وان مات ورثته وان ماتت لم یرثها شرح روایتست از عبید بن
علی حلبی هرکه راوی امام جعفر صادق علیه السلام است اینکه امام پرسیده
شد از مردی که حاضر میشود او را مرگ پس طلاق میدهد زنش را که آیا گذرانیده میشود
طلاق او امام گفت که آری و اگر مرد بمیرد زن میراث میبرد از او و اگر
زن میرد مرد میراث نمیبرد از او و مراد اینست که گذرانست بر مرد اگرچه
گذرانیست بر زن پس منافات ندارد با امثال حدیث اول و چهارم
این باب دوازدهم حدیث عن زرارة عن احدهما علیهما السلم قال لیس للمریض
ان یطلق وله ان یتزوج فان هو تزوج ودخل بها فهو جائز
وان لم یدخل بها حتی مات فی مرضه فنکاحه
باطل ولا مهر لها ولا میراث شرح روایتست از زراره از امام محمد باقر یا امام
جعفر صادق علیهما السلم گفت که نیست برای بیمار اینکه طلاق دهد و برای او
اینکه جفت گیرد پس اگر او جفت گرفت و جماع کرد با زن پس آن نکاح گذرانست
و اگر جماع نکرد با زن تا آنکه مرد در بیماری او پس نکاح او باطل است و نیست مهری
برای آن زن و نه میراثی باب پنجاهم حدیث باب فی قول الله عز وجل ولا تضاروهن

لتضیقوا علیهن شرح اینبابیست در بیان قول الله عز وجل در سوره طلاق که ضرر
مرسانید آن زنان را برای اینکه تنگ گیرید بر ایشان و درین باب یک حدیث است
حدیث عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلم قال لا یضار الرجل امرأته اذا
طلقها فیضیق علیها حتی تنتقل قبل ان تنقضی عدتها فان الله قد
نهی عن ذلک وقال ولا تضاروهن لتضیقوا علیهن
شرح در سوره طلاق چنین است اسکنوهن من حیث سکنتم من وجدکم ولا تضاروهن
لتضیقوا علیهن و ضمیر جمع مؤنث الیه راجع است بمطلقات بطلاق العده
که بیان شد در شرح عنوان باب ششم و در حکم ایشانست مطلقه بطلاق
رجعی یعنی روایتست از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که باید
ضرر نرساند مرد زنش را چون طلاق رجعی داد او را برای اینکه تنگ گیرد
بر آن زن تا بیرون رود از خانه پیش از آنکه آخر شود عده او چه بدرستی که
الله تعالی تحقیق نهی کرد از آن کار عز و جل و گفت در سوره طلاق که ضرر مرسانید
آن زنان را برای اینکه تنگ گیرید بر ایشان باب پنجاه و یکم حدیث باب طلاق
الصبیان شرح اینباب بیان طلاق پسرانست و درین باب پنج حدیث است
اول حدیث عن سماعة قال سألته عن طلاق الغلام لم یحتلم
وصدقته فقال اذا طلق للسنة ووضع الصدقة فی موضعها وحقها
فلا بأس وهو جائز شرح لم یحتلم بصیغه مضارع غایب معلوم باب افتعال احتلام
زیرا که الف لام آن برای عهد ذهنی است پس در حکم نکره است الاحتلام
انزال منی در خواب مراد نیست اینجا معنی اعم است از جماع و منی که

که بیان شد در شرح عنوان باب ششم که باب طلاق السنة والعدة و غیر آن
الطلاق است اذا طلق السنة کنایت از آنست که درگذرا ای طلاق او بعد از
امتحان عقل او پس اگر از روی فهمیدگی باشد گذراست والا فلا یعنی روایت
از سماعه که راوی امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است گفت
که پرسیدم امام را از طلاق پسری که محتلم نشده و از تصدق او پس امام
گفت که چون طلاق داد از روی طریقت رسول الله صلی الله علیه و آله گذراست
تصدق را در جای لایق آن و وقت مناسب آن پس هست پروائی و آن
تصرف او گذراست دوم اصل عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ الْكِنَانِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ
لَيْسَ طَلَاقُ الصَّبِيِّ بِشَيْءٍ شرح در نسخ بشی بباء حرف جر و شین با نقطه و
سکون یاء دو نقطه در پایین و همزه است یعنی روایت است از ابو الصباح
کنانی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نیست طلاق پسری چیزی
بدانکه دفع منافات میان این و سابق میشود بانکه مراد بصبی اینجا پسریست
که فهمیدگی ندارد و چنانکه اکثر پسران میباشند و اگر بسی بکسر سین بی‌نقطه و
تشدید یاء دو نقطه در پایین باشد یعنی مثل پس توهم منافات نمیشود زیراکه
مراد این خواهد بود طلاق پسر برابر طلاق غیر پسر نیست بنابر اینکه در حکم بصحت
طلاق پسر امتحان عقل او معتبر است بخلاف غیر پسر و بر این قیاس است اگر
بسی بفتح سین بی‌نقطه و تشدید یاء دو نقطه در پایین مکسوره و همزه باشد یعنی
فاسد سوم اصل عَنِ ابْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَا يَجُوزُ
طَلَاقُ الصَّبِيِّ وَلَا السَّكْرَانِ شرح روایت است از علی بن

ابی حمزه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گذرا نمیشود طلاق پسر و نه طلاق
مست مراد بپسر پسریست که مانند مست باشد در نافهمیدگی پس منافات ندارد با
حدیث اول این باب چهارم اصل عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ يَجُوزُ طَلَاقُ الْغُلَامِ إِذَا كَانَ قَدْ عَقَلَ وَوَصِيَّتُهُ وَصَدَقَتُهُ وَإِنْ لَمْ يَحْتَلِمْ
شرح روایت است از عبد الله بن بکیر از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که گذرا میشود طلاق پسر چون باشد که بتحقیق خردمند و فهمیده شده باشد
و گذرا میشود وصیت و تصدق او هرچند که محتلم نشده باشد بدانکه در بعض نسخ تهذیب است
لا یجوز طلاق الغلام و وصیته و صدقته ان لم یحتلم و شیخ زین الدین در شرح
شرایع او را نقل کرده پنجم اصل عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ بَعْضِ رِجَالِهِ عَنْ
أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ يَجُوزُ طَلَاقُ الصَّبِيِّ إِذَا بَلَغَ عَشْرَ سِنِينَ
شرح روایت است از محمد بن ابی عمیر از بعض شیوخش از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که گذرا میشود طلاق پسر چون رسیده بده سال تمام بدانکه منافات نیست
میان احادیث این باب زیراکه حاصل مجموع آنها اینست که اگر پسر از روی
عقل و فهمیدگی و مصلحت اندیشی طلاق داده باشد طلاق او گذرا میشود و اول
سن عقل و فهمیدگی ده سال است در رعیت و اگر از روی نافهمیدگی طلاق
داده باشد مانند مست پس این طلاق گذرا نمیشود هرچند که سن او زیاده بر دو
دوازده سال باشد والله اعلم باب چهارده و دوم اصل باب طلاق المعتوه
والمجنون وطلاق ولیه عنه شرح المعتوه بفتح میم و سکون عین بی‌نقطه و ضم
تاء دو نقطه در بالا و سکون واو و واو شوریده شده در عقل یعنی این باب

بیان طلاق شوریده و طلاق دیوانه و طلاق صاحب اختیار هر کدام از جانب
اوست دراین باب شش حدیث است اول اصل عن ابی خالد القماط
قال قلت لابی عبد الله علیه السلام الرجل الاحمق الذاهب العقل یجوز طلاق
ولیه قال ولم لا یطلق هو قلت لا یؤمن ان طلق هو ان یقول غدا لم
اطلق او لا یحسن ان یطلق قال ما اری ولیه الا بمنزلة السلطان
شرح القماط بفتح قاف و تشدید میم و طا منقوطه فروشنده قماط بکسر کاف
و تخفیف میم و آن جامه ایست که کودک در آن بپیچند و شیوه ویش از گهواره یعنی
روایتست از ابی خالد قماط گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را
که مرد کولن که عقل از سرش رفته ایا گذاشته شود طلاق صاحب اختیار او برا
امام گفت که وچرا خودش طلاق نمیدهد گفتم که مامون نمیشود اگر طلاق گوید
اینکه گوید فردا که طلاق نداده ام یا خوب نمیتواند که طلاق گوید امام گفت که
نمی بینم صاحب اختیار او را مگر مانند امام مراد اینست که این قسم کسی محجور علیه است
و ولی او مانند امام تصرف در معاملات او میکند پس طلاق ولی او گذاشته
دوم اصل عن ابی خالد القماط قال قلت لابی عبد الله علیه السلام
رجل یعرف رأیه مرة و ینکره اخری یجوز طلاق ولیه علیه قال ماله
هو لا یطلق قلت لا یعرف حد الطلاق ولا یؤمن علیه ان طلق الیوم ان
یقول غدا لم اطلق قال ما اراه الا بمنزلة الامام یعنی الولی شرح یعرف بصیغه مضارع
غایب یا متکلم مع الغیر معلوم باب ضرب است و بر این قیاس است
ینکره که از باب افعال است و مراد اینست که گاهی معقول میگوید و گاهی

نامعقول میگوید و خودش نیز میداند که چه میگوید ما در اول است فهمیده است
و در دوم نافهمیده است یعنی الولی کلام ابو خالد است برای تفسیر ضمیر منصوب
در اراه و مضمون این موافق سابق است سیوم اصل عن زرارة و بکیر و محمد بن
مسلم و برید و فضیل بن یسار و اسمعیل الازرق و معمر بن یحیی عن ابی
جعفر و ابی عبد الله علیه السلام ان المدلهة
لیس له طلاق ولا عتقه عتق شرح المدله بدال منقوطه و
بنیه اسم مفعول باب تفعیل شوریده یعنی روایتست از زراره و بکیر و محمد بن
مسلم و برید بضم با بی نقطه و فضیل بن یسار و اسمعیل ازرق و معمر بن یحیی از امام
محمد باقر و یا امام جعفر صادق علیهما السلام اینکه شوریده نیست او را طلاق و
نه آزادی او آزادیست یعنی که طلاق و آزاد کردن گذرا نیست چهارم
اصل عن الحلبی قال سألنا ابا عبد الله علیه السلام عن طلاق المعتوه
الذاهب العقل ایجوز طلاقه قال لا وعن المرأة اذا کانت
کذلک ایجوز بیعها وصدقتها قال لا شرح روایتست از حلبی گفت که پرسیدیم
امام جعفر صادق علیه السلام را از طلاق شوریده عقل از سر رفته که
آیا گذاشته شود طلاق او گفت که نه و پرسیدیم از زن چون باشد شوریده
عقل از سر رفته که آیا گذاشته شود فروختن او چیزی را و تصدق او امام گفت که نه
پنجم اصل عن شهاب بن عبد ربه قال قال ابو عبد الله علیه السلام
المعتوه الذی لا یحسن ان یطلق یطلق عنه ولیه
علی السنة قلت فان جهل فطلقها ثلثا فی مقعد قال یرد

الی السنة فاذا مضت ثلثة اشهر او ثلثة قروء فقد بانت منه بواحدة
شرح روایتست از شهاب بن عبد ربه گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را
که شوریده که خوب نمی تواند که طلاق دهد طلاق میدهد از جانب او صاحب
اختیار او بر طریقت رسول الله صلی الله علیه و آله گفتم که پس اگر صاحب اختیار او
جاهلی کند پس طلاق دهد او را سه بار در یک مجلس چگونه میشود امام گفت
که برگردانیده میشود بر طریقت رسول صلی الله علیه و آله یعنی که یک طلاق
حساب میشود پس چون گذرد سه ماه اگر زن مسترابه باشد یا سه طهر اگر زن
حیض بیند پس بتحقیق جدا میشود از آن شوهر بیک تطلیقه ششم حدیث عن السکونی
عن ابی عبد الله علیه السلم قال کل طلاق جائز الا طلاق المعتوه او الصبی
او مبرسم او مجنون او مکره شرح ما گذرانی طلاق صبی تفصیلی است که بیان شده
در شرح حدیث آخر باب سابق المبرسم بباء یکنقطه و راء بی نقطه و سین بی نقطه
بصیغه اسم مفعول باب فعلال آفت زده شده ببرسام بکسر باء یکنقطه و سکون
راء بی نقطه و آن مرضی است دماغی که باعث هذیان میشود و مکره بصیغه اسم
مفعول باب افعالست یعنی روایتست از سکونی بفتح سین بی نقطه از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت که هر طلاقی که رواست مگر طلاق شوریده یا
کودک یا مبرسم یا دیوانه یا مجبور هفتم حدیث عن ابی خالد القماط عن ابی عبد
الله علیه السلم فی طلاق المعتوه قال یطلق عنه ولیه فانی اراه
بمنزلة الامام علیه السلم شرح مضمون این موافق حدیث دوم این باب است باب
پنجاه و سیوم حدیث باب طلاق السکران شرح این باب بیان طلاق مستست

در این باب چهار حدیثست اول حدیث عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه
السلم قال سالته عن طلاق السکران فقال لا یجوز ولا کرامة
شرح الکرامه بفتح کاف و تخفیف راء بی نقطه مصدر باب حسن است یعنی روایت
از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از طلاق
مست پس گفت روا نمیشود و نیست رفعتی مست را دوم حدیث عن ابی الصباح الکنانی
عن ابی عبد الله علیه السلم قال لیس طلاق السکران بشیء
شرح این نیز ظاهر است از شرح سابق سیوم حدیث عن الحلبی قال سالت
ابا عبد الله علیه السلم عن طلاق السکران فقال لا یجوز ولا کرامة
شرح این نیز ظاهر است چهارم حدیث عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه
السلم قال سالته عن طلاق السکران قال لا یجوز ولا عتقه
شرح العتق بکسر عین بی نقطه و سکون تاء دو نقطه در بالا مصدر باب ضرب
آزادی و مراد نیست که آزادی حاصل نمیشود با آزاد کردن او باقی ظاهرست
باب پنجاه و چهارم حدیث باب طلاق المضطر والمکره شرح مضطر بصیغه
اسم مفعول باب افتعال است تقدیرا مکره بصیغه اسم مفعول باب افعالست
یعنی این باب بیان طلاق بیچاره کرده شده و مجبور است در این باب
پنج حدیثست اول حدیث عن عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله علیه
السلم قال سمعته یقول لو ان رجلا مسلما مر بقوم لیسوا بسلطان
فقهروه حتی یتخوف علی نفسه ان یعتق او یطلق ففعل
لم یکن علیه شیء شرح با در بسلطان زائد است یعنی مع

مثل دخول با سلام و بنابر اول افراد سلطان باعتبار انست که در اصل صحت
و مراد انست که قدرتی بر اضرار ندارند و بنابر اول بر دوم سلطان بمعنی حجت
و برهان است پس [illegible] سلطان احتراز است از قومی که بموافقت شریعت
اسلام قهر کنند کسی را بر اعتاق مثل کسی که عتق رقبه فرض شده باشد بر او
بسبب کفاره و مانند آن یا قهر کنند کسی را بر تطلیق مثل کسی که ایلاء کرده باشد
و چهار ماه گذشته باشد و رجوع نکرده باشد و مثل کسی که زن گرفته باشد و
زن را بی نفقه گذاشته باشد چنانچه گذشت در حدیث پنجم باب طلاق
الغائب که باب بیست و یکم است و در نسخ تخوف بصیغه مضارع غایب معلوم
باب تفعل است و بنابر آن حتی برای تعلیل است و مراد انست که قصد ایشان
محض تهدید است چون سلطنتی ندارند و الا موافق ظاهر سیاق انست
که بصیغه ماضی باشد ان بتقدیر علی ان است و ظرف متعلق بتهدد است نعم
روایت است از عبد الله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلم گفت
که شنیدم از امام که میگفت که اگر اینکه مردی که مسلمان گذشت بقومی که
نشیند صاحبان سلطنت پس خبر کردند او را برای اینکه ترسد بر خودش از
ضرر بر اینکه اعتاق کند یا تطلیق کند پس کرد نشد بر او چیزی مراد انست
که آن اعتاق و تطلیق باطل است دوم ح ل عن زرارة عن

ابی
جعفر علیه
السلام قال
سألته عن

طلاق
المكره وعتقه
فقال

ليس طلاقه
بطلاق ولا عتقه بعتق
فقلت انّي رجل تاجر
امرّ بالعشار ومعي مال
فقال غيّبه ما استطعت

وضعه
في مواضعه فقلت
فان حلّفني بالعشا

وَالطَّلَاقِ فَقَالَ ـــــــ أَحْلِفُ
لَهُ ثُمَّ أَخَذَ تَمْرَةً فَحَفَرَ بِهَا مِنْ زُبْدٍ كَانَ
قُدَّامَهُ فَقَالَ لَمَّا أُبَالِي حَلَفْتُ لَهُمْ بِالطَّلَاقِ وَالْعَتَاقِ أَوْ أَكَلْتُهَا
شرح العشار بفتح عین منقطه و تشدید شین با نقطه و راء منقطه راهداری که ده یک
میگیرد از مالهای تاجران غیبه بغین با نقطه و یاء دو نقطه در پایین و باء یک نقطه
بصیغه امر باب تفعیل و ضمیر راجع بمال است مصدر ریاست و مصدر ماب
ظرف زمانست ملقی بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل است عتاق بفتح
عین منقطه مصدر باب ضرب است حلف بصیغه امر باب ضرب است حفر با
منقطه و فاء و راء منقطه بصیغه ماضی غایب معلوم معلوم باب ضرب است
الزبد بضم زاء با نقطه و سکون باء یک نقطه و دال منقطه سر شیر یعنی روایت
از زراره از امام محمد باقر علیه السلام گفت پرسیدم امام را از طلاق مجبور
و آزادی او پس امام گفت که نیست طلاق او طلاق صحیح و نه آزادی او
آزادی صحیح پس گفتم که بدرستی که من مرد تاجرم میگذرم بعشار و با من مالهای
چگونه کنم پس امام گفت که پنهان کن آنرا چندانکه توانی و بگذار از او در جاهای
مناسب آن تا محفوظ ماند پس گفتم که پس اگر قسم دهد مرا بآزادی غلامان و
کنیزان من و طلاق زنان من با نیروش که گوید که بگو اگر چیزی پنهان کرده
باشم مملوکان من آزاد باشند و زنان من مطلقات باشند چگونه کنم پس
امام گفت که قسم بخور برای عشار بعد از آن امام گرفت خرمایی را پس جدا کرد
با آن چیزی را از سر شیر را که بود در پیش او پس گفت که پروا ندارم که قسم خوردم

باشم برای راهداران بطلاق و عتاق یا خورده باشم آن خرما را مراد آنست که
حلال محض است و ضرر طلاق و عتاق بر آن مترتب نمیشود سیم مجمل عَنْ مَنْصُورِ
بْنِ يُونُسَ قَالَ سَأَلْتُ الْعَبْدَ الصَّالِحَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ بِالْعُرَيْضِ فَقُلْتُ
لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنِّي تَزَوَّجْتُ امْرَأَةً وَكَانَتْ تُحِبُّنِي وَتَزَوَّجْتُ
عَلَيْهَا بِنْتَ خَالِي وَقَدْ كَانَ لِي مِنَ الْمَرْأَةِ وَلَدٌ فَرَجَعْتُ إِلَى
بَغْدَادَ فَطَلَّقْتُهَا وَاحِدَةً ثُمَّ رَاجَعْتُهَا ثُمَّ طَلَّقْتُهَا الثَّانِيَةَ
ثُمَّ رَاجَعْتُهَا ثُمَّ خَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهَا أُرِيدُ سَفَرِي هَذَا
شرح عریض بضم عین منقطه و فتح راء منقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و
ضاد با نقطه موضعی است در بیرون مدینه واحده منصوب و نایب مفعول
مطلق است و همچنانست الثانیه یعنی روایتست از منصور بن یونس گفت که
پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را در حالی که او در عریض بود با نیروش
که گفتم او را که قربانت شوم بدرستی که من در بغداد جفت خود کردم زنی را
و بود که دوست میداشت مرا و در کوفه جفت خود کردم بر سر او دختر خالوی
خود را و بتحقیق بود مرا از زن بغدادیه فرزندی پس برگشتم سوی بغداد پس
طلاق دادم زن بغدادیه را یک طلقه بعد از آن برگردانیدم او را بعد از
آن طلاق دادم او را طلقه دوم با نیروش که جماع واسطه شده بود موافق
آنچه گذشت در بعض احادیث باب بیهدم الطلاق وما لا یهدم که بابست
بعد از آن برگردانیدم او را بعد از آن بیرون آمدم از نزد زن بغدادیه برای
که اراده داشتم این سفر حج را مجمل حَتَّى إِذَا كُنْتُ بِالْكُوفَةِ أَرَدْتُ النَّظَرَ

الی ابنة خالی فقال اُخی وخالی لا انظر الیها واللّٰه ابداً حتی تطلق
فلانة فقلت ویحکم واللّٰه ما لی الی طلاقها سبیل فقال لی هو
ما شانک لیس لک الی طلاقها سبیل فقلت جعلت فداک
انها کانت لی منها ابنة وکانت ببغداد وکانت هذه
بالکوفة وخرجت من عندها قبل ذلک باربع شرح لا انظر نفی و
مضارع مخاطب معلوم باب نصر مرفوعست قال لی تا آخر این فقره معترضه است
میان حکایت این قصه ضمیر هو راجع بامام علیه السلام است ما استفهامیه است
وضمیر عندها راجع ببغدادیه است مشار الیه ذلک تکلیف طلاق است اربع
عبارت از چهار شبانه روز است و مراد اینست که هنوز یکماه نگذشته
بود از ابتدای سفر من تا طلاق صحیح باشد موافق آنچه گذشت در بعض احادیث
باب طلاق الغایب که باب بیست و یکم است یعنی تا آنکه چون شدم در کوفه
اراده کردم نگاه را سوی دختر خالوی من پس گفتند خواهر من و خاله من که نگاه
نخواهی کرد سوی او بخدا قسم هرگز تا آنکه طلاق دهی فلانه بغدادیه را پس گفتم
کای عجب شما بخدا قسم که نیست مرا سوی طلاق او راهی پس گفت مرا امام
علیه السلام که چیست حال تو که نیست ترا سوی طلاق او راهی پس گفتم که بدرستی
شوم دو سبب دارد اول آنکه بدرستی که قصه اینست که بود مرا از زن بغدادیه
دختری دوم آنکه او بود در بغداد و این بود در کوفه و بیرون آمدم از نزد
بغدادیه پیش از آن تکلیف طلاق بچهار شبانه روز متن فابوا علیّ الّا
تطلیقها ثلثا ولا واللّٰه جعلت فداک ما اردت اللّٰه وما اردت

الّا ان اداریهم عن نفسی وقد امتلأ قلبی من ذلک فمکث قلبی من
ذلک فمکث طویلا مطرقا ثم رفع راسه الیّ وهو
متبسم فقال ـــــ اما بینک وبین اللّٰه فلیس بشیء
ان قدموک الی السلطان ابانها منک شرح ضمیر ابوا راجع بخویشان من و فعلیست
علی بحرف جر و ضمیر متکلم است ما اردت الله بمعنی اینست که قصد طلاق واقعی
که بقول اللّٰه تعالی است نکردم اداریهم مدارا نسبته و را نسبته و ضمیر بنفسیه
مضارع متکلم معلوم باب مفاعلات مکث طویل و تبسم برای تعجب است
ازین سوال بجا زیرا که قول امام که ما شانک لیس لک الی طلاقها سبیل برای
تنبیه بر اینست که توحقیقت را میدانی و با وجود آن سوال میکنی و سائل از آن
نیز غافل شده الاطراق سر در پیش افکندن قدموک از باب تفعیل است یعنی
پس اباء و امتناع کردند بر من مگر طلاق دادن آن بغدادیه را سه طلاق و
بخدا قسم قربانت شوم که قصد نکردم بآن طلاق سیوم الله تعالی را و قصد
نکردم مگر اینکه مدافعه کنم ایشان را از خود و بتحقیق پر از اندوه شده دل من بسبب
آن طلاق پس امام درنگ کرد زمانی دراز بر حالی که سر در پیش افکنده بود
بعد از آن برداشت سر خود را سوی من بر حالی که لب خنده میکرد پس گفت
که اما میان تو و میان اللّٰه تعالی پس آن طلاق نیست چیزی یعنی که آن
طلاق سیوم باطل است ولیکن اگر پیش برند ترا سوی حاکم مخالفان جدا
میکنند زن بغدادیه را از تو چهارم متن عن یحیی بن عبد اللّٰه بن الحسن
عن ابی عبد اللّٰه علیه السلام قال سمعته یقول لا یجوز الطلاق فی

اِسْتِکْراهٍ وَلا یَجُوزُ یَمینٌ فی قَطیعَةِ رَحِمٍ وَلا فی شَیْءٍ مِنْ مَعْصِیَةِ اللهِ وَلا
یَجُوزُ عِتْقٌ فی اسْتِکْراهٍ وَلا یَجُوزُ فَمَنْ حَلَفَ اَوْ حُلِّفَ عَلی شَیْءٍ مِنْ هذا
وَفَعَلَهُ فَلا شَیْءَ عَلَیْهِ قالَ وَاِنَّمَا الطَّلاقُ ما اُریدَ بِهِ الطَّلاقُ مِنْ غَیْرِ
اسْتِکْراهٍ وَلا اِضْرارٍ عَلَی الْعِدَّةِ وَالسُّنَّةِ عَلی طُهْرٍ بِغَیْرِ جِماعٍ وَشاهِدَیْنِ
فَمَنْ خالَفَ هذا فَلَیْسَ طَلاقُهُ وَلا یَمینُهُ بِشَیْءٍ یُرَدُّ اِلی کِتابِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ

شرح الاستکراه جبر کردن کسی را بر کاری مثل رفع عن امتی الخطاء والنسیان
وما استکرهوا علیه حلف در اول بصیغه معلوم باب ضرب است و در دوم
بصیغه مجهول باب تفعیل است مشار الیه بهذا شیئی اول است و آن شامل قطیعه
نیز هست زیرا که از قبیل ذکر عام بعد از خاص است من غیر استکراه ولا اضرار
تفسیر ما ارید به الطلاق است و مراد اینجا باضرار طلاق بیمار است بقصد
محروم کردن از میراث موافق آنچه گذشت در حدیث هشتم باب چهل و نهم
که باب طلاق المریض و نکاحه است یا مراد باضرار احداث چیزیست از احکام
الله تعالی که باعث خروج کلام از انتظام شود مثل شوریهای که گذشت
در احادیث باب طلاق المعتوه تا آخر که باب پنجاه و دوم است علی طهر بغیر
جماع وشاهدین تفسیر علی العده والسنه است پس مراد بعده طهر غیر مواقعه است
چون از جمله سه طهر است که عده طلاق است یرد بصیغه مضارع غایب مجهول
باب ضرب استیناف بیانی سابق است و ضمیر مستتر راجع بمن است یا راجع
بمصدر حالف خالف است موافق این گذشت در بعض احادیث باب من طلق لغیر
الکتاب والسنه که باب چهارم است و توضیح یافت در باب بیست و هشتم کتاب

الفرق مین من طلاق تا آخر است یعنی روایت است از یحیی بن عبد الله بن
الحسن از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که شنیدم از امام میگفت که
گذرانیده نمیشود طلاقی در جبری که گذرانیده نمیشود قسمی در بریدن پیوند خویشان و نه
و نه در چیزی از جمله سرکشی از حکم الله تعالی و گذرانیده نمیشود آزادی در جبر
هر که قسم خورد بر رضای خود یا مجبور بر قسم شد بر چیزی از این و کرد آن را پس نیست
چیزی بر او یا نفی که مخالفت این قسم میتواند کرد و کفاره ندارد و امام گفت که
و جز این نیست که طلاق صحیح لفظی است که قصد کرده شد بآن طلاق بی
جبری و بی ضرر رسانیدنی بر حالی که بر عده و سنت باشد یا بر روش که
که در پاکی از حیض بی جماع در آن باشد و در حضور دو گواه باشد پس هر که مخالفت
کرد این را که مذکور شد پس طلاق او و نه قسم او چیزی بیان این اگر رد کرده
شود سوی قران پنجم ص ل عَنْ اِسْمعیلَ الْجُعْفِیِّ قالَ قُلْتُ لِاَبی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلام
اَمُرُّ بِالْعَشّارِ وَمَعی مالٌ فَیَسْتَحْلِفُنی فَاِنْ حَلَفْتُ لَهُ تَرَکَنی وَاِنْ لَمْ اَحْلِفْ
لَهُ فَتَّشَنی وَظَلَمَنی فَقالَ احْلِفْ قُلْتُ فَاِنْ یَسْتَحْلِفُنی بِالطَّلاقِ فَقالَ
احْلِفْ لَهُ فَقُلْتُ فَاِنَّ الْمالَ لا یَکُونُ لی قالَ
فَعَنْ مالِ اَخیکَ اِنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ رَدَّ طَلاقَ
ابْنِ عُمَرَ وَقَدْ طَلَّقَ امْرَأَتَهُ ثَلاثاً وَهِیَ حائِضٌ فَلَمْ یَرُدَّ ذلِکَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ

شرح فعن تقدیره فاحلف عن است و تعدیه حلف بعن بتضمین معنی دفع است ان
بکسر همزه است و جمله استیناف بیانی سابق است و مقصود بیان این است که
هر طلاق که مخالف قرآن است باطل است مانند طلاق ابن عمر موافق آنچه

گذشت در احادیث باب من طلق لغیر الکتاب والسنة که باب چهارم است
توضیح یافت در باب الفرق بین من طلق تا اخر که باب بیست و نهم است یعنی
روایتست از اسمعیل جعفی بضم جیم و سکون عین بی‌نقطه و فا گفت که گفتم امام
محمد باقر علیه السلام را که میگذرم برابر عشره با من است مالی پس میپرسد مرا
پس اگر قسم خورم برای او میگذارد مرا و اگر قسم نخورم برای او تفتیش میکنند مرا
ستم میکنند مرا پس امام گفت که قسم بخور گفتم که پس بدرستی که او قسم میدهد
مرا بطلاق پس امام گفت که قسم بخور برای او پس گفتم که بدرستی که آن
مال می باشد از من امام گفت که پس قسم بخور و دفع ستم کن از مال برادر تو
بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله برگردانید طلاق عبد الله بن عمر را
در حالی که بتحقیق طلاق داده بود زنش را سه تطلیقه در حالی که او حائض بود پس
آن طلاق را رسول الله صلی الله علیه و آله باب پنجاه و پنجم اصل باب
طلاق الاخرس شرح این باب بیان طلاق مرد گنگ است و در این باب
چهار حدیث است اول اصل عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ
الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الرَّجُلِ يَكُونُ عِنْدَهُ الْمَرْأَةُ ثُمَّ يَصْمُتُ فَلَا يَتَكَلَّمُ قَالَ
يَكُونُ أَخْرَسَ قُلْتُ نَعَمْ وَيُعْلَمُ مِنْهُ بُغْضٌ لِامْرَأَتِهِ وَكَرَاهِيَةٌ لَهَا أَيَجُوزُ
أَنْ يُطَلِّقَ عَنْهُ وَلِيُّهُ قَالَ لَا وَلَكِنْ يَكْتُبُ وَ
يُشْهِدُ عَلَى ذَلِكَ قُلْتُ لَا يَكْتُبُ وَلَا يَسْمَعُ كَيْفَ يُطَلِّقُهَا
قَالَ بِالَّذِي يُعْرَفُ بِهِ مِنْ فِعَالِهِ مِثْلِ مَا ذَكَرْتَ مِنْ كَرَاهِيَتِهِ وَبُغْضِهِ لَهَا
شرح یصمت بصاد بی‌نقطه و تا دو نقطه در بالا مصدر بصیغه مضارع غایب معلوم

باب نصر است کراهیته بفتح کاف و تخفیف یا دو نقطه در پایین مصدر باب علم است
یعرف بصیغه مضارع غایب مجهول باب ضرب است و ضمیر مستتر راجع
بتطلیق است من برای تبعیض است فعال بکسر فا و تخفیف عین جمع فعل بکسر فا
و سکون عین کالرجال است منصوب و بابش مفعول مطلق است یعنی روایت است
از احمد بن محمد بن ابی نصر گفت که پرسیدم امام رضا علیه السلام از مردی که
میباشد نزد او زن بعد از آن ساکت میشود پس سخن نمیگوید امام گفت که آیا
میشود گنگ گفتم که آری و دانسته میشود از او دشمنی زنش او نخواستنی
و نخواستنی او را آیا گذرا میشود اینکه طلاق دهد از جانب او صاحب
اختیار او امام گفت که نه و لیکن آن گنگ می نویسد تطلیق را و گواه میگیرد بر آن
گفتم که نمی تواند نوشت و نمی شنود چگونه طلاق میدهد او را امام
گفت که بآنچه تطلیق شناخته شود بآن از جمله کارهای او مانند شناخته
شدن آنچه را گفتی که نخواستن او و دشمنی او آن زن را است دوم اصل عَنْ أَبَانِ
بْنِ عُثْمَانَ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ طَلَاقِ الْأَخْرَسِ قَالَ يُلَفِّفُ
قِنَاعَهَا عَلَى رَأْسِهَا وَيَجْذِبُهُ شرح یلف بتشدید فا بصیغه مضارع غایب معلوم
باب نصر است القناع بکسر قاف و تشدید و تخفیف نون و عین بی‌نقطه سرپوش
زن یجذبه بجیم و ذال با نقطه و با بی‌نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است
و ضمیر راجع بقناعست یعنی روایتست از ابان بن عثمان گفت که پرسیدم
امام جعفر صادق علیه السلام را از طلاق گنگ گفت که می پیچد سرپوش زن را
بر سر او شلا چون اراده طلاق کند و میکشد سرپوش را اشلا از سر زن چون

اراده رجوع کند سیوم موثق عَنِ السَّکونی قالَ طَلاقُ الاَخرَسِ اَن یَأخُذَ
مِقنَعَتَها وَیَضَعَها عَلی رَأسِها وَیَعتَزِلَها شرح المقنعه بکسر میم وسکون
قاف وفتح نون وفتحی از سرپوش زن که کوچکتر است از قناع یعنی روایت
از اسمعیل بن ابی زیاد سکونی بفتح سین ونون که راوی امام جعفر صادق
علیه السلام است گفت در کتاب خود که طلاق گنگ مثل این است که بگیرد
سرپوش زن را وگذارد آنرا بر سر زن وبعد وجدائی کند از زن چهارم موثق
عَن یُونُسَ عَن رَجُلٍ اَخرَسَ کَتَبَ فِی الاَرضِ بِطَلاقِ امرَأَتِهِ فَقالَ
اِذا فَعَلَ فِی قُبُلِ الطُّهرِ بِشُهُودٍ وَفُهِمَ عَنهُ کَما یُفهَمُ عَن مِثلِهِ وَیُرِیدُ الطَّلاقَ
جازَ طَلاقُهُ عَلَی السُّنَّةِ شرح یونس بن عبد الرحمن که راوی امام موسی
کاظم وامام رضا علیهما السلام است برجل تقدیره وسالته عن رجل است زیرا
که ظاهر آنست که در کتاب یونس سوالات از امامی که مذکور باشد ودر
اینجا سالته عن فلان مذکور باشد واین عطف بر آن باشد وبحذف وعاطف
فعل لفظیه ماضی غایب مجهول باب منع جاری مجرای لازم است یعنی
صدر غیر فعل ومراد نیست که این مخصوص کتاب نیست بلکه هر فعلی که از و
صادر شود این حکم دارد قبل بضم کاف وضم وسکون بار یکی از معنی
دبر است ومراد اینجا وقت طهور است در نسخ ویرید بواو است وآن
حالیه است مثل قمت واصک وجهه والاظهر آنست که بجای آن اذ یرید باشد
ونایب فاعل فهم باشد یعنی روایتست از یونس بن عبد الرحمن که پرسیدم
امام را از مردی گنگ که نوشت در زمین بطلاق زنش پس امام گفت که

چون کاری کند در وقت طهور پاکی از حیض با گواهانی وفهمیده شود از آن گنگ
چنانچه فهمیده میشود از مانند او بر حالی که اراده دارد انشای طلاق اگر ادا
میشود طلاق او بر طریقت رسول الله صلی الله علیه وآله باب پنجاه وششم اصل
باب الوکالة فی الطلاق شرح این باب بیان وکیل شدن در طلاق است ودر
دراین باب شش حدیث است اول موثق عَن سَعِیدٍ الاَعرَجِ عَن اَبِی عَبدِ اللهِ
عَلَیهِ السَّلامُ قالَ سَأَلتُهُ عَن رَجُلٍ جَعَلَ اَمرَ امرَأَتِهِ اِلی رَجُلٍ فَقالَ
اِشهَدُوا اَنِّی قَد جَعَلتُ اَمرَ فُلانَةَ اِلی فُلانٍ اَیَجُوزُ ذلِکَ قالَ نَعَم
شرح انی بکسر وفتح همزه میتواند بود یعنی روایتست از سعید کنگ (؟) از
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی که
گردانید کار زنش را مفوض سوی مردی با نیروش که گفت که گواه باشید
بدرستی که من بتحقیق گردانیدم کار فلانه را مفوض سوی فلان ووکیل
طلاق داد آیا گذرا میشود آن طلاق امام گفت که آری دوم موثق عَن سَعِیدٍ
الاَعرَجِ عَن اَبِی عَبدِ اللهِ عَلَیهِ السَّلامُ فِی رَجُلٍ یَجعَلُ اَمرَ امرَأَتِهِ اِلی رَجُلٍ
فَقالَ اشهَدُوا اَنِّی قَد جَعَلتُ اَمرَ فُلانَةَ اِلی فُلانٍ فَیُطَلِّقُها اَیَجُوزُ
ذلِکَ لِلرَّجُلِ فَقالَ نَعَم شرح این ظاهر است از
شرح سابق سیوم موثق عَنِ السَّکُونِیِّ عَن اَبِی عَبدِ اللهِ عَلَیهِ السَّلامُ
قالَ قالَ اَمِیرُ المُؤمِنِینَ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ فِی رَجُلٍ جَعَلَ طَلاقَ امرَأَتِهِ
بِیَدِ رَجُلَینِ فَطَلَّقَ اَحَدُهُما وَاَبَی الآخَرُ فَاَبی اَمِیرُ المُؤمِنِینَ عَلَیهِ السَّلامُ
اَن یُجِیزَ ذلِکَ حَتّی یَجتَمِعا جَمِیعاً عَلی طَلاقٍ شرح جمیعا علی طلاق اجرا

از صورتی که هر کدام اختیار طلاق کنند در زمانی غیر زمان دیگری یا
اتفاق کنند در یک زمان و تجدید طلاق زمان اختلاف کنند یعنی روایت
از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که حکم کرد امیر المؤمنین
صلی الله علیه و آله در مردی که گردانید طلاق زنش را باختیار دو مرد پس
طلاق داد یکی از آن دو و ابا و امتناع کرد دیگری پس ابا و امتناع کرد
امیر المؤمنین علیه السلم از اینکه گذرا کند آن طلاق را تا آنکه اتفاق کنند آن
دو مرد همگی بر طلاق چهارم حسن عَنْ أَبِي هِلَالٍ الرَّازِيِّ قَالَ
قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَجُلٌ وَكَّلَ رَجُلًا بِطَلَاقِ امْرَأَتِهِ
إِذَا حَاضَتْ وَطَهُرَتْ وَخَرَجَ الرَّجُلُ فَبَدَا لَهُ فَأَشْهَدَ أَنَّهُ قَدْ أَبْطَلَ
مَا كَانَ أَمَرَهُ بِهِ وَأَنَّهُ قَدْ بَدَا لَهُ فِي ذَلِكَ قَالَ فَلْيُعْلِمْ أَهْلَهُ
وَلْيُعْلِمِ الْوَكِيلَ شرح وکل بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل است
و تعدیه آن بباء بتضمین معنی امر است بدا بابا بر کشیده و دال مخففه و الف منقلب
از واو و بصیغه ماضی غایب معلوم مبنا بر امر است و فاعلش ضمیر مستتر راجع
بمصدر خود و شرحش است در حل حدیث العبرة القرآن معانی بدا بالف ممدوده گذشت
در کتاب التوحید در شرح عنوان باب البدا که باب سیم چهارم است
و مراد اینجا پشیمانیست یعنی روایت است از ابو هلال رازی گفت که گفتم
امام جعفر صادق علیه السلام را که مردی امر کرد مردی را بطلاق زنش
چون حائض شود و پاک شود و بیرون رفت آن مرد پس پشیمانی رو داد او را
پس گواه گرفت بر اینکه او بتحقیق باطل کرد آنچه را که بود که امر کرده بود

بآن و بر اینکه شان اینست که بتحقیق پشیمانی رو داده او را در آن طلاق را
امام گفت که پس باید که اعلام کند اهل خود را و باید که اعلام کند وکیل را مراد
اینست که اگر اعلام و طلاق واقع شود پشیمانی سود ندارد پنجم حسن عَنْ
مِسْمَعٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي رَجُلٍ جَعَلَ طَلَاقَ امْرَأَتِهِ بِيَدِ
رَجُلَيْنِ فَطَلَّقَ أَحَدُهُمَا وَأَبَى الْآخَرُ فَأَبَى عَلِيٌّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ أَنْ
يُجِيزَ ذَلِكَ حَتَّى يَجْتَمِعَا عَلَى الطَّلَاقِ جَمِيعاً شرح مضمون این موثق حدیث
سیوم این باب است ششم مجهول وَرُوِيَ أَنَّهُ لَا يَجُوزُ الْوَكَالَةُ فِي
الطَّلَاقِ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَ
حُمَيْدِ بْنِ زِيَادٍ عَنِ ابْنِ سَمَاعَةَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ سَمَاعَةَ جَمِيعاً عَنْ
أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ
لَا يَجُوزُ الْوَكَالَةُ فِي الطَّلَاقِ قَالَ الْحَسَنُ بْنُ سَمَاعَةَ
وَبِهَذَا الْحَدِيثِ نَأْخُذُ شرح و روایت کرده شده که گذرانمیشود وکالت در طلاق
بیان این آنکه روایت کرد حسین بن محمد از معلی بن محمد از حسن بن علی و روایت
کرد حمید بن زیاد از حسن بن از جعفر بن سماعه هر دو از ابان بن عثمان از زراره
از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او گفت که گذرانمیشود وکالت در طلاق
گفت حسن بن سماعه که و باین حدیث آخر عمل میکنیم مراد مصنف رحمه الله تعالی
اینست که حسن بن سماعه توهم منافات میان حدیث آخر و احادیث سابقه
کرده با وجود آنکه جمع ممکن است بیکی از دو وجه اول حمل حدیث آخر بر کراهت
دوم حمل احادیث سابقه بر صورتی که زوج مانعی داشته باشد مثل آنکه

زوج در وقت حیض زوجه اراده سفر کند و داند که طلاق غایبانه او جامع
شروط صحت طلاق نمیشود یا ثابت نمیشود نزد زوجه باب بیست و نهم از قسم اول

باب الایلاء شرح الایلاء بیاء دو نقطه در پایین منقلب از همزه و همزه منقلب
از واو و مصدر باب افعال قسم خوردن مأخوذ است از الو بفتح و ضم و کسر
همزه و سکون لام بمعنی قسم والیه بفتح همزه و کسر لام و تشدید یاء دو نقطه
در پایین نیز بمعنی قسم خوردنست و مراد اینجا قسم خوردن زوج است در ترک
جماع اضرار یعنی این باب بیان قسم خوردن زوج و ترک جماع بقصد اضرار است
در این باب سیزده حدیث است اول صحیح عَنْ بُرَیْدِ بْنِ مُعَاوِیَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا
عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ یَقُولُ فِي الْإِیلَاءِ إِذَا آلَى الرَّجُلُ أَنْ لَا یَقْرَبَ امْرَأَتَهُ وَلَا
یَمَسَّهَا وَلَا یَجْمَعَ رَأْسَهُ وَرَأْسَهَا فَهُوَ فِي سَعَةٍ مَا لَمْ تَمْضِ الْأَرْبَعَةُ أَشْهُرٍ
فَإِذَا مَضَتْ أَرْبَعَةُ أَشْهُرٍ وُقِفَ فَإِمَّا أَنْ یَفِيءَ فَیَمَسَّهَا وَإِمَّا أَنْ یَعْزِمَ
عَلَى الطَّلَاقِ فَیُخَلِّي عَنْهَا حَتَّى إِذَا حَاضَتْ وَطَهُرَتْ مِنْ مَحِیضِهَا
طَلَّقَهَا تَطْلِیقَةً قَبْلَ أَنْ یُجَامِعَهَا
بِشَهَادَةِ عَدْلَیْنِ ثُمَّ هُوَ أَحَقُّ بِرَجْعَتِهَا مَا لَمْ تَمْضِ الثَّلَاثَةُ الْأَقْرَاءُ
شرح آلی بهمزه و الف بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعال است یقرب
بصیغه مضارع غایب معلوم باب علم است امرأة منصوب است یمسها
تشدید سین بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب علم منصوب است یجمع
بصیغه مضارع غایب معلوم باب منع است راسه و راسها منصوب است
هر یک از قرب و مس و جمع راس کنایت است از جماع پس سعت یا سعة

ما بمعنی نفی وجوب جماع است پس منافات ندارد با وجوب بودن در هر آن
در شب نوبت که مذکور میشود در احادیث باب النشوز که باب شصت و ششم
السعة بفتح و کسر سین بی نقطه و تخفیف عین بی نقطه مصدر متعدی الفا باب علم فراخی
ما و جا مصدریه است و مصدر زمانیه ظرف زمانست الف لام الاربعة اشهر
برای عهد خارجیت و اشارتست بآنچه در آیت سوره بقره است که ا
للذین یؤلون من نسائهم تربص اربعة اشهر فان فاءو فان الله غفور رحیم و ان عزموا
الطلاق فان الله سمیع علیم پس اشهر مجرور و مضاف الیه است زیرا که مدخول
الف لام مجموع مضاف و مضاف الیه است وقف بقاف و فا بصیغه ماضی
غایب مجهول باب تفعیل است التوقیف ایستاده کردن کسی را نزد حاکم برای
طلب حق از آنکس اما دو جا بکسر همزه و تشدید میم است یعزم بعین بی نقطه و را
بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است فیخلی بخاء با نقطه بصیغه مضارع
غایب معلوم باب تفعیل مرفوع تقدیری و منصوب لفظی میتواند بود الاقراء
مرفوع و مجرور میتواند بود و بنابر اول صفة الثلثة است و بنابر دوم مضاف
الیه است و تکرار الف لام برای تأکید عهد خارجیت نظیر آنچه گذشت
در کتاب الصیام در شرح حدیث سیوم باب صوم کفارة الیمین که باب
پنجاه و ششم است یعنی روایتست از برید بضم با بی نقطه ابن معویه گفت که
شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت در ایلاء که چون قسم خورد
مرد که نزدیک نشود زنش را و جماع نکند او را و جمع نکند سر خود را و سر او را
در یک بالین پس آنمرد در وسعتست چند انکه نگذشته آن چهار ماه که در آیت

سوره بقره است چون گذشت چهار ماه ایستاده کرده میشود پس اگر
که برگردد پس جماع کند زن را یا آنست که قرار دهد بر طلاق پس وا میگذارد زن را
تا آنکه چون حائض شود و پاک شود از حیض خود طلاق میدهد او را یک تطلیقه
پیش از آنکه جماع کند او را بگواهی دو عادل بعد از آن نزد ... او از برای
گردانیدن آن زن چندانکه نگذشته باشد آن سه طهر که عده مطلقه است دوم
اصل عن الحلبي قال سألت ابا عبد الله عليه السلام عن الرجل يهجر امرأته
من غير طلاق ولا يمين سنة لم يقرب فراشها قال ليأت اهله وقال
ايما رجل آلى من امرأته والايلاء ان يقول لا والله لا
اجامعك كذا وكذا ويقول والله لاغيظنك ثم يغاضبها فانه يتربص
بها اربعة اشهر ثم يؤخذ بعد الاربعة اشهر فيوقف
شرح يهجر بجيم و را از نبط بصيغه مضارع غايب معلوم باب نصر يا باب افعال
لم يقرب از باب علم است فراشها بكسر فا است ليأت بصيغه امر غايب مجهول
الفا و معتل اللام باب ضرب است اهله منصوب است آلى بهمزه و الف از باب
افعال است و تعديه آن بمن بتضمين معنى بعد است كذا و كذا عبارات است از
زمانی که زیاده بر چهار ماه است واو در و يقول بمعنى او است لاغيظنك بفتح
لام و غين با نقطه و يا دو نقطه در پایین و ظا با نقطه و نون تاكيد ثقيله يا خفيفه
و كسر كاف بصيغه مضارع متكلم معلوم باب نصر يا باب تفعيل يا باب افعال
و هر سه بيك معنى است يغاضبها بغين با نقطه و ضاد با نقطه و یکفیه بصيغه
مضارع غايب معلوم باب مفاعله منصوب است يتربص بصيغه مضارع غايب

معلوم

معلوم باب تفعیل است و ضمیر مستتر راجع با ایما است یؤخذ بصیغه مضارع
غایب مجهول باب تفعیل یا باب افعال یعنی روایتست از حلبی گفت که پرسیدم
امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که ترک میکند زن خود را بغیر طلاقی و بی قسمی
در یکسال و بیان این آنکه نزدیک نشده بجامه خواب آن زن را امام گفت که باید که بیاید
نزد زن خود و امام گفت که هر مردی که ایلاء کرد و دوری از زنش و ایلاء آنست
که گوید که نه بخدا قسم که جماع میکنم ترا چنین و چنین مدت یا گوید که بخدا قسم که هر آینه
خشمناک میکنم ترا بعد از آن ناهمواری کند با آن زن پس بدرستی که او انتظار میکشد
با آن زن چهار ماه بعد از آن گرفته میشود و بعد از آن چهار ماه پس ایستاده کرده
میشود نزد حاکم اصل فان فاء والايفاء ان يصالح اهله فان الله
غفور رحيم وان لم تفئ جبر على الطلاق ولا يقع بينهما
طلاق حتى يوقف وان كان ايضا بعد الاربعة اشهر يجبر على
ان يفئ او يطلق شرح جزا فان فا محذوف است بتقدیر ترک و الا بکسر همزه
و تشدید لام و الف مرکب است از ان شرطیه و لا نافیه نظیر آنچه می آید در بعد
یاز دهم این باب یفاء بصیغه مضارع غایب مجهول باب افعال است الا ف
برگردانیدن زن یصالح بتقدیر ان یصالح است فا در فان برای تعلیل است و
میتواند بود که جزا فان فا محذوف نباشد و الایفاء مصدر معتل الفا و معتل
اللام باب افعال باشد و مبتدا باشد و ان یصالح خبر مبتدا باشد فا در فان
رابطه جزا الشرط باشد و جمله و الایفاء ان یصالح اهله معترضه میان شرط
و جزا باشد و اشارت باشد بآیت سوره حج که و من اوفی بما عاهد علیه الله

فی توسعه اجر اعظم میان اینکه اتیان بعهد آلهی در ایلاء مخالفت قسم است بعد از چهار
ماه زیرا که عهد آلهی در آیه سوره بقره فامساک بمعروف او تسریح باحسان که اشارت
بآن میشود در حدیث ششم این باب متقدم است بر قسم او ویکی این احتمال مناسبت
حدیث آینده نیست باعتبار او یطلق عند ذلک والله اعلم لم تتم تحجز از سکون
ثمره لصیغه مضارع غایب معلوم متعل العین باب ضرب است جیر حکم و بازی حفظ
و را انبسط لصیغه ماضی غایب مجهول باب نصر است یوقف لصیغه مضارع غایب
مجهول باب تفعیل است یا باب افعال است و آن و صیله است ضمیر مستتر در کان
راجع لیطلاق است یجبر بصیغه مضارع غایب مجهول باب نصر است و این
جمله استینافیه است برای بیان لا تقع تا آخر و مقصود آنست که حاکم شرع باو
امر و طلاق نمی تواند گفت از جانب آن مرد بی توکیل او بلکه میباید که جبر کند او را
بر رجوع یا طلاق چنانچه مستفاد میشود از حدیث دهم و یازدهم این باب
یعنی پس اگر برگردد سوی زن واگذاشته میشود و اگر برنگردد و برگردانیده
میشود بتوسط مصلحان خیر اندیش برای بهبود اینکه مصالحه کند با زن خود چنین
که الله تعالی آمرزگار رحم کننده است برای صاحب خیر و باعث خیر و
اگر برنگشت نه از پیش خود و نه بتوسط مصلحان جبر کرده میشود بر طلاق
و واقع نمیشود میان میان آن زوج و زوجه طلاقی مگر اینکه ایستاده کرده
شود هر چند که آن طلاق باشد نیز بعد از آن چهار ماه بیان این آنکه آن مرد
جبر کرده میشود بر اینکه برگردد سوی زن یا خودش طلاق گوید خواه باتباع
صیغه طلاق و خواه بتوکیل دیگری موافق آنچه گذشت در بعض احادیث باب

سابق سیوم اصل عَنْ اَبِی بَصِیرٍ قَالَ سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ یَقُولُ
اِذَا آلَی الرَّجُلُ مِنِ امْرَاَتِهِ وَالْاِیلَاءُ اَنْ یَقُولَ وَاللهِ لَا اُجَامِعُكِ
کَذَا وَکَذَا وَیَقُولُ وَاللهِ لَاُغِیظَنَّكِ ثُمَّ یُغَاضِبُهَا ثُمَّ یَتَرَبَّصُ
بِهَا اَرْبَعَةَ اَشْهُرٍ فَاِنْ فَاءَ وَالْاِیفَاءُ اَنْ یُصَالِحَ اَهْلَهُ اَوْ یُطَلِّقَ
عِنْدَ ذٰلِكَ وَلَا یَقَعُ بَیْنَهُمَا طَلَاقٌ حَتّٰی یُوقَفَ وَاِنْ کَانَ بَعْدَ الْاَرْبَعَةِ
اَشْهُرٍ حَتّٰی یَفِیءَ اَوْ یُطَلِّقَ شرح ثم در ثم یتربص از زیادتی کاتبان نیست
و نبابر وجودش جمله فان فاء تا آخر جزای شرط اول است او در او یطلق
در اول نا صبه فعل مضارع است و بمعنی الا ان و در دوم عاطفه است مشار الیه
ذلک مصدر لغا راست و مقصود آنست که اگر در اثنای برگردانیدن صیغه
طلاق بشروط مقرره گوید حاجت برگردانیدن نیست حتی نفی تا آخر بدل حتی
یوقف تا آخر است و مضمونش موافق سابق است چهارم اصل عَنْ بُکَیْرِ بْنِ
اَعْیَنَ وَبُرَیْدِ بْنِ مُعَاوِیَةَ عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ وَاَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِمَا السَّلَامُ اَنَّهُمَا
قَالَا اِذَا آلَی الرَّجُلُ اَنْ لَا یَقْرَبَ امْرَاَتَهُ فَلَیْسَ لَهَا قَوْلٌ وَلَا حَقٌّ فِی الْاَرْبَعَةِ
اَشْهُرٍ وَلَا اِثْمَ عَلَیْهِ فِی کَفِّهِ عَنْهَا فِی الْاَرْبَعَةِ اَشْهُرٍ
فَاِنْ مَضَتِ الْاَرْبَعَةُ اَشْهُرٍ قَبْلَ اَنْ یَمَسَّهَا فَسَکَتَتْ
وَرَضِیَتْ فَهُوَ فِی حِلٍّ وَسَعَةٍ شرح روایت است از بکیر بن اعین
و برید بن معویه از امام جعفر صادق علیهما السلام اینکه ایشان گفتند که چون ایلا
کند مرد در اینکه نزدیک نشود زنش را پس نیست زن را سخنی و حقی در آن چهار ماه
و نیست گناهی بر مرد در نگاه داشتن خود از زن در آن چهار ماه پس اگر گذشت

امام محمد باقر ع

آن چهار ماه پیش از آنکه جماع کند او را پس اگر خاموش شد و خشنود شد پس آن مرد
در حلیت و وسعت است اصل فَإِنْ رَفَعَتْ أَمْرَهَا قِيلَ لَهُ إِمَّا أَنْ تَفِيءَ
فَتَمَسَّهَا وَإِمَّا أَنْ تُطَلِّقَ وَعَزْمُ الطَّلَاقِ أَنْ يُخَلِّيَ عَنْهَا فَإِذَا حَاضَتْ
وَطَهُرَتْ طَلَّقَهَا وَهُوَ أَحَقُّ بِرَجْعَتِهَا مَا لَمْ تَمْضِ ثَلَاثَةُ قُرُوءٍ فَهَذَا الْإِيلَاءُ
الَّذِي أَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فِي كِتَابِهِ وَسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
شرح پس اگر زن عرض حاکم کند کار خود را گفته میشود آن مرد را که یا آنست که برگردی
پس جماع کنی او را یا آنست که طلاق دهی و قرار دادن طلاق آنست که وا
گذاری زن را پس چون حیض بیند و پاک شود طلاق دهد او را و آن مرد سزاوارتر است
به برگردانیدن آن زن چند آنکه نگذشته باشد سه طهر پس اینست آن ایلاء که
فرو فرستاد الله تبارک و تعالی در کتاب خود در آیت سورهٔ بقره
و در بیان رسول الله صلی الله علیه و آله آن آیت را چنانچه اصل عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ
عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ قَالَ إِنَّ الْمُولِيَ يُجْبَرُ عَلَى أَنْ يُطَلِّقَ تَطْلِيقَةً
بَائِنَةً وَعَنْ غَيْرِ مَنْصُورٍ أَنَّهُ يُطَلِّقُ تَطْلِيقَةً يَمْلِكُ الرَّجْعَةَ فَقَالَ لَهُ
بَعْضُ أَصْحَابِهِ إِنَّ هَذَا مُنْتَقَضٌ فَقَالَ لَا الَّتِي تَشْكُو فَتَقُولُ يُجْبِرُنِي وَيَضُرُّنِي
وَيَمْنَعُنِي مِنَ الزَّوْجِ يُجْبَرُ عَلَى أَنْ يُطَلِّقَهَا تَطْلِيقَةً
بَائِنَةً وَالَّتِي تَسْكُتُ وَلَا تَشْكُو إِنْ يُطَلِّقْهَا تَطْلِيقَةً يَمْلِكُ
الرَّجْعَةَ شرح مولی بضمّ اسم فاعل باب افعال است البائنه با
تخفیف و کسر همزه و نون جدا کننده و مراد آنست که در عوض بخشیدن زن مهر را
مثلا نباشد و آن احتراز است از خلع و مبارات تملک دو جا بضمّه مضارع غایب

معلوم باب فعال یا باب تفعیل است یا بضمّه غایب معلوم باب ضرب است
و بنا بر اول ضمیر مستتر راجع به تطلیقه است و بنا بر دوم راجع به زوج است و
عائد مقدر است به تقدیر یملک فیها الرجعه ضمیر له راجع به جمیل بن دراج است هذا
منتقض با ضاد معجمه است که این دو روایت نقیض یکدیگر است ضمیر مستتر در فقال
راجع به جمیل بن دراج است لا قائم مقام جمله است و مراد آنست که این منتقض نیست
التی تشکو تا آخر استیناف بیانی است بدانکه بنا بر تقریری که کردیم ظاهر میشود
که معترض و مجیب که جمیل بن دراج است معنی تطلیقه بائنه را فهمیده اند و آن را در
در مقابل تطلیقه رجعیه گرفته اند و این مناسب نیست با اشتمال آنچه در حدیث
سابق است که هو احق برجعتها تا آخر یجبرنی بجیم و بای دو نقطه در پایین و
و راء مهمله بضمّه مضارع غایب معلوم باب تفعیل یا باب افعال است و ضمیر
راجع به مولی است یضرنی بضاد با نقطه و تشدید راء مهمله بضمّه مضارع غایب
معلوم باب افعال یا باب نصر است جزای ان شرط محذوف است به تقدیر
فعل یعنی روایت از جمیل بن دراج بضمّ دال مهمله و تشدید راء مهمله و جیم از
منصور بن حازم بحاء مهمله و کسر زای با نقطه که راوی امام جعفر صادق
و امام موسی کاظم علیهما السلام است گفت در کتاب خود که بدرستی که ایلاء
کننده را مجبور کرده میشود بر اینکه طلاق دهد یک طلاق جدا کننده
و روایت از جمیل بن دراج از غیر منصور از جمله راویان ائمه علیهم السلام اینکه
ایلاء کننده طلاق میدهد یک طلاق که قادر میکند بر رجعت پس گفت جمیل بن دراج
را بعض یاران او که این مشتمل بر نقیضین است پس جمیل بن دراج گفت که نه بیان

این آنکه زنی که شکایت میکند نزد حاکم با شوهرش که میگوید که شوهرم حیران کرده
میگذارد مرا و ضرر میرساند مرا و باز میدارد مرا از شوهر جبر کرده میشود شوهر
برآنکه طلاق دهد او را یک طلاق جداگانه و زنی که خاموش میشود و شکایت
نمیکند اگر شوهرش خواهد که طلاق دهد او را یک تطلیقه که قادر کند بر رجعت
میکند ششم اصل عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ أَتَى رَجُلٌ
أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ امْرَأَتِي أَرْضَعَتْ
غُلَامًا وَإِنِّي قُلْتُ وَاللَّهِ لَا أَقْرَبُكِ حَتَّى تَفْطِمِيهِ فَقَالَ لَيْسَ فِي
الْإِصْلَاحِ إِيلَاءٌ شرح تفطمی بتاء و طاء منقطه و ضمیر راجع بغلام بصیغه
مضارع مخاطبه معلوم باب ضرب منصوب است یعنی روایت است از سکونی
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که آمد مردی نزد امیر المؤمنین صلوات الله
علیه پس گفت که ای امیر المؤمنین بدرستی که زن من شیر داد پسری را و بدرستی
که من گفتم که بخدا قسم که جماع نمیکنم ترا تا آنکه از شیر باز مانده گیری او را پس گفت
امیر المؤمنین که نیست او را در اصلاح حال زن و فرزند حکم ایلا که در آیت
سوره بقره است هفتم اصل عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ الْكِنَانِيِّ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ آلَى مِنِ امْرَأَتِهِ بَعْدَ مَا دَخَلَ بِهَا فَقَالَ إِذَا مَضَتْ
أَرْبَعَةُ أَشْهُرٍ وُقِفَ وَإِنْ كَانَ بَعْدَ حِينٍ فَإِنْ فَاءَ فَلَيْسَ بِشَيْءٍ
وَهِيَ امْرَأَتُهُ وَإِنْ عَزَمَ الطَّلَاقَ فَقَدْ عَزَمَ شرح وقف بتاء و
فا بصیغه ماضی غایب مجهول باب تفعیل است و آن وصیلات ظاهر پس شی آن است
که کفاره یمین لازم نباشد و قول علامه حلی در قواعد و محقق حلی در شرایع آنست که کفاره

لازم است چنانچه بیان میشود در شرح حدیث اول باب الرجل یقول لامرأته هی علیه
حرام که باب پنجاه و نهم است یعنی روایت است از ابو الصباح کنانی گفت که پرسیدم
امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که ایلا کرد از زنش بعد از آنکه جماع کرد با او پس
امام گفت که چون گذرد چهار ماه ایستاده کرده میشود نزد حاکم هرچند که باشد
بعد از مدتی از جمله ما حین شد پس اگر برگردد پس نیست آن چیز او چیزی و او
زن اوست و اگر قرار داد طلاق را پس تحقیق قرار داده یعنی که طلاق خواهد
داد بعد از حیض و پاکی چنانچه گذشت در حدیث اول و چهارم این باب اصل
وَقَالَ الْإِيلَاءُ أَنْ يَقُولَ الرَّجُلُ لِامْرَأَتِهِ وَاللَّهِ لَأُغِيظَنَّكِ وَلَأَسُوءَنَّكِ
ثُمَّ يَهْجُرُهَا وَلَا يُجَامِعُهَا حَتَّى تَمْضِيَ أَرْبَعَةُ أَشْهُرٍ فَإِذَا مَضَتْ أَرْبَعَةُ
أَشْهُرٍ فَقَدْ وَقَعَ الْإِيلَاءُ وَيَنْبَغِي لِلْإِمَامِ أَنْ يُجْبِرَهُ عَلَى أَنْ يَفِيءَ
أَوْ يُطَلِّقَ فَإِنْ فَاءَ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ وَإِنْ عَزَمَ الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللَّهَ
سَمِيعٌ عَلِيمٌ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فِي كِتَابِهِ
شرح لاسوءنک بفتح لام و سین بی نقطه و واو و همزه و نون تاکید ثقیله یا خفیفه و کسر
کاف بصیغه مضارع متکلم معلوم باب نصر است یعنی و امام گفت که ایلا آنست
که گوید مرد زنش را که بخدا قسم که هر آینه خشمناک میکنم البته ترا و هر آینه آزرده
میکنم البته ترا بعد از آنکه ترک کند زن را و جماع نکند او را تا آنکه گذرد چهار ماه
پس چون گذرد چهار ماه پس تحقیق واقع شد حکم ایلا که در آیت سوره بقره است
و نازل شده میشود برای امام آنکه جبر کند او را بر آنکه برگردد یا طلاق دهد پس
اگر برگردد پس بدرستی که الله تعالی غفور رحیم است مؤاخذه نمیکند بر مخالفت

آن قسم واگر قرار دهد طلاق را پس بدرستی که الله تعالی شنوای داناست
حساب میکند آنرا یک طلاق وآن مضمون قول الله تبارک وتعالی است
در کتاب او در سوره بقره ششم مجهول عن ابی مریم عن ابی جعفر علیه السلم
قال المولی یوقف بعد الاربعة الاشهر فان شاء امساک
بمعروف او تسریح باحسان فان عزم الطلاق فهی واحدة وهو
املک برجعتها شرح در نسخ فان شاء بکسر همزه وسکون نون وشین بانقطه
والف وهمزه مفتوحه است وآن از سهو کاتبان کاغذیست زیرا که بجای آن
فان شانه بکسر همزه وتشدید نون مفتوحه وفتح شین بانقطه وسکون همزه
ونون وضمیر غایب میباید تا برای تعلیل است وما موافق این شرح میکنیم یعنی
روایتست از ابو مریم از امام محمد باقر علیه السلم گفت که ایلا کننده را ایستاده
کرده میشود نزد حاکم بعد از چهار ماه که معروف است زیرا که بدرستی که
کار او نگاه داشتن زنست بمتعارف یا سر دادن زنست بنیکو کاری پس
اگر بعد از توقیف قرار داد طلاق را پس آن یک طلقه است واو سزاوار
تراست برگردانیدن زن در زمان عده طلاق سیزدهم مجهول عن ابی بصیر عن
ابی عبد الله علیه السلم قال سألته عن الایلاء ما هو فقال هو ان
یقول الرجل لامرأته والله لا اجامعک کذا وکذا ویقول والله لاغیظنک
ثم یتربص بها اربعة اشهر ثم یؤخذ فیوقف بعد الاربعة اشهر
فان فاء فهو ان یصالح اهله فان الله غفور رحیم فان لم یفئ جبر علی ان
یطلق ولا یقع طلاق فیما بینهما ولو کان بعد الاربعة اشهر ما لم ترفعه الی الامام

شرح ما لم ترفعه الی الامام عبارتست از اینکه میباید که ایلا کننده خودش طلاق
گوید بجبر حاکم شرع وطلاق دیگری از جانب او نمی تواند که وکیل او صحیح نیست چنانچه
گذشت در شرح حدیث دوم این باب یعنی روایتست از ابو بصیر از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از ایلا که چیست آن پس امام
گفت که ایلا اینست که گوید مرد زنش را که بخدا قسم که جماع نمیکنم ترا در چنین و
چنین مدت یا گوید که بخدا قسم که هر آینه خشمناک میکنم البته ترا پس انتظار میکشد با
آن زن در چهار ماه بعد از آن گرفته میشود پس ایستاده کرده میشود نزد
حاکم شرع بعد از آن چهار ماه پس اگر برگردد وآن اینست که مصالحه کند با زن
خود پس بدرستی که الله تعالی آمرزگار رحم کننده است واگر بر نگردد جبر کرده
میشود بر اینکه طلاق دهد وواقع نمیشود طلاقی میان آن زن و مرد هر چند که بگذشته
آن طلاق بعد از چهار ماه چند اگر زن عرض نکرده باشد آنرا در سوی حاکم
شرع که امام خود یا نایب منصوب از جانب امام است دوم مجهول عن حماد بن عثمان
عن ابی عبد الله علیه السلام قال فی المولی اذا ابی ان یطلق قال
کان امیر المؤمنین صلوات الله علیه یجعل له حظیرة من قصب و
یجعله فیها ویمنعه من الطعام والشراب حتی یطلق
شرح الحظیرة بفتح حاء بی نقطه وکسر ظاء بانقطه وسکون یاء دو نقطه در پایین وراء
بی نقطه حصاری که مانع بیرون رفتن شود یعنی روایتست از حماد بن عثمان از امام
جعفر صادق علیه السلم که گفت در ایلا کننده چون بعد از چهار ماه وتوقیف
نزد حاکم شرع وعدم رجوع امتناع کند از اینکه طلاق دهد گفت که بود امیر المؤمنین

صلوات الله علیه که میکردانید برای او حصاری از نی و میکردانید او را درآن
حصار و باز میداشت او را از خوردنی و آشامیدنی تا آنکه طلاق دهد یا برگردد
یازدهم حدیث عن خلف بن حماد یرفعه الی ابی عبد الله علیه السلام
فی المولی اما ان یفیء او یطلق فان فعل والا ضرب عنقه شرح فیء بفتح
فاء و سکون یا و همزه؛ رجوع است. یعنی روایت است از
خلف بن حماد بالا میبرد سند را بسوی امام جعفر صادق علیه السلام در ایلا
کننده بعد از چهار ماه و توقیف که آیا لازمست که برگردد یا آنکه طلاق دهد پس
اگر کند و اگذاشته میشود و اگر نکند زده میشود گردنش منافاتی نیست
میان این و سابق بنابر آنکه حاکم شرع مخیر باشد دوازدهم حدیث عن حفص بن
البختری عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا غاضب الرجل امرأته
فلم یقربها من غیر یمین اربعة اشهر استعدت علیه فاما ان یفیء
واما ان یطلق فان ترکها من غیر مغاضبة
او یمین فلیس بمول شرح استعدت بسکون عین
بی نقطه و بتخفیف دال بی نقطه مفتوحه بضمه ماضی غایبه معلوم متصل اللام تا
استفعال است الاستعداد طلب العدو است حاکم برکسی یعنی روایت است از
حفص بن بختری از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون خشمناک کند مرد زنش را
پس نزدیک نشود او را بی قسمی در چهار ماه آن زن نزد حاکم شرع استعدا
میکند برا و پس لازمست که برگردد یا لازمست که طلاق دهد پس اگر مرد و اگذارد او را
زن را بی خشمناک کردنی یا قسمی پس آن مرد نیست ایلا کننده یعنی که زن او را استطاعت

میکند برا و سیزدهم حدیث عن غیاث بن ابرهیم عن ابی عبد الله علیه السلام
قال کان امیر المؤمنین علیه السلام اذا ابی المولی ان یطلق
جعل له حظیرة من قصب واعطاه ربع قوته حتی یطلق
شرح روایت است از غیاث بن ابراهیم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
که بود امیر المؤمنین علیه السلام که چون امتناع میکرد ایلا کننده از آنکه طلاق دهد
با وجود عدم رجوع میکردانید برای او حصاری از نی و او را میداد او را ربع نفقه
او تا آنکه طلاق دهد منافاتی نیست میان این و حدیث دهم این باب بنابر آنکه مراد
در دهم منع از مجموع باشد و آن منافات ندارد با دادن بعض یا بنابر آنکه امام مخیر
باشد میان منع از بعض و منع از کل بحسب اقتضای مصلحت امیر المؤمنین علیه السلام دو
قسم را میکرده باشد باب پنجاه و ششم اصل باب انه لا یقع الایلاء الا بعد دخول الرجل
باهله شرح این باب بیان آنست که ثابت نمیشود احکام ایلاء مگر بعد از جماع مرد با زن
در این باب چهار حدیث است اول حدیث عن ابی الصباح الکنانی عن ابی عبد
الله علیه السلام قال لا یقع الایلاء الا علی امرأة قد دخل
بها زوجها شرح روایت است از ابی الصباح کنانی از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت که واقع نمیشود ایلاء مگر بر زنی که بتحقیق جماع کرده باشد با او شوهرش
مراد آنست که بی دخول ثابت نمیشود احکام ایلاء مثل آنکه واقع شود طلاق بمجرد
توقیف و جبر زوج بر طلاق چنانچه گذشت در بعض احادیث باب سابق دوم حدیث
عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت
له الرجل یولی من امرأته قبل ان یدخل بها قال لا یقع

الایلاء حتی یدخل بها شرح این ظاهر است از شرح سابق سیوم اصل عن
زرارة عن ابی عبد الله علیه السلم قال لا یکون مولیا حتی یدخل
شرح این نیز ظاهر است چهارم اصل عن ابی الصباح الکنانی عن ابی عبد الله
علیه السلام قال سئل امیر المؤمنین صلوات الله علیه عن رجل
الی من امرأته ولم یدخل بها قال لا ایلاء حتی یدخل
بها فقال ارأیت لو ان رجلا حلف ان لا یبنی باهله سنتین
او اکثر من ذلک اکان یکون ایلاء شرح ضمیر مستتر در قال راجع
با امام جعفر صادق علیه السلم است یبنی بیاء تحتیه و نون تضعیف مضارع غائب
معلوم باب ضرب است البناء خیمه زدن بر سر خیری و مراد اینجا زفاف است
یعنی جماع عروس در شب اول و این معنی بر آنست که عادت عرب این بود که خیمه
تازه برای عروس میزده اند در آن شب اکان استفهام انکاریست یعنی روایت
از ابو الصباح بفتح صاد منقطه و تشدید باء تحتیه کنانی بکسر کاف و دو نون از
امام جعفر صادق علیه السلام کفت که پرسیده شد امیر المؤمنین صلوات الله
علیه از مردی که ایلا کرد از زنش بر حالی که جماع نکرده بود با او کفت که نیست احکام
ایلا مکر اکه جماع کند با او پس از آن امام کفت که خبر ده مرا که اکر میبود آنکه مردی
قسم خورد که زفاف نکند بزنش در دو سال یا بیشتر از آن آیا میبود که باشد ایلا
باب پنجاه و هفتم اصل باب الرجل یقول لامرأته هی علیه حرام شرح وضع ضمیر
غایب در موضع ضمیر مخاطبه و وضع ضمیر غایب موضع ضمیر متکلم برای اشارت بجا
بنا خوشی این کلام است یعنی این باب بیان مردیست که میکوید زنش را که آن زن

بر آن مرد حرام است در این باب چهار حدیث است اول اصل عن زرارة عن
ابی جعفر علیه السلم قال سالته عن رجل قال لامرأته انت علیه حرام
فقال لی لو کان لی علیه سلطان
لاوجعت رأسه وقلت له الله احلها لک فما حرمها
علیک انه لم یزد علی ان کذب فزعم ان ما
احل الله له حرام ولا یدخل علیه طلاق ولا کفارة
شرح روایتست از زراره از امام محمد باقر علیه السلام کفت که پرسیدم امام را
از مردی که کفت زنش را که تو بر او حرامی پس امام کفت مرا که اکر میبود مرا بر آن مرد
سلطنتی هر آینه دردناک میکردم سر او را بتازیانه و میکفتم او را که الله تعالی حلال کرد
او را برای تو پس چه چیز حرام کرد او را بر تو بدرستی که آن مرد زیاد نکرد بر اینکه دروغ
کفت با زنش که دعوی کرد زیرا که آنچه حلال کرده او را الله تعالی حرام است
و داخل نمیشود بر آن مرد طلاقی و نه کفاره اصل فقلت قول الله عز وجل یا ایها
النبی لم تحرم ما احل الله لک فجعل فیه الکفارة
فقال انما حرم علیه جاریته ماریة وحلف ان لا یقربها فانما
جعل علیه الکفارة فی الحلف ولم یجعل علیه فی التحریم
شرح قول مرفوع و مبتداست یا ایها النبی تا آخر خبر مبتداست و آن مشتمل بر آیات
زیرا که مراد مجموع آنست که یا ایها النبی لم تحرم ما احل الله لک تبتغی مرضات ازواجک
والله غفور رحیم قد فرض الله لکم تحلة ایمانکم والله مولکم وهو العلیم الحکیم و در این چند
احتمال است و از آن جمله اینکه استفهام در لم تحرم برای توبیخ نیست بلکه برای [illegible]

زیرا که نبی تحریم ماریه را برای ضرورت و دفع ضرر بعضی از ازواج از خود کرده بود و
و آن بر او واجب بود بنا بر وجوب تقیه و چون قرآن نازل شد در تحلیل ماریه
بعد از تحریم پس احتمال ضرر برطرف شده و زنان او را منع در داشته آنحضرت
و این شبیه نسخ است اگر چه نسخ نیست و تحلة مصدر باب تفعیل است بمعنی تحلیل و اینجا
عبارت است از کفاره و زیرا که میکشاید گره قسم را **یعنی** پس گفتیم که قول الله عز و
جل در سوره تحریم این است که ای نبی چرا حرام میکنی آنچه را که حلال کرده الله تعالی
برای تو تا آخر پس گردانید در تحریم کفاره را پس امام گفت که خبر این نیست
که نبی حرام کرده بود بر خود کنیز خود ماریه را و قسم خورده بود که جماع نکند او را و خبر این
نیست که گردانید بر نبی کفاره را در قسم و نگردانید بر او در تحریم **بدان** نسبت که تحریم
دو قسم است اول اخبار از حرام بودن دوم حرام کردن بمعنی اول کذب است
و کفاره ندارد و دوم از قبیل انشاءات و کفاره دارد از قبیل قسم دوم است ایلا
بر تقدیر بازگشت که مذکور شد در باب الایلاء که باب بیست و نهم است بنا بر قول
علامه حلی در قواعد که وان رفعت امرها الی الحاکم انظره اربعة اشهر للتربص فی امره
فان وطی لزمته الکفارة تا آخر و قول محقق در شرایع که کفاره الایلاء مثل
کفارة الیمین و شیخ زین الدین در شرح آن گفته که لان الایلاء یمین خاصة و هو
و هو الحلف علی ترک وطی الزوجة علی ما سیاتی تفصیله و انما تمیز عن مطلق الیمین باحکام مخصوصة
اما الکفارة فواحدة و تحقیق تمام می آید در کتاب الایمان و النذور و الکفارات
در شرح حدیث دوم باب الیمین الذی تلزم صاحبها الکفارة ان شاء الله تعالی **دوم**
اصل عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لَهُ مَا تَقُولُ فِي رَجُلٍ

قَالَ لِامْرَأَتِهِ أَنْتِ عَلَيَّ حَرَامٌ فَإِنَّا نُرْوَى بِالْعِرَاقِ أَنَّ عَلِيّاً عَلَيْهِ السَّلَامُ
جَعَلَهَا ثَلَاثاً فَقَالَ كَذَبُوا لَمْ يَجْعَلْهَا طَلَاقاً وَلَوْ كَانَ
لِي عَلَيْهِ سُلْطَانٌ لَأَوْجَعْتُ رَأْسَهُ ثُمَّ أَقُولُ إِنَّ اللَّهَ أَحَلَّهَا لَكَ
فَمَا ذَا حَرَّمَهَا عَلَيْكَ مَا زِدْتَ عَلَى أَنْ كَذَبْتَ فَقُلْتَ لِشَيْءٍ أَحَلَّهُ اللَّهُ لَكَ إِنَّهُ حَرَامٌ
شرح نروی بضمه مضارع متکلم مع الغیر مجهول باب تفعیل یا باب افعال است الترویة
و الاراوة کسی را راوی کردن یعنی شنوانیدن خبری برای اینکه روایت کند به
دیگران **یعنی** روایت است از زراره از امام محمد باقر علیه السلام گفت که گفتم امام را که
چه میگوئی در مردی که گفت زنش را که تو بر من حرامی چه بدرستی که ما شنوانیده میشویم
شیعیان در کوفه اینکه علی علیه السلام گردانید آن کلمه را سه طلقه پس امام گفت که دروغ
گفتند نگردانید از اطلاق و اگر میبود مرا بر او تسلطی هر آینه بدرد می آوردم سر او را تا بگویم
با و بعد از آن میگویم که بدرستی که الله تعالی حلال کرد او را برای تو پس چه چیز حرام کرد
او را بر تو زیاد نکردی بر اینکه دروغ گفتی با نیروش که گفتی چیزی را که حلال کرده آنرا الله
تعالی بر تو که بدرستی که آن حرام است **سیوم اصل** عَنْ أَبِي مَخْلَدٍ السَّرَّاجِ عَنْ أَبِي
عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَتْ شُنَيَّةُ بْنُ عِقَالٍ بَلَغَنِي أَنَّكَ تَزْعُمُ أَنَّ مَنْ قَالَ
مَا أَحَلَّ اللَّهُ عَلَيَّ حَرَامٌ أَنَّكَ لَا تَرَى ذَلِكَ شَيْئاً قُلْتُ أَمَّا قَوْلُكَ الْحِلُّ عَلَيَّ حَرَامٌ
فَهَذَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ الْوَلِيدُ جَعَلَ ذَلِكَ فِي أَمْرِ سَلَامَةَ امْرَأَتِهِ
وَإِنَّهُ بَعَثَ يَسْتَفْتِي أَهْلَ الْحِجَازِ وَأَهْلَ الْعِرَاقِ وَأَهْلَ
الشَّامِ فَاخْتَلَفُوا عَلَيْهِ فَأَخَذَ بِقَوْلِ أَهْلِ
الْحِجَازِ أَنَّ ذَلِكَ لَيْسَ بِشَيْءٍ **شرح** مخلد بضم میم و فتح خاء با نقطه و تشدید

لام مفتوحه و دال منقوطه است. باء بفتح میم و سکون خاء و تخفیف لام است. شبه بفتح
شین با نقطه و تشدید باء بی‌نقطه است. عقال بفتح عین بی‌نقطه و تشدید کاف است
ترغم برای با نقطه و عین بی‌نقطه از باب نصر است. انّ بفتح همزه و تشدید نون مفتوحه است
ما اعمل الله عبارت است از زوجه. علی بحرف جر و ضمیر متکلم است و ظرف متعلق
بحرام است. ان لک بکسر همزه است و این جمله خبر ان است و در آن تغلیب حال
حکایت بر حال محکی است زیرا که امام ضمیر متکلم گفته بوده و بر این قیاس است لا
مشار الیه و لک قول است پس مشتمل بر عاید است. امّا بفتح همزه و تشدید میم برای
تفصیل است. پس همه کلام اینجا منقول نشده. الحل بکسر حاء بی‌نقطه و تشدید لام آنچه
حلال باشد و اینجا عبارت است از زوجه بنا بر ابتدا است جمله جعل تا آخر خبر مبتدا است
و مجموع مرکب از مبتدا و خبر خبر تو لک است و لاک اینجا هم مشتمل بر عاید است. ان
بکسر همزه است. تستثنی حال فاعل است. جعلت مجاز عبارت از ذکر است. ان
بکسر همزه است. یعنی روایت است از ابو مخلد سراج از امام جعفر صادق علیه السلام
امام گفت که گفت مرا شبی حال از جمله عمال که رسید بمن اینکه تو که
میسری که مرد گفت زوجه من بر من حرام است بدرستی که تو نمی‌گویی قول او را
خبری با تعیین که میگویی که آن کفاره ندارد و گفتم که اما قول تو که زوجه من بر من حرام است
پس ابن ولید که از خلفای بنی امیه است کردانید آن قول را در کار رسالت زنش و بعد
که او کس فرستاد استفتا میکرد فقهای حجاز و فقهای عراق و فقهای شام را
پس اختلاف کردند در فتوی بر او پس عمل کرد بقول فقهای حجاز که بدرستی که
آن سخن نیست چیزی. چهارم حل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللهِ

عَلَيْهِ السَّلَامُ رَجُلٌ قَالَ لِامْرَأَتِهِ أَنْتِ عَلَيَّ حَرَامٌ فَقَالَ لَيْسَ عَلَيْهِ
كَفَّارَةٌ وَلَا طَلَاقٌ شرح روایت از محمد بن مسلم گفت که
گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که مردی گفت زنش را که تو بر من حرامی امام گفت
که نیست بر او کفاره و نه طلاق. باب هشتم حل باب الخلیة والبریة والبتة شرح الخلیة
بخاء با نقطه و کسر لام و تشدید یاء دو نقطه در پایین. البریة بفتح باء بی‌نقطه و کسر راء
بی‌نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و همزه گاهی منقلب بیاء میشود و مدغم میگردد. البتة
بفتح باء بی‌نقطه و تشدید تاء دو نقطه در بالا منقطعه. بیان اینها شد در شرح حدیث
اول باب ما یجب ان یقول من اراد ان یطلق که باب هفتم است. این باب بیان
خلیه و بریه و بته است و در این باب سه حدیث است. اول حل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ
مُسْلِمٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الرَّجُلِ يَقُولُ لِامْرَأَتِهِ أَنْتِ
مِنِّي خَلِيَّةٌ أَوْ بَرِيَّةٌ أَوْ بَتَّةٌ أَوْ حَرَامٌ فَقَالَ لَيْسَ بِشَيْءٍ شرح روایت از محمد بن
مسلم گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از مرد که میگوید زنش را که تو از
من فارغی یا جداگانه یا بریده شده یا حرامی. پس امام گفت که نیست چیزی مراد این است که
هیچکدام از اینها طلاق واقع نمیشود و مستلزم کفاره نیست. دوم حل عَنْ سَمَاعَةَ
قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ قَالَ لِامْرَأَتِهِ أَنْتِ مِنِّي بَائِنٌ وَأَنْتِ مِنِّي خَلِيَّةٌ
وَأَنْتِ مِنِّي بَرِيَّةٌ قَالَ لَيْسَ بِشَيْءٍ شرح بائن یعنی جداگانه است
و حذف علامت تانیث اینجا مثل حذف آن در طالق است و باقی ظاهر است از
شرح حدیث سابق. سوم حل عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ
عَنْ رَجُلٍ قَالَ لِامْرَأَتِهِ أَنْتِ خَلِيَّةٌ أَوْ بَرِيَّةٌ أَوْ بَتَّةٌ أَوْ حَرَامٌ فَقَالَ لَيْسَ بِشَيْءٍ

شرح این نیز ظاهر است باب شصت و یکم آمل باب الخیار شرح الخیار بکسر خاء معجمه
و تخفیف یاء دو نقطه در پایین و راء بی نقطه اسم مصدر باب افتعال که زیدن یکی از
جمله طلاق و شوهر را یعنی این باب بیان اختیار داشتن زنست در این باب چهار
حدیث است اول آمل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنِ الْخِيَارِ فَقَالَ وَمَا هُوَ وَمَا
ذَاكَ إِنَّمَا ذَاكَ شَيْءٌ كَانَ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
شرح ما دو جا استفهامیه است و ضمیر منهم است و عبارت است از زوج از جمله
امت مشار الیه ذلک خیار است و مثل این کلام در بیان دوری دو چیز از
یکدیگر متعارف است یعنی روایت است از محمد بن مسلم گفت که پرسیدم امام محمد
باقر علیه السلام را از اختیار داشتن زن پس امام گفت که چیست آن و چیست این
جز این نیست که این چیزیست که بود برای رسول الله صلی الله علیه و آله بیان این چیز
در حدیث سیوم این باب دوم آمل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنِّي سَمِعْتُ أَبَاكَ يَقُولُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
خَيَّرَ نِسَاءَهُ فَاخْتَرْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَمْ يُمْسِكْهُنَّ عَلَى طَلَاقٍ
وَلَوِ اخْتَرْنَ أَنْفُسَهُنَّ لَبِنَّ فَقَالَ إِنَّ هَذَا حَدِيثٌ كَانَ يَرْوِيهِ
أَبِي عَنْ عَائِشَةَ وَمَا لِلنَّاسِ وَلِلْخِيَارِ إِنَّمَا هَذَا شَيْءٌ
خَصَّ اللَّهُ بِهِ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شرح لم یمسکهن بضم یاء مضارع
غایب معلوم باب افعال است علی طلاق حال فاعل لم یمسکهن است و نفی راجع بقید
میشود و مراد اینست که آن تخییر طلاق نبود لبن بکسر با بخفیف و تشدید نون مفتوحه صیغه
ماضی جمع مؤنث غایب معلوم معتل اللام باب ضرب است و مراد اینست که جدا

بتطلیق رسول الله نمیکان یرویه ابی عن عائشه اشارتست بانکه صحیح نیست زیرا که مسلمات
دارد و بار یاد کردن کنن در دو آیت سوره احزاب بنابر آنکه دلالت بر تعلیق
بر ماضی میکند و ماضی متقدم کسی نمیباشد پس هر کدام از زنان که در زمان ماضی تهیا
شق اول کرده باشند و بعد از نزول این دو آیت اظهار اختیار شق دوم کنند
مخالفت امر آیت اولی کرده خواهند بود و آن معصیتی تازه است بدانکه از این ظاهر
میشود که اگر در بعض احادیث این باب و باب آینده اخبار به تخییر رسول الله یا اخبار
باختیار زنان او خدا و رسول او واقع شود مبنی بر حقیقت نیست بلکه مبنی بر قصد مجازات
و مراد اخبار از چیزیست که مخالفان آنرا تخییر شمرند یا اخبار از چیزیست که مخالفان
آنرا اختیار خدا و رسول میشمرند نظیر ما آنرا الالهة زیرا که بتان مستحقان عبادت نبا
باعتقاد فاسد مشرکان یا مبنی بر نقل از عائشه است ما للناس و للخیار برای بیان
دوری مردمان از خیارات تا مبادا که کسی خیال عموم کند یعنی روایت است از محمد
بن مسلم گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که بدرستی که من شنیدم از پدر تو
میگفت که بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله اختیار داد زنانش را پس اختیار
کردند الله تعالی را و رسولش را و نگاه نداشت آن زنان را بر حالی که بر طلاق باشند
و اگر آن زنان اختیار میکردند خود شان را هر آینه جدا میشدند پس امام گفت که این
حدیثی است که بود که روایت میکرد آنرا پدرم از عائشه و چیست مردمان را
باختیار و جز این نیست که این خیار چیزیست که مخصوص کرد الله تعالی آنرا به
رسول الله صلی الله علیه و آله را باب سوم آمل عَنْ عِيصِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ خَيَّرَ امْرَأَتَهُ فَاخْتَارَتْ نَفْسَهَا بَانَتْ

منه قال لا انما هذا شیء کان لرسول الله صلی الله علیه
وآله خاصة امر بذلك ففعل ولو اخترن انفسهن
لطلقن وهو قول الله عز وجل قل لازواجك ان کنتن
تردن الحیوة الدنیا وزینتها فتعالین امتعکن واسرحکن سراحا جمیلا

شرح دو آیت سورهٔ احزاب چنین است اول یا ایها النبی قل لازواجك ان کنتن
تردن الحیوة الدنیا وزینتها فتعالین امتعکن واسرحکن سراحا جمیلا دوم وان کنتن تردن الله
ورسوله والدار الآخرة فان الله اعد للمحسنات منکن اجرا عظیما لطلقن بفتح لام و صیغهٔ
ماضی جمع مؤنث غایبه مجهول یا معلوم باب تفعیل است و بنا بر اینکه اول مراد است
که اختیار ایشان بجای طلاق میبود و بنا بر دوم مراد اینست که ایشان طلاق خود
شان میکنند بوکالت و این منافات ندارد با اختصاص جواز این توکیل برسول الله
صلی الله علیه وآله چنانچه ظاهر میشود در حدیث آخر این باب و در بعض نسخ لطلقن است
و آن منافی اختصاص نمیباید والله اعلم یعنی روایتست از عیص بن قاسم از
امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را که مردی اختیار داد زنش را
پس آن زن اختیار کرد خودش را آیا جدا میشود از آن مرد امام گفت که نه چنین
نیست که این چیزیست که بود برای رسول الله صلی الله علیه وآله تنها مامور شده
بآن تخییر پس کرد و اگر زنان اختیار میکردند خود شانرا هر آینه مطلقات میشدند
و آن مضمون قول الله عز وجل است در سورهٔ احزاب که بگو زنان ترا که اگر باشید
که اراده کرده باشید زندگی دنیا را و آرایش آنرا پس بیایید که بهره مند کنم
شمارا و سر دهم شمارا سردادنی نیکو چهارم حسن عن بعض اصحابنا عن ابی عبد الله

علیه السلام قال قلت له ما تقول فی رجل جعل امر امرأته
بیدها قال فقال ولی الامر من لیس اهله وخالف السنة ولم یجز النکاح

شرح جعل امرأته بیدها عبارت از اینست که زنرا وکیل کرد در طلاق خودش بغیر روش
که زن در طلاق غیر مواقعه بحضور رجلین گوید که انا طالق ولی بصیغهٔ ماضی غایب معلوم
باب تفعیل است الامر منصوب و مفعول دوم است که مقدم شده بر مفعول اول
لم یجز بجیم و زای بانقطه بصیغهٔ مضارع غایب معلوم معتل العین باب افعال است
النکاح منصوبست یعنی روایتست از بعض یاران ما از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که گفتم امام را که چه میگویی در مردی که گردانید کار زنش را بدست آن زن
راوی گفت که پس امام گفت که صاحب اختیار کرده کسی را که نیست اهل آن کار و
مخالفت کرده طریقت رسول الله صلی الله علیه وآله و گذرا نکرده نکاح را یعنی
که بمقتضای نکاح عمل نکرده و مراد اینست که آن طلاق باطل است باب هشتم
دوم حسن باب کیف کان اصل الخیار شرح باب مضاف است بمضمون جملهٔ کیف برای
استفهام حقیقی نیست بلکه عبارت است از آنچه در جواب استفهام حقیقی میباشد
مثل علمت کیف زید زیرا که علم منافی استفهام حقیقی است یعنی این باب بیان آنست
که چگونه بود سبب خیار زنان رسول الله صلی الله علیه وآله در این باب شش حدیث است
اول حسن عن زرارة قال سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول
ان الله عز وجل انف لرسول الله صلی الله علیه وآله من مقالة
قالتها بعض نسائه فانزل الله آیة التخییر فاعتزل رسول الله
صلی الله علیه وآله نساءه تسعا وعشرین لیلة فی مشربة

أُمُّ إِبْرٰهِيمَ ثُمَّ دَعَاهُنَّ فَخَيَّرَهُنَّ فَاخْتَرْنَهُ فَلَمْ يَكُ شَيْئاً وَلَوِ
اخْتَرْنَ أَنْفُسَهُنَّ كَانَتْ وَاحِدَةً بَائِنَةً قَالَ وَسَأَلْتُهُ عَنْ مَقَالَةِ
الْمَرْأَةِ مَا هِيَ قَالَ فَقَالَ إِنَّهَا قَالَتْ يَرَى مُحَمَّدٌ أَنَّهُ لَوْ طَلَّقَنَا أَنَّهُ لَا يَأْتِينَا
الْأَكْفَاءُ مِنْ قَوْمِنَا يَتَزَوَّجُونَا شرح الف و همزه و نون و فا نیه ماضی غائب معلوم
باب نصر و ضرب یا باب علم است و بنا بر اول مصدرش انف بفتح همزه و سکون
نون است بمعنی زدن بر بینی کسی برای دفع نالایق او و بنا بر دوم مصدرش انف
بفتح همزه و فتح نون است سر باز زدن از نالایق و بر هر تقدیر مراد امر باعتزال است
من برای سببیت است بعض نسخ عبارت از حفصه و زینب است چنانچه می آید در بعض
احادیث این باب فا در فانزل برای تعقیب است فا در فاعتزل برای تفریع است
المشربة بفتح میم و سکون شین با نقطه و فتح و ضم را بی نقطه و با بی نقطه غرفه ام ابرا
ابراهیم است و مشربه ام ابراهیم مذکور شده در کتاب الحج در حدیث دوم باب
اتیان المشاهد و قبور الشهداء که باب دویست و بیست و یکم است ثم برای تراخی
و این منافات ندارد با تعقیب که در فانزل است زیرا که تراخی باعتبار اول زمان
اعتزال است و تعقیب باعتبار آخر آن انت البائنة ببا بی نقطه و کسر همزه و نون
کانه و آن احتراز است از خلع و مباراة که بیان میشود در باب آینده و باب
بعد از آن پس مراد رجعیه است موافق آنچه گذشت در شرح حدیث پنجم باب
الایلاء که باب پنجاه و ششم است نیز و جونا بتشدید و تخفیف نون میتواند بود و نظیر
دو قرائت در آیت سوره زمر تأمروني یعنی روایت است از زراره که گفت که شنیدم
از امام محمد باقر علیه السلام میگفت که بدرستی که الله عز و جل دفع نالایق کرد برای

رسول الله صلی الله علیه و آله بسبب سخنی که گفت از بعض زنانش پس فرو فرستاد
الله تعالی در سوره احزاب آیت تخییر را پس دوری کرد رسول الله صلی الله علیه و آله
از زنانش در بیست و نه شبانه روز در غرفه ماریه بعد از آن خواند آن زنان را
پس اختیار داد ایشان را پس ایشان اختیار کردند او را پس آن تخییر نبود چیزی یعنی
که باعث طلاق نشد و اگر اختیار میکردند خود شان را میشد تطلیقه ایشان یک تطلیقه
رجعیه راوی گفت که و پرسیدم امام را از سخن آن زن که بسبب آن راوی
گفت که پس امام گفت که بدرستی که آن زن گفت که پندارد محمد اینکه اگر او
اگر طلاق میداد ما را هر آینه بدرستی که شأن این میبود که نمی آمدند ما را همتایان از قوم
بر حالی که جفت خود کنند ما را دوم اصل عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ الْكِنَانِيِّ قَالَ
ذَكَرَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ زَيْنَبَ قَالَتْ لِرَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ لَا تَعْدِلُ وَأَنْتَ رَسُولُ اللهِ وَقَالَتْ حَفْصَةُ إِنْ طَلَّقَنَا
وَجَدْنَا أَكْفَاءَنَا مِنْ قَوْمِنَا فَاحْتَبَسَ الْوَحْيُ عَنْ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ
وَآلِهِ عِشْرِينَ يَوْماً شرح در نسخ عشرین یوما است و در بعضی تسعه و عشرین یوما است
موافق حدیث پنجم این باب و بنا بر نسخ میباید که دو واقعه باشد و این خلاف
ظاهر است یعنی روایت است از ابو الصباح کنانی که گفت که یاد کرد امام جعفر صادق
علیه السلام اینرا که زینب گفت رسول الله صلی الله علیه و آله را که عدالت نمیکنی و
حال آنکه تو رسول الهی و گفت حفصه که اگر طلاق دهد ما را می یابیم همتایان ما را از
جمله قوم ما پس حبس افتاد وحی از رسول الله صلی الله علیه و آله بیست روز اصل قَالَ
فَأَنِفَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ لِرَسُولِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَنْزَلَ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ

طلقنا

لازواجك ان كنتن تردن الحيوة الدنيا وزينتها فتعالين الى قوله
اجرا عظيما فاخترن الله ورسوله ولو اخترن انفسهن لكن ولو اخترن
الله ورسوله فليس ... شرح ضمیر مستتر در قال ، و جابر راجع بامام
وان اخترن بکسر همزه و سکون خا است و مراد همینست که بعد از اختیار نفس و
ثبوت اگر حادث شود اختیار الله و رسولش فائده ندارد یعنی امام گفت که
پس دفع نالایق کرد الله عزوجل برای رسولش پس فرو فرستاد در سوره
احزاب که ای نبی بگو زنان خود را که اگر بوده که میخواسته باشید زندگی دنیا را و
و آرایش آنرا پس بیایید تا قول او که اجرا عظیما امام گفت که پس زنان اختیار کردند
الله تعالی و رسولش را و اگر اختیار میکردند خود را شما آنرا آنیه جدا می شدند و اگر
بعد از آن اختیار کنند الله تعالی و رسولش را پس نیست شوهری سیوم اصل عن
عبد الاعلى بن اعين قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول ان
بعض نساء النبي صلى الله عليه واله قالت ايرى محمد انه
ان طلقنا لا نجد الاكفاء من قومنا قال فغضب الله
له من فوق سبع سموات فامره فخيرهن حتى انتهى الى زينب بنت جحش
فقامت فقبلته وقالت اختار الله ورسوله
شرح من فوق سبع سموات مبنی بر نوعی از مجاز است نظیر الرحمن علی العرش استوی
زیرا که الله تعالی مکانی نیست یعنی روایت است از عبد الاعلی بن اعین گفت که شنیدم
از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که بدرستی که بعض زنان نبی صلی الله علیه و آله
گفت که آیا میداند محمد اینرا که او اگر طلاق دهد ما را نمی یابیم همسران از جمله قوم ما

گفت که پس غضب کرد الله تعالی برای نبی از بالای هفت آسمان با نیروش که امر کرد
او را پس اختیار داد زنانرا تا آنکه رسید بسوی زینب بنت جحش بفتح جیم و سکون
حاء مهمله و شین نقطه دار پس زینب برخاست پس بوسید او را و گفت که اختیار
میکنم الله تعالی و رسولش را چهارم اصل عن داود بن سرحان عن ابي
عبد الله عليه السلام قال ان زينب بنت جحش قالت يرى
رسول الله صلى الله عليه واله ان خلى سبيلنا لا نجد زوجا غيره
وقد كان اعتزل نساءه تسعا وعشرين ليلة فلما قالت زينب
الذي قالت بعث الله عز وجل جبرئيل الى محمد صلى الله عليه واله
فقال قل لازواجك ان كنتن تردن الحيوة الدنيا وزينتها فتعالين
امتعكن الاية كليتهما فقلن بل نختار الله
ورسوله والدار الاخرة شرح ظاهر قالت تا آخر اینست که
بعث جبرئیل متصل باشد بآنچه قول زینب و این منافات ندارد با اینکه بعد از قول زینب
فاصله بیست و نه روز یا بیست روز زیرا که میتواند بود که زینب آن قول را مکرر گفته
باشد و بر این قیاس است اقتباس وحی الآیتین منصوب و بدل قل لازواجک تا
تا آخر است یا مفعول فعل محذوفست بتقدیر تصرف بجمیعه مخاطب فقلن منافات
ندارد با اینکه بعض ایشان از روی نفاق گفته باشند و اختیار نکرده باشند
پس منافات ندارد با آنچه گذشت در حدیث دوم این باب یعنی روایت از
داود بن سرحان از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که زینب بنت جحش گفت
که نمیداند رسول الله صلی الله علیه و آله که رها کند ما را نمی یابیم شوهری غیر او را بتحقیق

بو جدائی کرده بود از زنانش در بیت و نه شبانه روز پس وقتی که گفت زینب
آنچه را که گفت فرستاد الله عز و جل جبرئیل را بسوی محمد صلی الله علیه و آله که گفت
که بگو زنان خود را که اگر بوده که میخواستید زندگی دنیا و آرایش آن را پس بیایید
که بهره مند کنم شما را دو آیت را سر دو را که در سورهٔ احزاب است پس با آن گفت
که بلکه اختیار کنیم الله را و رسولش را و سرای آخرت را حدیث پنجم ح ل عن ابی بصیر عن
ابی جعفر علیه السلم قال ان زینب بنت جحش قالت لرسول الله
صلی الله علیه لا تعدل و انت نبی فقال تربت یداک اذا لم اعدل
انا فمن یعدل فقالت دعوت الله یا رسول الله لتقطع یدای فقال لا
و لکن لتتربان فقالت انک ان طلقتنا وجدنا فی قومنا اکفاء فاحتبس
الوحی عن رسول الله صلی الله علیه و آله تسعا و عشرین لیلة
شرح ترتب بتاء دو نقطه در بالا و راء مهمله و باء یک نقطه صیغهٔ ماضی غایب معلوم
باب علم است الترب بفتح تاء و فتح راء خاک آلود شدن لتقطع بفتح لام صیغهٔ مضارع
غایبه مجهول باب منع است لتربان بفتح لام است و مراد این است که خاک آلود شدن
دو دست لازم ندارد بریده شدن آنها را و نظیر این گذشت در کتاب النکاح در
در حدیث اول باب فضل من تزوج ذات دین تا آخر که باب بیست و دوم است یعنی
روایت است از ابو بصیر از امام محمد باقر علیه السلام گفت که بدرستی که زینب بنت جحش گفت
رسول الله صلی الله علیه و آله را که آیا عدالت نمیکنی و حال آنکه تو پیغمبری پس گفت
که خاک آلود باد دو دست تو چون عدالت نکنم من پس که عدالت کند زینب گفت
که دعا کردی الله را ای رسول الله هر آینه بریده میشود دو دست من پس گفت که

نه و لیکن هر آینه خاک آلود میشود دو دست تو پس زینب گفت که بدرستی که تو اگر
طلاق دهی ما را می یابیم در قوم خود همسران خود را پس نبیند افتاد وحی از رسول الله
صلی الله علیه و آله در بیست و نه شبانه روز ح ل ثم قال ابو جعفر علیه السلم
فانف الله لرسوله علیه السلم فانزل الله عز و جل یا ایها النبی قل
لازواجک ان کنتن تردن الحیوة الدنیا الاثنین فاخترن الله
و رسوله فلم یکن شیئا و لو اخترن انفسهن لبن شرح و خیرن یعنی فاخترن
الاختیار است با حکایت قول عائشه است که منقول شده در حدیث دوم باب سابق
پس منافات ندارد با آنچه گذشت در شرح حدیث دوم این باب و باب سابق
یعنی بعد از آن گفت امام محمد باقر علیه السلام که پس ننگ نالائق کرد الله تعالی برای
رسولش علیه السلم پس فرو فرستاد الله عز و جل در سورهٔ احزاب این را که ای پیغمبر بگو
زنان خود را که اگر بوده که میخواستید زندگی دنیا و آیت را پس زنان اختیار کردند
الله تعالی و رسولش را پس نشد آن تخییر باعث طلاق و اگر اختیار میکردند خودشان را
هر آینه جدا میشدند بطلاق ششم ح ل عن محمد بن مسلم عن ابی عبد الله علیه السلم
فی الرجل اذا خیر امرأته فقال انما الخیرة لنا لیس لاحد و انما خیر
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لمکان عائشة فاخترن الله و رسوله
و لم یکن لهن ان یخترن غیر رسول الله صلی الله علیه
و آله شرح الخیرة بکسر خاء با نقطه و فتح و سکون یاء دو نقطه در پایین و راء مهمله
اسم مصدر باب افتعال گزیدن لام در لنا برای تعلیل است و ضمیر عبارت است
از امیر المؤمنین و سائر ائمه اهل البیت که مذکور شدند در آیت سورهٔ احزاب انما یرید الله

لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا و این اشارتست بآنکه انما یرید الله تا آخر
جمله استینافیه تعلیلیه است پس آیت تخییر و جمیع آنچه در ذیل آنست برای رعایت
و رعایت اهل البیت علیهم السلم است لام در لاصغیر برای تعلیل است لکن آن
اشارتست بآنکه الله تعالی میدانسته که عایشه ماده فساد و حفصه فریب
شده و جنگ جمل خواهد کرد با امیر المؤمنین صلوات الله علیه و لهذا این آیات
را فرو فرستاد و لم یکن لهن تا آخره اشارتست بآنکه اختیار بعض زنان
محض صورت و از روی اضطرار و بعنوان نفاق بود زیرا که اختیار شوهری
دیگر میسر نبود ایشان را چون مخالف شرع اسلام است فی روایتی
از محمد بن مسلم از امام جعفر صادق علیه السلم در مردی که چون اختیار دهد زنش را
پس امام گفت که خبر این نیست که اختیار زنان نبی برای رعایت ما است غیر برای
رعایت دیگری و خبر این نیست که اختیار داد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
بودن عایشه در میان زنان او پس زنان اختیار کردند الله را و رسولش را برای آنکه
که میسر نبود ایشان را اینکه اختیار کنند غیر رسول الله صلی الله علیه و آله از جهت شوهری
باب شصت و سیوم اول باب الخلع شرح الخلع بضم خا با نقطه و سکون لام
و عین بی نقطه مصدر یا اسم مصدر باب منع الطلیق مرد زن را بسبب نخواستن
زن مرد را و خواستن که صحیح گرفتن مرد زیاد از مهر از زن در عوض طلاق شود و نفی
این باب بیان طلاق خلعی است در این باب ده حدیث است اول حسن عن الحلبی
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَا يَحِلُّ خُلْعُهَا حَتَّى تَقُولَ لِزَوْجِهَا
وَاللهِ لَا أَبَرُّ لَكَ قَسَماً وَلَا أُطِيعُ لَكَ أَمْراً وَلَا أَغْتَسِلُ لَكَ مِنْ جَنَابَةٍ

وَلَأُوطِئَنَّ فِرَاشَكَ وَلَآذَنَنَّ عَلَيْكَ بِغَيْرِ إِذْنِكَ وَقَدْ كَانَ النَّاسُ يُرَخِّصُونَ
فِيمَا دُونَ هَذَا فَإِذَا قَالَتِ الْمَرْأَةُ ذَلِكَ لِزَوْجِهَا حَلَّ لَهُ مَا أَخَذَ مِنْهَا
وَكَانَتْ عِنْدَهُ عَلَى تَطْلِيقَتَيْنِ بَاقِيَتَيْنِ وَكَانَ الْخُلْعُ
تَطْلِيقَةً وَقَالَ يَكُونُ الْكَلَامُ مِنْ عِنْدِهَا وَقَالَ لَوْ كَانَ
الْأَمْرُ إِلَيْنَا لَمْ نُجِزْ طَلَاقاً إِلَّا لِلْعِدَّةِ شرح اکثر علما باعتبار این است که صحیح نیست گفتن
خلعت فلانه مانند آن بلکه طلقت فلانه میباید پس جایز نیست گرفتن زیاده بر قدر مهر از
زن در عوض طلاق ابر بابا بخفیفه و تشدید را بنقطه بصیغه مضارع متکلم معلوم باب
افعال است ابرار عمل بمقتضای قسم قسما بفتح قاف و فتح سین است و مراد سوگند است
یا مراد اعم از سوگندست پس شامل همان عقد نکاح نیز هست و لا اطیع و نظایرش
بمعنی اوست توجیه آنچه می آید در حدیث ششم این باب لاوطئن بفتح لام و ضم
همزه و سکون واو و کسر طا بی نقطه و فتح همزه و نون تاکید ثقیله یا خفیفه است لا اذنن
بفتح لام و همزه و الف منقلب از همزه و فتح ذال با نقطه و فتح نون و نون تاکید ثقیله
یا خفیفه است الناس عبارتست از حکام بنی امیه یرخصون از باب تفعیل است
یکون بمعنی قد یکون است الکلام عبارتست از ما دون هذا و مراد گفتگوی ناخوشست
که ناخوشی آن کمترست از والله لا ابر لک قسما و نظایرش لم نجز بجیم و زای با نقطه
بصیغه مضارع متکلم معلوم معتل العین باب افعال است و ضمیر مستتر راجع بالکلام است
طلاقا مفعول لم نجز است للعدة و تقدیر طلاقا للعدة است و مراد طلاق رجعی است
و این تعبیر اشارتست بآنکه اگر آن طلاق بقصد رجوع باشد فضل است و بیان
این شد در شرح عنوان باب ششم که باب طلاق العدة و السنه و ما یوجب الطلاق

الطلاق است و مقصود آنست که در ما دون آن طلاق خلعی زن صحیح نیست پس اگر زن
زیاده بر قدر مهر دهد آن فدا دادن صحیح نیست پس اگر بلفظ طلاق باشد منصرف سوی طلاق
رجعی میشود یعنی روایتست از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که حلال نمیشود
طلاق خلعی زن مگر آنکه زن گوید شوهرش را که نخواهم قسم که امضا نمیکنم برای تو قسمی را
و اطاعت نمیکنم برای تو فرمانی را و غسل نمیکنم برای تو از جنابتی و هر آینه پای کوب میکنم
میکنم البته جامه خواب ترا و هر آینه رخصت میدهم در دخول بر تو بی رخصت تو
تحقیق بودند حکام بنی امیه که رخصت خلع میدادند در آنچه کمتر از این بود پس
گفت زن از زن اگر گفتم برای شوهرش حلال شد برای شوهرش آنچه گرفت از
زن و شد زن و شوهر مشرف بود و تطلیقه باقیماند و از جمله طلاق و شد آن خلع
یک طلاق از جمله طلاق که باعث حرام شدن بی نکاح دیگری میشود و اما
گفت که گاهی میباشد گفت گوی ناخوش از جانب زن اما کمتر از آنچه گفتیم و امام
گفت که اگر میبود حکومت سوی ما آن گفت گوی ناخوش زن که کمتر است گذرانیدم
طلاقی را مگر طلاق رجعی را دوم عن سماعة قال سألته عن المختلعة
فقال لا يحل لزوجها ان يخلعها حتى تقول لا ابر لك قسما ولا اقيم حدود
الله فيك ولا اغتسل لك من جنابة ولا وطئن فراشك ولا ادخلن
بيتك من تكرهه من غير ان تعلم هذا ولا يتكلمون هم وتكون
هي التي تقول ذلك واذا هي اختلعت فهي بائن وله ان
يأخذ من مالها ما قدر عليه وليس له ان يأخذ
من المبارئة كل الذي اعطاها شرح المتماعه بنا بر آنکه و صیغه تقیید صیغه

اسم فاعل باب افتعال زنی که طلاق خلعی گرفته باشد نخلعها از باب منع است تقدیم
مضارع غایب مجهول باب تفعیل است و ضمیر مستتر راجع بمختلعه است و مفعول
دوم تعلم است و اشارتست بجمله اقوال سابقه و مقصود آنست که اگر کسی بخیره
مانند آن گفته باشد بزن که تو چنین و چنین بگو و او گوید خلع صحیح نیست او
و لا یتکلمون حالیست و ضمیر راجع بقوم زوج است و هم تاکید ضمیر متصل است و مراد
آنست که خلع در صورتی صحیح است که از جانب زوج مثل آن سخنان ناخوش
نباشد والمبارأة خواهد بود و خلع نخواهد بود والبائن بیای تحتانیه و الف و کسره
بعد الف که جدا شونده از شوهر یا جدا کننده از خویشتن پیش شوهر برای طلاق و اگر بدست حمل
آن در معنی دوم بنا بر تانیث است پس مراد اینجا معنی اولست و آن زنیست که
طلاقش غیر رجعی باشد و در آنچه گذشت در حدیث دوم باب الرجل یطلق امرأته ثم یموت
تا آخر که باب چهل و هشتم است مراد معنی دوم است المبارئة بیای تحتانیه و زا
و همزه بعد یا اسم فاعل باب مفاعله زنی که طلاق گرفته باشد در صورتی که ناخوشی
و درشتی از هر دو جانب برابر صادر شده باشد یعنی روایتست از سماعه که راوی
امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است گفت که پرسیدم امام را
از زنی که طلاق گرفته پس امام گفت که حلال نمیشود برای شوهرش آنکه طلاق
خلعی دهد او را مگر آنکه زن گوید که امضا نمیکنم برای تو قسمی را و بر پای نمیدارم قواعد
دادهای الله تعالی را در تو و غسل نمیکنم برای تو از جنابتی و هر آینه پای کوب میکنم
میکنم جوامه خواب ترا و هر آینه داخل خانه تو میکنم کسی را که نمیخواهی بی آنکه از زن تعلیم کرده
شود و این سخن بر حالی که سخن ناخوش گوینده شوهر و قومش باشد همان زن آنکه

میگوید آن سخن ناخوش را و چون آن زن طلاق خلعی گرفت پس او بیگانه است و
جایز است مرد را که بگیرد از مال زن در عوض خلع آنچه را که تواناشد بران برضامندی زن
و جایز نیست مرد را که بگیرد از زنی که سخن درشت گفته و شنیده جمیع مهر را که داده
زن **سیوم حسن** عن محمد بن مسلم عن ابی عبد الله علیه السلام قال المختلعة
التی تقول لزوجها اخلعنی وانا اعطیک ما اخذت منک فقال
لا یحل له ان یاخذ منها شیئا حتی تقول والله لا ابر لک قسما
ولا اطیع لک امرا ولاذنن فی بیتک بغیر اذنک ولاوطئن فراشک غیرک
فاذا فعلت ذلک من غیر ان یعلمها حل له ما اخذ منها وكانت
تطلیقة بغیر طلاق یتبعها وكانت بائنا بذلک
وكان خاطبا من الخطاب **شرح** نیز قال در اول رابع براوی است و دوم
راجع بامام است المختلعة بکسر لام مرفوع و مبتدا است و تقدیر استفهام است یا
همزه استفهام والف قلب از همزه وصل است مثل الله اذن لکم و مثل الان
التی خبر مبتدا است و میتواند بود که المختلعة بی استفهام باشد والتی صفت باشد
و خبر مبتدا مقدر باشد تقدیر ما حکمها علیها اخلعنی مضارع غایب معلوم باب افتعال است
و ضمیر مستتر راجع بزوج است و ضمیر بارز راجع بزوجه است و این اشارت است
باینکه اگر زوج حیله کند برای واپس گرفتن مهر یا گرفتن زیاده از مهر گوید که چنین و
چنین بگو تا من ترا خلع کنم آن خلع حلال نیست **مراد** که بغیر طلاق یتبعها [illegible]
جمعی است که میگویند که در خلع احتیاج نیست باینکه زوج بعد از گفتن خلعتک
علی کذا گوید که فانت طالق موافق آنچه می آید در حدیث ششم باب آینده و حدیث

اول باب بعد از آن **نفی** روایت از محمد بن مسلم از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت امام را که آیا زنی که طلاق خلعی میگیرد نیست که میگوید شوهرش را که طلاق
خلعی بده مرا و من میبخشم ترا آنچه گرفتم از تو پس امام گفت که حلال نمیشود برای شوهر
اینکه در عوض طلاق بگیرد از زن چیزی را مگر اینکه گوید که بخدا قسم که اطاعت نمیکنم برای تو قسمی
و اطاعت نمیکنم برای تو فرمانی را و البته رخصت میدهم البته بیگانه را در دخول خانه تو
بی رخصت تو و فرش ترا میدهم بخوابگاه تو کسی غیر ترا پس چون زن کرد آن گفتگو را
اگر شوهر بعد تسلیم کند او را حلال شد شوهر را آنچه گرفت از زن و شد آن خلع طلاق
واحدی یعنی طلاقی که تابع خلع شود و شد آن زن بیگانه شوهر بسبب آن خلع و شد
شوهر خواستگاری از جمله خواستگاران زن بنکاح تازه **چهارم حسن** عن ابی
الصباح الکنانی عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا خلع الرجل
امرأته فهی واحدة بائن وهو خاطب من الخطاب ولا یحل له ان
یخلعها حتی تکون هی التی تطلب ذلک منه من غیر ان یضر بها
وحتی تقول لا ابر لک قسما ولا اغتسل لک من جنابة و
لادخلن بیتک من تکره ولاوطئن فراشک ولا اقیم حدود الله
فیک فاذا کان هذا منها فقد طاب له ما اخذ منها **شرح** ضمیری راجع بامرأة است
واحدة یعنی کائنة ولی بنت است یا تمیز واحدة است بنابر اینکه واحدة کانی بمعنی یک
میباشد و مراد اینجا آن نیست ضربها بتشدید و بتخفیف را ضبط میتوان نمود بنابر اول
تضربه مضارع غایب معلوم باب افعال یا باب ضرب است و یا حرف جر است
بنابر دوم از باب ضرب است و ضمیر منصوب است نکره تضربه مضارع مخاطب

معلوم باب علم است از کافی روایت از ابو الصباح کنانی از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که چون طلاق خلعی داده مرد زنش را پس آن زن یگانه بخت است و اختیار امر دو خواسته
از جمله خواستگاران و حلال نشود برای مرد اینکه طلاق خلعی دهد زن را مگر آنکه باشد
زن آنکه طلب کند آنرا از مرد بی آنکه مرد ضرر رساند بزن و مگر آنکه زن گوید که رضا
نمیکنم برای تو قسمی را و غسل نمیکنم برای تو از جنابتی و هر آینه داخل میکنم در خانه تو
کسی را که نخواهی و هر آینه پای کوب بیگانه میکنم خوابگاه ترا و برپای نمیدارم فرا
دادهای الله تعالی را در حق تو پس چون صادر شد آن گفت ها از زن پس بتحقیق که
شد برای شوهر آنچه گرفت از زن **پنجم** ح ل عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ
السَّلَامُ قَالَ لَا يَحِلُّ خُلْعُهَا حَتَّى تَقُولَ لِزَوْجِهَا ثُمَّ ذَكَرَ مِثْلَ مَا ذَكَرَ
أَصْحَابُهُ ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَدْ كَانَ يُرَخَّصُ لِلنِّسَاءِ فِيمَا
هُوَ دُونَ هَذَا فَإِذَا قَالَتْ لِزَوْجِهَا ذَلِكَ حَلَّ خُلْعُهَا وَحَلَّ
لِزَوْجِهَا مَا أَخَذَ مِنْهَا وَكَانَتْ عَلَى تَطْلِيقَتَيْنِ بَاقِيَتَيْنِ وَكَانَ الْخُلْعُ
تَطْلِيقَةً وَلَا يَكُونُ الْكَلَامُ إِلَّا مِنْ عِنْدِهَا ثُمَّ قَالَ
لَوْ كَانَ الْأَمْرُ إِلَيْنَا لَمْ يَكُنِ الطَّلَاقُ إِلَّا لِلْعِدَّةِ
شرح ثم ذکر مثل ما ذکر اصحابه کلام مصنف است و ضمیر ذکر در اول راجع بابی بصیر است
و ضمیر اصحابه راجع بامام جعفر صادق علیه السلام است و ما ذکر اصحابه عبارت است
از روایتی که مذکور شد در حدیث اول این باب و در این کلام مصنف اشارت است
باینکه حدیث در ما اول این باب اگرچه منقول از حلبی شد اما در اصول سایر اصحاب
امام جعفر صادق علیه السلام نیز هست و ابو بصیر در نقل تتمه روایت غلط کرده و گفته

اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام نکرده و در نقل لفظ امام که وقد کان الناس یرخص
فیما دون هذا و ایضا در لفظ یکون الکلام من عنده الی آخر که بیان شد در شرح حدیث
اول این باب و چون معنی آن از غلط فهمیده بجای اینها گفته که وقد کان یرخص للنساء فیما
دون هذا و گفته که ولا یکون الکلام الا من عندها تا آخر و تعمد نقل بالمعنی و اینجا صحیح است
الف لام الطلاق برای عهد خارجیت و اشارت است بطلاقی که سبب آن ذلک
ذلک باشد موافق آنچه بیان شد در شرح حدیث اول این باب **ششم** روایت از
ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام امام گفت که صحیح باشد که طلاق خلعی
زن مگر آنکه زن گوید شوهرش را الحدیث از آن ابو بصیر مذکور کرد مثل آنچه را که مذکور کرده
اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام در نقل حدیث اول این باب در اصول خود بعد از
آن گفت امام جعفر صادق علیه السلام که بتحقیق بود در زمان حکام بنی امیه که رخصت
خلع داده میشد برای زنان در چیزی که آن کمتر از این بود پس چون زن گفت شوهر را
آن سخن حلال شد طلاق خلعی آن زن و حلال شد برای شوهرش آنچه گرفت از زن
و آن زن شد مشرف بر دو طلاق باقیمانده و شد خلع یک طلاق و نمیباشد سخنی که باعث
خلع شود مگر از جانب زن بعد از آن امام گفت که اگر میبود حکومت سوی ما نمیبود
آن طلاق که در مقابل گفت گوی کمتر است مگر طلاق رجعی **هفتم** ح ل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ
عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا قَالَتِ
الْمَرْأَةُ لِزَوْجِهَا جُمْلَةً لَا أُطِيعُ لَكَ أَمْراً مُفَسَّراً وَغَيْرَ مُفَسَّرٍ حَلَّ لَهُ مَا
أَخَذَ مِنْهَا وَلَيْسَ لَهُ عَلَيْهَا رَجْعَةٌ **شرح** جمله بفتح جیم و سکون میم مصدر باب
ضرب است بمعنی شدت رو آوردن در چیزی و صله اینجا محذوف است یعنی زن پس

پس منسوب است و این احتراز است از صورتی که این سخن از روی ظرافت باشد مُغضباً
اسم مفعول باب تفعیل حال مفعول قال است و این اشارت است باینکه لا اطیع لک امرا
دو احتمال دارد و هر دو احتمال صحیح خلع است اول اینکه ظرف امرا باشد که مقدم
شده باشد و مراد بامر فرمان زوج و زوجه را بچیزی باشد دوم اینکه ظرف متعلق
بالطیع باشد و امر بمعنی فرمان الهی برعایت زوجه حقوق زوج را باشد یعنی روایت است
از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام گفت که چون گفت زن شوهرش را در وقت
شدت که اطاعت نکنم برای تو فرمانی را خواه بیان کرده شده باشد و خواه نه
حلال شد برای زوج آنچه گرفت از زن و نیست برای زوج برو رجعتی
پنجم ح ل وباسناده عن ابی عبد الله علیه السلام قال الخلع والمباراة تطلیقة
بائن وهو خاطب من الخطاب شرح مباراة مصدر باب مفاعله است و تفسیر
آن می آید در شرح عنوان باب آینده تطلیقه مضاف است بائن اینجا عبارت از زوج
و مراد اینست که بسبب هر یک از خلع و مباراة زوج بیگانه زوجه میشود چنانچه
زوجه بیگانه زوج میشود و ضمیر هو راجع ببائن است یعنی و بسند حدیث سابق روایت است از
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که خلع و مباراة یک طلاق مرد بیگانه است
و آن مرد خواستگاری است از جمله خواستگاران ششم ح ل عن محمد بن مسلم عن ابی
جعفر علیه السلام قال اذا قالت المرأة والله لا اطیع لك امرا
مفسرا او غیر مفسر حل له ما اخذ منها ولیس له علیها رجعة
شرح مضمون این حدیث موافق حدیث ششم این باب است هفتم ح ل عن الحسن بن محمد
بن سماعة عن جعفر بن سماعة ان جمیلا شهد بعض اصحابنا وقد اراد

ان یخلع ابنته من بعض اصحابنا فقال
جمیل للرجل ما تقول رضیت بهذا الذی
اخذت وترکتها قال نعم فقال لهم جمیل
قوموا فقالوا یا ابا علی لیس ترید یتبعها طلاقا قال لا
شرح ضمیر ابنته راجع بجمیل است یا راجع ببعض اصحابنا است الرجل عبارت است از زوج
تقول بضم مخاطب است رضیت بضم مخاطب بعلم بتقدیر استفهام است ابو
ابو علی کنیت جمیل است لیس بتقدیر استفهام است و ضمیر مستتر راجع برجل است
یا ضمیر شأن است یزید بزای بانقطه و یای دو نقطه در دال در پایین و دال بی نقطه
مضارع غایب معلوم باب ضرب است و ضمیر مستتر راجع برجل است یتبعها با
دو نقطه در بالا و بای یک نقطه و عین بی نقطه بضم مضارع غایب معلوم باب افعال است
و ضمیر مستتر راجع برجل است و ضمیر بارز راجع بکلمه نعم است و مفعول اول یتبع است
طلاقا مفعول دوم است یعنی روایت است از حسن بن محمد بن سماعه از جعفر بن سماعه
اینکه جمیل بن دراج که راوی امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام
و از جمله من اجتمعت العصابة علی تصحیح ما یصح عنه است حاضر شد نزد بعضی یاران
ما بر حالی که میخواست که خلع کند دختر خود را از بعض یاران ما پس گفت جمیل زوج
را که چه میگویی آیا راضی شدی باینکه گرفتی و واگذاشتی زوجه را زوج گفت
که آری پس گفت گواهان را جمیل که برخیزید پس گواهان گفتند که ای ابو علی آیا
نیست که زیاده کند یا نیروش که الحاق کند با آن کلمه طلاق را جمیل گفت که نه متن
وکان جعفر بن سماعة یقول یتبعها الطلاق فی العدة

وَيُحْتَجُّ بِرِوَايَةِ مُوسَى بْنِ بَكْرٍ عَنِ الْعَبْدِ الصَّالِحِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ
عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمُخْتَلِعَةُ يَتْبَعُهَا الطَّلَاقُ مَا دَامَتْ فِي الْعِدَّةِ
شرح این کلام حسن بن محمد بن سماعه است و مقصود دفع توهم منافات میان قول
حسن و قول جعفر بن سماعه است بنا بر اینکه تبعها دو جا در این فقره بصیغه مضارع باب
معلوم باب علم است یعنی از پی او میرود و ضمیر راجع بمختلعه است و الطلاق مرفوع و
فاعل است و مراد نفیست که خلع قسمی از طلاق است که لازم است و رجوع
در آن جایز نیست در عده چه جای بعد از عده یعنی چنانکه گفت که و بود جعفر بن سماعه
که میگفت که لازم میشود مختلعه را طلاق در عده و استدلال میکرد بروایت
موسی بن بکر از امام موسی کاظم علیه السلام امام گفت که گفت علی علیه السلام
که مختلعه لازم میشود او را طلاق چندانکه در عده است چه جای بعد از عده
دهم حسن عَنْ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ فِي الْمُخْتَلِعَةِ إِنَّهَا لَا تَحِلُّ حَتَّى تَتُوبَ مِنْ قَوْلِهَا الَّذِي قَالَتْ لَهُ عِنْدَ الْخُلْعِ
شرح لا تحل بصیغه مضارع غایبه معلوم باب ضرب برای اثبات حرام بودن
است بنا بر اینکه آن قول زن کبیره بعنوان اصرار باشد و آن کفر است
چنانچه گذشت در کتاب الایمان و الکفر در حدیث دهم باب الکبائر که باب صد
دوازدهم است و در حدیث سیوم باب الاصرار علی الذنب که باب صد
چهاردهم است پس باعث حرام بودن بر شوهر اول و شوهران دیگر است
بآیت سوره ممتحنه و لا تمسکوا بعصم الکوافر یا برای اثبات مکروه بودن است
بنا بر اینکه کبیره و بی اصرار باشد یعنی روایتست از محمد بن ابی عمیر از بعض یاران اش

از امام جعفر صادق علیه السلام گفت در مختلعه که بدرستی که او حلال نمیشود شوهر را
مگر آنکه توبه کند از سخن او که گفت شوهرش را نزد خلع بیان آن سخن شد در حدیث
اول این باب باب شصت و چهارم اول باب المباراة شرح المباراة بتخفیف
و را نقطه و همزه که نزد بعضی گاهی منقلب بالف میشود مصدر باب مفاعله است
که بسبب سخن ناخوش از جانب هر یک از زوجین باشد یا از جانب زوجه تنها
باشد اما کمتر باشد از خلعی که مذکور شد در حدیث اول باب سابق یعنی این باب
بیان طلاق مباراة است و در این باب ده حدیث است اول حسن عَنْ سَمَاعَةَ
قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْمُبَارَاةِ كَيْفَ هِيَ فَقَالَ يَكُونُ لِلْمَرْأَةِ شَيْءٌ عَلَى زَوْجِهَا
مِنْ صَدَاقٍ أَوْ غَيْرِهِ وَيَكُونُ قَدْ أَعْطَاهَا بَعْضَهُ فَيَكْرَهُ كُلُّ وَاحِدٍ
مِنْهُمَا صَاحِبَهُ فَتَقُولُ الْمَرْأَةُ لِزَوْجِهَا
مَا أَخَذْتُ مِنْكَ فَهُوَ لِي وَمَا بَقِيَ عَلَيْكَ فَهُوَ لَكَ وَأُبَارِئُكَ فَيَقُولُ
الرَّجُلُ لَهَا فَإِنْ أَنْتِ رَجَعْتِ فِي شَيْءٍ مِمَّا تَرَكْتِ فَأَنَا أَحَقُّ بِبُضْعِكِ
شرح البضع بضم با یک نقطه و سکون ضاد با نقطه و عین بی نقطه جماع و فرج و نکاح
و طلاق و همه اینجا مناسبست یعنی روایتست از سماعه که راوی امام جعفر صادق
و امام موسی کاظم علیهما السلام است گفت که پرسیدم امام را از مباراة که
چگونه است آن پس امام گفت که مثل اینست که باشد برای زن چیزی بر شوهرش از
جمله مهر یا غیر آن و باشد و تحقیق داده باشد زن را بعض مهر پس ناخوش شمرد هر کدام
از آن دو یار شریک را پس گوید زن شوهرش را که آنچه گرفتم از تو پس آن از من
و آنچه باقی ماند بر تو پس آن از تو و مباراة کنم ترا پس گوید مرد زن را که پس اگر تو برگردی

درمهری از آنچه واگذاشتی پس من سزاوارترم بآنکه تصرف در تو دوم اصل
عن زرارة عن ابي جعفر عليه السلام قال المباراة يؤخذ منها دون
الصداق والمختلعة يؤخذ منها ما شئت او ما تراضيا عليه من
صداق او اكثر وانما صارت المباراة
يؤخذ منها دون المهر والمختلعة يؤخذ منها ما شاء
لان المختلعة تعتدي في الكلام وتكلم بما لا يحل لها
شرح مباراة دو جا بکسر راء و همزه بصیغه اسم فاعل باب مفاعلات و بعض
نسخ دو جا بفتح راء و همزه یا الف منقلب از همزه بصیغه اسم مفعول است و محتمل
در هر دو نسخه نکیت مختلعه بکسر لام است او در اول از شک راویست و محتمل
مردو شق نکیت من صداق او اکثر مشترکست میان مردو شق یعنی روایت
از زراره از امام محمد باقر علیه السلام گفت که زنی که طلاق مباراه گیرد گرفته
میشود از و کمتر از مهر و زنی که طلاق خلع گیرد گرفته میشود از و آنچه خواستی
یا آنچه زوج و زوجه راضی شوند بر آن که مهر یا بیشتر باشد چه جای کمتر از مهر و
جز این نیست که گردید زنی که طلاق مبارات گیرد که گرفته میشود از و
کمتر از مهر و زنی که طلاق خلع گیرد گرفته میشود از و آنچه شوهر خواست برای اینکه
زنی که طلاق خلع گیرد تجاوز میکند در سخن و سخن میگوید با آنچه حلال نمیشود برای
آن زن و شوهر آن را میگوید بخلاف صورت مبارات سیوم اصل عن ابي
الصباح الكناني قال قال ابو عبد الله عليه السلام ان بارات امرأة
زوجها فهي واحدة وهو خاطب من الخطاب شرح روایت از

ابو الصباح کنانی گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که اگر مبارات کند
زنی شوهرش را پس آن مبارات یک طلاقست از جمله سه طلاقه و آن شوهر خواست
کاریست از جمله خواستکاران یعنی که در عده رجوع نمیتواند کرد چهارم
اصل عن محمد بن مسلم قال سألت ابا عبد الله عليه السلام عن امرأة
قالت لزوجها لك كذا وكذا وخل سبيلي فقال هذا المباراة
شرح مشار الیه هذا امراة است المباراة بصیغه اسم مفعول است و مقصود آنست
که این قسم زنی مباراه میتواند بود و مختلعه نمیتواند بود یعنی که کذا و کذا عبارتست
از زیاده مهر از مهر نمیتواند بود زیرا که در صحت خلع و گرفتن زیاده بر مهر شرط است اشتمال شنیع
از چند کلام که در اول حدیث باب سابق مذکور خواهد شد یعنی روایت از محمد
بن مسلم گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از زنی که گفت شوهرش را
که برای تست چنین و چنین و رها کن مرا پس امام گفت که این مباراه کرده شده میشود
و خلع کرده شده نمیشود پنجم اصل عن ابي بصير عن ابي عبد الله عليه السلام قال
المباراة تقول المرأة لزوجها لك ما عليك واتركني او تجعل له من
قبلها شيئا فيتركها الا انه يقول فان ارتجعت في شيء فانا املك
ببضعك ولا يحل لزوجها ان يأخذ
منها الا المهر فما دونه
شرح المباراة بفتح راء بصیغه مصدر است و مبتداست تقول بصیغه مضارع غایب
معلوم باب نصر بتقدیر ان تقول است پس منصوب و مرفوع میتواند بود و خبر و
خبر مبتداست و میتواند بود که یقول بیاء حرف جر و صیغه مصدر باشد بتجمل تعدد

ان تجعل و معطوف است بر تقول یا بر تقول پس منصوب و مرفوع میتواند بود و فلها
بکسر قاف و فتح یا بخفیف است فترکها منصوب و مرفوع میتواند بود پنجم روایت
از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که مبارات و مثل آنست که بگوید زن
شوهرش را که از تو باشد آنچه بر تست و واگذار مرا در صورتی که چیزی نزد تست از شو
شوهر داشته باشد یا کرده اند برای شوهر از نزد خود چیزی را در صورتی که در دست
شوهر چیزی نداشته باشد پس در هر دو صورت واگذار و شوهر ز زن را آنچه در
دست که میگوید بزبان قال یا حال که پس اگر برگردانی در چیزی پس من سزاوار
ترم بتصرف در تو در عده و حلال نمیشود برای شوهرش آنکه بگیرد از و مگر مهرا
پس آنچه کمتر از مهر است مراد آنست که خلع این قسم زنی صحیح نیست منافاتی نیست
میان این دو حدیث دوم این باب بنا بر آنکه گرفتن قدر مهر مکروه و حلال باشد

ششم حل عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ سِنانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ
قالَ الْمُباراةُ تَقُولُ لِزَوْجِها لَكَ ما عَلَيْكَ وَبارِئْنِي فَتَرَكَها قالَ
قُلْتُ فَيَقُولُ لَها فَإِنِ ارْتَجَعْتِ فِي شَيْءٍ فَأَنا أَمْلَكُ بِبُضْعِكِ قالَ نَعَمْ

شرح روایتست از عبد الله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت
که زنی که مبارات کند میگوید شوهرش را که برای تو باشد آنچه بر تست و مبارات
کن مرا پس وامیگذارد آن زن را راوی گفت که گفتم که آیا پس میگوید از زن که
اگر برگردی در چیزی پس من سزاوار ترم بتصرف در تو امام گفت که آری هفتم

حل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمٰعِيلَ قالَ سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضا عَلَيْهِ السَّلامُ عَنِ الْمَرْأَةِ
تُبارِئُ زَوْجَها أَوْ تَخْتَلِعُ مِنْهُ بِشاهِدَيْنِ عَلىٰ طُهْرٍ مِنْ غَيْرِ جِماعٍ

هَلْ تَبِينُ مِنْهُ فَقالَ إِذا كانَ ذٰلِكَ عَلىٰ ما ذَكَرْتَ فَنَعَمْ
قالَ قُلْتُ لَهُ قَدْ رُوِيَ لَنا أَنَّها لا تَبِينُ مِنْهُ حَتّىٰ
يُتْبِعَها الطَّلاقَ قالَ لَيْسَ ذٰلِكَ إِذا خَلَعَ فَقُلْتُ تَبِينُ مِنْهُ قالَ نَعَمْ

شرح تباری صیغه مضارع غایبه معلوم باب مفاعلات است تختلع صیغه مضارع
غایبه معلوم باب افتعال است تبین بیا بخفیفه و یاء دو نقطه در پایین صیغه
مضارع غایبه معلوم باب انفعال است تبین بیاء تحتیه و یاء دو نقطه در پایین
صیغه مضارع غایبه معلوم باب ضرب است البین بفتح با و سکون یا جدا
شدن و بیگانه شدن و هر دو اینجا مناسب است و مشار الیه ذلک در اول مبارات
و اختلاع است ما ذکرت صیغه مطلوم مخاطب عبارتست از حضور شاهدین و طهر
و طهر بی جماع نعم بفتح نون و فتح عین و سکون میم است یتبعها بتا دو نقطه در بالا
و با بخفیفه و عین منقوطه صیغه مضارع غایب معلوم باب افعال و ضمیر مستتر راجع
بزوج است و ضمیر بارز راجع بصیغه و اله بر مفارقت زوجه از زوج است
که خالی باشد از لفظ طلاق الطلاق منصوب و مفعول دوم است مشار الیه ذلک
در دوم ما سبب فاعل روی است اذا ای تقوی است و نفی و قت است و مضاف
بجملهٔ خلع صیغه نفی غایب معلوم باب منع است بدانکه ظاهر سیاق این
حدیث آنست که ذکر خلع اینجا بعنوان مثال است پس مبارات نیز همین حکم
دارد و بعضی میگویند که مبارات این حکم ندارد و دعوی اجماع بر این کرده اند
و شیخ زین الدین در شرح شرایع مضایقه در قبول این دعوی اجماع کرده و فتح درگاه
روایات بر مضمون آن کرده و پس مقصود آنست که اشتراط اتباع طلاق در جائی که

مثل لفظ انت بائن و مانند آن چنانچه گذشت در احادیث باب الخلیة والبریة و آنچه
که باب ششم است و در بعض نسخ خلعا بضم خا و سکون لام منصوب است بنا
بر آن مشار الیه ذلک در دوم صیغه و الله برمفارقات است و تذکیر باعتبار جزائیت
و اذا با تنوین است یعنی در این هنگام و حاصل هر دو یکیست یعنی روایتست از محمد
بن اسمعیل گفت که پرسیدم امام رضا علیه السلم را از زن که مبارات میکند
شوهرش را یا خلع میکند از وی بدلو گواه بر پاکی از حیض بجماع در آن پاکی آیا جدا میشود
از شوهر پس امام گفت که چون باشد آن مبارات یا اختلاع بر نحو آنچه ذکر کردی
آری راوی گفت که گفتم امام را که تحقیق روایت کرده شده برای ما از پدران
تو اینکه آن زن جدا نمیشود از شوهر مگر آنکه الحاق کند بصیغه و آله برمفارقت طلاق
را امام گفت که نیست اینچه روایت کرده شده در وقتی که خلع کند مثل اینکه پس
گفتم که آیا جدا میشود از شوهر در مبارات و خلع بجماع اتباع طلاق امام گفت
که آری ششم حس عَنْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ
عَلَيْهِ السَّلَمُ هَلْ يَكُونُ خُلْعٌ أَوْ مُبَارَاةٌ إِلَّا بِطُهْرٍ فَقَالَ لَا يَكُونُ إِلَّا بِطُهْرٍ
شرح روایتست از عبد الرحمن بن حجاج گفت که پرسیدم امام جعفر صادق
علیه السلم را که آیا میباشد خلعی یا مباراتی مگر با پاکی از حیض پس امام گفت که نمیباشد
مگر با پاکی از حیض مراد اینست که در آنها نیز شروط طلاق میباید پس هر جا که طلاق
پاکی صحیح نیست آنها نیز صحیح نیست هفتم حس عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ
عَلَيْهِ السَّلَمُ قَالَ لَا طَلَاقَ وَلَا تَخْيِيرَ وَلَا مُبَارَاةَ إِلَّا عَلَى طُهْرٍ
مِنْ غَيْرِ جِمَاعٍ بِشُهُودٍ شرح التخییر تخییر بالنقطه و دو بار دو نقطه

نزد پاهن ور از نفقه جز امام مولی را از اختیار طلاق یا رجوع تفصیلی که گذشت در بعضی
احادیث باب الایلاء که باب پنجاه و نهم است ترک ذکر خلع اینجا بنابر ظهور آنکه
انست یا مبارات موافق حدیث آینده یعنی روایتست از محمد بن مسلم از امام
جعفر صادق علیه السلم گفت که نیست طلاق و نه اختیار دادن و نیست مبارات
مگر بر پاکی از حیض بی جماعی در آن پاکی با گواهان دهم حس عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ
عَلَيْهِ السَّلَمُ قَالَ لَا طَلَاقَ وَلَا خُلْعَ وَلَا مُبَارَاةَ وَلَا خِيَارَ إِلَّا عَلَى طُهْرٍ مِنْ غَيْرِ جِمَاعٍ
شرح مضمون این ظاهر است از شرح حدیث سابق باب شصت و پنجم باب
عدة المختلعة والمباراة ونفقتهما وسکناهما شرح این باب بیان عده مختلعه
بکسر لام و مباراة بکسر را و همزه و نفقه آن دو و جا دادن آن دو است و در این
باب نه حدیث است اول حس عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَمُ قَالَ عِدَّةُ
الْمُخْتَلِعَةِ مِثْلُ عِدَّةِ الْمُطَلَّقَةِ وَخُلْعُهَا طَلَاقُهَا
شرح روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که عده مختلعه مانند
عده مطلقه است و خلع او طلاق اوست مراد اینست که خلع قسمی از طلاق است
و اتباع آن بلفظ طلاق لازم نیست چنانچه گذشت در حدیث هفتم باب سابق دوم
حس عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَا تُمَتَّعُ الْمُخْتَلِعَةُ شرح لا تمتع بتا
دو نقطه در بالا و عین غیر نقطه بصیغه مضارع غایبه مجهول باب تفعیل است التمتیع
متعه کردن و مراد اینجا نفقه دادن زینت در ایام عده یا مراد بهره مند کردن است
در وقت بیرون رفتن او از خانه شوهرش چنانچه گذشت در احادیث باب
متعة المطلقة که باب سی و هشتم است و اول مناسبتر است بعنوان این باب

یعنی روایت از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نفقه داده نمیشود مختلعه
در ایام عده سیوم حدیث عَنِ الحَلَبی عَن اَبی عَبدِ اللهِ عَلَیهِ السَّلامُ قالَ
المُختَلِعَةُ لا تُمَتَّعُ شرح این ظاهرست از شرح حدیث سابق چهارم حدیث عَن
زُرارَةَ قالَ سَألتُ اَبا جَعفَرٍ عَلَیهِ السَّلامُ عَن عِدَّةِ المُختَلِعَةِ
کَم هِیَ قالَ عِدَّةُ المُطَلَّقَةِ وَلتَعتَدَّ فی بَیتِها وَالمُباراةُ بِمَنزِلَةِ المُختَلِعَةِ
شرح روایت از زراره گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از عده مختلعه
که چند است آن گفت که موافق عده مطلقه است و باید که عده نگاه دارد در خانه
خود نه در خانه شوهرش و مباراة کرده شده مثل مختلعه است پنجم حدیث عَن
عَبدِ اللهِ بنِ سِنانٍ عَن اَبی عَبدِ اللهِ عَلَیهِ السَّلامُ قالَ عِدَّةُ المُختَلِعَةِ
عِدَّةُ المُطَلَّقَةِ وَخُلعُها طَلاقُها قالَ وَسَألتُهُ هَل تُمَتَّعُ بِشَیءٍ قالَ لا
شرح روایت از عبد الله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
که عده مختلعه مثل عده مطلقه است و خلع او طلاق اوست راوی گفت که
و پرسیدم امام را که آیا بهرمند کرده میشود بچیزی گفت که نه ششم حدیث عَن داود
بنِ سَرحانَ عَن اَبی عَبدِ اللهِ عَلَیهِ السَّلامُ قالَ فِی المُختَلِعَةِ قالَ عِدَّتُها
عِدَّةُ المُطَلَّقَةِ وَتَعتَدُّ فی بَیتِها وَالمُختَلِعَةُ بِمَنزِلَةِ المُبارِئَةِ
شرح روایت از داود بن سرحان از امام جعفر صادق علیه السلام امام
سخن گفت که در مختلعه گفت که عده او مثل عده مطلقه است و عده نگاه میدارد
در خانه خود نه در خانه شوهر و مختلعه مانند مباراة کننده است در اینکه در غیر خانه
شوهر عده نگاه میدارد بدانکه این عکس تشبیه مذکور در حدیث چهارم است و هردو

صحیح است زیرا که هرکدام از مختلعه و مباراة سزاوارتراست از دیگری بنگاه داشتن
عده در غیر خانه شوهر باعتباری اما مختلعه باعتبار شدت کراهت او از شوهرش
چنانچه ظاهر شد در حدیث اول از باب الخلع که باب شصت و سیوم است و اما مباراة
باعتبار کراهت شوهر از او و اگرچه کراهت او از شوهر کمتر باشد از کراهت مختلعه از
شوهر چنانچه ظاهر شد در حدیث چهارم باب سابق هفتم حدیث عَن رِفاعَةَ عَن اَبی
عَبدِ اللهِ عَلَیهِ السَّلامُ قالَ المُختَلِعَةُ لا سُکنی لَها وَلا نَفَقَةَ شرح روایت از
رفاعه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که زنی که طلاق خلعی صحیح گرفته است
نشاید نه در خانه زوج برای او و نه نفقه از مال زوج بنابر اینکه طلاق او رجعی نیست
هشتم حدیث عَن ابنِ البَختَری عَن اَبی عَبدِ اللهِ عَلَیهِ السَّلامُ قالَ قالَ اَمیرُ المُؤمِنینَ
صَلَواتُ اللهِ عَلَیهِ لِکُلِّ مُطَلَّقَةٍ مُتعَةٌ اِلّا المُختَلِعَةَ فَاِنَّها اشتَرَت نَفسَها
شرح روایت از حفص بن بختری از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت ا
امیرالمومنین صلوات الله علیه و آله که برای هر مطلقه بهره مند کردن هست مگر مختلعه
چه بدرستی که او خریده خودش را بدادن مال بدانکه ازین تعلیل ظاهر میشود که مباراة
کننده در حکم مختلعه است و بیان متعه مطلقه شد در احادیث باب متعة المطلقة که باب
سی و نهم است نهم حدیث عَن اَبی بَصیرٍ عَن اَبی عَبدِ اللهِ عَلَیهِ السَّلامُ قالَ
سَألتُهُ عَن رَجُلٍ اختَلَعَت مِنهُ امرَأتُهُ اَیَحِلُّ لَهُ اَن یَخطُبَ اُختَها
مِن قَبلِ اَن تَنقَضِیَ عِدَّةُ المُختَلِعَةِ قالَ نَعَم قَد بَرِئَت عِصمَتُها مِنهُ وَلَیسَ
لَهُ عَلَیها رَجعَةٌ شرح روایت از ابو بصیر از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی که طلاق خلعی گرفت ازو زنش آیا

حلال شود او را اینکه خواستگاری کند خواهر زنش را پس از انقضای عده مختلعه امام گفت که
آری بیان آنکه تحقیق جدا شد نگاهداری او از شوهر و فیت شوهر را او بر کرد انیدنی
باب شصت و ششم اصل باب النشوز شرح النشوز بضم نون و شین با نقطه و سکون واو
و زای با نقطه مصدر باب نصر و ضرب قصد مرد طلاق زن را و سر باز زدن زن از زن
شوهر و مراد اینجا معنی اول است یعنی این باب بیان قصد مرد طلاق زن است
و درین باب سه حدیث است اول اصل عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَمْزَةَ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَإِنِ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزاً
أَوْ إِعْرَاضاً فَقَالَ إِذَا كَانَ كَذَلِكَ فَهَمَّ بِطَلَاقِهَا فَقَالَتْ لَهُ
أَمْسِكْنِي وَأَدَعُ لَكَ بَعْضَ مَا عَلَيْكَ
وَأُحَلِّلُكَ مِنْ يَوْمِي وَلَيْلَتِي حَلَّ لَهُ ذَلِكَ وَلَا
جُنَاحَ عَلَيْهِمَا شرح در سوره نساء چنین است و ان امرأة خافت من بعلها نشوزا أو
اعراضا فلا جناح علیهما ان یصلحا بینهما صلحا و الصلح خیر و احضرت الانفس الشح و ان تحسنوا و تتقوا
فان الله کان بما تعملون خبیرا از جمله احتمالات این آیت اینست که اعراض اینجا عبارت است
از طلاق پس او و اعراضا برای بیان اینست که خوف زن از شوهرش که باعث جواز
صلح است دو قسم است اول خوف اینکه قصد طلاق کند دوم خوف ایقاع طلاق
بعد از علم زن بوقوع قصد طلاق یصلحا بضم یا صیغه معلوم باب افعال است بینهما ظرف
ظرف یصلحا است یا مفعول به یصلحا ست و بنابر اول بینهما احتراز است از اصلاح
بتوسط دیگران مثل آنچه در آیت سوره نساء است که فابعثوا حکما من اهله و حکما من
اهلها و بنابر دوم بینهما معنی ارتباطهما است الف لام الصلح برای عهد خارجیست و عبارت است

از صلح بی توسط دیگران پس منفصل علیه صلح بتوسط دیگرانست و احضرت الانفس الشح برای
بیان جواز منفصل علیه است فی الجمله به بیان اینکه گاهی شح مانع صلح بی توسط دیگران میشود
پس صلح بتوسط دیگران نیز خوب است خطاب در و ان تحسنوا و تتقوا متوجه دیگرانست
و برای منع اجتناب نست از جانب گیری و افراط و تفریط در وقت توسط میان
زن و شوهر برای اصلاح خیر مستتر در کان اسم بزوج است مشار الیه کذلک
بودن زوج بروی راست که زن از نشوز او یا اعراض او ترسد فهم بحرف عطف
صیغه ماضی غایب معلوم مضاعف باب نصر است فا در فقالت نیز عاطفه است
امسکنی بصیغه امر باب افعال است واو در وادع حالیه است پس از قبیل عطف
خبر بر انشا نیست حل جزای شرط است یعنی روایت است از علی بن ابی حمزه گفت که
پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از قول الله عز و جل در سوره نساء که و
اگر زنی ترسید از جانب شوهرش قصد طلاق یا غیر آن پس امام گفت
که چون شوهر باشد چنان پس آن ل نبده و طلاق آن پس زن گوید او را که نگاه دار
مرا بر حالی که وا گذارم بعض آنچه را که بر تست و حلال کنم ترا از روز نوبت خود و شب
نوبت خود حلال میشود برای شوهر آنچه زن وا گذاشت و حلال کرد و نیست گناهی
بر آن دو دوم اصل عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ
عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَإِنِ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزاً أَوْ
إِعْرَاضاً فَقَالَ هِيَ الْمَرْأَةُ تَكُونُ عِنْدَ الرَّجُلِ فَيَكْرَهُهَا فَيَقُولُ لَهَا
إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُطَلِّقَكِ فَتَقُولُ لَهُ لَا تَفْعَلْ إِنِّي أَكْرَهُ أَنْ تُشْمَتَ بِي
وَلَكِنِ انْظُرْ فِي لَيْلَتِي فَاصْنَعْ بِهَا مَا شِئْتَ وَمَا كَانَ سِوَى ذَلِكَ

مِن شَیءٍ فَهُوَ لَکَ وَدَعنی عَلی حالی فَهُوَ قَولُهُ وَلا جُناحَ عَلَیهِما اَن یُصلِحا بَینَهُما
صُلحاً وَهُوَ هذا الصُّلحُ شرح تشحّ بشین بانقطه و تاء دو نقطه در بالا بضمیه
مضارع مخاطب معلوم باب افعال است انظر بنون و ظاء با نقطه و راء بی نقطه بضمیه
امر باب نصر است یا بضمیه مضارع متکلم معلوم باب افعال است انظر بفتح
نون و فتح ظاء تا اول در ضمیری و الانظار مهلت دادن در قرائت ابن کثیر و ابو
عمرو و ابن عامر و نافع یصّالحا بتشدید صاد مفتوحه از باب تفاعل است اصله یتصالحا
تاء در صاد ادغام و بنا بر این فیهما ظرف است و پس دو قرائت عاصم و حمزه
و کسائی یصلحا بسکون صاد از باب افعال است یعنی روایتست از علی از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از قول الله عز و جل در سورة
نساء که و اگر زنی ترسید از جانب شوهرش قصد طلاق او یا طلاقی را پس امام
گفت که آن زنیست که میباشد نزد مردی پس نمیخواهد آن زن را پس میگوید زن را که بدرستی
که من نمیخواهم که طلاق دهم ترا پس زن میگوید او را که مکن بدرستی که من نمیخواهم
که باعث شماتت دشمنان من بشوی و لیکن نظر کن در شب نوبت من پس
بکن با آن هرچه خواستی و آنچه باشد غیر آن هرچه باشد از حقوق من پس آن از
تو و اگذار مرا بر حال خود پس این مضمون قول الله تعالی است که نیست گناهی بر آن
در آنکه با یکدیگر صلح کنند در میان خود نوعی از صلح و آنچه گفتیم این صلح است که مذکور
در این آیت سیوم حسن عَن اَبی بَصیرٍ عَن اَبی عَبدِ اللهِ عَلَیهِ السَّلامُ قالَ سَاَلتُهُ
عَن قَولِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَاِنِ امرَأَةٌ خافَت مِن بَعلِها نُشوزاً اَو اِعراضاً
قالَ هذا یَکونُ عِندَهُ المَرأَةُ لا تُعجِبُهُ فَیُریدُ طَلاقَها فَتَقولُ

لَهُ اَمسِکنی وَلا تُطَلِّقنی وَاَدَعُ لَکَ ما عَلی ظَهرِکَ
وَاُعطیکَ مِن مالی وَاُحَلِّلُکَ مِن یَومی وَلَیلَتی فَقَد
طابَ ذلِکَ لَهُ شرح لا تعجبه بضمیه مضارع غایبه معلوم باب افعال جمله
حالیه است یا صفت المرأة است چون الف لام آن برای عهد ذهنی است و در حکم نکره است
یعنی روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم
امام را از قول الله عز و جل در سوره نساء که و اگر زنی ترسید از جانب
شوهرش قصد طلاق او یا طلاقی را تا آخر آیت امام گفت که این شوهر میباشد نزد او
زن در حالی که خوشش نمی آید آن شوهر را پس میخواهد طلاق آن زن را پس میگوید
او را که نگاه دار مرا و طلاق مده مرا در حالی که وا میگذارم برای تو آنچه را که بار است
بر پشت تو مثل نفقه و میدهم ترا چیزی دیگر از مال خود و حلال میکنم ترا از روز نوبت من
و شب نوبت من از حق خود پس پاکیزه شد آن بخشش و تحلیل برای شوهر باب شصت و
هشتم در بیان باب الحکمین و الشقاق شرح حکمین بفتح حاء بی نقطه و فتح کاف و فتح میم تثنیه
و شقاق بکسر شین با نقطه و دو قاف مصدر باب فاعلاست یعنی این باب
بیان دو داوری و نزاع میان زوج و زوجه است در این باب پنج حدیث است
اول حسن عَن عَلیِّ بنِ اَبی حَمزَةَ قالَ سَاَلتُ العَبدَ الصّالِحَ عَلَیهِ السَّلامُ
عَن قَولِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَاِن خِفتُم شِقاقَ بَینِهِما فَابعَثوا
حَکَماً مِن اَهلِهِ وَحَکَماً مِن اَهلِها فَقالَ
یَشتَرِطُ الحَکَمانِ اِن شاءا فَرَّقا وَاِن شاءا جَمَعا فَفَرَّقا اَو جَمَعا جازَ
شرح یشترط بشین با نقطه و راء بی نقطه بضمیه مضارع غایب معلوم باب افتعال است

ان شاءا بكسر همزه وسكون نون وضعيفه تثنيات واين جمله منصوب است محلا
ومفعول اشترطا است فرقا وجا انفار ورا ز منقطه وقاف بضعيفه ماضي تفعيل معلوم
باب تفعيل يا باب افراست فرقا بتقدير فان فرقا است وحذف آن شرطيه
درمقام تسويه متعارف است مثل اذهب زيد شاء او ابى كه تقدير ان شاء است
يعنى روايتست از على بن ابى حمزه گفت كه پرسيدم امام موسى كاظم عليه السلم
از قول الله عز وجل در سوره نساء كه واگر ترسيد عداوت ميان زوج و
وزوجه را پس برانگيزيد داورى را از جماعت زوج وداورى را از جماعت زوجه
پس امام گفت كه پيمان ميگيرند دو داور را از زوج و زوجه اينرا كه اگر دو داور خواهند
تفريق كنند بطلاق واگر خواهند اصلاح كنند بحسن العشرة ميان زوج و
وزوجه پس اگر تفريق كنند يا اصلاح كنند گذرانيده شود دوم حسن عن الحلبي
عن ابى عبد الله عليه السلم قال سألته عن قول الله عز وجل فابعثوا
حكما من اهله وحكما من اهلها قال ليس للحكمين
ان يفرقا حتى يستأمرا الرجل والمرأة ويشترطا
عليهما ان شئنا جمعنا وان شئنا فرقنا
فان جمعا وان فرقا فجائز شرح حتى يستأمرا بهمزه وراء منقطه
بضعيفه مضارع تثنيه غايب معلوم باب استفعال است والاستيمار طلب
فرمان يعنى روايتست از حلبى از امام جعفر صادق عليه السلام گفت كه پرسيدم
امام را از قول الله عز وجل در سوره نساء كه پس برانگيزيد داورى را از جماعت زوج
وداورى را از جماعت زوجه امام گفت كه جايز نيست براى دو داور اينكه تفريق كنند

مگر آنكه پيش از شروع در داورى طلب فرمان كنند از زوج و زوجه و پيمان گيرند
بر زوج و زوجه كه اگر خواهيم اصلاح كنيم و اگر خواهيم تفريق كنيم پس اگر اصلاح كنند
واگر تفريق كنند پس آن گذراست سيوم حسن عن ابى بصير عن ابى عبد الله
عليه السلم فى قول الله عز وجل فابعثوا حكما من اهله وحكما
من اهلها قال الحكمان يشترطان ان شاءا فرقا وان شاءا جمعا فان
جمعا فجائز فان فرقا فجائز شرح اين نيز ظاهر است از شرح سابق
چهارم حسن عن سماعة قال سألت ابا عبد الله عليه السلم عن قول الله
عز وجل فابعثوا حكما من اهله وحكما من اهلها أرأيت ان استاذن
الحكمان فقالا للرجل والمرأة أليس قد جعلتما امركما الينا
فى الاصلاح والتفريق فقال الرجل والمرأة نعم فاشهدا
بذلك شهودا عليهما أيجوز تفريقهما عليهما قال نعم ولكن
لا يجوز الا على طهر من المرأة من غير جماع من الزوج
شرح روايتست از سماعه گفت كه پرسيدم امام جعفر صادق عليه السلام را
از قول الله عز وجل در سوره نساء كه برانگيزيد داورى را از جماعت زوج وداورى را
از جماعت زوجه كه خبر ده مرا كه اگر طلب رخصت كنند دو داور با نيز رخصت كه
گويند زوج و زوجه را كه آيا نيست شأن اينكه تحقيق گردانيده ايد كار شما را سوى ما
اصلاح و تفريق پس گويند زوج و زوجه كه آرى پس گواه گيرند بآن رخصت دادن
گواهانرا بر زوج و زوجه آيا گذرانيده شود تفريق ايشان بر زوج و زوجه امام
گفت كه آرى وليك گذرانيده شود تفريق ايشان مگر در پاكى از حيض از جانب زوجه

جماعی از جانب زوج حل قیل له ارایت ان قال احد الحکمین قد فرقت
بینهما وقال الاخر لم افرق بینهما فقال لا یکون تفریق حتی یجتمعا
جمیعا علی التفریق فاذا اجتمعا علی التفریق جاز تفریقهما
شرح گفته شد امام را که خبر ده مرا که اگر گوید یکی از دو داور که تحقیق تفریق کردم میان
زوج و زوجه و گوید دیگری که تفریق نکردم میان ایشان چگونه میشود پس امام گفت که
نمیباشد تفریقی مگر آنکه اتفاق کنند هر دو بر تفریق پس چون اتفاق کنند بر
تفریق گذارده میشود تفریق ایشان حدیث پنجم حس عن محمد بن مسلم عن احدهما علیهما
السلم قال سالت عن قول الله عز وجل فابعثوا حکما من اهله و
حکما من اهلها قال لیس للحکمین ان یفرقا حتی
یستأمرا شرح این ظاهر است از شرح حدیث دوم این باب باب شصت
ششم اصل باب المفقود شرح المفقود بفتح قاف و دال منقوطه بضمه اسم مفعول از
ضرب گم کرده شده یعنی این باب بیان شوهری است که غایب و گم کرده شده
باشد در این باب چهار حدیث است اول اصل عن الحلبی عن ابی عبد الله
علیه السلام انه سئل عن المفقود فقال المفقود اذا مضی له اربع
سنین بعث الوالی او یکتب الی الناحیة التی هو غایب فیها فان لم
یوجد له اثر امر الوالی ولیه ان ینفق علیها فما انفق علیها فهی
امرأته قال قلت فانها تقول انی ارید ما ترید النساء قال لیس ذلک لها
ولا کرامة فان لم ینفق علیها ولیه او وکیله امره ان یطلقها فکان
ذلک علیها طلاقا واجبا شرح او در اول از شک راوی است ناحیة التی

هو غایب فیها عبارت است از مملکتی که وصول زوج بآن معلوم است و تجاوز او
از آن معلوم نیست امر والی ولی را بانفاق در صورتی که مال غایب نزد ولی باشد
بعنوان جبر است و در صورتی که نباشد بعنوان تخییر است میان انفاق و
تطلیق قرینه حدیث آینده ما در فما انفق مصدریه است و مصدر نایب ظرف
زمان است و دخول فا در فهی بنابر تشبیه مایه ذوات در دلالت بر زمان
قال قلت تا ولا کرامة معترضه است میان جزای جواب امام از سؤال اول
او وکیله اشارت است بآنکه اگر ولی انفاق نکند و دیگری بوکالت محضه
یا فضولیه انفاق کند حکم انفاق ولی دارد واجبا یعنی ثابت است و
مراد آنست که آن طلاق بآمدن زوج باطل نمیشود چنانچه می آید در حدیث آینده
یعنی روایت است از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام آنکه امام پرسیده شد
از مفقود امام گفت که مفقود چون گذشت برای او چهار سال قمری میفرستد کسی را
حاکم یا مینویسد سوی جانبی که او ناپیدا است در آن پس اگر یافت نشود از او اثری امر
میکند حاکم نزدیکتر مردمان باو را بآنکه نفقه جاری سازد بر آن زن از مال مفقود و
پس چندانکه نفقه جاری ساخت بر او پس او زن مفقود است راوی گفت که پس
گفتم که پس بدرستی که زن میگوید که میخواهم آنچه را که میخواهند زنان که جماع است
امام گفت که نیست آن برای او و نیست رفعتی پس اگر نفقه جاری نسازد بر او ولی
مفقود یا وکیلش حاکم امر میکند ولی را بآنکه طلاق دهد زن او را و میشود آن بر زن طلاقی
که ثابت و مستمر است دوم حل عن برید بن معویة قال سألت ابا عبد الله
علیه السلم عن المفقود کیف یصنع بامرأته قال ما سکتت عنه وصبرت

يُخلّى عنها فإن هي رفعت أمرها إلى الوالي أجّلها أربع
سنين ثم يكتب إلى الصقع الذي فُقد فيه فيُسأل عنه فإن
خُبّر عنه بحياة صبرت وإن لم يُخبَر عنه بشيء حتى تمضي الأربع
سنين دُعي وليّ الزوج المفقود فقيل له هل للمفقود
مالٌ فإن كان له مال أُنفق عليها حتى تعلم حياته من موته

شرح يُصنع بصيغه مضارع غایب مجهول باب منع است با مراة نایب فاعل است
ما مصدریه است و نایب ظرف زمانست سکت بسین بی‌نقطه و تاء دو نقطه در
ربالا بصیغه ماضی غایبه معلوم باب نصر است ضمیر عنه راجع بمفقود است
یخلّی بخای با نقطه بصیغه مضارع غایب مجهول باب تفعیل است عنها نایب فاعل است
الصقع بضم صاد بی‌نقطه و سکون قاف و عین بی‌نقطه ناحیه فقد بصیغه ماضی
مجهول باب ضرب است فیسئل بصیغه مجهول و معلوم میتوان بود و خبّر بخای با نقطه
و بای یک نقطه و را بی‌نقطه بصیغه ماضی غایب مجهول باب تفعیل است عنه نایب فاعل است
و دعی بصیغه مجهول و معلوم میتوان بود یعنی روایتست از برید بن معویه که گفت که
پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مفقود که چگونه کرده میشود در زنش امام
گفت که چند آنکه خاموش شد از شوهر و صبر کرده و اگذاشته میشود پس اگر
زن عرض کرد کار خود را سوی حاکم تاخیر میکند آنرا در چهار سال قمری بعد از آن
مینویسد سوی جایی که مفقود شد در آن پس پرسیده میشود از مفقود پس اگر
خبر داده شود از مفقود بزندگی صبر میکند زن و اگر خبر داده نشود از او بچیزی
تا آنکه گذرد آن چهار سال خوانده میشود ولی شوهری که ناپدید است پس گفته میشود

او را که آیا برای مفقود مالی است پس اگر باشد برای او مالی انفاق میکند بر زن تا آنکه
تمیز کرده شود زندگی مفقود از مردنش متن وإن لم يكن له مالٌ قيل للولي أنفق
عليها فإن فعل فلا سبيل لها إلى أن تتزوج ما أنفق عليها
وإن أبى أن ينفق عليها أجبره الوالي على أن يطلّق تطليقة في
استقبال العدّة وهي طاهر فيصير طلاق الوالي طلاق الزوج
فإن جاء زوجها من قبل أن تنقضي عدّتها من يوم طلّقها
فبدا له أن يراجعها فهي امرأته وهي عنده على تطليقتين وإن
انقضت العدّة قبل أن يجيء أن يراجع فقد حلّت
للأزواج ولا سبيل له عليها شرح الاستقبال
بقاف و بای یک نقطه از سر گرفتن چیزی بطرزی در مغرب گفته که الاستقبال ضد الاستدبار
و ابتدا او مصدر اینجا مضاف است بمفعول و این منع توهم نیست که چیزی از
از چهار سال گذشته بحساب عده شود و نظیر این گذشت در حدیث یازدهم
باب من طلق لغیر الکتاب و السنه که باب چهارم است و معنی دیگر برای آن
بیان شد یعنی و اگر نباشد برای مفقود مالی گفته میشود ولی را که انفاق کن از مال
بر زن پس اگر کرد پس نیست راهی برای زن سوی اینکه شوهر کند چند آنکه ولی انفاق
کند بر او و اگر ولی امتناع کند از اینکه انفاق کند بر زن جبر میکند ولی را حاکم بر اینکه
طلاق دهد یک طلاق در استیناف عده طلاق در حالی که آن زن پاک از حیض باشد
پس میگردد طلاق که بحکم حاکم است بجای طلاق شوهر پس اگر آید شوهر او پیش از
آخر شود عده او از روزی که طلاق داد او را پس بخاطر رسد شوهر را که برگردد

زن را پس وزن اوست و او نزد آن شوهر به دو طلاق باقیمانده است از جمله
طلاق و اگر آخر شود عده طلاق پیش از آنکه شوهر آید یا برگردانند زن را پس تحقیق
آن زن حلال شد برای شوهران دیگر و نیست راه گفتگوی برای شوهر اول بر آن
زن سیوم حدیث عَنْ اَبِی الصَّبَّاحِ الْکِنَانِیِّ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ
فِی امْرَأَةٍ غَابَ عَنْهَا زَوْجُهَا اَرْبَعَ سِنِینَ وَلَمْ یُنْفِقْ عَلَیْهَا وَلَا تَدْرِی
اَحَیٌّ هُوَ اَمْ مَیِّتٌ اَیُجْبَرُ وَلِیُّهُ عَلَی اَنْ یُطَلِّقَهَا قَالَ نَعَمْ وَاِنْ لَمْ یَکُنْ لَهُ وَلِیٌّ
طَلَّقَهَا السُّلْطَانُ قُلْتُ فَاِنْ قَالَ الْوَلِیُّ اَنَا اُنْفِقُ عَلَیْهَا قَالَ
فَلَا یُجْبَرُ عَلَی طَلَاقِهَا قَالَ قُلْتُ اَرَاَیْتَ اِنْ قَالَتْ
اَنَا اُرِیدُ مَا تُرِیدُ النِّسَاءُ وَلَا اَصْبِرُ وَلَا اَقْعُدُ کَمَا اَنَا قَالَ لَیْسَ
لَهَا ذَلِکَ وَلَا کَرَامَةَ اِذَا اَنْفَقَ عَلَیْهَا شرح روایت است از ابو الصباح کنانی از
امام جعفر صادق علیه السلام در زنی که غایب شد از و شوهرش در چهار
سال قمری و انفاق نکرد بر آن زن و دانسته نمیشود که آیا زنده است او یا مرده
آیا مجبور میشود ولی او بر اینکه طلاق دهد آن زن را امام گفت که آری و اگر نباشد
او را ولی طلاق میدهد آن زن را حاکم گفتم که پس اگر گوید ولی که من انفاق میکنم بر آن
زن چگونه میشود امام گفت که پس ولی مجبور نمیشود بر طلاق آن زن راوی گفت
که گفتم که خبر ده مرا که اگر آن زن گوید که من میخواهم آنچه که میخواهند زنان و صبر نمیکنم
و نمی‌نشینم چنانچه منم چگونه میشود امام گفت که نیست آن زن را آن تسلط و نیست
عزتی آن زن را چون انفاق کرده شود بر آن زن چهارم حدیث عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ سَاَلْتُهُ
عَنِ الْمَفْقُودِ فَقَالَ اِنْ عَلِمَتْ اَنَّهُ فِی اَرْضٍ فَهِیَ مُنْتَظِرَةٌ لَهُ اَبَداً حَتَّی یَاْتِیَهَا

موتة

مَوْتُهُ اَوْ یَاْتِیَهَا طَلَاقُهُ وَاِنْ لَمْ تَعْلَمْ اَیْنَ هُوَ مِنَ الْاَرْضِ
کُلِّهَا وَلَمْ یَاْتِهَا مِنْهُ کِتَابٌ وَلَا خَبَرٌ فَاِنَّهَا
تَاْتِی الْاِمَامَ فَیَاْمُرُهَا اَنْ تَنْتَظِرَ اَرْبَعَ سِنِینَ فَیُطْلَبُ فِی الْاَرْضِ
شرح روایت است از سماعه که راوی امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام
گفت که پرسیدم امام را از مفقود پس امام گفت که اگر آن زن داند اینکه او در
سرزمینی است پس او انتظار کشنده است او را همیشه مگر آنکه آید او را خبر مرگ
مفقود یا آید او را خبر طلاق مفقود و اگر نداند که در کجاست مفقود از جمله زمین تمامش
و نیاید آن زن را از جانب شوهر مکتوبی و نه خبری پس به درستی که آن زن می‌آید
امام را پس امام امر میکند او را باینکه انتظار کشد در چهار سال قمری پس مفقود طلب
کرده میشود در روی زمین حدیث فَاِنْ لَمْ یُعْلَمْ لَهُ اَثَرٌ حَتَّی یَمْضِیَ الْاَرْبَعُ سِنِینَ
اَمَرَهَا اَنْ تَعْتَدَّ اَرْبَعَةَ اَشْهُرٍ وَعَشْراً ثُمَّ تَحِلُّ لِلْاَزْوَاجِ فَاِنْ قَدِمَ
زَوْجُهَا بَعْدَ مَا تَنْقَضِی عِدَّتُهَا فَلَیْسَ لَهُ عَلَیْهَا رَجْعَةٌ وَاِنْ قَدِمَ
وَهِیَ فِی عِدَّتِهَا اَرْبَعَةَ اَشْهُرٍ وَعَشْراً
فَهُوَ اَمْلَکُ بِرَجْعَتِهَا شرح قدم دو جا بمعنی غایب معلوم
باب علامات مامصدر است و او در روی حالیه است اربعة اشهر وعشرا در
دوم منصوب و حکایت لفظ قرآن است در سوره بقره که یتربصن بانفسهن اربعة اشهر
وعشرا یعنی پس اگر دانسته نشود برای مفقود اثری تا آنکه بگذرد آن چهار سال
امام امر میکند زن را باینکه عده وفات نگاه دارد در چهار ماه و ده شبانه روز
بعد از آن حلال میشود برای شوهران دیگر پس اگر آید شوهرش بعد از آخر شدن عده

حلال میشود برای شوهران دیگر پس اگر باز آید شوهرش بعد از آخر شدن عده او نیست
برای او بر آن زن برگردانیدنی و اگر آید بر حالی که زن در عده خود است که چهار
ماه و ده شبانه روز است پس اولی و سزاوارتر است برگردانیدن آن زن اگر
خواهد بدانکه جمع میان این حدیث و احادیث امر طلاق یکی از دو وجه است
اول اینکه امام مخیر باشد میان امر طلاق و میان امر بعده وفات پس بمقتضای
مصلحت وقت عمل کند دوم اینکه امر بعده وفات مخصوص صورتی باشد که
زن عده طلاق نداشته باشد مثل صغیره و یائسه و غیر مدخول بها و امر طلاق
مخصوص صورتی باشد که زن عده طلاق داشته باشد والله اعلم باب
شصت و نهم ۶۹ فی باب المرأة یبلغها موت زوجها او طلاقها فتعتد ثم تزوج
فیجیء زوجها شرح یبلغها بیاء تحتیه و غین با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم
باب نصر منت المرأة است چون الف لام آن برای عهد ذهنی است و در
حکم نکره است تزوج بصیغه مضارع غایبه معلوم باب تفعل بحذف یکتا و مجهول
باب تفعیل میتواند بود یعنی این باب بیان زنیست که میرسد باو خبر مرگ شو
شوهرش یا خبر طلاق آن زن پس عده نگاه میدارد و بعد از آن شوهر میکند
پس شوهرش می آید و در این باب پنج حدیث است اول حسن عن زرارة
عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا نُعِيَ الرَّجُلُ إِلَى أَهْلِهِ أَوْ خَبَّرُوهَا
إِنَّهُ طَلَّقَهَا فَاعْتَدَّتْ ثُمَّ تَزَوَّجَتْ فَجَاءَ زَوْجُهَا بَعْدُ فَإِنَّ الْأَوَّلَ
أَحَقُّ بِهَا مِنْ هَذَا الْآخِرِ دَخَلَ بِهَا أَوْ لَمْ يَدْخُلْ بِهَا وَلَهَا مِنَ الْآخِرِ الْمَهْرُ
بِمَا اسْتَحَلَّ مِنْ فَرْجِهَا قَالَ وَلَيْسَ لِلْآخِرِ أَنْ يَتَزَوَّجَهَا أَبَداً شرح نعی بنون و عین بی نقطه

بصیغه ماضی غایب مجهول باب منع است فاعل محذوف مرد ماننده النعی بفتح نون
و سکون عین آوردن خبر مرگ کسی خبروها بخا با نقطه و با یکنقطه و را بی نقطه بصیغه
جمع مذکر غایب باب تفعیل است و ضمیر جمع راجع بمردمانست بعد مبنی بر ضم آ
آخر و جاء بهمزه و الف و کسره و فتح خا میتواند بود یعنی روایتست از زراره از
امام محمد باقر علیه السلام گفت که چون آورده شد خبر مرگ مرد بسوی زنش یا مرد
مان خبر دادند زن را که مرد طلاق داد او را پس آن زن عده نگاه داشت بعد از
آن شوهر کرد پس آمد شوهر اولش بعد از آن پس بدرستی که شوهر اول سزاوار
تر است بزن از این شوهر دوم جماع کرده باشد با او یا جماع نکرده باشد و برای
زنست از شوهر دوم مهر بسبب آنچه حلال شمرد آنرا از فرج زن امام گفت که
و جایز نیست برای شوهر دوم اینکه خواستگاری کند آن زن را هرگز دوم حسن عن محمد
بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام قال سألته عن رجلین شهدا علی
رجل غائب عند امرأته انه طلقها فاعتدت المرأة وتزوجت
ثم ان الزوج الغائب قدم فزعم انه لم یطلقها واکذب نفسه
احد الشاهدین فقال لا سبیل للآخر علیها ویؤخذ الصداق
من الذی شهد فیرد علی الآخر والاول املک بها وتعتد من الآخر
ولا یقربها الاول حتی تنقضی عدتها شرح روایتست از محمد بن مسلم
از امام محمد باقر علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از دو مرد که گواهی دادند
بر مردی غایب نزد زنش که او طلاق داد زنش را پس عده نگاه داشت آن زن
و شوهر کرد بعد از آن بدرستی که آن شوهر غایب آمد پس دعوی کرد که او طلاق

نداده زن را و دروغ گفته شهود خودش را یکی از آن دو گواه پس امام گفت که قیمت را
تصرفی شوهر دوم را بر آن زن و گرفته میشود مهر شوهر دوم از کسی که گواهی داد پس
بر گردانیده میشود المهر بر شوهر دوم و شوهر اول نیز او را ترا است با آن زن
و عده نگاه میدارد از شوهر دوم و جماع نمیکند آن زن را شوهر اول تا آنکه تمام
شود عده او سیوم اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
عَنْ رَجُلٍ حَسِبَ أَهْلُهُ أَنَّهُ قَدْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ فَنَكَحَتِ امْرَأَتُهُ وَتَزَوَّجَتْ
سُرِّيَّتُهُ وَوَلَدَتْ كُلُّ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا مِنْ زَوْجِهَا فَجَاءَ زَوْجُهَا
الْأَوَّلُ وَمَوْلَى السُّرِّيَّةِ قَالَ فَقَالَ
يَأْخُذُ امْرَأَتَهُ فَهُوَ أَحَقُّ بِهَا وَيَأْخُذُ سُرِّيَّتَهُ وَوَلَدَهَا أَوْ يَأْخُذُ
رِضًا مِنْ ثَمَنِهِ شرح روایت از محمد بن قیس گفت که پرسیدم امام محمد
باقر علیه السلام را از مردی که گمان کردند مردمش که او تحقیق مرد یا کشته شد پس
شوهر کرد زنش و شوهر کرد ام ولدش و زایید هر یک از آن دو از شوهر
پس آمد شوهر اول زن و صاحب ام ولد راوی گفت که پس امام گفت که آنمرد
میگیرد زنش را پس او نیز او را ترا است با آن زن و میگیرد ام ولد خود را و
و فرزندش را یا میگیرد قدر خوشنودی از بهای آن فرزند چهارم اصل عَنْ
أَبِي بَصِيرٍ وَغَيْرِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ فِي شَاهِدَيْنِ شَهِدَا
عَلَى امْرَأَةٍ بِأَنَّ زَوْجَهَا طَلَّقَهَا أَوْ مَاتَ فَتَزَوَّجَتْ ثُمَّ جَاءَ زَوْجُهَا
قَالَ يُضْرَبَانِ الْحَدَّ وَيُضَمَّنَانِ الصَّدَاقَ لِلزَّوْجِ بِمَا غَرَّاهُ ثُمَّ تَعْتَدُّ وَ
تَرْجِعُ إِلَى زَوْجِهَا الْأَوَّلِ شرح مادر بما غراه مصدریه است و مراد ... که این

حکم در صورتی است که معلوم شود باقرار شاهدین یا بینه اینکه ایشان دانسته
دروغ گفته اند و مؤید این آنکه مضمون این حدیث می آید در کتاب الشهادات
در تحت عنوان باب من شهد ثم رجع عن شهادته که باب هفتم است و بیان میشود
یعنی روایت از ابو بصیر و غیر او از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او گفت
گفت در دو گواه که بدروغ گواهی دادند بر زنی باینکه شوهرش طلاق داد او را
یا مرد پس شوهر کرد بعد از آن شوهرش امام گفت که آن دو گواه زده میشوند
حد را و ضامن کرده میشوند مهر برای شوهر دوم بسبب اینکه بازی دادند او را
بعد از آن زن عده نگاه میدارد از شوهر دوم و بر میگردد سوی شوهر اولش پنجم
اصل عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا نُعِيَ الرَّجُلُ إِلَى أَهْلِهِ
أَوْ خَبَّرُوهَا أَنَّهُ قَدْ طَلَّقَهَا فَاعْتَدَّتْ ثُمَّ تَزَوَّجَتْ فَجَاءَ زَوْجُهَا الْأَوَّلُ
قَالَ الْأَوَّلُ أَحَقُّ بِهَا مِنَ الْآخِرِ دَخَلَ بِهَا أَوْ لَمْ يَدْخُلْ بِهَا وَلَهَا مِنَ الْآخِرِ الْمَهْرُ بِمَا اسْتَحَلَّ مِنْ فَرْجِهَا
شرح این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب باب سیزدهم اصل باب المرأة
يبلغها نعي زوجها او طلاقه فتتزوج ثم يجيء زوجها الاول فيفارقها ... جميعا
این باب بیان زنیست که بدروغ میرسد باو خبر مرگ شوهرش یا طلاق او پس نحو
شوهر میکند پس می آید شوهر اولش پس جدائی میکنند آن دو شوهر از آن زن همگی
در این باب دو حدیث است اول اصل عَنْ زُرَارَةَ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ
عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ امْرَأَةٍ نُعِيَ إِلَيْهَا زَوْجُهَا فَاعْتَدَّتْ فَتَزَوَّجَتْ فَجَاءَ زَوْجُهَا
الْأَوَّلُ فَفَارَقَهَا الْآخِرُ كَمْ تَعْتَدُّ لِلنَّاسِ قَالَ
ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ شرح روایت از زراره گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه

را از زنی که آورده شد سوی او خبر مرگ شوهرش پس عده نگاه داشت پس
شوهر کرد پس آمد شوهر اولش پس طلاق داد او را و دو اگذاشت او را شوهر
دیگر نیز چنید عده نگاه میدارد برای مردمان دیگر امام گفت که سه طهر اصل وانما
تستبرئ رحمها بثلثة قروء تحلها للناس كلهم قال زرارة وذلك ان ناسا
قالوا تعتد عدتين من كل واحد عدة فابى ذلك ابو جعفر عليه
السلم وقال تعتد ثلثة قروء فتحل للرجال

شرح انما بکسر همزه مرکبست از ان که برای تحقیق و تاکیدست و ما مصدریه
پس موافق رسم الخط هست که جدا نوشته شود و تستبرا بصیغه مضارع غایبه معلوم
باب استفعال است و ضمیر مستتر راجع بامراة است رحمها منصوب است
یحلها بصیغه مضارع غایبه معلوم مضاعف باب افعال است و ضمیر مستتر
راجع بمصدر تستبراست مشار الیه ذلک تاکید مفهوم از انما تا اخر است ان
تقدیر لان است یعنی و بدرستی که استبرا آن زن رحم خود را بسه طهر حلال
میکند او را برای مردمان همگی ایشان گفت زراره که و آن تاکید امام برای
اینست که مردمانی گفته که آن زن عده نگاه میدارد دو عده برای هر شوهری
عده پس ابا و امتناع کرد از آن امام محمد باقر علیه السلم و گفت که عده نگاه میدارد
بسه طهر پس حلال شود برای مردمان دوم اصل عن يونس عن بعض اصحابه
في امرأة نعي اليها زوجها فتزوجت ثم قدم زوجها الاول فطلقها
وطلقها الاخر قال فقال ابرهيم النخعي عليها ان تعتد عدتين
فحملها زرارة الى ابي جعفر عليه السلم فقال عليها

عدة واحدة شرح نخعی بفتح نون و فتح خاء با نقطه و عین بی نقطه منسوبست بقبیله ایست
یعنی روایت از یونس از بعض یارانش در زنی که آورده شد سوی او خبر مرگ
شوهرش پس شوهر کرد بعد از آن آمد شوهر اولش پس طلاق داد او را و طلاق داد
او را شوهر دوم نیز راوی گفت که پس فتوی داد ابراهیم نخعی از جمله مخالفان که
بر آن زنست اینکه عده نگاه دارد دو عده پس برداشت آن فتوی را زراره
سوی امام محمد باقر علیه السلم پس امام گفت که بر آن زنست یکعده باب سی و
یکم اصل باب عدة المرأة من الخصي شرح خصی بفتح خاء با نقطه و کسر صاد بی نقطه
و تشدید یا راست یعنی این باب بیان عده زنست از شوهر بی خایه و در این باب
یک حدیث است اصل عن ابي عبيدة قال سئل ابو جعفر عليه السلم
عن خصي تزوج امرأة وفرض لها صداقا وهي تعلم انه خصي
فقال جائز فقيل انه مكث معها ما شاء الله ثم طلقها هل عليها
عدة قال نعم أليس قد لذ منها ولذت منه قيل له فهل
كان عليهما فيما كان يكون منه ومنها غسل قال فقال ان كانت اذا
كان ذلك منه امنت فان عليها غسلا قيل فله ان يرجع عليها بشيء
من صداقها اذا طلقها فقال لا شرح ما در ما شاء مصدریت
و مصدر نایب ظرف زمانست لذ بتشدید ذال با نقطه بصیغه ماضی غایب
معلوم باب افعالست ما کان یکون منه و منها عبارتست از در مالی اثمال
این حدیث منافات ندارد با آنچه گذشت در باب علة اختلاف عدة
المطلقة تا آخر که باب چهل و چهارم است و بیان شد یعنی روایت از ابو جمیله

کفت که پرسیده شد امام محمد باقر علیه السلم از خصیی که جفت خود کرد زنی را و تعیین کرد
برای او مهر را برحالی که زن میدانند که او بی خایه است پس امام گفت که آن زن را ت
پس کفته شد که بدرستی که او درنگ کرد با زن چندانکه خواست الله تعالی بعد
از آن طلاق داد زن را آیا بر زن هست عده امام گفت که آری آیا نیست شان
اینکه بتحقیق او لذت برد از زن و زن لذت برد از او و بدرستی گفته شد امام
را که پس آیا شد بر آن دو در آنچه واقع میشد از او و از زن غسل راوی گفت
که پس امام گفت که اگر زن باشد با نیروش که چون شود آن عمل از مرد زن
انزال منی کند پس بدرستی که بر زنست غسل گفته شد که آیا پس برای مرد است
اینکه برگردد بر زن بچیزی از مهرش چون طلاق دهد زن را پس امام گفت
که نه مراد اینست که در حالی برای ایشان حکم جماع دارد و برای دیگران در وجوب
عده بلزوم تمام مهر و حکم جماع ندارد در وجوب غسل باب هشتاد و دوم اصل
باب فی المصاب بعقله بعد التزویج شرح المصاب بصاد ضبطه و الف و با
یکنقطه اصیبه اسم مفعول باب افعال کسی که آفت رسیده باشد یعنی این باب
بیان آفت رسیده بخودش بعد از تزویج است و در این باب یک حدیثست
اصل سُئِلَ اَبو اِبراهیمَ عَلَیهِ السَّلمُ عَنِ المَرأَةِ یَکونُ لَها زَوجٌ وَقَد
اُصیبَ فی عَقلِهِ مِن بَعدِ ما تَزَوَّجَها اَو عَرَضَ لَهُ جُنونٌ فَقالَ لَها
اَن تَنزِعَ نَفسَها عَنهُ اِن شاءَت شرح پرسیده شد امام موسی
کاظم علیه السلم از زن که میباشد او را شوهری و بتحقیق آفت رسیده شده در
در خردش بعد از آنکه جفت خود کرد آن زن را یا عارض شد او را جنونی پس امام

گفت که جایز است آن زن را اینکه برکند خودش را از آن شوهر اگر خواهد بطلاق یا
یا ولی یا شوهر بتفصیلی که ظاهر میشود از احادیث باب طلاق المعتوه تا آخر که باب
پنجاه و دوم است باب هشتاد و سوم اصل باب الظهار شرح الظهار بکسر ظا
بانقطه و را ضبطه مصدر باب مفاعله مبالغه ظهر بفتح ظا و سکون ها مصدر
باب نصر که یعنی دور شدن از چیزیست جوهری گفته یقال هذا امر ظاهر عنک
عاره ای زائل قال الشاعر وعیرها الواشون انی احبها و تلک شکاة ظاهر عنک
عارها و مراد مبالغه در دور شدن از زن خود است که گوید زن را که تو مثل
منی بر من یا مانند این بعضی گفته اند که ظهار گفتن مرد است زن را که انت علی
کظهر امی و مانند آن بقصد تحریم و ماخوذ است از ظهر یعنی پشت که در دستور
محل رکوب است بمناسبت اینکه زوج و زوجه در وقت جماع مانند راکب
و مرکوب اند یعنی این باب بیان احکام ظهار است و در این باب سی و پنج حدیث
و در ذیل حدیث سی و یکم نقل کلام بعضی هست اول اصل عن حمران عن ابی
جعفر علیه السلم قال ان امرأة من المسلمین اتت رسول الله صلی الله
علیه و آله فقالت یا رسول الله ان فلانا زوجی قد نثرت له بطنی و
اعنته علی دنیاه و آخرته فلم یر منی مکروها و انا اشکوه الی الله
و الیک قال ــــــــــــ فما تشکینه
قالت له انه قال ــــــــــــ لی الیوم انت
علی حرام کظهر امی و قد اخرجنی من منزلی فانظر فی امری
شرح حمران بضم حا ضبطه و سکون میم است اسم آن زن حولا است و اسم شو

شوهرش اوس است زوجی بدل یا عطف بیان فلانا است نثرت بنون و تاء سه
نقطه و را قبیله بصیغه ماضی متکلم معلوم باب نصر و نثرت الشیء بفتح نون و سکون
تاء پراکنده کردن و در بعض نسخ بجای تاء شین با نقطه است بهمان معنی و بطنی
منصوب است و تقدیر او شر بطنی برای کسی عبارت است از دادن مرد ذخیره
خود با آن کس نظیر قول عائشه ان الدنیا قد نجب بطنها الا بن ختمته زیرا که بطن بمعنی
شکم است و ختمه مادر عمرو است یا عبارت است از زاییدن اولاد بسیار
صاحب قاموس گفته که النثور کثیرة الولد ما استفهامیه است و منصوب
محلا و نایب مفعول مطلق برای نوع است و مقدم شده بر عاملش تشکیه
بسکون شین با نقطه و کسر کاف و سکون یاء دو نقطه در پایین و فتح نون
و ضمیر راجع بفلان بصیغه مضارع مخاطبه معلوم معتل اللام باب نصر است
و در اصل تشکونیه بوده کسره بر واو ثقیل بوده و افتاده و واو بالتقاء ساکنین
افتاده و کاف مکسور شده بمناسبت یاء پس و برش لفظیات یعنی روایت
از حمران از امام محمد باقر علیه السلام گفت که بدرستی که امیر المؤمنین علیه السلم گفت
که بدرستی که زنی از مسلمانان آمد نزد رسول الله صلی الله علیه و آله پس گفت
که ای رسول الله بدرستی که فلان کس شوهر من تحقیق پراکنده کردم برای او
مرد ذخیره خود را و اعانت کردم او را بکار دنیای او و کار آخرت او پس
ندید از من ناخوشی را و من شکایت میکنم او را بسوی الله تعالی و بسوی تو
رسول الله گفت که پس چه قسم شکایت میکنی او را زن گفت که بدرستی که او
گفت مرا امروز که تو بر من حرامی مانند پشت مادر من و تحقیق بیرون کردم

مرا از جایی که انجا می بودم پس فکر کن در کار من اصل فقال رسول الله صلی الله
علیه و آله ما انزل الله علی کتابا اقضی به بینک و بین زوجک و انا
اکره ان اکون من المتکلفین فجعلت تبکی و تشتکی ما بها الی الله و الی
رسوله صلی الله علیه و آله و انصرفت فسمع الله محاورتها
لرسوله من زوجها و ما شکت الیه
شرح ظاهر ما انزل الله تا آخر اینست که قضای رسول الله بچیزی از شریعت عیسی
بعد از نسخ آن شریعت جایز نبوده هرچند که منافی آن نازل نشده باشد
زیرا که رسول الله پیش از مبعوث شدن خود تابع یعنی دیگرا از اوصیای عیسی بود
چنانچه گذشت در کتاب الحجة در شرح حدیث پنجم باب مولد النبی صلی الله
علیه و آله و وفاته که باب صد و دهم است پس جمیع احکام شریعت عیسی
میدانسته المتکلف بصیغه اسم فاعل باب تفعل کسی که بر خود بسته باشد چیزی را
که اهل آن نیست مثل مدعی منصب فتوی از روی اجتهاد ظنی ما در اول موصوله است
و منصوب است محلا و در دوم مصدریه است ضمیر الیه راجع برسول الله و راجع
بالله تعالی میتواند بود یعنی پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که نازل نکرده است
الله تعالی بر من آیتی از قرآن که دیوان کنم با آن میان تو و میان شوهر تو و
من کراهت دارم اینرا که باشم از اهل حکم از روی ظن و اجتهاد پس آن زن شروع
کرد گریه میکرد و شکایت میکرد آنچه را که با او بود از ماندگی بسوی الله تعالی
و رسول او صلی الله علیه و آله و برگشت پس شنید الله تعالی گفتگوی زن را برای
رسولش در حق شوهر خود و شکایت او را بسوی رسولش اصل فانزل الله عز و جل

وجل بذلك قرآنا بسم الله الرحمن الرحيم قد سمع الله قول التي
تجادلك في زوجها وتشتكي الى الله والله يسمع تحاوركما يعني
محاورتهما لرسول الله صلى الله عليه وآله في زوجها ان الله
سميع بصير الذين يظاهرون منكم من نسائهم ما هن
امهاتهم ان امهاتهم الا اللائي ولدنهم وانهم
ليقولون منكرا من القول وزورا ان الله لعفو غفور
شرح یعنی محاوره تهما تفسیر قول التی است یعنی تفسیر مصدر تجادلک است و ممکن
بود که تفسیر تحاورکما باشد باعتبار جزء اخیر بنا بر آنکه تحاور بمعنی تجاوب باشد
و جواب زن بعد از جواب رسول الله از کلام اول زن واقع شد یعنی پس
فرو فرستاد الله عز وجل با آن حکم چیزی از قرآن را که بسم الله الرحمن الرحیم
و بتحقیق شنید الله سخن زنی را که گفتگو میکند با تو در شوهرش و عرض حال بد
خود میکند سوی الله و الله می شنود گفتگوی شما را یعنی سخن زن را برای
رسول الله صلی الله علیه وآله در شوهرش بدرستی که الله شنوای بینا است
جمعی که دوری بسبب گفتن انت علی حرام کظهر امی میکنند از زنان خود نیستند
آن زنان مادران ایشان بیان این آنکه نیستند مادران ایشان مگر
زنانی که زائیدند ایشان را خواه زائیدن مجموع ابدان ایشان و آن ظاهر
و معروف است و خواه زائیدن بعض اجزای ابدان ایشان و آن هم
در صورت رضاع جامع شروط مقرره است چنانکه گذشت در کتاب
النکاح در باب حد الرضاع الذی یحرم که باب بیست و هشتم است و بدرستی

که ایشان هر آینه میگویند قسمی از سخن را و دروغ را و بدرستی که الله هر آینه
تجاوز کننده و پوشاننده است متن فبعث رسول الله صلى الله عليه
وآله الى المرأة فاتته فقال لها جيئي بزوجك فاتته به فقال
له اقلت لامرأتك هذه انت علي حرام كظهر امي قال قد قلت لها ذلك
فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله قد انزل الله فيك وفي امرأتك قرآنا
شرح پس فرستاد رسول الله صلی الله علیه وآله سوی آن زن پس آمد نزد
او پس گفت زن را که بیار شوهرت را پس آورد نزد او شوهر را پس گفت شوهر را
که آیا گفتی این زن را که تو بر من حرامی مانند پشت مادر من شوهر گفت که بتحقیق
گفتم او را این سخن پس گفت شوهر را رسول الله صلی الله علیه وآله که بتحقیق
فرو فرستاد الله در تو و در زن تو چیزی از قرآن را متن فقرأ عليه ما
انزل الله من قوله قد سمع الله قول التي تجادلك الى قوله ان
الله لعفو غفور فضم امرأتك اليك فانك قد قلت منكرا من
القول وزورا قد عفا الله عنك وغفر لك فلا تعد فانصرف الرجل وهو نادم
على ما قال لامرأته شرح پس خواند بر شوهر آنچه را که فرو فرستاد الله از قول او
که قد سمع الله قول التی تجادلک تا قول او که ان الله لعفو غفور پس پیوند کن زن
ترا سوی خود بدرستی که تو بتحقیق گفتی قسمی از جمله سخن را و دروغ بتحقیق تجاوز
کرد الله از تو و پوشانید برای تو پس دیگر مگو سخن پس برگشت آن مرد بر حالی که او
پشیمان بود بر آنچه گفت زنش را متن وكره الله ذلك للمؤمنين بعد
فانزل الله عز وجل والذين يظاهرون من نسائهم ثم يعودون

لما قالوا یعنی ما قال الرجل الاول لامرأته انت علی حرام کظهر
امی قال فمن قالها بعد ما عفا الله وغفر للرجل الاول فان علیه
تحریر رقبة من قبل ان یتماسا یعنی مجامعتها ذلکم توعظون
به والله بما تعملون خبیر فمن لم یجد فصیام شهرین متتابعین
من قبل ان یتماسا فمن لم یستطع فاطعام ستین مسکینا

شرح گردانید معنی عام مفهوم با تفصیل است الکریه ناخوش کردن
کاری را برای کسی بالزام کفاره بر آنکس و در آن کار مشار الیه ذلک است ظهار
بعد در اول مبنی بر ضمیر است فا در فانزل برای بیان است و در سوره مجادله
چنین است والذین یظاهرون من نسائهم ثم یعودون لما قالوا فتحریر رقبة
من قبل ان یتماسا تا آخر و در این چند احتمال است از آنجمله آنکه عود بمعنی قرار
نگفته باشد یا بمعنی که داشته بوده ولی قصد نبوده یا بمعنی فایده رسانیدن
باشد مثل آزاد کردن بنده و لام در لما برای سببیت باشد و ما موصوله
باشد و فتحریر رقبة مرفوع و هم تحریر باشد یعنی ما قال تا آخر برای تفسیر آن قول
و بیان منع آنست تعلیل مفهوم از لما ظاهر شود و پس خصوصیت قائل و
مقول لما منظور نیست تفاوت میان مرد اول و دیگران این است که ظهار
مرد اول پیش از نزول حکم و ایجاب کفاره ظهار است بخلاف ظهار دیگران
پس اگر در آن وقت دو کس یا سه کس مثلا ظهار میکردند مانند مرد اول میبودند
یعنی و ناخوش کرد الله آن سخن را برای مؤمنان بعد از ظهار مرد اول
با نیروش که فرو فرستاد الله عز و جل در سوره مجادله که وجهی که ظها

میکنند از زنان خود و بعد از آن عود میکنند برای آنچه گفته میخواهد آن سخن منکر
و زور را که گفت مرد اول زنش را که تو بر من حرامی مانند پشت مادر من تا تمام گفت
گر پس هر که گفت آن کلام را بعد از آنکه عفو کرد الله و بخشایش کرد برای مرد
اول پس بر کسی که بر اوست آزاد کردن بنده پیش از آنکه بهم رسند و
میخواهد جماع زیرا آن آزاد کردن بنده داده میشود بآن و الله بآنچه
میکنند خبردار است پس هر که نیافت پس بر او روزه دو ماه پی در پی است
پیش از آنکه بهم رسند پس هر که توانائی نداشت پس بر او خورانیدن شصت
مسکین است و آنکه تفصیلی برای صورت عجز بالکلیه از کفاره ظهار می آید در
کتاب الایمان والنذور والکفارات در حدیث ششم آخر ابواب

اصل
فجعل الله عقوبة من ظاهر بعد النهی هذا وقال ذلک لتؤمنوا بالله
ورسوله وتلک حدود الله فجعل الله عز وجل هذا حد
الظهار قال حمران قال ابو جعفر علیه
السلام ولا یکون ظهار فی یمین ولا فی اضرار ولا فی
غضب ولا یکون ظهار الا علی طهر بغیر جماع بشهادة شاهدین مسلمین

شرح پس گردانید الله عقوبت کسی را که ظهار کرد بعد از نهی از ظهار آنکه
مذکور شد و گفت که آن برای اینست که شما گروید بالله و رسولش و آنها
قرار دادهای الله تعالی است پس گردانید الله عز و جل اینرا قرار داد ظهار
گفت حمران که گفت امام محمد باقر علیه السلام که نمیباشد ظهار موجب کفاره
در قسمی مثل آنچه می آید در حدیث چهارم و هشتم و بیست و چهارم این باب

و نه ضرر رسانیدنی مثل اینکه زوج دیوانه شده باشد موافق آنچه گذشت در شرح
حدیث چهارم باب طلاق المضطر والمکره که باب پنجاه و چهارم است و
مثل صورتی که زوج مجبور باشد موافق آنچه می آید در حدیث ششم و هفتم این
باب و در حال خشمناکی و نبی باشد ظهار موجب کفاره مگر بر پاکی زن از حیض
بی جماع در آن پاکی بگواهی دو گواه مسلمان دوم حدیث عن عبید بن زرارة
عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا طلاق الا ما ارید به الطلاق
ولا ظهار الا ما ارید به الظهار شرح روایت از عبید بن
زراره از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نیست طلاقی صحیح مگر آنچه
قصد کرده شود بآن انشای طلاق و نیست ظهار موجب کفاره مگر آنچه قصد کرده
شود بآن انشای ظهار سیوم حدیث عن زرارة قال سألت ابا جعفر علیه
السلام عن الظهار فقال هو من کل ذی محرم ام او اخت او عمة
او خالة ولا یکون الظهار فی یمین قلت فکیف قال یقول
الرجل لامرأته وهی طاهر فی غیر جماع انت
علی حرام مثل ظهر امی او اختی وهو یرید بذلک الظهار
شرح روایت از زراره گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از ظهار
پس امام گفت که آن بسبب هر شخصی است که صاحب حرمت باشد که مادر یا
خواهر یا عمه یا خاله است مثلا و نمی باشد ظهار موجب کفاره در قسمی گفتم که پس
چگونه است امام گفت که میگوید مرد زنش را بر حالی که زن پاک از حیض است
بی جماع که تو بر من حرامی مثل پشت مادر من یا خواهر من بر حالی که او قصد میکند

آن

بآن انشای ظهار چهارم حدیث عن رجل قال قلت لابی الحسن علیه السلام انی
قلت لامرأتی انت علی کظهر امی ان خرجت من باب الحجرة فخرجت
فقال لیس علیک شیء فقلت انی قوی علی ان اکفر فقال لیس علیک شیء فقلت انی قوی
علی ان اکفر رقبة ورقبتین قال لیس علیک شیء قویت او لم تقو
شرح روایت از مردی گفت که گفتم امام موسی کاظم علیه السلام را که بدرستی که
من گفتم زن خود را که تو بر من مانند پشت مادر منی اگر بیرون روی از در حجره پس
بیرون رفت پس امام گفت که نیست بر تو چیزی از کفاره پس گفتم که بدرستی که من
توانایم بر اینکه کفاره دهم پس امام گفت که نیست بر تو چیزی پس گفتم که بدرستی که من
توانایم بر اینکه کفاره دهم یک بنده را و دو بنده را امام گفت که نیست بر تو چیزی
خواه توانا باشی یا توانا نباشی پنجم حدیث ابن فضال عمن اخبره عن ابی عبد الله
علیه السلام قال لا یکون الظهار الا علی مثل موضع الطلاق
شرح روایت کرد حسن بن علی بن فضال از کسی که خبر داد او را امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که نمی باشد ظهار موجب کفاره مگر بر مانند جای طلاق صحیح مراد اینست که شرط
صحت طلاق معتبر است در وجوب کفاره ظهار ششم حدیث عن عبد الله بن المغیرة
وغیره قال تزوج حمزة بن حمران ابنة بکیر فلما کانت اللیلة التی ادخل
بها علیه قلن له النساء انت لا تبالی الطلاق ولیس هو عندک بشیء
ولیس تدخلها علیک حتی تظاهر من امهات اولادک قال ففعل
فذکر ذلک لابی عبد الله علیه السلام فامره ان یقربهن
شرح ادخل بصیغه ماضی غایب مجهول باب افعال است یا در بها تقویت است

النساء مرفوع و بدل ضمیر ظلن است و هن از باب علم است یعنی روایت از عبد الله
بن مغیره بضم میم و کسر غین با نقطه و غیر او گفت که نسبت خود کرد حمزة بن حمران دختر
بکر را پس وقتی که شد شبی که داخل کرده شد دختر بکر بر او گفتند او را زنانی که همراه
دختر بودند که تو پروا نداری از طلاق و نیست طلاق نزد تو چیزی بنابر اعتقاد تو بر
کنیزان خاصه خود و نیست شان اینکه داخل کنیم دختر را بر تو مگر اینکه اظهار کنی از
کنیزان خاصه خود و راوی گفت که پس حمزه ظهار کرد پس مذکور کرد آنرا برای امام
جعفر صادق علیه السلام پس امام امر کرد او را باینکه جماع کند کنیزان خاصه خود را بی
کفاره بنابر اینکه آن ظهار از روی جبر است هفتم حدیث عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ
قَالَ تَزَوَّجَ حَمْزَةُ بْنُ حُمْرَانَ ابْنَةَ بُكَيْرٍ فَلَمَّا أَرَادَ أَنْ يَدْخُلَ بِهَا قَالَ لَهُ النِّسَاءُ
لَسْنَا نُدْخِلُهَا عَلَيْكَ حَتَّى تَحْلِفَ لَنَا وَلَسْنَا نَرْضَى أَنْ تَحْلِفَ لَنَا بِالْعِتْقِ
لِأَنَّكَ لَا تَرَاهُ شَيْئاً وَلَكِنِ احْلِفْ لَنَا بِالظِّهَارِ وَظَاهِرْ مِنْ
أُمَّهَاتِ أَوْلَادِكَ وَجَوَارِيكَ فَظَاهَرَ مِنْهُنَّ ثُمَّ ذَكَرَ
ذَلِكَ لِأَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَيْسَ عَلَيْكَ
شَيْءٌ ارْجِعْ إِلَيْهِنَّ شرح یدخل بضم یاء مضارع غایب معلوم باب افعال است
تذکیر قال در دوم باعتبار آنست که نساء اسم جمع امراة است پس باعتبار لفظ
مذکر است نظیر و قال نسوة فی المدینة تحلف دو جا بضم یاء مضارع مخاطب
معلوم باب ضرب است حلف بمعنی این است که گوید که اگر طلاق دهم بنده
آزاد کنم احلف بصیغه امر باب ضرب است حلف بالظهار اینجا عبارتست
از انشای ظهار بخلاف آنچه می آید در حدیث سی و دوم این باب پس واو در

ظاهر برای عطف تفسیر است یعنی روایت از عبد الله بن مغیره گفت که نسبت
خود کرد حمزة بن حمران دختر بکر را پس وقتی که اراده کرد که دخول کند بدختر گفتند
او را زنان که نیستیم که داخل کنیم دختر را بر تو مگر اینکه پیمان کنی برای ما که طلاق دهی
و نیستیم که راضی شویم باینکه پیمان کنی برای ما بآزادی بنده زیرا که تو پروا نداری
از آن لیکن پیمان کن برای ما بظهار و ظهار کن از کنیزان خاصه خود و سایر کنیزان خود
پس حمزه ظهار کرد از کنیزان بعد از آن مذکور کرد آنرا برای امام جعفر صادق
علیه السلام امام گفت که نیست بر تو چیزی از کفاره برگرد سوی کنیزان خود هشتم حدیث عن
صَفْوَانَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يُصَلِّي الصَّلَاةَ أَوْ
يَتَوَضَّأُ فَيَشُكُّ فِيهَا بَعْدَ ذَلِكَ فَيَقُولُ إِنْ أَعَدْتُ الصَّلَاةَ أَوْ
أَعَدْتُ الْوُضُوءَ فَامْرَأَتُهُ عَلَيْهِ كَظَهْرِ أُمِّهِ وَيَحْلِفُ عَلَى ذَلِكَ بِالطَّلَاقِ فَقَالَ
هَذَا مِنْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ لَيْسَ عَلَيْهِ شَيْءٌ شرح وضع ضمیر غایب در موضع ضمیر متکلم
بر تغلیب حال حکایت بر حال محکیت برای احتراز از تلفظ بصورت ظهار خطوات
بضم و فتح خاء با نقطه و ضم و فتح طاء بی نقطه و واو است و در بعض نسخ فتح خاء و فتح
طاء و راء بی نقطه است یعنی روایت از صفوان از امام رضا علیه السلام یا امام موسی
کاظم علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مرد که میگزارد نماز را یا وضو میسازد پس
شک میکند در نماز مثلا بعد از فارغ شدن و اعاده میکند پس میگوید که اگر اعاده
کنم نماز را یا اعاده کنم وضو را پس زنش بر او مانند پشت مادرش باشد و قسم میخورد
بران بطلاق زنش یعنی که میگوید که اگر اعاده کنم زنش مطلقه باشد پس امام
گفت که این از جمله گامهای شیطانست نیست بر او چیزی از ظهار و طلاق نهم

عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلم قال سمعته یقول جاء رجل الی
رسول الله صلی الله علیه واله فقال یا رسول الله ظاهرت من امرأتی
قال اذهب فاعتق رقبة قال لیس عندی قال اذهب فصم شهرین
متتابعین قال لا اقوی قال اذهب فاطعم ستین مسکینا
قال لیس عندی قال فقال رسول الله صلی الله علیه واله انا اتصدق عنک
فاعطاه تمرا لاطعام ستین مسکینا فقال اذهب فتصدق به فقال والذی
بعثک بالحق ما اعلم بین لابتیها احدا احوج الیه منی ومن عیالی قال فاذهب
وکل واطعم عیالک شرح اللابه بالف وتخفیف بار بخیط سنگستان
از دو طرف احاطه بآن کرده یعنی روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلم
گفت که شنیدم از امام میگفت که آمد مردی سوی رسول الله صلی الله علیه و آله
پس گفت که ای رسول الله ظهار کردم از زن من گفت که برو پس آزاد کن بنده را
گفت که نیست نزد من گفت که برو پس روزه دار دو ماه پی در پی را گفت که توانائی
ندارم گفت که برو پس بخوران شصت مسکین را گفت که نیست نزد من امام گفت که
پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که من تصدق میکنم از جانب تو پس داد
او را قدری از خرما برای خورانیدن شصت مسکین پس گفت که برو پس تصدق
کن آن خرما را پس آن مرد گفت که قسم بکسی که فرستاده ترا با قرآن که نمیدانم
در میان دو سنگستان مدینه کسی را که محتاج تر باشد سوی آن خرما از من و از عیال
من گفت که پس برو و بخور و بخوران عیال ترا ۹۳ حس عن جمیل بن دراج قال
قلت لابی عبد الله علیه السلم الرجل یقول لامرأته انت علی کظهر عمته

او خالته قال هو الظهار وسألناه عن الظهار متی یقع علی
صاحبه الکفارة فقال اذا اراد ان یواقع
امرأته قلت فان طلقها قبل ان یواقعها اعلیه کفارة
قال لا سقطت عنه الکفارة شرح روایتست از جمیل بن دراج گفت که گفتم امام جعفر
صادق علیه السلم را که مرد میگوید زنش را که تو بر من مانند پشت عمه او یا خاله او ئی
امام گفت که آن ظهار است و پرسیدیم امام را از ظهار که چه وقت واجب میشود
بر صاحبش کفاره پس امام گفت که چون خواهد که جماع کند زنش را گفتم که پس اگر طلاق
دهد زنش را پیش از آنکه جماع کند او را آیا بر اوست کفاره امام گفت که نه ساقط شده
از او کفاره ۹۴ حس قلت فان صام بعضا فمرض فافطر ایستقبل ام یتم ما بقی
علیه فقال ان صام شهرا فمرض استقبل وان زاد علی الشهر
الاخر یوما او یومین بنی علی ما بقی قال وقال الحرة و
المملوکة سواء غیر ان علی المملوک نصف ما علی الحر
من الکفارة ولیس علیه عتق ولا صدقة انما علیه صیام شهر
شرح الآخر بفتح خا و کسر خا باتفاق منصوب و مفعول زاد است یوما عطف بیان آخر است
بنی علی ما بقی یعنی است که باقیمانده را میکند و بنا میگذارد بر آن برات
خود را پس اعاده آنچه کرده میکند والا ظاهر نیست که علیه باید بجای علی موافق آنچه
گذشت در نظیر آن در کتاب الصیام در حدیث اول باب من وجب علیه صوم
شهرین تا آخر که باب پنجاه و هشتم است در نسخ الحرة والکلو والمملوکة تا ارتباط آن
و ظاهر سیاق تذکیر است غیر منصوب و مضاف است یعنی گفتم که پس اگر روزه

اگر نتواند یعنی را پس بیمار شد پس افطار کرد آیا از سر میگیرد یا تمام میکند آنچه را که مانده
بر او پس امام گفت که اگر روزه گرفت یکماه پس بیمار شد از سر میگیرد چه جای که کمتر از
یکماه و اگر زیاد کرد بر یکماه دیگر چند روز یا دو روز را مشغول بنا میگذارد و بر برات
ذمه خود را بر آنچه باقی ماند راوی گفت که امام گفت که آزاد و بنده برابرند سوای
اینکه بر بنده نصف چیزیست که بر آزاد است از کفاره و نیست بر بنده آزاد کردن
و نه صدقه و مساکین چیزی نیست که بر بنده است روزه یکماه یازدهم حدیث سألت
عن اسحق بن عمار قال
أبا إبراهيم عليه السلام عن الرجل يظاهر من جاريته فقال
الحرة والأمة في ذا سواء شرح روایت از اسحق بن عمار گفت که پرسیدم
امام موسی کاظم علیه السلم را از مرد که ظهار میکند از کنیز خود پس امام گفت که
آزاد و کنیز در این برابرند دوازدهم حدیث عن محمد بن مسلم عن أحدهما عليهما
السلام قال سألته عن رجل ظاهر من امرأته خمس مرات أو أكثر
فقال قال علي عليه السلام مكان كل مرة كفارة قال وسألته عن
رجل ظاهر من امرأته ثم طلقها قبل أن يواقعها عليه كفارة قال لا
قال وسئل عن الظهار على الحرة والأمة قال نعم
شرح روایت از محمد بن مسلم از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم
گفت که پرسیدم امام را از مردی که ظهار کرد از زنش پنج بار یا بیشتر پس امام
گفت که گفت علی علیه السلم که در جای هر بار است کفاره راوی گفت که و پرسیدم
امام را از مردی که ظهار کرد از زنش بعد از آن طلاق داد او را پیش از آنکه جماع
کند او را آیا بر اوست کفاره امام گفت که نه راوی گفت که و امام پرسیده شد

از

از ظهار که آیا بر زوجه آزاد و کنیز واقع میشود امام گفت که آری حدیث قلت وإن ظاهر
في شعبان ولم يجد ما يعتق قال ينتظر حتى يصوم شهر رمضان ثم
يصوم شهرين متتابعين وإن ظاهر وهو مسافر انتظر حتى يقدم
وإن صام فأصاب مالاً فليمض الذي ابتدأ فيه
شرح ضم برای ترغیب و اشارتست بنا صلح عید یا سه روز بعد از آن نیز بنا بر
تفصیلی که بیان شد در کتاب الصیام در شرح حدیث دوم باب صوم العیدین
و ایام التشریق که باب شصت و دوم است یعنی گفتم که پس اگر ظهار کند در شعبان و
نیابد آنچه را که اعتاق کند چگونه میشود امام گفت که انتظار میکشد تا آنکه روزه
دارد ماه رمضان را بعد از آن روزه میدارد دو ماه پی در پی بر او و اگر ظهار کند در حالی
که او مسافر است و قدرت بر آزاد کردن ندارد انتظار میکشد تا آنکه حاضر شود و
و اگر روزه گرفت پس دریافت مالی را پس باید که امضا کند آنچه را که شروع کرده
در آن سیزدهم حدیث عن محمد بن حمران قال سألت أبا عبد الله عليه السلام
المملوك أعليه ظهار فقال عليه نصف ما على الحر صوم شهر وليس عليه كفارة من صدقة ولا عتق
شرح روایت از محمد بن حمران بضم حاء مهمله و سکون میم گفت که پرسیدم
امام جعفر صادق علیه السلم را از غلام که آیا بر اوست کفاره ظهار پس امام گفت
که بر اوست نصف آنچه بر آزاد است که روزه یکماه است و نیست بر او کفاره از
صدقه و نه آزاد کردنی چهاردهم حدیث عن الحلبي قال سألت أبا عبد الله عليه
السلام عن رجل ظاهر من امرأته ثلاث مرات قال يكفر ثلاث مرات قلت
فإن واقع قبل أن يكفر قال يستغفر الله ويمسك حتى يكفر شرح روایت از

حلبی گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که ظهار کرد از زنش
سه بار امام گفت که کفاره میکند سه بار گفتم که پس اگر جماع کند پیش از آنکه کفاره کند چگونه
میشود امام گفت که استغفار میکند الله را و نگاه میدارد خود را از جماع تا آنکه
کفاره کند یازدهم حدیث عَنْ اَبِی حَمْزَةَ الثُّمالِی عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلامُ قالَ سَألْتُهُ
عَنِ الْمَمْلُوکِ اَعَلَیْهِ ظِهارٌ قالَ نِصْفُ ما عَلَی الْحُرِّ مِنَ الصَّوْمِ وَ
لَیْسَ عَلَیْهِ کَفّارَةُ صَدَقَةٍ وَلا عِتْقٍ شرح روایت از ابی
حمزه ثمالی بضم ثاء سه نقطه و تخفیف میم از امام محمد باقر علیه السلام گفت که پرسیدم
امام را از غلام که آیا بر اوست کفاره ظهار امام گفت که بر اوست نصف آنچه
بر آزاد است از روزه و نیست برو کفاره صدقه و نه عتق دوازدهم حدیث عَنْ
حَفْصِ بْنِ الْبَخْتَرِی عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ وَاَبِی الْحَسَنِ عَلَیْهِمَا السَّلامُ فِی
رَجُلٍ کانَ لَهُ عَشْرُ جَوارٍ فَظاهَرَ مِنْهُنَّ کُلِّهِنَّ جَمِیعاً بِکَلامٍ
واحِدٍ فَقالَ عَلَیْهِ عَشْرُ کَفّاراتٍ شرح روایت از حفص بن بختری از
از امام جعفر صادق علیه و امام موسی کاظم علیهما السلام در مردی که بود او را
ده کنیز پس ظهار کرد از ایشان همگی ایشان فراهم بیک کلام پس امام گفت که
بر اوست ده کفاره سیزدهم حدیث عَنْ اَبِی بَصِیرٍ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلامُ
اَنَّهُ قالَ اِذا واقَعَ الْمَرْأَةَ الثّانِیَةَ مِنْ قَبْلِ اَنْ یُکَفِّرَ فَعَلَیْهِ
کَفّارَةٌ اُخْری لَیْسَ فِی هٰذا اخْتِلافٌ شرح روایت از ابو بصیر از امام
جعفر صادق علیه السلام آنکه او گفت که چون ظهار واقع شود در بار دوم پیش
از آنکه کفاره کند پس بر اوست کفاره دیگر نیست در این حکم میان ما و مخالفان

ما اختلافی چهاردهم حدیث عَنْ سَیْفٍ التَّمّارِ قالَ قُلْتُ لِاَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلامُ
الرَّجُلُ یَقُولُ لِامْرَأَتِهِ اَنْتِ عَلَیَّ کَظَهْرِ اُمِّی اُخْتِی اَوْ عَمَّتِی اَوْ خالَتِی قالَ
فَقالَ اِنَّما ذَکَرَ اللهُ الْاُمَّهاتِ وَاِنَّ هٰذا لَحَرامٌ شرح روایت از سیف
خرمافروش گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که مرد میگوید زنش را
که تو بر من مانند پشت خواهر من یا عمه من یا خاله منی راوی گفت که پس امام گفت
که جز این نیست که ذکر کرده الله تعالی در سوره مجادله مادر از آنکه ان امهاتهم ان
امهاتهم الا اللائی ولدنهم و بدرستی که این نیز هرآینه ظهار حرام است مثل ظهار
با دران پانزدهم حدیث عَنْ عَلِیِّ بْنِ مَهْزِیارٍ قالَ کَتَبَ عَبْدُ اللهِ بْنُ مُحَمَّدٍ اِلی
اَبِی الْحَسَنِ عَلَیْهِ السَّلامُ جُعِلْتُ فِداکَ اِنَّ بَعْضَ مَوالِیکَ یَزْعُمُ اَنَّ
الرَّجُلَ اِذا تَکَلَّمَ بِالظِّهارِ وَجَبَتْ عَلَیْهِ الْکَفّارَةُ حَنِثَ اَوْ لَمْ یَحْنَثْ
وَیَقُولُ حِنْثُهُ کَلامُهُ بِالظِّهارِ وَاِنَّما جُعِلَتْ عَلَیْهِ الْکَفّارَةُ عُقُوبَةً
لِکَلامِهِ وَبَعْضُهُمْ یَزْعُمُ اَنَّ الْکَفّارَةَ لا تَلْزَمُهُ حَتّی یَحْنَثَ
فِی الشَّیْءِ الَّذِی حَلَفَ عَلَیْهِ فَاِنْ حَنِثَ وَجَبَتْ عَلَیْهِ
الْکَفّارَةُ اِلّا فَلا کَفّارَةَ عَلَیْهِ فَوَقَّعَ عَلَیْهِ السَّلامُ بِخَطِّهِ لا تَجِبُ الْکَفّارَةُ
حَتّی یَجِبَ الْحِنْثُ شرح حنث بکسر حاء بی نقطه و نون و ثاء سه نقطه بصیغه ماضی غایب
معلوم باب علم است الحنث بکسر حاء و سکون نون مخالفت قسم و مانند آن تحنیثه
ماضی غایب معلوم باب تفعیل است التحنیث کسی را مانند حانث کردن یا بکسر حاء
و سکون نون مرفوع و مبتدا است وجوب حنث بمعنی اراده جماع است موافق
آنچه گذشت در حدیث دهم این باب یعنی روایت از علی بن مهزیار گفت که نوشت

عبد الله بن محمد اهوازی سوی امام موسی کاظم علیه السلام که قربانت شوم و برستی که
بعض مخلصان تو گمان میبرد اینرا که مرد چون تکلّم کند بظهار واجب میشود بر او کفاره
خواه مخالفت کند یا مخالفت نکند و میکوید که در حکم حانث کرده او را تکلّم او بظهار
و بخراین حنث که کردانیده شد بر او کفاره برای عقوبت بسبب کلام او که منهی عنه
و مخالف شرط الهی ست و بعض مخلصان تو گمان میبرد اینرا که کفاره لازم نمیشود
او را تا آنکه مخالفت کند در چیزی که پیمان کرد بران پس اگر مخالفت کند بجماع واجب
میشود بر او کفاره و اگر جماع نکند پس حنث کفاره بر او پس نوشت امام علیه السلام
بخط خود که واجب نمیشود کفاره تا آنکه ثابت شود در دل و قصد مخالفت بجماع
هشتم حدیث سَأَلَ الْحُسَيْنُ بْنُ مِهْرَانَ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ ظَاهَرَ
مِنْ أَرْبَعِ نِسْوَةٍ فَقَالَ يُكَفِّرُ لِكُلِّ وَاحِدَةٍ كَفَّارَةً وَسَأَلَهُ عَنْ
رَجُلٍ ظَاهَرَ مِنِ امْرَأَتِهِ وَجَارِيَتِهِ مَا عَلَيْهِ
قَالَ لِكُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا كَفَّارَةٌ
عِتْقُ رَقَبَةٍ أَوْ صِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ أَوْ إِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِيناً
شرح او برای تخییر نیست بلکه برای تقسیم است شرح پرسید حسین بن مهران بکسر
میم و سکون ها و را بضبطه امام رضا علیه السلام را از مردی که ظهار کرد از چهار
زن پس امام گفت که کفاره میکند برای هر یک کفاره و پرسید امام را از مردی
که ظهار کرد از زنش و کنیزش که چیست بر او امام گفت که برای هر یکی از آن دو
کفاره ایست آزاد کردن بنده ایست یا روزه دو ماه پی در پی ست یا خورانیدن
شصت مسکین ست حدیث نهم حدیث عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ مَلَكَ ظِهَارَ مِنِ امْرَأَتِهِ فَقَالَ لِي لَا
يَكُونُ ظِهَارٌ وَلَا إِيلَاءٌ حَتَّى يَدْخُلَ بِهَا شرح الملک بضمه اسم مصدر
افعال کسی که عقد نکاح برای خود کرده و نقلی روایت از فضیل بن یسار بفتح یا
دو نقطه در پایین و تخفیف سین بنقطه گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام
را از مردی عقد نکاح کرده که ظهار کرد از زنش پس امام گفت مرا که نمیباشد ظهار
موجب کفاره و نه ایلا موجب جبر حاکم بر طلاق یا رجوع بعد از چهار ماه مگر آنکه
دخول کند بزن حدیث دوم حدیث عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهْبٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ
السَّلَامُ عَنِ الرَّجُلِ يَقُولُ لِامْرَأَتِهِ هِيَ عَلَيْهِ كَظَهْرِ أُمِّهِ قَالَ تَحْرِيرُ
رَقَبَةٍ أَوْ صِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ أَوْ إِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِيناً وَالرَّقَبَةُ يُجْزِئُ
عَنْهُ صَبِيٌّ مِمَّنْ وُلِدَ فِي الْإِسْلَامِ شرح روایت از معویه بن وهب بفتح
واو و سکون ها گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مرد که
میکوید زنش را که او بر من مانند پشت مادرش است امام گفت که واجب
آزاد کردن بنده ایست یا روزه دو ماه پی در پی ست یا خورانیدن شصت
مسکین ست و بنده کافی میشود از او کودکی از جمله آنکه زاده شده باشد در اسلام
حدیث سیوم حدیث عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ جَمِيلٍ وَابْنِ
بُكَيْرٍ وَحَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الْمُظَاهِرُ إِذَا طَلَّقَ سَقَطَتْ
عَنْهُ الْكَفَّارَةُ قَالَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ إِنْ طَلَّقَ امْرَأَتَهُ أَوْ أَخْرَجَ مَمْلُوكَتَهُ
مِنْ مِلْكِهِ قَبْلَ أَنْ يُوَاقِعَهَا فَلَيْسَ عَلَيْهِ كَفَّارَةُ الظِّهَارِ إِلَّا أَنْ
يُرَاجِعَ امْرَأَتَهُ أَوْ يَرُدَّ مَمْلُوكَتَهُ يَوْماً مَا فَإِذَا فَعَلَ ذَلِكَ فَلَا يَنْبَغِي

لَهُ اَنْ يَقْرَبَهَا حَتّٰى يُكَفِّرَ شرح الملک بفتح وکسر وضم میم و سکون لام مصدر
باب ضرب در تصرف تام خود درآوردن چیزی را و ما ما ظرف فعل و دوم است و حرف
فعل اول نیست تبرئیه آنچه می آید در حدیث سیوم این باب که اگر بعد از انقضای
عده برگرداند بر تعهدی جدید کفاره لازم میشود یعنی روایت کرد علی بن ابراهیم از
پدرش از محمد بن ابی عمیر از جمیل بن دراج و عبد الله بن بکیر و حماد بن عثمان از امام
جعفر صادق علیه السلم گفت که ظهار کننده چون طلاق دهد ساقط میشود از وی کفاره
ظهار گفت علی بن ابراهیم در تفسیر این حدیث که اگر ظهار کننده طلاق دهد زنش را
یا بیرون کند کنیزش را از ملک خود پیش از آنکه جماع کند او را پس نیست بر او کفاره
ظهار مگر آنکه برگرداند زنش را در عده یا برگرداند کنیزش را و در روزی از روزها پس
پس چون کند آن را پس سزاوار میشود برای او اینکه جماع کند مگر آنکه کفاره کند متن
چهارم حسن عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ الزَّيَّاتِ قَالَ قُلْتُ لِاَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
اِنِّي ظَاهَرْتُ مِنِ امْرَاَتِي فَقَالَ كَيْفَ قُلْتَ قَالَ قُلْتُ اَنْتِ عَلَيَّ كَظَهْرِ
اُمِّي اِنْ فَعَلْتِ كَذَا وَكَذَا فَقَالَ لَا شَيْءَ عَلَيْكَ وَلَا تَعُدْ
شرح روایت است از قاسم بن محمد زیات یعنی زیتون فروش گفت که گفتم امام رضا
یا امام موسی کاظم علیه السلم را که بدرستی که من ظهار کردم از زن خود پس امام
گفت که چگونه گفتی راوی گفت که گفتم که تو بر من مانند پشت مادرمنی اگر کنی چنین و
چنین را امام گفت که نیست چیزی از کفاره بر تو و دیگر مگو متن پنجم حسن عَنِ ابْنِ
اَبِي نَصْرٍ عَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الظِّهَارُ لَا يَقَعُ عَلَى الْغَضَبِ
شرح روایت است از احمد بن محمد بن ابی نصر از امام رضا علیه السلم گفت که ظهار موجب کفاره

واقع نمیشود در حالی خشمناکی متن ششم حسن عَنْ عَمَّارِ بْنِ مُوسٰى عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ سَاَلْتُهُ عَنِ الظِّهَارِ الْوَاجِبِ قَالَ الَّذِي يُرِيدُ بِهِ الرَّجُلُ الظِّهَارَ بِعَيْنِهِ
شرح الواجب ثابت و مراد نیست که لغو و بی اعتبار نباشد یعنی روایت است از عمار
بن موسی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که پرسیدم امام را از ظهار غیر لغو
امام گفت که آنست که اراده میکند بآن مرد ظهار را بالخصوصه یعنی که از روی بازیچه
نیست و از روی خشمناکی نیست و از روی جبر نیست و معلق بر شرطی نیست متن
هفتم حسن عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ
صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ اِذَا قَالَتِ الْمَرْاَةُ زَوْجِي عَلَيَّ كَظَهْرِ اُمِّي فَلَا كَفَّارَةَ
عَلَيْهَا قَالَ وَجَاءَ رَجُلٌ مِنَ الْاَنْصَارِ مِنْ بَنِي النَّجَّارِ اِلٰى رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ
فَقَالَ اِنِّي ظَاهَرْتُ مِنِ امْرَاَتِي فَوَاقَعْتُهَا قَبْلَ اَنْ اُكَفِّرَ فَقَالَ وَمَا حَمَلَكَ عَلٰى ذٰلِكَ
فَقَالَ رَاَيْتُ بَرِيقَ خَلْخَالِهَا وَبَيَاضَ سَاقِهَا فِي الْقَمَرِ فَوَاقَعْتُهَا
فَقَالَ لَهُ اعْتَزِلْهَا حَتّٰى تُكَفِّرَ وَاَمَرَهُ بِكَفَّارَةٍ وَاحِدَةٍ
وَاَنْ يَسْتَغْفِرَ اللّٰهَ شرح روایت است از سکونی از امام جعفر صادق
علیه السلم گفت که گفت امیر المومنین صلوات الله علیه که چون گوید زن که شوهر من
بر من مانند پشت مادر منست پس نیست کفاره بر آن زن امام گفت که و آمد
مردی از اهل مدینه از قبیله بنی النجار بفتح نون و تشدید جیم سوی رسول الله صلی الله
علیه و آله پس گفت که بدرستی که من ظهار کردم از زن خود پس جماع کردم او را
پیش از آنکه کفاره کنم پس گفت که و چه چیز باعث شد ترا بر آن جماع پس مرد گفت
که دیدم درخشندگی خلخالش را و سفیدی ساقش را در ماهتاب پس جماع کردم

او را پس گفت او را که دوری کن از او تا آنکه کفاره کنی و امر کرد او را بیک
کفاره باینکه استغفار کند الله را حدیث بیست و هشتم اصل عَنْ بَعْضِ اَصْحَابِنَا عَنْ اَبِی
عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلٰم فِی رَجُلٍ ظَاهَرَ ثُمَّ طَلَّقَ قَالَ سَقَطَتْ عَنْهُ الْکَفَّارَةُ
اِذَا طَلَّقَ قَبْلَ اَنْ یُعَاوِدَ الْمُجَامَعَةَ قِیْلَ فَاِنَّهُ رَاجَعَهَا قَالَ اِنْ کَانَ اِنَّمَا
طَلَّقَهَا لِاِسْقَاطِ الْکَفَّارَةِ عَنْهُ ثُمَّ رَاجَعَهَا فَاِنَّ الْکَفَّارَةَ
لَازِمَةٌ لَهُ اَبَدًا اِذَا عَاوَدَ الْمُجَامَعَةَ وَاِنْ کَانَ طَلَّقَهَا وَهُوَ
لَا یَنْوِی شَیْئًا مِنْ ذٰلِکَ فَلَا بَاْسَ اَنْ یُرَاجِعَ وَلَا کَفَّارَةَ عَلَیْهِ
شرح روایتست از بعض یاران ما از امام جعفر صادق علیه السلم در مردی که ظهار
کرد و بعد از آن طلاق داد گفت که ساقط شد از او کفاره چون طلاق داد پیش از آنکه
برگرداند جماع را گفته شد که بدرستی که شوهر بعد از طلاق برگردانید زن را پس گفت
امام گفت که اگر باشد طلاق نداده باشد مگر برای اسقاط کفاره از خود و بعد از آن
برگردانیده باشد زن را پس بدرستی که کفاره واجب میشود بر او همیشه چون برگرداند
جماع را و اگر باشد که طلاق داده باشد بر حالی که او قصد ندارد چیزی از برگردانیدن زن
را پس نیست پروائی باینکه برگرداند و نیست کفاره بر او بدانکه این حدیث تخصیص میکند
حدیث سی و سیوم این باب را حدیث بیست و نهم اصل عَنْ زُرَارَةَ قَالَ قُلْتُ لِاَبِی
جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ اِنِّی ظَاهَرْتُ مِنْ اُمِّ وَلَدٍ لِی ثُمَّ وَقَعْتُ عَلَیْهَا ثُمَّ کَفَّرْتُ
فَقَالَ هٰکَذَا یَصْنَعُ الرَّجُلُ الْفَقِیْهُ اِذَا وَقَعَ کَفَّرَ
شرح مراد بفقیه اینجا کسی است که مسائل متعلقه بواقعه را که در میانست از امام
خود فرا گرفته باشد خواه در تفسیر قران و خواه در غیر آن یعنی روایتست از زراره

گفت که گفتم امام محمد باقر علیه السلم را که بدرستی که من ظهار کردم از کنیز خاصه که مرا است
بعد از آن جماع کردم او را بعد از آن کفاره کردم پس امام گفت که چنین میکند
مرد دانا باحادیث ما یعنی آنکه چون جماع کند کفاره میکند مراد اینست که کسی که
دانا باشد باحادیث ما در تفسیر آیت سوره مجادله که والذین یظاهرون من
نسائهم ثم یعودون لما قالوا فتحریر رقبة من قبل ان یتماسا تا آخر میداند که لفظ
نسائهم شامل امهات اولاد نیست و میداند که کفاره در نساء پیش از جماع است
و در امهات اولاد پیش از جماع و بعد از جماع میتواند بود پس چون در شرع
اهتمام بجماع امهات اولاد در مرتبه اهتمام بجماع حرایر نیست پس اولی اینست
که تاخیر کند کفاره را تا مبادا که پشیمان شود از قصد جماع حدیث سی ام اصل عَنْ زُرَارَةَ
قَالَ قُلْتُ لِاَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ رَجُلٌ ظَاهَرَ ثُمَّ وَاقَعَ قَبْلَ اَنْ یُکَفِّرَ
فَقَالَ لِی اَوَلَیْسَ هٰکَذَا یَفْعَلُ الْفَقِیْهُ شرح ظاهر است از شرح حدیث سابق
حدیث سی و یکم اصل عَنْ اَبِی الْحَسَنِ الصَّیْقَلِ قَالَ سَاَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ
عَنِ الرَّجُلِ یُظَاهِرُ مِنِ امْرَاَتِهِ قَالَ فَلْیُکَفِّرْ قُلْتُ فَاِنَّهُ وَاقَعَ قَبْلَ اَنْ یُکَفِّرَ
قَالَ اَتٰی حَدًّا مِنْ حُدُوْدِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ فَلْیَسْتَغْفِرِ اللهَ وَلْیَکُفَّ حَتّٰی
یُکَفِّرَ شرح الاتیان برهم زدن چیزی مثل اتی الله بنیانهم من القواعد لیکف
بتشدید فا مفتوحه بصیغه امر غایب معلوم باب نصر است یعنی روایتست از
حسن جلا دهنده گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که ظهار
میکند از زنش امام گفت که پس باید که کفاره کند گفتم که پس بدرستی که او جماع کرد
پیش از آنکه کفاره کند امام گفت که برهم زده قرار داد را از قرار دادهای الهی عز و

وجل پس باید که استغفار کند الله تعالی را و باید که باز دارد خود را از جماع تا آنکه
کفاره کند نقل کلام مغنیی موثق عَنْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ الظِّهَارُ ضَرْبَانِ أَحَدُهُمَا
فِيهِ الْكَفَّارَةُ قَبْلَ الْمُوَاقَعَةِ وَالْآخَرُ بَعْدَهُ فَالَّذِي يُكَفِّرُ قَبْلَ الْمُوَاقَعَةِ
الَّذِي يَقُولُ أَنْتِ عَلَيَّ كَظَهْرِ أُمِّي وَلَا يَقُولُ إِنْ فَعَلْتِ
بِكِ كَذَا وَكَذَا وَالَّذِي يُكَفِّرُ بَعْدَ الْمُوَاقَعَةِ
هُوَ الَّذِي يَقُولُ أَنْتِ عَلَيَّ كَظَهْرِ أُمِّي إِنْ قَرِبْتُكِ

شرح عبد الرحمن این سخن را برای جمع میان حدیث بیست و نهم و سی دوم و میان حدیث
سی و یکم گفته و بنا بر آنچه گفتیم حاجت باین جمع نیست و این جمع منافات دارد با آنچه
گذشت در حدیث اول این باب که او کذا و کذا کنایت از جماع است و ترتیب از
باب علم است مغنیی روایت است از عبد الرحمن بن حجاج بفتح حاء و تشدید
جیم گفت که ظهار دو قسم است یکی از آنها در آنست کفاره پیش از جماع و دیگری
بعد از جماع است پس کسی که کفاره میکند پیش از جماع کسی است که میگوید که تو بر من
مانند پشت مادر منی و نمیگوید که اگر کنم تو چنین و چنین و کسی که کفاره میکند بعد از
جماع او کسی است که میگوید که تو بر من مانند پشت مادر منی اگر جماع کنم ترا سی و
دوم موثق عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ حُكَيْمٍ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ
سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِذَا حَلَفَ الرَّجُلُ بِالظِّهَارِ
فَحَنِثَ فَعَلَيْهِ الْكَفَّارَةُ قَبْلَ أَنْ يُوَاقِعَ فَإِنْ كَانَ مِنْهُ الظِّهَارُ فِي
غَيْرِ يَمِينٍ فَإِنَّمَا عَلَيْهِ الْكَفَّارَةُ بَعْدَ مَا يُوَاقِعُ قَالَ مُعَاوِيَةُ وَلَيْسَ يَصِحُّ هٰذَا
عَلَى جِهَةِ النَّظَرِ وَالْأَثَرِ فِي غَيْرِ هٰذَا الْأَثَرِ أَنْ يَكُونَ الظِّهَارُ لِأَنَّ أَصْحَابَنَا

شرح

رَوَوْا أَنَّ الْأَيْمَانَ لَا تَكُونُ إِلَّا بِاللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَكَذٰلِكَ نَزَلَ بِهَا الْقُرْآنُ
شرح نقل مصنف این حدیث را در این باب برای آنست که بعضی خیال کرده اند که باین
جمع میان آن دو حدیث میتوان کرد و عدم صحت آن منافات ندارد با آنچه ذکر شد
گفت که بالآثار الصحیحة زیرا که نقل کلام معویه برای بیان آنست که این حدیث از
آثار صحیحه و معمول به نیست پس کسی در اشتباه می افتد خلف ظهار اینجا مثل آنست
که کسی گوید که ان رکبت الحمار فانت علی کظهر امی خنث بضم حاء و کسر نون مانعی خاء معلوم
باب علم است و خنث خلف عبارتست از ارتکاب معنی که تعلیق ظهار
بر آن شده ان یکون الظهار بفتح همزه و سکون نون و مفعول تام مبل بهذا آنست
وکذلک نزل بها القرآن اشارتست باشتمال آیت سوره اربع شهادات بالله
و آیت سوره نسا و توبه چهار جا و مجادله دو جا یحلفون بالله و آیت سوره بیان فقنن
والله یعلم انک لرسوله یعنی روایتست از معویة بن حکیم بضم حاء و فتح کاف از صفوان
از عبد الرحمن بن حجاج گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت که
چون قسم خورد مرد بظهار و مخالفت قسم کند پس بر اوست کفاره پیش از آنکه جماع
کند پس اگر متحقق شود از آن مرد ظهار در غیر قسم پس جز این نیست که بر اوست
کفاره بعد از آنکه جماع کند گفت معویه که درست نیست اینکه صحیح شود مضمون این
حدیث بنا بر رعایت جانب فکر در آیت سوره مجادله که من قبل ان یتماسا
و رعایت جانب حدیث از ائمه علیهم السلم در غیر این حدیث اینکه متحقق شود ظهار
بسبب قسم بظهار زیرا که یاران ما روایت کرده اند از ائمه علیهم السلم اینرا که
قسمها منعقد نمیباشد مگر بالله عز و جل و چنان نازل شده بقسمها قرآن سی و

سیوم ح ل عن برید الکناسی قال سألت ابا جعفر علیه السلام عن
رجل ظاهر من امرأته ثم طلقها تطلیقة فقال اذا طلقها تطلیقة
فقد بطل الظهار وهدم الطلاق الظهار قال قلت له فله ان
یراجعها قال نعم هی امرأته فان راجعها وجب
علیه ما یجب علی المظاهر من قبل ان یتماسا شرح روایت از برید بضم
باء بحطیه وفتح راء بی نقطه کناسی بضم کاف وتخفیف نون وسین بی نقطه گفت که
پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از مردی که ظهار کرد و از زنش بعد از آن طلاق
داد او را یکطلاق پس امام گفت که چون طلاق داد او را یک طلاق پس تحقیق
باطل شد ظهار و برهم زد طلاق ظهار را راوی گفت که پس گفتم امام را که آیا برای او
راست اینکه برگرداند زن را در عده امام گفت که آری او زن اوست پس اگر
برگرداند زن را واجب میشود بر او آنچه واجب است بر ظهار کننده بی طلاق پیش
از آنکه جماع کند بتفصیلی که گذشت در حدیث بیست و هشتم این باب ۳ ح ل قلت
فان ترکها حتی یخلو اجلها وتملک نفسها ثم تزوجها بعد ذلک
هل یلزمه الظهار قبل ان یمسها قال لا قد بانت منه وملکت
نفسها قلت فان ظاهر منها فلم یمسها وترکها لا یمسها الا انه یراها متجردة
من غیر ان یمسها هل یلزمه فی ذلک شیء فقال هی امرأته ولیس یحرم علیه
مجامعتها ولکن یجب علی المظاهر قبل ان یجامعها
وهی امرأته شرح لا یمسها حال مقدر است و مراد نیست که قصد
این دارد که هرگز جماع نکند او را و شیء عبارت است از کنا دیدن امرأة یا اخر است

جماع

با یکی کفاره دارد زیرا که حق زوجیت تقاضای این میکند که در هر چهار ماه ترک
نکند و تکرار وطی امرأة برای تاکید گناه کار بودن است یعنی گفتم که پس اگر واگذارد زن را
تا آنکه منقضی شود عده زن و صاحب شود خودش را بعد از آن خواستگاری کند
آن زن را بعد از انقضای عده آیا لازم میشود کفاره ظهار پیش از آنکه جماع کند زن را
امام گفت که نه بجهت این آنکه بتحقیق جدا گردید شد از او و صاحب شد خودش را
گفتم که پس اگر ظهار کرد از زن پس جماع نکرد او را و واگذاشت زن را بقصد اینکه هرگز
جماع نکند او را الا اینکه او میبیند زن را برهنه بی آنکه جماع کند او را آیا لازم میشود
او را در آن مقصد چیزی از گناه پس امام گفت که او زن اوست و نیست حرام
کرده شده بر او جماع از زن و لیکن واجب میشود بر او آنچه واجب میشود بر ظهار
کننده پیش از آنکه جماع کند زن را و او زن اوست ۳ ح ل قلت فان رفعته الی
السلطان وقالت هذا زوجی وقد ظاهر منی وقد امسکنی لا یمسنی
مخافة ان یجب علیه ما یجب علی المظاهر فقال لیس علیه ان یجبر
علی العتق والصیام والاطعام اذا لم یکن له ما یعتق ولم یقو علی
الصیام ولم یجد ما یتصدق به قال فان کان یقدر
علی ان یعتق فان علی الامام ان یجبره علی العتق والصدقة
من قبل ان یمسها ومن بعد ما یمسها شرح مخافة منصوب است و مفعول له است و
مضاف است بضمیر علیه در دوم راجع بسلطان است لم یقو بسکون قاف و فتح
واو از باب علم است والصدقة مرفوع و خبر مبتدای محذوف است بتقدیر و
کذلک الصدقة و مراد نیست که اگر عاجز شود از عتق و صیام و قادر شود بر صدقه

مجبور بر صدقه میشود ذکر کنم که پس اگر زن برد او را بسوی حاکم و گوید که این شوهر منست
و تحقیق ظهار کرده از من و تحقیق نگاه داشت مرا بقصد اینکه مرا که جماع نکند مرا از ترس
اینکه واجب شود براو آنچه واجب میشود بر ظهار کننده راوی گفت که پس امام
گفت که نیست بر امام اینکه جبر کند براو روزه و خورانیدن چون نباشد او
را آنچه آزاد کند و توانا نباشد بر روزه و نیابد آنچه را که تصدق کند بآن امام گفت
که پس اگر باشد که توانا شود بر اینکه آزاد کند مثلا پس بدرستی که بر امام است
اینکه جبر کند او را بر آزادی و همچنین است صدقه پیش از آنکه جماع کند زن او بعد
از آنکه جماع کرده باشد زنرا پیش از کفاره سی و چهارم اصل عن محمد بن مسلم قال
سألت ابا جعفر علیه السلم عن رجل ظاهر من امرأته ثم طلقها قبل ان
یواقعها فبانت منه أعلیه کفارة قال لا شرح روایتست از محمد
بن مسلم گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلم را از مردی که ظهار کرد از زنش بعد از
آن طلاق داد او را پیش از آنکه جماع کند او را پس جدا کننده شد از او بسبب
انقضای عده مثلا آیا بر اوست کفاره امام گفت که نه سی و پنجم اصل عن
یونس عن بعض رجاله عن ابی عبد الله علیه السلم قال سألته عن رجل
قال لامرأته انت علی کظهر امی او کیدها او کبطنها او کفرجها او کنفسها
او ککعبها أیکون ذلک الظهار وهل یلزمه فیه ما یلزم المظاهر قال المظاهر
اذا ظاهر من امرأته فقال هی علی کظهر امه او کیدها او کرجلها او کشعرها
او کشیء منها ینوی بذلک التحریم فقد لزمه الکفارة فی کل قلیل منها او
کثیر وکذلک اذا هو قال کبعض ذوات المحارم فقد لزمته الکفارة

شرح روایتست از یونس از بعض مردان او از امام جعفر صادق علیه السلم
که پرسیدم امام را از مردی که گفت زنش را که تو بر من مانند پشت مادر منی یا گفت
که مانند دست مادر منی یا گفت که مانند شکم مادر منی یا گفت که مانند فرج مادر منی
یا گفت که مانند جان مادر منی یا گفت که مانند کعب مادر منی آیا میباشد آن ظهار
و آیا لازم میشود او را بسبب آن گفتن کفاره که لازم میشود ظهار کننده را امام گفت
که ظهار کننده چون ظهار کرد از زنش بانیت پس گفت که زن بر او مانند
پشت مادرش است یا گفت که مانند دست مادرش است یا گفت که مانند پای
مادرش است یا گفت که مانند موی مادرش است یا گفت که مانند چیزی
دیگر از جمله مادرش است در حالی که قصد کند بآن حرام کردن زنرا پس بتحقیق لازم شده
او را کفاره در هر کم از جمله مادر یا بسیار و همچنان چون او گفت که مانند بعض زنان
که صاحبان بودند نسبت محرم و غیره پس بتحقیق لازم شده او را کفاره [illegible]
چهارم اصل باب اللعان شرح اللعان بکسر لام مصدر باب فاعل لعنت کردن
کسی با دیگری و مراد اینجا لعنت کردن احد زوجین دیگری را بسبب نسبت کردن
زوج زوجه را بزنا و در این باب یک حدیث است اول اصل عن ابی بصیر عن ابی
عبد الله علیه السلم قال لا یقع اللعان حتی یدخل الرجل باهله
شرح روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که واقع نمیشود
لعان تا آنکه دخول کند مرد بزنش دوم اصل عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر
علیه السلم قال لا یکون الملاعنة ولا الایلاء الا بعد الدخول شرح روایتست
از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلم گفت که نمیباشد لعان و نه ایلا مگر بعد از جماع

سیوم موثق عن زرارة قال سئل ابو عبد الله علیه السلام عن قول الله
عز وجل والذین یرمون ازواجهم ولم یکن لهم شهداء الا انفسهم
قال هو القاذف الذی یقذف امرأته فاذا قذفها ثم اقر انه کذب
علیها جلد الحد وردت الیه امرأته وان ابی الا ان یمضی فیشهد علیها
اربع شهادات بالله انه لمن الصادقین والخامسة یلعن
فیها نفسه ان کان من الکاذبین شرح مقتضای فاء فیشهد آنست که بعد
فان شهد باشد پس منصوب و مرفوع میتواند بود و مصدر مقید است و اربع مرفوع
و خبر مبتدا است موافق مضمون قرآن زیرا که در سوره نور چنین است والذین یرمون
ازواجهم ولم یکن لهم شهداء الا انفسهم فشهادة احدهم اربع شهادات بالله انه
لمن الصادقین والخامسة ان لعنة الله علیه ان کان من الکاذبین ویدرء عنها العذاب
ان تشهد اربع شهادات بالله انه لمن الکاذبین والخامسة ان غضب الله علیها ان
کان من الصادقین یعنی روایتست از زراره گفت که پرسیده شد از امام
جعفر صادق علیه السلم از قول الله عز وجل در سوره نور که و آنانکه نسبت زنا میدهند
زنانشانرا بر حالی که نبوده باشند ایشانرا گواهانی مگر خودشان تا آخر امام گفت که
او نسبت دهنده به زنا است که نسبت زنا میدهد بزنش پس چون نسبت زنا
داد زنرا بعد از آن اقرار کرد بانکه او دروغ گفت بر زن زده میشود حد قذف
که هشتاد تازیانه است و برگردانیده میشود بسوی او زنش و اگر امتناع کرد مگر اینرا
که امضای سخن خود کند پس حکم او نیست که گواهی دهد بر زن چهار گواهی بالله تعالی
که بدرستی که او هر آینه از جمله راستگویانست در نسبت زنا و شهادت پنجم

لعنت میکند و آن خودش را اگر باشد از دروغگویان موثق واذا ارادت ان
تدرأ عن نفسها العذاب والعذاب هو الرجم شهدت اربع شهادات بالله
انه لمن الکاذبین والخامسة ان غضب الله علیها ان کان من الصادقین
فان لم تفعل رجمت وان فعلت درأت عن نفسها الحد ثم لا یحل له الی
یوم القیمة شرح و اگر زن خواهد که دفع کند از خودش عذاب حد زنا را
و آن عذاب سنگسار کردن است گواهی میدهد چهار گواهی بالله تعالی که بدرستی
که آن مرد از جمله دروغگویانست و شهادت پنجم آنکه غضب الله تعالی بر زنست اگر باشد
مرد از جمله راستگویان پس اگر زن نکند سنگسار کرده میشود و اگر کند دفع میکند
از خودش حد را بعد از آن حلال نمیشود برای آن شوهر تا روز قیامت موثق قلت
ارأیت ان فرق بینهما ولها ولد فمات قال ترثه امه وان ماتت
امه ورثه اخواله ومن قال انه ولد زنا جلد قلت یرد الیه الولد
اذا اقر به قال لا ولا کرامة ولا یرث الابن ویرثه الابن
شرح گفتم که خبر ده مرا اگر تفریق کرده شود میان آن دو و باشد زنرا فرزندی پس
میرد آن فرزند چگونه میشود امام گفت که وارث او میشود مادرش و اگر مرده
باشد مادرش وارث او میشوند خالویان او و هر کسی که گفت که آن فرزند ولد
زناست زده میشود حد قذف که هشتاد تازیانه است گفتم که آیا برگردانیده میشود
بسوی آن مرد آن فرزند چون اقرار کند بعد از لعان به آن فرزند امام گفت که
و نیست رفعتی آن فرزند را و وارث نمیشود آن فرزند او و وارث نمیشود او را آن
فرزند بسبب تکذیب خود چهارم موثق عن عبد الرحمن بن الحجاج قال

إنّ عبّاد البصريّ سأل أبا عبد الله عليه السلام وأنا حاضر كيف
يلاعن الرجل المرأة فقال أبو عبد الله عليه السلام إنّ رجلاً من المسلمين
أتى رسول الله صلّى الله عليه وآله فقال يا رسول الله أرأيت لو أنّ
رجلاً دخل منزله فوجد مع امرأته رجلاً يجامعها ما كان
يصنع قال فأعرض عنه رسول الله صلّى الله عليه
وآله فانصرف الرجل وكان ذلك الرجل هو الذي ابتلي
بذلك من امرأته شرح روايت است از عبد الرحمن بن حجاج گفت که بدرستی که عبّاد
بفتح عين مهمله وتشديد باء بنقطه ودال مهمله بصری بكسر باء بنقطه از جمله
مخالفان پرسيد امام جعفر صادق عليه السلام را بر حالی که من حاضر بودم
که چگونه لعان ميكند مرد زن را پس گفت امام جعفر صادق عليه السلام که بدرستی
که مردی از مسلمانان آمد نزد رسول الله صلی الله عليه وآله پس گفت که ای
رسول الله خبر ده مرا که اگر مردی داخل باشد منزلش را پس يافت با زنش
مردی را که جماع ميكند او را چه ميبود که كند امام گفت که پس روگردانيد از او
رسول الله صلی الله عليه وآله پس برگشت آن مرد وبود آن مرد آنکه مبتلا شده بود
بآن از زنش متن قال فنزل الوحي من عند الله عزّ وجلّ بالحكم فيهما
فأرسل رسول الله صلّى الله عليه وآله إلى ذلك الرجل فدعاه فقال
له أنت الذي رأيت مع امرأتك رجلاً قال نعم قال له انطلق
فأتني بامرأتك فإنّ الله قد أنزل الحكم فيك وفيها قال فأحضرها
زوجها فأوقفها رسول الله صلّى الله عليه وآله شرح امام گفت که

پس فرود آمد وحی از نزد الله عزّ وجلّ بحكم در آن دو کس پس فرستاد رسول الله صلی الله
عليه وآله سوی آن مرد پس خواند او را پس گفت او را که آيا تو آنی که ديدی با زنت مردی را
گفت که آری گفت او را که روانه شو پس بيار نزد من زنت را چه بدرستی که الله تعالی فرو
فرستاد حکم را در تو ودر زن امام گفت که پس حاضر کرد زن را شوهرش پس ايستاده
کرد آن زن را رسول الله صلی الله عليه وآله متن ثمّ قال للزوج اشهد أربع
شهادات بالله إنّك لمن الصادقين فيما رميتها به قال فشهد ثمّ قال
له اتّق الله فإنّ لعنة الله شديدة ثمّ قال له اشهد الخامسة
أنّ لعنة الله عليك إن كنت من الكاذبين قال فشهد فأمر به فنحّي
ثمّ قال للمرأة اشهدي أربع شهادات بالله إنّ زوجك
لمن الكاذبين فيما رماك به شرح بعد از آن گفت که گواهی بده
چهار گواهی بالله که بدرستی که تو هر آينه از جمله راستگويانی در کلامی که نسبت
دادی زن را بآن امام گفت که پس گواهی داد بعد از آن گفت او را که بپرهيز از
عذاب الله تعالی چه بدرستی که لعنت الله تعالی سخت است بعد از آن گفت او را
که گواهی بده گواهی پنجم که لعنت الله تعالی بر تست اگر باشی از جمله دروغگويان امام
گفت که پس گواهی داد پس امر کرد بآن مرد پس دور کرده شد بعد از آن گفت
زن را که گواهی بده گواهی بحکم لعن چهار گواهی بالله تعالی که بدرستی که شوهر تو
هر آينه از جمله دروغگويانست در کلامی که نسبت بزنا داد ترا بآن متن قال
فشهدت ثمّ قال لها أمسكي فوعظها ثمّ قال لها اتّقي الله فإنّ غضب
الله شديد ثمّ قال لها اشهدي الخامسة أنّ غضب الله عليك إن كان

زَوْجَكِ مِنَ الصَّادِقِينَ فِيمَا رَمَاكِ بِهِ قَالَ فَشَهِدَتْ فَفَرَّقَ بَيْنَهُمَا
وَقَالَ لَهُمَا لَا تَجْتَمِعَا بِنِكَاحٍ أَبَداً بَعْدَ مَا تَلَاعَنْتُمَا

شرح امام گفت که پس زن گواهی داد بعد از آن گفت زن را که هیچ مگو پس نبود داد
زن را بعد از آن گفت زن را که پرهیز کن از عذاب الله تعالی چه بدرستی که خشم الله
تعالی سخت است بعد از آن گفت زن را که گواهی بده گواهی پنجم که خشم الله تعالی
برتست اگر باشد شوهر تو از جمله راستگویان که در کلامی که نسبت زنا داد
ترا با آن امام گفت که پس زن گواهی داد پس تفریق کرد میان زن و شوهر
گفت ایشان را که جمع مشوید بنکاحی هرگز بعد از آنکه مرد و لعنت کردید پنجم

اصل عَنْ عَبَّادِ بْنِ صُهَيْبٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي رَجُلٍ أَوْقَفَهُ
الْإِمَامُ لِلِّعَانِ فَشَهِدَ شَهَادَتَيْنِ ثُمَّ نَكَلَ وَأَكْذَبَ نَفْسَهُ قَبْلَ أَنْ
يَفْرُغَ مِنَ اللِّعَانِ قَالَ يُجْلَدُ حَدَّ الْقَاذِفِ وَلَا يُفَرَّقُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ امْرَأَتِهِ

شرح نکل بنون بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر و ضرب است یفرغ بیا
و را ضمیمه و غین با نقطه بصیغه مضارع غایب مجهول از باب نصر و منع و علم
من اللعان نایب فاعل است و ذکر قبل ان یفرغ من اللعان اشارت است
بانکه آنچه گذشت بعنوان مثال است پس اگر بعد از پنج شهادت مرد و چهار شهادت
زن و پیش از شهادت پنجم زن باشد نیز محل سوال است یجلد بصیغه مضارع غایب
مجهول باب ضرب است و ضمیر مستتر مفعول اول و نایب فاعل است حد منصوب
و مفعول دوم و مضاف است یعنی روایت است از عباد بفتح عین مهمله و تشدید با
یخفیفه ابن صهیب بضم صاد مهمله و فتح با از امام جعفر صادق علیه السلم در مردی

که ایستاده کرد او را امام برای لعان پس گواهی داد دو گواهی بعد از آن سر باز
زد و دروغگو شمرد خود را پیش از فراق از لعان امام گفت که زده میشود حد قذف
که هشتاد تازیانه است و تفریق کرده میشود میان او و میان زنش ششم

اصل عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا قَذَفَ الرَّجُلُ امْرَأَتَهُ
فَإِنَّهُ لَا يُلَاعِنُهَا حَتَّى يَقُولَ رَأَيْتُ بَيْنَ رِجْلَيْهَا رَجُلًا يَزْنِي بِهَا قَالَ وَسُئِلَ
عَنِ الرَّجُلِ يَقْذِفُ امْرَأَتَهُ قَالَ يُلَاعِنُهَا ثُمَّ يُفَرَّقُ
بَيْنَهُمَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ أَبَداً فَإِنْ أَقَرَّ عَلَى
نَفْسِهِ قَبْلَ الْمُلَاعَنَةِ جُلِدَ حَدّاً وَهِيَ امْرَأَتُهُ

شرح روایت است از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلم امام گفت که چون نسبت
زنا داد مرد زنش را پس بدرستی که او لعان میکند زن را مگر آنکه گوید که در میان
دو پای زن مردی را که زنا میکرد با زن راوی گفت که و امام پرسیده شد
از مردی که نسبت زنا میدهد زنش را با دعوی دیدن امام گفت که لعان
میکند زن را بعد از آن تفریق کرده میشود میان آن دو پس آن زن حلال نمیشود
برای او هرگز پس اگر مرد اقرار بدروغ کند بر خویش پیش از تمام شدن لعان
زده میشود حدی و او زن او است اصل قَالَ وَسَأَلْتُهُ عَنِ الْمَرْأَةِ الْحُرَّةِ يَقْذِفُهَا
زَوْجُهَا وَهُوَ مَمْلُوكٌ قَالَ يُلَاعِنُهَا وَعَنِ الْحُرِّ تَحْتَهُ أَمَةٌ فَيَقْذِفُهَا قَالَ
يُلَاعِنُهَا قَالَ وَسَأَلْتُهُ عَنِ الْمُلَاعَنَةِ الَّتِي يَرْمِيهَا زَوْجُهَا وَيَنْتَفِي
مِنْ وَلَدِهَا وَيُلَاعِنُهَا وَيُفَارِقُهَا ثُمَّ يَقُولُ بَعْدَ ذَلِكَ الْوَلَدُ وَلَدِي
وَيُكَذِّبُ نَفْسَهُ فَقَالَ أَمَّا الْمَرْأَةُ فَلَا تَرْجِعُ إِلَيْهِ وَأَمَّا الْوَلَدُ فَإِنِّي أَرُدُّهُ إِلَيْهِ

إذا ادّعاه ولا أدّعي ولده وليس له ميراث ويرث الابن الأب ولا يرث
الأب الابن يكون ميراثه لأخواله فإن لم يدّعه أبوه فإنّ
أخواله يرثونه ولا يرثهم فإن دعاه أحد ابن الزانية جلد الحدّ
شرح این حکم مخصوص صورتی است که ملاعن تکذیب نفس خود نکرده باشد بعد از ملاعنه
پس ابن الملاعنه نظیر ولد الزنا میشود که میراث نمیبرد از کسی و از و میراث نمیبرند
چنانچه می آید در کتاب المواریث در باب میراث ولد الزنا که باب پنجاه و چهارم است
پس منافات ندارد با اینکه اگر ملاعن تکذیب خود کند بعد از لعان ولد میراث
از اموال پدر ببرد باعتبار اینکه تهمت کمتر میشود چنانچه بیان میشود در کتاب المواریث
در شرح حدیث ششم باب میراث ابن الملاعنه که باب پنجاه و سیوم است یعنی را
راوی گفت که پرسیدم امام را از زن آزاد که نسبت زنا میدهد او را
شوهرش در حالی که او غلام است امام گفت که لعان میکند زن او و پرسیدم
از مرد آزادی که میباشد در نکاح او کنیزی پس نسبت میدهد آن کنیز را
امام گفت که لعان میکند آن کنیز را راوی گفت که و پرسیدم امام را از
زنی لعان کند و نسبت زنا میدهد او را شوهرش و تبرا میکند از فرزندش
و لعان میکند آن زن را و جدا میشود از آن زن بعد از آن میگوید که فرزند
فرزند من است و دروغگو میشم و خودش را پس امام گفت که اما زن پس
بر نمیگردد بسوی او و اما فرزند پس بدرستی که من بر میگردانم او را بسوی او
چون دعوی کند فرزند را و واگذارم فرزندش را بر حالی که نباشد برای
آن فرزند میراثی از پدرش و وارث میشود آن پسر آن پدر را و وارث نمیشود

آن پدر آن پسر را میباشد میراث آن پسر برای خالویان او مثلا پس اگر دعوی نکند
آن پسر را پدرش پس بدرستی که خالویان او وارث میشوند او را و او وارث میشود
او را ایشان را پس اگر خواند او را کسی که پسر زانیه زده میشود حد هفتم اصل عن
جميل بن درّاج عن أبي عبد الله عليه السلام قال سألته عن الحرّة بينه
وبين المملوك لعان فقال نعم وبين المملوك والحرّة وبين العبد وبين الأمة
وبين المسلم واليهوديّة والنصرانيّة ولا يتوارثان ولا يتوارث
الحرّ والمملوكة شرح روایت از جمیل بن درّاج از امام جعفر صادق علیه السلم
گفت که پرسیدم امام را از شوهر آزاد که آیا میان او و میان کنیز لعان
میباشد پس امام گفت که آری و میان شوهر غلام و زن آزاد نیز میباشد و میان
شوهر غلام و زن کنیز نیز میباشد و میان شوهر مسلمان و زن جهود و ترسا نیز
میباشد و میراث نمیبرند از یکدیگر و میراث نمیبرند از یکدیگر آزاد و کنیز هشتم اصل
عن الحلبي عن أبي عبد الله عليه السلام في رجل لاعن امرأته وهي حبلى ثمّ
ادّعى ولدها بعد ما ولدت وزعم أنّه منه قال يردّ إليه الولد ولا
يجلد لأنّه قد مضى التلاعن شرح روایت از حلبی از امام
از امام جعفر صادق علیه السلم در مردی که لعان کرد زنش را بر حالی که آن
زن آبستن بود و بعد از آن دعوی کرد فرزندش را بعد از آنکه زایید و دعوی
کرد که آن فرزند از اوست امام گفت که برگردانیده میشود بسوی او آن فرزند و
تازیانه زده نمیشود زیرا که شأن این است که بتحقیق گذشت لعان آن دو کس
نهم اصل عن الحلبي ومحمّد بن مسلم عن أبي عبد الله عليه السلام في رجل قذف

امرأته وهي خرساء فقال يفرق بينهما شرح روایت از حلبی و محمد بن مسلم از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که نسبت بزنا داد زنش را با دعوی دیدن بر حالی که آن زن گنگ است و قدرت بر لعان ندارد پس امام گفت که تفریق کرده میشود میان شوهر و زن بی لعان دهم اصل عن محمد بن مسلم قال سألت أبا جعفر عليه السلام عن الملاعن والملاعنة كيف يصنعان قال يجلس الإمام مستدبر القبلة يقيمهما بين يديه مستقبلا القبلة بحذاه ويبدأ بالرجل ثم المرأة والذي يجب عليه الرجم يرجم من ورائه ولا يرجم من وجهه لأن الضرب والرجم لا يصيبان الوجه يضربان على الجسد على الأعضاء كلها

شرح یصنعان بصیغه مضارع غایب معلوم باب منع است مستدبر بصیغه اسم فاعل منصوب و مضاف است یقیمهما بصیغه معلوم باب افعال است مستقبلا القبلة بصورت الف که برای رسم الخط است و در اصل مستقبلین القبلة بوده نون باضافه افتاده و یا بالتقاء ساکنین افتاده اگرچه تحریک آن بکسره جایز است و بعد از لام اول صورت الف نوشته شده برای اشعار بانکه حرکت لام اعرابیه نیست نظیر زیاد کردن صورت یا در مائة برای اشعار بانکه همزه آن اصلیه حلیه نیست الحذا بکسر حاء بی نقطه و تخفیف ذال با نقطه و الف مقصوره و تنوین برابر المرأة مجرور است و این مبنی بر نوعی از مجاز است الذی مبتدا است و عبارت است از کسی که سنگ می اندازد بجانب کسی بلکه بجانب خلاف قبله سنگ می اندازد که سنگسار کرده میشود و ضمیر علیه راجع بالذی است

الرجم مرفوع و فاعل است یرجم بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است و ضمیر مستتر راجع بالذی است ضمیر ورائها راجع بقبله است و مراد اینست که بجانب قبله سنگ نمی اندازد بلکه بجانب خلاف قبله سنگ می اندازد لا یرجم بصیغه معلوم است و ضمیر مستتر راجع بالذی است و ضمیر وجهه راجع بشخص مرجوم است خواه آن شخص زن و خواه مرد و خواه در قضیه لعان باشد و خواه در غیر آن یضربان بصیغه مجهول است و ضمیر راجع بضرب و رجم است و این مبنی بر نوعی از مجاز است یعنی روایت از محمد بن مسلم گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از مرد لعان کننده و زن لعان کننده که چگونه میکنند امام گفت که می نشیند حاکم پشت بقبله بر حالی که استاده میکند ایشانرا در پیش خود رو بقبله در برابر خود و ابتدا میکند بمرد در امر ملاعنه بعد از آن بزن و کسی که بامر حاکم واجب میشود بر او سنگ انداختن سنگ می اندازد در پشت قبله و سنگ نمی اندازد بر روی مرجوم زیرا که تازیانه زدن و سنگ زدن در نمی یابند رو را زده میشوند بر بدن و بر عضوها همگی آنها سوای رو یازدهم اصل احمد بن محمد بن ابی نصر قال سألت أبا الحسن الرضا عليه السلام قلت له أصلحك الله كيف الملاعنة قال فقال يقعد الإمام ويجعل ظهره إلى القبلة ويجعل الرجل عن يمينه والمرأة عن يساره شرح روایت کرد احمد بن محمد بن ابی نصر گفت که پرسیدم امام رضا علیه السلام را گفتم او را که نگاه دارد ترا الله تعالی چگونه است لعان راوی گفت که پس امام گفت که می نشیند حاکم و میگرداند پشت خود را سوی قبله و میگرداند مرد را در جانب دست راست

وزنرا در جانب راست جب خود این منافات ندارد با آنکه مرد و برابر حاکم
دوازدهم اصل عن علي بن جعفر عن اخيه ابي الحسن عليه السلام قال
سألته عن رجل لاعن امرأته فحلف اربع شهادات بالله ثم
نكل في الخامسة قال ان نكل عن الخامسة فهي امرأته وجلد وان نكلت
عن ذلك اذا كانت اليمين عليها فعليها مثل ذلك شرح روایتست از علی بن جعفر از برا
درش امام موسی کاظم علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی که لعان
کرد زنش را پس قسم خورد چهار گواهی بالله بعد از آن سر باز زد در بار پنجم امام
گفت که اگر سر باز زند از بار پنجم پس او زن اوست و مرد حد تازیانه
زده میشود و اگر سر باز زند زن از آن چون باشد قسم بر او پس بر زن است
مثل آن مراد حد است و آن اینجا در زنا هم است اصل قال وسألته عن الملاعنة
قائمًا يلاعن ام قاعدًا قال الملاعنة وما اشبهها من قيام قال وسألته
عن رجل طلق امرأته قبل ان يدخل بها فادعت انها حامل
قال ان اقامت البينة انه ارخى سترًا ثم انكر
الولد لاعنها ثم بانت منه وعليه المهر كملا شرح راوی گفت
که و پرسیدم امام را از لعان که آیا حالش ایستاده لعان میکند یا نشسته
امام گفت که لعان و آنچه مانند لعانست از نزاع میان زوج و زوجه در وقت
ایستادنست راوی گفت که و پرسیدم امام را از مردی که طلاق داد
زنش را پیش از آنکه جماع کند بزن پس زن دعوی کرد که او آبستنست از مرد
امام گفت که اگر راست شد گواه مقبول بر آنکه آن مرد انداخت پرده را و خلوت

با زن و با وجود آن انکار کرد فرزند را لعان میکند زن را بعد از آن جدا کرده
میشود از مرد پس از انقضای عده بر مرد است مهر بکلی سیزدهم اصل عن الحلبي
قال سألت ابا عبد الله عليه السلام عن رجل لاعن امرأته وهي
حبلى قد استبان حملها وانكر ما في بطنها فلما وضعت ادعاه
واقر به وزعم انه منه قال فقال يرد اليه ولده
ويرثه ولا يجلد لان اللعان قد مضى شرح روایتست از حلبی گفت که پرسیدم
امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که لعان کرد زنش را بر حالی که زن آبستن است
تحقیق ظاهر شده آبستنی او و مرد انکار کرده فرزندی را که در شکم اوست پس وقتی که
زایید دعوی کرد مر فرزند را و اقرار کرد بفرزند و دعوی کرد اینرا که آن فرزند
از وست راوی گفت که پس امام گفت که بر گردانیده میشود بسوی او فرزندش و
فرزند وارث میشود او را و او تازیانه زده نمیشود زیرا که لعان بتحقیق واقع شده
چهاردهم اصل عن محمد بن مسلم عن احدهما عليهما السلام انه سئل عن عبد قذف امرأته
قال يتلاعنان كما يتلاعن الاحرار شرح روایتست از محمد بن مسلم از امام
جعفر صادق یا امام محمد باقر علیهما السلام اینکه امام پرسیده شد از غلامی که نسبت
بزنا داد زنش را امام گفت که لعان میکنند با یکدیگر چنانچه لعان با یکدیگر میکنند
آزادان پانزدهم اصل عن محمد بن مسلم قال سألته عن الرجل يفتري على
امرأته قال يجلد ثم يخلى بينهما ولا يلاعنها حتى يقول اشهد
اني رأيتك تفعلين كذا وكذا شرح روایتست از محمد بن مسلم گفت که پرسیدم
امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام را از مرد که زنا می بندد بر زنش امام

گفت که تازیانه زده میشود و بعد از آن جمع کرده میشود میان آن تیان و لعان میکند
زنش را اگر آنکه گوید که گواهی میدهم که من دیدم ترا که میکردی چنین و چنین
شانزدهم ح سن عن محمد بن مسلم عن احدهما علیهما السلم قال لا یکون
اللعان الا بنفی ولد وقال اذا قذف الرجل امرأته لاعنها شرح روایت است از
محمد بن مسلم از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم امام گفت که نمی باشد
لعان بی دعوی مشاهده و مگر بوسیله انکار فرزندی و امام گفت که چون نسبت
زنا داد مرد زنش را با دعوی مشاهده لعان میکند زنش را اگرچه که بی انکار
فرزند باشد هفدهم ح سن عن ابن ابی یعفور عن ابی عبد الله علیه السلم قال لا یلاعن
الرجل المرأة التی یتمتع منها شرح روایت است از عبد الله بن ابی یعفور از
امام جعفر صادق علیه السلم گفت که لعان نمیکند مرد زنی را که تمتع میکند با او
مراد اینست که شرط است در لعان اینکه نکاح بعقد منقطع نباشد هجدهم
ح سن عن ابی بصیر قال سئل ابو عبد الله علیه السلام عن رجل قذف
امرأته بالزنا وهی خرساء صماء لا تسمع ما قال قال ان کان لها بینة
فشهدت عند الامام جلد الحد وفرق بینه وبینها ثم لا تحل
له ابدا وان لم یکن لها بینة فهی حرام علیه ما اقام معها ولا اثم علیها منه
شرح ما در قال موصوله است و در ما اقام مصدریه است و مصدر نایب ظرف
زمانست یعنی روایت است از ابو بصیر گفت که پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلم
از مردی که نسبت داد زنش را بزنا با دعوی مشاهده در حالی که آن زن گنگ
و کر است نشنود آنچه را که مرد گفت امام گفت که اگر باشد برای آن زن شاهد

مقبول الشهاده پس گواهی دهند نزد امام که قذف بزنا از مرد صادر شده زده میشود
آن مرد هشتاد تازیانه و تفریق کرده میشود میان آن مرد و آن زن بعد از آن
حلال نمیشود برای او هرگز و اگر نباشد برای آن زن شاهد مقبول الشهاده پس آن زن
حرام است بر آن مرد چند آنکه درنگ کند با آن زن و نیست گناهی این زن
از جانب آن مرد نوزدهم ح سن عن الحسن عن بعض اصحابه عن ابی عبد الله علیه
السلام فی امرأة قذفت زوجها وهو اصم قال یفرق بینها
وبینه ولا تحل له ابدا شرح در نسخ قذفت بصیغه ماضی غایبه معلوم
باب ضرب است و اگر بجای آن قذفها بصیغه ماضی غایب معلوم و ضمیر مونث
راجع بامرأة میبود مناسب تر میبود بعنوان این باب زیرا که کری که [illegible]
قدرت بر قذف دارد و با این تصرف شرح میکنیم و الله اعلم یعنی روایت است از حسن
بن محبوب از بعض یارانش از امام جعفر صادق علیه السلم در زنی که نسبت زنا
داد شوهرش را در حالی که شوهر کر است امام گفت که تفریق کرده میشود میان زن
و شوهرش و حلال نمیشود برای او هرگز بیستم ح سل عن محمد بن مروان عن ابی عبد الله
علیه السلم فی المرأة الخرساء کیف یلاعنها زوجها قال یفرق بینهما ولا تحل
له ابدا شرح این ظاهر است از شرح حدیث هجدهم این باب بیست و
یکم ح سل عن رجل عن ابی عبد الله علیه السلم قال لا یکون لعان حتی یزعم
انه قد عاین شرح مضمون این ظاهر است از شرح حدیث ششم و پانزدهم این
باب هفتاد و پنجم باب طلاق الحرة اذا کانت تحت المملوک والمملوکة تحت الحر شرح
این باب بیان طلاق زن آزاد است که در نکاح غلام است و طلاق کنیزی که

در نکاح مرد آزاد است و درین باب پنج حدیث است اول حسن عن زرارة عن أبي
جعفر عليه السلم قال سألته عن حرّ تحته أمة أو عبد تحته حرّة كم طلاقها وكم
عدّتها فقال السنّة في النساء في الطلاق فإن كانت حرّة فطلاقها
ثلث وعدّتها ثلثة اقراء وإن كان حرّ تحته أمة فطلاقها
تطليقتان وعدّتها قرآن شرح عبد مجرور و معطوف بعطف السحاب
السنة مبتدا است في النساء خبر مبتدا است ظرف و في الطلاق منصوب است
محلا و حال ضمير مستتر در خبر مبتدا است که راجع است بالسنة و مراد است
که منظور حال زوجات است نه حال زوج یعنی روایت است از زراره از امام
محمد باقر علیه السلم گفت که پرسیدم امام را از آزادی که در نکاح او است
کنیزی یا غلامی که در نکاح او است زنی که آزاد که چند است طلاق آن زن
که باعث حرام شدن شود مگر با محلل و چند است عدهٔ آن زن پس امام
گفت که طریقت رسول الله قرار یافته در زنان بر حالی که آن طریقت در
طلاق باشد پس اگر زن باشد آزاد پس طلاق او را سه تطلیقه است و
عدهٔ او سه طهر است خواه شوهر آزاد باشد و خواه بنده و اگر باشد مردی
آزاد در نکاح او کنیزی پس طلاق آن کنیز دو تطلیقه است و عدهٔ آن
آن کنیز دو طهر است چه جای آنکه شوهر غلام باشد دوم حسن عن حماد بن
عيسى عن أبي عبد الله عليه السلم قال قال أمير المؤمنين عليه السلم إذا كانت الحرّة تحت
العبد فالطلاق والعدّة بالنساء يعني تطليقها
ثلاثا وتعتدّ ثلث حيض شرح در نسخ تطليقها بصيغهٔ مصدر است

و بنابر آن منصوب و مفعول یعنی است و تعتد بتقدیر ان تعتد است پس منصوب و
مرفوع میتواند بود و در الاظهر تطلیقها بصیغهٔ مضارع است حیض بکسر حا و فتح
جمع حیضه است و این باعتبار این است که حیضهٔ سیوم علامت انقضای عده
و جزو عده نیست پس عده سه طهر خواهد بود در حقیقت یعنی روایت است از حماد بن
عیسی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت امیر المؤمنین علیه السلم که چون
باشد زن آزاد در غلام پس طلاق و عده بزنان است میخواهد این که طلاق
دهد شوهر آن زن را سه تطلیقه و این که آن زن عده نگاه دارد سه حیض سیوم
حسن عن عيص بن القاسم قال إنّ ابن شبرمة قال الطلاق للرجل فقال
ابو عبد الله عليه السلام الطلاق للنساء وتبيان ذلك أنّ العبد
يكون تحته الحرّة فيكون تطليقها ثلاثا ويكون الحرّ تحته الأمة
فيكون طلاقها تطليقتين شرح روایت است از عیص بکسر عین بی نقطه و سکون
یا دو نقطه در پایین و صاد بی نقطه ابن قاسم گفت که بدرستی که ابن شبرمه بضم
شین با نقطه و سکون با بیک نقطه و ارب نقطه از جملهٔ مخالفان گفت که طلاق برای
تأدیب و تنبیه زنان است و برهان آن این است که غلام میباشد در نکاح او زن
آزاد و پس میباشد تطلیق آن زن سه تطلیقه و میباشد مرد آزاد در نکاح او
کنیز پس میباشد طلاق آن کنیز دو تطلیقه چهارم حسن عن عبد الله بن سنان
عن أبي عبد الله عليه السلام قال طلاق المملوك للحرّة ثلث تطليقات و
طلاق الحرّ للأمة تطليقتان شرح این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب
پنجم حسن عن داود بن سرحان إذا كان عنده أمة طلّقها تطليقتان وطلاق الحرة إذا

کانت تحت المملوک ثلاث شرح این نیز ظاهر است
باب هفتاد و ششم حدیث اول باب طلاق العبد اذا تزوج باذن مولاه شرح این
بیان طلاق غلام است چون جفت گرفته باشد برخصت صاحبش و در این باب
شش حدیث است اول حدیث عن ابی الصباح الکنانی عن ابی عبد الله علیه
السلام قال اذا کان العبد وامرأته لرجل واحد فان المولی یأخذها
اذا شاء واذا شاء ردها وقال لا یجوز طلاق العبد اذا کان هو وامرأته
لرجل واحد الا ان یکون العبد لرجل والمرأة لرجل وتزوجها
باذن مولاه واذن مولاها فان طلق وهو بهذه
المنزلة فان طلاقه جائز شرح الا برای استثنای منقطع است و میتواند بود
که برای استثنای متصل باشد برای بنا بر آنکه یکون بمعنی یصیر باشد یعنی روایت
از ابو الصباح کنانی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون باشد غلام و
و زنش از یکمرد پس بدرستی که صاحب میگیرد کنیز را از غلام چون خواهد بی
طلاق و چون خواهد برمیگرداند کنیز را سوی غلام مضمون گذشت در کتاب
النکاح در احادیث باب الرجل یزوج عبده امته ثم یشتهیها که باب صد و
بیست و دوم است و امام گفت که روا نیست طلاق غلام چون باشد غلام
و زنش از یکمرد مگر آنکه باشد غلام از مردی و زن از مردی دیگر و غلام جفت
خود کرده باشد زن را برخصت صاحب خود و رخصت صاحب زن پس اگر طلاق
دهد بر حالی که او باین حالت است پس بدرستی که طلاق او رواست دوم
حدیث عن لیث المرادی قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن العبد

هل یجوز طلاقه فقال ان کانت امتک فلا ان الله عز وجل یقول عبدا
مملوکا لا یقدر علی شیء وان کانت امة قوم آخرین او حرة جاز طلاقه
شرح روایتست از لیث مرادی گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام
از غلام خود که آیا روا میشود طلاق او پس امام گفت که اگر باشد زنش کنیز تو
پس نه بدرستی که الله عز وجل میگوید در سوره نحل ضرب الله مثلا عبدا ازو
الله تعالی مثلی را غلامی مملوک را که قدرت ندارد بر چیزی و اگر زنش کنیز جمعی
دیگر یا آزاد و روا میشود طلاق او سیوم حدیث عن ابی بصیر قال سألت ابا جعفر
علیه السلام عن الرجل یأذن لعبده ان یتزوج الحرة او امة قوم
الطلاق الی السید او الی العبد قال الطلاق الی العبد
شرح روایتست از ابو بصیر گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از
مردی که رخصت میدهد غلامش را که جفت خود کند زن آزاد را یا کنیز جمعی را که
آیا طلاق مفوض و منعطف سوی صاحب است یا سوی غلام است امام گفت
که طلاق مفوض سوی غلام است چهارم حدیث عن عبد الله بن سنان عن ابی
عبد الله علیه السلام قال سألته عن رجل یزوج غلامه جاریته حرة
فقال الطلاق بید الغلام فان تزوجها بغیر اذن مولاه
فالطلاق بید المولی شرح روایتست از عبد الله بن سنان که پرسیدم از
امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی که جفت خود
میکند غلامش دختری آزاد را پس امام گفت که طلاق بدست غلام است
پس اگر غلام جفت خود کند آن دختر را بی رخصت صاحب خود پس طلاق بدست

صاحب است مراد نیست که اختیار فسخ دارد موافق آنچه گذشت در کتاب
النکاح در حدیث دوم و سیوم باب المملوک یتزوج بغیر اذن مولاه که باب
صد و نود و دوم است حدیث پنجم مجهول عَنْ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ عَنِ الْعَبْدِ الصَّالِحِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ يُزَوِّجُ غُلَامَهُ جَارِيَةً حُرَّةً فَقَالَ الطَّلَاقُ بِيَدِ
الْغُلَامِ قَالَ وَسَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ زَوَّجَ أَمَتَهُ رَجُلاً حُرّاً قَالَ الطَّلَاقُ
بِيَدِ الْحُرِّ وَسَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ زَوَّجَ غُلَامَهُ جَارِيَتَهُ قَالَ
الطَّلَاقُ بِيَدِ الْمَوْلَى وَسَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ اشْتَرَى جَارِيَةً لَهَا زَوْجٌ عَبْدٌ
قَالَ بَيْعُهَا طَلَاقُهَا شرح روایتست از علی بن یقطین از امام موسی
کاظم علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی که جفت میکند غلامش را دختری
آزاد را پس امام گفت که طلاق بدست غلام است راوی گفت که پرسیدم
امام را از مردی که جفت کرد کنیزش را بمردی آزاد امام گفت که طلاق بدست
آن مرد آزاد است و پرسیدم امام را از مردی که جفت کرد غلامش را کنیزش
امام گفت که طلاق بدست صاحب است و پرسیدم امام را از مردی که خرید
کنیزی را که او راست شوهری غلام امام گفت که فروختن آن کنیز طلاق اوست
موافق این گذشت در کتاب النکاح در بعضی احادیث باب الرجل یشتری
الجاریة و لها زوج حر او عبد که باب صد و بیست و چهارم است حدیث ششم حسن
عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لَهُ الرَّجُلُ يُزَوِّجُ
أَمَتَهُ مِنْ رَجُلٍ حُرٍّ ثُمَّ يُرِيدُ أَنْ يَنْزِعَهَا مِنْهُ وَيَأْخُذَ مِنْهُ نِصْفَ الصَّدَاقِ
فَقَالَ إِنْ كَانَ الَّذِي زَوَّجَهَا مِنْهُ يُبْصِرُ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ وَيَدِينُ بِهِ

فَلَهُ أَنْ يَنْزِعَهَا مِنْهُ وَيَأْخُذَ مِنْهُ نِصْفَ الصَّدَاقِ لِأَنَّهُ قَدْ تَقَدَّمَ
مِنْ ذَلِكَ عَلَى مَعْرِفَةٍ أَنَّ ذَلِكَ لِلْمَوْلَى وَإِنْ كَانَ الزَّوْجُ لَا يَعْرِفُ
هَذَا وَهُوَ مِنْ جُمْهُورِ النَّاسِ يُعَامِلُهُ الْمَوْلَى عَلَى مَا يُعَامِلُ بِهِ مِثْلَهُ
فَقَدْ تَقَدَّمَ عَلَى مَعْرِفَةِ ذَلِكَ مِنْهُ شرح ینزعها بنون و زای بانقطه و عین بی‌نقطه
مضارع غایب معلوم باب ضرب است نزع کنیز از شوهرش عبارت است
از فروختن کنیز زیرا که آن بجای طلاق است چنانچه گذشت در کتاب النکاح در
حدیث چهارم باب الرجل یشتری الجاریة و لها زوج حر او عبد و مراد نزع بی
طلاق حقیقی نیست زیرا که آن باختیار شوهر است چنانچه گذشت در حدیث سابق
و اخذ نصف مهر در صورتیست که فروختن قبل از دخول باشد و مذهب مخالفان نیست
که در این صورت صاحب آن کنیز مستحق نصف مهر نمیشود با مذهب مخالفان اینست
که صاحب آن کنیز مستحق فروختن او نمیشود الذی عبارت از شوهر کنیز است
ضمیر مستتر در زوجها راجع بصاحب کنیز است و ضمیر منه راجع بالذی است
یبصر بباء بی نقطه و صاد بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب فعل خبر کان
ما موصوله و عبارت از مذهب شیعه امامیه است در این مسئله یا در باب امامت
ضمیر انه راجع بالذی است تقدم بتاء دو نقطه و دال بی نقطه بصیغه ماضی غایب
معلوم باب تفعل است و ضمیر مستتر در اول راجع بمرجع ضمیر انه است من برای
تبعیض است مشار الیه ذلک در اول و دوم مصدر ینزعها یا مصدر نزعها
و من ذلک بتقدیر من جواز ذلک است علی در اول و سیوم متعلق بتقدم
بنابر تضمین معنی در دو لام در للمولی برای ملکیت است یعامل دو با بصیغه مضارع

عایب معلوم باب نعاطلاست علی در دوم تجیه است ولنه انجای علیه گفته که شبله
مرفوع و فاعل است وضمیر مجرور راجع بزوج است ومقصود اینجا امر تجیه است
وبنا براینکه اگر دیوان تقاضیان مخالف رسد ضیان حکم خواهند کرد فا در قصه
برای التعلیل وبیان است ضمیر مستتر در تقدم اینجا راجع بمولی است ومشارالیه
ذلک در سیوم ما موصوله است ضمیر منه راجع بزوج است یعنی روایت
از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام گفت که گفتم امام را که مرد مومن تزویج
میکند کنیز خویش را بمردی آزاد و بعد از آن میخواهد که برکند آن کنیز را از آن مرد
و فرا گیرد از آن مرد نصف مهر را چون پیش از دخول است پس امام گفت
که اگر باشد آنکه تزویج کرد کنیز را با کنیز فروشش که بنا باشد مذهبی را که شما را چه
وعمل کند بمقتضای آن مذهب پس برای صاحب کنیز است اینکه برکند کنیز را
از آن مرد و فرا گیرد از و نصف مهر را زیرا که آن مرد بتحقیق پیشی گرفت از جمله
احوال اخذ نصف مهر بر شناخت اینکه آن اخذ نصف مهر روا است برای
صاحب کنیز و اگر باشد شوهر کنیز با کنیز فروشش که نمیشناسند این مذهب را
و او از عامه مردمان است معامله میکند با او صاحب کنیز بهیچ آنچه معامله میکند
با آن نخ همین زوج زیرا که بتحقیق صاحب پیشی گرفته بر شناختن این مذهب
از حال زوج نهم حدیث عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
عَنْ رَجُلٍ أَنْكَحَ أَمَتَهُ حُرّاً أَوْ عَبْداً قَوْمٍ آخَرِينَ فَقَالَ لَيْسَ لَهُ أَنْ يَنْزِعَهَا
فَإِنْ بَاعَهَا فَشَاءَ الَّذِي اشْتَرَاهَا أَنْ يَنْزِعَهَا مِنْ زَوْجِهَا فَعَلَ
شرح روایت از ابو بصیر گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را

از مردی که تزویج کرد کنیز خویش را بمردی آزاد یا غلام جمعی دیگر پس امام گفت که نیست
برای او اینکه برکند کنیز را از طلاق پس اگر فروخت کنیز را پس خواهد کسی که خرید او را
اینکه برکند کنیز را از شوهرش میکند منافات نیست میان این و سابق زیرا که
فروختن کنیز نزع اوست باعتبار استحقاق نصف مهر مثلا و نزع او نیست مطلقا
دیگر ششم حدیث عَنْ حَفْصِ بْنِ الْبَخْتَرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا كَانَ لِلرَّجُلِ
أَمَةٌ فَزَوَّجَهَا مَمْلُوكَهُ فَرَّقَ بَيْنَهُمَا إِذَا شَاءَ وَجَمَعَ بَيْنَهُمَا إِذَا شَاءَ
شرح مضمون این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب باب هفتاد و نهم
باب طلاق الامة وعدتها فی الطلاق شرح این باب بیان کنیز و عده کنیز
در طلاق است در این باب پنج حدیث است اول حدیث عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ عَنْ أَبِي
جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ طَلَاقُ الْعَبْدِ لِلْأَمَةِ تَطْلِيقَتَانِ
وَأَجَلُهَا حَيْضَتَانِ إِنْ كَانَتْ تَحِيضُ وَإِنْ كَانَتْ لَا تَحِيضُ
فَأَجَلُهَا شَهْرٌ وَنِصْفٌ شرح ذکر العبد بعنوان مثال است زیرا که حر نیز همان حکم
دارد چنانچه گذشت در احادیث باب طلاق الحرة تحت المملوک والمملوک تحت الحرة که باب
هفتاد و پنجم است حیضتان باعتبار اینست که حیضه دوم علامت انقضای عده است
و جزء عده کنیز دو طهر است فی الحقیقة نظیر آنچه گذشت در حدیث دوم باب تفسیر طلاق
السنة تا آخر که باب ششتم است یعنی روایت از محمد بن قیس از امام محمد باقر علیه السلام
گفت که شنیدم از امام میگفت که طلاق غلام کنیز را دو طلاق است و عده کنیز
دو حیض است اگر باشد که حیض میبیند و اگر باشد که حیض نمیبیند و در سن حیض باشد
پس عده او یکماه و نیم است دوم حدیث عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ

عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ طَلَاقِ الْأَمَةِ فَقَالَ تَطْلِيقَتَانِ شرح این ظاهر است از شرح سابق
سیوم اصل عَنْ أَبِي أُسَامَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَامَ عُمَرُ عَلَى
الْمِنْبَرِ مَا تَقُولُونَ يَا أَصْحَابَ مُحَمَّدٍ فِي تَطْلِيقِ الْأَمَةِ فَلَمْ يُجِبْهُ أَحَدٌ فَقَالَ
مَا تَقُولُ يَا صَاحِبَ الْبُرْدِ الْمَعَافِرِيِّ يَعْنِي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللهِ
عَلَيْهِ فَأَشَارَ بِيَدِهِ تَطْلِيقَتَانِ شرح برد بضم باء حطی و سکون راء بی نقطه و
دال بی نقطه جامه ایست مخطط که ردا میشود و معافر بفتح میم و عین بی نقطه و کسر فاء
و راء بی نقطه شهریست یا پدر قبیله ایست از یمن یعنی روایتست از ابو اسامه زید
شحام از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت عمر بر منبر که چه میگوئید ای
اصحاب محمد در طلاق کنیز پس جواب نداد او را کسی پس گفت که چه میگوئی
ای صاحب برد معافری میخواست امیر المومنین صلوات الله علیه را پس امیر
امیر المومنین صلوات الله علیه اشارت کرد بدو انگشت دست خود که دو طلاق
است پس خطاب قایل خطاب نبوده چهارم اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ عِدَّةُ الْأَمَةِ حَيْضَتَانِ وَقَالَ إِذَا لَمْ تَكُنْ تَحِيضُ فَنِصْفُ عِدَّةِ الْحُرَّةِ
شرح این نیز ظاهر است پنجم اصل عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ
قَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ فِي أَمَةٍ طَلَّقَهَا زَوْجُهَا
تَطْلِيقَتَيْنِ ثُمَّ وَقَعَ عَلَيْهَا فَجَلَدَهُ شرح جلد بجیم و دال بی نقطه ماضی
ماضی غایب معلوم باب ضرب است یعنی روایتست از حلبی از امام جعفر صادق
صادق علیه السلم گفت که حکم کرد امیر المومنین صلوات الله علیه در طلاق دادن
او را شوهرش دو طلقه بعد از آن جماع کرد با آن کنیز پس تازیانه زد شوهرش را

بدانکه تمیز انداز بود که این در صورتی باشد که زوج عالم باشد بحرمت والا زنا نخواهد
بود بلکه سفاح خواهد بود موافق آنچه گذشت در کتاب النکاح در باب تفسیر ما یحل من
النکاح و ما یحرم والفرق بین النکاح والسفاح والزنا و سیوم من کلام یونس که باب بیست
نود و دویم است باب شصت و هشتم اصل باب عدة الامة المتوفی عنها زوجها شرح این
باب بیان عده کنیزیست که وفات یافته از سر او شوهرش و در این باب دو
حدیث است اول اصل عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ الْأَمَةَ وَالْحُرَّةَ
كِلْتَاهُمَا إِذَا مَاتَ عَنْهَا زَوْجُهَا سَوَاءٌ فِي الْعِدَّةِ إِلَّا أَنَّ الْحُرَّةَ تَحِدُّ وَالْأَمَةَ لَا تَحِدُّ
شرح کلتا مبتدا است سواء خبر مبتدا است و این جمله قایم مقام جزای جمله شرطیه است
که متوسط شده میان مبتدا و خبر و افراد ضمیر در عنها زوجها بنا بر این است که لفظ
کلتا مفرد است مثل کلتا الجنتین آتت اکلها و مجموع این دو جمله خبر ان است و
و در بعض نسخ کلیهما منصوب است و بنا بر آن تاکید العده و الاماء است و افراد ضمیر
در عنها زوجها ناخوش است و این حدیث می آید در احادیث اول آخر ابواب و در
آنجا در ضمیر عنها زوجها نیز دو نسخه است تحد بتاء نقطه و تشدید دال بی نقطه
مضارع غایبه معلوم باب نصر و ضرب و افعال است احد بفتح حاء و احدا
بکسر حاء و الاحداد ترک آرایش زن برای وفات شوهر یعنی روایتست از زراره
از امام محمد باقر علیه السلم گفت که بدرستی که کنیز و زن آزاد هر یک ایشان چون
میرد از سر شوهرش برابر است در عده که چهار ماه و ده شبانه روز است فرق
اینست که زن آزاد ترک آرایش میکند و کنیز ترک آرایش نمیکند دوم اصل عَنْ
سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْأَمَةِ إِذَا طُلِّقَتْ

ما عِدَّتُها فقال حَيضَتانِ او شهرانِ حتّى تحيض قلت فان توفّي
عنها زوجها فقال انّ عليّاً صلوات الله عليه قال في امّهات الاولاد
لا يتزوّجن حتّى يعتددن اربعة اشهر وعشراً وهنّ اماء
شرح حتّی دراول بمعنی الا است تحیض بصیغه مضارع غایبه معلوم باب ضرب
منصوب است و مراد اینست که اگر اندکی پیش از انقضای دو ماه حیضی ببیند عده
او بدو ماه منقضی نمیشود و بنابر این ممکن است جمع میان این حدیث و حدیث اول
چهارم باب سابق اینکه اگر زوج کنیزی که حیض نمی بیند عبد باشد عده طلاق
آن کنیز یکماه ونیم باشد واگر زوج او آزاد باشد عده آن کنیز دو ماه باشد
یا باینکه دو ماه محمول بر استحباب باشد والله اعلم توفی بصیغه مجهول ومعلوم
میتواند بود دهم روایت از سلیمان بن خالد گفت که پرسیدم امام جعفر صادق
علیه السلم را از کنیز چون طلاق داده شود که چیست عده او پس امام گفت
که دو حیض است یا دو ماه است مگر آنکه حیض نبیند گفتم که پس اگر وفات یابد
از سر او شوهرش چگونه میشود پس امام گفت که بدرستی که علی صلوات الله
علیه گفت در کنیزان خاصه که شوهر نمیکنند تا آنکه عده نگاه دارند در چهار ماه
ده شبانه روز برحالی که ایشان کنیزان ولی فرزندان باشند
چه جای اینکه آزادان و صاحبان فرزندان باشند مراد اینست که کنیز
شوهردار حکم کنیز خاصه دارد در عده وفات باب هشتاد و نهم اصل با
امهات الاولاد والرجل یعتق احداهن او یموت عنها شرح این باب بیان
عده کنیزان خاصه است در مردی که آزاد میکند یکی از ایشان را یا میمیرد

از سر او ودرین باب دو حدیث است اول صحیح عن زرارة عن ابي جعفر عليه السلم
في الامة اذا غشيها سيّدها ثم اعتقها فانّ عدّتها ثلاث حيض فان مات عنها
فاربعة اشهر وعشر شرح روایت از زراره از امام محمد باقر علیه السلم در کنیز
که چون جماع کند او را مالک او وبعد از آن آزاد کند او را پس بدرستی که عده
او سه حیض است پس اگر مالک بمیرد از سر او پس عده او چهار ماه و ده شبانه
روز است دوم صحیح عن اسحق بن عمّار قال سألت ابا ابراهيم عليه السلم
عن الامة يموت سيّدها قال تعتدّ عدّة المتوفّى عنها زوجها
قلت فانّ رجلا تزوّجها قبل ان تنقضي عدّتها قال يفارقها
ثم يتزوّجها نكاحا جديدا بعد انقضاء عدّتها قلت فاين ما
بلغنا عن ابيك في الرجل اذا تزوّج المرأة في عدّتها لم تحلّ له
ابدا قال هذا جاهل شرح نكاحا مفعول له ومفعول مطلق میتواند بود دهم روایت
از اسحق بن عمار گفت که پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلم را از کنیز مدخول بها که
میمیرد مالک او وامام گفت که عده نگاه میدارد مانند عده زنی که وفات یافت
از سر او شوهرش گفتم که پس بدرستی که مردی خطبت خود کرد آن کنیز را پیش
از آنکه منقضی شود عده او چگونه میشود از او بعد از آن خطبت خود میکند او را بعقد
نکاحی تازه بعد از انقضای عده او گفتم که پس کجاست آنچه رسیده بما از پدرت در
مردی چون خطبت خود کند زنی را در عده او که حلال نمیشود برای او هرگز امام گفت که
این مرد جاهل است مراد اینست که در جواب من در صورت جهل است وجواب امام
در صورت علم است موافق آنچه گذشت در کتاب النکاح در حدیث دوم باب المرأة

التی تحرم علی الرجل فلا تحل له ابدا که باب شصت و دوم است سیوم حسن عن
الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلم قال قلت له الرجل یکون تحته السریة
فیعتقها قال لا یصلح لها ان تنکح حتی تنقضی عدتها ثلثة اشهر
وان توفی عنها مولاها فعدتها اربعة اشهر وعشرا
شرح روایتست از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلم که گفتم امام را که
مردی میباشد در تصرف او کنیزی خاصه پس آزاد میکند او را امام گفت که خوب
نمی شود برای آن کنیز اینکه شوهر کند تا آنکه منقضی شود عده او که سه ماه است
مثلا اگر وفات یابد از سر او مالک او پس عده او چهار ماه و ده شبانه روز است
چهارم حسن عن ابن ابی عمیر عن حماد عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلم
انه قال فی رجل کانت له امة فوطئها ثم اعتقها وقد حاضت
عنده حیضة بعد ما وطئها قال تعتد بحیضتین قال ابن ابی عمیر
وفی حدیث آخر تعتد بثلاث حیض شرح روایتست از ابن ابی
عمیر از حماد از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلم اینکه امام گفت در مردی که بود
او را کنیزی پس جماع کرد او را بعد از آن آزاد کرد او را و تحقیق حیض دیده بود
نزد او یک حیض بعد از آنکه جماع کرده بود او را امام گفت که عده نگاه میدارد
بدو حیضه گفت ابن ابی عمیر که و در حدیثی دیگر از امام جعفر صادق علیه السلم است
که عده نگاه میدارد به سه حیضه مراد نیست که اگر اعتاق مقارن طهر است عده
او دو حیضه است و اگر مقارن حیض است عده او سه حیضه است پس منافات
نیست میان این دو حدیث و بر تقدیر حیض آخر علامت انقضای عده است و جزو

عده نیست پنجم حسن عن الحلبی قال سألت ابا عبد الله علیه السلم عن رجل
یعتق سریته ایصلح له ان یتزوجها بغیر عدة قال نعم قلت فغیره
قال لا حتی تعتد ثلثة اشهر قال

وسئل عن رجل وقع علی امته ایصلح له ان یتزوجها قبل ان
تعتد قال لا قلت کم عدتها قال حیضة او حیضتان
شرح روایتست از حلبی گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی
که آزاد میکند کنیز خاصه خود را آیا خوب میشود برای او اینکه جفت خود کند آن
کنیز را بی عده امام گفت که آری گفتم که پس آیا خوب میشود اینکه جفت خود کند آن
کنیز را غیر او امام گفت که نه تا آنکه عده نگاه دارد سه ماه را مثلا راوی گفت که
و امام پرسیده شد از مردی که جماع کرد کنیزش را که آیا خوب میشود برای
او اینکه شوهر دهد آن کنیزش را پیش از آنکه عده نگاه دارد امام گفت که گفتم
که چند است عده آن کنیز امام گفت که یک حیضه یا دو حیضه مراد استحباب
دو حیضه است ششم حسن عن جمیل بن دراج عن بعض اصحابه انه قال
فی رجل اعتق ام ولده ثم توفی عنها قبل ان تنقضی عدتها قال
تعتد باربعة اشهر وعشر وان کانت حبلی اعتدت
بابعد الاجلین شرح روایتست از جمیل بن دراج از بعض یاران او
اینکه او گفت در مردی که آزاد کرد کنیز خود را بعد از آن وفات یافت از سر آن
کنیزش پیش از آنکه آخر شود عده او گفت که آن کنیز عده نگاه میدارد بچهار ماه و ده
شبانه روز اگر آن کنیز نباشد آبستن عده نگاه میدارد بدورتر دو مدت

هفتم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن
رجل اعتق ولیدته عند الموت فقال عدتها عدة الحرة المتوفی عنها زوجها
اربعة اشهر وعشر قال وسألته عن رجل اعتق ولیدته وهو حی وقد کان
یطأها فقال عدتها عدة الحرة المطلقة ثلثة قروء
شرح روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم
امام را از مردی که آزاد کرد کنیز خود در نزد مردن خود پس امام گفت که عدهٔ
آن کنیز مانند عدهٔ زنیست آزاد که وفات یافته باشد از سر او شوهرش چهار
ماه و ده شبانه روز است راوی گفت که و پرسیدم امام را از مردی که
آزاد کرد کنیز خود در او او زنده است و تحقیق بود که جماع میکرد آن کنیز را پس
امام گفت که عدهٔ آن کنیز مانند عدهٔ زن آزاد مطلقه است سه طهر است هشتم
اصل عن داود الرقی عن ابی عبد الله علیه السلام فی المدبرة اذا مات
مولاها ان عدتها اربعة اشهر وعشر من یوم یموت سیدها اذا کان
سیدها یطأها قیل له فالرجل یعتق مملوکته قبل موته بساعة
او بیوم ثم یموت قال فقال هذه
تعتد بثلاث حیض او ثلثة قروء من یوم اعتقها سیدها
شرح رقه بفتح را و تشدید قاف شهریست در کنار فرات المدبرة بضم میم
مفعول باب تفعیل کنیزی که بکش وصیت بآزادی او کرده باشد یوم در اول
و سیوم مضاف بجمله است او ثلثة قروء مبنی بر اینست که اگر اعتاق در
وقت حیض بوده عدهٔ او سه حیض است و اگر در وقت طهر بوده سه طهر است

و میتواند بود که مبنی بر شک راوی باشد یعنی روایتست از داود رقی از امام
جعفر صادق علیه السلام در کنیز مدبره چون میرد صاحبش اینکه عدهٔ او چهار ماه و
ده شبانه روز است از روزی که میمیرد صاحبش و چون باشد صاحب او
که جماع میکرده باشد او را گفته شد امام را که آیا پس مرد آزاد میکند کنیز خود را
پیش از مردن خود بساعتی یا بروزی بعد از آن میمیرد چگونه میشود راوی گفت
که پس امام گفت که این کنیز عدهٔ نگاه میدارد به سه حیضه یا سه طهر از روزی که
آزاد کرد او را صاحبش نهم اصل عن ابی بصیر قال قلت لابی عبد الله علیه السلام
الرجل یکون عنده السریة له وقد ولدت منه ومات
ولدها ثم یعتقها قال لا یحل لها ان تتزوج حتی تنقضی
عدتها ثلثة اشهر شرح روایتست از ابو بصیر گفت که گفتم امام جعفر صادق
علیه السلام اگر مردی باشد در نزد او کنیز خاصه از او و تحقیق زایید از او و وفات
یافت فرزندش بعد آزاد میکند آن کنیز را چگونه میشود امام گفت که حلال
نمیشود برای آن کنیز اینکه شوهر کند تا آنکه بسر آید عدهٔ او که سه ماهست مثلا
دهم اصل عن وهب بن عبد ربه عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن
رجل کانت له ام ولد فزوجها من رجل فاولدها غلاما ثم ان
الرجل مات فرجعت الی سیدها اله ان یطأها قال تعتد من الزوج
اربعة اشهر وعشرة ایام ثم یطأها بالملک بغیر نکاح
شرح روایتست از وهب بفتح واو و سکون ها ابن عبد ربه از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی که بود او را کنیز خاصه پس

تزویج کرد او را بمردی پس آمیزش نمود او را آیا بیند کنیز را پسری بعد از آن بدرستی
که آن مرد وفات یافت پس کنیز برگشت سوی صاحبش آیا جایز است
صاحبش را اینکه جماع کند آن کنیز را امام گفت که آن کنیز عده نگاه میدارد
از شوهر چهار ماه و ده روز و ده شب بعد از آن جماع میکند آن کنیز را بملک
بودن بی عقد نکاح باب هشتاد و دوم باب الرجل تکون عنده الامة فیطلقها
ثم یشتریها شرح این باب بیان مردیست که میباشد در نکاح او کنیزی پس
طلاق میدهد آن کنیز را بعد از آن میخرد او را و در این باب چهار حدیث است
اول اصل عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
أَنَّهُ قَالَ فِي رَجُلٍ كَانَتْ تَحْتَهُ أَمَةٌ فَطَلَّقَهَا عَلَى السُّنَّةِ ثُمَّ بَانَتْ
مِنْهُ ثُمَّ اشْتَرَاهَا بَعْدَ ذٰلِكَ قَبْلَ أَنْ تَنْكِحَ زَوْجاً غَيْرَهُ قَالَ قَدْ
أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ فِي هٰذَا أَحَلَّتْهَا آيَةٌ وَحَرَّمَتْهَا أُخْرَى وَأَنَا نَاهٍ عَنْهَا نَفْسِي وَوَلَدِي
شرح طلقها علی السنة ثم بانت منه یعنی است که دو طلاق داد او را بروشی
که هر کدام جامع شروط صحت است و هیچکدام مهدوم نیست چنانچه بیان شد در
احادیث باب ما یهدم الطلاق و ما لا یهدم که باب پنجم است آیت محلله عبارت است
از اشتمال آیت سورهٔ احزاب و ما ملکت یمینک و آیت سورهٔ مؤمنین و سورهٔ
معارج او ما ملکت ایمانهم فانهم غیر ملومین و آیت محرمه عبارت است از آیت
سورهٔ بقره فان طلقها فلا تحل له من بعد حتی تنکح زوجا غیره و نظیر آن گذشت
در کتاب النکاح در حدیث پنجم باب الرضاع که باب هشتاد و هفتم است و در
حدیث اول باب الامة یشتریها الرجل وهی حبلی که باب صد و شانزدهم است

و در حدیث ششم باب النوادر که باب صد و نود دوم است یعنی روایتست از عبد الله
بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او گفت در مردی که بود در نکاح او
کنیزی پس طلاق داد او را بر طریقت رسول الله بعد از آن بیگانه شد از او بطلاق
دیگر که باعث احتیاج بمحلل است بعد از آن خرید کنیز را بعد از بیگانه شدن پیش از آنکه
شوهر کند شوهری غیر او را امام گفت که بتحقیق حکم کرد امیر المؤمنین صلوات الله علیه
در این مورد که حلال کرد آن کنیز را برای او ظاهر آیتی و حرام کرد آن کنیز را برای او ظاهر
آیتی دیگر و من نهی کننده ام از این جماع خودم و فرزندانم را دوم اصل عَنِ ابْنِ
أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ
رَجُلٍ حُرٍّ كَانَتْ تَحْتَهُ أَمَةٌ فَطَلَّقَهَا طَلَاقاً ثَانِياً ثُمَّ اشْتَرَاهَا هَلْ يَحِلُّ
لَهُ أَنْ يَطَأَهَا قَالَ لَا قَالَ ابْنُ أَبِي عُمَيْرٍ وَفِي حَدِيثٍ آخَرَ يَحِلُّ لَهُ فَرْجُهَا مِنْ
أَجْلِ شِرَائِهَا وَالْحُرُّ وَالْعَبْدُ فِي ذٰلِكَ سَوَاءٌ شرح ثانیا بثاء سه نقطه و کسر نون
و یاء دو نقطه در پایین است موافق آنچه گذشت در بعض احادیث باب طلاق الامة
که باب هفتاد و هفتم است و در بعض نسخ بباء یک نقطه و همزه و نون است آن تصحیف
مینماید یعنی روایتست از ابن ابی عمیر از حماد از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که پرسیدم امام را از مردی آزاد که بود در نکاح او کنیزی پس طلاق
داد او را طلاق دوم بعد از آن خرید آن کنیز را آیا حلال میشود برای او
اینکه جماع کند آن کنیز را امام گفت که نه گفت ابن ابی عمیر که و در حدیثی دیگر از امام
جعفر صادق علیه السلام است که حلال شد برای او فرج کنیز بسبب خریدن آن
کنیز و آزاد و غلام در آن برابرند مراد این است که جمع میان این دو حدیث بحمل

برکراهت مغلظه است پس منافات ندارد با اصل حلال بودن بامر او آنچه
که حدیث سابق در صورت عدم توسط محلل است و حدیث دیگر در صورت توسط
محلل است والله اعلم سیوم اصل عن سماعة قال سألته عن رجل تزوج امرأة مملوكة
ثم طلقها ثم اشتراها بعد هل تحل له قال لا حتى تنكح زوجا غيره
شرح روایتست از سماعه که راوی امام جعفر صادق و امام محمد باقر
علیهما السلام است گفت که پرسیدم امام را از مردی که بجفت خود کرد زنی
کنیز را بعد از آن طلاق داد او را بعد از آن خرید او را بعد از طلاق دوم
آیا حلال میشود برای او امام گفت که نه تا آنکه شوهر کند شوهری غیر او را
بیان این شد در شرح حدیث سابق چهارم اصل عن برید العجلي عن ابي عبد الله
عليه السلام قال في رجل تحته امة فطلقها تطليقتين ثم اشتراها بعد قال
لا يصلح له ان ينكحها حتى تنكح زوجا غيره وحتى تدخل في
مثل ما خرجت منه شرح ینکح بضم یا مضارع
غایب معلوم یا مجهول باب نصر است یا در بها برای تعدیه است مثل ما خرجت
منه عبارتست از نکاح دائمی و وقوع جماع موافق آنچه گذشت در کتاب النکاح
در حدیث دوم باب تحلیل المطلقة تا آخر که باب هشتاد و یکم است یعنی روایت
از برید بضم با و فتح را بی نقطه عجلی بکسر عین بی نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه گفت
که در مردی که در نکاح اوست کنیزی پس طلاق داد او را دو تطلیقه بعد از آن
خرید او را بعد از طلاق دوم امام گفت که خوب نمیشود برای او اینکه جماع کند
آن کنیز را مگر آنکه شوهر کند شوهری غیر او را و مگر آنکه آن مشتری داخل کند او را

در مثل آنچه بیرون آمد از آن بسبب طلاق باب هشتاد و یکم اصل باب المرتد شرح
این باب بیان برگشته از دین اسلام است در این باب دو حدیث است
اول اصل عن عمار الساباطي قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول كل
مسلم من المسلمين ارتد عن الاسلام وجحد رسول الله صلى الله عليه
وآله نبوته وكذبه فان دمه مباح لمن سمع ذلك منه وامرأته
بائنة منه يوم ارتد ويقسم ماله على ورثته وتعتد امرأته عدة
المتوفى عنها زوجها وعلى الامام ان يقتله ان اتوه به ولا يستتيبه
شرح روایتست از عمار ساباطی گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
که هر مسلمان میان پدر و مادر مسلمان که برگردید از اسلام و منکر شد از رسول
صلی الله علیه و آله نبوتش را و دروغگو شمرد او را در حکمی از احکام پس بدرستی که
خون او مباح است برای کسی که شنید آن را از او و زن او بیگانه است از او
روزی که برگشت و قسمت کرده میشود مال او بر وارثان او و عده نگاه میدارد
زن او مانند عده زنی که وفات یافته از سر او شوهرش و واجب بر امام قتل او
اگر آورند نزد امام او را و امام تکلیف توبه نکند او را مراد آنست که قتل و توبه
ساقط نمیشود دوم اصل عن محمد بن مسلم قال سألت ابا جعفر عليه السلام عن المرتد
فقال من رغب عن الاسلام وكفر بما انزل على محمد صلى الله عليه وآله بعد
اسلامه فلا توبة له وقد وجب قتله وبانت منه امرأته ويقسم
ما ترك على ولده شرح روایتست از محمد بن مسلم گفت که پرسیدم امام محمد
باقر علیه السلام را از برگشته از دین اسلام پس امام گفت که هر که روگردانید از دین

اسلام و منکر شد آنچه را که فرود آورده شد بر محمد صلی الله علیه و آله بعد از مسلمان
بودن او پس نیست توبه برای او و تحقیق واجب شده کشتن او و بیگانه شد از
او زن او و قسمت کرده میشود هر مالی که گذاشت بر فرزندانش مثلا باب
هشتاد و دوم باب طلاق اهل الذمة وعدتهم في الطلاق والموت و اسلام
المرأة شرح این باب بیان طلاق اهل ذمت است و بیان عده زنان ایشان
در طلاق و در مردن شوهر و چون مسلمان شود زن بی اسلام شوهر و در این
باب چهار حدیث است اول صحیح عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ
عَنْ نَصْرَانِيَّةٍ كَانَتْ تَحْتَ نَصْرَانِيٍّ فَطَلَّقَهَا هَلْ عَلَيْهَا عِدَّةٌ مِثْلُ عِدَّةِ الْمُسْلِمَةِ
فَقَالَ لَا لِأَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ مَمَالِيكُ الْإِمَامِ أَلَا تَرَى أَنَّهُمْ يُؤَدُّونَ الْجِزْيَةَ
كَمَا يُؤَدِّي الْعَبْدُ الضَّرِيبَةَ إِلَى مَوَالِيهِ قَالَ وَمَنْ أَسْلَمَ مِنْهُمْ
فَهُوَ حُرٌّ تُطْرَحُ عَنْهُ الْجِزْيَةُ شرح مثل مرفوع و منصوب میتواند بود و بنابر
بر اول صفت عده است بنابر اینکه مثل کسب تعریف باضافه نمیکند و بنابر
دوم نایب مفعول مطلق است ممالیک الامام گذشت در کتاب النکاح در شرح
یازدهم باب نکاح الذمیة که باب سی و سیوم است الا ترى تا آخر از قبیل
استدلال بقیاس ظنی نیست بلکه برای رفع استبعاد است موافق آنچه گذشت
در کتاب الحج در حدیث دوازدهم باب صید الحرم وما يجب فيه الكفارة که باب
بیست و یکم است و میتواند بود که از قبیل استدلال بقیاس باشد بنابر علم امام
بعدم معارض برای ظاهر قیاس و این منافات ندارد با عدم جواز استدلال
رعیت بقیاس الضریبة بفتح ضاد با نقطه و کسر را بی نقطه و سکون یا دو نقطه در

پایین و با تخفیف مقرری بر غلام و مانند غلام که تسلیم کند آن را در هر سر و عده
یعنی روایت است از زراره و از امام محمد باقر علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از
زنی ترسا که در نکاح مردی ترسا است پس طلاق داد او را آیا بر آن زن است عده
مانند طلاق زن مسلمان پس امام گفت که نه زیرا اهل ذمه مملوکان امام اند آیا نمی
بینی این را که ایشان میدهند سر شمار را چنانچه میدهد غلام مقرری را سوی صاحبانش
امام گفت که و هر که مسلمان شد از جمله اهل ذمه پس او آزاد است انداخته میشود
از او سر شمار دوم قُلْتُ فَمَا عِدَّتُهَا إِنْ أَرَادَ الْمُسْلِمُ أَنْ يَتَزَوَّجَهَا قَالَ عِدَّتُهَا
عِدَّةُ الْأَمَةِ حَيْضَتَانِ أَوْ خَمْسَةٌ وَأَرْبَعُونَ يَوْماً قَبْلَ أَنْ تُسْلِمَ قَالَ
قُلْتُ لَهُ فَإِنْ أَسْلَمَتْ بَعْدَ مَا طَلَّقَهَا فَقَالَ إِذَا أَسْلَمَتْ بَعْدَ مَا طَلَّقَهَا
فَإِنَّ عِدَّتَهَا عِدَّةُ الْمُسْلِمَةِ قُلْتُ فَإِنْ مَاتَ عَنْهَا وَهِيَ نَصْرَانِيَّةٌ وَهُوَ
نَصْرَانِيٌّ فَأَرَادَ رَجُلٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ أَنْ يَتَزَوَّجَهَا قَالَ لَا يَتَزَوَّجُهَا الْمُسْلِمُ حَتَّى
تَعْتَدَّ مِنَ النَّصْرَانِيِّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْراً عِدَّةَ الْمُسْلِمَةِ الْمُتَوَفَّى عَنْهَا زَوْجُهَا
شرح گفتم که پس چیست عده آن زن اگر خواهد مسلمان این را که جفت خود کند او را
امام گفت که عده او عده کنیز است از طلاق دو حیض است یا چهل و پنج روز از ابتدای ثبت
پیش از آنکه آن زن مسلمان شود راوی گفت که گفتم امام را که پس اگر آن زن مسلمان شود
بعد از آنکه شوهرش طلاق داد او را و پیش از انقضای عده او چگونه میشود پس امام
گفت که چون آن زن مسلمان شود بعد از آنکه شوهرش طلاق داد او را و پیش از انقضای
عده او پس بدرستی که عده او عده زنی است که مسلمان است گفتم که پس اگر شوهرش بمیرد
از سر آن زن در حالی که آن زن ترسا باشد و آن مرد ترسا باشد پس خواهد مردی از

مسلمانان انیز اگر خبث خود کند او را چگونه میشود امام گفت که خبث خود میکند
او را مسلمانان تا آنکه عده نگاه دارد از شوهر ترسا چهار ماه و ده شبانه روز
عده زنی مسلمانی که وفات یافت از سر او شوهرش حدیث دوم قُلتُ لَهُ کَیفَ جَعَلتَ
عِدَّتَها اِذا طُلِّقَت عِدَّةَ الاَمَةِ وَجَعَلتَ عِدَّتَها اِذا ماتَ عَنها عِدَّةَ
الحُرَّةِ المُسلِمَةِ وَاَنتَ تَذکُرُ اَنَّهُ مِمّا لیکَ الاِمامِ فَقالَ لَیسَ عِدَّتُها
فِی الطَّلاقِ مِثلَ عِدَّتِها اِذا تُوُفِّیَ عَنها زَوجُها ثُمَّ قالَ اِنَّ الاَمَةَ
وَالحُرَّةَ کِلتاهُما اِذا ماتَ عَنها زَوجُها سَواءٌ فِی العِدَّةِ اِلّا اَنَّ الحُرَّةَ
تُحِدُّ وَالاَمَةَ لا تُحِدُّ شرح بیان آن الامه والحرة تا آخر گذشت در شرح حدیث
اول باب نفقات و شتم یعنی گفتم امام را که چگونه گردانیدی عده آن زن را چون طلاق
داده شود عده کنیز از طلاق و گردانیدی عده آن زن را چون شوهرش میمیرد
از سر او عده زن آزاد و مسلمان و حال آنکه تو نمیگوری میسکنی انیز اگه اهل مملوکان ذمیه اند
پس امام گفت که نیست عده کنیز در طلاق مثل عده کنیز چون وفات یابد از سر او
شوهرش بعد از آن امام در بیان این گفت که بدرستی که کنیز و زن آزاد هر کدام آن
دو چون میرد از سر او شوهرش برابر است در عده که چهار ماه و ده شبانه روز است
فرق این است که زن آزاد ترک آرایش میکند و کنیز ترک آرایش نمیکند حدیث دوم عَن
اِسماعیلَ بنِ مَرّارٍ عَن یُونُسَ قالَ قالَ عِدَّةُ العِلجَةِ اِذا اَسلَمَت عِدَّةُ المُطَلَّقَةِ
اِذا اَرادَت اَن تَزَوَّجَ غَیرَهُ شرح العلجه بکسر عین بی‌نقطه و سکون لام و جیم زنی که ترسا یا
جهود یا گبر باشد تزوج بصیغه مضارع غایبه معلوم باب تفعل است بحذف یکی تاهی
روایت از اسمعیل بن مرار بفتح میم و تشدید را بی‌نقطه اول از یونس … گفت

که یونس گفت که عده زن ذمیه چون مسلمان شود پیش از شوهرش عده زن ذمیه ایست
که مطلقه باشد چون خواهد که شوهر خود کند غیر آن شوهر را حدیث سوم عَن یَعقُوبَ
السَّرّاجِ قالَ سَاَلتُ اَبا عَبدِ اللهِ عَلَیهِ السَّلامُ عَن نَصرانِیَّةٍ ماتَ عَنها زَوجُها وَهُوَ
نَصرانِیٌّ ما عِدَّتُها قالَ عِدَّةُ الحُرَّةِ المُسلِمَةِ اَربَعَةُ اَشهُرٍ وَعَشراً شرح روایت از یعقوب
سراج گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از زنی ترسا که وفات یافت از سر
او شوهرش در حالی که شوهر ترسا بود که چیست عده آن زن امام گفت که مانند عده زن
آزاد مسلمان است که چهار ماه و ده شبانه روز است حدیث چهارم عَن زُرارَةَ عَن اَبی جَعفَرٍ عَلَیهِ السَّلامُ
فی اَمَةٍ کانَت تَحتَ رَجُلٍ نَصرانِیٍّ فَاَسلَمَت اَیَتَزَوَّجُها المُسلِمُ قالَ نَعَم وَعِدَّتُها مِنَ النَّصرانِیِّ اِذا اَسلَمَت عِدَّةُ
الحُرَّةِ المُطَلَّقَةِ ثَلاثَةُ اَشهُرٍ اَو ثَلاثَةُ قُرُوءٍ فَاِذا انقَضَت عِدَّتُها فَلیَتَزَوَّجها اِن شاءَ
شرح روایت از زراره از امام محمد باقر علیه السلام در کنیزی خاصه از ترسایی که آن کنیز مسلمان
شد آیا جفت خود میکند او را مرد مسلمان امام گفت که آری و عده آن کنیز از ترسا چون مسلمان شود
مانند عده زن آزاد مطلقه است که سه ماه است اگر حیض نبیند یا سه طهر است اگر حیض میبیند چون
منقضی شود عده او پس باید که مرد مسلمان جفت خود کند او را اگر خواهد حدیث تَمَّ کِتابُ الطَّلاقِ
مِنَ الکِتابِ الکافی لِاَبی جَعفَرٍ مُحَمَّدِ بنِ یَعقُوبَ الکُلَینی تَغَمَّدَهُ اللهُ بِرَحمَتِهِ وَ
اَسکَنَهُ بُحبُوحَةَ جَنَّتِهِ وَیَتلُوهُ کِتابُ العِتقِ وَالتَّدبیرِ وَالکِتابَةِ اِن شاءَ اللهُ تَعالی شرح این را الحاق بعض
کاتبان است یعنی تمام شد کتاب طلاق از جمله کتاب کافی از ابی جعفر محمد بن یعقوب کلینی بپوشاناد او را الله
تعالی برحمت خود و ساکن گرداناد او را در وسط جنت خود و متصل میشود بآن کتاب العتق والتدبیر والکتابه
اگر خواهد الله تعالی فرغ من تحریر شرح کتاب الطلاق من الکافی الفقیر المحتاج الی غفران ربه خلیل بن الغازی
القزوینی عفا الله تعالی عنه وعن والدیه وعن استره(?) فی یوم السبت الحادی والعشرین من جمادی الآخره سنه
سبع وسبعین والف هجریه حامدا مصلیا مسلما
… الم … محمد وآله

تم تم